



سلسله انتشارات سخن آذربایجان

«۱۳۷»

تبرستان
www.tabarestan.info

مضن

(کتابخانه سران)

حشا زونی جعفر اویا و اوجت ما و ما کلبی استکا
منطقه کوهستانی با سسای و طه لکن کونی

بخش نخستین

دکتر حسین کریمیان

استاد ارشد کاتبی ارباب

۲۰۲۱ شمسنامی

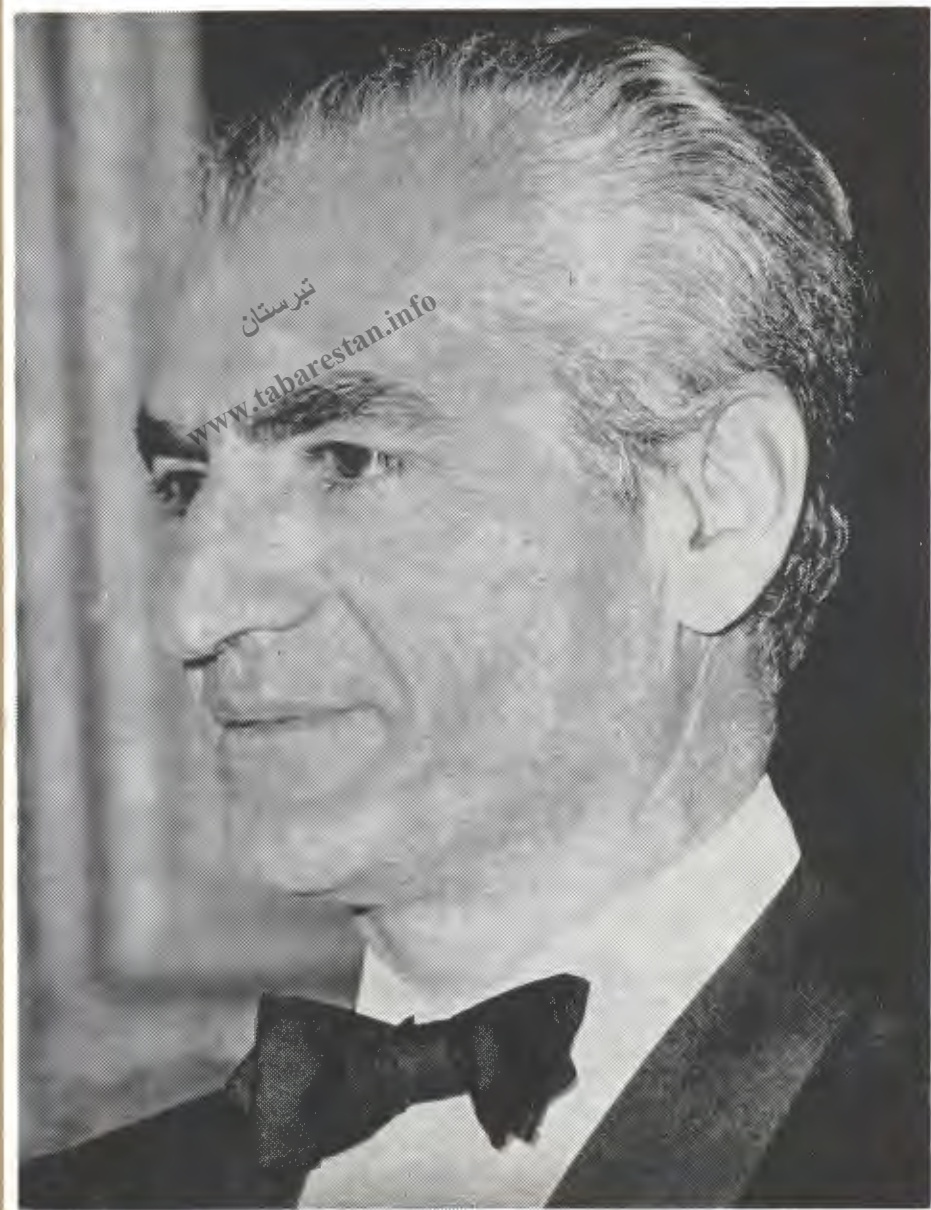
طهران



تبرستان
www.tabarestan.info

قصران (کوهساران)

تبرستان
www.tabarestan.info





سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

« ۱۳۷ »

تبرستان
www.tabarestan.info

مقران

(کوهسران)

حِشَابِ تَارِخِ جَعْرِافِیَا وَاجْتِمَاعِیَا وَصِفَتِهَا
مَنْطِقِ کُوهِسَرَانِ بَاسْمَاءِ طَهْلِ کُنُونِ

بخش نخستین

دکتر حسین کریمیان

استاد دانشکده ادبی اریق

۲۰۲۱ نامنهای

طهران

تبرستان
www.tabarestan.info

از این کتاب دو هزار نسخه در چاپخانه بهمن

به چاپ رسید

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی

۲۳۵۹ مورخ ۳۶/۱۲/۲۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام پروردگار بزرگ دانا و توانا.

باعرض سپاس فراوان به درگاه آفریدگار بزرگ جهان جهانیان و درود
بسیار بر دو اسپین پیامبران حضرت محمد مصطفی (ص) و دو دمان می، در پر تو عنایا
کریمانه ذات نجسته علیحضرت همایون محمد رضا پهلوی شاهنشاه آریامهر کتاب
«قصران» (کو بهسران) بمعرض انتشار و ستفاده علاقه مندان گذارده میشود.
کتاب «قصران» مشتمل بر نتیجه پژوهشهای چندین ساله مربوط به بخش وسیعی از
سرزمین بین ری باستان تا مازندران و بناله خدمت علمی ارزنده ای است که دانشمند
گرامی آقای دکتر حسین کریمیان با تألیف مجلداتی چند در باره ری باستان و تهران انجام
داده اند (۱) و چنانکه در پیش گفتار و نیز در نخستین صفحه کتاب از طرف مؤلف محترم
اشاره رفته شهر تهران که اکنون بدین پایه و عظمت رسیده است در گذشته بخشی کوچک

از قصران بشمار می آمده است .

بمانطور که در پیش گفتار مجلد اول کتاب ری باستان اشاره شده است شهری
می توان بحق مادر شهر تهران دانست و طبعا بهر شوهری در باره ری باستان بعمل آید کم
و بیش با پیشینه و سرگذشت تهران ، پایتخت کشور شاهنشاهی ، ارتباط و پیوستگی
پیدا میکند و اینک که در باره قصران پژوهشی در حدود چهارصد و دویست صفحه انجام گرفته
و اطلاعات فراوانی در این زمینه فراهم آمده است طبعا از نظر تاریخ شهر تهران
اهمیت و ارزش بسیار دارد .

مسئله بر اندازنده تهران کنونی گسترش بیشتر پیدا کند و شماره خانه ها و اماکن گوناگون
و فعالیت های همه جانبه در کوی و برزن و شهر کهای دور و بر آن فزون می یابد پیشینه چنین
شهر بزرگ هم بیشتر طرف توجه و کنجکاوی پژوهشگران واقع خواهد گشت . (۲۱۰) همین
جهت امید میرود کتاب حاضر مانند دیگر کتاب های که در باره تاریخ تهران گذشته و
آینده آن تدوین شده و بچاپ رسیده است مورد بهره علاقه مسندان قرار گیرد .

چون صفحات کتاب بیش از آن بود که در یک مجلد جمع و به اختیار علاقه مسندان
گذارد و شود ناچار مانند بعضی دیگر از انتشارات انجمن در دو مجلد عرضه گشت تا مراجع به آن

دوره یابی خوانندگان ارجمند از آن آسانتر صورت گیرد. از پروردگار بزرگ مسئلت می نماید همه فرزندان این مزدبوم را در پاسداری یادگارهای نیکوی گذشتگان و ادای حق آثار تاریخی و مفاخر ملی و باستانی خود توفیق شایسته ارزانی فرماید.

بنیاد و کرمه
انجمن آثار ملی

- (۱) مجلدات مورد ذکر بدین قرار است: یک - «ری باستان مجلد اول» نشریه شماره ۵۴ انجمن آثار ملی - اسفندماه ۱۳۴۵ خورشیدی که چاپ دوم آنهم ضمن انتشارات دانشگاه ملی ایران ذیل شماره ۵۱ در فروردین ماه ۱۳۵۴ خورشیدی انجام یافته است. دو - «ری باستان مجلد دوم» نشریه شماره ۶۹ انجمن آثار ملی فروردین ماه ۱۳۴۹ خورشیدی. سه - «برخی از آثار بازمانده از ری قدیم» انتشارات دانشگاه ملی ایران سال ۱۳۵۰ خورشیدی سال کورش کبیر. چهار - «تهران در گذشته و حال» انتشارات دانشگاه ملی ایران شماره ۷۸ سال ۱۳۴۵ خورشیدی.
- (۲) در حال حاضر آبادیها و روستاهای تاریخی بسیار که پیشینه چند صد ساله و حتی چند هزار ساله دارند درون شهر آرا قرار گرفته و شاید بتوان گفت در آن ستمک گشته اند و تنها نام بعضی از آنها در کتب تاریخی و جغرافیایی باقی مانده است بطور مثال ذکر نام عدای از این آبادیهار با رعایت ترتیب حرکت معکوس عقربه ساعت مناسب حال و مقام می بیند: دولاب، مهران، لویزان، حصار بوجلی، نیاوران (گردو)، دروس، چیز، درآشیب، تخریش (میکرت)، طبرشت (زرگنده، قهلمک، کلا بک = قلا بک = قلوبک)، دنک، ادین (آذون)، فره زاد (بغلط فرج زاد، هم می نویسد)، مکن، سلوکا (سلوقان)، علی آباد (مخاومی کوی سیودر مشرق جاده آرمگا)، دولت آباد، ...

توضیح :

همانطوری که در سرآغاز کتاب اشاره نمود تعداد صفحه‌های کتاب بیش از اندازه‌ای بود که در یک مجلد صحافی گردد (افزون از ۱۱۸۰ صفحه) لذا مجموع کتاب را به دو بخش تقسیم نمود .
بخش اول تا صفحه ۵۹۱ و بخش دوم از صفحه ۵۹۲ بعد .
به‌همین جهت فهرستهای کتاب (اعلام رجال و طوایف - بلدان و اماکن - اسامی کتب - مشخصات منابع) و همچنین فهرست انتشارات انجمن آثار ملی در پایان بخش دوم (از صفحه ۱۰۳۳ بعد) مندرج است .

این نامه که خامه کرد بنیاد
تأسیس قبول روزیش یاد
از جامی

www.tabares.com.info

پیش گفتار

ری کهن را به عهد باستان شهرستانها و دهستان معروف و آبادی
بوده است، که قدمت پاره‌های از آنها تازمانهای پیش از تاریخ بالامی رود
و باستان شناسان در آن مناطق آثاری از روزگاران پیشین یافته‌اند که
از تمدنی کهن در زمانهای دور حکایت می‌کند.

این نواحی - که در قرن سوم هجری شماره آنها بر هفده رستاق
(شهرستان و دهستان) بالغ می‌گردیده - از نظر وضع طبیعی بر روی هم
به دو منطقه ممتاز از یکدیگر تقسیم می‌شده است:

۱- منطقه کوهستانی، که اراضی شمال و پاره‌ای از شرق و غرب
حوزه ری را شامل می‌شده و تا مرزمازندران ادامه می‌یافته، و به سبب
خنکی و اعتدال هوا جنبه بیلاقی برای ری داشته.

۲- منطقه جلگه‌ای، که بخشی عمده از اراضی جنوبی و جنوب

شرقی و جنوب غربی این حوزه را دربر داشته و تا حد قم می‌رسیده ، و گرمسیر بوده است.

منطقه نخستین موضوع سخن در کتاب حاضر است ، و به تفصیلی که بیاید ظاهراً به مناسبت کوهستانی بودن محل آنجا را «قصران» معرب «کوهساران» یا «کوهساران» می‌خوانده‌اند.^۱

این منطقه خود به «قصران داخل» و «قصران خارج» انقسام می‌یافته^۲ ، و «قصران داخل» آبادهای داخل دره‌های متفرع از سلسله کوه دماوند و توجال تانور و لاریجان مازندران ، و «قصران خارج» آبادهای واقع در جنوب این سلسله کوه تا شهر بزرگ ری را فرا می‌گرفته است ، و خود اعتدال هوای آبادهای «قصران داخل» بیش از «قصران خارج» است.

طهران پای تخت کشور که اکنون بدین پایه از وسعت و شهرت رسیده است ، درازمنه پیشین یکی از دیه‌های کم اهمیت قصران خارج بوده است.

نام کوهسار قصران به تفصیلی که در صفحه ۱۰۴ کتاب حاضر مذکور آمده در تورات درج افتاده است.

بقایای آتشگاهی در ده کیلومتری شمالی قله توجال بر فراز کوهی در داخل «قصران داخل» باقی است ، که پیش از اسلام پرستشگاه مردم زردشتی مذهب آن سامان بوده است .

فرقه مسلمیه (پیروان ابو مسلم خراسانی که ذکرشان بیاید) می‌گفتند ابو مسلم کشته نشده بلکه زنده است و در کوه‌های ری

۱- کتاب حاضر ، ص ۷۳ به بعد.

۲- کتاب حاضر ، ص ۹۲ به بعد .

(قصران) پنهانست و روزی ظهور خواهد کرد.^۱

این نکات و ده‌ها مسائل و مطالب دیگر که تفصیل آن‌همه را در متن کتاب مطالعه باید کرد، اعتبار و اهمیت و ذکر شهرت این پهنه را در گذشته دلیلی بارز تواند بود.

اطلاق نام «قصران» بر این ناحیه کوهستانی نخستین بار در منابع مورد استفاده در احوال محمد بن ابان قصرانی معاصر با هارون الرشید و مأمون (نیمه دوم قرن دوم هجری) به نظر رسید. گویا ظاهراً می‌توان تعریب «کوهساران» یا «کوهساران» را به «قصران» مربوط به زمان محمد مهدی پسر منصور دوانیقی پنداشت، زیرا وی بود که دستوری داد تا «ری زیرین» را پی‌افکنند و «ری» را نیز از سال ۱۴۹ هجری «محمدیه» بخوانند^۲. به هر حال قدمت ذکر «قصران» بیش از قدمت ذکر «طهران» است. نام «طهران» نخستین بار به صورت نسبت «طهرانی» در احوال محمد بن حماد طهرانی متوفی به سال ۲۶۱ (یا ۲۷۱) هجری در منابع مذکور افتاده.^۳

از آن پس نام «قصران» به تفصیلی که در مطاوی کتاب درج آمده در بسیاری از منابع به چشم می‌خورد، که ظاهراً آخرین آن‌ها از منابع مورد استناد «سفرنامه سانسون» فراهم آمده به عهد شاه سلیمان صفوی است. در این منبع «ایالت قصران» به جای «ایالت ری» بکار رفته است.^۴

۱- کتاب حاضر، ص ۲۶۲-۲۶۶.

۲- رگ: کتاب حاضر، ص ۷۳.

۳- «: ری باستان، ج ۲ ص ۱۳۰.

۴- «: تهران در گذشته و حال، ص ۱۲.

۵- «و کتاب حاضر، ص ۴۱۰، ۴۱۱. به شرط صحت قرائت این

کلمه در نسخه اصلی برای ترجمه.

پس از این زمان «طهران» به تدریج توسعه و عظمت پیدا می کند و ذکرها و شهرت می یابد و به پای تختی برگزیده می شود و نامش نام «قصران» خارج را تحت الشعاع قرار می دهد و اندک اندک جای آنرا می گیرد، اما نام «قصران» در «قصران داخل» همچنان تاحال بر زبانها ساری و جاری است، چنانکه «رودبار» انجا را به نام «رودبار قصران» می شناسند.

اخبار گذشته قصران با اخبار ری و طبرستان و کیلان ارتباطی تام و تمام دارد. پهنه جنوبی قصران پیوسته مضاف بهری بوده. پهنه شمالی قصران در وقایع و حوادث آن سامان گاه بهری و دیگر گاه به طبرستان تعلق می گرفته است.

در باب سوابق قصران از پیشینیان به صورتی جداگانه و کامل هیچگونه تصنیف و تالیفی به دست نیست.

منابع جهت تحقیق در باب طبرستان و به ویژه اخبار پس از اسلام آن بالنسبه کم نیست، لکن در باب ری و نواحی آن از گذشتگان اثر جامعی به ما نرسیده است، و در این باب آنچه هست همانست که نگارنده در دو مجلد به نام «ری باستان» فراهم آورده است.

اخبار قصران مندرج در کتاب حاضر با استفاده از تاریخهای طبرستان و کیلان و منابع کتاب «ری باستان» و در مواردی از خود آن کتاب، و نیز غور و بررسی در آثار برجای مانده از رسوم و اطلال در سینه دشتها و زبانها صخره ها و قلل کوهها و درون دره ها و تطبیق نصوص تاریخی با آنها منضم با اطلاعاتی که به صورت دانش توده (فولکلر) در

باب احوال گذشته مردم آن حدود و ریشه آداب و رسوم فعلی آنجا به جای مانده است، و همچنین تامل و تعمق و تدبر در نامهای اماکن باستانی و دقت در وجوه آن نامگذاریها همراه با برخی استنباطها و اجتهادها در طی سالیانی چند با صبر و حوصله‌ای تمام فراهم آمده است. برخی اخبار - چنانکه اشارت رفت - گاه به صورت اعم و اخص میان ری و قصران جنبه اشتراك پیدا می‌کند. این نوع گرچه از ماخذی واحد و مشترك اقتباس شده است، لکن مطالب و نکته‌ها در مقام ذکر در هر يك از کتابهای «ری باستان» و «قصران» به نسبت کیفیت ارتباط رنگی مخصوص به خود، و از جهت بسط و ایجاز صورتی متناسب با اقتضای مقام دارد؛ همچنانکه در تالیف کتاب «تهران در گذشته و حال» اثر دیگر نگارنده نیز کمابیش چنین حالتی وجود داشته، که ذکرش در مقدمه آن کتاب بر فته است.

قصران را در اوایل این عصر قریب ۲۳۰ دیه و آبادی بوده است که در پنجاه سال اخیر در توسعه شهر طهران نزدیک به ۸۵ آبادی آن زیر پوشش فعالیت‌های شهری قرار گرفته و از صورت دیهی بدر آمده است، بقیه آبادیها نیز در تمام شؤون در حال رشد و توسعه است، و هر روز گامهای تازه‌ای در راه پیشرفت آنها برداشته می‌شود و اصلاحاتی تازه در آنها صورت تحقق می‌یابد، چنانکه اکنون جز معدودی همه‌دارای برق و لوله‌کشی آب و راه ماشین‌رو و مدرسه و انجمن‌ده و خانه انصاف و دیگر تشکیلات رفاهی هستند.

برای آنکه کلیاتی از اوضاع فعلی این آبادیها، و اطلاعاتی از

سوابق آن دسته که دارای پیشینه تاریخی هستند بدست باشد، نام‌دهها به همراه اخبار مربوط بدانها به ترتیب حروف تهجی در کتاب درج آمده است.

این نکته نیز گفتنی می‌نماید که در سه سال قبل که کار طبع کتاب آغاز گردیده بوده پهنه قصران در تقسیمات کشوری صورتی داشت که در صحنه ۲۷ کتاب حاضر به نظر می‌رسد، و مستند آن فرهنگ آبادیهای کشور، جلد سیزدهم استان مرکزی بوده است که از انتشارات آمار ایران است، و بر اساس نتایج سرشماری عمومی آبان ماه سال ۱۳۴۵ شمسی برابر با ۲۵۲۵ شاهنشاهی تنظیم یافته، و به سال ۱۳۴۸ شمسی برابر با ۲۵۲۸ شاهنشاهی به چاپ رسیده است؛ لکن بعداً در تاریخ ۱۸ خرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی - چنانکه در ص ۴۲۲ کتاب اشارت شده - بنا به تصویب هیئت دولت دوشهرستان شمیران وری مضاف به طهران گردید، چنانکه هم‌اکنون طرح دیگری تهیه شده است که طهران را از استان مرکزی جدا می‌سازد، و در صورت تصویب طهران و شهرری و شمیران و کرج به صورت یک فرمانداری که زیر نظر وزیر کشور فعالیت خواهد داشت اداره خواهد شد.

این تغییر اندک بهیچ‌روی اشکال یا ابهامی در تقسیمات مطالب کتاب به وجود نخواهد آورد، چنانکه با رجوع به نقشه «قصران و جهات گسترش کوهها و امتداد راهها» مندرج در مقابل ص ۱۲۰ و یا نقشه «قصران و آبادیهای آن» مقابل ص ۴۸۸ کتاب موقعیت هر محل

را به راحتی می‌توان بازشناخت .

بدین معنی دراستدراک کتاب نیز با استناد به جزوه «تقسیمات کشور شاهنشاهی ایران» فراهم آمده به وسیله وزارت کشور در اردیبهشت ۲۵۳۶ شاهنشاهی اشارت رفته است ، چنین تغییری براساس ضرورت ناشی از توسعه و پیشرفت روزافزون مناطق مختلف کشور همیشه وجود خواهد داشت.

آمار و ارقام در باب آبادیها از دو آمارگیری و سرشماری عمومی سال ۱۳۲۵ شمسی برابر با سال ۲۵۰۵ شاهنشاهی و ۱۳۴۵ شمسی برابر با ۲۵۲۵ شاهنشاهی که در فرهنگ جغرافیایی ایران و فرهنگ آبادیهای کشور مندرج است جهت مقایسه تغییرات بیست ساله درج افتاده، و چون کار طبع کتاب خیلی زودتر از سرشماری عمومی سال ۱۳۴۵ شمسی برابر با ۲۵۳۵ شاهنشاهی آغاز گردیده بوده ، و نیز نتایج این سرشماری در باب يك يك آبادیها هنوز در دسترس قرار نگرفته ، لذا مطالب و ارقام و اعداد آن در کتاب حاضر انعکاس پیدا نکرده است.

در باب آبادیهای که اکنون زیر پوشش شهری طهران قرار گرفته‌اند ، در کتاب «تهران در گذشته و حال» بحثی جامع‌تر و مبسوط‌تر رفته است ، و علاقه‌مندان به تفصیل بیشتر در این باب را بداتجا رجوع باید کرد .

در کتاب حاضر در تعیین شخصیت اما مزاده‌ها و معصوم‌زادگان مدفون در این پهنه و احوال آنها جز در مواردی معدود ذکر نرفته است ، زیرا تحقیق در احوال فرد فرد این بزرگواران به سبب مذکور

نیامدن نام اکثر ایشان در منابع و کتب انساب موجود، و نیز دلائل دیگری که در صحائف ۲۱۴، ۲۱۵ کتاب حاضر بدانها اشارت رفته اغلب در نهایت صعوبت و گاه غیر ممکن بوده است.

باب سوم کتاب - چنانکه ملاحظه می شود - به بحث در باب کلیاتی در گویش مردم قصران و انتخاب گویش دیه آهار^۱ از بخش رودبار قصران اختصاص دارد. در ضبط واژه های آن به سبب در دسترس نبودن حروف لاتین قراردادی مستشرقان، و نیز از جهت رعایت تک نواختی تمامت کتاب، از حروف فارسی (جز در مواردی اندک که ضرورت ایجاب می کرد) استفاده کرد، و برای کاستن ازدشواری قرائت آنها را مشکول ساخت، و بدین قرار گویا دشواری قرائت واژه ها چندان زیاده از ضبط آنها با حروف قرار دادی لاتین - که صرف نظر از عدم آشنایی همگان بدانها، در نشان دادن گونه مخصوص ادعواجهها (حروف)، و کیفیت خاص ظهور واژه ها (مصوتها)، و شدت نواها (آکسانها) در این گویش، قدرت کامل عیاری ندارد - نخواهد بود، خاصه آنکه در این کتاب هدف بیشتر ضبط خود واژه ها است نه نشان دادن گونه بسیار دقیق تلفظ فعلی آنها، چون واژه واحدا کنون در هر آبادی به رنگی خاص تلفظ می شود.^۲

ذکر این نکته از فایده تی خالی نمی نماید که درج گویش در کتابی

۱- دلیل انتخاب این گویش در متن کتاب، ص ۷۶۲ - ۷۶۴ ذکر گردیده

است.

۲- فی المثل کلمه «خوب» را در آهار به صورتی برزخ بین «خوب» و «خاب» و در اوشان «خب» (به ضم خا) و در فشم «خوب» (به فتح خا و سکون واو بامد) به کار می برند.

که در تاریخ اما کن فراهم می‌آید در ایران در روزگار پیشین نیز سابقه داشته است، چنانکه ظهیرالدین مرعشی مقدمه کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان خویش را - که آغاز تالیف آن در سال ۸۸۰ قمری است - به ذکر اصطلاحات گیل و دیلم که الفاظ ایشان بر آن جریان داشته اختصاص داده بوده است، که مع الاسف بعدها آن قسمت یکسر از میان رفته و اکنون جای آن در نسخه موجود در کتاب خالی است.

گویای نخستین مؤلفی است که گویش محلی و مصطلحات معمول میان مردم عامی را مورد توجه قرار داده بوده است.

کتاب حاضر در دو بخش تنظیم یافته که از آغاز تا ص ۵۹۱ به بخش نخستین و از ص ۵۹۲ به بعد به بخش دوم اختصاص دارد. فهرست مندرجات هر دو بخش در ابتدای بخش نخستین و فهرست اعلام رجال و طوایف و بلدان و اماکن و اسامی کتب و نیز فهرست مشخصات منابع و مأخذ و همچنین استدراکات و اضافات و تصحیحات هر دو بخش در آخر بخش دوم درج آمده است.

در خاتمت این مقال بدین حقیقت ازین دندان و صمیم دل اقرار می‌دهد که با آنکه به قدر وسع بل به سر حد طاقت در تنقیح مطالب و تنظیم مندرجات و ترتیب ابواب و فصول مجاهدت و دقت بکار بست، باز بی‌شبهه از خطا و سهو مصون نمانده است.

بدین مناسبت از کرم عمیم دانشمندان بصیر و خیرگان نکته‌گیر انتظار دارد در بر خورد به خطا و اشتباه، آنها را به ذیل عفو ببخشند،

۱- رك : تاريخ گیلان و دیلمستان مرعشی، ص یا مقدمه مصحح، و ص ۱۲

متن کتاب .

و با تذکار آن موارد من بنده را ممنون الطاف و عنایات خویش
سازند.

جمعه نوزدهم اسفند ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی
برابر با سلخ ربیع الاول سال ۱۳۹۸ قمری

حسین کریمان
تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مندرجات

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مندرجات کتاب

باب اول

فصل اول

صفحه	موضوع
۱	تعریف
۲	پایه اعتبار وارجمندی ناحیه قصران
۲	نخست پیش از اسلام
۳	دوم به عهد اسلامی
۱۰	قصران و شاعران بزرگ
۱۲	اماکنی از دیگر بلاد که نیز نام قصران داشته‌اند
۱۴	حدود قصران
۱۵	الف - حد جنوبی
۱۵	ب - حد شرقی
۱۸	ج - حد شمالی
۲۲	د - حد غربی
۲۷	ناحیه قصران و تقسیمات کشوری کنونی آن
۲۷	الف قصران داخل
۲۷	پهنه رودبار

صفحه	موضوع
۳۴	پهنه لواسان و سیاه رود
۴۱	پهنه دهستان شهرستانک
۴۳	ب - قصران خارج
۴۳	پهنه طهران
۵۱	پهنه کن
۵۱	پهنه سولقان
۵۲	پهنه طرشت . پهنه شمیران
۵۷	پهنه بهنام و غار
۵۹	طول و عرض جغرافیایی قصران
۵۹	نامهایی که از دیرباز به تناوب بر ناحیه کوهستانی قصران اطلاق یافته و وجه آنها
۵۹	الف - پیش از اسلام
۷۱	ب - به عهد اسلامی
۷۳	وجه تسمیه قصران
۸۰	زمین‌شناسی قصران
۹۲	تقسیم قصران به دو قسمت قصران داخل و قصران خارج
۹۵	نسبت قصران
۹۵	قدمت آبادی و معموری قصران
۱۰۱	ذکر ناحیه قصران در تورات
۱۰۸	کوههای قصران
۱۰۸	کوههای دماوند و شمیران را تا دوسه قرن پیش البرز نمی گفتند و البرز همان کوه قاف است
۱۱۵	کوههای قصران داخل
۱۱۶	الف - حوزه رود لار
۱۱۶	ب - حوزه رود شهرستانک
۱۱۶	ج - حوزه رود جاجرود
۱۱۸	کوههای قصران خارج
۱۲۰	رودهای قصران : الف - رودهای قصران داخل
۱۲۰	۱- حوزه رود لار
۱۲۲	۲- حوزه رود شهرستانک
۱۲۳	۳- حوزه رود جاجرود

صفحه	موضوع
۱۲۶	عمارت فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه در جاجرود و بناهای بزرگان در آنجا
۱۲۷	پلهای جاجرود
۱۲۸	ب - رودهای قصران خارج
۱۳۳	هوای قصران : الف - هوای قصران داخل
۱۳۴	۱- کاخ علی کامه در قصران داخل
۱۳۴	۲- کاخ خلیفه عباسی در قصران داخل و بناهای ییلاقی بزرگان در آنجا در گذشته
۱۳۸	اشاره به بناهای قدیمی لار که جنبه مذهبی ازدستی داشته
۱۴۱	۳- کوشک ارغون خان در لار
۱۴۳	۴- کاخ ناصرالدین شاه در شهرستانک
۱۴۴	۵- کاخ مظفرالدین شاه در اوشان ۶- عمارت صدراعظم نوری در لواسان
۱۴۵	۷- عمارت حیدرآباد لشکرک
۱۴۶	ب - هوای قصران خارج
۱۴۷	بخش اول .
۱۴۷	بخش دوم و بناهای ییلاقی آن
۱۴۸	۱- دیه مهران ، (و دیه سلوقان در ذیل صفحه)
۱۵۱	۲- کاخ طغرل اول سلجوقی در تجریش
۱۵۲	۳- کریم خان زند در تابستان ۱۱۷۲،۳ به ییلاق شمیران رفت
۱۵۳	۴- قصر قاجار
۱۵۴	۵- قصر محمدیه متعلق به محمد شاه غازی در تجریش
۱۵۵	۶- قصر عباسیه حاج میرزا آقاسی
۱۵۶	بخش سوم (تعریف اعتدال بهار ری)
۱۵۷	راهها و طرق ارتباطی قصران
۱۵۸	الف - قصران داخل
۱۶۶	ب - قصران خارج
۱۷۰	مردم قصران : الف نژاد و قبایل
۱۷۹	ب - شماره جمعیت
۱۸۰	اقتصاد قصران

صفحه	موضوع
۱۸۱	معادن قصران
۱۸۲	پارچه بافی، سفال سازی
۱۸۳	معماری، محصولات کشاورزی
۱۸۵	لبنیات، عسل، گل
۱۸۶	ماهی، اوزان
۱۸۷	وحوش، شغل مردم، مشکلات کشاورزی
۱۸۷	خبری شگفت انگیز
۱۸۹	بقایای آثار باستانی در پهنه قصران و اماکن مذهبی زردشتی
۱۹۱	الف - آثار باستانی قصران داخل
۲۰۰	ب - آثار باستانی قصران خارج
۲۰۴	بنای امامزاده‌ها در قصران
۲۰۹	مسجد لواسان نخستین مسجد قصران داخل
۲۱۴	نسب امامزاده‌ها اکثر معلوم نیست و تحقیق درباره بیشتر آنها امکان ندارد

فصل دوم - تاریخ قصران

۲۰۷	دریک مقدمه و دو بخش
۲۲۰	بخش نخست پیش از اسلام
۲۲۱	۱- به عهد آشوریان
۲۲۸	۲- به زمان دولت ماد
۲۳۲	۳- به عهد هخامنش
۲۳۶	۴- در حمله اسکندر
۲۳۷	۵- به زمان جانشینان اسکندر
۲۳۸	۶- در پادشاهی اشکانیان
۲۴۷	۷- در دوره ساسانیان
۲۵۱	۸- آل قارن یا سوخرانیان
۲۵۲	۹- آل باوند
۲۵۴	۱۰- مصمغان دماوند

صفحه	موضوع
	بخش دوم به عهد اسلامی
۲۵۶	۱- فتح طبرستان
۲۵۷	۲- فتح ری و قصران خارج
۲۶۱	اعتقاد مسلمیه در باب مخفی بودن ابومسلم در قصران
۲۶۶	۳- قصران داخل و نواب خلفا
۲۶۷	۴- عمر بن العلاء
۲۶۸	یحیی مویز در تعریف رویان
۲۷۳	وجه تسمیه رویان
۲۷۴	نامهای مختلف رویان
۲۷۷	دنباله سخن در باب عمر بن العلاء
۲۸۰	کاخ عمر بن العلاء در ری
۲۸۲	جانشینان عمر بن العلاء
۲۸۳	۵- مازیار
۲۸۷	۶- طاهریان
۲۸۸	۷- دنباله اخبار قصران خارج
۲۹۰	۸- ظهور علویان
۲۹۱	حکومت حسن بن زید
۲۹۵	فرمان مذهبی حسن بن زید
۲۹۹ (ذیل صفحه)	تعریف کوه زوراء ری
۳۰۴	نام امراء حسن در قصران داخل
۳۰۷	محمد بن زید
۳۰۹	قصران خارج و ری
۳۱۰	۹- سامانیان
۳۱۴	۱۰- اسفار و مرداویج
۳۱۷	۱۱- آل بویه
۳۳۴	۱۲- غزنویان
۳۴۱	۱۳- سلجوقیان
۳۵۹	۱۴- شاه غازی رستم بن علی اصفهید مازندران
۳۶۰	۱۵- سلاجقه عراق و کردستان و اتابکان و آل باوند و خوارزمشاهیان

صفحه

موضوع

۳۷۲	۱۶- مغول و ایلخانان
۳۷۹	۱۷- آل بادوسپان و ایلکانیان
۳۸۴	جلایویان در قصران داخل
۳۸۷	۱۸- سادات مرعشی در قصران داخل
۳۸۸	۱۹- تیموریان
۳۹۳	۲۰- بنی کیای گیلان (حسینیان) در قصران داخل
۳۹۸	۲۱- قراقوینلوها
۴۰۱	۲۲- آق قوینلوها
۴۰۴	۲۳- صفویان
۴۱۱	۲۴- افغان ، افشاریه ، زندیه
۴۱۴	۲۵- قاجاریان
۴۲۱	۲۶- خاندان جلیل پهلوی

فصل سوم- آبادیهای قصران

۴۲۲	الف - در شهرستان طهران
۴۲۳	ب - درری
۴۲۳	ج - درشمیران
۴۲۴	د - در شهرستان کرج
۴۲۶	بخش نخست - قصران داخل
۴۴۱-۴۲۶	آب نیک - ایگل
۴۴۳-۴۴۲	باستی - بورزند
۴۴۴	پشت لاریجان - یل جاجرود
۴۴۶-۴۴۴	تکیه سپهسالار - تیمورآباد
۴۴۹-۴۴۶	جائنج - جبرود
۴۵۰	چهارباغ
۴۵۰	حاجی آباد - حیدرآباد
۴۵۱	در بند سر - دستگرد

صفحه	موضوع
۴۵۵-۴۵۲	راحت آباد - رهط آباد
۴۵۵	زایگان - زردبند
۴۵۸-۴۵۶	سبو بزرگ - سینک
۴۶۶-۴۵۹	شکرا ب - شهرستانک
۴۶۷	علا یین ، فردآباد
۴۶۹-۴۶۸	فشم - قاسم آباد
۴۷۳-۴۶۹	کردیان - کیاسر
۴۷۴-۴۷۳	گرما بدر - گلندوک
۴۷۹-۴۷۵	لار - لواسان بزرگ
۴۸۱-۴۸۰	مزرعه سادات - میگون
۴۸۴-۴۸۲	ناران - نیک نام ده
۴۸۵	واصف جان
۴۸۵	همه جا ، هنزک
۴۸۶	بخش دوم - قصران خارج
۴۹۷-۴۸۷	احتسایه - ایلمان
۵۰۰-۴۹۷	بادامک - بهجت آباد
۵۰۱-۵۰۰	پس قلعه - پونک
۵۰۳-۵۰۲	تپه سیف - تهران
۵۰۴-۵۰۳	جعفر آباد - جی
۵۰۴	چال هرز - چیز
۵۰۷-۵۰۵	حدیقہ - حکیمیه
۵۰۸-۵۰۷	خاک لاری - خور دین
۵۱۲-۵۰۸	دار آباد - دولت آباد
۵۱۲	رستم آباد - رندان
۵۱۳	زرگنده
۵۱۷-۵۱۳	سرخ حصار - سیرا
۵۱۹-۵۱۷	شاد آباد - شیزر
۵۱۹	صید ، ضرابخانه
۵۲۰-۵۱۹	طالون - طهران

موضوع

صفحه

عباس آباد - علی آباد

۵۲۰-۵۲۱

فرح آباد - فیروز بهرام

۵۲۱-۵۲۴

قاسم آباد - قیطره

۵۲۵-۵۲۸

کاشانک - کیگا

۵۲۸-۵۳۲

لارک - لویزان

۵۳۲

مبارک آباد - مهران

۵۳۳-۵۳۶

نارمک - نیاوران

۵۳۶-۵۳۸

ورامنه - ونک

۵۳۹-۵۴۰

همه‌سین

۵۴۰

یاخچی آباد - یوسف آباد

۵۴۱

وصف بناهای باستانی در قصران از دیرباز تا آخر عهد قاجاریان

۵۴۲

فصل چهارم - رجال قصران

۵۵۵

الف - قصران داخل

۵۵۶

ایزیدورخارا کسی

۵۵۶ (ذیل صفحه)

ابراهیم - فضل الله

۵۵۷-۵۶۲

محمد - یوسف

۵۶۲-۵۶۷

ب - قصران خارج

۵۶۷

پیش از اسلام

۵۶۸

در دوره اسلامی

۵۷۰

حواریان و صحابه ائمه (ع) که اهل ری بوده‌اند

۵۷۰-۵۷۱ (ذیل صفحه)

آل سامان - خموشی

۵۷۲-۵۷۸

رحیمی - لهراسپ

۵۷۸-۵۸۵

محمد - یوسف

۵۸۵-۵۹۱

باب دوم

فصل اول

مذهب قصران پیش از اسلام

۵۹۲

آیین مغان

۵۹۴

صفحه

موضوع

- ۶۰۰ کیش مردم قصران به عهد دولت ماد و هخامنشیان
- ۶۰۴ به عهد اسکندر و سلوکیان و پارتها
- ۶۱۰ به روزگار ساسانیان
- ۶۱۰ تاریخ ظهور زردشت
- ۶۱۵ اوستا
- ۶۲۱ توحید در ماوراء ثنویت زردشتی
- ۶۲۲ قول محققان خارجی
- ۶۲۴ در آیین مقدس اسلام
- ۶۳۱ دنباله بحث در باب قصران و آیین زردشت و پرستش ناهید در قصران
- ۶۳۳ ستایش ناهید در قصران
- ۶۳۳ ناهید در قدیمترین زمان و پیش از ورود به آیین زردشت
- ۶۳۸ مهر در قدیم
- ۶۴۰ ناهید و مهر در آیین زردشتی
- ۶۴۴ خصوصیات ناهید
- ۶۵۰ قربانی برای ناهید
- ۶۵۶ ظهور ناهید به صورت دختری شانزده ساله
- ۶۶۰ وظائفی که ناهید به عهده دارد
- ۶۶۴ معابد ناهید
- ۶۶۹ قصرها و خانه‌ها یا زیارتگاهها و حریمهای ناهید
- ۶۷۵ آتشگاه قصران
- ۶۷۶ موقع جغرافیائی این آتشگاه
- ۶۷۸ دلائل آتشگاه بودن این بنا
- ۶۹۴ آتشگاهها را اکثر در بلندی می‌ساختند
- ۶۹۷ آتشگاه قصران به نام ایزد ناهید بوده است
- ۷۰۰ تعریف بنا و وضع کنونی آن و نقشه قزل ما یا آتشگاه قصران
- ۷۱۰ تاریخچه بنای آتشگاه قصران و مدت دایر بودن آن
- ۷۱۵ آیین نیایش در آتشگاه
- ۷۱۹ آتشگاه در حکم مدرسه و مرکز تعلیم دانش بوده است

صفحه

موضوع

۷۲۱	زیارتگاهها و حریمهای ناهید در قصران
۷۲۲	زیارتگاههای ناهید در قصران خارج
۷۲۲	بقعه بی بی شهربانو حرم ناهید است
۷۳۱	زیارتگاه ناهید در دامن قلعه توجال
۷۳۸	زیارتگاههای ناهید در قصران داخل
۷۳۸	خاتون بارگاه
۷۴۰	آثار زیارتگاه ناهید در دیه اوشان
۷۴۲	بوته انار مقدس اوشان
۷۴۶	بقایای زیارتگاهی در شهرستانک
۷۴۶	زیارتگاهها و حریمهای ناهید در لار قصران داخل

فصل دوم

۷۴۸	مذهب قصران بعد از اسلام
۷۴۸	الف - در قصران خارج
۷۵۱	ب - در قصران داخل
۷۵۲	آغاز رواج اسلام در قصران داخل

باب سوم

فصل اول

۷۵۶	کلیاتی در گویش مردم قصران و انتخاب گویش دیه آهار
-----	--

فصل دوم

	پاره‌ای از آداب و رسوم و ضرب‌المثل‌های رایج در دیه آهار و نکات و
۷۶۴	قواعد دستوری گویش آنجا
۷۶۴	الف - آداب و رسوم
۷۷۰	ب - ضرب‌المثلها
۷۷۵	ج - نکات و قواعد دستوری

صفحه

موضوع

فصل سوم

۷۸۲	واژه‌ها
۷۸۳	الف
۷۹۵	ب
۸۱۳	پ
۸۲۶	ن
۸۳۹	ث
۸۳۹	ج
۸۴۷	چ
۸۵۵	ح
۸۵۹	خ
۸۷۱	د
۸۹۱	ذ
۸۹۱	ر
۹۰۱	ز
۹۰۸	س
۹۲۷	ش
۹۳۸	ص
۹۴۰	ض
۹۴۱	ط
۹۴۴	ظ
۹۴۴	ع
۹۴۹	غ
۹۵۲	ف
۹۵۵	ق
۹۶۳	ک

تبرستان

www.tabarestan.info

صفحه

موضوع

۹۷۷	ک
۹۸۷	ل
۹۹۴	م
۱۰۰۶	ن
۱۰۱۷	و
۱۰۲۳	ه
۱۰۲۹	ی
۱۰۳۲	فهرست اعلام رجال و طوایف
۱۰۷۵	فهرست بلدان و اماکن
۱۱۲۶	فهرست اسامی کتب
۱۱۴۳	فهرست مأخذ و مشخصات آنها
۱۱۶۶	استدراکات و اضافات و تصحیحات

فهرست عکسها و نقشه‌ها و تصاویر

صفحه	موضوع
۸۴	فسیل‌های بدست از کوه‌های گاجره
۹۸	نمونه اشیائی که از تپه‌های قیطریه بدست آمده
۱۰۰	اشیاء بدست آمده از ده تنگه آهار
۱۲۰	نقشه قصران، جهات گسترش کوهها و امتداد راهها
۱۴۳	عمارت ناصرالدین شاهی شهرستانک
۲۱۱	لنگه در نفیس مسجد لواسان بزرگ
۴۳۰	عکس هوایی دبه آهار
۴۳۷	قلعه امامه
۴۴۰	عکس هوایی اوشان
۴۴۲	عکس هوایی ایگل و باغ کل
۴۵۹	شکراب
۴۶۰	عکس هوایی شکراب
۴۶۵	عکس هوایی دره شمشک و دربندسر
۴۶۸	عکس هوایی فشم
۴۸۱	عکس هوایی میگون
۴۸۶	نقشه قصران ، بخشها و آبادیها و رودهای آن
۵۴۹	تصویر فتحعلی شاه و دوازده پسر ارشد وی
۵۵۲	قصر یاقوت
۶۵۸	تصویر ناهید در حجاریهای نقش رستم

صفحه

موضوع

۶۷۴	نمایی از زیارتگاه چک‌چکو در یزد
۶۷۸	نمای آتشگاه قصران از گردنه آهار بشم
۷۰۱	نقشه آتشگاه قصران یا قزل ماما
۷۰۲	نمای صخره‌ای که آتشگاه بر فراز آن بنا شده
۷۰۲	قسمتی از بقایای دیوار شرقی
۷۰۳	نمای غربی آتشگاه
۷۰۳	نمای شرقی آتشگاه
۷۰۴	جبهه جنوبی آتشگاه و مدخل اطاقها از ایوان
۷۰۴	دیوار جنوبی دالان
۷۰۵	نمای مدخل تالار شرقی
۷۰۶	گوشه‌ای از دیوار شرقی داخل دالان
۷۰۷	چوب با ملاط پوشانده آتشگاه
۷۰۸	دو نوع ملاط نرم و خشن و سه پاره سفال
۷۰۹	نمای بقایای تالار شرقی که دوطبقه بودن آتشگاه را نشان می‌دهد
۳۷۷	گوشه‌ای از دریاچه توجال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبرستان

بر نام آنکه هستی نامۀ اوست حقایق حرفها کا خانۀ اوست
در روشن کردن سؤل و آل پیوند بجا یون پیشوایان خرد مند

موضوع سخن در این کتاب پهنۀ قصران است که به تفصیلی که خواهد آمد سرزمین واقع میان شهر ری باستان تا مرز مازندران را در بردارد، و طهران، این شهر جوان، که اکنون بدین پایه از اعتبار و عظمت رسیده است، در گذشته بخشی کوچک از قصران به شمار می آمده است، و خود قصران - چنانکه به جای خویش مذکور افتد - یکی از شهرستانهای عمدۀ ری قدیم بوده است.

این تألیف مشتمل است بر سه باب:

باب اول در چهار فصل در تعریف قصران و تاریخ و آبادیها و رجال آن.

باب دوم در دو فصل در مذهب مردم قصران از دیرباز و تعریف معبد ناهید

در این دیار .

باب سوم در سه فصل در آداب و رسوم و ضرب المثلها و گویش مردم آهار

قصران .

باب اول

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل اول

بایه اعتبار وارجمندی ناحیه قصران ، پیش از اسلام و بعد از آن :

قصران که ناحیتی بزرگ و کوهستانی است و در شمال جلگه ری قرار دارد، به چند مزیت از دیگر نواحی ری باستان ممتاز است ، بدین قرار .
نخست پیش از اسلام :

الف - همانگونه که ذکر ری در تورات درج است ^۱ ، نام کوهستان ری نیز که همین ناحیت قصران است در تورات مذکور است ، و از این معنی جداگانه در تحت عنوان «ذکر قصران در تورات» سخن خواهد رفت ، علاوه بر این ، قسمت شمالی قصران جزء پتیشواریش (پتسخوارگر) است که ذکرش در منابع باستانی آمده است و در بحث از نامهای باستانی قصران بدان اشارت رود .

ب - پیش از رواج آیین شریف اسلام در ایران ، ری بزرگترین شهر مذهبی زردشتی در دنیای باستان بوده است ^۲ ، و پس از ری دماوند نیز چنین موقعیت و

۱ - رك : ری باستان ، تألیف نگارنده ، ج ۱ فصل دوم ص ۴۹ به بعد .

۲ - د د د د د ج ۱ ص ۶۲ به بعد .

مقامی داشته است. ظاهراً موبدان زردشتی در اصل از ری برخاسته‌اند، و نیز حکومت مصمغان - که نوعی حکومت دینی زردشتی بوده است، چنانکه پاره‌ای از محققان مصمغان را جانشین جسمانی زردشت پنداشته‌اند - قرن‌ها در دماوند در قلعه بزرگ استونانوند برقرار بوده است^۱. قصران پهنه‌ای است که میان استونانوند دماوند و ری افتاده است، و بی‌گمان همان‌گونه که برگزازی آداب و رسوم و اعمال و قواعد و قوانین دینی زردشتی در دوماوند ظهور و بروز بیشتری از شهرهای دیگر داشته، در پهنه قصران نیز - مانند همه نواحی بین دو شهر مذهبی در جاهای دیگر - وضع این اصول چنین بوده است، و بقایای معابد فراوان زردشتی بازمانده در پهنه قصران گواهی در این باب تواند بود، و در این معنی در باب دوم مذهب قصران به تفصیل سخن خواهد رفت.

ج - بزرگانی صاحب نام همچون شاپور رازی سپهبد قباد ساسانی، و بهرام چوبین که از خاندان بزرگ مهران به عهد ساسانی برخاسته‌اند منتسب به دیه مهران از آبادیهای مهم و باستانی قصران خارجند، و این معنی نیز اهمیت قصران و اعتبار آنرا سندی تواند بود، و بحث آن در ذکر آبادیهای بیلاقی قصران خارج و نیز در شرح دیه‌های قصران در بیان دیه مهران بیاید.

همچنین مورخان آل سامان را از گوهر بهرام چوبینه و خاندان مهران دانسته‌اند، و بیش و کم نسب اسماعیل سامانی را با شش واسطه به بهرام چوبین می‌رسانند، و این مهم در کتب معتبر همچون آثار الباقیه ابوریحان^۲ و مجمل التواریخ^۳ و تاریخ ابوالفدا^۴ به چشم می‌خورد. و اگر این سخن را درست بدانیم باید نسبت اصلی سامانیان را - که استلال ایران را پس از تسلط اعراب به کمال رسانده‌اند - قصران دانست.

دوم - بعهد اسلامی:

الف - به عهد اسلامی نیز پس از قرن دوم در بیشتر روزگاری که ری آباد بود،

۱ - رك : ری باستان ، ج ۲ استونانوند ص ۴۸۵ .

۲ - آثار الباقیه ، ص ۳۹ س ۱۳ .

۳ - مجمل التواریخ ، ص ۳۸۶ س ۸ .

۴ - تاریخ ابوالفدا ، ج ۲ ص ۵۳ س ۴ .

قصران از رستاقهای مهم ری محسوب می شده است، و نامش در طول زمان در منابع معتمد درج است.

کلمه رستاق معرب روستاست، و ارباب مسالك از آن مفهوم شهرستان را می خواسته اند، چنانکه یاقوت گفته:

«... انهم یعنون بالرتساق كل موضع فيه مزارع وقرى... فهو عند الفرس بمنزلة السواد عند اهل بغداد...»^۱

یعنی: ایشان (پارسیان) از رستاق (روستا) هر جایی را که در آن کشتزارها و دیهها باشد اراده کنند... و این کلمه به نزد پارسیان همانند سواد است به نزد مردم بغداد.

و در باب تقسیم بندی استان گفته:

«ینقسم الستان الی الرساتیق، وینقسم الرستاق الی الطسایج، و ینقسم کل طسوج^۲ الی عدة من القرى»^۳

یعنی: استان به چند رستاق (روستا)، و رستاق به چند طسوج (تسو)، و طسوج به چند دیه تقسیم می شود.

بر طبق این تعریف رستاق را برابر شهرستان باید دانست، چنانکه «سواد» را چنین مفهومی بوده است، آنجا که در تعریف «السواد» گفته:

«... الثانی یراد به رستاق العراق و ضیاعها التي افتتحها المسلمون علی عهد عمر^۴»

یعنی: دوم رستاق عراق و ضیاع آنست که مسلمانان به عهد عمر آنجا را فتح کردند.

به عهد پیشین به قول یاقوت معنی «استان» و «کوره» یکی بوده است:

«فقد ذکرنا عن حمزة انه قال: ان الستان و الكورة واحد^۵».

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱، س ۶.

۲- در معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱، س ۹ آمده است که «طسوج کوچکتر از کوره و رستاق و استان است... و فارسی واصل آن تسواست». بنابراین طسوج بمعنی «دهستان» تواند بود.

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۰، س ۲۱.

۴- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۴، س ۱۱.

۵- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۰، س ۱۹.

یعنی : از قول حمزه ذکر کردیم که وی گفت استان دکوره یکی هستند .
و رستاق در تعریف وی اخص از کوره و استان است : «وهو اخص من الكورة
والاستان»^۱.

چنین تعریف بدین زمان بر شهرستان انطباق پیدا می کند .
در نزهة القلوب نیز - چنانکه بیاید - از قصران به صورت ولایت یاد شده ، که
به معنی شهرستان است . در قرن سوم ری را هفده رستاق یا شهرستان بوده است که
از خود منبر داشته اند ، ابن فقیه نوشته :

«... والرئی سبعة عشر رستاقاً ، و منها الخوار و دنباوند و ویمه و شلمبه ، هذه
التي فيها المنابر...»^۲

یعنی : ری هفده شهرستان است ، و از آن جمله است خوار و دماوند و ویمه و شلمبه^۳ ،
اینهاست که در آنها منبر است .

در عرف قدما منبر داشتن آبادی کنایه از آن بوده است که آن آبادی دارای
مسجد جامع است ، و مکانی که مسجد جامع داشته است در حساب شهر بوده است
نده .^۴

در قول ابن فقیه قصران مذکور نیفتاده ، لکن در المسالك اصطخری ، و صورة
الارض ابن حوقل ، و احسن التقاسیم مقدسی ، و معجم البلدان یاقوت ، و آثار البلاد
فزیونی ، و نزهة القلوب حمد الله مستوفی ، و نظائر اینها نام قصران در ردیف رستاقها
و ولایات ری درج است ، اصطخری در المسالك و الممالك در ذکر ری نوشته :

«ومن رسا تيقها المشهورة قصران الداخل و الخارج و بهزان و السن و بشاويه

۱- معجم البلدان ج ۱ ص ۴۱ س ۸ .

۲- مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۴ س ۱۶ .

۳- ویمه شهر کی در حدود دماوند بوده است که امروز بجا نیست . ظاهر آگویا ویمه
قدیم همان شهر دماوند کنونی است (رك : ری باستان ، ج ۲ ص ۶۳۶ ، ۶۳۷) ، و اما شلمبه
اکنون نیز بجاست و در جنوب دماوند واقع است (رك : ری باستان ، ج ۲ ص ۵۷۱-۵۷۳) .

۴- تاریخ بلعمی ، تصحیح مرحوم بهار ، ج ۱ ، ص ۳۷۰ س ۶ ذیل ، شرح ذیل ۳ .

و دنباوند و رستاق قوسین و غیرذلك.»^۱
 این لخت در ترجمه آن کتاب بدین صورت به فارسی برگردانده شده است:
 «... و روستاهای قصرانین درونی و بیرونی و بهزان و السن و بسا و دماوند
 و کهاومر کوی.»^۲

ابن حوقل در صورة الارض گفته :
 «و من رساتیقها المشهورة القصر الداخل والقصر الخارج وبهنان والشبر(کذا،
 ظ : السن) وبشاویه و دنبا و رستاق قوسین و غیر ذلك...»^۳
 یعنی: از رستاقهای معروف آن قصر^۴ داخل و قصر خارج و بهنان و الشبر (السن) و بشاویه
 و دماوند و رستاق قوسین و جز اینهاست.
 مقدسی در احسن التقاسیم ذکر کرده :

«و من الرساتیق قوسین ، قصران الداخل ، قصران الخارج ، سرّ ، بهزان ،
 قرج ، جنی (کذا ، ظ : جی)، سیرا ، فیروزرام»^۵.
 مفاد این عبارت مشابه اقوال گذشته است و به ترجمه نیازی ندارد . در این
 قول چنانکه ملاحظه می شود قصران داخل و قصران خارج هر یک جداگانه رستاقی
 به حساب آمده است.

یاقوت نیز در معجم البلدان ری را دارای هفده رستاق دانسته ، و چنین اشارت
 کرده :

«والرّی سبعة عشر رستاقاً ، منها دنباوند و ویمه و شلمبه.»^۶

۱- المسالك ، ص ۱۲۳ س ۹. (برای وقوف و آشنایی به این اماکن به کتاب ری باستان

ج ۲ شرح آبادیهای ری رجوع شود.)

۲- ترجمه فارسی المسالك والممالك ، بازمانده از قرن پنجم یاششم ، ص ۱۷۱ .

۳- صورة الارض ، ص ۳۲۲ س ۱۰ .

۴- اینکه قصران را قصر نیز می گفته اند ، در وجه تسمیه قصران مذکور افتد .

۵- احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲ .

۶- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰ .

این قول به تقریب مشابه گفته ابن فقیه مذکور در سابق است. بدین موجب روشن می‌گردد که ظاهراً آبادیهای ناحیت ری از قرن سوم تا قرن هفتم برهفته شهرستان منقسم بوده است، یاقوت قول اصطخری را نیز در بیان نام این رستاقها بصورتی که به نقل از المسالك در ص ۵ کتاب حاضر درج آمد ذکر کرده است.^۱

اگر تقدم ذکر از جانب صاحبان مسالك در ترتیب نامها به صورتی که مذکور افتاد، بر تقدم اهمیت آن رستاق دلیل باشد، توان گفت که نزد ایشان شهرستان قصران از مهمترین شهرستانهای ری به حساب می‌آمده است.

ابن اثیر رادر الکامل و زکریای قزوینی را در آثار البلاد در ذکر قصران ظاهراً سهوی دست داده، و آنرا قریه‌ای از قراء ری دانسته‌اند. ابن اثیر در نسبت قصرانی چنین آورده:

«يُنسب إلى قصران وهي قرية بالري...»^۲

زکریای قزوینی از قصران بدین صورت یاد کرده :

«قصران اسم قرية من قري الری، وهي قسمان: يقال لاحدهما قصران الداخل، ولاحتر قصران الخارج. قال صاحب تحفة الغرائب: بارض الری قرية تسمى قصران بیرونی، عند بابها الاعلی یروی کلّ لیلۃ سراج مشعل بحيث يبصره کل احد من البعید من جمیع الحوانب، واذاد نامنه لایبین شیء.»^۳

مراد این سخن آنکه: قصران نام دیهی است از دیه‌های ری، و آن دو قسم است: یکی از آن دو را قصران داخل، و دیگری را قصران خارج گویند. صاحب تحفة الغرائب گفته است: در سرزمین ری دیهی است که قصران بیرونی نامند، در هر شب به کنار دروازه بزرگ آن چراغی روشن مشهود است چنانکه هر کس از همه سو از دور آنرا می‌بیند، و چون بدان نزدیک می‌شود چیزی به نظرش نمی‌آید.^۴

۱- معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۴ س ماقبل آخر.

۲- الکامل ابن اثیر، جزء ۶ ص ۱۶۴ س ۴.

۳- آثار البلاد، ص ۴۴۰ س ۷.

۴- در باب این چراغ در ذکر عجایب قصران سخن برود.

یاقوت در معجم البلدان ، و به تبع وی عبدالمؤمن صفی الدین در مرصداالاطلاع قصران را جمع قصر پنداشته اند که درست نتواند بود، لکن هر دو به بزرگی این ناحیه اشارت کرده اند ، یاقوت گفته :

« قصران الداخل و قصران الخارج بلفظ التثنية وما ظنهم هاهنا يريدون به التثنية ، ائماهی لفظه فارسیه یاراد بها الجمع کقولهم مردان و زنان فی جمع مرد و هو الرجل و زن و هی المرأة . و هما ناحیتان کبیرتان بالری فی جبالها فیهما حصن مانع یمتنع علی و لاة الری ، فضلا علی غیرهم .»

مفهوم این سخن آنکه: قصران داخل و قصران خارج به لفظ تثنیه (در عربی) است و گمان نمی برم که در اینجا تثنیه اراده کنند ، بلکه این کلمه فارسی است و از آن جمع اراده می شود، چون مردان و زنان در سخن ایشان در جمع مرد که رجل باشد و زن که مرأة باشد . این هر دو دو ناحیتی بزرگ در ری در کوهستان آنجا است که دژی استوار میان آن دو است که مانع راه یافتن کارگزاران ری بدانجا می شود، تا چه رسد به دیگران. (مقصود سلسله کوه شمیران فعلی است.)

صفی الدین آورده :

«قصران جمع اعجمی^۱ تقصر، و هما موضعان یقال لهما قصران الداخل والخارج، ناحیتان کبیرتان بالری فی جبالها ، فیهما حصن مانع یمتنع علی و لاة الری ، فضلا عن غیرهم...»

مفهوم آن اینکه: قصران جمع فارسی قصر است، و دو موضعند که آنها را قصران داخل و خارج گویند، دو ناحیتی بزرگ در ری در کوهسار آن است، که دژی استوار میان آن دو است که مانع رسیدن کارگزاران ری بدانجا می شود ، تا چه رسد به دیگران. در نزهة القلوب از قصران به وصف ولایت یاد شده، که خود به معنی شهرستان است؛ در این کتاب، در ذکر قلعه طبرک در پای کوه بزرگ ری (کوه بی بی شهر بانوی فعلی)، ذکر کرده که ولایت قصران در پس آن کوه، یاد راپستی آن کوه، افتاده است؛ و این قول در ذکر حد جنوبی قصران در صحائف بعد بیاید.

۱- معجم البلدان ، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۵ .

۲- مرصداالاطلاع ، ج ۲ ص ۴۱۶ س ۹ .

ذکر قصران در منابع غیر جغرافیایی نیز همچون *الرساله الثانیة* ایدودلف، و فهرست ابن ندیم (به صورت نسبت قصرانی)^۲، و *الانساب* سمعانی^۳، و *راحة الصدور*^۴، و *الکامل ابن اثیر*^۵، و *تاریخ طبرستان ابن اسفندیار*^۶، و *تاریخ رویان اولیاء الله*^۷، و *تاریخ طبرستان مرعشی*^۸، و *هفت اقلیم امین احمدرازی*^۹، و نیز در کتب لغت چون *قاموس فیروز آبادی*^{۱۰} یا *القاموس المحيط*، و پاره‌ای منابع دیگر درج است که برخی از آنها به جای خویش در *تضاغیف* کتاب درج آید؛ و این همه شهرت و اعتبار قصران را دلیلی بین توانند بود.

ب - چون قصران داخل نیمه شمالی قصران خارج از خوش آب و هوایترین نقاط نواحی ری محسوب می شده است - چنانکه اکنون نیز چنین است - از دیرباز مقر تابستانی بزرگان و حکمرانان مقیم ری قدیم - خاصه پس از اسلام - بوده است، و ایشان کاخهای رفیع بنیانی در آن پهنه داشته اند، که شوح پاره‌ای از آنها در ضمن بیان آب و هوای قصران درج افتد.

ج - طهران - این شهر آباد زیبا و پای تخت کشور عزیز - چنانکه اشارت رفت خود در سابق یکی از آبادیهای قصران بوده است.

- ۱- *الرساله الثانیة*، ص ۳۳ س ۱.
- ۲- *الفهرست ابن ندیم*، ص ۳۴۲ س ۱۹، *ترجمه فارسی آن*، ص ۵۰۷ س ۱۵.
- ۳- *الانساب*، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۵.
- ۴- *راحة الصدور*، ص ۱۱۲ س ۱.
- ۵- *الکامل ابن اثیر*، جزء ۶ ص ۱۶۴ س ۴.
- ۶- *تاریخ طبرستان ابن اسفندیار*، ج ۱ ص ۵۶ س ۱۴، ص ۲۳۳ س ۱۸ و موارد دیگر.
- ۷- *تاریخ رویان اولیاء الله*، ص ۹۱، ۴۷، ۱۳۰.
- ۸- *تاریخ طبرستان مرعشی*، در چند مورد از جمله ص ۱۶، ۱۹، ۱۲۴.
- ۹- *هفت اقلیم امین احمدرازی*، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۴ س ۱۱، نسخه خطی مدرسه عالی سپهسالار، ص ۸۵۶ س ۵.
- ۱۰- *القاموس المحيط*، و *ترجمه فارسی آن*، ذیل قصر.

قصران و شاعران بزرگ: نام قصران علاوه بر منابع معتمد و مؤلفات بزرگان، مذکور در صحائف پیشین، در اشعار پاره‌ای از شاعران بزرگ‌ری و دیگر نقاط، به مناسبتی از مناسبات هم به عربی و هم به فارسی درج آمده، که نمونه را به ذکر چند مورد از آن می‌پردازد:

۱- ابن کربویه رازی: کوهستان قصران به سبب صعوبت مسلك و داشتن قلاع استوار، در طی اعصار و قرون پناهگاهی مناسب برای بزرگان و سرداران شکست یافته در نبرد در پهنه ری و آن حدود بوده است که مهمترین آنها در ذکر تاریخ قصران درج افتد.

از جمله این موارد یکی واقعه ابن کربویه رازی در قرن سوم بوده است. ابن کربویه رازی، از رجال نیمه نخستین قرن سوم، و از یاران حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد الارقط علوی، مشهور به کوبی بوده است. کوبی از فرزندان حضرت سجاد بود، که به سال ۲۵۱ هجری، به هنگام قیام علویان در مازندران، وی در قزوین خروج کرد، و ابراهیم بن محمد بن عبدالله از فرزندان عباس بن علی بن ابی طالب (ع) با وی بود، و تا ابهر و زنجان پیش رفت، و عمال مستعین خلیفه عباسی را از آنجا براند، لکن به سال ۲۵۳ هجری از موسی بن بوغا عامل خلیفه شکست یافت. برادر وی حمزه بن احمد بن محمد نیز در قم قیام کرد. حسین کوبی پس از شکست به طبرستان نزد حسن بن زید داعی رفت، لکن گویا از وی سخنانی به حسن رساندند، و ذهنش را نسبت به وی تیره ساختند، و حسن او را در آب غرق کرد، و کارش ناتمام بماند، و یارانش پراگندند، و از جمله آنها یکی ابن کربویه مذکور در سطور فوق بود، که چون عمال خلیفه در تعقیبش بودند بازگشت به ری برایش امکان نداشت، و ناگزیر پناه به کوهستان قصران برد. و در

۱- برای اطلاع بیشتر به احوال حسین کوبی، رک: طبری در قیام سال ۲۵۱ هجری؛ مروج الذهب، طبع مصر ۱۲۸۳ قمری، جزء ثانی ص ۳۲۴، وقایع سال ۲۵۰ هجری قمری؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۳۰ و ص ۳۳۷؛ تاریخ جهان آرا، ص ۷۳؛ ریاض الانساب، ج ۱ ص ۱۲۳، ج ۲ ص ۱۷؛ نهایت الانساب، ص ۷۷، (ذکر برادر او در این منبع ص ۷۶ ردیف ده آمده است)؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۲.

همان ایام در اشتیاق بازگشت به ری قصیده‌ای غراً با سوزی جان‌گداز بدین مطلع در بحر سبیط مقطوع به عربی بسرود:

دَا مُنِيَّةً هَيَّبَتْ شَوْقِي وَأَحْزَانِي
لَاتَبِعِدِينِي فَبَعْدُ الدَّارِ أَضْنَانِي^۱

وی در این قصیده به خوبی نشان داده است که از درد غربت و دوری از اهل و فرزند و کسان و دوستان تا چه پایه رنج می‌کشیده، در پایان قصیده در شکایت از گماشتگان خلیفه مقیم در شهرری گفته:

وَشَرَّدَ وَنِي عَن صَحْبِي وَعَن وَلَدِي
حَتَّى لَحَاتٍ أَلِي أَعْجَالِ قَصْرَانِ^۲

تمامت این قصیده در کتاب مختصر البلدان ابن فقیه، از مولفات نیمه دوم قرن سوم ص ۲۷۱ - ۲۷۳ درج آمده، و نگارنده نیز در مفتاح فصل نهم باب اول کتاب ری باستان - به مناسبت اطلاعات مفیدی که در بابری و اماکن آن بدان عهد در برداشت - نقل کرده است.^۳ ذکر قصران - چنانکه اشارت رفت - در قول شاعرانی که به گفته ایشان دسترس بود، نخستین بار در اینجا به نظر رسید.

۲- سنائی غزنوی: سنائی ابوالمجد مجدود بن آدم، از شاعران و عارفان بنام نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم، در حدیقه الحقیقه معروف ترین اثر خویش، که آنرا به سال ۵۲۵ هجری به پایان آورده، از قصران یاد کرده است.

وی در ضمن حکایتی به مطلع:

به گدایی بگفتم ای نادان
دین به دو نان مسده ز بهر دو نان

چنین گفته:

ای بسا ریش کاندین خانست
که خداوند آن به قصران است^۴

ذکر قصران در اینجا - که برای بیان بعد مسافت به کاررفته است - باز نماینده این حقیقت است که این شهرستان بدان عهد چنان معروف بود، که شاعران در بار

۱- یعنی: ای آرزوی من که شوق و انده‌ها مرا برانگیخته‌ای، از من دورم شو که دوری سرای و خاندان مرا رنجور گردانید.

۲- یعنی: و ایشان مرا از یاران و فرزندان براندند، تا آنکه بگوهای قصران التجا بردم.

۳- ری باستان، ج ۱ ص ۱۸۴ - ۱۸۷.

۴- حدیقه الحقیقه، ص ۳۶۸ س ۱۴.

غزنوی نیز به خوبی آنرا می‌شناختند .

۳- قوامی رازی: قوامی بدرالدین، شرف‌الشعرا از گویندگان معروف ری در نیمه‌اول قرن ششم هجری بود. وی در ضمن قصیده‌ای در موعظت و نصیحت به مطلع:

جهان سرای و بال است و بارگاه عذاب

رباط تیره و تنگ و پل خراب و بیاب

نام قصران را بدین گونه آورده است:

چه داری از پس پیری امید بر نایی؟!^۱

ورای قصران ای دوست کی بود دولاب؟!^۲

که گویا ظاهر ا مضمونی بدین مفهوم: «دولاب آن سنوی قصران نیست» بدان روزگار در قصران و ری مثلی سائر و دائر بوده است، و قوامی مصراع دوم بیت فوق را بر آن مبنی ساخته است .

اما کنی از دیگر بلاد که نیز نام قصران داشته‌اند: به عهد باستان، جز قصران ری، اما کنی دیگر نیز بدین نام خوانده می‌شده است، بدین قرار:

۱- در سرزمین سند کوهی به نام قصران معروف بوده است، در کتاب عجایب

المخلوقات آمده است:

«قصران کوهی است به زمین سند.»^۳

۲- در سند شهری به نام قصران وجود داشته است ، یاقوت در معجم البلدان

پس از ذکر قصران ری نوشته:

«و قصران ایضاً مدینه بالسند عن الحازمی.»^۴

یعنی: از حازمی نقل است که نیز قصران نام شهری در سند است.

یاقوت در کتاب المشرك همین قول را از حازمی نقل و سپس اظهار کرده است،

که ممکن است این کلمه مصحف قصدار باشد ، بدین قرار :

«... و قصران ، قال الحازمی مدینه بالسند، و انا اخاف ان یکون تصحیفاً و

ان ضوا به قصدار ، لان قصدار من مدن السند لاشك فیها، وقد تطلبت قصران فی-

۱- دیوان قوامی رازی، ص ۸۹، س آخر.

۲- عجایب المخلوقات قزوینی، ص ۱۰۸، س ۲.

۳- معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۰۶ س ۱

نواحی السند بالسؤال و القراءة فی مظانه من الکتب فلم اجده . والله اعلم»^۱
 مفهوم آن اینکه : قصران ، حازمی گوید که شهری است از سند ، و من بیم دارم که نکنند این کلمه مصحف و صحیح آن قصدار باشد، چون قصدار از شهرهای سند است و در این تردیدی نیست ، و من باسؤال از کسان و رجوع به مظان مراجعه به کتب در باب وجود قصران در نواحی سند تحقیق کردم اما آنرا نیافتم . و خدای داناتر است .
 ظاهراً تردید یا قوت در این مورد نباید موجه باشد، چون علاوه بر وجود کوه قصران در سند ، که ذکرش گذشت ، در عجایب المخلوقات بی فاصله پس از ذکر این کوه درج آمده :

«و قصران نام شهری است، شیخ الرئیس گوید غسل به جبال قصران همچون عقیقی بیفتند و متفاوت بود به حسب آنچه بروی افتد در درخت و حجر، و آنچه ظاهر باشد مردم بردارند، و آنچه خفی بود نحل بردارد و ذخیره نهد از بهر زمستان.»^۲
 چنانکه ملاحظه می شود کلمه قصران در روایت عجایب المخلوقات از نام کوه و شهر چند بار تکرار گردیده است ، و بعید به نظر می رسد که همه مصحف و خطا باشد، و مؤلف نیز در باب آن تاملی ندارد .

صاحب مرا صد الاطلاع نیز پس از ذکر قصران ری گفته :

«و قصران ایضاً مدینه بالسند.»^۳

وی نیز در باب این کلمه تاملی نکرده است .

و اما قصدار که یا قوت ذکر کرده، شهری کوچک و مرکز طوران بوده، و آنرا قزدار نیز می گفته اند^۴ .

۳- قصران نام دیگر شهر سیرجان در کرمان بوده است، و یا قوت هم در معجم-

البلدان^۵ و هم در المشترك ، این مطلب را ذکر کرده است ، قول وی در المشترك

۱- المشترك، ص ۳۴۶ من ۱۱ .

۲- عجایب المخلوقات قزوینی ص ۱۰۸ من ۲ .

۳- مرصد الاطلاع، ج ۲ ص ۴۱۶ من آخر .

۴- المسالك والممالك اصطخری، ص ۱۰۲، ترجمه فارسی آن، ص ۱۴۷؛ معجم البلدان،

ج ۴ ص ۸۶ و ص ۱۰۵؛ آثار البلاد، ص ۱۰۴؛ نخبه الدهر، ص ۱۷۵ .

۵- معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۱۳ من ۱۲، ج ۴ ص ۱۰۶ من ۹ .

که مشروح تر است چنین است:

«و القصران مدينة السيرجان من نواحي کرمان [يقال لها القصران] ، ولادری اهی من هذا الباب ام التثنية فيها محضة^۱»

یعنی: قصران شهر سیرجان از نواحی کرمان است [که آنرا قصران گویند] و نمی دانم که آن کلمه از این باب [قصران ری عجمی و معرب] است، یا تثنیة محض است.

۴ - قصران - تثنیة قصر - دو قصر مشهور در قاهره بوده است، که درازمنه باستانی ملوک آن سامان در آنجا اقامت داشته اند، یا قوت نوشته:

«القصران تثنية القصر ، وهما قصران بالقاهرة ، وكان يسكنهما ملو كها الذين انقروا ، وكانوا ينسبون الى العلوية ، وهما قصران عظيمان يقصر الوصف دونهما عن يمين السوق و شمالیه...^۲»

یعنی: قصران تثنیة قصر است، و آن دو کوشک است در قاهره، و ملوک آنجا که انقراض یافته اند در آنها مسکن می کرده اند، ایشان نسبت به علویه می رسانده اند. این کوشکها چندان بزرگند که به وصف در نمی آیند، و در سوی راست بازار و شمالی آن واقعند.

حدود قصران - صاحبان کتب مسالك و ممالك قدیم قصران را - به تفصیلی که بیاید - از روستاهای مشهور ری دانسته اند، و روستا که به تعریب آنرا رستاق گویند در عرف ایشان بر شهرستان و گاه بر دهستان اطلاق می گردیده است. رستاقها یا شهرستانهای ری باستان بر روی هم به دو منطقه کوهستانی و جلگه ای تقسیم می گردیده است. منطقه کوهستانی نواحی شمالی ری و بخشهایی از مشرق و مغرب آنجا را در بر می گرفته ، و منطقه جلگه ای نواحی جنوبی و جنوب شرقی و جنوب غربی آن پهنه را شامل می شده است.^۳

قصران به عهد باستان نام تمامت پهنه شمالی ری و پاره ای از سرزمینهای شمال شرقی و شمال غربی آن بوده است.

حد روشن قصران از چهارجهة درهیچ منبعی درج نیامده است، لیکن به مدد

۱- المشترك، ص ۳۴۶ س ۱۴.

۲- معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۰۶ س ۳.

۳- برای وقوف بیشتر به اوضاع نواحی ری قدیم، رک: کتاب ری باستان، ج ۲ ص ۴۵۳.

فحص و غور در روایات و تعمق در پاره‌ای اخبار و ملاحظه مقام و موقعیت محل و دقت و امعان نظر در شواهد و قرائن دیگر با تقریبی اندک می‌توان بدین قرار حدودی برای آن مشخص ساخت:

الف - حد جنوبی:

در نزهة القلوب طبع لیدن (مقاله ناله) در ذکر قلعه طبرک شهر ری چنین درج افتاده:

«قلعه طبرک به جانب شمال [شهری] در پای کوه افتاده است، ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است.»^۱

لخت اخیر این قول در نزهة القلوب طبع بمبئی بدین صورت است:

«... ولایت قصران در پابستی آن کوه افتاده است.»^۲

کوه مذکور در این گفته همان است که بدین عصر آنرا «کوه بی‌بی شهربانو» گویند (به مناسبت قرار داشتن بقعه منسوب به بی‌بی شهربانو در دامنه جنوبی آن)، و شهر باستانی ری به زمانهای پیشین در جنوب این کوه افتاده بوده است.^۳ روایت نزهة القلوب (به هر دو صورت) دلالت صریح دارد بر اینکه حد جنوبی قصران به دامنه شمالی کوه بی‌بی شهربانو منتهی می‌گردد، و تمامت آبادیهای واقع در حد شمالی این کوه - از جمله طهران - جزء ولایت قصران است، و چون لواسان نیز - به تفصیلی که بیاید - در حساب قصران است، پس توان گفت حد جنوبی قصران از سوی مشرق به شمال حوزه سیاه‌رود لواسان می‌رسد، و همچنین این حد در مغرب تا فیروزبهرام و تپه سیف و اراضی آن نواحی که در همان امتداد است نواحی گسترش می‌یابد.

ب - حد شرقی:

حد شرقی قصران به دماوند می‌رسد بدین توجیه:

۱- علی‌کامه دیلم که از سرداران صحنه سیاست به عهد آل بویه بود، و فخرالدوله

۱- نزهة القلوب، طبع لیدن، ص ۵۳، ص ۱۲:

۲- «طبع بمبئی، ص ۱۴۴، ص ۱۱۱.

۳- برای اطلاع بر محل ری قدیم، رک: ری باستان، ج ۱، ص ۲۳ به بعد، و نقشه

بسال ۳۷۳ هجری او را از میان برداشت^۱، در قصران برای خویش کاخی پی افکند و بعدها آن محل را کوشک دشت گفتند، و کوشک دشت امروز اواسان کوچک را گویند. میرسید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران در ذیل شرح خروج الثائر بالله علوی گفته:

«علی کامه را در طبرستان نایب خود گردانید و خود به عراق رفت. علی کامه در قصران به کنار جاجرود قصر بنیاد کرد و آنجا می بود. الحال آن وادی را کوشک دشت می خوانند، و تلی که آنجاست قصر علی کامه بوده است.»^۲

مولانا اولیاءالله آملی نیز در تاریخ رویان در همین مقام آورده:

«کوشک علی کامه که در جاجرود نهاده است، بدو منسوب است.»^۳

در باب اطلاق کوشک دشت به لواسان کوچک، حاج معصومعلی شاه در تذکره طرائق الحقایق نوشته:

«لواسان کوچک را کوشک دشت نامند.»^۴

از آنچه گذشت به خوبی روشن می شود که کوشک دشت یا لواسان کوچک جزء قصران است.

۲- «سینک» و «هنزک» که دو دیه از آبادیهای لواسان است، به تصریح میرسید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (در مبحث استیلای سید قوام السدین حسینی، در ذکر غلبه سادات بر آمل، و فرار بازماندگان چلاویان به قصران و پناه خواستن از ملوک استندار) جزء قصران بوده است، وی چنین ذکر کرده:

«... کیا حسن کیا بر احوال ایشان مانتفت نشد، و از بسر خود براند.

بالضروت روی به ولایت قصران نهادند، و به ملوک استندار پناه جستند. چون ملوک گاوباره نظر بر اصالت خود کردند، و دانستند که اطفال را در جرایم پدران، و بد

۱- ذیل تجارب الامم، ص ۹۵ س ۶ به بعد.

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی، ص ۱۵۴ س ۱۰.

۳- تاریخ رویان آملی، ص ۱۱۶ س ۲.

۴- تذکره طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۷ س ۳۰.

کاری ایشان دخلی نیست، قریه «حزك»^۱ و «سینك» را بدیشان مسلم داشتند...^۲
 نوشتن «هنزك» به صورت «حزك» از نوع نوشتن «هویزه» به صورت «حویزه»^۳
 و (هیز) به صورت (حیز)^۴ و امثال اینهاست.

۳ - محمد حسن خان صنیع الدوله در مرآت البلدان در ذیل (جائج) گفته:
 «... قصران علیا همین لواسانات را می گویند، که از گردنه کوچک طرف
 شمال جلگه طهران که شخص سر ازیر شده از رودخانه جاجرود عبور نموده، سمت
 شمال این رودخانه اول بلوک لواسانست، که به دو لواسان تقسیم شده: لواسان بزرگ
 و لواسان کوچک، و این لواسانات را حالا هم قصران علیا می گویند...»^۵
 و نیز: «... از آثار و علائم خرابه‌ها معلوم می گردد که [جائج] شهر کوچک
 یا قصبه بزرگی بوده و اعظم قرا و آبادیهای قصران علیا^۶ که لواسان حالیه باشد محسوب
 می شده...»^۷

۴ - نام لواسان که خود حوزه‌ای وسیع است، و بالغ بر چهل و چهار آبادی
 دارد، در هیچیک از کتب مسالك باستانی مورد استفاده همچون المسالك و المالک این
 خرداذبه و البلدان یعقوبی و الاعلاق النفیسه ابن رسته و اخبار البلدان و مختصر کتاب
 البلدان ابن فقیه همدانی و المسالك و الممالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل
 و احسن التقاسیم مقدسی و حدود العالم و معجم البلدان یاقوت، و نخبة الدهر دمشق
 و آثار البلاد قزوینی و امثال اینها، در مقام ذکر آبادیها و رساتیق ری به نظر نرسید

- ۱ - این نام در تاریخ طبرستان طبع پطر بورخ ص ۳۵۲ به صورت «حزك» است که بیگمان سهو
 کاتب و یا غلط مطبعی است، و در طبع طهران نیز به صورت «غزك» است که درست نیست.
- ۲ - تاریخ طبرستان مرعشی، طبع طهران، ص ۱۸۱، ص ۸، طبع پطر بورخ، ص ۳۵۲، ص ۱۲۰.
- ۳ - نزهة القلوب، به کوشش دبیر سیاقی ۱۳۳۶ شمسی، ص ۱۳۱، ۱۳۲.
- ۴ - لغت فرس، ص ۵۳، ص ۹.
- ۵ - مرآت البلدان، ج ۴ ص ۱۰، ص ۱۷.
- ۶ - در مرآت البلدان، ج ۴ ص ۱۰، ص ۱۴ ذکر شده: «... دو قصران فرض نموده اند قصران
 علیا و قصران سفلی و آنچه محققین این مائه به تحقیق یافته اند قصران سفلی عبارت از بلوک
 شمیرانست... و قصران علیا همین لواسانات را می گویند».
- ۷ - مرآت البلدان، ج ۴ ص ۱۲، ص ۱.

لیکن نام رستاق قصران (داخل و خارج) در بیشتر اینها درج است، و تفصیل آن گذشت، این حقیقت ظاهر آبدین سبب تواند بود، که لواسان تابع رستاق یا بخشی دیگر از اعمال ری بوده و خود رستاقی مستقل نبوده است، و آن بخش به حکم موقعیت محل، جز قصران نتواند بود.

بنابر آنچه گذشت توان گفت که حدشرفی قصران به مشرق لواسان که دماوند است می‌رسد، و در گذشته کوه مرتفع دماوند خود جزء لواسان و شرقی‌ترین حد قصران بوده است، چون نام دیگر این کوه رابه عهدباستان «لواسان» نوشته‌اند؛ ناصر خسرو که در محرم سال ۴۳۸ هجری [مرداد ۴۱۵ تاریخ فرس] در ری بود و از آنجا به قزوین رفت، در ذکر کوه دماوند گفته:

«... میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی که آنرا لواسان گویند.»^۲

ج - حد شمالی:

سراسر حد شمالی قصران به رشته‌ای از کوه‌های مازندران می‌پیوندد که در قدیم رویان خوانده می‌شده، و رویان را روینج نیز می‌گفته‌اند.

ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان ذکر کرده:

«... و جبال الرویان متصله بجبال الری و ضیاعها و یدخل الیها ممایلی الری ...»^۳

یعنی: کوه‌های رویان به کوه‌های ری و آبادیه‌ای آن پیوسته است و از سوی ری بدانجا روند.

ابن حوقل این معنی را چنین نوشته:

«فاما جبال روینج... وهی بین الری و طبرستان فماکان من جهة الری فمن

حدود الری و ماکان من وجه طبرستان فمن طبرستان...»^۴

یعنی: کوه‌های روینج... این کوه‌ها میان ری و طبرستان واقعند و آنچه در سوی ری است از حدود ری و آنچه در سوی طبرستان است از طبرستان است.

روایت مسالك اصطخری نیز در این باب با گفته ابن حوقل یکی است جز

۱- رك: سفرنامه ناصر خسرو، ص ۴.

۲- سفرنامه ناصر خسرو، ص ۴ س ۹.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۳۰۴ س ۶.

۴- سورة الارض ابن حوقل، ص ۳۲۰ س آخر.

اینکه روینج در نسخه مطبوع این کتاب روینج است که تحریف یافته.^۱
 ابن اسفندیار این رشته را «موز» نامیده و چنین نوشته است:
 «موز نام کوهی است از حد گیلان کشیده تا به لار و قصران که موز کوه
 گویند، همچنین تا به جاجرم...»^۲

میرسید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان این سلسله کوه را «ماز» نوشته
 و چنین گفته:

«ماز نام کوهی است از گیلان کشیده است تا به لار و قصران و همچنین تا به
 جاجرم...»^۳

فروع این سلسله کوه آنچه به قصران می‌پیوندد بدین قرار است:
 در شمال شرقی مرتفعات لاریجان واقع است، در شمال لواسان کمردشت،
 بیازک، کزنک، یونزا، خاتون بارگاه، خرسنگ و کوه مرتفع «کلون بسته» قرار
 دارد^۴ که از سه سوی آنها سه رودخانه جاری می‌شود، یکی دره رودبار که سرچشمه‌های
 جاجرود از آنجاست، دیگر دره لورا و شهرستانک که سرچشمه رود کرج است، و
 سه‌وی رود لار است که از دره لار می‌گذرد و به مازندران می‌رسد، و تفصیل این
 مطلب بیاید.

پاره‌ای از روایات پیشینیان مفهوم بدین معنی است که لار جزء قصران است،
 چنان که اولیاءالله آملی در تاریخ رویان در ذکر واقعه امیر مسعود سربدار و توجه
 او به مازندران نوشته:

«...امیر مسعود از آنجا به ضرورت مراجعت کرده، بی‌توقف روی به حد
 مازندران نهاد و با پادشاه طغایمور جنگ پیوست ... و طغایمور از آنجا گریخته،

۱- المسالك اصطخری، ص ۱۲۲ س ۲. کلمه روینج که نام دیگر رویان است در پاره‌ای
 منابع به صورت رونج و روینج تحریف یافته.

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱۳ ص ۵۶ س ۱۴.

۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی، ص صد و دوازده س ۱۳.

۴- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۱ س ۷؛ نقشه اشتال آلمانی.

تابستان به «لار قصران» پناه داد...»^۱

و ظهیر الدین مرعشی در تاریخ طبرستان در ذکر بنیان گذار مسجد جامع کهنه آمل، که مسجد طشته زنان می گفتند، ذکر کرده:

«آنچه به صحت مقرون است، آنست که شخصی مالکی مذهب آن مسجد را ساخته است، و نبیره‌های بانی آن بنا هنوز در «لار قصران» می باشند.»^۲

راینو در کتاب مازندران و استرآباد این گفته را بدین صورت آورده:

«ظهیر الدین... می گوید: مسجد مزبور به وسیله شخصی از پیروان مذهب مالکی

بنا گردید، و اولاد او تا زمان ظهیر الدین هنوز در «لار قصران» بودند.»^۳

اضافه لار به قصران در این اقوال از نوع اضافه تخصیصی و از مقوله «رودبار قصران» تواند بود، که همچنانکه رودبار جزء قصران است، لار را نیز جزء قصران باید پنداشت.

در پاره‌ای اقوال دیگر در مقام ذکر لار و قصران، دومی بر اولی عطف گردیده است و نمونه آن در صحیفه پیشین گذشت.

ظاهراً این معنی این حقیقت را تواند بود که قدما پاره‌ای از این ناحیه را جزء بخش قصران و قسمت دیگر را در حساب بلوک لاریجان می دانسته‌اند. راینو در کتاب مازندران و استرآباد ذکر کرده:

«رودخانه لار که در بلوک لاریجان واقع است از شمال به کوه‌های سوتک^۴ و کهو و سرخک و پیازک و دیوسپاه و آترو و ترو و دماوند، از مغرب به کلوم بستک^۵، از جنوب به خرسنگک^۶ و اشتر و خاتون بارگاه و کزونک و لار کوه و لسواسان و

۱- تاریخ رویان، ص ۱۸۲، ۱۸۳.

۲- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۲۴ س ۷.

۳- مازندران و استرآباد راینو، ترجمه فارسی، ص ۵۸ س ۹۰. نیز، رك: مقدمه دكتور سنجهر ستوده بر تاریخ رویان، ص سیزده، رقم ۱۰ «لار قصران».

۴- در متن ترجمه فارسی کتاب سرخک است که غلط است، و از روی نقشه اشتال آلمانی اصلاح شد.

۵- در متن ترجمه فارسی کتاب کتوم بسته است که مترجم دذیل اصلاح کرده است.

۶- «هره سنگ»

فیل زمین و بستان و سیاه چال محدود می‌شود.^۱»

کوههایی که در این قول مذکور آمده جز آنچه در شمال غربی رودخانه لار است، باقی از نظر وضع طبیعی در حد قصران افتاده است، چون آب ریز آنها بدین سوست که به ترتیب از شمال غرب به جنوب شرق عبارتند از: کلوم بستک، خرسنگک، اشتر، خاتون بارگاه، یونزا (= یونجهزار^۲)، پیازک، کزونک، لارکوه، لواسان کوه، فیل زمین و بستان.^۳

کوه کلوم بستک یا کلون بستک تا حدود کوه کسپل ادامه می‌یابد، و کوه گاجره در ملتقای این دو کوه از سوی جنوب واقع است.

از اخبار تاریخی مربوط بدین حدود نیز این حقیقت مستحاط است که قصران از سوی شمال شرقی با لاریجان هم مرز بوده است، و بین آن دو ناحیه دیگری فاصله نبوده است، چنانکه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، و تاریخ رویان اولیاءالله، و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی در بیان خروج داعی کبیر در ذکر آمدن برادر داعی حسن بن زید، شرحی بدین مفاد درج آمده:

«... قاصدی خبر آورد که برادر سید حسن بن زید که داعی الصغیر اوست به شلمبه دماوند رسید، و اصفهید بادوستان بدو پیوست و مردم لارجان و قصران هم بدو پیوستند.» این خبر این واقعیت را تأیید می‌کند که لارجان و قصران هم مرز بوده‌اند، و لار که میان لاریجان و لواسان و قصران و رودبار قصران افتاده، خود در حساب لاریجان و قصران بوده است.^۴

حاج محمد میرزای مهندس در جغرافیای مختصری که به سال ۱۲۹۶ هجری قمری برای دره رودبار قصران^۵ واقع در مغرب لار فراهم آورده، حد شمالی آنرا

۱- مازندران و استرآباد رایینو، ص ۶۶ س ۱۶.

۲- نام این کوه از جغرافیای دره رودبار قصران نقل گردیده، که ذکرش در متن بیاید.

۳- برای آشنایی به محل این کوهها به نقشه اطراف طهران اشتال آلمانی رجوع شود. این کوهها به موجب این نقشه و تأیید اهل محل به حساب قصران آمده است.

۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۳۳ س ۱۵؛ تاریخ رویان اولیاءالله، ص ۹۰ س آخر؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۳۲ س ۱۲.

۵- رودبار قصران در شمال غربی لواسان واقع است و تفصیل آن بیاید.

چنین نوشته:

«این رودبار از طرف شمال مایل به مشرق محدود به کوه یونزا^۱ است که حدود رودبار ولار است، و از سمت شمال مایل به مغرب محدود به کوه گاجره که فاصله میانه این رودبار ولور است.^۲»

در این قول حد رودبار قصران به یونزا می‌رسد که شمالی تر از کوه لار و کوه لواسان است، و در مشرق خاتون بارگاه واقع است. به حکم وضع طبیعی کوه‌های بخش شمال غربی سرزمین لار را جزء قصران نمی‌توان به حساب آورد چون آب‌های آن به شمال می‌رود، و به رود نورمی‌ریزد. در جنوب این قسمت از لار شاخه‌های متعدد رود لار سرچشمه می‌گیرد که پس از پیوستن به شاخه‌های جنوبی تر در پهنه لواسان ولار، به پل پلور می‌رسد و از آنجا به بعد رودخانه لار به نام رود هر از خوانده می‌شود^۳، که از دامنه دماوند از تنگه عمیق و باریک سنگی اسک می‌گذرد و به مازندران می‌رود، که از لحاظ اوضاع طبیعی دیگر نمی‌توان آنرا جزء قصران دانست.

از این رو از سرزمین لار جز بخشی از حدود شمال غربی که مذکور افتاد بقیه آن را جزء خاک قصران باید محسوب داشت .

در آثار متأخران نیز در باب لار چنین اختلافی به چشم می‌خورد، چنانکه در کتاب مازندران و استرآباد رایینو دره لار در ضمن دیه‌های لاریجان ذکر گردیده^۴، و در منابعی مانند فرهنگ جغرافیایی ایران^۵، و اسامی دهات کشور^۶ لار تابع لواسان قصران به حساب آمده است .

۵- حد غربی :

در باب حد غربی قصران در جایی تصریحی به نظر نرسید، از آبادی های

- ۱- در متن کتاب به صورت «یونضا» تحریر یافته، که صحیح نتوان بود، چون این کلمه در لهجه مردم محل مخفف یونجه‌زار است.
- ۲- جغرافیای دره رودبار قصران، نسخه خطی، ص ۶.
- ۳- رك: مازندران و استرآباد رایینو، ص ۶۶؛ اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۱.
- ۴- مازندران و استرآباد، ص ۱۵۴.
- ۵- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ ص ۱۹۶ در ذکر لار.
- ۶- اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۱.

قصران که در جنوب رشته کوه توچال افتاده است، غربی ترین آنها «کن» است. یاقوت در باب آن در معجم البلدان گفته:

«...کن ایضاً من قری قصران.»^۱

آبادیهایی که در مغرب کن افتاده است، تا آنجا که اطلاعات نگارنده اجازت می‌دهد، هیچکدام را به حساب قصران ندانسته‌اند؛ بنابراین در پهنه جنوبی توچال حد غربی قصران را اراضی کن باید دانست.

در باب حد غربی آبادیهای شمالی رشته توچال یا قصران داخل از قدما این قرینه بدست است که در ذکر حوادث تاریخی هر جا سخن از وقایع مناطق آن حدود می‌رود، پس از ذکر قصران داخل و نواحی آن سخن از طالقان به میان می‌آید و به عکس، و این امر این حقیقت را تواند بود که میان طالقان و قصران دهستان یا شهرستانی که جزء قصران نباشد فاصله نبوده است، نظیر این خبر در تاریخ طبرستان مرعشی، در شرح توجه سید فخرالدین پسر سید قوام‌الدین مرعشی به جانب کجور و نر و لار قصران:

«...متوجه قصران شدند، و به فتح قلاع آن دیار مشغول گشتند، فقط در مدت دو سال جمیع قلاع که در آن بقاع بود، از طالقان تا لواسان مجموع به تحت تصرف سادات عظام درآمد.»^۲

لواسان نام بخش شرقی قصران داخل است، و به موجب این گفته بخش غربی قصران داخل به طالقان می‌پیوسته؛ و نیز این خبر در ذکر آمدن سپهسالار سید محمد از سادات بنی کیا در گیلان بدین حدود، که هم در تاریخ طبرستان و هم در تاریخ گیلان مرعشی درج شده است:

«... طالقان را تاراج کرده، و نهب و غارت نموده بسیار مال و مواشی آوردند، و تا پای قلعه شمرا و قصران بناختند...»^۳

در آثار متأخران نیز قرائنی توان یافت که به موجب آنها حد غربی قصران

۱- معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۱۲ س آخر.

۲- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۱۲ س ۲۰.

۳- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۸۵ س ۴؛ تاریخ گیلان مرعشی، ص ۱۴۷ س ۱۶.

شمالی به حدود محل الثقای رودخانه شهرستانک و لورا یا «دوآب» رود کرج تا تنگه کسپیل در راه طهران چالوس، که آغاز طالقان بالاست می‌رسیده .

اینک بیان این قرائن:

آن قسمت از قصران که پشت رشته کوه توچال افتاده است، و بخشهای لواسان بزرگ و لواسان کوچک و رودبار را تشکیل می‌دهد، به سبب قرب جوار، در بسیاری از امور دیوانی، مضاف به دماوند بوده است، و حسابش با حساب حوزه دماوند یکی بوده است، امین احمد رازی، در بیان احوال امیر غیاث‌الدین محمد بن امیر یوسف شکرابی رازی معروف به خلقی گفته.

«شکراب موضعی است از مضافات دماوند...»^۱

نام شکراب در تحفه سامی از مؤلفات ۹۵۷ هجری^۲ در مقام ذکر خلقی مذکور به تصحیف به صورت «سکرات» درج آمده.^۳ این شکراب همان شکراب نزدیک آهار از آبادیهای رودبار قصران است، که در گذشته دیهی آباد بود و اهمیت و اعتباری داشت، و از مراکز دینی قصران به شمار می‌آمد و شرحش، هم در ذکر آبادیهای قصران، و هم در بیان معبد ناهید آن حدود بیاید.

گمان نرود که ممکن است شکراب آبادی دیگری در دماوند باشد، چون علاوه بر آنکه مطلقاً آبادی دیگری بدین نام در حدود دماوند در منابع قدیم و جدید مورد استفاده درج نیامده، درباره‌ای منابع خلقی مذکور در فوق طهرانی شناخته شده، چنانکه مصحح با فضیلت آتشکده آذر، در ذیل صفحه‌ای از این کتاب که احوال خلقی در آن درج است، نقل کرده:

«صاحب عرفات نوشته: یوسف (ملك) سخندان، میر یوسف خلقی طهرانی از جمله تازه‌گویان این زمان است...»

و نیز: «علی قلی واله در ریاض الشعرا آورده: محمد یوسف خلقی طهرانی،

۱- هفت اقلیم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۸۷ س ۱، نسخه خطی مدرسه عالی سپهسالار،

ص ۹۱۵.

۲- رك: مقدمه تحفه سامی، ص ج س ۱۴.

۳- تحفه سامی، ص ۲۳ س ۷.

معاصر شاه طهماسب ماضی مغفور است...»^۱

از جمع این اقوال توان دانست که شکراب قصران مضاف به دماوند جزء حومه طهران است، و خلقی نیز طهرانی است نه دماوندی^۲، و این آبادی جزیده مورد بحث نتواند بود،^۳ و این مهم قرینه‌ای است بر اینکه رودبار قصران مضاف به دماوند بوده است.

از موارد دیگری که اضافت قصران شمالی را به دماوند نشان می‌دهد یکی قول صاحب جغرافیای دره رودبار قصران است، که در جای در ذکر اهالی رودبار قصران گفته: «صد نفر سرباز جزء فوج دماوند دارند...»^۴

و در جای دیگر، در ذکر «لالان» از دیدهای رودبار قصران نوشته: «این ده شامل هشتاد خانوار رعیت، و تیول عباسقلی، سلطان سرباز رودبار از فوج دماوند است...»^۵

به موجب این دو قول سربازان رودبار قصران تابع فوج دماوند بوده‌اند. فول دیگر، گفته مؤلف تذکرة الحقایق است در سفر وی به لواسان، که چنین است:

«... رسیدیم به قریهٔ هنزک، در منزل عالیجاه علی اکبر سلطان خلف ابراهیم سلطان وارد شدیم، صاحب خانه از سلاطین فوج دماوند و آدم کرآمدیست...»^۶

۱- آتشکدهٔ آذر، به تصحیح و تحشیه و تعلیق محقق مدقق حسن صادات ناصری، ج ۳

ص ۱۰۷۸.

۲- بسط بیش از حد لزوم سخن در این مقام، به سبب نیازی است که در مباحث آینده (آبادیها، رجال، معبد ناهید) بدین موضوع پیدا خواهد شد.

۳- پاره‌ای اخبار را در باب قدمت آبادی شکراب، پدرگرامیم شادروان حاج اسماعیل کریمان نوراالله مضجعه از پدران خود علی اوسط بن یعقوب بن علی مدد بن حسین تقدمهم الله فی رحمته و غفرانه و اسکنهم فی بجموحه جنانه، در اختیار نگارنده قرارداد، جزاهم الله احسن الجزاء.

۴- جغرافیای دره رودبار، ص ۶۹.

۵- جغرافیای دره رودبار، ص ۵۵.

۶- تذکرة الحقایق، ج ۳، ص ۲۹۸، ص ۱۱.

مجموع این اقوال ارتباط قصران شمالی (لواسان و رودبار) را با دماوند به خوبی ثابت می‌کند، با توجه به مطالب مذکور در فوق، قول دیگری که در این باب است و حد غربی قصران شمالی را بدست می‌دهد در ذیل نقل می‌افتد. این قول عنوانی است که در کراسه‌المعی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی، به مقالاتی در شرح امامزاده سپهسالار داده شد، بدین قرار:

«کتابچه راجعه به قبر پیر غار که بین اهالی معروف به مزار امامزاده سپهسالار (است) واقعه در قریه سپهسالاریه تابعه دماوند، بجز وارنگه.»

سپهسالار در پانزده کیلومتری شمال غربی شهرستانک و اوائل تنگه‌ارنگه در نه کیلومتری دو آب افتاده است. اراضی ارنگه و لورا در دره و سطای رود کرج واقعند.

با در نظر گرفتن اینکه لورا و ارنگه خود دو حوزة جداگانه در شمال غربی و مغرب قصران شمالیند و هیچگاه تبعیتی از دماوند نداشته‌اند، باید گفت حدود دو آب و سپهسالار تا اوائل تنگه‌کسیل و نزدیکیهای طالقان بالا آخرین حد غربی قصران از سوی شکراب و شهرستانک و سرک است، چنانکه در نزدیکی دو آب و در یک کیلومتری شمالی آن، در کنار راه کسپیل در مدخل دره، بقایای قلعه‌ای کهن از بناهای اسماعیلیه افتاده است، و ظهراالدین مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان آنرا جزء لورا دانسته، و در ذکر ملک هوشنگ فرزند ملک بهمن چنین گفته:

«در قلعه لورا که از قلاع حصین آن دیار است، که دز زمان ملاحظه آنرا احداث فرموده، بر آن قله کوه از دست مسلمانان ملتجی بودند، متحصن بود.»^۲
لورا به آبادی‌هایی اطلاق می‌شود که بالادست دو آب شهرستانک به سوی شمال در دوسوی رود کرج واقعند.

به استناد مجموع مطالب گذشته حد غربی قصران به کنار خطی شمالی جنوبی

۱- کراسه‌المعی، ج ۲ ص ۱۱۷۸.

۲- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، ص ۳۲۲ ص ۷۰. نیز در: همین کتاب، ص ۱۵۷

می‌رسد که از حدود دو آب به سمت جنوب امتداد می‌یابد، و از مغرب راه شهرستانک به امامزاده داود می‌گذرد، و از اراضی سنگان به حدود کن منتهی می‌شود، و به اراضی فیروز بهرام در جنوب می‌پیوندد، و بدین قیاس سولقان و سنگان و کیگا و امامزاده داود جزء قصران قرار می‌گیرند.

ناحیه قصران و تقسیم بندی کشوری کنونی آن:

پهنه قصران در زمانهای پیشین در حوادث تاریخی مرز و حدش ثابت نمی‌مانده است، و گاه از نظر سیاسی بخشهایی از آن منزع، و به سرزمین های مجاور ملحق می‌گردیده است، و زمانی به عکس این اتفاق می‌افتاده است، و در این باب در وقایع تاریخی این پهنه سخن برود.

به زمان حاضر قصران از نظر تقسیمات کشوری وضعی بدین تفصیل دارد:

الف - قصران داخل : قصران داخل بدین عهد، جز گوشه شمال غربی آن که تابع شهرستان کرج است، بقیه تابع شهرستان شمیران است، از بخش رودبار قصران دهستان رودبار قصران ۲۳۳ آبادی، و از بخش لواسانات، دهستان لواسان کوچک با ۴۱ آبادی، و دهستان لواسان بزرگ با ۹ آبادی، به ضمیمه لار که جمعیت ثابت اندک دارد، و قسمت شمال شرقی و شمالی دهستان سیاهرود با ۱۱ آبادی جزء قصران داخل است.

از شهرستان کرج، قسمت جنوب شرقی دهستان شهرستانک از بخش حومه کرج با ۱۰ آبادی در پهنه قصران داخل واقع است.

تعداد آبادیها که در اینجا ذکر گردیده، و نیز در قصران خارج بیاید، آنهایی است که اکنون موجود و آباد است. لکن آبادیهای نیز در سابق در پهنه قصران وجود داشته است که اکنون از آنها اثری بجا نیست، و شرح این همه در فصل سوم در ذکر آبادیها درج افتد.

پهنه رودبار قصران : ظاهراً نخستین بار نام این رودبار در تاریخ طبری در بیان وقایع سال ۲۲۴ هجری در ذکر احوال مازیار درج آمده است. بیان این

۱- رک: کتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۵۱ س ۱۶ به بعد؛ فرهنگ جغرافیایی ایران

سخن آنکه خلیفه معتصم عباسی بنا به خواهش عبدالله بن طاهر عامل خراسان وری و کومش و گرگان، برای کمک به وی در دفع مازیار سه دسته سپاه از دارالخلافه گسیل کرد تا مازیار را از سه سو در میان گیرند:

دسته نخستین تحت فرماندهی محمد بن ابراهیم بن مصعب و به همراهی حسن بن قارن برادر مازیار از راه شلنبه و «رودبار» به رویان در آمدند؛ طبری در این باب در ضمن شرح واقعه مازیار نوشته:

«... و كان مدخل محمد بن ابراهیم حنین دخل، من شلنبه علی طریق رودبار الی الرویان»^۱

مفهوم آن اینکه گذرگاه محمد بن ابراهیم از شلنبه به رویان «رودبار» بوده است. دسته دوم به سرداری منصور بن حسن حاکم دماوند وارد ری شدند، تا از آنجا به طبرستان بروند.

دسته سوم به سرداری ابوالساج از راه دماوند و لارز به سوی مازیار رفتند. طبری و ابن اثیر در باب این دو دسته و مسیر آنان چنین گفته اند.

«... و وجه [المعتصم] منصور بن الحسن صاحب دناوند الی مدینه الری لیدخل طبرستان من ناحیه الری، و وجه ابا الساج الی اللارز [طبری، نخ: اللارز] و دناوند»^۲

از سوی دیگر بنا به قول ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان و یاقوت در معجم البلدان، رویان شهرستانی وسیع و پر آب و مستقل بود، و کوهستان رویان به کوهستان ری و نواحی آن پیوسته، و راه ورود به رویان از سمت ری بوده است، ملحق سخن این دو چنین است:

«و ذکر بعضهم ان الرویان لیست من طبرستان و انها کورة مفردة برأسها

۱- تاریخ طبری، به اهتمام دخویه، جلد ۳ جز ۱۱۴ ص ۱۲۹۴ س ۱۷. نیز رك: کتاب مازیار، تألیف استاد مینوی، ص ۵۰؛ تاریخ مازندران مهجوری، ص ۸۲.

۲- تاریخ طبری، نسخه مذکور در رقم قبل، ص ۱۲۷۶ س ۳؛ الکامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۲۵۴ س ۷.

وبلاد واسعة كثيرة الأنهار والعيون والخيرات. يحيط بها جبال عظيمة وممالك كثيرة ...
وجبال الرويان متصله بجبال الرى وضياعها، ومدخلها مما يلي الرى...»^۱
کوه دماوند در حساب کوه رویان نبود، در جهان نامه جبال قارن واقع میان
رى و طبرستان همان جبال رونج (= رویان) دانسته شده و قید گردیده که دماوند
از این کوه جداست.^۲

بنابر آنچه مذکور افتاد تنها از سمت رى ورود به رویان امکان پذیر بوده است،
و سه دشته سیاه معتصم نیز از سه سو از همین جهت به سراغ مازیار رفتند، به موجب
قول طبرى وابن اثیر ابوالساج مسير دماوند و لارز (= لارجان؟ نسخه بدل لار)
راپیمود، و ابن مسير از سوى شمال شرقى رى و به ناچار از طریق فچه ولار رى به
سوى نور و لارجان بوده است، و منصور بن حسن نیز که به رى در آمد به ناچار
باید از طریق شمال غربى رى یعنی کرج و ارنگه رى به سراغ مازیار رفته باشد، و
به تفصیلی که در ذکر راههای باستانی قصران بیاید، از سوى رى تنها يك راه دیگر
برای ورود به رویان می ماند تا مصداق قول طبرى باشد، و این همان راه رود باراست
در شمال رى که ظاهراً همان مسير راه اوشان و میگون و در بند سر تواند بود، و بین
رى و شلنبه و رویان رودبار دیگری مطلقاً وجود ندارد، و رودبارهای دیگر یا خود
جزء رویان و در داخل رویانند، و یا از این مسير بکلی دورند.

اولیاء الله در تاریخ رویان در ذکر مازیار گفته که وی در راهها دربند ساخت
و دیده بانان بنشانند تا کسی بی جواز او به در نرود.^۳ دربند سر اکنون نیز در رودبار
در محلی قرار دارد که پس از عبور از مدخلهای تنگ و دشوار و مرتفع به مازندران
می رسد، از این رو بعید نمی نماید که وضع این نام برای این محل مربوط به همان
عهد باشد.

پس از تاریخ طبرى به نقل امین احمد رازی، نام رودبار در نزهة القلوب

۱ - مختصر کتاب البلدان، ص ۳۰۴ ماقبل آخر؛ معجم البلدان یا قوت، ج ۲ ص ۸۷۳

س ۱۰۰

۲ - جهان نامه، ص ۵۸ س ۹.

۳ - تاریخ رویان، ص ۷۳ ماقبل آخر.

حمدالله مستوفی از مؤلفات سال ۷۴۰ هجری ذکر گردیده. امین احمد در هفت اقلیم که در سال ۱۰۰۲ هجری تألیف کرده، در این باب چنین نوشته:

«... در نزهة القلوب آمده، که رودبار قصران نیز از توابع ری است، و در عهد غازان خان تعلق به ولایت رستمدر گرفته...»^۱

نگارنده با همه ولی که داشت نتوانست این روایت را در نسخه‌های مطبوع نزهة القلوب بیابد؛ ولی قول تعلق گرفتن رودبار قصران به ولایت رستمدر مازندران درست است، و شرح آن در تاریخ قصران بیاید.

اگر به گفته امین احمد در باب درج بودن نام رودبار قصران در نزهة القلوب اعتماد باشد معلوم می‌شود که در سال ۷۴۰ هجری یعنی سال تألیف نزهة القلوب این سرزمین مانند امروز «رودبار قصران» خوانده می‌شده است. به عهد باستان این رود بار در مرز میان ری و رویان قرار داشته قسمتهای شمالی آن متعلق به رویان و بخشهای جنوبی آن در حشابه ری بوده است، و دلیل این دعوی در تاریخ قصران بیاید.

سبب رودبار خواندن این پهنه وجود رودهای فراوانی است که در دره‌ها و میان آبادیهای آنجا جریان دارد، و به هر سوی آن پنجه انداخته است، و از مجموع آنها جاجرود به وجود می‌آید.

کلمه رودبار که در پهلوی Rôtbâr گفته می‌شده از رود به اضافه بار ساخته شده است.^۲

رود در اوستا اورود (Urûd) و در پارسی باستان که زبان رایج در عهد هخامنشیان بوده است رو ته (Rautah) گفته می‌شده است.^۳ هم‌اکنون روته نام دیهی آباد در رودبار قصران است که رودی محلی دارد.

«بار» که معانی مختلف دارد، در این مورد به معنی کنار و ساحل است، و در

۱- هفت اقلیم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۴ س ۱۱؛ نسخه خطی مدرسه عالی سپهسالار،

ص ۸۵۶ س ۵.

۲- برهان قاطع، ج ۲ ص ۹۶۹ ذیل ۹ حواشی و تعلیق دکتر معین.

۳- اناهیتا، ص ۶۸ س ۷.

پهلوی نیز بار (Bâr) به معنی ساحل آمده است^۱ چنانکه «دریابار» به معنی کنار و ساحل دریاست.

فردوسی رودبار را به معنی کنار رود به کار برده و در مرگ یزدگرد گفته:

از آن سو کواران پرهیزکار بیامد یکی تالب رودبار

تن او برهنه بدید اندر آب بر آشفته و آمدهم اندر شتاب^۲

در زند و هومن یسن «اروندبار»^۳ به معنی ساحل دجله، و «بار دریای

بذشخوارگر»^۴ به معنی ساحل دریای خزر به کار رفته.

در لغت فرس منسوب به اسدی، در ذیل دژ آهنگ (= بدخوی، در پهلوی

وصف تیر) به این بیت از عنصری استشهد رفته:

به يك خدنگ دژ آهنگ جنگ داری تنگ

تو بر پلنگ شیخ و بر نهنگ دریا بار^۵

که دریابار در این بیت به معنی کنار دریاست.

ابوریحان در التفهیم در شرح اقلیم دوم گفته:

«اقلیم دوم از شهرهای چین آغازد وز زمین هندوان... گذرد... و آنج به

دریابار است چون تانه و جیمور...»^۶

در تاریخ طبرستان ظهیر الدین مرعشی این کلمه بدین معنی فراوان آمده، از جمله:

«سید محمد خود سوار شده با لشکر گیل و دیلم از دریابار به رستمدر

رفت...»^۷

و نیز «... شما با لشکر خود از راه دریا بار متوجه بار فروش ده و آن نواحی گردید.»^۸

۱- برهان قاطع ج ۱ ص ۲۱۴ ذیل ۵ حواشی و تعلیق دکتر معین.

۲- شاهنامه، طبع بروخیم، ج ۹، ص ۳۰۰۴ س ۵.

۳- زند و هومن یسن، ص ۹۷ س ۱۱، ص ۱۰۲ س ۴.

۴- ، ، ، ، ، ص ۱۱۹ س ۲۸.

۵- لغت فرس، ص ۱۰۶ س ۱۶.

۶- التفهیم، ص ۱۹۸ س ۸.

۷- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۵۲ س ۱۸.

۸- ، ، ، ص ۲۹۸ س ۲. نیز ص ۲۹۹ س آخر.

از این مقوله تواند بود «ارسباران» در آذربایجان و «اناربار» در قم. مرحوم دهخدا در لغت‌نامه در ذیل این کلمه به نقل از تاریخ قم آورده: «اناربار... انار اسم وادی قم بوده و بار اسم کنار وادی و رهگذر آن و این رستاق را اناربار نام کردند از بهر آنکه بر کنار وادی واقع شده (تاریخ قم چاپ طهران ص ۲۳)»^۲

استادپور داود در یسنا در ذیل مقاله ایران و بیج گفته:

«کلمه اوستایی زبره [Zbarah = پشته و بلندی] که در وندیداد در فقرات مذکور [فرگرد ۱۹ ، فقرات ۱۱ و ۴] به معنی پشته و بلندی است ، در بندهش «بار» شده که به معنی کنار و ساحل است.»^۳

از آنچه گذشت روشن می‌شود که «رودبار» به معنی سرزمین کنار رود و منطقه رودخانه است؛ و به معنی سرزمینی است که از رود آب می‌خورد، برخلاف «کاریزی» که از کاریز آب می‌خورد، چنانکه در کتاب لغات عامیانه فارسی افغانستان مذکور است:

«کاریزی: زمینی که از کاریز آب می‌خورد، نقیض رودبار.»^۴

در لغت‌نامه دهخدا در ترکیبات ذیل بار، به این بیت منسوب به فردوسی برای رودبار استشهد رفته:

روان آب بسیار در رودبار لب جویبارش همه گل به بار

در معجم البلدان یا قوت «بار» هم به معنی ناحیه وهم به معنی موضع رود معنی شده، و در ذیل اسفید رود بار آمده:

«اسفید رودبار: معناه ناحیه النهر الابيض.»^۵

۱- رود انار بار یا رود قم از جنوب غربی به شمال شرقی جاری است و از شهر قم می‌گذرد، و پس از مشروب کردن نواحی اطراف به کویر نمک می‌ریزد: قم را بشناسید، تألیف نگارنده، ص ۶۸.

۲- نیز، رك: مزد یسنا و ادب پارسی، ج ۱ ص ۳۶۷ ذیل ۳.

۳- یسنا، ج ۱ ص ۴۹ ن ۱۰.

۴- لغات عامیانه فارسی افغانستان، ص ۴۳۹ س ۱۱ ستون چپ.

۵- معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۵۱ س ۹.

این معنی مشابه است با آنچه در سابق گذشت، اما در ذیل رودبار آمده:

«رودبار. . . معناه بالفارسیه موضع النهر»^۱

در آندراج در این مورد به معنی جای بسیاری و انبوهی چیزها ذکر گردیده، و به جویبار و رودبار و زنگبار و هندوبار و گنجبار استشهاد رفته است.^۲ مرحوم علامه قزوینی در یادداشتها نوشته:

«بار: به معنی زمین یا مکان یا کثرت: زنگبار، دریابار (بلاد سواحل)، رودبار

هندوبار.

قلم به یمن یمینش چو گرم رو مرغی است

که خط به روم بردم بدم ز هندوبار

سعدی در قصائد^۳

در کلیات سعدی مورد استفاده نگارنده به جای هندوبار در این بیت دریابار

آمده است.^۴

مردم محل در لهجه عمومی خود این نام را به تخفیف باحذف «د» به صورت «روبار» بکار می‌برند، و این کار در نام اماکن دیگر نیز که در ترکیب آن لفظ «رود» بکار رفته سابقه دارد، مانند «روددشت» از نواحی اصفهان که در کتب مسالک به صورتهای «روددشت» و «رویدشت» و مخففاً «رودشت» نیز آمده است.^۵

در پهنه واقع میان جلگه ری و دریای مازندران، اماکن متعدد به نام «رودبار» وجود دارد که برای تمیز آنها از یکدیگر مضاف الیهی از نام منطقه به دنبال آنها آورده می‌شود، همچون: رودبار سفلی نور، و رودبار علیای نور، و رود بارلمسر، و رودبار الموت^۶، و نظائر اینها، و در بلاد دیگر چون: رودبار طوس، و رودبار بلخ، و رودبار

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۳۰ س آخر.

۲- آندراج، ج ۱، ص ۳۵۹ س ۶ ستون چپ.

۳- یادداشتهای قزوینی، ج ۴، ص ۹ س ماقبل آخر.

۴- کلیات سعدی، ص ۱۹۴ س ۶.

۵- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۳۱ س آخر؛ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۲۳ س ۱.

۶- رک: تاریخ کیلان و دیلمستان مرعشی، ص ۵۲۱ فهرست رودبار و صحائف مذکور

در آنجا؛ مازندران و استرآباد رایینو، ص ۳۰۷ فهرست رودبار.

چاچ^۱ از این مقوله است اضافه رودبار مورد بحث به قصران، چنانکه در ص ۲۷ اشارت رفت.

پهنه^۲ لواسان و سیاهرود: ذکر لواسان-چنانکه در ص ۱۷ گذشت در کتب مسالك باستانی مذکور نیست، لکن در تاریخ طبرستان مرعشی از مؤلفات سال ۸۸۱ هجری و تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی^۲ و پاره‌ای منابع بعد از آن همچون تاریخ خانی^۳ از مولفات حدود ۹۲۱، ۹۲۲ هجری و غیره مکرر درج آمده است.

پاره‌ای اخبار مربوط به لواسان در ذکر حد شرقی قصران^۴ گذشت. اینکه پهنه^۲ شرقی قصران، یا حد بین لواسان و دماوند را در تقسیمات کنونی به حساب دهستان سیاهرود آورده‌اند از نظر سوابق تاریخی وجه منطقی ندارد، و در زمانهای باستانی نه تنها تمام این حدود در حساب لواسان بوده است، بلکه خود کوه دماوند را نیز لواسان می‌گفته‌اند، و دلیل این دعوی روایت سفرنامه ناصر خسرو است «... آنرا لواسان گویند» که در ص ۱۸ گذشت.

نگارنده کلمه^۲ لواسان را در میان منابع مورداستفاده، نخستین بار در این روایت که مربوط به سال ۴۳۸ هجری است در نام این کوه بیافت؛ و گویا ظاهراً می‌توان چنین پنداشت (با توجه به وجهی که در تسمیه^۲ آن بیاید) که در اصل نام این کوه بوده و بعدها توسعه^۲ پهنه^۲ دامنه^۲ آنرا نیز به مناسبت لواسان خواندند.

در باب نام آن، وجوه تسمیه‌های ذکر کرده‌اند که ظاهراً هیچیک با حقیقت سازگار نمی‌نماید. برخی آنرا از «لواسه» گرفته‌اند و گویند لواسه به معنی کف دست

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۳۱.

۲- از جمله در تاریخ طبرستان ص ۲۱۲ تا ۲۱، ص ۲۱۳ تا ۴؛ در تاریخ گیلان و

دیلمستان، ص ۲۸۳ تا ۲، ص ۳۲۲ تا ۱۳.

۳- تاریخ خانی، ص ۹۳ تا ۳.

۴- کتاب حاضر ص ۱۶ - ۱۸.

و ناوانست و این بخش ناوشکل است؛ و حال آنکه این بخش کوهستانی است. همچنین جمعی از مردم محل مدعیند که، چون در آبادیهای این بخش روباه زیاد است و روباه را «لواس» گویند، بدین سبب این پهنه را لواسان خوانده اند. گمان نمی رود که این شایعه را نیز رویی در صواب باشد، زیرا نخست آنکه در کتب لغت مورد استفاده چنین معنایی برای «لواس» ذکر نشده، دُ دیگر آنکه معلوم نیست که آبادیهای این پهنه بخصوص بیش از آبادیهای پهنه های مجاور آن روباه داشته باشد، و روباه را به زیستن در این محل علاقه ای مخصوص بوده باشد. سدیگر آنکه به تفصیلی که بحث آن در سابق برفت در منابع مورد استفاده و استناد کلمه لواسان نخستین بار در نام کوه دماوند بکار رفته، از این رو هر وجهی که در تسمیه آن تصور شود باید نخست آن وجه شامل کوه دماوند باشد. آنچه مسلم است این نام کهنه و قدیمی است و به روزگار پیش از اسلام می کشد، و بدان زمان مردم این حدود به پهلوی سخن می گفتند، و ریشه این نام را در آن زبان باید جست.

به نظر نگارنده، اگر وجهی در این باب باید گفت، گویا ظاهر آن - به دلائلی که بیاید - این است که این کلمه ترکیبی است از «لو» و «اسان»، و لغت اخیر از کلمه «آسدن» در پهلوی به معنی بر آمدن و سرزدن (خورشید) اشتقاق دارد؛ و لواسان به معنی تیغه کوهی که خورشید از آن سر بر می زند یا «تیغه طلوع» است، با توجهی بدین تلخیص: پهنه لواسان و خاصه کوه دماوند در مشرق قصران افتاده است، یعنی آنجا که در هر بامداد در پهنه شمالی ری قدیم و طهران کنونی آفتاب از آنجا سر بر می زند. شیوه ایرانیان بوده است که آغاز بامداد را به بر آمدن خورشید از پشت کوه یاد می کرده اند، این دعوی را شواهد فراوان است؛ و نمونه را به ذکر چند بیت از چند شاعر بزرگ بسنده می کند:

جنیدی از ادیبان و شاعران دانشمند سده چهارم که در دستگاه صاحب عباد

منزلی داشت سروده:

شبگیر صبح را ز سرگیر بر بانگ خروس و ناله زیر

خورشید که برزند سر از کوه
آن به که خورد ز جام تشویر^۱
فردوسی سروده:

چو خورشید تابان بر آمد ز کوه
برفتند گردان همه همگروه^۲
و نیز:

چو خورشید برزد سر از برز کوه
میانها بیستند توران گروه^۳
و نیز:

چو برزد سر از کوه تابنده شید
بر آمد سز و تاج روز سپید^۴
منوچهری سروده:

سر از البرز برزد قرص خورشید

چو خون آلوده دزدی سرز مکمن^۵

این مهم بدان سبب است که در اوستا محل طلوع و غروب خورشید کوه البرز دانسته شده، در مهریشت بند ۱۱۸ درج است:

«باستایش پسین، یا ستایش پیشین، من تقرب می جویم ما دامی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هوا طلوع کند و غروب نماید...»^۶

در وندیداد آمده است:

«برخیز، برخیز ای خورشید با اسبان تندرو از میان کوه البرز عبور کن، و جهان را منور و روشن گردان...»^۷

در پهنه قصران کوه فراوان است و بحث آن در سابق برفت، از این همه رشته

۱- گنج سخن، ج ۱ ص ۵۶ س ۸.

۲- شاهنامه، ج ۱ ص ۱۶۷ س ۱۲.

۳- ج ۲ ص ۴۵۶ س ۱۱.

۴- ج ۳ ص ۸۶۷ س ۹.

۵- دیوان منوچهری، ص ۵۷ س ۱۷.

۶- یشتها، ج ۱ ص ۴۸۹ س ۳.

۷- وندیداد دارمستتر، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۲۷۵ س ۶. البرز در گذشته بر

کوه قاف اطلاق داشته است نه کوه دماوند؛ برای اطلاع در این باب، رک: ری باستان، تألیف

نگارنده، ج ۲ خاتمه ص ۶۴۲ به بعد.

شرقی، خاصه کوه دماوند را این خاصیت است که آفتاب بامدادی برای مردم قصران از آنجا سر برمی زند، پس ظاهراً توان گفت با توجه به آیین باستانی زردتشتی و روایت اوستایی مذکور در فوق، مردم زردتشتی آن حدود رشته کوه شرقی (دماوند و امتداد آن) را لواسان خواندند. یکی از معانی «لو» در اول این کلمه در لهجه محل- چنانکه در باب سوم کتاب در گویش قصران درج افتد- سره کوه است، و در لهجه آن منطقه «لواشدن خورشید» (به لهجه محلی لوا شوین Leuachoin) به معنی به سر کوه رسیدن نور زرد خورشید به هنگام غروب است، همچنین به قله کوه رسیدن انسان یا حیوانات است، و نیز لو در این لهجه بمعنی کنار است (لودره = کنار دره)، و لو صورت محلی کلمه «لب» (پهلوی لب) است، دلیل آن اینکه هنرمندان لواسانی که در طهران کار می کرده اند خود را «لباسانی» بجای لواسانی می خوانده اند، چنانکه نام سازنده در قدیمی ونفیس بقعه سید اسماعیل در طهران که مورخ به تاریخ ۸۸۶ هجری است، در لوحه زیرین آن چنین خوانده می شود:

«عمل استاد حسین بن حسن نجار لباسانی.»^۱

و همچنین نام سازندگان صندوق بقعه امامزاده یحیی، که از سال ۸۹۵ هجری بجا مانده چنین است:

«عمل استاد حسین و اخوه محمد بن حسن لباسانی.»^۲

و نیز در کتیبه مرقد امامزاده قاسم در شمیران به تاریخ ۹۶۳ هجری چنین خوانده می شود:

«بعمل قطب الدین بن سیف نجار بن اسکندر معصوم لباسانی.»^۳

تبدیل یافتن «و» و «ب» را به یکدیگر در زبانهای کهنه و نو ایرانی شواهد فراوانست، چون «واته» و «باد» و «بالا» و «والا» و صدها مثال دیگر.^۴

۱- اطلاعات ماهانه، سال چهارم، شماره ۵ (۴۱) مرداد ۱۳۳۰ ص ۶، مقاله آقای مصطفوی ددیاب سید اسماعیل.

۲- اطلاعات ماهانه، سال چهارم، شماره ۶ (۴۲) شهریور ۱۳۳۰ ص ۲۵، مقاله آقای مصطفوی در باب امامزاده یحیی.

۳- اطلاعات ماهانه، شماره (۵۱) ۱۳۳۱ ص ۱۸، امامزاده قاسم به قلم آقای مصطفوی.

۴- برای وقوف بیشتر، رك: هرزدنامه، ص ۴۴ س آخر.

«لو» بمعنی سره و تیغۀ کوه در نام نقاطی از معابر کوهها در راههای کوهستانی قصران هنوز در پاره‌ای از آبادیهای قصران داخل بکار می‌رود، مانند «سر لو پشم» (مخففاً سَلُو پشم) میان آهار و فشم، و «سر لو آهار بشم» (سلو آهار بشم) میان شهرستانک و آهار.

اما «اسان» در «لواسان» که صفت فاعلی از «آسدن» است، همان است که در «خراسان» نیز وجود دارد، و الف و نون در آخر دو کلمه «لواسان» و «خراسان» علامت صفت فاعلی است، نه پسوند مکان.

اما اینکه آسدن به معنی بر آمدن و سر بر زدن است، فخرالدین اسعدگرگانی که در حدود ۴۴۶ هجری داستان ویس و رامین را که از ماجراهای افسانه آمیز دوره اشکانی و در اصل به زبان پهلوی بوده است به نظم فارسی برگردانده، در معنی خراسان سروده :

زبان پهلوی هر کو شناسد

خراسان آن بود کزوی خورآسد

خورآسد پهلوی باشد خورآید

عراق و پارس را خور زو برآید

خوراسان را بود معنی خورآیان

کجا از وی خورآید سوی ایران^۱

رنیز :

دو خورشید از خراسان روی بنمود

که از گیتی دو گونه زنگ بزدود

یکی بزدود زنگ شب ز گیهان

یکی بر بود، زنگ غم ز جانان^۲

استادپور داود، در مقاله خورشید، مندرج در یشتها ذکر کرده :

«... خراسان نیز که از قدیم تا به امروز اسم ایالت شرقی ایران است به معنی

۱- ویس و رامین، ص ۱۲۸ س ۱۲.

۲- ویس و رامین، ص ۱۳۶ س ۷.

مشرق است، چه جزء اخیر این اسم «آسان» به معنی برآینده و بالارونده است، معنی [که] فخرالدین گرگانی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است، بکلی درست است...»^۱
در هر مزدنامه آورده :

«خوراسان که در پهلوی بجای مشرق، یا از آنجایی که خورشید بدر آید، گفته شد، همان است که امروزه خراسان گوئیم، و نام یکی از ایالت‌های ایران است، در پارینه همین نام به همه زمینهای ایران مشرقی تا به رود آمویه (= جیحون) اطلاق می شده، ناگزیر به این مناسبت که این سرزمینها در همان جهت برآمدن خورشید واقع است و خود کلمه خورآسان (= خراسان) لفظاً بهمین معنی است...»
پور داود در اینجا به آیات منقول از ویس و رامین در سطور پیشین استشهاد می جوید، و سپس سخن را چنین ادامه می دهد:

«شبهه نیست که آسان در کلمه خراسان به معنی برآینده و سر زنده است، از مصدر آسدن و از ریشه آس (âs) به معنی بلند شدن و برخاستن. بهمین معنی است آسغ (as-ag) در لهجه بلوچی و آسین در لهجه استرآبادی (گرگانی) که به معنی آمدن است. در لهجه بلوچی نیز آسان با کلمه روش ترکیب یافته، روش آسان (rosh-âsan) یعنی برآمدن آفتاب و برخاستن خورشید. در زبان ارمنی اسن - (Asa n) که از زبان ایران به عاریت گرفته شده نیز موجود است...»^۲
در مقالاتی مفید از هلموت هومباخ^۳ و غلام د. داوری^۴ تحت عنوان نام خراسان مندرج در یادنامه آنکتیل دوپرون^۵ بحثی جالب و مستند در این باب مذکور آمده، و در ضمن آن گفته شده :

«...ریشه فعل «آس» که در اینجا به معنای «آمدن» است، اساساً فارسی معمولی نیست، بلکه آنرا باید در زبان پهلوی یافت، و شاید بهتر باشد آنرا ریشه ای پارسی

۱- یشتها، ج ۱، مقاله خورشید به قلم پور داود، ص ۳۰۴ س ۱۳.

۲- هر مزد نامه، ص ۳۹۴ س ۳ به بعد.

۳- Helmut Humbach.

۴- Gholam D. Davary.

۵- Anquetil Duperron.

بدانیم... هنینگ مدعی است که ریشه پارتی فعل «آس-» به مفهوم آمدن است. همین استنتاج را ایضاً «گیلین» (Ghilain) از هنینگ گرفته است... به سختی می توان تردید کرد که «آس-» پارتی برخلاف نظر هنینگ، چنانکه ف. و. ک. مولر ادعا کرده است، ایضاً معنای برابر «بر آمدن - طلوع» نیز داشته باشد... سلیمان Salemann مفهوم «بالا آمدن - طلوع» را از طریق تحقیق ایزو گلو سن (Isoglossen) بکمک قرینه های قابل توجه زبان پارتی، یعنی تلفظ بلوچی «آس-» (مصدر آسگ) به معنای «بر آمدن» (- ستارگان) و «روز آسان - روشاشان؟» را به معنای «طلوع آفتاب» می گیرد...^۱ موبد این نکته از مطالب گذشته که کلمه «لو آسان» ترکیبی است از «لو = لب» و «اسان»، یکی نیز این حقیقت است که کلمه «اسان» خود جداگانه در مشرق ری قدیم و در حد لو آسان نام آبادی بوده است، و ذکر آن در نزهة القلوب که به سال ۷۴۰ هجری تألیف یافته بدین صورت درج آمده است:

«آب جاجرود از کوه دماوند برمی خیزد... و در حدود قوه علیا و «اسان»

مقاسمه می کنند، و قریب چهل جوی از آن بردارند...»^۲

محل مقاسمه این آبراهه زمان حاضر کبودگنبد گویند، چنانکه در کتاب اشامی

دهات کشور در ذکر ورامین مذکور است:

«رود جاجرود پس از گذشتن از قریه پارچین در کبودگنبد به چند شعبه مجزا

از یکدیگر تقسیم شده...»^۳

امروز در حدود کبودگنبد آبادی به نام «اسان» وجود ندارد، لکن قوه علیا

در همان نزدیکی در پهنه بهنام پازکی در ورامین مشهور است، و این حدود چنانکه اشارت رفت در مشرق جلگه ری واقع است.

حال با توجه به همه مطالب گذشته اگر چنین فرض شود که مردم ری و قصران-

که پیش از اسلام به پهلوی سخن می گفتند- آن سورا که خورشید از آنجا سر بر می زد

1 - Henning

۲- یادنامه آنکتیل دوپرون، ص ۷۲ - ۷۵، ۱۲ - ۸.

۳- نزهة القلوب، مقاله نائنه، طبع لیدن، ص ۲۲۰، ۱۵، طبع هند، ص ۲۱۶ س ۲۱.

۴- کتاب اشامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۳ س ۷.

و بر می آمد «اسان» (چنانکه در خراسان گذشت^۱) و کرانه آن حد یا سره کوه آنرا «لواسان» می گفته اند گویا وجه «لواسان» خواندن کوه دماوند و به تبع پهنه دامن آن روشن شود، و نسبت به وجه شایع در محل، که ذکرش درص ۳۴، ۳۵ کتاب حاضر برفت منطقی تر و خردپسندتر باشد.^۲

این بود بحثی موجز در باب لواسان.

پهنه دهستان شهر ستانک: دهستان شهر ستانک قصران داخل، که اکنون جزء شهرستان کرج است و در مغرب و شمال غربی قصران داخل واقع است، پهنه ای است باستانی که از دیرباز آباد و مسکون بوده است، و گروهی محل «خاراکس»، شهر باستانی پارت، و جمعی جای «شخره» شهر مذکور در وندیداد اوستا^۳ را در این دهستان و با شهر ستانک منطبق دانسته اند.

مرحوم پیرنیا در ایران باستان در احوال «ایزید و رخاراکسی» نوشته :
 «خاراکس را اکثر محلی در خوزستان می دانند، ولی برخی عقیده دارند که در ری یا در حوالی آن بوده.»^۴

و نیز در همین کتاب در ذکر محل خاراکس گفته:

«در باب محل کنونی خاراکس مادی عقاید مختلف است، و بعضی آنرا با ایوان کی کنونی مطابقت می دهند (راولین سن)، برخی گویند که در کوه های البرز مثلاً «شهر ستانک» کنونی واقع بوده (گویی نو).»^۵

پیرنیا در کتاب دیگر خویش به نام ایران قدیم در بیان پادشاهی اشک پنجم فرهاد اول نوشته:

۱ - با حذف خود در این مورد برای رفع التباس و عدم اشتراک.

۲ - نگارنده در این استنباط خویش به هیچ روی دعوی اصابت نظر ندارد، و این مایه سخن بدان سبب درج آمد که در برابر وجوه تسمیه شایع عامیانه سکوت - که در حکم اغراء به جهل بود - اختیار نکرده باشد

۳ - رك: وندیداد، ص ۷۰ فصل اول بند ۱۷.

۴ - ایران باستان، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰.

۵ - ج ۳ ص ۲۲۱۸ س ۱۸.

«این شاه شهر خاراکس را در ری بنا نمود»^۱.

و در ذیل صفحه در شرح خاراکس آورده:

«خاراکس را بعضی با دربند بحر خزر و برخی با شهرستانک تطبیق کرده اند»^۲

کنت دوگوبینو سیاح و مستشرق معروف و وزیر مختار فرانسه در دربار

ناصرالدین شاه در کتاب تاریخ ایرانیان در ذکر «شخره محکم» نقل کرده:

«... بعد از بنای راگا یاری شخره (Chakhra، محکم یا قوی) و بعد وارنا

(مربع) را آریانها بنا نهادند، شخره می تواند مستثبه شود به شرکس (= خاراکس

(Charax) که بطولمه (Ptolomée) در عداد شهرهای پارت به شمار آورده است. ای زدر

(Isodore) که از جغرافیون اهل محل است، می گوید شخره در وسط جبال بحر

خزر واقع شده بود.»^۳

وی پس از توضیحی در باب جبال بحر خزر، سخن را چنین ادامه می دهد:

«... تقریباً در پنج فرسنگی طهران، سمت شمال شرقی (کذا در ترجمه، صحیح:

شمال غربی) چند قریه واقع شده که شهرستانک می نامند؛ و من با کمال میل و عقیده

شخره قدیم را در آنجا می بینم...»^۴

بار تولد مستشرق روسی نیز در جغرافیای تاریخی ایران ذکر کرده:

«سلوکی ها نزدیک معبر کوهستانی شهر خاراکس را بنا کردند، و فرهاد اول

از پادشاهان سلسله اشکانی در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ملت مرد را بدانجا

کوچانید»^۵.

منظور از نقل روایات پیشین آن نیست که ثابت کند که شهرستانک با شخره

مذکور در اوستا و خاراکس موطن ایزیدور خاراکسی قابل انطباق است، بلکه بیان

۱- ایران قدیم، ص ۱۲۳ س ۱۳.

۲- « ص ۱۲۳ ذیل ۳.

۳- تاریخ ایرانیان، قسمت اول ص ۱۳ س ماقبل آخر.

۴- « « « ص ۱۴ س ۱۸.

۵- جغرافیای تاریخی ایران، تألیف بار تولد، ترجمه فارسی، ص ۱۷۸ س آخر.

قدمت آبادی شهرستانک مراد است، که چگونه ذهن محققان را بسوی خود متوجه می‌کند.

علاوه بر اینها، وجود بقایای آتشکده‌ای در آن حدود - که ذکرش به تفصیل در باب دوم در مذهب قصران بیاید - دلیلی بارز بر کهنه و قدیمی بودن آنجاست، و نیز دره‌ای در آنجاست که مردم محل آنرا «کافر دره» می‌خوانند و به زردشتیان عهد باستان منسوبش می‌دانند، این نیز یکی دیگر از دلایل باستانی بودن آن محل تواند بود. این بود شرحی موجز در باب نواحی مختلف قصران داخل بر طبق تقسیمات کنونی کشوری.

ب - قصران خارج : قصران خارج بدین عهد مطابق تقسیمات وزارت کشور، نواحی زیر را در بر دارد:

۱- از شهرستان طهران : شهر طهران، و بخش حومه طهران با ۲۲ آبادی. از بخش کن شهرستان طهران: دهستان سولقان با ۱۶ آبادی، دهستان طرشت با ۶ آبادی.

از بخش ورامین شهرستان طهران: قسمت شمال غربی از دهستان بهنام پازکی که آبادی از آن در حد قصران نیفتاده است.

۲- از شهرستان شمیران: بخش حومه، دهستان حومه با ۶۷ آبادی.

۳- از شهرستان ری: بخش حومه، گوشه شمال شرقی دهستان غار شرقی با ۵ آبادی، و قسمت شمالی دهستان غار غربی با ۲۰ آبادی.

بدین طریق در هر دو ناحیه قصران داخل و قصران خارج بر روی هم ۲۳۰ آبادی افتاده است که ۹۴ آبادی آن در قصران داخل و ۱۳۶ آبادی دیگر آن در قصران خارج واقع است، و تفصیل و خصوصیات هر یک همراه با ذکر آبادیهای دیگری که اکنون وجود ندارد با شرحی در خور در فصل سوم همین باب بیاید.

پهنه طهران: طهران در زمان پیشین دیهی کم اهمیت از نواحی ری بوده است، و به سبب خردی، نامش در کتب مسالک باستانی موجود درج نیامده است و آنرا جزء قصران ذکر نکرده‌اند، لکن دو آبادی دیگر که گویا در گذشته اهمیتی

بیش از طهران داشته‌اند، و یکی در مشرق و دیگری در مغرب دبه طهران واقع بوده - و اکنون هردو در داخل شهر طهران قرار دارند - به تصریح روایات منابع جزء قصران به شمار می‌آمده‌اند؛ آبادی اول «دولاب» است که در مشرق اندکی مایل به جنوب طهران، قرار داشته، و قوامی رازی از شاعران بنام نیمه نخستین قرن ششم از آن بدینگونه یاد کند:

چه داری از پس پیری امید برنایی؟! ^{تبرستان}

ورای قصران ای دوست کی بود دولاب؟! ^{www.baresat.ir}

و بدین موجب دولاب جزء قصران محسوب می‌شده است.

آبادی دوم «جی» است که در مغرب طهران قرار داشته، و یا قوت در المشترك در باب آن چنین ذکر کرده:

«جی و سیرا قلعة حصينة من اعمال الری ، من اعمال قصران فوقانی».

یعنی: جی و سیرا دژی استوار از توابع ری، از توابع قصران فوقانی است.

پیداست، طهران که شرق و غربش جزء قصران محسوب می‌شده، خود نیز جزء قصران بوده است. چنانکه اشارت رفت در کتب باستانی مربوط به فن مسالك و ممالك، همانند: البلدان یعقوبی و الأعلاق النفیسه ابن رسته و المسالك و الممالك ابن خردادبه و اخبار البلدان و مختصر کتاب البلدان ابن فقیه همدانی و المسالك و الممالك اصطخری و صورة الارض ابن حوقل و احسن التقاسیم مقدسی و حدود العالم و نظایر اینها، و نیز در کتب تواریخ قدیمی مانند: تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و تاریخ بلعمی و اخبار الطوال دینوری و سنی ملوک الارض حمزة اصفهانی و مروج الذهب مسعودی و غرر السیر ثعالبی و جز اینها در بیان وقایع مربوط به پهنه ری و نواحی آن از طهران یادی نشده است. و احتمال دخویه مستشرق هلمندی و طابع پاره‌ای کتب جغرافیایی در این باب که «بهزان» مذکور در پاره‌ای منابع گویا همان طهران

۱- رك : ص ۱۲ کتاب حاضر .

۲- المشترك ، ص ۱۱۸ س ۳ .

است رویی در صواب ندارد^۱. نگارنده را در باب پیشینه طهران تحقیق گونه‌ای است بالنسبه مشروح که در جلد دوم تألیف دیگر خود ری باستان ص ۲۳۵ - ۲۴۳ در ذکر تاریخ ری، و ص ۵۷۹ - ۵۹۱ در شرح آبادیهای ری بیاورده است، و در این مقام تتمیم فایده را موجزی از اصول آن درج می‌افتد.

نام طهران به صورت نسبت (طهرانی) نخستین بار در احوال حافظ ابو - عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی از عالمان بنام نیمه نخستین قرن سوم پهنه قصران، و متوفی به سال ۲۶۱ (یا ۲۷۱) هجری، که ذکرش در فصل چهارم همین باب در شرح رجال قصران بیاید درج آمده، خطیب بغداد متوفی به سال ۴۶۳ هجری در تاریخ بغداد گفته:

«محمد بن حماد، ابو عبدالله الرازی الطهرانی، سمع عبیدالله بن موسی و عبدالرزاق بن همام... و کان جوآلاً، حدث بالری و بغداد والشام. روی عنه ابو بکر بن ابی الدنيا و احمد بن عبدالله بن نصر بن بجیر القاضی و غیره، و قال عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی: سمعت منه مع ابی بالری و بیغداد و باسکندریه، و هو صدوق ثقة... توفی محمد بن حماد الطهرانی بعسقلان سنة احدى و سبعین و مائین^۲».

مقاد آن چنین است:

«محمد بن حماد، ابو عبدالله رازی طهرانی، از عبیدالله بن موسی و عبدالرزاق ابن همام (و دیگران) استماع حدیث کرد... وی طوف بلاد بسیار می‌کرد، به ری و بغداد و شام حدیث می‌گفت. ابو بکر بن ابی الدنيا و احمد بن عبدالله بن نصر بن بجیر قاضی و دیگران از او روایت کنند، و عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی گفت: من با پدرم از وی در ری و بغداد و اسکندریه حدیث شنیدم، وی راستگو و ثقة بود... محمد بن حماد طهرانی در عسقلان (شهری در شام) به سال دویست و هفتاد و یک درگذشت. ذکر محمد بن حماد، چنانکه اشارت رفت در محل خویش بیاید، در اینجا این مقدار جهت نشان دادن مقام وی - که نامش موجب اعتبار طهران و ذکر آن

۳- نگارنده به دعوی دخویه در این باب - که مورد تایید علامه قزوینی و اسناد عباس اقبال نیز بوده - در ص ۵۸۰-۵۸۲ ج ۲ ری باستان پاسخ گفت، و وجه عدم امکان انطباق آن دورا با یکدیگر باز نمود، بدانجا رجوع شود.

۲- تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۲۷۱ س ۱۴۰.

گردیده است - درج افتاد.

به عهد باستان انار طهران در خوبی و لطافت شهرة آفاق بوده است، ازین رو نام طهران بار دیگر به صورت نسبت (طهرانی) در ذکر انار آنجا در فارسنامه ابن بلخی، که به نام سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی در فاصله سالهای پانصد تا پانصد و ده هجری فراهم آمده، درج افتاده. در این کتاب در شرح بلوک «کوار» فارس از کوره اردشیر خوره، انار این بلوک در نیکویی به انار طهرانی تشبیه گردیده، بدین صورت: «کوار شهر کی است سخت خوش و خرم و نو آخی بسیار دارد، و درختستانی عظیم است، چنانکه میوه‌ها را قیمتی نباشد، و همه میوه‌های آنجا به غایت نیکوست، خاصه انار کی مانند انار طهرانی است.»^۱

از این پس نام طهران در کتب انساب و مسالك و تواریخ به استقلال نیز درج است، چنانکه در الانساب سمعانی از مؤلفات حدود ۵۵۵ هجری در ذکر طهران اصفهان و طهران ری بدین صورت مذکور آمده:

«... و طهران ایضاً قرية بالری، و الیه اینسب الرمان الحسن... و اما المنتسب الی طهران الری - وهی اشهر من طهران اصفهان - : خرج منها ابو عبدالله محمد بن حماد الطهرانی الرازی ...»^۲

یعنی: و نیز طهران دیهی است در ری، و انار نیکو بدانجا منسوب است... اما رجال منسوب به طهران ری - که مشهورتر از طهران اصفهان است - : ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی از آنجا برخاست.

ذکر انار طهرانی در عجایب نامه نیز که چند سالی پس از الانساب تألیف یافته درج افتاده است،^۳ و نیز در سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری، متوفی بسال ۵۸۲ هجری، و راحة الصدور راوندی از مؤلفات سال ۵۹۹ هجری، در ذکر سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد از سلاجقه، عراق و وقایع سال ۵۶۱ هجری، نام طهران ثبت افتاده، و چون روایت هر دو کتاب به یک مفهوم است، اختصاراً به آنچه در سلجوق نامه که تقدم زمانی دارد درج آمده بسنده می‌کند:

«روز سه شنبه هفتم رجب این سال (۵۶۱ هجری) والدة سلطان [ارسلان بن

۱- فارسنامه، ص ۱۷۵ س ۱.

۲- الانساب، ورق ۳۷۳ ص ۲ س آخر.

۳- عجایب نامه، نسخه عکسی، ورق ۳۹ ص ۲ س ۵.

طغرل بن محمد] و مظفرالدین قزل ارسلان به عزم نخجوان از لشکر گاه [در ری] جرکت فرمودند، بالای طهران فرود آمدند.»^۱

از این تاریخ به بعد نام طهران رأساً و یا به صورت نسبت (طهرانی) در احوال محمد بن حماد، در بسیاری از منابع، چون تاریخ طبرستان ابن اسفندیار^۲ و معجم البلدان^۳ و المشترك^۴ یاقوت و التدوین رافی^۵ و آثار البلاد قزوینی^۶ و نزهة القلوب^۷ و العبر^۸ و میزان الاعتدال^۹ و تذکرة الحفاظ^{۱۰} ابی عبدالله ذهبی و قاموس فیروز آبادی ذیل طهر، و ظفرنامه تیموری^{۱۱} و لسان المیزان ابن حجر^{۱۲} و شذرات الذهب عبدالحی^{۱۳} و تاریخ رویان اولیاء الله^{۱۴} و تاریخ طبرستان مرعشی^{۱۵} و هفت اقلیم امین احمد رازی^{۱۶} و زینت المجالس اصفهانی^{۱۷} و ریاض السیاحه شیروانی^{۱۸} و روضة

۱- سلجوقنامه، ص ۷۹ س ۱۰؛ راحة الصدور، ص ۲۹۳ س ۱۳.

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۶۱ س ۳.

۳- معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۶۴ س ۱۵.

۴- المشترك، ص ۲۹۸ س ۱.

۵- التدوین رافی، ص ۸۶ س ۱۹ و ص ۱۷۲ س ماقبل آخر.

۶- آثار البلاد، ص ۳۴۰ س ۱۴.

۷- نزهة القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۵ س ۲.

۸- العبر، جزء ثانی ص ۴۸ س ۸.

۹- میزان الاعتدال، قسم ثالث ص ۵۲۷ س ۱۲.

۱۰- تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۶۸ س ۶.

۱۱- ظفرنامه شرفالدین یزدی، طبع ۱۸۸۸، ج ۲ ذکر طغیان اسکندر شیخی

ص ۵۷۲ س ۲.

۱۲- لسان المیزان، ج ۶ ص ۶۸۷ س ۷.

۱۳- شذرات الذهب، ج ۲ ص ۱۶۱ س ۱۷.

۱۴- تاریخ رویان، ص ۱۸ س ۱۵.

۱۵- تاریخ طبرستان مرعشی، درداستان منوچهر پیشدادی، ص صد و هشت س ۱۲.

۱۶- هفت اقلیم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۷ س ۱، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص

۸۵۸ س ۷.

۱۷- زینت المجالس، نسخه خطی، ص ۷۱۵ س ۴.

۱۸- ریاض السیاحه، ص ۶۹۴ س ۱۳.

الصفای ناصری^۱ و مرآت البلدان^۲ و جز اینها^۳ نقل گردیده .

تتمیم فایده را در اینجا ترجمه تعریفی که یاقوت در معجم البلدان از طهران کرده، و وضع این آبادی را در قرن ششم و هفتم نشان داده ، نقل می‌افند:

«طهران به کسر (طاء) و سکون (ها) و را و نون در آخر، کلمه‌ای است عجمی و ایشان تهران تلفظ کنند چون در زبان ایشان طاء وجود ندارد. این آبادی از دیه‌های ری است، و میان آن دو قرب یک فرسنگ فاصله است. مردی صادق از مردم ری مرا خبر داد که این آبادی دیهی بزرگ است که بناهای آن در زیر زمین بنیان یافته است، و هیچکس جز به اراده مردم بدانجا راه نمی‌یابد، و در بیشتر اوقات ایشان نسبت به سلطان وقت راه خلاف و سرپیچی می‌پیمایند، و وی را جز مدارای با ایشان چاره‌ای نیست. آنجا را دوازده محلت است که هر کدام را با دیگری نزاع است، و مردم محلتی به محلت دیگر در نمی‌آیند، آن را باغ و بوستان فراوان است، که همچون شبکه‌ای بناها را در میان دارد، و خود حائلی در برابر تهاجم به حساب می‌آید .

وی گفت مردم آنجا با وجود محفوظ بودن با گاو کشت نمی‌کنند، و این کار را با بیل انجام می‌دهند ، از آن روی که ایشان را دشمن فراوان است، و می‌ترسند که گاوشان به غارت برود».

بموجب روایات منابع مورد استفاده، نخستین کس از سیاحان اروپایی که از طهران دیدن کرده و درباب آن در سفرنامه خویش شرحی نگاشته کلاویجو (Clavijo) رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیاست، وی که در سفارت خویش به دربار تیمور ، در تاریخ یکشنبه ششم ژوئیه سال ۱۴۰۴ میلادی، برابر با روزهای آخر سال ۸۰۶ هجری

۱ - ملحقات روضة الصفای ناصری، تألیف هدایت ، ص ۱۹۷ س ۷ به بعد.

۲ - مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۰۸ به بعد .

۳ - نظیر مقاله ممتع نویسنده دانشمند آقای جمال‌زاده در مجله کاوه ، منظمه برلن شماره ۲، غره جمادی الاخره سنه ۱۳۳۹ قمری، ص ۹ به بعد، و سفرنامه‌های سیاحان خارجی به عهد صفویان و زندیان و قاجاریان.

بدین آبادی در آمد، از آنجا در سفرنامه خویش بدین گونه یاد می کند:

«... یکشنبه ششم ژوئیه [۱۴۰۴ میلادی] بعد از ظهر به شهری رسیدیم که طهران نام داشت. در آنجا باباشیخ را در انتظار خویش یافتیم، و در حقیقت وی به پیشواز ما آمده بود، و ما را به شهر به مهمانسرای برد که تیمور خود به هنگام گذشتن از این حدود در آن منزل می کرد و در واقع بهترین خانه شهر بود. دوشنبه فردای ورودمان بابا شیخ کس فرستاد و ما را دعوت کرد که نزد او برویم... به مجرد آنکه از سفره برخاستیم بابا شیخ به ما گفت که فردای آن روز باید از طهران حرکت کنیم و به محل مخصوصی که اردوگاه میرزا یاشاهزاده ای بزرگ بود برویم. این شاهزاده داماد تیمور بود، و بر حسب فرمان تیمور می بایست به حضور او می رفتیم... شهر طهران محلی است بسیار پهناور و بر گرد آن دیواری نیست، و جایگاهی خرم و فرح زا است که در آن همه وسائل آسایش یافته می شود. اما آب و هوای آنجا چنانکه می گویند ناسالم و در تابستان گرمای آن بسیار زیاد است. طهران در ناحیه ای واقع است که به نام ری معروف است. این ناحیه فوق العاده پهناور و حاصلخیز است. این ناحیه در قلمرو حکومت داماد تیمور است که در بالا به او اشاره شد.»^۲

این گفته چند نکته مهم را در باب طهران در بردارد: نخست آنکه تیمور به هنگام عبور از این حدود در آنجا اقامت می کرد؛ ددیگر آنکه در این عهد که شهر ری به تدریج روبه خرابی و انهدام می رفت، دیه طهران عظمت و وسعتی پیدامی کرد تا به صورت شهر کی در آمد؛ سدیگر آنکه به گرد طهران برج و بارویی وجود نداشت.

طهران به تدریج آبادتر و پر اهمیت تر می گردید تا آنکه سلطنت صفویان را شد و گذار شاه طهماسب بدین حدود افتاد و اینجا را بپسندید و به سال ۹۶۱ هجری فرمان داد بارویی با صد و چهارده برج به عدد سوره های قرآن بگرد آن احداث

۱- تفصیل رفتن کلاویخو به حضور این شاهزاده که در لاراقت داشت و اینکه وی همان

امیر سلیمان شاه حاکم ری و فیروزکوه و داماد تیمور بود در ذکر لار قصران بیاید.

۲- سفرنامه کلاویخو، ص ۱۷۴ س ۱۳ به بعد.

کردند که دورش شش هزار گام بود و در هر برجی سوره‌ای از قرآن مجید دفن کردند و چهار دروازه بدین شرح برای آن ساختند:

۱- دروازه حضرت عبدالعظیم یا دروازه اصفهان در مدخل بازار دروازه در خیابان مولوی فعلی.

۲- دروازه دولاب در مدخل بازارچه نایب السلطنه در خیابان ری فعلی.

۳- دروازه شمیران در مدخل پامنار.

۴- دروازه قزوین در مدخل بازارچه قوام الدوله در میدان شاپور فعلی.

برای ساختن برج و بارو از چال میدان و چال حصار (؟) خاک برداشتند و این دو نام از آن تاریخ بجاست.

ارك طهران از بناهای افغانیهاست، و معبر دروازه دولت که در مدخل باب همایون قرار داشت و راه ورود به ارك بود در توقف افغانیها در طهران به وجود آمد، چنانکه دروازه محمدیه را نیز محمد شاه قاجار ساخت.

طهران به تفصیلی که مذکور افتاد صورت قلعه‌ای استوار به خود گرفت، که قریب يك ثلث فضای درون قلعه را خانه‌ها و دوثلث دیگر را باغهای شهر مشبك وار در میان داشت، و در تمام کوجه‌ها جویهای آب روان بود^۲.

کریم خان در تابستان سال ۱۱۷۳ هجری، که هوای طهران گرم و بد بود، به شمیران رفت و حکم کرد تا در غیبت او عمارت سلطنتی و دیوانخانه بزرگت و حرمخانه در طهران بساختند^۳.

آقا محمدخان قاجار در نوروز سال ۱۲۰۰ هجری قمری برابر با یازدهم جمادی الاولی، در طهران براریکه سلطنت نشست و به نام خویش سکه زد و طهران

۱- ذکر باغ و بوستان طهران در قول یاقوت مذکور در ص ۴۸ کتاب حاضر نیز به چشم می‌خورد.

۲- برای اطلاع بیشتر ووقوف به منابع این اقوال، رك: ری باستان، ج ۲ ص ۲۳۵-

۳- ۲۳۷

۳- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ م ۲۰.

را به پای تختی کشور برگزید ، و بدان نام دارالخلافه بخشید .^۱

بنابر آنچه گذشت پای تخت کشور عزیز در ناحیت قصران قرار دارد.

بحث در باب طهران از آغاز دوره پای تختی تا کنون ، گرچه کاری است بسیار مفید و ضروری ، لکن با کار این کتاب مناسبت چندانی ندارد زیرا در این کار ، تحقیق در باب پهنه قصران اصل است ، و بحث از هر یک از آبادیهای آن فرعی از فروع . طهران پس از عهد پای تختی از جنبه فرعی بیرون آمده ، و بر اصل خویش افزونی یافته است ، چنانکه اکنون در این پهنه دیگر پس از تاریخ اعتباریافتن طهران از نام قصران خارج خبری نیست و نام طهران جای آنرا گرفته است . بدین سبب بحث در باب شهر طهران و شؤون مختلف آن در این کتاب - برخلاف دیگر آبادیهای قصران - تا به عهد پای تختی بیشتر ادامه نمی باید .

پهنه کن : بخش کن نیز از دیرباز آباد و معمور و تابع قصران خارج بوده است ، چنانکه یاقوت در معجم البلدان در ذیل آن آورده :

« . . . کن ایضاً من قری قصران . . . »^۲

نگارنده در میان منابع مورد استفاده نام کن را نخستین بار در کتاب النقص از مؤلفات حدود سال ۵۶۰ هجری بیافت . عبدالجلیل رازی قزوینی مؤلف این کتاب ، در خطاب به خصم به طنز نسبت به دیه های کن و ونک و برزاد (فرحزاد کنونی) که مردم آنها زیدی مذهب بوده اند ، چنین گفته :

« . . . بایستی که این ملحدی (کنایتی طنز آمیز از پیروی مذهب زیدیه) ازری

برداشته بودندی ، و ونک و «کن» و برزاد خراب کرده بودندی . . . »^۳

پهنه سولقان : نام سولقان نیز - چنانکه در ذکر دیه مهران در ذیل صفحه

۱- ملحقات روضة الصفا ، ج ۹ ص ۲۰۰ س ۱۶؛ مرآت البلدان ، ج ۱ ، ص ۵۲۶ س ۶.

تاجگذاری آقا محمدخان در نوروز سال ۱۲۰۹ بود : ناسخ التواریخ ، جلد اول ،

تاریخ قاجار ص ۴۱؛ مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۵۲۷ س ۲۳ .

۲- معجم البلدان ، ج ۴ ص ۳۱۲ س آخر .

۳- النقص ، ص ۴۶۰ س ماقبل آخر .

بیاید - به صورت سلوقان در تاریخ سیرت جلال‌الدین و ترجمه فارسی آن آمده است .

پهنه طرشت : طرشت یا درشت نیز کهنه و قدیمی است، و در منابع باستانی به صورت «دورست» درج است و بحث آن در فصل سوم در ذکر آبادیها بیاید .
پهنه شمیران: پهنه شمیران- به تفصیلی که در مبحث قدمت آبادی و معموری قصران بیاید - از دیرباز مسکون و معمور بوده است، اما کلمه «شمیران» تا آنجا که تحقیق نگارنده اجازت می‌دهد نخستین بار در نام قلعه‌ای که در ارتفاعات میان دربند و پس‌قلعه قرار داشته و آثار خرابه‌های آن هنوز به چشم می‌خورد به کار رفته ، و ذکر این قلعه، هم در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی‌وهم در تاریخ طبرستان وی درج است . در کتاب نخستین در فصل هشتم از باب چهارم آنجا که سخن در تسخیر قلعه شمیران و قصران از طرف امیر سید محمد از سادات بنی کیا (حسینیان) در گیلان به میان است گفته :

«چون به سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائ (۸۳۱) رسید، و تابستان در آمد ، بندگان حضرت امیر سید محمد نور قبره، سپهسالار کیا محمد بن نو پاشا را بالشکر رودبار و دیلمستان و بعضی از گیلان به طرف پشتکوه بتاخت و تاراج بفرستاد و طالقان را تاراج کرده ، و نهب و غارت نموده ، بسیار مال و مواشی آوردند ، و تا پای «قلعه شمیران و قصران» بتاختند و بنیاد خصومت ظاهر گشت . . .»^۱

و نیز در فصل سیزدهم از همین باب ، در ذکر فرستادن لشکر جهت تسخیر قلاع کوهستان رستم‌دار به سال ۸۳۲ هجری نام قلعه شمیران درج است، و ذکر قلعه لورا و قلعه امامه^۲ در این خبر نشان می‌دهد که مراد از قلعه شمیران همان قلعه شمیران قصران است :

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان ، ص ۱۴۷ س ۱۳ . این قسمت چنانکه مصحح در ذیل

ص ۱۴۶ ذکر کرده از تاریخ طبرستان مرعشی نقل گردیده .

۲- قلعه امامه در قصران داخل در دیه امامه، و قلعه لورا در دهستان شهرستانک مذکور

در صحائف پیشین واقع است و تفصیل آنها بیاید .

«... [لشکر کوه و گیلان همراه سپهسالار محمد بن نوپاشا] بر موجب اشارت چون به طالقان رفتند اول قلعه فالین طالقان را فتح نمودند و ضبط آنرا به سردار کافی کامل رجوع نموده، به پای قلعه لورا رفتند، و آن قلعه را به اندک زمان مفتوح ساختند و سرداری و کوتوالی را به دادک نامی از دیالمه مفوض نموده، از آنجاری دولت به سوی قلعه امامه آوردند و آن را هم مسخر ساختند، از آنجا به محاصره قلعه «شمران» شتافتند... بعد از محاصره بسیار و زحمت بیستار فضیل قلعه را فتح نمودند...»^۱

در تاریخ طبرستان مرعشی نیز در ذکر وقایع مربوط به گیومرث بن بیستون بن گستم از فرمانروایان گیل‌های دوم رستم‌دار مازندران ذکر در بند شمران چنین آمده :

«[از دربار شاهرخ میرزا تیموری] عبدالعالی بکول نامی را که از مقر بان درگاه بود، با فوجی از عساکر به مدد الیاس خواجه بفرستادند تا ملک (گیومرث) را نصیحت کند. اگر نشنود به جواب او قیام کند. چون دیدند نصیحت قبول نمی‌کند لشکر عراق را جمع کرده و در «در بند شمران» با ملک محاربه نمودند...»^۲

همچنین در این کتاب در تحت عنوان «گفتار در تشریف بردن سید مرتضی به ضوب رستم‌دار»، در ضمن بیان وقایع شمال ۸۳۱ هجری نام «قلعه شمران و قصران»^۳ مذکور است، که چون در لفظ و مفهوم مشابه روایت نخستین منقول از تاریخ گیلان و دیلمستان است، اختصار را از درج آن در این مقام خودداری و در بحث از قلعه شمران در بیان آثار باستانی قصران ذکر می‌کند.

نگارنده اطلاق نام «شمران» را بر پهنه دامنه جنوبی توجال، در میان منابع مورد استفاده، نخستین بار در فرمانی از شاه طهماسب صفوی مورخ به تاریخ ۹۶۱ هجری در تعیین رقبات موقوفه آستانه حضرت عبدالعظیم، بدین قرار بیافت :

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۱۵۷ س ۹.

۲- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۵۱ س ماقبل آخر.

۳- ، ، ، ص ۲۸۵ س ۵.

«چهار هرز و بالغ آباد واقعه در شمیران»^۱

چهار هرز همان چاله هرز معروف فعلی واقع در جنوب قلهک در جاده قدیم طهران به شمیران است و بالغ آباد و چهار هرز هر دو به رزگنده تعلق داشته است.^۲ اما ذکر کوه شمیران در منابع باستانی تردرج است، در کتاب منم تیمور جهانگشا، در شرح احوال تیمور لنگ که می گویند به قلم خود اوست (؟) در ذکر شهر ری آمده :

«... شهری شهری بود بزرگ واقع در دامنه کوهی که يك سر آن را کوه شمیران می خواندند و سردیگرش را کوه کن می گفتند...»^۳

در هفت اقلیم امین احمد رازی که به سال ۱۰۰۲ هجری فراهم آمده، شمیران یکی از بلوک نه گانه ری حساب شده بدین شرح :

«ولایت ری ابتدا نه بلوک بوده بدین موجب که نوشته می شود: غار، فشا پویه، بهنام، سبور قرچ، خوار، زرند، اسفجان، شمیران، شهریار، ساوج بلاخ»^۴

در کتاب جهان نمای کاتب چلبی که به زبان ترکی نوشته شده، شمیران طهران به صورت «سمیران» مذکور افتاده.^۵

در زمانهای پیشین اماکن زیادی در نقاط مختلف جهان به نام شمیران شمیرام و یا به تعریب به صورت سمیران و سمیرام وجود داشته است، مانند : شمیران هرات، شمیران طارم، شمیران اران، شمیرم ساوه، شمیران مرو شاه جهان، سمیران فارس؛^۶

۱- آستانه ری ، ص ۳۲ س ۱۱۰ .

۲- از سال ۱۲۲۹ هجری فرمانی در کتاب آستانه ری ص ۱۰۹ درج است که در آن نوشته شده : «... قریه زرگنده ، و اسلکه ، و بالغ آباد ، و چهار هرز متعلق به قریه مذکوره، که واقع است در بلوک شمیران دارالخلافه طهران...»

۳- منم تیمور جهانگشا، برگردانده از زبان فرانسوی به فارسی، ص ۹۵ به بعد. هر چند این کتاب اصیل به نظر نمی رسد، لکن از نظر زمان در این استشهاد حجت تواند بود.

۴- هفت اقلیم، نسخه مطبوع (که بسیار مغلوط است)، ج ۳ ص ۴ س ۱۰، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۸۵۶ س ۴.

۵- جهان نمای چلبی، ص ۲۹۲ س ۲۸.

۶- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، بخش ۲ ص ۵۵ س ۸، الرسالة الثانیه، ص ۱۱ س ۵، ترجمه فارسی آن، ص ۴۴ س ۱۳؛ نامهای شهرها و دیه های ایران، ص ۴ به بعد.

حتی در اسپانیا قلعه‌ای بدین نام وجود داشته، و در کتاب نخبة الدهر در بیان نهرهای آنجا چنین مذکور است:

«... و نهر رباح، و مخرجه من تحت قلعة شمیران..»^۱

فردوسی در شاهنامه در ذکر نامه یزدگرد به مرزبان طوس از شمیرانی بدین صورت یاد کرده:

بیاید یکی موبدی با گروه زگاه شمیران و از رادکوه^۲

که گویا مقصود شمیران هرات است.

این شمیرانها که برشمردیم ظاهراً پاره‌ای به حکم قرائن، و پاره‌ای دیگر به تصریح منابع در نقاط مرتفع و سرد سیر واقعند.

احمد کسروی در کتاب نامهای شهرها و دیه‌های ایران دروجه تسمیه «شمیران و تهران» گوید:

«شمیرانها که شمردیم بیشتری از آنها را درست می‌شناسیم و آگاهی داریم که در سرد سیر نهاده و از آن سوی از کهرانها (به عقیده وی کهران و تهران یکی است و شرح آن بیاید) هرچه می‌دانیم در گرمسیر نهاده است. گرمی تهران و خنکی شمیرانش را همه می‌دانیم. گرمی دو تارم قزوین و خمسه نیز معلوم است. شمیران تارم اگرچه از میان رفته و جایگاهش درست پیدا نیست، ولی از روی تحقیقی که ما کرده‌ایم در کنار سفیدرود نهاده و از دیگر جاهای تارم خنکتر بوده است. کهران خلخال و کهران یا کهرام اهر که اکنون گرما دوزش می‌نامند همه گرم‌اند. . . آیا از اینجا نتوان گفت که شمی به معنی سرد و که به معنی گرم است، و شمیران به معنی سردستان یا سردگاه و کهران یا تهران به معنی گرمستان یا گرمگاه است؟! آیا چه مانعی در برابر است؟! باید گفت نه تنها مانعی در برابر نیست بلکه دلیلهایی نیز در پشت سر هست و ثابت می‌نماید که شمیران و تهران جز به معنایی که گفتیم نمی‌باشند. زیرا این همه شمیرانها را که در سردسیر نهاده و کهرانها را که در گرمسیر نهاده نتوان

۱- نخبة الدهر، ص ۱۱۲ س ۵۵.

۲- شاهنامه، ج ۹ ص ۲۹۸۸ س ماقبل آخر.

گفت اتفاقی و از روی تصادف است . . . و آنگاه از لغت و فرهنگها نیز اگر از راه کنجکاوی و موشکافی در آئیم می توان دریافت که «شمی» و «که» جز به معنی سرد و گرم نمی باشد . . .»

وی سپس در این باب از سانسکریت و یونانی و لاتینی و ارمنی و روسی شواهدی ذکر و دلایلی اقامه می کند که پذیرفتنی می نماید، و چون تفصیلی دارد از نقل آنها خودداری میشود .

وی در باب پسوند «ران» گوید که جز در دو کلمه شمیران و کهران (= تهران) در کلمات دیگری نیز چون «ارآن» در قفقاز و «ماذران» در نزدیکی بغداد و «خابران» در خوزستان و «باکاران» در ارمنستان وجود دارد، و برخی نامهای دیگر با «لان» و «الان» است همچون «مارالان» محلی در تبریز و «اردلان» شهری در کردستان و «سبلان» کوهی نزدیک اردبیل، و بر طبق قواعد زبان شناسی جای تردید نیست که «ران» و «اران» و «الان» همگی یک کلمه و به یک معنی است چون تبدیل یافتن را و لام به یکدیگر و افتادن همزه از آغاز کلمهها در زبانهای ایرانی فراوان و شایع است. و «لان» گاه به معنی جا به کار می رود چون «نمکلان» به معنی نمکزار است و نیز «لانه» به معنی جایگاه، و نتیجه آنست که «شمیران» به معنی جایگاه سرد و کهران (= تهران) به معنی جایگاه گرم است .

در این باب که کهران همان تهران است گوید :

«تهران را گفتیم که اصل آن کهران بوده و این نیز به معنی گرمگاه یا گرمستان است.»^۲

وی در اثبات این دعوی دلائلی اقامه می کند و شواهد می آورد که در آنها «ك» به «ت» تبدیل می یابد، همچون : کوه که در زبان آذری «تی» گفته می شود و «قافلانکوه» را در آذربایجان و خمسه «قافلانتی» و «اژدها کوه» را «اژدهاتی» و «ارقه کوه» را «ارقتی» خوانند، و «گل» در زبان مازندران «تل» است، و «کاغذ»

۱- نامهای شهرها و دیههای ایران، ص ۶- ۸.

۲- ، ، ، ، ، ص ۱۱ س ۱۴.

اصل آن «کاغت» است و «کلاک» را «کلات» نیز گویند، شهر «رخج» در میستان در کتاب شهرهای ایران به پهلوی «رخوت» است که «تا» به «کاف» تبدیل یافته، و سپس «جیم» گردیده است، و «دروس» (که تا به دال که قریب المخرج است بدل شده) با «گروس» و نیز «تاس» با «کاس» یکی است، نتیجه این همه آنکه «تهران» (به تعریب: طهران) با «کهران» یکی است و هردو به معنی گرمستان یا گرمگاه است.^۱

این بود ملخصی از آنچه مرحوم کسروی در وجه تسمیه «شمیران» و «طهران» ذکر کرده، و در این باب آنچه وی گفته از اقوال دیگری که وجود دارد منطقی تر و قابل قبول تر است.

در اینجا ذکر این نکته از فایدتی خالی نمی نماید که تبدیل گاف (در گهران) به تا (در تهران) در لهجه محلی قصران هم اکنون در پاره ای از کلمات معمول است، فی المثل «گل» را «تیل» و «تول» می گویند و آب گل آلود را «تولن»، تولند» می نامند، و «ترو تیل» و «ترو تول» را به معنی ترو گل آلود بکار می برند.

پهنه بهنام و غار: حد جنوبی قصران - چنانکه درص ۱۵ گذشت - به کوه بزرگ ری یا کوه بی بی شهر بانو می رسد، و این کوه حد فاصل بین شهرری قدیم و قصران است. خط امتداد این کوه در آن نزدیکی از سوی مشرق قسمتی کوچک از شمال غربی دهستان بهنام پازکی از بخش ورامین شهرستان طهران و از سوی مغرب قسمتهایی از شمال شرقی دهستان غار شرقی و بخش حومه شهرستان ری و شمال دهستان غار غربی شهرستان ری را در داخل قصران خارج قرار می دهد. این قسمتها در تقسیمات اخیر کشوری جزء قصران نیست و از آن متزع شده، لکن در قدیم چنین نبود.

این «بهنام» در ورامین گویا همان است که به صورت «بهنان» در صورت الارض ابن حوقل در مقام پر شمردن رستاقهای ری به عنوان رستاقی مستقل درج افتاده،

بدین قرار :

«و من رساتیقها المشهورة القصر الداخل و القصر الخارج و بهنان . . .»^۱
 در مسالك اصطخری در همین مقام بجای «بهنان» ، «بهزان» مذکور است.^۲
 در احسن التقاسیم متن «بهزان» و نسخه بدل آن از دو منبع «بهنان» است.^۳
 «بهزان» در معجم البلدان یا قوت به همین صورت مذکور است^۴ ، لکن آنجا
 که از قول اصطخری در المسالك نقل کرده ، و چنین آورده :

«قال و من رساتیقها المشهورة قصران الداخل و الخارج و بهزان . . .»^۵
 نسخه بدل «بهزان» ، «بهنان» است.^۶

بدین موجب گویا در نام این محل به عهد باستان، هر دو صورت «بهزان» و
 «بهنان» بکار رفته است، و نیز تبدیل «نون» در بهنان به «میم» در بهنام - هرگاه هر
 دو کلمه نام يك محل فرض شود - از مقوله بان و بام و انباز و امباز و وهران و بهرام
 و فیروز بران و فیروز رام (دیهی در نزدیکی شهر ری)^۷ و نظایر این کلمات
 تواند بود .

نام «بهنام» در نزهة القلوب در بیان نواحی ری درج آمده، که دارای شصت
 پاره دیه بوده است.^۸

ذکر غاز به عنوان ناحیتی از ری قدیم در نزهة القلوب به چشم می خورد ، در
 این کتاب در وجه تسمیة غار این داستان نقل گردیده است:

- ۱- صورة الارض ابن حوقل ، ص ۳۲۲ س ۱۰ .
- ۲- المسالك ، ص ۱۲۳ س ۹ .
- ۳- احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲ .
- ۴- معجم البلدان ، ج ۱ ص ۷۶۹ س ۱۳ .
- ۵- « ، ج ۲ ص ۸۹۴ س ماقبل آخر .
- ۶- « ، ج ۵ ص ۲۲۵ س ۱۶ .
- ۷- نزهة القلوب ، مقالة ثالثة ص ۵۳ س ۱۶ ، ص ۵۴ س ۸ .
- ۸- « ، « ، « ، ص ۵۳ . نیز نگاه کنید : هفت اقلیم ، نسخه مطبوع ،
 ج ۳ ص ۴ س ۱۰ ، نسخه خطی مدرسة سپهسالار ، ص ۸۵۶ .

«... سبب تسمیه غار آن است که امامزاده‌ای از فرزندان امام موسی کاظم علیه‌السلام را در ری قصد کشتن او کردند، و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی جال کولی غاری پدید آمد. امامزاده پناه بدان‌غار برده غایب شد، و الحال آن‌ناحیت را جهة غایب شدن آن بزرگوار به ناحیت غار نامیده شد...»

این بود بحث از پهنه قصران قدیم مطابق تقسیمات کنونی وزارت کشور. در پایان بدین نکته اشارت می‌رود که نام «قصران» برای پهنه «قصران‌خارج» از آن تاریخ که دیه طهران به صورت شهر درآمد و اهمیت و اعتبار یافت به تدریج به دست فراموشی سپرده شد، و در مقام ذکر آبادیهای این پهنه آنها را به جای اضافه به قصران مضاف به طهران می‌کنند، مثلاً بجای «دولاب قصران» «دولاب طهران» و «کن قصران»، «کن طهران» می‌گویند، و به همین قیاس است اماکن دیگر؛ لکن در «قصران داخل» خاصه در ناحیت رودبار این نام، همچنان باقی و شایع و ذایع است، و در تمام اسناد دولتی نیز آنجا را به نام «رودبار قصران» می‌شناسند.

طول و عرض جغرافیایی قصران : طول و عرض جغرافیایی قصران ، با توجه به حدودی که برای آن تعیین گردیده ، بدین قرار خواهد بود :

الف - طول شرقی به مبداء گر نیچ : از حدود کن و دو آب در مغرب ، پنجاه و یک درجه و چهارده دقیقه ، تا حدود کوه دماوند در مشرق ، پنجاه و دو درجه و سه دقیقه .

ب - عرض شمالی : از شمال کوه بی‌بی شهر بانو در جنوب ، سی و پنج درجه و سی و نه دقیقه ، تا کوه کلون بستک در شمال ، سی و شش درجه و چهار دقیقه .

نامهایی که از دیر باز به تناوب بر ناحیه کوهستانی قصران اطلاق یافته و وجه آنها

الف - پیش از اسلام

کوههای ری در تورات : چنانکه در سابق مذکور افتاد ، نواحی ری قدیم از نظر وضع طبیعی به دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای تقسیم می‌شد، و عمده بخش

کوهستانی آن همین قصران موضوع سخن است، بدین سبب نامهایی که در طی اعصار و قرون بدین پهنه داده می‌شده از کلمه «کوه» ترکیب می‌یافته؛ نام این کوهستان نخستین بار، به تفصیلی که در مبحث «قدمت آبادی و معموری قصران» بیاید، در تورات، در کتاب ژودیت، به صورت «کوههای ری» درج آمده^۱، که نبوکدنصر (Nabuchodonosor)، که سلطان نینوا بود در آنجا بر شاه ماد آرفاکساد (Arphaxad) دست یافت، و او را از میان برداشت. بدین قرار:

«همچنین آرفاکساد را در «کوههای راگو» (= کوههای ری) بگرفت، و وی را با تیرهایش بزد، و در همان روز کاملاً از میان برداشت»^۲.
پیداست که کوههای ری همان ناحیت کوهستانی قصران است.

بیسکنی در کتیبه آشوریان: در لوحه‌های بازمانده از آشوریان از کوه دماوند که ناصر خسرو نام لواسان برای آن ذکر کرده^۳ و حد قصران بدانجا می‌رسیده به صورت «بیسکنی» (Bikni) یا کوه لاجورد یاد شده که این نام بی‌گمان شامل همه یا قسمتی از مرتفعات قصران نیز می‌شده است، چنانکه بنا به گفته ناصر خسرو لواسان نام کوه دماوند بوده؛ لکن بعدها پهنه دامنه غربی آنرا نیز به مناسبت این کوه لواسان گفتند.

گیرشمن در این باب چنین نوشته:

«سلاطین آشور در سالنامه‌های خود فاتحانه اعلام می‌کنند که، آنان به نواحی وارد شده‌اند که هیچیک از اسلاف آنان نتوانسته بود دست یابد. مکرر ذکر کوه بیسکنی (Bikni) به میان آمده، و آن همان کوه دماوند نزدیک تهران است.»
و نیز: «پادشاه آشور، عساکر خود را به کوه بیسکنی (Bikni) یسا دماوند و

۱- به شرط صحت انطباق، و تفصیل این معنی بیاید.

۲- بحث در باب اینکه «راگو» همان ری است در مبحث قدمت آبادی قصران بیاید.

۳- Judith 1, 15, The Apocrypha p. 47.

۴- ر ك : کتاب حاضر، ص ۱۸.

کناره‌های کویر نمک رسانید.»^۱

مؤلف تاریخ ایران باستان نیز در وقایع مربوط به حدود سال ۷۴۴ قبل از میلاد نوشته :

«... یکی از سرکردگان آسوری از ماد گذشته تا بیکنی (Bikni) یا کوه لاجورد (دماوند کنونی) راند. آسوریها اینجا را آخر دنیا پنداشتند...»^۲

پتسخوارگر در کارنامه اردشیر بابکان : به حکم قرائن ظاهرأ از آن پس تا به عهد اشکانیان و ساسانیان در باب پهنه قصران به خصوص نام خاصی به دست نیست، و ناحیت شمالی ری و قصران همانند دیگر نواحی کوهستانی طبرستان جزء پتسخوارگر بوده، و به نام کلی «پتسخوارگو»^۳ خوانده و ذکر می شده است. این نام در کتیبه داریوش مذکور است و قدیمی است. مرحوم دهخدا در ذیل این کلمه (به نقل از حواشی و توضیحات استاد مینوی بر نامه تنسر ص ۵۱ س ۱۹) نوشته :

«همان پتیشوارش است که در کتیبه دارا دیده می شود.»

این نام در نامه تنسر نیز درج است:

۱- تاریخ ایران گیرشمن ، ترجمه فارسی طبع ۱۳۳۶ ، ص ۸۷ س ۸ ، ص ۹۳ س ۸.

۲- ایران باستان ، ج ۱ ص ۱۷۰ س ۶ به بعد. مهندس محمد زاوش مؤلف کتاب کافی-

شناسی در ایران قدیم درص ۲۴۵ این کتاب در ذکر لاجورد گفته :

«... تیکلات پیلرس سوم پادشاه آشور در قرن هفتم قبل از میلاد مادها را در نزدیکی

دماوند شکست داد، و در نتیجه تعدادی اسب و مقداری مفرغ آلات در حدود ۱۵ تن (۵۰۰ تالان) و قریب ده تن لاجورد (۳۰۰ تالان) به عنوان غرامت از مادها گرفت. شکست مادها و اخذ غرامت در کتیبه‌های آشوری نقر شده است.

سرپرسی سایکس در تاریخ ایران وعده‌ای دیگر از مورخین یادآوری می نمایند که در

ماد لاجورد فراوان بوده و معدن آن را نزدیک کوه بیکنی (دماوند) نوشته اند...»

علی سامی در کتاب تمدن هخامنشی ، ج ۱ ص ۱۷۳ ذکر کرده :

در کتیبه‌های آشوری از هدایای مادها به آشوریها در سال ۶۷۴ قبل از میلاد زمان سلطنت آشورجیدین اسبهای مادی و سنگ لاجورد ذکر شده و جای سنگ لاجورد را کوه بیکنی یا اکنو (حدود دماوند) نوشته اند.»

۳- به معنی (پیش خوا رکوه) است، یعنی کوهی که پیش خوار واقع است : نامه تنسر

استاد مینوی حواشی و توضیح استاد، ص ۵۱ س ۲۰ ؛ و فرهنگ دهخدا ذیل این کلمه.

«از جشنسف شاه و شاهزاده طبرستان و «فدشو ارگر» (جیلان و دیلمان و رویان و دنباوند) نامه‌ای پیش تنسر هرید هر ابده رسید.»^۲
 در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار حدود پتسخوار گر چنین درج آمده :
 «حد فرشواذگر : آذربایجان و سر [کذا ، ظ : شیز^۳] و طبرستان و گیل و دیلم و ری و قومش و دامغان و گرگان باشد.»^۴
 سید ظهردین مرعشی نیز گفته :

«فرشوادگر آذربایجان و گیلان و طبرستان و ری و قومش می باشد.»^۵
 صورت کلمه پتسخوار گر در منابع جز آنچه گذشت به صورت‌های فرجوار جر^۶، فدشخوار گر^۷، فرشواد جر^۸، فرشواذ جر^۹ و جز اینها نیز آمده است، و در تبدیل یافتن «خو» به «و» کلمه دشوار از این نوع است که در اصل دشخوار بوده است. این کوه همان است که استرابن جغرافی‌دان یونانی « پرخواتراس » (Parachoathras) نامیده است ، رابینو در کتاب مازندران و استراباد ذکر کرده :
 «فرشوادگر باید با کلمه پرخواتراس که استرابن ذکر نموده است یکی باشد»^{۱۰}
 وی سپس قول استرابون را از فصل هشتم کتاب یازدهم جغرافیای او در این باب نقل می کند .

۱- معرب گشنسپ .

۲- نامه تنسر، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ص ۱۵ س ۷، نسخه مصحح استاد مینوی،

ص ۵ س ۵ .

۳- رك : تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۵۶ ذیل ۱ .

۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۵۶ س ۴ .

۵- تاریخ طبرستان سید ظهیرالدین مرعشی ، ص صدو یازده س ۳ .

۶- الآثار الباقیه، ص ۳۹ س ۸ .

۷- مجمل التواریخ ، ص ۳۶ س ۱۰ .

۸- تاریخ رویان ، ص ۳۳ س ۱۵ .

۹- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۵۶ س ۷ و ص ۸۲ س ۱۰ . برای اطلاع بیشتر

در باب این کوه ، رك : نامه تنسر به تصحیح استاد مینوی، حواشی و توضیحات ص ۵۱ .

۱۰- کتاب مازندران و استراباد ، ص ۱۹۸ س ۲ .

استر این نام را به سلسله جبال البرز داده است.

در گفته‌های بالا حد جنوبی پتسخوارگر «ری» شناخته شده، بنابراین قصران را باید جزء پتسخوارگر متصل به ری پنداشت، مؤید این دعوی است قولی که در کارنامه اردشیر بابکان در بیان «کارزار اردشیر با اردوان و به زنی گرفتن او دختر اردوان را» درج آمده، بدین تقریب :

«... اردوان، از کُسته کُسته (= ناحیه ناحیه) چون از ری و دناوند و دیلمان

و پدسخوارگر سپاه و آخور خواست...»^۱

اشکانیان به گفته «آتنه» یونانی (Athénaios) - که در اواخر قرن دوم و اوائل

قرن سوم میلادی می‌زیسته^۲ - ری را پای تخت بهاره خویش قرار داده بوده‌اند و این معنی در منابع معتمد درج آمده^۳. در شاهنامه فردوسی و تاریخ گزیده محل نبرد اردشیر ساسانی با اردوان، و کشته شدن اردوان بدست وی، شهرری مذکور آمده، در شاهنامه آغاز واقعه بدین صورت است:

ز پیش نیا کودك نيك پی^۴

به درگاه شاه اردوان شد به ری^۵

در تاریخ گزیده، پایان واقعه اردشیر با اردوان بدین تقریب درج افتاده:

«... اردوان پسر خود را به جنگ او [اردشیر] فرستاد. اردشیر به او مظفر

شد و به جنگ اردوان آمد، و او را به ظاهر ری بعد از محاربه بکشت، و بر ملک

۱- کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، ص ۱۸۳ س آخر، ترجمه احمد

کسروی، ص ۲۷ س ۱۱.

۲- ایران باستان، ج ۳ ص ۱۷۵.

۳- ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۴۵ س ۱۰؛ در التیجان، ج ۲ ص ۴۹ س ۱۱، ج ۱

ص ۱۳۲ و ص ۱۵۱ س آخر؛ لاگرانژ آنسیکلپدی، ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ۲۰ ستون چپ؛
دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی، مقاله مینودسکی در باب ری، ج ۳ ص ۱۱۸۳. نیز،

رك: در التیجان، ج ۱ ص ۴۰ س ۱۴؛ نخبة الدهر، ص ۲۵۷ س ۳.

۴- اردشیر.

۵- شاهنامه، ج ۷ ص ۱۹۲۷ - ۱۹۴۴.

او مستولی شد، و دخترش را زن کرد . . .»^۱

شرح واقعه در این دو منبع مطابقت کلی دارد با آنچه در این باب در کارنامه اردشیر درج است، و بدین موجب اردوان در شهرری مقابله با اردوان رامی بسیجید، و معمول و معهود چنان بوده است، که شاهان به هنگام آمادگی برای نبرد با دشمن در آغاز سپاهبانی از مردم همان حدود محل اقامت خویش فراهم می آوردند، و در صورت عدم کفایت از نقاط دورتر مدد می خواستند، بدین قرینه و نیز به قرینه ذکرری و دماوند در روایت کارنامه اردشیر مذکور در سطور پیشین گویا ظاهراً توان گفت مراد از «پدشخوارگر» در اینجا بخشی از آن پهنه است که در کنار ری از سوی شمال واقع بوده است نه تمام منطقه پدشخوارگر، که چنانکه در سابق درج آمد حدود آن از یک سو به آنر بایجان و از سوی دیگر به دامغان می رسیده، مضاف به اینکه اگر به روایت نامه تنسرا اعتماد کنیم، به موجب آن، پهنه بزرگ پتسخوارگر مستقیماً در اختیار جشنسف شاه بوده است^۲ نه اردوان، هر چند به تفصیلی که در مبحث تاریخ قصران بیاید جشنسف خود تابع شاه اشکانی بود و از وی اطاعت داشت. در این نامه حدود مملکت اردوان چنین تعیین گردیده:

« . . . پادشاه زمین عراقین و ماهات، ماه نهاوند و ماه بسطام و ماه سبذان

اردوان بود . . .»^۳

نامه تنسرقدیمترین سند ایران پس از کتیبه هخامنشی و اشکانی و متن اوستاست، و شرق شناسان معروف مانند کریستن سن و مرکوارت تایید کرده اند که این نامه به عهد ساسانی و به زمان خسرو اول تنظیم یافته است^۴. روایت نامه تنسر مطابقت با آنچه در غررالسیر ثعالبی در این معنی درج آمده:

۱ - تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۱۰۴ س ۵ به بعد.

۲ - وجه تردید از آن بابت است، که به طور قطع مسلم نیست که جشنسف وجود تاریخی داشته است. رك: نامه تنسر مصحح استاد مینوی، مقدمه ص یو.

۳ - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۴ س ۱۹؛ نامه تنسر به تصحیح استاد مینوی،

ص ۴ س ۹.

۴ - رك: مقدمه نامه تنسر، به تصحیح استاد مینوی، ص ی - یه.

« . . . وكانت العراق و فارس و الجبال الى الرى له صافية . . . »^۱

مفاد آن اینکه عراق و فارس و جبال تارى به اختيار وى در آمد .

در نامهٔ تنسر چنانکه اشاره شد تصريح رفته است به اینکه سرزمین پتسخوارگر و طبرستان جشنسف شاه را بود، و اردشير نیز لشکر به ولایت او فرستاد، بدین بیان :

« . . . گذشت^۲ از اردوان در آن عهد، عظیم قدرتر و با مرتبه جشنسف شاه

فدشوارگر و طبرستان بود، و به حکم آنکه اجداد جشنسف از نایبان اسکندر به قهر و غلبه زمین فدشوارگر باز سته بودند و بر سنت و هوای ملوک پارس تولى کرده اردشير با او مدارا مى کرد و لشکر به ولایت او فرستاد. »^۳

در تاریخ رویان او لیا الله آمده :

« پادشاهی طبرستان تا به عهد قبادبن فیروز - پدر انوشیروان - در خاندان

جشنسف شاه مانده بود. »^۴

مرعشی نوشته :

« جشنسف شاه و اولاد او تا عهد قبادبن فیروز حاکم طبرستان بودند. »^۵

راینو در کتاب مازندران و استراباد ذکر کرده :

« جشنسف^۶ همدورهٔ اردشير بابکان بوده، و بر طبرستان و گیلان و رویان و دماوند

حکومت داشت . اجداد او از زمان اسکندر کبیر (۳۳۰ قبل از میلاد) فرمانروایان

ولایات مزبور بودند، و حکومت در خاندان او باقی ماند تا حدود سال ۵۲۹ میلادی

که کیوس فرزند قباد به حکومت مازندران فرستاده شد. »^۷

این احتمال را رویی نیست که جشنسف شاه از تمامت پهنهٔ بزرگ پتسخوارگر

۱- غرر السیر ، ص ۴۷۳ س ۵.

۲- گذشت از اردوان، یعنی غیر از اردوان: حواشی استاد مینوی بر نامهٔ تنسر ص ۵۰ س ۱۹.

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۴ س ۲۲، نامهٔ تنسر به تصحیح استاد

مینوی، ص ۴ س ۱۲.

۴- تاریخ رویان ، ص ۳۷، س ۸.

۵- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۴ س ۱۳.

۶- همان جشنسف شاه است.

۷- مازندران و استراباد راینو ، ص ۱۷۸.

سپاه به کمک اردوان فرستاده باشد، چه این مهم موجب دخالت مستقیم وی در جنگ اردشیر و اردوان می‌شد، که در آن صورت پس از قتل اردوان وی نیز از دست اردشیر امان نمی‌یافت.

روایت کارنامه اردشیر در باب سپاه خواستن اردوان از دیلمان و پتسخوارگر مشابهت دارد با آنچه فردوسی در همین مقام گفته :

چو آگاهی آمد سوی اردوان دلش گشت پر بیم و تیره روان

در گنج بگشاد و روزی بداد سپه بزرگرفت و بنه بر نهاد

ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه همی گرد لشکر بر آمد به ماه^۱

با توجه به همه مطالب گذشته (بافرض اعتماد به منابع^۲) روشن می‌گردد، که منظور از پتسخوارگر مذکور در کارنامه اردشیر، بخشی از پتسخوارگر بوده که از جنوب ملاصق ری می‌شده، نه تمام آن ناحیه بزرگ، و این همان ناحیه قصران تواند بود، زیرا در روایت کارنامه چهار مکان به کنار هم درج آمده:

ری و دناوند که همان دماوند است و دیلمان و پدسخوارگر، محل دناوند معلوم است، دیلمان نیز از سوی جنوب به قزوین و شمال غربی ناحیت ری می‌رسیده و از مشرق به ناحیه شمالی ری (= قصران خارج) می‌پیوسته.

اصطخری حد جنوبی و شرقی دیلم را چنین معین کرده:

«و اما الدیلم و مایتصل بها : فمن ناحية الجنوب قزوین و الطرم و شیء من

أذربيجان و بعض الری، و يتصل بها من جهة المشرق بقية الری و طبرستان.»^۳

قول ابن حوقل نیز در صورة الارض^۴ با اندک تفاوت مشابه گفته اصطخری

۱ - شاهنامه ، ج ۷ ص ۱۴۹۱ ، ۱۴۹۲ .

۲ - وجه تأمل در این باب آنست که برای تاریخ اشکانیان منابع هم کم و هم مبهم است، به نزد مورخان مغرب زمین به سبب قلت اسناد کاملاً روشن نیست و سکه‌های پیدا شده نیز چندان کمکی نمی‌کند، و تاریخ دانان مشرق زمین نیز اطلاعاتشان در باب اشکانیان بسیار اندک است و حد و مرز روایات موجود از هر دو دسته نیز مشخص نیست.

۳ - المسالك و الممالك اصطخری، ص ۱۲۱ س ۲، ترجمه فارسی آن، ص ۱۶۸ س ۲.

۴ - صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۱۸ س ۲.

است، و مفاد این سخن آنست که : دیلم و آنچه بدان متصل است، از سوی جنوب به قزوین و طارم و بهری از آذربایجان و پاره از ری می‌رسد، و از سوی مشرق باقی ناحیت ری و طبرستان بدان می‌پیوندد. سمعانی در الانساب در ذیل «الرازی» شهرری را از شهرهای بزرگ دیلم دانسته و گفته: «وهی بلدة کبيرة من بلادالديلم.» بدین قرار ظاهراً وجه جمع همه اقوال گذشته، به صورتی که تمام روایات سابق در این باب قابل توجیه باشد آنست که، مراد از پتسخوارگر مذکور در کارنامه اردشیر^۱ - که اردوان از آنجا سپاه و آخور خواست - همان ناحیت کوهستانی شمال ری یا قصران فرض شود. زیرا علاوه بر همه شواهد که تا کنون مذکور افتاده قرینه ذیل نیز این حدس را تأیید می‌کند بدین تقریب :

معنی «پتشخوارگر» در حواشی و توضیحات استاد مینوی بر نامه تنسر، و لغت نامه دهخدا «پیشخوار کوه» آمده است، یعنی کوهی که پیشخوار واقع است^۲ و این قول درست است زیرا کلمه «پیش» در اصل «پتیش» بوده (در پارسی باستان «Patish» در اوستا «paitish» در پهلوی «Pêsh, Pat (i) sh»)^۳ و کهنه و قدیمی است، و «خوار» در جنوب شرقی طهران نیز بسیار کهنه و باستانی است، و بنا به گفته بارنولد مستشرق روسی، بطلمیوس نیز آنجا را «خوار» ذکر کرده^۴، در باب «گر» نیز مرحوم استاد دکتر معین در حواشی و تعلیقات بر برهان قاطع ذیل «گلشاه» آورده: «از : گل به فتح اول (= گر به معنی کوه) + شاه، جزء اول در اوستا gairi به معنی کوه است. گیومرث را «گرشاه» نامیده‌اند . . .»^۵

«پتسخوارگر» به نقل مرحوم دهخدا در لغت نامه، در بندهش (فصل ۳۳) نیز

۱- رک : کتاب حاضر ص ۶۳ .

۲- لغت نامه، ذیل پتسخوارگر ؛ نامه تنسر به تصحیح استاد مینوی ، حواشی ص ۵۱ س ۲۰، لکن صادق هدایت پذیردسخوارگر را پتش - خوره - گردانسته ، و معنی آنرا «آن کوهی که بدان خوره (فره) مانده است ، نوشته : دزد و هومن یسن ص ۵۱ ذیل ۲ ، کارنامه اردشیر ، ص ۱۸۴ ذیل ۱ .

۳- حواشی و تعلیقات دکتر معین ، برهان قاطع ، ج ۱ ص ۴۴۰ ذیل ۴ .

۴- جغرافیای تاریخی ایران بار تولد، ترجمه فارسی ، ص ۱۷۸ س ۵ .

۵- حواشی و تعلیقات دکتر معین ، برهان قاطع ، ج ۳ ص ۱۸۲۶ ذیل ۸ .

به همین صورت مذکور است:

« . . . پس افراسیاب آمد و منوشچهر را با ایرانیان به «پتسخوارگر» براند و بر آنان بیماری و نیاز و بسی بلا فرود آورد.»^۱

اصل این کلمه چنانکه در سابق گذشت، پتسخوارگر و پدسخوارگر است و صورتهای دیگر^۲ تحریف یافته آن است، حال نظری اجمالی به نقشه ایران نشان می‌دهد که در برابر پهنه‌خوار در سوی شمال مرتفعات دماوند و لواسان (= قصران) افتاده است و به حقیقت هسته اصلی «پتش خوارگر» این محل است که توسعه بر سراسر این کوه اطلاق گردیده است، ورود بزرگ جاجروود از آنجا بسوی جلگه‌ری جریان می‌یابد .

در باب نام پهنه قصران به زمانهای پیش از اسلام، جز آنچه در صحائف پیشین گذشت، در منابع مورد استفاده تفصیل دیگری به نظر نرسید، و اما اینکه دماوند در نامه تنسر جزء پادشاهی جشنسف شاه به حساب آمده، و ذکر آن در صحیفه ۶۲ برفت، ظاهراً از نظر روابط خارجی این محل است، چون از لحاظ امور داخلی استقلال داشته است، زیرا بنا به روایات منابع معتمد دماوند و آن حدود بدان زمانها در اختیار مصمغان بوده است، و مصمغان علاوه بر پیشوایی دینی زردشتی، پادشاه محلی مقتدری نیز بوده است، دیاکونف روسی در تاریخ ماد، پس از اشارت بدین روایت اوستا، که زرتشت در ری هم حکومت روحانی داشته و هم رئیس مغان بوده، چنین نوشته :

«محملاً بدین سبب مدتها بعدهم جانشین قدرت جسمانی و غیرروحانی وی در ناحیه مزبور (ری) رئیس مغان یا مس مغان، و به عربی «مسمغان، کبیرالمجوس» نامیده می‌شد. در زمان ساسانیان و حتی در عهد اعراب نیز مالکان فتودال ناحیه دماوند - در شمال طهران - (که شاید در گذشته اراضی وسیعتری را در تصرف داشتند) دارای

۱- لغت نامه ذیل پتسخوارگر .

۲- رك : ص ۶۲ کتاب حاضر .

این لقب بودند»^۱

دیاکونف در باب موطن اصلی مغان درجایی گفته :

«ظاهراً سرزمین بدوی قبیلهٔ مغان را باید در همان رغه (ری) جستجو کرد.»^۲
و درجای دیگر ، در بیان اجرای مراسم تدفین در ماد در قرنهای هفتم و ششم پیش از میلاد وطن اصلی مغان را دماوند ذکر کرده :

«اجرای مراسم تدفین را خود مغان به عهده داشتند ، و این رشم را با خود از میهن خویش - از دامنه‌های دماوند - آورده . . .»^۳
که بدین موجب دماوند در ازمنهٔ باستان جزء ری بوده است .

ابوریحان کلمهٔ «مصمغان» را لقبی برای ملوک دماوند دانسته.^۴
جایگاه دائمی مصمغان در دماوند قلعهٔ استوناوند بود ، که سه هزار و اندسال دوام داشت ، تا در سال ۱۴۱ هجری سپاهیان منصور خلیفهٔ عباسی آنجا را بدست آوردند و دولت مصمغان را برانداختند،^۵ و در این باب روایات فراوان بدست است که اختصار را از ذکر آنها خودداری می‌شود. از این رو روایت نامهٔ تنسرا - به فرض صحت - باید چنین حمل کرد، که دماوند از نظر روابط خارجی تابع جشنسف و از لحاظ امور داخلی مستقل بوده. دیلمان مذکور در کارنامهٔ اردشیر^۶ و نامهٔ تنسر^۷ نیز ظاهراً گویا چنین وضعی داشته است، زیرا در پاره‌ای از منابع صدر اسلام تمام ری جزء دیلمان به حساب آمده که می‌توان احتمال داد که به عهد ساسانی نیز گاه وضع چنین

۱ - تاریخ ماد ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۴۶۳ س ۱۰.

۲ - « ، ، ، ص ۴۶۳ س ۱۶.

۳ - « ، ، ، ص ۴۹۶ س ۱۱.

۴ - الآثار الباقیه ، ص ۱۰۱ س ۱۰.

۵ - طبری ، ج ۹ ص ۱۷۶ ؛ ابن اثیر ، ج ۴ ص ۳۶۷ ، معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۴ ؛ آثار البلاد ، ص ۲۹۳ ؛ ابن خلدون ، طبع بولاق ، ج ۳ ص ۱۲۶ ؛ ایران قدیم ، ص ۲۰۲ ؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۳۹۶.

۶ - کتاب حاضر ، ص ۶۳.

۷ - کتاب حاضر ، ص ۶۲.

بوده است .

یعقوبی در البلدان پهنه شمیران کنونی و توجال را جزء دیلم شمرده و در مقام ذکر ری و نهر موسی که در شهر ری جاری بوده^۱ و از مرتفعات شمال طهران سرچشمه می گرفته، چنین نوشته :

« . . . بها وادعظیم ، یاتی من بلاد الدیلم ، یقال له نهر موسی . . . »^۲
یعنی : در ری نهری بزرگ است که از بلاد دیلم جاری است، و آنرا نهر موسی گویند.
اصطخری و ابن حوقل نیز ری را از بلاد دیلم دانسته اند؛ اصطخری در المسالك و الممالك گفته :

« . . . فاما الری فانا ضممنها الی الدیلم ، وان کانت قائمة بنفسها ، لان اتصالها بها اتصال واحد. »^۳

یعنی : ری را ما به دیلم ضمیمه می کنیم، هر چند مجزا و قائم به خود است، زیرا پیوستن ری به دیلم پیوستگی واحد است.

قول ابن حوقل نیز مشابه گفته اصطخری است.^۴ در تقویم البلدان ابوالفدا ذکر شده:

« . . . در اللباب آمده است که : ری شهری است از بلاد دیلم میان قومس و جبال . . . »^۵

وبی گمان این نوع اخبار که از نویسندگان قرون نخستین اسلامی بجای مانده، دنباله اخبار عهد ساسانی در این زمینه ها تواند بود ، کوتاه سخن آنکه ظاهراً گویا «پتسخوارگر» و «دنباوند» و «دیلمان» مذکور در کارنامه اردشیر را که اردوان از آنجاها سپاه خواست، بنا بر آنچه مذکور افناد باید قسمتی از آن نواحی یعنی بخش ملاصق ری پای تخت اردوان دانست، چون تمامت آنحدود مستقیماً در اختیار اردوان

۱- برای وقوف به تعریف این نهر ، رك : ری باستان ، تألیف نگارنده ، ج ۱ ص ۱۴۷- ۱۴۳ .

۲- البلدان ، ضمیمه الاعلاق النقیسه ، طبع ۱۸۹۱ م . ص ۲۷۶ ص ۵ ،

۳- المسالك و الممالك ، ص ۱۱۹ ، ص ۹ .

۴- صورة الارض ، ص ۳۰۴ ص ۵ .

۵- تقویم البلدان ابوالفدا ، ترجمه فارسی ، ص ۴۸۹ ص ۱۵ .

نبوده است، و مراد از پتسخوارگر نیز در این گفته همان ناحیت قصران و لار کنونی بوده است.

پ - به عهد اسلامی

قصران : به روزگار اسلامی نخستین منبعی که ذکر پهنه‌ای که دماوند و خوار و ناحیه شمالی قصران و لار تا نزدیکیهای آمل را در بردارد به چشم می‌خورد، امان نامه‌ای است که نعیم بن مقرن برای مردانشاه مصمغان دماوند، که پس از فتح ری بدست سپاه اسلام به سرداری نعیم به سال ۲۲ هجری، درخواست صلح کرده بود، نوشت، که صورت آن در تاریخ طبری درج آمده، که ترجمه آن بدان سبب که در بخشهای آینده نیز مورد نیاز خواهد بود در ذیل ذکر می‌شود :

«به نام خداوند بخشنده مهربان این نامه‌ای است از نعیم بن مقرن برای مردانشاه مصمغان دماوند، و مردم دماوند و خوار و لارز و شیرز . تو و هر که باتست در امان هستی بدین شرط که با مسلمانان در پی جنگ نباشی و مردم سرزمینت را نیز از این فکر بازداری، و به دادن دویست هزار در هم در هر سال به قائم امر مسلمانان از خلاف با وی در پرهیز باشی. تا آنگاه که بر این قرار هستی موردتجاوز سپاه اسلام قرار نگیری، و جز به اجازه بر تو وارد نشوند، مگر آنکه تو خلاف کنی، و هر که قرار را تغییر دهد و یا آن پول را تسلیم نکند ویرا عهدی نیست (و ذمه ما ازو بری است.)، (مراد از وزن سبعة در متن عربی این نامه وزن هفت مثقال است، و چون بگویند: ده درهم بروزن سبعة، منظورشان ده درمی است که وزن آن هفت مثقال باشد.)»^۲

لارز و شیرز مذکور در این امان نامه به موجب قول ابن فقیه، از شهرهای رویان بوده است، وی نوشته :

«و من مدن الرویان شالوس و اللارز و الشرز و وندا شورج»^۳

مراد آنکه از شهرهای رویان چالوس و لارز و شرز و وندا شورج است.

۱- برای اطلاع به جریان فتح ری، رک : ری باستان، ج ۱ فصل هفتم ص ۱۵۲-۱۶۶

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳ ص ۲۳.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۳۰۳ س آخر.

و هم وی در ذکر طبرستان گفته :

«و فی الجبل من ناحیه خراسان مدینه یقال لها اللارز و الشرز و دهستان.»^۱

یعنی: در بخش کوهستانی طبرستان از سوی خراسان شهری است که آنرا لارز و شرز و دهستان گویند.

یا قوت لارز را دیهی از اعمال آمل دانسته که دوروز راه تا آنجا فاصله داشته^۲، و شرز را نیز کوهی از بلاد دیلم ذکر کرده^۳، که مرزبان ری به هنگام فتح این شهر بدست عتاب بن ورقاء^۴ بدانجا پناه برده بوده است. این کوه با توجه به قرائن ظاهراً با کوه کلون بستک و فروع آن چون خرسنگ و حاتون بارگاه و گاجره قابل انطباق می نماید، دیلم به تفصیلی که درص ۶۶ کتاب حاضر از قول اصطخری مذکور آمد از جنوب به قزوین و شمال غربی ناحیت ری می رسیده است، بدین قرار به وضوح روشن می شود که سرزمینی که بدان عهد در اختیار مصمغان بوده، از جنوب خوار و از شمال قسمتی از نواحی لاریجان و رویان و همچنین لورا را در میان داشته که قصران شمالی در مرکز آن قرار می گرفته است، لکن نامی در این واقعه

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۳۰۳ س ۵.

۲- معجم البلدان، ج ۴ ص ۳۴۱ س ۱۲.

۳- معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۷۵ س ۸. در تاریخ مازندران مهجوری ص ۲۶ لارز بالاریجان و شرز بازریجن (شرز، شریجان، شرحان، زریجن) منطبق شده است.

۴- چنانکه در تاریخ قصران بیاید بعد از مرگ یزید در سال ۶۴ هجری مردم ری سر به طغیان برداشتند. و فرخان رازی این طغیان را رهبری می کرد. عامر بن مسعود امیر کوفه محمد بن عمیر را جهت فرو نشاندن فتنه گسیل کرد، اما اوکاری از پیش نبرد و بگریخت، سپس عامر عتاب بن ورقاء را فرستاد؛ و در نبردی که رفت فرخان کشته شد و همدستان وی فرار کردند. (رک: ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۲۵ س ماقبل آخر). و نیز در سال ۶۸ هجری مصعب ابن زبیر عتاب بن ورقاء را که عامل وی در اصفهان بود، ماموریت ری داد، تا مردم آنجا را که به خوارج در حمله به ری کمک رسانده بودند سرکوب کند، عتاب را زیان را که فرخان فرماندهشان بود بشکست، و شهر را به قهر بگشود، و غنائم فراوان بدست آورد، و همه قلاع آن نواحی را نیز بگرفت (ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۹۲ س ۹ به بعد) ظاهراً قول یا قوت در متن ناظر به نبرد دوم عتاب در ری و فتح آن شهرست، چون در نبرد نخستین به تصریح ابن اثیر فرمانده سپاه ری کشته شد.

از قصران مذکور نیامده است، و بی گمان قصران شمالی بدان زمان بدست مصمغان بوده است. در میان اخبار مربوط به ری و نواحی آن در منابع مورد استفاده، نخستین بار ذکر قصران به همین صورت معروف، در احوال محمد بن ابان قصرانی و ولید بن ابان از رجال نیمه دوم قرن دوم هجری معاصر با هارون الرشید و مأمون آمده است. سماعی در الانساب در ذکر قصران گفته:

«مشهور در نسبت بدانجا (قصران) محمد بن ابان بن عایشه قصرانی است برادر ولید بن ابان، و ولید کاتب عیسی بن جعفر بوده است. (محمد) از هشام بن عبدالله روایت کند»^۱.

عیسی بن جعفر بن منصور عباسی یکی از چهار رسولی است که امین به سال ۱۹۴ هجری به سوی مأمون فرستاد^۲، و هشام بن عبدالله فقیه حنفی رازی متوفی به سال ۲۲۱ هجری است.^۳ محتملاً نام قصران از زمان محمد مهدی عباسی پسر منصور است که ری را ساخت و به آن نام محمدیه داد.

پس از آن در قصیده ابن کربویه رازی، از رجال نیمه نخستین قرن سوم درج افتاده، که تفصیل آن درص ۱۰، ۱۱ کتاب حاضر گذشت و اعادت را نیازی نیست. وجه تسمیه قصران: قصران بی گمان معرب کلمه‌ای فارسی است که آن کلمه به معنی «کوهستان» است، و با کلمه «قصر» عربی مناسبتی ندارد، و به ظن متاخم به علم متعلق به زمانی است که اعراب به نواحی کوهستانی و صعب العبور آنجا راه یافتند، و این عهد جز دوره خلافت عباسیان (محمد مهدی؟) نتواند بود، چون به تفصیلی که در مذهب ری بیاید مردم قصران شمالی تابدان زمانی به کیش زردشتی باقی بودند. چنانکه در صحائف پیشین گذشت، این منطقه (جز قسمتی از دامنه جنوبی توچال) کوهستانی است، چنانکه مسعر بن مهلهل به عهد آل بویه، و از معاشران صاحب عباد «قصران» را مطلقاً کوه دانسته و در رساله ثانیه گفته (به شرط اصالت نسخه):

«... و من الری الرستاق یقال له قصران وهی جبال، شامخة عالیة...»^۴

۱- الانساب سماعی، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۶.

۲- ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۳۹ س ۱.

۳- ری باستان، ج ۱ ص ۲۶۱ - ۲۶۳ و ۴۳۴، ۴۳۷، ج ۲ ص ۴۰۱.

۴- الرسالة الثانية، ص ۳۳ س ۱.

یعنی : از ری است آن رستاق که قصران گفته می‌شود، و آن قصران کوه‌های بسیار بلند و مرتفع است .

به گواهی مطالب گذشته ، نامحالی که در زمانهای پیش از اسلام بر آن‌حدود می‌نهادند با مفهوم «کوه» مناسبت داشته است، و بدین جهت می‌توان چنین پنداشت که در ترکیب کلمه فارسی که «قصران» معرب آنست لفظ «کوه» وجود داشته و کاف آن در تعریب بدل به «ق» شده است ، چنانکه در «کوهستان» و «قهبستان» مشهور است، اما نام خاصی برای آن حدود از آن عهد بدست نیست، لذا توان گفت به حکم قرائنی چند که بیابد آن کلمه «کوه سران» بوده است ، به مناسبت کوهستانی بودن محل . الف و نون «ان» در آخر، خود کلمه‌ای جداگانه است و برای نسبت است، چنانکه در نامهای بسیاری از اماکن نظیر: گیلان ، اصفهان ، زنجان، طالقان و امثال اینها آمده است. و «کوه‌سر» را با اسقاط بعضی حروف به تعریب «قصر» گفتند ، و سپس «س» را به «ص» بدل کردند و «قصر» بکار بردند، و تبدیل «س» به «ص» را شواهد فراوان است ، مانند : صرخ بجای سرخ^۱، و صاغر ج بجای ساغر ج^۲، و صغد بجای سغد^۳، و مصمغان بجای مسمغان^۴، و صعتر بجای سعتر^۵، و اصهبید بجای اسهبید^۶، و شواهد بسیار دیگر.

کلمه قصر چون پسوند «ان» را بدان بپیوندند «قصران» می‌شود . در منابع باستانی هر دو صورت «قصر» و «قصران» درج افتاده است، در المسالك و الممالك

۱- یاد داشتهای قزوینی ، ج ۵ ص ۲۶۰ ، به نقل از ترجمه تفسیر طبری .

۲- ، ، ، ، ص ۶۳ به نقل از انساب سمعی .

۳- نخبة الدهر، ص ۲۲۲ س آخر به بعد : صغد سمرقند؛ آثار البلاد ، ص ۲۳۲ س ۱۶

به بعد : صغد سمرقند

۴- تاریخ ایران قدیم ، ص ۲۱۰ س ۱ ذیل : مصمغان معرب مسمغان و به معنی مه یا بزرگ مغان است

۵- مجله ایران امروز، سال سوم، شماره ۱۲ ص ۵۵ س ۲۹ ستون چپ، نوشته عباس اقبال.

۶- کتب تواریخ در ذکر اصفهبدان طبرستان، واز جمله تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۲۱

اصطخری از مؤلفات نیمه اول قرن چهارم در ذکر ری چنین آمده است :

«ومن رساتیقها المشهورة قصران الدخل^۱ و الخارج^۲ . . .»^۳

یعنی : از دهستانهای مشهور آن قصران داخل و قصران خارج است.

ابن حوقل در صورة الارض، که آنرا در اوائل نیمه دوم قرن چهارم تألیف کرده

در ذکر ری در همین مورد نوشته :

«ومن رساتیقها المشهورة القصر الداخل و القصر الخارج . . .»^۴

یعنی : از دهستانهای مشهور آنجا قصر داخل و قصر خارج است . (در اینجا چنانکه

www.farvestan.info

ملاحظه می شود بجای «قصران»، «قصر» درج آمده است.)

این احتمال را که «قصران» یا «قصر» معرب «کوه سران» یا «کوه سر» به

معنی ناحیه کوه - که امروز نیز در مازندران (ناحیه هزارجریب) نام آبادی است^۴ -

بوده است چندین دلیل تأیید می کند.

نخست اینکه این صورت مناسبترین صورتی است که هم وضع کوهستانی

بودن محل را نشان می دهد و هم در تعریب با تصرف کمتر به صورت «قصران» یا

«قصر» در می آید .

دوم اینکه در ناحیت ری و طبرستان ، نامهای مناسب با وضع اماکنی که

مانند «کوه سر» با پسوند «سر» ترکیب یافته باشد بسیار است که هم در منابع قدیم

۱- تعریف قصران داخل و قصران خارج در تقسیم قصران بیاید.

۲- المسالك و الممالك اصطخری ، ص ۱۲۳ س ۹ .

۳- صورة الارض ابن حوقل ، ص ۳۲۲ س ۱۰ . سمانی نیز در الانساب ، در نسبت ونکی

ذکر کرده :

« . . . هذا النسبة الى ونك . وهي احدى قرى الری ، اجتزت بها فی خروجی الى

القصر الخارج . . . » (الانساب ، ورق ۵۸۶ ص ۱ س ۱۰۶)

یعنی : « . . . این کلمه نسبت به ونك است ، و آن یکی از دیه های ری است ، من به هنگامی

که به «قصر» خارج بیرون شدم از آنجا گذشتم . . . »

اماوی گویا قصران را تثنیة قصر می پنداشته چون در ذیل قصرانی نوشته :

« هذه النسبة الى القصران و هما قصران الداخل فالخارج . . » (الانساب ، ورق ۴۵۵

ص ۲ س ۵) .

یعنی : این کلمه نسبت به قصران است و آن دو قصران داخل و خارج است .

۴- مازندران استرآباد رابینو ، ص ۸۵ س ۲۰

و هم در منابع جدید به چشم می خورد ، و نمونه را به ذکر چند مورد می پردازد :
 جزیره «دهستانان سر» : در حدود العالم در ذکر جزیره ها مذکور است .
 « . . . جزیره دیگر هست اندرین دریا [خزر] و لکن گوشه ای از وی به خشک
 پیوسته برابر دهستانست ، آنرا «دهستانان سر» خوانند . . . »^۱
 محله «چلاوه سر» : در تاریخ رویان اولیاء الله آملی در ذکر محل مسجد مالک
 ذکر گردیده :

« در شهر آمل در محله چلاوه سر ، برابر کوه چاه سماکی نهاده است »^۲ .
 « تمشان سر » : در تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی نوشته شده :
 « . . . تمشان سر که قریب سرحد ولایت آمل است . . . »^۳
 قلعه «گرمانسر» : در تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی درج افتاده :
 « دران ایام به موضعی که مشهور است به «گرمانسر» حصنی بود حصین . . . »^۴
 دیه « کند سر » : نیز در تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی آمده :
 « . . . به ولایت دیلمان به قریه « کندسر » در آمده لشکر گاه کردند . . . »^۵
 « قلعه لمسر » : ذکر این نام نیز در تاریخ گیلان و دیلمستان کرار آمده است .

در کتب متاخران نیز برای این نوع شواهد فراوانست ، از جمله ، این نامها در
 کتاب مازندران و استرآباد رایینو درج آمده : کنارسر ، بازارسر ، گرماسر ، بامسر ،
 یانسر ، کتابسر ، ایه سر ، چورسر ، شوراسر ، لوسر ، کوردسر ، بورامسر ، مشهد سر ،
 نوسر ، دشت سر .^۶ در منابع دیگر نیز مانند «فرهنگ جغرافیایی ایران» و «از آستارا
 تا استرآباد» و «فرهنگ آبادیهای ایران» از این نمونه فراوان می توان یافت ، و اما کنی

- ۱- حدود العالم ، ص ۲۴ س ۴ .
- ۲- تاریخ رویان اولیاء الله آملی . ص ۴۷ س ۱۶ .
- ۳- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی ، ص ۴۶۲ س ۱۲ .
- ۴- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی ، ص ۳۰ س ۱۵ . نیز ، رك : ص ۳۱ ، ۳۲ ، ۴۵ ، ۱۰۴ .
- ۵- « « « ص ۱۷۰ س ۱۰ . نیز رك : ص ۱۷۴ .
- ۶- اختصاراً به سبب کثرت از ذکر صفحه و سطر - بدین امید که طالبان در صورت لزوم
 به فهرست آخر کتاب مازندران و استرآباد رجوع خواهند کرد - خودداری شد .

نیز مانند: رودسر، سنگگ سر، گچسر، رامسر، بابلسر از کثرت شهرت نیازی به بحث ندارد، و نیز هم اکنون در قصران شمالی دهی آباد و بزرگ به نام «در بندسر» وجود دارد که شرحش در ذکر آبادیهای قصران بیاید.

ذکر این نکته از فائدتنی خالی نمی‌نماید، که هر چند کلمه «کوهسار» و یا «کوهساران» نیز ممکن است برای اصل «قصر» و «قصران» مانند «کوه سر» یا «کوهساران» مناسب به نظر برسد، لکن با اندک تعمق وجه رجحان «کوه سر» و یا «کوهساران» را به راحتی توان دریافت، چه کلمه «کوهسر» که باتصرف کمتر به صورت «قصر» درمی‌آید خود نیز در معنی «کوهسار» است. مرحوم استاد دکتر معین در حواشی و تعلیقات برهان قاطع ذکر کرده:

«کوهسار - از: کوه + سار (= سر، پسوند مکان) تحت لفظ به معنی ناحیه کوه، کوهستانی...»^۱

که سار در اینجا همان سر و به معنی ناحیه است، و از این نوع است، «سنگسر» و «سنگسار».

ناصر خسرو «سنگسار» را به معنی «سنگسر» و زمین سنگلاخ بکار برده و چنین نوشته:

«... گویتد که در گوهای مصر طلب گنجها و دینه‌ها کنند، و از همه مغرب و دیار مصر و شام، مردم آیند و هر کس در آن گوها و «سنگسار»های مصر رنجها برند و مالها صرف کنند...»^۲

و نیز از این نوع است «چاه سر» و «چاه سار». فردوسی در داستان بیژن و منیژه سروده:

منیژه بیامد بدان چاه سر دوان خوردینها گرفته به بر^۳
و نیز در همین داستان است:

۱- برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۷۴۰ ذیل صفحه.

۲- سفرنامه ناصر خسرو، ص ۸۲، ص ۶.

۳- شاهنامه، ج ۴، ص ۱۱۲۳، ص ۲۰.

سوی خانه رفتند از آن چاه سار

به يك دست بیژن به دیگر زوار^۱

اما چون «سر» خفیف تر از «سار» است، در ترکیب نام بسیاری از اماکن به صورت مختلف بکار رفته که نمونه‌ای از آنها درج آمده، در صورتی که در پهنه‌ری و طبرستان به ندرت مکانی یافته می‌شود که نامش با پسوند «سار» ترکیب یافته باشند نظیر «کوهسار» در چهاردانگه هزارگریب^۲. «کوهسر» بنا به مندرجات «فرهنگ آبادیهای ایران» در چاه بهار نیز نام آبادی است^۳.
سوم از دلائلی که مؤید این حقیقت است که نام «قصران» (= کوه سران) به مناسبت کوهستانی بودن محل است اینکه جز قصران ری در بلاد دیگر نیز هر جا که محلی بدین نام داشته آن محل کوهستانی بوده است؛ چنانکه در کتاب عجایب المخلوقات زکریای قزوینی مذکور است:

«... قصران^۴ کوهی است بزمین سند، و قصران نام شهری است. شیخ الرئیس گوید: عسل به جبال قصران همچون تلی بیفتد...»^۵.

چهارم آنکه در صدر اسلام (ظاهراً پیش از رواج یافتن نام قصران) ذکر این محل به صورت «کوهستان ری» در منابع درج است، چنانکه اولیاءالله در تاریخ رویان، در ذکر آمدن سادات علوی به دیلمان و طبرستان وری، ذکر کرده:

«چون خبر غدیری که [مأمون] با رضا علیه‌السلام کرده، به راه به سادات رسید هر جا که بودند، پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند.»
دولت‌شاه در ذکر بنادر رازی نوشته:

۱- شاهنامه، ج ۴، ص ۱۱۲۸، س آخر.

۲- مازندران و استرآباد رایینو، ص ۱۶۵، س ماقبل آخر.

۳- فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۹۶، رقمهای ۳۲۲۵ و ۳۲۲۶.

۴- به شرط آنکه مصحف و قصدار، نباشد، و این بحث بیاید.

۵- عجایب المخلوقات، ص ۱۰۸، س ۲.

۶- تاریخ رویان، ص ۸۴، س ۱۲.

« . . . به سه زبان سخنوری می‌کند : عربی و فارسی و دیلمی، و از کوهستان
ری است. . . »^۱

و این مهم خود این حقیقت را تاییدی تواند بود که «قصران» باید نامی باشد
که بر کوهستانی بودن محل دلالت کند .

پنجم آنکه لفظ داخل و خارج در قصران داخل و قصران خارج خود دلیل
آن است که قصران نامی است به معنی کوهسرا یا کوهستان ، چون قصران داخل
در داخل کوهستان و قصران خارج در خارج کوهستان است و اگر چنین نباشد ،
داخل و خارج را مفهومی نتواند بود .

www.tabarestani.info

زمین شناسی قصران - مطالب این مبحث به پایمردی دانشمند عالی قدر زمین شناس آقای دکتر احمد شمیرانی استاد دانشگاه ملی ایران فراهم آمده که نگارنده از این عنایت بی دریغ ایشان سپاسگزار است. برای سهولت فهم مباحث آینده نخست جدولی از تقسیمات زمان در زمین شناسی در ذیل درج می افتد، سپس موضوع ادامه می یابد.

جدول تقسیمات زمان در زمین شناسی

دوران	دوره	زیر دوره	سن مطلق به میلیون سال	سیکل کوهزائی	
دوران چهارم	Holocene			Alpin	
	Pleistocene		-۱/۵		
دوران سوم Cenozoic (Tertiary)	Neogene Paleogene (Nummulitic)	Pliocene	-۱۲		
		Miocene	-۲۵		
		Oligocene	-۳۷		
		Eocene	-۶۵		
دوران دوم Mesozoic (Secondary)	Cretaceous	Upper کرتاسه بالائی	-۱۱۵		
		Lower کرتاسه زیرین	-۱۳۵		
	Jurassic	Malm ژوراسیک بالایی			
		Dogger ژوراسیک میانی			
		Lias ژوراسیک زیرین	-۱۸۰		
Triassic		-۲۲۵			
دوران اول بالقوزویک بالائی	Permian		-۲۶۰		Hercynian
	Carboniferous		-۳۵۲		
	Devonian		-۳۹۵		
Paleozoic (Primary) بالقوزویک زیرین	Silurian		-۴۳۰		Caledonian
	Ordovician		-۵۰۰		
	Cambrian		-۵۷۰		
Precambrian		Algonkian			Huronian
		Archean	-۲۵۰۰		

پهنه ایران را در عهد نخستین زمین‌شناسی دریای عظیم «تتیس» (Thetys) در میان داشت. قدیمی‌ترین زمینهاییکه در قصران شمالی یا در دره جاجرود شناخته شده بقسمت انتهائی دوره «پرکامبرین» یعنی به ۵۷۰ تا ۱۲۰۰ میلیون سال قبل تعلق دارد. نمونه مشخص این زمینها که اصطلاحاً بنام «تشکیلات باروت» نامیده شده است (مأخوذ از نام دهکده باروت آغاجی واقع در جنوب شهر زنجان)، در منطقه زایگان و شمال دهکده میگون قابل مشاهده است. جدیدترین زمینهای این منطقه، متعلق به دوران چهارم و عصر حاضر میباشند.

۱- منابع این تحقیق عبارتند از :

آ - واتان (A. VATAN) و ا. یاسینی (۱۳۴۸) : خصوصیات کلی زمین شناسی البرز در ناحیه تهران. مجله دانشکده فنی، شماره ۱۲، صفحه ۸۲ تا ۱۱۰ - شماره ۱۳، صفحه ۲۲۸ تا ۲۵۳ - شماره ۱۴، صفحه ۳۶ تا ۶۳.

ASSERETO R. and FANTINI SESTINI N. (1962) :

Nuovi dati Sul Paleozoico dell' Alta Valle del Djadjerud (Elburz Central , Iran).

Rendiconti della Classe di Sc. fis. , mat. e nat. Serie VIII, vol. xxxll, fase. 3 , PP. 369 - 376 , 2 figs.

ASSERETO R. (1966) : The Jurassic Shemshak Formation in Central Elburz (Iran).

Riv. Ital. Paleont. Strat., Vol. 72, no. 4, PP. 1133 - 1182 , 9 figs. , 2 Pls.

ASSERETO R. (1966) : Geological map of Upper Djadjerud and Lar Valleys (Central Elburz , Iran) , Scale : 1/50000 with explanatory notes.

Geol. Inst. Univers. Milano, Ser. G, Publ. 232, 86 P. , 4 figs. 2 tabs., 2 maps .

STÖCKLIN J. , RUTTNER A. and NABAVI M. (1964) :

New data on the Lower Paleozoic and Pre - Cambrian of North Iran: Geol. Survey of Iran. Rep. Nol. , 29 p. 5figs. 1Pl .

۱- منطقه جاجرود در دوره پرکامبرین :

جنس سنگهائیکه در دوره «پرکامبرین» در منطقه جاجرود تشکیل یافته، نشان می‌دهد که این منطقه و بطور کلی منطقه البرز مرکزی در این دوره دریای کم عمقی (از دریای تیس) بوده است که احتمالاً در اثر حرکات آرام پوشته زمین گاهگاه عمق آن کمی بیشتر می‌شده است. لکن چون در مطالعه سنگهای این دوره مشاهده می‌شود که ته نشینهای دریاهای بسیار کم عمق (نظیر دولومیت و ماسه سنگ) با ته نشینهای دریاهای نسبتاً عمیق تر (مثل شیل و آهک) به صورت تناوب وجود دارد، می‌توان نتیجه گرفت که ازدیاد عمق این دریا کاملاً موقتی بوده است، و به‌طور کلی در آن زمان دریای البرز مرکزی عمق بسیار کمی داشته است. وجود آثار حیاتی از قبیل «ستروماتولیت‌ها» (Stromatolites) در رسوبات این دوره مؤید این نظر است. زیرا «ستروماتولیت‌ها» که در زمینهای دوره «پرکامبرین» جاجرود مخصوصاً در جنوب دهکده زایگان پیدا می‌شود گیاهانی از دسته «جلبکها» (Algae) هستند که امروز نیز در سطح زمین وجود دارند و در اعماق بسیار کم دریاهای گرم نظیر خلیج فارس زندگی می‌کنند.

در دوره «پرکامبرین» در ناحیه البرز يك مرحله کوهزائی اتفاق افتاده است، که سن آنرا به ۲۵۰۰ میلیون سال قبل می‌رسانند. آثار این کوهزائی در دره جاجرود مشاهده نشده است اما در منطقه سلطانیه واقع در مشرق شهر زنجان به وضوح مشهود است.

۲- منطقه جاجرود در دوران اول :

در منطقه جاجرود، زمینهای دوران اول منطقه وسیعی را می‌پوشاند. این کیفیت سبب شده است که زمین شناسان، اغلب مقاطع نمونه زمین شناسی را در دوران اول البرز مرکزی، در این منطقه انتخاب و نامگذاری کنند. مثل «تشکیلات زایگان» و «تشکیلات لالان» (متعلق به ابتدای دوره کامبرین)، «تشکیلات جیرود»

(متعلق به انتهای دوره دونین و ابتدای دوره کربنیفر) ، «تشکیلات دورود» و «تشکیلات روته» (متعلق به دوره پرمین).

از جنس سنگهائیکه در طول دوران اول (از ۵۷۰ میلیون تا ۲۲۵ میلیون سال قبل) در منطقه جاجرود تشکیل یافته ، همچنین از روی فسیل حیواناتیکه در این سنگها پیدا شده می توان تا حدودی به شرایط محیطی که در دوران مزبور بر این منطقه حکمفرما بوده است پی برد .

پس از رسوبهائیکه در دریاهاى بسیار کم عمق او آخر دوره «پركامبرين» در این منطقه بر جای مانده (تشکیلات باروت) به نظر می رسد که در این منطقه و به طور کلی در تمام نقاط ایران، حوزه های رسوبی دوره «پركامبرين» بسته شده است .

در آغاز دوره «کامبرین» (۵۷۰ میلیون سال قبل) دریا مجدداً در تمام پهنه کشور و از جمله در منطقه جاجرود شروع به پیشروی کرد . در نتیجه پیشروی این دریا ، رسوبهائی در ته آن ته نشین شده که در اصطلاح زمین شناسان «تشکیلات زایگان» و «تشکیلات لالان» نام گرفته است. این تشکیلات سنگهائى سرخ رنگی است که در اطراف دهکده های لالان و زایگان مشاهده می شود .

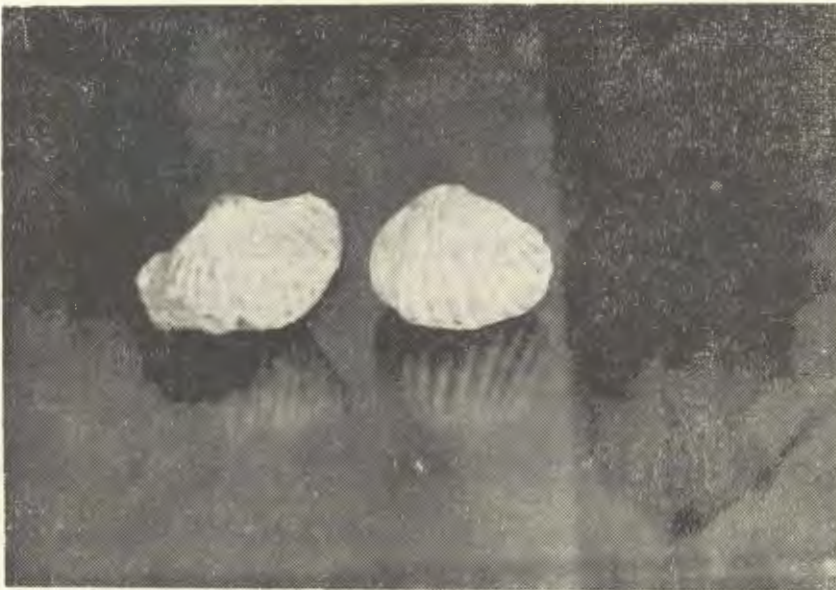
در اواسط دوره «کامبرین» عمق دریا در این منطقه زیادتر شد، و تشکیلاتی از جنس آهک که به نام «تشکیلات میلا» (مأخوذ از نام میلاکوه واقع در جنوب غربی شهر دامغان) موسوم شده، در این منطقه ته نشین گردید . ازدیاد عمق این دریا تا او آخر دوره «کامبرین» ادامه یافت ، لکن با وجود این، عمق این دریا هرگز از حدود ۲۰۰ متر تجاوز نکرد . زیرا جانورانیکه به حالت فسیل در «تشکیلات میلا» یافته شده اند (بخصوص تری لو بیت ها) از انواعی هستند که نمی توانسته اند در اعماق بیش از ۲۰۰ متر زندگی کنند .

در آخر دوره «کامبرین» (۵۰۰ میلیون سال قبل) مجدداً عمق دریائیکه منطقه جاجرود را فرا گرفته بوده است شروع به کم شدن کرده، و زمینهای این منطقه کم کم از آب خارج گردیده بوده است .

در آخر دوره «اردوئین» (Ordovician) (۴۳۰ میلیون سال قبل) خارج شدن زمینهای البرز مرکزی از دریا خاتمه یافت .

در تمام دوره های «سیلورین» و «دونین زیرین» و «دونین میانی» (از ۴۳۰ میلیون تا حدود ۳۵۰ میلیون سال قبل) البرز مرکزی از آب خارج بوده است و خشکی بالنسبه وضعی را تشکیل می داده است .

در دوره «دونین بالائی» مجدداً دریا پیشروی کرده، منطقه جاجرود را فرا گرفت. رسوبات این دریا تشکیلاتی را بوجود آورد که به نام «تشکیلات جیررود» موسوم شده است (مأخوذ از نام دهکده جیررود واقع در جنوب شمشک) . نوع سنگهای تیکه متوالیاً در این تشکیلات ته نشین شده است نشان می دهد که دریای آن زمان ابتدا بسیار کم عمق بوده است (به دلیل تشکیل ماسه سنگ) ولی رفته رفته بر عمق آن



فسیل نوع رنکونلا (Rhynchonella Sp.) بدست آمده از کوههای گاجره مربوط به دوره دونین بالایی تشکیلات جیررود، بین ۳۰۰ تا ۳۴۰ میلیون سال پیش

افزوده شده است، به طوری که متدرجاً سنگهای از انواع سنگهای آهکی تشکیل یافته که کم و بیش حاوی فسیل‌های دریایی است (شکل صفحه پیش). در آخر دوره «دوین» (حدود ۳۴۵ میلیون سال قبل) در منطقه جاجرود محیط بسیار مساعدی برای زندگی انواع حیوانات دریایی که در اعماق کم می‌زیسته‌اند آماده گردید، به همین جهت است که در این منطقه مخصوصاً در اطراف دهکده جیررود، زمینهای آهکی حاوی تعداد بیشماری از فسیل‌های دریایی کفزی مخصوصاً «براکیوپدها» (Brachiopodes) (بازوپاتیان)، «تریلوبیت‌ها» (Trilobites)، «سفالوپدها» (Cephalopodes) (پابرسران)، «دوکفه‌ایها» (Bivalves) یا «پلسی‌پدها» (Plecypodes) و غیره است.

دریای نسبتاً کم عمق «دوین بالائی» (تشکیلات جیررود) در «کربنیفر زیرین» (تقریباً در حدود ۳۴۰ میلیون سال قبل) نیز ادامه داشته، و رسوبات آن زمینهای را بوجود آورد، که قسمت بالائی «تشکیلات جیررود» از آن نوع است. این زمینها را زمین شناسان اصطلاحاً به نام «تشکیلات مبارک» نیز می‌نامند (مأخوذ از نام دهکده مبارک آباد واقع در مغرب آبدلی - راه تهران به آبدلی).

در آخر «کربنیفر زیرین» (تقریباً در حدود ۳۲۰ میلیون سال قبل) دریا پسروی کرده منطقه جاجرود را رها ساخت. زیرا ته‌نشستهای «کربنیفر میانی و کربنیفر بالائی» در هیچ نقطه‌ای البرز مرکزی مشاهده نشده است. در نتیجه از آخر «کربنیفر زیرین» شرایط قاره‌ای در جاجرود مستقر گردید. این شرایط تا آخر دوره «کربنیفر» باقی ماند؛ لکن با شروع دوره «پرمین» (۲۸۰ میلیون سال قبل) مجدداً دریا این منطقه را دربرگرفت. پیشروی دریای «پرمین» رسوباتی در منطقه جاجرود برجای گذارد که اصطلاحاً به نام «تشکیلات دو رود» خوانده می‌شود (مأخوذ از نام دهکده دورود واقع در جنوب شمشک). دریای «پرمین» تا آخر این دوره (۲۲۵ میلیون سال قبل) در این منطقه دوام یافت و از رسوبات آن به ترتیب «تشکیلات روته» (مأخوذ از نام دهکده روته واقع در مغرب شمشک) و سپس «تشکیلات نسن» (مأخوذ از نام دهکده

نسن واقع در مشرق تونل کندوان در دره رود کرج) را بوجود آورد. «تشکیلات دورود» و «تشکیلات روته» زمینهایی را ایجاد کرد که در جنوب شمشک مشهود است، لکن «تشکیلات نسن» در دره جاجرود دیده نشده است. دریای دوره «پرمین» در منطقه جاجرود ابتدا بسیار کم عمق بود (ماسه سنگهای تشکیلات دورود) اما رفته رفته بر عمق آن افزوده گردید، چنانکه بدان هنگام که تشکیلات روته (آهکی) ته نشین می شد جانوران دریائی بیشتری مخصوصاً انواع اسفنجها در بین این تشکیلات به حالت مسیل محفوظ ماندند.

در طول دوران اول، البرز مرکزی دستخوش چین خوردگیها و کوهزائیهای شدید نبوده است.

در همان زمانی که در طول این دوران، در سایر مناطق جهان کوهزائیهای شدید «کالدونین» (Caledonian) و «هرسی نین» (Hercynian) به وقوع می پیوسته، البرز مرکزی دوران نسبتاً آرامی را می گذرانیده و آثار کوهزائیهای شدیدی که مذکور افتاد در این منطقه صورت حرکات ملایم خشکی زائی (حرکات اپیروژنیک) را داشته که موجب پسرویها و پیشرویهای متناوب و آرام دریا می شده است.

۳- منطقه جاجرود در دوران دوم :

چنانکه از مطالعات سنگ شناسی و فسیل شناسی زمینهای دوران دوم برمی آید در ابتدای دوره «تریاس» (۲۲۵ میلیون سال قبل) دریای بسیار کم عمقی منطقه البرز مرکزی را در برداشت. در این دریا آهکهای ته نشین شده که در آنها آثاری از کرمهای دریائی به صورت فسیل محفوظ مانده است. چون کرمهای دریائی معمولاً در اعماق بسیار کم دریاها و در سواحل زندگی می کنند، از اینجا می توان به عمق کم دریا در این دوره پی برد. سنگهای آهک در دوره «تریاس» تشکیل یافته، اصطلاحاً به نام «تشکیلات آلیکا» می خوانند (مأخوذ از نام قریه الیکا واقع در مشرق دره کرج در راه کرج گچسر).

در اواخر دوره «تریاس» عمق این دریا بازم کمتر شد، زیرا قسمت انتهائی «تشکیلات آلیکا» از سنگهائی از جنس «دولومیت» ساخته شده که از رسوبات دریا های بسیار کم عمق محسوب است.

در آخر دوره «تریاس» (حدود ۱۸۰ میلیون سال قبل) يك مرحله مهم کوهزائی در البرز مرکزی اتفاق افتاد. این کوهزائی با فعالیتهای شدید آتشفشانی همراه بود. بر اثر این کوهزائی قسمتهای بزرگی از البرز مرکزی و از جمله منطقه جاجرود از آب خارج گردید.

در ابتدای دوره «ژوراسیک» در البرز مرکزی شرایط جغرافیائی خاصی به وجود آمد. در این شرایط، زمینهای تشکیل یافت که اصطلاحاً به نام «تشکیلات شمشک» خوانده می شود (مأخوذ از نام قریه شمشک واقع در آغاز دره جاجرود). «تشکیلات شمشک» از رسوبات آواری مثل رس، شیل، ماسه سنگ و غیره به وجود آمده، و تشکیلات زغالی فراوانی در لابلای آنها دیده می شود. این زغالها به صورت عدسیهای کوچک و بزرگ است که از دور به شکل لکه های سیاه رنگی در «تشکیلات شمشک» قابل مشاهده است.

وجود عدسیهای زغالی و بقایای گیاهان در «تشکیلات شمشک» نشان می دهد که گاهگاه منطقه جاجرود شرایط قاره ای (احتمالاً مردابی) می یافته است. لایه های متعدد آهکی که در «تشکیلات شمشک» یافته شده و دارای فسیل صدفهای دریائی و از جمله «آمونیتها» هستند حاکی از اینست که گاهگاه محیط دریائی بر این منطقه تسلط می یافته است.

باتوجه به اینکه «تشکیلات شمشک» در نواحی مختلف البرز بسیار متغیر بوده، و مخصوصاً ضخامت زمینهای مختلفه آن از نقطه ای به نقطه دیگر به سرعت تغییر می یافته، و نیز باتوجه به لایه های زغالی که به صورت عدسی (Lens) در لابلای طبقات دیگر قرار گرفته و همچنین با در نظر گرفتن اینکه «در تشکیلات شمشک» رسوبات دریائی با صدفهای دریائی و رسوبات مردابی و قاره ای با فسیلهای گیاهی از جهت جانبی مرتباً به یکدیگر

تبدیل می‌شده ، می‌توان محیط جغرافیائی البرز مرکزی را در اوائل دوره «ژوراسیک» (ژوراسیک زیرین یا زبردوره لباس) به صورت دریای کم عمقی دانست که در آن جزائر متعددی وجود داشته است. این جزایر و محیط اطراف آن از جنگلهای انبوه پوشیده بوده است. کف دریا مرتباً بر اثر پدیده «سوسیدانس» (Subsidence) در حال فرو نشستن بود. امواج دریا در این جزائر و همچنین در خشکی بزرگی که در شمال رشته جبال البرز امروزی وجود داشته است تخریب حاصل کرده و مواد آواری لازم را برای ته‌نشین کردن در اعماق دریای پائین رونده به وجود می‌آورده است.

هر چند رسوبات به شدت و با سرعت این دریا را می‌انباشته، با وجود این پایین رفتن کف دریاباعث بوده که عمق دریانابت باقی بماند. تجمع حدود هزار متر رسوباتی که تشکیلات شمشک را ساخته مؤید این نظر است. گاهگاه در مناطق مختلف البرز مرکزی ، پائین رفتن کف دریا متوقف ، و پس از چندی مجدداً از سر گرفته می‌شده است، و در نتیجه در نقاط مختلف این منطقه ، دریا پشرویها و پیشرویهای سریع انجام می‌داده است. در اثر هریک از این پیشرویها ، دریا جزایر و مردابهای اطراف آنرا احاطه می‌کرده و گیاهان جنگلهائیکه آنها را می‌پوشانیده فرا می‌گرفته است. این گیاهان که در زیر آب مدفون می‌شده‌اند زغالهای آنجا را بوجود آورده‌اند. چون محیط زیست این گیاهان محدود بوده است ، زغالهای حاصله نیز در محیط محدودی ایجاد شده است. از اینجاست که امروز معادن آنها به صورت عدسیهای کوچک و دور از هم مشاهده می‌شود.

در مدتی که تشکیلات شمشک در شرایط مذکور ته‌نشین می‌شد، چنانکه ذکر گردید، پشرویها و پیشرویهای متعدد دریا منطقه جاجرود را تحت تأثیر قرار داده بوده است. تا سرانجام در «ژوراسیک میانی» (زبردوره دوگر Dogger) پس از یک پشروی کوتاه ، دریا کاملاً در این منطقه پیشروی کرده و تمام منطقه را فرا گرفته بوده است. این دریای پائینی بود با عمق متوسط که نامدتها در این منطقه باقی ماند. رسوبات این دریا

زمینهایی از جنس مارن و آهک به وجود آورد که در اصطلاح زمین شناسان البرز به نام «تشکیلات دلیچای» خوانده می‌شوند. دریای دلیچای محیط بسیار مساعد و مناسبی برای زندگی و نشو و نماي جانوران دریائی مخصوصاً «آمونیت‌ها» بوده است زیرا، در این تشکیلات، فسیلهای متعدد و متنوعی از «آمونیت‌ها» یافته می‌شود.

در «ژوراسیک بالائی» (زیر دوره مالم Malm) عمق دریای البرز مرکزی باز هم بیشتر شد و شرایط کاملاً دریائی در این منطقه بوجود آمد. رسوبات این دریای عمیق را که از جنس آهک است به نام «تشکیلات لار» نام‌گذاری کرده‌اند. در این تشکیلات نیز فسیلهای مختلف مخصوصاً «آمونیت‌ها» فراوانست.

در اواخر دوره «ژوراسیک» (۱۳۶ میلیون سال قبل) حرکات خشکی زائی (اپیروژنیک) منطقه جاجرود را تحت تاثیر قرارداد، و موجب بالا آمدن زمینها و عقب نشینی دریا گردید. منطقه جاجرود از این زمان تا اواخر «کرتاسه زیرین» (تقریباً در حدود ۱۱۰ میلیون سال قبل) از آب بیرون بود و شرایط قاره‌ای داشت. در اواخر «کرتاسه زیرین» دریا از نو در این منطقه پیشروی یافت، و از این زمان جاجرود تبدیل به محیط دریایی گردید. این دریا تا اواخر دوره «کرتاسه» (تقریباً در حدود ۷۵ میلیون سال قبل) ادامه یافت.

این منطقه در طول دوره «کرتاسه» دستخوش چین خوردگیهای متعدد بود که سه مرحله آن را به خوبی شناخته‌اند. در اثر آخرین مرحله کوهزائی دوره «کرتاسه» منطقه جاجرود از آب خارج، و به خشکی میدل گردید. مراحل کوهزایی مذکور در فوق با آتشفشانیها و خروج مواد مذاب درونی همراه بوده است.

۴- منطقه جاجرود در دورانهای سوم و چهارم:

پس از آخرین مرحله کوهزائی در آخر کرتاسه، که موجب آمدن تا منطقه جاجرود از آب خارج شود، در آغاز دوره «ائوسن» (۶۵ میلیون سال قبل) از نودریا

در این منطقه شروع به پیشروی کرد، و تدریجاً آنجا را فراگرفت. این دریا در آغاز بسیار کم عمق بود و رسوباتی از نوع «کنگلو مرا» بجای گذاشت، و قلوه سنگهای مخلوط باماسه که یک پارچه سنگ شده و در نزدیکی آهار در سمت راست راه دیده می شود از این نوع رسوبات است. اما رفته رفته بر عمق آن دریا افزوده گردید و رسوباتی از نوع مارن و آهک تشکیل داد. پیشروی دریا در ابتدای دوره «ائوسن» با فعالیت های شدید آتشفشانی همراه بوده است.

با شروع «ائوسن میانی» (حدود ۵۶ میلیون سال قبل) در البرز مرکزی کف دریا به آرامی شروع به فرو نشستن کرد و فعالیت های آتشفشانی شدیدی در زیر دریا شروع شد. در نتیجه دوپدیده فوق سنگهائی از نوع «توف» و «آندزیت» تشکیل شد که ضخامت بسیار زیادی پیدا کرد (۲ تا ۳ هزار متر). این سنگها در اصطلاح زمین شناسان بنام «تشکیلات کرج» موسوم است. «تشکیلات کرج» کلیه کوههای ناحیه شمیران و توچال و قسمت میانی دره جاجرود و قله کلون بستک را تشکیل می دهد. نظر بسیاری از زمین شناسان بر اینست که در این زمان دریای البرز مرکزی نسبتاً کم عمق بوده است.

در آغاز «ائوسن فوقانی» (تقریباً در حدود ۴۵ میلیون سال قبل) فرو نشستن کف دریا متوقف شد، و کم کم از عمق آن کاسته گردید. در آخر دوره «ائوسن» (۳۷ میلیون سال قبل) چین خوردگی مهمی منطقه جاجرود را تحت تأثیر قرارداد و در نتیجه این کوهزائی، منطقه مزبور بکلی از آب خارج گردید.

در دوره های «الیگوسن» و «میوسن» منطقه جاجرود منطقه کوهستانی مرتفعی را تشکیل می داد، و در با جز در مناطق بسیار محدودی (منطقه میگون) در جای دیگر نفوذ نداشت. لکن در ابتدای دوره «الیگوسن» (حدود ۳۵ میلیون سال قبل) و اواخر دوره «میوسن» (حدود ۱۲ میلیون سال قبل) دو مرحله کوهزائی مهم این منطقه را تحت تأثیر قرارداد.

در کلیه مناطق دنیا، پس از هر مرحله کوهزائی، ارتفاعات جدیدی که بوجود

می آید شدیداً در معرض فرسایش قرار می گیرد . در منطقه جاجرود نیز پس از کوهزائی اوآخر دوره «مبوسن» این فرسایش در طول دوره «پلیوسن» صورت گرفت. مواد آواری فراوانی که از این فرسایش نتیجه شد تشکیلاتی را بوجود آورده که به نام «تشکیلات هزار دره» موسوم شده است. این تشکیلات که جنس آنها «کنگلو-مرایی» است کلیه ارتفاعات گردنه قوچک و آن حوالی را ساخت ، و تشکیلات دشت طهران از این مقوله است، و پهنه دانشگاه ملی در اوین بر روی همین مرتفعات قرار دارد . دشت طهران باشیب ملایمی از شمال به جنوب گسترده شده، و ارتفاع متوسط آن از سطح دریا ۱۲۳۰ متر است .

در آخر دوره «پلیوسن» (حدود ۱/۵ میلیون سال قبل) منطقه جاجرود تحت تأثیر يك مرحله کوهزائی شدید قرار گرفت، که موجب چین خوردگی «تشکیلات هزار دره» شد. چین خوردگی این تشکیلات در حدود گردنه قوچک قابل مشاهده است .

در دوران چهارم، در منطقه جاجرود دو مرحله چین خوردگی اتفاق افتاد : یکی در آخر دوره «پلیستوسن» (حدود یک میلیون سال قبل)، و دیگری در دوره «هلوسن». این دو چین خوردگی موجب پیدایش شکل امروزی این منطقه شده است . در عصر حاضر ، منطقه جاجرود تحت تأثیر فرسایش رودخانه جاجرود که از جنوب لواسان می گذرد و به ورامین می رسد ، و رود لار در مشرق که از دره لار گذشته به مازندران می رود، و شاخه هایی از رود کرج در مغرب که از مرتفعات کلون بستک سرچشمه می گیرد قرار دارد.

حالت کوه زایی و چین خوردگیهای دماوند و جاجرود هنوز پایان نیافته است و ادامه دارد ، و ظاهراً زلزله های ری و طهران^۱ و همچنین خشک شدن چشمه

۱ - شهری رابه روزگار پیشین چندین بار زمین لرزه های سخت مخرب، ویران کرد و تلفات جانی و خسارات مالی فراوانی را سبب گردید ، یکی از آن موارد به عهد سلوکوس اول ←

سارهای باستانی ناحیه شمالی ری^۱ را باید ناشی از همین حقیقت دانست. آتش فشان دماوند در اوائل عهد چهارم فعالیت داشته^۲ و لاهوهای آن بیشتر به طرف شمال ریخته، و از سوی جنوب کوه دماوند مواد مذاب آتشفشانی تا حدود دره لار در مشرق قصران شمالی گسترده شده است، و تراکمات مواد آتش فشانی روی رسوبات کرتاسه و ژوراسیک را - که بیرون زدگی آن در چندین موضع مشهود است - پوشانده است، و تمام مناطق واقع میان دره آسک و مرتفعات کنل پلنگ پوشیده از بمبهای آتش فشانی است.^۳

تقسیم قصران به دو قسمت قصران داخل یا درون، و قصران خارج یا بیرون: از دیرباز نیمه شمالی قصران را «قصران داخل» یا «قصران درون» و نیمه جنوبی آنرا «قصران خارج» یا «قصران بیرون» می خواندند، که رشته ممتد مرتفعات هزار دره و کوه تلهرز و کوه توجال و کوه شاه نشین آن دورا از هم جدایی سازد. قصران شمالی را بدان سبب که آبادیهای آن در داخل دره های متفرع از

→ معروف به نیکاتر (۲۸۰ - ۳۱۲ قبل از میلاد) بود، که شهر به کلی ویران گردید و سلوکوس از نو آنجا را ساخت. زلزله هایی نیز در سالهای ۲۳۶ هجری و ۲۴۱ هجری و ۲۴۹ هجری و ۳۴۶ هجری و ۵۲۴ هجری و ۵۷۱ هجری در ری و نواحی آن موجب اتلاف نفوس و زیانهای مالی فراوان شد. برای وقوف بیشتر، رگ: ری باستان، تالیف نگارنده، ج ۲ ص ۲۴۳ - ۲۴۸.

۱ - درپهنه ری اکنون يك چشمه بزرگ به نام چشمه علی وجود دارد، که آن هم آبش از سابق کمتر است، لیکن به موجب روایات منابع باستانی آن حدود چشمه سارهای فراوان و رودهای پر آب داشته، که تشکیل برکه ها و دریاچه های متعدد می داده، و به این سبب میوه و باغهای ری قدیم بسیار بوده است، برای اطلاع بیشتر و وقوف به اسناد این دعوی، رگ: برخی آثار باز مانده از ری قدیم، تالیف نگارنده، ص ۱۳، ۱۴؛ ری باستان، ج ۱ ص ۱۳۰ -

۰۱۵۱

۲ - زمین شناسی، تالیف امین میرهادی، ص ۲۱۵ س ۱۵.

۳ - هیئت علمی فرانسه در ایران، تالیف دومرگان، ص ۱۷۲ س ۵.

سلسله البرز واقع است قصران داخل و قصران جنوبی را چون در دامنه جنوبی این سلسله کوه و خارج از آن و در جلگه افتاده است ، قصران خارج نام داده اند . در منابع قدیم و جدید عربی و فارسی ذکر هر دو قصران درج است که قول اصطخری و ابن حوقل در ص ۷۵ کتاب حاضر مذکور افتاد، و پاره ای اقوال دیگر نیز در مباحث آینده بیاید .

ذکر برخی از اماکن هر دو قسمت قصران در منابع به چشم می خورد، که تفصیلش در مبحث آبادیهای قصران درج افتد، در اینجا به ذکر نمونه ای در باب هر کدام، که تاییدی برای تقسیم مذکور در فوق تواند بود، بسنده می کند:

در راحة الصدور در ذکر پایان کار طغرل اول سلجوقی پس از عقد دختر خلیفه در تبریز چنین شرح رفته :

« . . . آنگاه سلطان از تبریز سوی ری رفت ، تا زفاف به دارالملک باشد . اندک مایه رنج بروی مستولی شد . به «قصران بیرونی» به در ری به دیه طجرشت از جهة خنکی هوانزول فرمود ، چه حرارت هوا به غایت بود . رعاف برومستولی شد ، و به هیچ داروامساک نپذیرفت تا قوت ساقط شد و از دنیا برفت در رمضان سنه خمس و خمسين و اربع مائة . . . »^۱

طجرشت همان تجریش کنونی است .^۲ در باب قصران داخل یا قوت ذکر کرده :

« . . . والجوسق جوسق الخلیفة بالقرب من الری من رستاق قصران الداخل . . . »^۳

۱- راحة الصدور ، ص ۱۱۱ من ماقبل آخر .

۲- برای وقوف بیشتر ، رك : ری باستان ، ج ۲ ص ۵۷۸ .

۳- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۵۳ من ۷ ؛ المشترك ، ص ۱۱۳ من ۷ .

یعنی: کوشک کوشک خلیفه است به نزدیکی ری در دهستان قصران درون.
در تاریخ ابن اسفندیار ثبت افتاده :

« ... چون لارجان مستخلص شد مردم قصران درون و بیرون جمله به خدمت
ملك شهید [اصفهید حسن بن رستم ، علاء الدوله ، از فرقه ثانیة با و ندیه از ملوك
طبرستان] آمدند ... »^۱

محمد حسن خان صنیع الدوله در مرآت البلدان قصران خارج را « قصران
سفلی » و قصران داخل را « قصران علیا » نام داده و نوشته :
« ... و آنچه محققین این مائه به تحقیق یافته اند قصران سفلی عبارت از بلوک
شمیران است که در جلگه طهران در دامنه رشته البرز از قریه کلاک واقع در سمت
شرقی رود کرج الی چاهک که الحال به حکیمیه معروف است امتداد دارد، و قصران
علیا همین لواسانات را می گویند ... »^۲

تقسیم قصران به علیا و سفلی بجای داخل و خارج در منابع باستانی به نظر
نرسید ، لکن از نظر وضع جغرافیایی درست است ، چون ارتفاع قصران داخل از
سطح دریا بیش از قصران خارج است.

از پاره ای اخبار چنین برمی آید که به روزگار پیشین ، قصران خارج خود
به دو بخش فوقانی و تحتانی تقسیم می شده است ، نیمه شمالی آن که در اراضی
مرتفع و کوهستانی افتاده بوده ، قصران فوقانی و نیمه جنوبی که پست تر بوده است
قصران تحتانی خوانده می شده است .

در این باب از یاقوت روایت ذیل در شرح آبادی جی بدست است:

« جی و سیرا قلعه حصینه من اعمال الری ، من اعمال قصران فوقانی. »^۳

یعنی: جی و سیرا دژی است استوار از پرگنه های ری ، از پرگنه های قصران فوقانی .
جی ، که در کنار طهران واقع بوده ، اکنون از سوی باختر به طهران اتصال

۱- تاریخ ابن اسفندیار ، قسمت سوم ، ص ۱۱۱ س ۲۲ .

۲- مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۱۰ س ۱۵ ،

۳- المشترك وضعاً والمفترق صقعا ، تألیف یاقوت ، ص ۱۱۸ س ۳ .

یافته و جزء این شهر شده است ،

چنانکه دولاب نیز که در گذشته در جنوب خاوری طهران افتاده بوده ، در این زمان جزء شهر است ، و با توجه به اینکه جی و طهران و دولاب به تقریب در يك فاصله از کوه شمیران واقع اند ، به موجب قول یاقوت باید طهران و دولاب را نیز از اعمال قصران فوقانی دانست ، و بهنۀ جنوبی آنجا را قصران تحتانی پنداشت ؛ و چون حد جنوبی قصران ، بنا به مفاد گفته صاحب نزمة القلوب ، که ذکر آن در سابق برفت ^۱ ، تا پس کوه شمالی ری (کوه بی بی شهر بانو) امتداد داشته ، بنابراین قصران تحتانی از جنوب به شهر ری متصل بوده است .

و اگر چنین تقسیمی قصران داخل را نیز بدان عهدها بوده باشد ، باید رودبار قصران را قصران فوقانی و لواسان بزرگ و کوچک را قصران تحتانی دانست ، زیرا شیب زمین از رودبار بسوی لواسان است ، و رود جاجرود و شاخه های آن بر این مسیر جریان دارند .

نسبت قصران : در نسبت قصران قصرانی گفته اند ، چنانکه سمعانی در انساب در ذیل قصرانی نوشته :

« هذه النسبة الى القصران ، و هما قصران الداخل فالخارج ... و المشهور

بالنسبة اليها محمد بن ابان بن عايشة القصراني... »^۲

یعنی : این کلمه نسبت به قصران است ، و آن قصران داخل و خارج است ... و مشهور به نسبت بدانجا محمد بن ابان بن عایشۀ قصرانی است .

و نیز مشهور به این نسبت است گل قصرانی که ذکرش در الکامل ابن اثیر به چشم می خورد^۳ ، و تفصیلات در محصولات قصران درج افتد . ذکر محمد بن ابان قصرانی نیز در بحث از رجال قصران بیاید .

قدمت آبادی و معموری قصران : قدمت معمور و مسکون شدن پاره ای از

۱- کتاب حاضر ، ص ۱۵ .

۲- الانساب ، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۵ .

۳- الکامل ابن اثیر ، جزء ۶ ص ۱۶۴ س ۲ .

مناطق قصران کمتر از تاریخ بوجود آمدن شهری نیست. پیدا شدن ظروف و آثار چند هزارساله در نواحی مختلف کوه البرز، در نقاطی چون دروس و قیطریه شمیران و نواحی مختلف بین کرج و قزوین مانند تپه‌های آجین دوجین و خوروین و پشند دلیلی بارز بر مسکون و معمور بودن تمامت این نواحی در دوران باستانی است.

در دروس شمیران قصران بیرونی در سال ۱۳۲۱ شمسی مقادیری ظروف سفالی تیره رنگ ساده بدست آمد، که به هزارهٔ دوم پیش از میلاد متعلق است^۱، ولویی و اندنبرگ باستانشناس معروف آنها را شبیه به ظروف طبقات «A — B» تپه سیلک^۲ دانسته است^۳. در قیطریه شمیران نیز به سال ۱۳۴۷ کاوش گران ادارهٔ کل باستان شناسی، در عملیات حفاری آثاری بدست آوردند که مربوط به مردمی است که حدود سه هزارسال پیش در آنجا می‌زیسته‌اند. این آثار اطلاعات مفیدی در باب زندگی و تمدن مردم آن عهد این ناحیه بدست می‌دهد، و جریان این حفاری در تمام مدت عمل در مطبوعات آن روزها انعکاس می‌یافت، که نمونه‌ای از آنچه در دو روزنامهٔ اطلاعات و کیهان نوشته شده به سبب اهمیت زیادی که دارد در ذیل درج می‌افتد، و در بحث از مذهب مردم قصران نیز بدان استناد خواهد شد.

اطلاعات شمارهٔ ۱۲۷۶۴ شنبه ۲۳ آذر ۱۳۴۷ ص ۱ :

« با کشف يك قبرستان قدیمی در قیطریه، شمیران طهران سابقهٔ سه هزارساله پیدا کرد. سفالها و استخوانهای اجساد کشف شده متعلق به سه هزارسال قبل است... باستان شناسان شش روز پیش به وجود این قبرستان پی بردند... به نظر می‌رسد که مردمان آن عصر مردگان خود را رو به آفتاب و در نقاط مطمئنی و به صورت چمباتمه دفن می‌کردند، و چون تاحدی به زندگانی بعد از مرگ عقیده داشتند در پائین و بالای

۱- رك : مقالهٔ حبیب‌الله صمدی، تحت عنوان «چند ظرف مکشوفه در دروس شمیران»،

در فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان شناسی سال ۱۳۳۴، ص ۱۳۷-۱۴۶.

۲- برای وقوف به اکتشافات تپهٔ سیلک در کاشان، رك : باستان شناسی ایران باستان،

تألیف لویی و اندنبرگ، ص ۱۲۵-۱۳۴.

۳- باستان شناسی ایران باستان، ص ۱۲۳ س ۲۰.

سر مرده ظروف پر از غذا می گذاردند و این ظروف که سفالی است، تقریباً به طور سالم در دو طرف اسکلت ها بدست آمده است و شامل طشت، پیاله و کوزه پر از غذای خشک شده است... از این سفالها و اجساد که طبق آزمایش های دقیق باستان - شناسی متعلق به سه هزار سال قبل می باشد قبلاً در سراسر منطقه جنوبی البرز غربی و مناطق زاگرس و حتی در خور وین کرج بدست آمده است...»

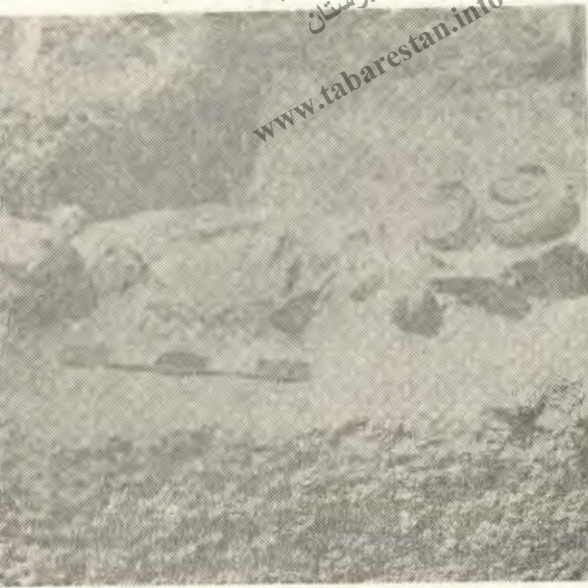
کیهان شماره ۷۶۲۰ سه شنبه ۲۶ آذر ۱۳۴۷ ص ۲ : تبرستان
 «... پیشرفت کار حفاری در تپه باستانی قیطریه، قسمتهای جالب و بی سابقه ای از تمدن سه هزار سال پیش ایران را روشن می کند... کشف چندین نوع سرنیزه از جنس برنز در زوایای پاره ای از قبور، گذشته از تعیین سلاح این مردم، و وضع قرارداد نشان در گوشه های قبور که نوک تیز آنها رو به بالا ایستاده، نشانه پای بندی این مردم به اوهام و موجودات افسانه ای بوده است، و برای فرار [دادن] و دور کردن این موجودات است که این سرنیزه ها را در زوایای قبور قرار می دهند. سفالینه های متعدد و متنوعی که طی دو روزه اخیر از این قبور کشف شده مرکب از ظروف تشریفاتی و مذهبی تدفین و یا تحف و هدایا و یا ظروف غذا و آشامیدنی بوده است...»

کیهان شماره ۷۶۳۱ سه شنبه ۱۰ دی ماه ۱۳۴۷ ص ۱ :
 «در قیطریه لوازم آرایش زنان سه هزار سال پیش کشف شد. کاوشگران اداره کل باستان شناسی ایران در عملیات حفاری تپه قیطریه شمیران، چهل مقبره، و متجاوز از سیصد پارچه ظروف سفالین خاکستری، زرد و قرمز که در جوار مردگان قرار داشت کشف کردند. در بعضی از قبور مکشوفه تزئینات برنزی به اشکال دستبند، پای بند، گوشواره، سنجاق و سوزن و همچنین چند گردن بند از دانه های سنگی عقیق و خمیر شیشه در بین آلات مکشوفه بدست آمد. در یکی از قبور سرمه دانی به فرم سه پایه با گردن بلند بدست آمده که محتوی ماده سیاه رنگی که احتمالاً همان سرمه است می باشد، و وجود این شیء و محتوایش نشانه آرایش و تشدید خطوط

ابرو و چشم در نزد مردمان سه هزار سال پیش این ناحیه است . علاوه بر آن وجود آئینه‌ای برنزی که در این گور یافت شده ، دلیل بر خودآرایی در نزد این مردم بوده است . »

کیهان شماره ۷۷۶۳ سه شنبه ۲۰ خردادماه ۱۳۴۸ ص ۱ :

« بیش از صد مقبره و هزار واحد سفالی در حفاریات اخیر تپه‌های قیطره سالم



تمونه‌ای از اشیائی که در کاوشهای اخیر باستان‌شناسی تپه‌های قیطره بدست آمده . عکس از کیهان

از زیر خاک بدست آمده است ... تنوع ظروف سفالینی که اخیراً بدست آمده است، از نظر شکل و نقش به حدی است که يك مجموعه بی نظیر از آثار سه هزار سال پیش اقوام ساکن در این نواحی را شامل است. بیشتر سفالینها دارای نقش هستند و علاوه بر نقشها، فرم ظروف که پاره‌ای از آنها به شکل حیواناتی نظیر بز کوهی، مرغابی، آهو و لک- لک در آمده‌اند، نشان دهنده

ظرافت و تنوع بی نظیری در هنر سه هزار سال پیش اقوام این نواحی است.»

مشابه این آثار که از قبرستان قیطره در قصران خارج بدست آمده ، در اراضی آبادیهای قصران داخل نیز گاهبگاه در ضمن پی کنیها و خاکبرداریها و شخم کاریها و راه سازیها بدست مردم محل می‌افتد ، که به سبب عدم آشنایی و تشخیص اهمیت موضوع ، مهره ها و ظروف و سفالهای بدست آمده بجای آنکه در اختیار مقامهای مربوط قرار گیرد ، بازچه اطفال خردسال می‌شود و به تدریج از میان می‌رود.

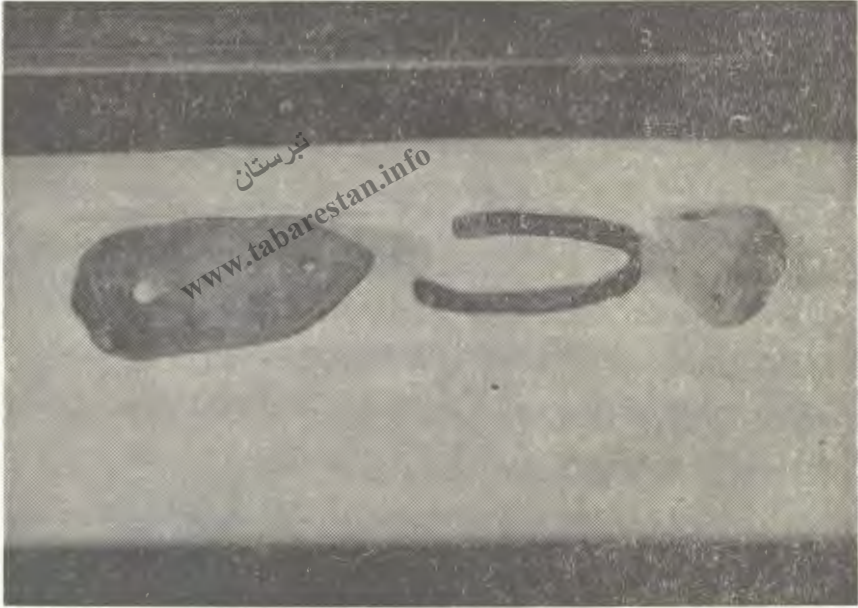
به سال ۱۳۴۰ در ضمن احداث راه فرعی بین اوشان و آهار به وسیله مردم محل، در نزدیکی ایگل به گورستان کهنه و قدیمی برخوردند، و از داخل یکی از گورها ظرفهای سفالی سالم مانند کوزه شراب و پیاله های شراب خوری و وسایل دیگر بدست آمد، که همه در اختیار باستان شناسی قرار گرفت، و نگارنده این ظروف را از نزدیک ملاحظه کرد. نظیر این کوزه ها و پیاله های آن گاه شکسته و گاه سالم همراه با پاره های وسایل زینتی و غیرزینتی در دبه آهار نزدیک ایگل نیز گاه و بیگاه در خاکبرداری از محلی از کوه شرقی ده که به نام «بشت گل چال» خوانده می شود و گویا روزگاری گورستان آنجا بوده پیدا می شود، که گاه استخوانهای اموات در گورها پوسیده و از بین رفته است.

قطعات این نوع سفالینه ها در آبادیهای باستانی آن حدود هم در سطح زمین و هم در ضمن شخم و کشت اراضی زیاد پیدا می شود. در سال جاری، در دره ای در جنوب کوههای گاجره، در دامنه شرقی کوهی که معبد ناهید بر فراز آن است (شرح این معبد در مذهب قصران بیاید) در محلی که به «ده تنگه» معروف است، و در روزگاری چنانکه از نامش برمی آید و قراین نشان می دهد و در محل نیز شایع است - دیهی آباد بوده، و اکنون جزء باغستانها و کشتزارهای دبه آهار است، در ضمن کاوش در یکی از باغها یک دستبند مسی نقش دار شکسته و چند قطعه سفال ساده و بسیار کهنه از نوع سفال قیطره و یک قطعه سنگ پهن مستطیل نازک بدست آمده است که آن سنگ را به شکل سر نیزه ای کوچک ظریف به طول هشت سانتی متر و به عرض سه سانتی متر و نیم و به ضخامت متوسط نیم سانتی متر باد و سوراخ بر روی محور طولی، و خطوطی نامنظم بر روی هر دو سطح آن تراشیده اند، و از طول از یک سو به زاویه ای تیز در حدود هفتاد درجه در انتهای محور ختم می شود.

خطوط دو سطح آن به مرور دهور از گزند باد و باران محو گردیده و اثری

۱- دانشمند محترم باستان شناس آقای سید محمد تقی مصطفوی این سنگ و سفالهای ده تنگه را همزمان با آثار قیطره و دروس یعنی هزار یا نهصد سال قبل از میلاد مسیح می دانند.

سبک از آنها بجای مانده است . این سنگ ظاهراً جنبهٔ دینی داشته و طلسم گونه‌ای بوده ، و برای دفع ارواح پلید و دیوهای خبیث بکار می‌رفته است .



آثار بدست آمده از ده تنگهٔ آهار ، از چپ به راست ، ۱- سنگ سبز
سوراخ‌دار مخطط ۲- دست‌بند مسی نقش‌دار ۳- قطعه سفالهای کهنه

آثار بدست آمده از گورستانهای قصران خارج (قیطریه) و قصران داخل (آهار و ایگل) چنانکه اشارت رفت مارا به تمدن و زندگی مردم سه هزار سال پیش این حدود آشنا می‌سازد، و درباب انواع وسائل و لوازم زندگی آنها از قبیل ظروف عادی و تشریفاتی غذا و آب و کوزه های شراب و پیاله های سفالین آن ، سلاحهای جنگی، اسباب آرایش چون آینه و سرمه‌دان، وزینت آلات چون گردن بند و گوشواره و دستبند و خلیخال و نظیر اینها اطلاعات مفیدی بدست می‌دهد.

مجموعهٔ این آداب و رسوم نشان می‌دهد که در سه هزار سال قبل آیین زردشت هنوز در این حدود رواج نیافته بوده است ، چون در آیین زردشت دفن اموات در

زمین جایز نیست و چون در این کیش عناصر چهارگانه (آب ، خاک ، آتش ، هوا) مقدس است ، نباید به لاشهٔ مردگان آلوده شود، ازین رو دفن مردگان ، یاسوزاندن و یا در آب انداختن آنها به نزد پیروان ابن دین گناهی بزرگ است .^۱

زردشتیان لاشهٔ مرده را در مکانی بلند ، یا دخمه قرار می دهند ، تاسگ و یا طیور گوشت خوار گوشت آنرا بخورند ، سپس استخوان مرده را در استودان (ظرفی از سنگ یا گل و آهک یا گل تنها) می گذارند .

دفن اموات به صورتی که در بحث از قبور فیطره و ایگل گذشت مربوط به آریایی های آن عهد و آیین مغان است و مراسم دفن به وسیلهٔ مغان صورت می گرفته است . اصولاً نژاد هند و اروپائی به نوعی زندگی در جهان دیگر اعتقاد داشتند . فوستل دو کولائز فرانسوی در این باب در کتاب تمدن قدیم نوشته :

« نژاد هند و اروپایی را ، که مردم یونان و ایتالیا نیز از آن جمله اند ، هرگز این عقیده نبود که آدمی پس از حیات چند روزهٔ این عالم یکباره نابود گشته ، و از مزایای هستی محروم ماند ...»^۲

و نیز : « مردمان قدیم چنان به حیات انسان در زیر خاک معتقد بودند ، که همیشه اشیائی مانند البسه و ظروف و آلات حرب و غیره را چون مورد احتیاج مردگان می پنداشتند ، با آنان به خاک می سپردند . برگور مرده شراب می ریختند تا تشنگی او را فرو نشانند ، و خوردنیها می نهادند تا از رنج گرسنگی بیاساید . اسبان و غلامان مرده را سر می بریدند ، به گمان آنکه چون آنان را با مرده در خاک کنند ، مانند ایام حیات به خدمت او خواهند پرداخت . »^۳

ذکر ناحیهٔ قصران در تورات : یکی دیگر از دلائل قدمت معموری پهنه

۱- برای آشنایی به پاره ای از احکام اموات در آیین زردشت ، رك : وندیداد ، فصل ششم ، بندهای ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۰ ، و فصل هفتم بندهای ۲۵ ، ۲۶ و فصل هشتم بندهای ۷۳ ، ۷۴ .

۲- تمدن قدیم ، ترجمهٔ نصرالله فلسفی ، ص ۱۰۳ .

۳- د د د د د د د د د د ص ۳۱۱ .

قصران ذکر آن در تورات در کتاب ژودیت (Judith) یا یهودیه است .
 کلمه تورات گاه براسفار پنج گانه حضرت موسی اطلاق می شود، که در آغاز
 مجلد عهد عتیق واقع است، و گاه بر مجموع عهد عتیق که عبارت از پنج سفر حضرت
 موسی است باضمائم چند دیگر^۱ .

از قدیم دو نسخه مهم از تورات بدست است : یکی تورات عبری است از
 نسخه مسوریه ، که گروهی از یهودیان در طبریه و سوره که در وادی فرات واقع
 است ، در فاصله قرن ششم تا دوازدهم میلادی جمع و تدوین نمودند . گروه مسوریان
 پس از تدوین این کتاب نسخه های دیگر تورات را که با این نسخه مطابقت نداشت
 مردود و حفظ آنرا حرام دانستند ، ازین رو نسخه قدیم عبری که مقدم بر قرن دهم
 میلادی باشد نتوان یافت ، و نسخه اصیلی که نویسندگان الهامی و یا کاتبان ایشان
 نوشته باشند بدست نیست .

دوم نسخه ترجمه یونانی تورات است که به وسیله هفتاد و دو تن دانشمند
 یهودی به دستور بطلمیوس فیلادلفوس (Ptolémée Philadelphie ۲۴۷ - ۲۸۴ پیش
 از میلاد) از اصل عبری برای یهودیان مقیم مصر به زبان یونانی برگردانده شد . این
 نسخه را گاه نسخه اسکندریه و گاه نسخه یونانی، و نیز به مناسبت تعداد مترجمان گاه
 «ترجمه هفتاد» یا «تورات السبعین» گویند، که چند کتاب بیش از نسخه نخستین دارد،
 و یکی از آنها کتاب ژودیت یا یهودیه مذکور در سطور پیشین است^۲ .

۱- المنجد ، ذیل این کلمه .

۱- برای وقوف بیشتر به این مطالب، رک: قاموس کتاب مقدس فارسی ص ۸ ابو کرینا،
 ۲۲۵ پنج سفر موسی، ۷۱۸ کتاب مقدس ؛ الآثار الباقیه ، ص ۲۰ س ۱۲ بیان ابو ریحان در
 باب تورات به نزد یهودیان و مسیحیان ؛ لاگرانند آنسیکلیدی ، ج ۶ ص ۵۸۶ ، ج ۱۴ ص ۳۵۰ ؛
 لاروس قرن بیستم، ج ۱ ص ۶۹۰ ، ج ۶ ص ۳۰۲ ؛ دیکسیز دو بیوگرافی، ج ۱ ص ۲۹۶ ؛ گرانند
 دیکسینر او نیورسل، ج ۲ ص ۶۷۹ ؛ لاروس قرن بیستم، ج ۱ ص ۶۹۰ ، ج ۶ ص ۳۰۲ ؛ فرهنگ
 وبستر انگلیسی، ج ۲ ص ۱۶۵۵ .

در این منابع در باب تورات و انجیل، و زمان کتابت و تقسیمات و انواع اصلی و الحاقی
 آن دو اختلافاتی وجود دارد، که بحث در آن باب خارج از موضوع این کتاب است، پژوهندگان
 را به اصل منابع رجوع باید کرد .

کتابهای اضافی نسخه یونانی را اکنون یهودیان و فرقه پرتستان قبول ندارند، و آنرا غیر رسمی یا آپوکریف (Apocryphe) می دانند، اما کاتولیک ها آنها را صحیح و معتبر و از ضمایم قانونی تورات می شناسند، چنانکه در ص ۹ س ۱۳ قاموس کتاب مقدس در ذیل «ابو کریفا» درج است:

« این کتب در ترجمه هفتاد و ترجمه لاتین و در تورات کاتولیک رومانی موجودند، چون مجمع ترنت بر الهی بودن همه آنها معتقدند غیر از دو کتاب اسد راس و دعای منسه و این کتب در بعضی از نسخه های پرتستان نیز طبع شده.»

نسخه یونانی چنانکه در «قاموس کتاب مقدس» مذکور است، نخست مقبول یهودیان بوده و آنرا الهامی می دانستند، لکن بعدها آنرا ترك کرده به اصل عبرانی رجوع کردند. در قاموس کتاب مقدس در باب این نسخه چنین درج است:

« هیئت از یهود در تحت توجه بطلمیوس فیلادلفوس در سال ۲۸۵ قبل از مسیح به ترجمه آن شروع نموده، هفتاد و دونفر در این کار مشغول بودند و «ابو کریفا» یعنی کتب جعلیه نیز در ضمن این ترجمه است. یهود معتقدند که آنها نیز الهامی می باشند و در ایام مسیح موجود بوده، خود آن حضرت از آنها استشهاد فرموده، و همچنین کاتبان عهد جدید و اجداد کلیسای از آنها استشهاد نموده اند، و از یونانی به لاتین ترجمه شدند^۱، و در کلیسای شرقی تا امروز هم جزء قوانین و دستور العمل ایمان محسوب است. ولی چون مسیحیان از آیات آن استشهاد نموده بر ضد یهود حجت آوردند علیهذا یهود ترجمه مرقومه را ترك نموده به اصل عبرانی رجوع نمودند...»^۲

- ۱- کتاب مقدس به وسیله سن ژرژ (Saint Jérôme) در سالهای ۳۹۲-۴۱۰ م. برای کلیسای کاتولیک، بزبان لاتین برگردانده شد، این ترجمه را که بامتن یونانی به تقریب منطبق و شامل همان کتب است «وولگات» (Vulgate) نامند: لاگرانند آنسیکلیدی، ج ۶ ص ۵۹۷، ج ۱۴ ص ۳۵۰؛ لاروس قرن بیستم، ج ۱ ص ۶۹۰؛ دیکسپزدو بیوگرافی، ج ۱ ص ۲۹۶.
- ۲- قاموس کتاب مقدس، ص ۷۲۱.

این کتابهای اضافی اکنون جداگانه در مجموعه‌ای به زبان انگلیسی به نام «ابو کریف» (The Apocrypha) طبع گردیده و در دسترس است.

کتاب ژودیت، چنانکه گذشت به نزد کاتولیکها از ضمایم قانونی تورات و معتبر و صحیح است. مؤلف کتاب ژودیت شناخته نیست. ژودیت یا یهودیه نام زنی جوان است که بدان هنگام که سردار آشوری شهر بتولی را در محاصره گرفت وی را بفریفت و در خواب بکشت و شهر و مردم آنرا نجات بخشید. این کتاب وطن خواهی و فداکاری این زن جوان را نشان می‌دهد.

نام کوهسار قصران در کتاب ژودیت، ترجمه از یونانی به انگلیسی، در ذکر نزاع نبوکد نصر شاه نینوا با آرفاکساد شاه ماد، باب اول، بند پنزدهم بدین صورت درج آمده:

« He took also Arphaxad, in the mountains of Ragau, and smote him through with his darts, and destroyed him utterly that day. »^۱

که مفاد آن چنین است:

« همچنین آرفاکساد را در کوههای راگو (= کوههای ری) بگرفت^۲، و او را با تیرهایش بزد، و در همان روز به کلی از میان برداشت.»

در باب تطبیق «راگو» (Ragau) با «ری» در برخی از منابع خارجی اختلاف گونه‌ای مشهود است، و گاه آنجا محلی به نزدیکی دجله و فرات معرفی شده است^۳ لکن در بسیاری از منابع دیگر «راگو» (Ragau) مذکور در کتاب ژودیت با «راکس» (Rages) مذکور در کتاب «توبیت» یکی دانسته شده است؛ «توبیت» نیز یکی دیگر از ضمایم تورات است که حالتی شبیه به «ژودیت» دارد. در انطباق «راگس» (Rages) مذکور در «توبیت»^۴ با «ری» احدی تردید نکرده است.

1 - Judith 1:15, The Apocrypha p. 47

2 - یعنی: نبوکد نصر

3 - از آن جمله است: دیکسینر ناسیونال جدید، ج ۴ ص ۱۱۶۸؛ دیکسینر دو بیوگرافی،

ج ۲ ص ۲۲۵.

4 - Tobit 1:14, 4:1, 4:20, 5:5, 6:9, The Apocrypha pp. 39-42

سراوزلی ، مستشرق معروف انگلیسی که در ۱۸۱۱-۱۸۱۲ میلادی ری را از نزدیک بدید ، در سفرنامه که به سال ۱۸۲۳ میلادی به طبع رسیده ، در باب محل «راگو» چنین گفته :

« That Ragau, noticed in the book of Judithe, (Ch. I. V.15) , is the Rages of Tobit... »^۱

مفاد آن چنین است :

راگو که در ژودیت ملاحظه شد همان راگس از توبیت است .

ویلیامس جکسن در مقدمه کتاب « تبتیات زرتشتی » (Zoroastrian Studies) آنجا که مراجع عمده در باب مادها و پارس ها را در کتاب مقدس برمی شمارد ، گوید :

« ... همچنین باید از کتاب دیگر مجهول المؤلف موسوم به یودت (یهودیه) نام برد که در آن اشاره به شهرری (رگگ) شده . »^۲

علاوه بر اینها اگر محل راگو مذکور در ژودیت در بین دجله و فرات فرض شود ، آن حدود - چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست - جز در شمال که مرکز دولت آشور بوده است کوهی ندارد ، و تردیدی نیست که آرفا کساد در مرکز دولت آشور قیام نکرده بوده است .

شخصیت تاریخی آرفا کساد روشن نیست . درباره ای از منابع وی همان « فرا - اورتس » (Phraortes) پادشاه ماد معرفی شده است^۳ .

ظاهر آ به حکم قرائن گویا آرفا کساد در نبرد با «نبو کدنصر» - که از پیش در

۱ - سفرنامه سراوزلی ، ج ۳ ص ۱۷۵ س ۶ . سراوزلی در همین صفحه از سفرنامه گفته : اختلاف در باب محل راگو از اختلاف ترجمه یونانی با ترجمه لاتینی تورات سرچشمه می گیرد ، و قول راگو در نزدیکی دجله و فرات به ترجمه لاتینی برمی گردد .

۲ - ترجمه فارسی تبتیات زرتشتی به وسیله استاد فقید دکتر شفق ، در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص ۱۲۱ س آخر .

۳ - دیکسینر ناسیونال جدید ، ج ۴ ص ۱۱۶۸ ؛ دیکسینر دیوبیوگرافی ، ج ۲ ص ۲۲۵ ؛ گراند دیکسینر انیورسل قرن ۱۹ ، ج ۷ ص ۵۴ در تعریف همدان .

همان نزدیکی گرفتار آن بود^۱ - به کوههای ری پناه برده بوده . چون کوهستان ری یا قصران به سبب داشتن کوههای بسیار بلند پر شیب و دره های تنگ و پرتگاههای پرخطر، صعب العبور و رفتن بدانجا سخت دشوار بوده است، و عاده^۲ جز مردم محل کسی را بدانجا گذر نبود ، و ابودلف از مردم قرن چهارم هجری در الرسالة الثانیه و یاقوت جغرافی دان معروف در معجم البلدان ذکر کرده اند که کوههای آنجا بلند و رفیع است، و دست یافتن مرزبان ری بر مردم آن حدود اگر سر به طغیان بردارند مقدور نیست، و به همین سبب ایشان راهمیشه به نزدیکار گزار ری وثیقه هایی بوده است تا پیوسته مطیع باشند و از اداء خراج سر باز نزنند^۳ .

و از همین رو است که در مواقع خطر بزرگان بدان حدود پناه می بردند، و نمونه هایی از آن در منابع به چشم می خورد .

یکی از این موارد ، پناه بردن ابن کربویه رازی از بزرگان نیمه اول قرن سوم هجری و از اصحاب کوکبی حسین بن احمد علوی است که پس از شکسته شدن کوکبی ، به کوههای قصران پناه برد چنانکه خود گفته : « حتی لجأت الی اجبال قصران » ، که بیان آن در ص ۱۱ کتاب حاضر گذشت ، بدانجا رجوع شود .

دیگر پناه بردن فنا خسرو و پسر مجدالدوله دیلمی به قصران است ، پس از آنکه سلطان محمود برری به سال ۴۲۰ هجری ، غلبه یافت و مجدالدوله را از میان برداشت .

ابن اثیر این واقعه را در الکامل چنین نقل کرده :

« لمامات محمود بن سبکتکین ، طمع فنا خسرو بن مجدالدوله بن بویه فی الری ، و کان قد هرب منها لما ملکها عسکر یمین الدوله محمود ، فقصده قصران

۱- چنانکه در کتاب ژودیت، باب اول، بند پنجم مذکور است: «همان روزها نبوکد- نضر با آرفا کساد در دشت بزرگی، که دشتی است در سرحدهای راگو (ری) جنگ می کرد : The Apocrypha p. 47. (در نسخه سریانی ژودیت، در اینجا بجای « راگو » ، « دورا » ، (Dura) آمده است.)

۲- الرسالة الثانیه ، ص ۳۳ س ۱، ترجمه آن، به نام سفرنامه ابودلف در ایران، ص ۵۷ س ۱۴ : معجم البلدان ، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۵ .

— وهی حصینه — فامتنع بها؛ فلما توفي يمين الدولة وعاد ابنه مسعود الى خراسان، جمع هذا فناخسرو جمعاً من الديلم الاكراد وغيرهم و قصدوا الري؛ فخرج اليه نائب مسعود بها ومن معه من العسكر، فقاتلوه فانهم وعاد الى بلده، و قتل جماعة من عسكره»^۱.

مفاد این قول آنکه: چون محمود بن سبکتکین درگذشت، فنا خسرو بن مجد الدولة بن بویه به ری طمع در بست، وی بدان هنگام که سپاهیان یمین الدوله محمود بر آن دیار دست یافتند از آنجا به عزم قصران بگریخت — قصران جایگاهی استوار است — و وی بدانجا قوی دل بود؛ اما بدان هنگام که یمین الدوله وفات یافت و پسرش مسعود به خراسان بازگشت، فنا خسرو گروهی از دلمیان کرد و دیگران را با خود یارگرداند و روی به ری نهاد؛ کار گزار مسعود که به ری بود بسا سپاهیان خویش به پیشباز او رفت، و قتال در گرفت فنا خسرو از پیش ایشان بگریخت و به — جای خویش بازگشت، و گروهی از سپاهیان کشته شدند.

گویا ظاهراً مناعت این جبال سبب بوده است که داستان ذیل درباره ابو مسلم خراسانی به وجود آید:

پس از قتل ابو مسلم خراسانی پیروانش معتقد شدند که او امام است و زنده و کامیاب است، و در ماوراءالنهر ادعا کردند که ابو مسلم در جبال ری (کوههای قصران) محبوس است، و به وقتی مناسب خروج خواهد کرد، همانگونه که کیسانیه در باب محمد بن حنفیه عقیده داشتند که وی در کوه رضوی (در نزدیکی ینبع) مقیم است و به موقع ظهور خواهد کرد^۲. رضوی کوهی بزرگ است، و چون کوههای قصران — پشته ها و شعبها و وادیها و آبهای بسیار و درختان فراوان دارد^۳. در باب داستان ابو — مسلم در مبحث تاریخ قصران نیز اشارتی بیاید.

۱- الکمل این اثیر، ج ۷ ص ۳۴۸ س ۱۲.

۲- الفهرست ابن ندیم، ص ۴۰۸ س ۲؛ ترجمه فارسی آن، ص ۶۱۵ س ۹.

۳- ترجمه مسالك وممالك اصطخری، ص ۲۳ س ۱۷.

بدین قرار احتمال التجاء آرفا کساد به قصران موجه تواند بود. پناه بردن به قصران را شواهد دیگر نیز هست که اختصار رابه همین میزان بسنده می کند. کوههای قصران: قصران خارج را جز رشته کوه شمیران در شمال، و شاخه هایی از کوه سه پایه دیگر کوهی نیست؛ لکن قصران داخل سراسر کوهستانی است و هرپاره ای از آن نامی دارد^۱، و شرح آن بیاید. در مقدمه این مبحث ذکر این نکته از فایده‌تی خالی نمی نماید که سلسله کوهی که قصران خارج (کوه شمیران) و تمامت قصران داخل را درمیان دارد، بدین زمان به غلط البرز شهرت یافته است، لکن از عهد باستان تا دوسه قرن پیش این کوه هیچگاه به نام البرز خوانده نشده است، نگارنده در این باب که البرز به نزد قدما بر کوه قاف اطلاق داشته نه بر کوه دماوند ری، در کتاب ری باستان، در تحت عنوان «خاتمه» به تفصیل بحث کرده است. در اینجا نکاتی از آن مبحث به همراه مطالبی تازه از منابعی دیگر که جهت روشن شدن مطلب ضروری می نماید نقل می افتد.

عریض ترین بخش سلسله طولانی عظیمی که بدین عهد البرز خوانده می شود، آن قسمت است که در شمال طهران در فاصله قصران تا جلگه مازندران واقع است، این فاصله حدود هشتاد کیلومتر است^۲، که قرب سی کیلومتر از آن در عرض قصران افتاده است. طول مرتفعات قصران از مشرق به مغرب، از محل کوه دماوند تا دو آب کرج، قرب هفتاد کیلومتر است. نام تمام یا قسمتی از این مرتفعات که در شمال شهر باستانی ری افتاده است، به مناسبت وقایع تاریخی که داشته از دیرباز تا کنون جای بجای به چشم می خورد، در تورات چنانکه در صحیفه^۳ ۱۰۴ کتاب حاضر گذشت به صورت «کوههای ری» درج آمده، و در لوحه های بازمانده از آشوریان به تفصیلی که درص ۶۰، ۶۱ این کتاب مذکور آمد به کود دماوند نام «بیکنی» داده شده که بی گمان به فروغ و شاخه های متفرع از این کوه نیز - به شرحی که بیاید - اطلاق می یافته، و به عهد هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان نیز چنانکه درص ۱۶ بیان

۱- به نقشه اطراف طهران اشتهال آلمانی رجوع شود.

۲- هیئت علمی فرانسه در ایران. تألف دومرگان، ص ۴۷ س ۷.

شد تمامت این سلسله را « پتسخوارگر » می خواندند ، به عهد اسلامی - چنانکه از منابع برمی آید - مرتفعات قصران ، وحد عمل ری را دماوند و گاه قارن و روینج می نامیدند ، ابن حوقل نوشته :

« ... واما الجبال ، فمن حد عمل الری دنیاوند ، وهو جبل رأیته من وسط روذه

بالری ، وبلغنی انه یری من قرب ساوه ، وهو فی وسط جبال یعلو فوقها کالقبه »^۱ .

یعنی : اما کوهها ، در حد ناحیت ری دماوند است ، و آن کوهی است که من از میان بازار روده درری آنرا دیده ام ، و مرا گفته اند که این کوه از نزدیکی ساوه دیده می شود ، و آن در میان کوههایی است که قسمت فوقانی آن چون گنبدی بالا رفته است .

در نزهة القلوب درج گردیده :

« کوه دماوند مشهور است ، وسخت بلند ، از صد فرسنگ باز توان دید ، و

بر شرقی ملک ری افتاده است ... »^۲

بدین نکته نیز باید توجه داشت ، که گرچه در منابع هر جا که سخن از « کوه

دماوند » به میان است اکثر قله معروف نزدیک دماوند مورد وصف است ، لکن این

نام به تمامت این رشته کوه نیز تعلق دارد ، چنانکه مؤلف نزهة القلوب ، که قولش

گذشت ، در شرح رود جاجرود که از رشته های متعدد کوه های قصران داخل سرچشمه

می گیرد و به سوی ورامین ری می رود و از قله دماوند نیز فاصله زیادی دارد ،

نوشته :

« آب جاجرود از کوه دماوند برمی خیزد ، و به ولایت ری می ریزد ، و در حدود

قوهد علیا و اسان مقاسمه می کنند ... و در بهار هرزه آبش در مغازه منتهی می شود »^۳ .

در قول ابن حوقل نیز که در سطور پیشین گذشت ، رشته کوه عمل ری (=

ناحیت ری) به نام دماوند خوانده شده است ، و ذکر قله معروف آن بستر به سبب

افسانه های منسوب به آن (چون محبوس بودن ضحاک و یاصخر جنی در آنجا) و نیز

۱- سورة الارض ، ص ۳۲۲ س ۱۴ .

۲- نزهة القلوب مقاله ثلثه ص ۱۹۴ .

۳- نزهة القلوب . مقاله ثلثه ص ۲۲۰ .

عظمت و ارتفاع آن است .

کوههای واقع در خارج از حد شمالی قصران و متصل به آن که به مازندران تعلق دارد خود در ادوار تاریخی نامهای خاص داشته، و از آن ردیف است «روینج» یا «رویان» و «موز» یا «ماز»؛ و سند این دعوی در صحیفه^۱ ۱۸، ۱۹ از قول ابن فقیه و اصطخری و ابن حوقل و ابن اشفندیار و ظهیرالدین مرعشی نقل افتاد، بدانجا رجوع شود . و نیز در حدود العالم^۲ و جهان نامه^۳ و باره ای منابع دیگر به رشته کوه بزرگ واقع میان طبرستان و ری ، نام کوه قارن داده شده است .
در جهان نامه آمده است :

« جبال قارن - کوهی بزرگ است میان طبرستان و میان ری و میان بسطام و دامغان ، و این کوه را نیز جبال رونج نویسند یعنی رونه ، و معنی آن معلوم نیست و دباوند از این کوه جداست . »

تردید نیست که رونج در این قول همان روینج در گفته ابن حوقل مذکور در ص ۱۸ کتاب حاضر است .

نام این سلسله کوه در هیچ باستانی البرز خوانده نشده است .

البرز که قدیم ترین منبع ذکر آن اوستاست، در بسیاری از موارد، هم در اوستا و هم در روایات زردشتی، جنبه مذهبی و مینوی و معنوی دارد، و قابل انطباق با هیچیک از کوههای زمینی نیست، در مواردی هم که باقرائن مقام ذکر می توان محلی برای آن در زمین یافت، آن محل قفقاز است نه شمال ری و طهران . نمونه را چند مورد از هر دو نوع نقل می افتد .

البرز در اوستا «هرا» و «هرابرزئیتی» و «هراثیتی» ، و در ترجمه پهلوی «هربرز» گفته می شود ، در یشتها ، رشن یشت بند بیست و پنجم آمده :

« اگر هم تو ای رشن پاک در بالای قلّه کوه هراثیتی ، در آنجا که گرداگرد آن

۱- حدود العالم ، ص ۱۴۷ س ۵ .

۲- جهان نامه ، ص ۵۸ س ۹ .

ستارگان و ماه و خورشید من دور می‌زنند باشی، ما ترا به یاری می‌خوانیم .^۱
 سری از پل چنوت (پل صراط) به البرز متصل است، دروندیداد درج افتاده:
 «... [دختری جوان] روان پارسایان را از بالای کوه (البرز) عبور می‌دهد، و در
 بالای پل چنواد همراه ایزدان آسمانی جای می‌دهد.»^۲

در کتاب «روایات داراب هرمزدیار» که در احکام دین مزدیسنان است،
 درج است:

«اورمزد جهان را مثال گوی بیافرید، و از فلک افلاک تا کره خاک بدین مثال،
 و البرز کوه را در میان جهان ساخت چنانکه سرش از فلک الافلاک زیر تر و بن از کره
 خاک زیر تر، و آهریمن را در زیر البرز کوه بستند»^۳.

و نیز مواردی چند در این کتاب ذکر گردیده که کوه البرزستون آسمان است،
 و آفتاب و ماه و ستارگان به مثل چرخ دولاب در گردش اند.^۴

این نوع را شواهد فراوان است که مقام ذکر تمامت آنها را بر نمی‌تابد، و همه
 نشان می‌دهد که چنین کوهی نمی‌تواند حقیقت خارجی زمینی داشته باشد.

چنانکه ذکر شد مواردی نیز در اوستا وجود دارد که محل البرز را در قفقاز
 نشان می‌دهد، از جمله در «درواسپ یشت» در کین خواهی کیخسرو از افراسیاب
 مذکور است:

بند ۱۷: «از برای او (درواسپ)^۵ هوم^۶ درمان بخش و سرور نیک باچشمان
 زرد رنگ، در بلندترین قله کوه هرا فدیة آورد، و از وی برای این کامیابی درخواست
 نمود.»

بند ۱۸: «این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین درواسپ، که

۱- یسئها، ج ۱ ص ۵۷۲ س ۱۲.

۲- وندیداد دارمستتر، ترجمه دکتر موسی جوان، فرگرد ۱۹ بند ۳۰ ص ۲۶۴ س ۴.

۳- روایات داراب هرمزدیار، ج ۲ ص ۶۴ س ۱.

۴- ، ، ، ، ج ۲ ص ۵۶ س ۶، ص ۴۷۹ س ۳.

۵- درواسپ به نزد زردشتیان فرشته نگهبان چهارپایان است.

۶- هوم نام عابدی است از نسل فریدون.

من افراسیاب مجرم تورانی را به زنجیر کشم ، و به زنجیر بسته بکشم و بسته برانم ، و در بند به نزد کیخسرو برم تا او را روی دریاچه چنچست عمیق و باسطح وسیع بکشد .^۱

داستان انتقام جویی کیخسرو از افراسیاب بدان گونه که درغررالسیرثعالبی و شاهنامه فردوسی درج است بدین تلخیص است:

کیخسرو برای انتقام خون پدرش سیاوش ، به گنگ دژ به جنگ افراسیاب رفت . افراسیاب شب هنگام بگریخت و پس از چند سال در نزدیکی بردع قفقاز به غاری در کوهی پنهان شد . در آن کوه هوم عابد مسکن داشت ، ناله افراسیاب را شنید به نزدیک غاررفت و او را شناخت و بازوانش را بیست و بیرون آورد . افراسیاب در راه در فرصتی مناسب بگریخت و خود را به دریای چنچست^۲ انداخت و پنهان شد ، گیو و گودرز آنجا رسیدند . هوم واقعه را به آنها بازگفت . سرانجام افراسیاب را گرفتار کردند و به کیخسرو سپردند تا بکشد^۳ .

کوهی که در این داستان در شاهنامه درج آمده و هوم در آنجا خدا را عبادت می کرد و از آنجا ناله افراسیاب را شنید ، چنانکه در این ابیات است :

« نیایش کنان هوم بر کوهسار به پیش جهاندار پروردگار
پرستش همی کرد پشمینه پوش ز غارش یکی ناله آمد به گوش^۴ »

همان کوه است که در بند ۱۷ درواسپ پشت مذکور در صحیفه سابق ذکر شد ، و هوم در آن کوه فدیه آورد ، تا بر افراسیاب دست یابد ، به این کوه در آنجا چنانکه گذشت نام «هرا» (= البرز) داده شده است.^۵

۱- یشتها ، ج ۱ درواسپ پشت ، ص ۳۸۳ س ۷ به بعد .

۲- چیچست اوستا در شاهنامه به تصحیف خنجست آمده :

درین آب خنجست پنهان شدست بگفتم به تو راز چونان که هست :

شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۹۱ س ۱۵ .

۳ غررالسیر ، ص ۲۳۲ ، ۲۳۳ ؛ شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۷۵-۱۳۹۶ . نیز ، رك: یشتها ،

ج ۱ ص ۲۰۹ س ۲۱ مقاله استاد پور داود .

۴- شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۸۷ س ماقبل آخر .

۵- چنانکه درص ۱۱۰ کتاب حاضر گذشت ، هراثیتی و هرایه معنی البرزاست .

مواردی دیگر نیز در پاره‌ای منابع به چشم می‌خورد که تصریح شده است که البرز در قفقاز واقع است، چنانکه در نزهة القلوب مذکور است:

«کوه البرز کوه عظیم است متصل باب الابواب است؛ و کوههای فراوان پیوسته، چنانکه از ترکستان تا حجاز کما بیش هزار فرسنگ طول دارد.»^۱

برخی از پیشینیان همین کوه را در همین محل «قاف» نام داده‌اند. عباسقلی قدسی با کوئی در تاریخ داغستان گفته:

«... در قرب دربند دوشعبه در کوه است که یکی آنرا قاف بزرگ و دیگری را قاف کوچک می‌نامند... کوه قاف همین جبال قافقاس (قفقاز) بوده...»^۲

از پیشینیان در باب انطباق کوه البرز با کوه قاف روایاتی بدست است، و از آن جمله قول یاقوت در معجم البلدان نقل می‌افتد:

«قاف بلفظ القاف الحرف من حروف المعجم... تسمیه القدماء البرز.»^۳

یعنی: کوه «قاف» برابر لفظ قاف از حروف معجم... پیشینیان آنرا البرز می‌نامند.

از آنچه تا اینجا گذشت به خوبی روشن می‌شود که در زمانهای گذشته و قبل از دوسه قرن اخیر کوه شمالی ری و دماوند را البرز نمی‌گفته‌اند، و حتی در اخبار نادرشاه افشار نیز البرز کوهی در قفقاز شناخته شده که طوایف لگزیه در شوامخ شعاب آن و اماکن سخت و صعب العبور داغستان مأوی داشتند^۴. به درستی روشن نیست که اطلاق نام البرز بر کوههای ری و دماوند از چه تاریخی آغاز شده، آنچه مسلم است اینست که کرپرتر سیاح انگلیسی که به زمان فتحعلیشاه در ایران بوده، در سفرنامه خود به کوه ری و دماوند نام البرز داده است، و به سهو جایگاه پروردن سیمرغ زال پدر رستم را در این محل دانسته، و این افسانه را سببی از اسباب شهرت کوه

۱- نزهة القلوب، مقاله نالته ص ۱۹۱.

۲- تاریخ داغستان، نسخه خطی، ص ۱۲-۱۴.

۳- معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۸ ص ۱.

۴- تاریخ جهانگشای نادری، وقایع سال ۱۱۵۴ هجری، ص ۳۶۷ ص آخر؛ دره

نادره، ص ۵۴۵، ۵۴۶، نیز ص ۳۵۴ ص آخر.

دماوند وری پنداشته است.^۱

لسترنج نیز قولی به همین تقریب، در سرزمینهای خلافت شرقی در این باب ذکر کرده که درست نتواند بود.^۲ اگر قرار باشد تاوجهی برای این تسمیه ناصواب اندیشیده شود باید آنرا از مقوله اطلاق کل و اراده جزء دانست، چون بنا بر روایت اوستا، البرز بر همه کشورهای غربی و شرقی احاطه دارد؛ چنانکه در زامیاد یشت مذکور است:

« نخستین کوهی که از زمین برخاست، اخی سپنتمان زرتشت، هرئیتی (= البرز) بلند است که همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است.^۳ »

این بود بحثی کوتاه در باب نام سلسله کوه دماوند و شمیران که اکنون به « البرز » مشهور است، کلمه البرز - که چنانکه درص ۱۱۰ کتاب حاضر اشارت رفت در اوستا « هرابرزئیتی » (Herā berezaiti) و در پهلوی « هربرز » (Harbōrz) است - از دو جزء ترکیب یافته: « هر » به معنی کوه، و « برز » به معنی بالا و بلند و بزرگ، و بر روی هم یعنی کوه بلند و مرتفع.^۴ لخت اول در آبادی های قصران داخل واز جمله اوشان و آهار در فعل مرکب « هره کردن » بکار می رود: و به معنی بر روی هم انباشتن چوب و هیزم و سر و شاخه درخت است چنانکه به صورت کوهه و پشته ای در آید، و نیز به تل انبوهی از هیزم و نحو آن « یک هره » هیزم گویند. لخت دوم « برز » نیز در فارسی به معنی بلندی و بالا و قامت رایج و دارج است.^۵ در میان رشته کوه های قصران ظاهراً نام برخی از شاخه ها و شعب محلی، یا از یکی از این دو ریشه اشتقاق دارد، همانند: « برجین » (تلفظ محلی برزین) و « برز مه » از اصل « برز » و یا از هر دو ریشه با تخفیف همانند « تل هرز »، که معنی تل معلوم است و

۱- سفرنامه کرپرتر به انگلیسی، ج ۱ ص ۳۰۶ س ۲۷، و ص ۳۰۷ س ۵ به بعد.

۲- ترجمه سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۶ س ۶.

۳- یشتها، ج ۲ ص ۳۲۴ س ۲.

۴- برهان قاطع، ج ۱ ص ۱۵۷، ذیل ۶ حواشی و تعلیقات دکتر معین.

۵- آندراج و برهان قاطع ذیل این کلمه.

لخت دوم را گویا ظاهر آ می توان مخفف صورت « هربرز » پهلسوی رایج در این نواحی به زمان پیش از اسلام پنداشت ، و نیز گویا ظاهر آ نام رود « هراز » را نیز می توان تأییدی در این باب گمان کرد، چون این رود که از حدود مرتفعات لارسرچشمه می گیرد در پهنه لار به نام رود لارخوانده می شود، و چون از آنجا خارج می شود و به پل پلور در دامنه کوه دماوند می رسد بدان نام « هراز » می دهند، و این تغییر نام در دامن قله دماوند سببی دارد که می توان چنین پنداشت که برای نسبت دادن آن رود به این کوه بلند عظیم یا « هربرز » است که به تخفیف هراز گفته اند^۱؛ و شرح این کوهها بیاید. تردیدی نیست که با فرض موجه بودن چنین احتمالی اطلاق نام « هربرز = البرز » بر مواضعی معین از این رشته کوه به مناسبت معنی لغوی کلمه است، و چنانکه در سابق گذشت سلسله عظیم البرز مذکور در اوستا مطلقاً با این کوه قابل انطباق نیست.

باری، کوههای قصران جملگی فروع و شاخه های رشته کوه دماوند و توجال است، و تفصیل آن بدین قرار است:

قصران داخل : در شمالی ترین حد قصران داخل کوه کلوم بستک یا کلون بستک افتاده است، که ارتفاعش در حدود ۴۵۴۲ متر یا ۱۴۸۹۸ پاست، و چنانکه در ص ۱۹ کتاب حاضر اشارت رفت، از سه سوی آن سه رود در سه حوزه جباری می شود: از مشرق رود لار سرچشمه می گیرد که از دره لار می گذرد و به سوی مازندران جریان می یابد. از مغرب آن رود شهرستانک و شاخه های رود کرج به وجود می آید که به سوی دره ارنگه پیش می رود، و از مرکز و جنوب رود جاجرود جریان پیدا می کند که از اواسان می گذرد به ورامین می رسد.

کوههای قصران داخل جملگی در این سه حوزه واقع است و شرح آنها بدین قرار است:

۱- و از این مقوله تواند بود رود هرز مذکور در تاریخ ابن اسفندیار (ج ۱ ص ۷۱، ۷۰)

(۲۵۷)، و در کتاب مازندران و استرآباد رابینو (ص ۲۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۷۴).

الف - حوزه رود لار :

« اشتر کوه » و « خرسنگ » (برسنگ) که در جنوب شرقی کلوم بستک و در شمال آب نیک و گرمابدر ، و در جنوب اوائل دره رود لار واقع است، ارتفاع خرسنگ ۴۳۴۹ متر یا ۱۴۲۶۵ پاست .

« خاتون بارگاه »، که در مشرق گرمابدر و شمال غربی کوه یونزار (یونجهزار) افتاده است، و رود لار در مشرق و سرچشمه جاجرود در مغرب آن است .
 « یونزار » که در جنوب شرقی خاتون بارگاه قرار دارد .
 « کزنک » و « سُرخک »، که در شمال خشک رود لار افتاده است .

« لار کوه » به ارتفاع ۳۹۰۱ متر یا ۱۲۷۹۸ پا که در شمال امامه، و « لواسان کوه » که در شمال لواسان واقع است ، و خشک رود لار از شمال هردو می گذرد .
 « فیل زمین » به ارتفاع ۳۳۳۳ متر یا ۱۰۹۳۵ پا ، و « بستان »، و « سیاه چال » در مشرق لواسان و شمال شرقی سیاه رود قرار داد که شاخه های چهل بره و گلخانه و چند شاخه دیگر از شعب رود لار از شمال آنها سرچشمه می گیرد .

« پیازک » ، و « کمردشت » به ارتفاع ۳۷۹۶ متر یا ۱۲۴۵۴ پا که در شمال رود لار و جنوب لاریجان افتاده است، و چند رشته کم اهمیت دیگر، در این کوهها حیوانات وحشی و درنده و نیز شکار فراوان است، و در اغلب نقاط این دره رگه های زغال سنگ در سطح زمین پیدا است ^۱ .

ب - حوزه رود شهرستانک و شاخه های کرج : کوه « کلوم بستک » در شمال شرقی، که شاخه های وارنگرود و ولایت رود از شعب اصلی رود کرج از آنجا سرچشمه می گیرد . « کوه کسبل » در شمال شهرستانک، که سرچشمه بعضی از شاخه های رود شهرستانک از شعب رود کرج از آنجاست . کوه « گل کیله » در جنوب شرقی شهرستانک ، که سرچشمه رود شهرستانک از آن حدود است .

ج - حوزه رود جاجرود : « کوه در بند سر »، این کوه در جنوب کوه

کلوم بستک ، و در شمال دیه دربند سر افتاده است و سرچشمه شاخه‌ای از جاجرود از آنجاست .

« کوه ورزا » و « کوه شمشک »، که محل ورزش اسکی در زمستان است و در جنوب شرقی کوه دربندسر واقع است.

کوه « لجنی » در شمال غربی قریه روته و متصل بدان، که معدن ذغال سنگش معروف است.

« گاجره » به ارتفاع ۳۳۸۴ متر یا ۱۱۱۰۲ پا ، این کوه از شمال به کلوم بستک و واشکستان و دربندسر و کوه کسپیل، و از جنوب به کوه توچال پیوسته است، و شاخه‌ای از آن در مغرب جاجرود تا اوشان امتداد می‌یابد، آبادیهای دربندسر و جیر رود و میگون در مشرق، و آهار و شکراب در جنوب آن واقع است ، سرچشمه رودهای دربندسر و میگون در دامنه شرقی و سرچشمه شاخه‌ای از رود آهار به نام پیش‌کنک در دامنه جنوبی آنست ، کوه آهار بشم که ۳۱۲۰ متر یا ۱۰۲۳۳ پا ارتفاع دارد و بقایای معبد ناهید قصران بر فراز آن به جاست از شاخه‌های کوه گاجره است .

کوه « اسبول » ، این کوه از شمال غربی به دیه اوشان و از جنوب شرقی به دیه کلیگان می‌پیوندد ، رودخانه امامه در مشرق و جاجرود در مغرب این کوه جاری است . دیه امامه در مشرق و حاجی آباد در مغرب این کوه افتاده است .

« کوه فراخلا » ، این کوه در میان سه آبادی امامه و اوشان و فشم واقع است ، و رود جاجرود در دامنه غربی آن جاری است .

کوه « برجین »، که یکی از قله هایش به ارتفاع ۲۹۸۶ متر یا ۹۷۹۷ پا است ، این کوه از شمال به امامه و ناصر آباد و کلیگان و از مشرق به راحت آباد و کندو گلندوک و از جنوب به تک مزرعه و شورکاب و از مغرب به رودک محدود می‌شود . کوهی است بالنسبه عظیم و بلند و نامش (برجین = تلفظ محلی برزین) معرف آن است . از قله این کوه طهران و نواحی آن به خوبی پیداست .

کوه اره، به بلندی ۲۵۸۲ متر یا ۸۴۷۱ پا در مشرق سد فرحناز (سدلتیان) که

لتیان در شمال غربی و کمرد در جنوب شرقی آن واقع است^۱. این بود شرح مرتفعات عمده قصران داخل، و این مجموع را چنانکه در صحیفه ۱۱۰ مذکور افتاد رویان یا روینج نیز می‌گفته‌اند.

قصران خارج: چنانکه در سابق اشارت رفت قصران خارج را جز سلسله کوه عظیم شمیران که در شمال آن به شکل قوسی از مشرق تا مغرب ادامه دارد، و شاخه‌هایی از کوه سه پایه در جنوب، کوه بزرگ دیگری نیست. کوه شمیران حد فاصل قصران داخل و قصران خارج است، و از هر دو سو دارای دره‌های عظیم است، دره‌های معروف جنوبی آن در شمال قصران خارج یا شمیران کنونی عبارت است از: دره دارآباد، دره شاه آباد، دره پس قلعه و دربند و امامزاده قاسم، که تجریش در امتداد آنها قرار دارد، دره درکه، دره فرح زاد، دره کن. دره‌های عمده آن از سمت قصران داخل عبارت است از: دره رودک که دیه رودک آنجا قرار دارد، دره حاجی آباد و آخرین، که راه میان بر سابق قصران داخل به طهران از این دره از کوه تل‌هرز به دارآباد شمیران می‌رسید، دیگر دره تنگه پری (تنگه پارو به تلفظ محلی) در ایگل.

این کوه بزرگ به دو بخش عمده «تل‌هرز» و «توچال» تقسیم می‌شود که هر بخش خود نیز دارای فروعی است. تل‌هرز کوهی است مرتفع و تقریباً به بلندی ۳۱۹۸ متر یا ۱۰۴۹۲ پا، و حد شرقیش به هزار دره تلومی رسد، و از سوی قصران داخل آبادیهای لشکرک و رودک و حاجی آباد و اوشان و باغ‌گل و ایگل در دامنه آن واقعند، و از سمت قصران خارج یا شمیران نیز سوهانک و دارآباد و کاشانک و منظریه و پاره‌ای آبادی دیگر در پای این کوه افتاده‌اند. از شاخه مرتفع آن، کوه برزمه است در شمال، که میان رودک و حاجی آباد واقع است، و راه رودبار قصران در سابق از فراز آن می‌گذشت. ذکر این احتمال که نام تل‌هرز و برزمه بر بلندی محل خود دلالت دارد در ص ۱۱۴ کتاب حاضر گذشت. تنگه پری ایگل مسدود در سابق (در شمال منظریه و حصارک شمیران) فصل مشترك میان دو کوه تل‌هرز و توچال است.

۱- ظاهراً گویا نام این کوه صورتی از کلمه «هر» است به معنی «کوه» که ذکر آن در

ص ۱۱۴ برفت، و با اذعان نجاتی مناسبی ندارد.

قلهٔ توچال یکی از مرتع‌ترین قله‌های قصران است، و بلندی آن به ۳۹۶۷ متر یا ۱۳۰۱۶ پا می‌رسد. این قله برف و یخ فراوان دارد که از طهران و حوالی آن مشهود است، دیه‌های شهرستانک و شکراب و آهار و فشم و میگون و چند آبادی دیگر از سوی قصران داخل در دامنه توچال افتاده‌اند. سرچشمه رودخانهٔ شهرستانک از شاخه‌های رود کرج و رودخانهٔ شکراب از شاخه‌های رود جاجرود از شمال توچال است. آبادیهای مهم پس قلعه و دربند و ولنجک و درکه و اوین و فرح‌زاد و سنگان و سولقان و امامزاده داود و غیره در دامنهٔ توچال از سوی جنوب یا قصران خارج افتاده‌اند. کوه‌شاه‌نشین از شاخه‌های عمدهٔ شمالی و کوه و لنجک و کوه رندان و کوه سنگان - که درهٔ کن و اراضی کن و سولقان از این دو کوه آغاز می‌شود - از شاخه‌های عمدهٔ جنوبی توچال محسوبند.^۱

ابودلف مسعربن مهلهل را در الرسالة الثانية در باب عظمت و رفعت و صعوبت کوههای قصران قولی مفید است،^۲ و هم در آنجا در شرح ری ذکر کند:

«در یکی از کوههای ری دریاچه‌ای مشاهده کردم، که پیرامون آن قرب یک جریب است، و آب رودها و سیل دره‌ها به هنگام زمستان و بهار بدانجا می‌ریزد... در اطراف این دریاچه، نرگس زارها و بنفشه زارها و گلزارهاست، و به نزدیکی آن بقایای قصری باستانی مشهود است که از آن جز پاره‌ای از دیوارها و گنبد درسرای بجای نمانده است، و کسی را نیافتم که مرا از آن خبری دهد»^۳.

این قول اگر رویی در صواب داشته باشد، بر استخرگونه‌ای ناظر تواند بود که هم اکنون در دامن شمالی قلهٔ توچال، در آن نقطهٔ مرتفع، موجود است و گل‌های طبیعی بسیار زیبا و جالب در پیرامون آن فراوان می‌روید، مردم آن حدود آنجا را «چال او» می‌نامند. نگارنده این محل را خود چندبار از نزدیک دید، و در تمامت

۱ - رجوع شود به نقشهٔ اطراف طهران اشتهال آلمانی، و نقشهٔ اطراف طهران

ارکان حرب کل قشون، طبع ۱۳۰۶ شمسی.

۲ - الرسالة الثانية، ص ۳۳ س ۱، ترجمهٔ فارسی آن، ص ۷۵ س ۱۴.

۳ - د د د ص ۳۳ س ۷، د د د ص ۷۶ س ۵.

نقاط کوهستانی ری، جز این محل نقطه دیگری را قابل انطباق با قول ابودلف نیافت. از آثار بنای مذکور در قول ابودلف اکنون چیزی بجا نیست، این اثر به حکم شواهد و قراینی که در ذکر مذهب قصران در بیان معابد ناهید در این حدود بیاید جنبه دینی زردشتی داشته است و تفصیل آن مذکور افتد.

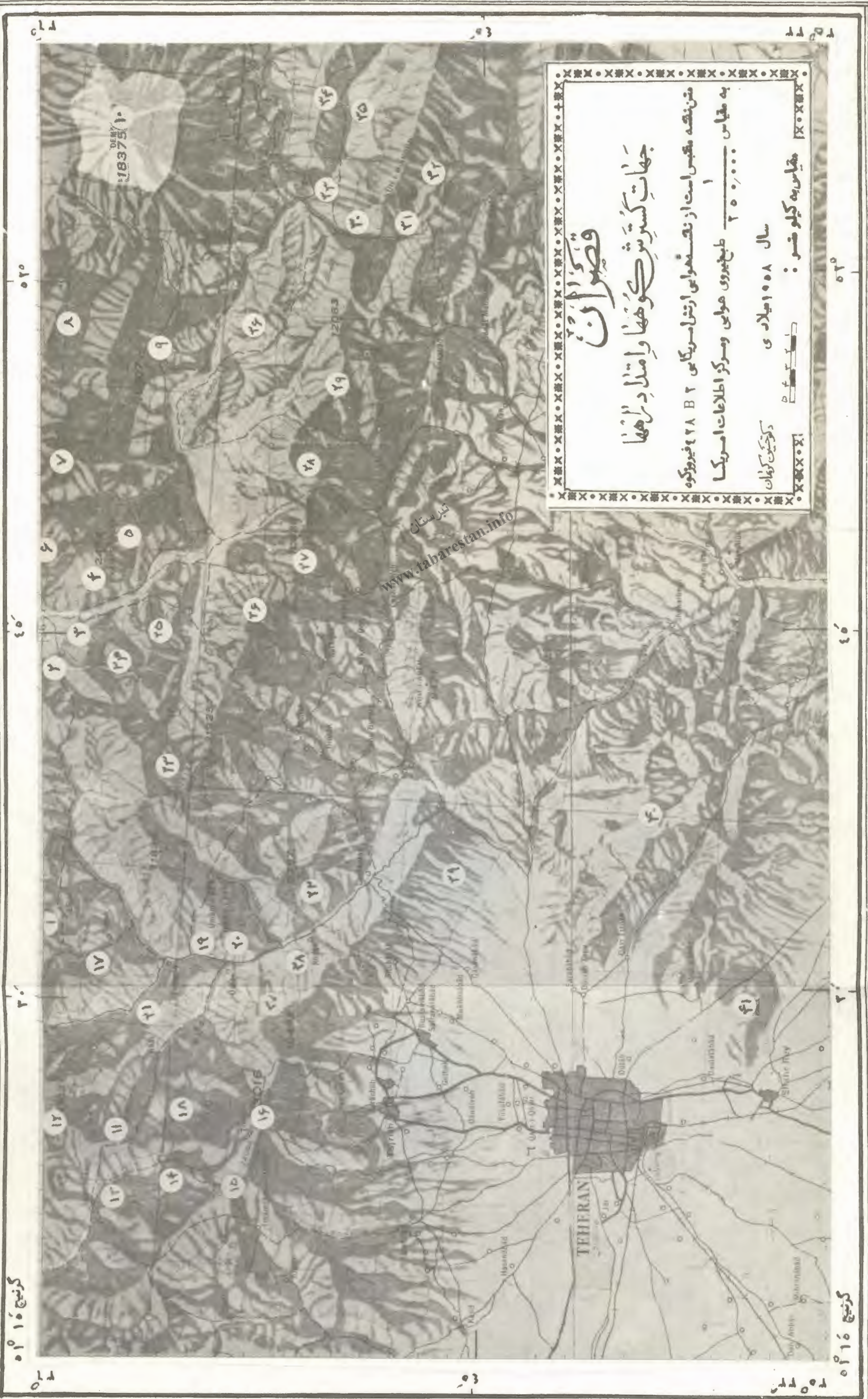
شاخه هایی از کوه سه پایه - که در شمال شرقی ری قدیم افتاده است - در حد قصران خارج واقع است، و برخی از آبادیهای قصران در دامن آن بنیان یافته است، که ذکر آنها در مبحث آبادیهای قصران بجای خویش برود^۱. کوه بزرگ ری یا کوه بی بی شهر بانو به شرح مذکور در ص ۱۵ حاضر حد فاصل بین شهر ری قدیم و قصران بوده است.

رودهای قصران: رودهای قصران بر حسب وضع طبیعی منطقه به دودسته تقسیم می شود: الف - رودهای قصران داخل. ب - رودهای قصران خارج.

الف - رودهای قصران داخل: در قصران داخل رودهای فراوان جریان دارد که بر روی هم به سه حوزه تقسیم میشود: ۱ - حوزه رود لار در مشرق. ۲ - حوزه رود شهرستانک در مغرب. ۳ - حوزه رود جاجرود در مرکز و جنوب.

۱ - حوزه رود لار: دره لار که در مشرق و شمال شرقی قصران داخل واقع است قریب سه هزار متر از سطح دریا بلندتر است و به سبب همین ارتفاع بسیار برف و بارندگی فراوان دارد، و در نتیجه آبش زیاد است. قسمت شمال غربی لارا که آبهای آن به سمت شمال جریان پیدا می کند، و به رود نور می پیوندد نباید بحساب قصران آورد^۱. در جنوب این قسمت رودخانه لارسرچشمه می گیرد و از دونهری که از کوههای کلوم بستک و خرسنگک و اشتر و کوههای سوتک در ارتفاع حدود ده هزار پا (= ۳۰۵۰ متر) بیرون می آید و در یوردسه دره بهم می پیوندد تشکیل و به سوی جنوب شرقی جاری می شود. دره تنگ مسیر رود چون به یوردگوردک (gelordak) می رسد وسعت پیدا می کند، و در پایین بستک عریض ترمی گردد، اما در یورد خانلر -

۱ - رجوع شود به نقشه اطراف طهران اشغال آلمانی، و نقشه اطراف طهران ارکان حرب کل قشون، طبع ۱۳۰۶.



مقابل صفحه ۱۲۰

- نامگاه مرتقا: ۱- کوهزنا ۲- خاتون یارگاہ ۳- بوئزنا ۴- غمناکوه ۵- کوردشت ۶- بیازک ۷- دیوسپاہ ۸- آکوونرو ۹- مرتفعا نیور خانلری
 ۱۰- قصبه ماوند ۱۱- آتشگاہ صرمان کویان ۱۲- گاجره ۱۳- کومگل کله ۱۴- کوشا هشتین ۱۵- سریند شمران ۱۶- طغوجال ۱۷- لیبینی
 ۱۸- کوهسای شکراب ۱۹- فراخلا ۲۰- آشول ۲۱- کوسمانه ۲۲- بزین ۲۳- لارکوه ۲۴- کزنک ۲۵- سرخک ۲۶- لوانسان کسوه
 ۲۷- خلد زمین ۲۸- بستان ۲۹- سمامچال ۳۰- بزپوشا ۳۱- کرد نما مزاد بهاشم ۳۲- کوسمانرور ۳۳- پاور ۳۴- کوه هینیا ۳۵- کو
 سرد ۳۶- کوسرخ مر ۳۷- تلپرز ۳۸- بوزمه ۳۹- هزارره ۴۰- کوسمپاہ ۴۱- کوهی بی شهریانو یا کوهزگری .

عکس از سازمان نقشه برداری کشور
 با تصویف

گرینج ۱۶ ۵۴

گرینج ۱۶ ۵۴

خان از عرض آن کاسته می شود؛ و پس از ورود نهر دلی چای به آن از گردنه تنگی می گذرد، و به پل پلور می رسد، و از اینجا به نام هراز خوانده می شود. سپس از دامنه دماوند از دره عمیق و تنگ سنگی اسک با جریان سیلابی می گذرد، و به سوی شمال شرقی ادامه می یابد، و در نزدیکی کیالوبند شعبه نور به آن می رسد، و دماوند در سوی جنوب آن می افتد. طغیان آن در خرداد است. عرض این رودخانه در دره لار بیش از هراز است، اما درخت در آن دیده نمی شود. رود هراز پس از گذشتن از تنگ عمیق درشش کیلومتری جنوب آمل به جلگه می رسد، و در آمل عرضش افزایش می یابد، و سرانجام در ۲۴ کیلومتری آمل دلتایی تشکیل می دهد و به دوشاخه قسمت می شود، و شاخه غربی در محمودآباد، و شاخه شرقی در سرخ رود به دریای خزر می ریزد.^۱

رود هراز یکی از جوانترین رودخانه های رشته کوه دماوند است، که مطالعه عوارض جغرافیایی و آثار آن در تکامل دره خود یکی از فصول جالب توجه تغییرات توپوگرافی را تشکیل می دهد.

رود لار شعبه های فراوان دارد و مهمترین آنها که در قصران واقعند عبارتند از: دلی چای، و آب باران، و سفید آب، که از شمال به رود لار می ریزند، و سفید آب همان است که ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان «اسپی او» ذکر کرده و در مبحث «توجه نمودن سید فخرالدین به اسم ییلاق به جانب کجور...» گفته:

«چون خاطر از قلعه نور و قلعه رودبار نور آسوده گشت به جانب لار توجه نمودند، و در موضعی که «اسپی او» را می خوانند نزول کردند...»^۲

شعبه هایی که از جنوب به رود لار می ریزند به ترتیب از خاور به باختر عبارتند از تنگ آو، اُمهانک (Omomahaneh)، سیاه پلس (Siah Palas)، گلخانه، چهل-

۱- رجوع شود به نقشه ایران، فراهم آورده سازمان جغرافیایی کشور، قطعه ۴:

نقشه اطراف طهران اشتال آلمانی؛ نقشه اطراف طهران ارکان حرب کل قشون، طبع ۱۳۰۶.

۲- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۱۲ س ۱۵.

بره ، خشك رود ۱ . لار قزل آلاهای عالی پرورش می دهد ۲ .
 در اینجا ذکر این نکته از فائدتنی خالی نمی نماید که حوزه لار به سبب سرمای
 فراوان آبدی خیلی کم دارد، لکن در عوض دارای مراتع (بورد) وسیع در دوسوی
 رود لار است و چراگاه طبیعی که به تقریب شصت کیلومتر طول و شش تا هفت
 کیلومتر عرض دارد بوجود آورده است ، و به هنگام تابستان از گوسفند داران
 نواحی طهران و نیز چادر نشینان از ایلات هداوند و عرب و بوربور و غیره هم قریب
 پانصد خانوار جهة استفاده از مراتع مذکور بدان محل می روند . این مراتع از
 بهترین مراتع ییلاقی است .

ایلخی ارتش نیز در تابستان به لار برده می شود ۳ . نام مراتع عمده لار از
 شمال غربی به جنوب شرقی بدین قرار است :

لته بند ، سه دره ، خان احمد ، خرسنگ ، گیلردک (Gelordak) ، سرخك ،
 بستك (در ارتفاع ۸۵۰۰ پا یا ۲۶۰۰ متر) ، سفیداب در سر راه مالرو طهران به بلده
 نور از طریق لشكرک (۱۸ کیلومتر تا افچه) ، چشمه شاه ، امامزاده ابن موسی ،
 خانلرخان ، چهل چشمه ۴ شاخه های رود لار نیز ماهی قزل آلا فراوان دارد .

۲- حوزه رود شهرستانك : این حوزه در مشرق قصران داخل و در ۶۳
 کیلومتری شمال باختر کرج و ده کیلومتری پل دو آب واقع است ، سرچشمه اصلی
 رودخانه شهرستانك کوه «گل کیله» واقع در دامنه شمالی توچال است و آبشارهای
 متعدد دارد، و پس از آنکه چشمه سارهای دیگر شهرستانك و آب دره های متفرع

۱- برای اطلاع بیشتر، رك: ترجمه مازندران و استرآباد رایینو، ص ۶۶، ۶۷، ۲۱۰؛
 نقشه اطراف طهران اشتال آلمانی .

۲- هیئت علمی فرانسه در ایران ، ص ۸۵ س ۴ ؛ مازندران و استرآباد رایینو ، ص
 ۲۱۰ س ۸ .

۳- کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۱ ؛ فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱
 ص ۱۹۶ .

۴- رك : مازندران و استرآباد رایینو ، ص ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، نقشه اطراف طهران
 اشتال آلمانی .

از کوه کسپیل نیز بدان پیوست ، به سوی شمال غرب جریان می یابد و از دیه سرک می گذرد و به دو آب می رسد ؛ و در اینجا به رود بزرگتری می پیوندد که از کوههای کلوم بستک مذکور درص ۱۱۶ کتاب حاضر سرچشمه می گیرد و از مشرق به جنوب جریان می یابد و در لورا در دیه گچ سر با آبهای تونل کندوان یکی می شود و به سوی جنوب سر ازیر می گردد، و چنانکه درسطور پیشین درج افتاد در دو آب رود شهرستانک بدین رود می ریزد و به همین سبب این نقطه را دو آب گویند . بدین ترتیب رودخانه اصلی کرج تشکیل می شود که پس از عبور از بیلقان و کرج در جنوب مامادون (ورامین) با رود شور یکی می شود و پس از عبور از بباط کریم به مسیله ختم می گردد. در رودخانه شهرستانک نیز ماهی قزل آلا فراوانست . دیه شهرستانک از همه سو محصور است و به وسیله گردنه سخت و صعب العبور به دیگر نقاط ارتباط می یابد ^۱ . مقدار آب رود کرج به طوری که ایستگاه بیلقان نشان داده است ۷۴۸، ۴۴۰ میلیون مترمکعب در سال است . قسمتی از آب رود کرج با ۵۲ کیلومتر نهر به مصرف طهران می رسد . سد عظیم امیر کبیر بر روی این رود بنا شده است ^۲ .

۳- حوزه رود جاجرود : رود جاجرود در مرکز و جنوب قصران داخل جریان دارد و از راه لواسان به ورامین می رسد ، فروع و شعب این رود زیاد است ، و به همین سبب حوزه اصلی این رود را « رودبار قصران » گویند . سرچشمه های این رود متعدد ، و مهمترین آنها بدین تقریب است :

۱- شاخه شمال شرقی ، که از شاخه های کوه کلون بسته از دره های کوههای یونزا (یونجه زار) و خرسنگ و خاتون بارگاه مذکور درص ۱۱۶ کتاب حاضر سرچشمه می گیرد ، و از دیه گرما بدر می گذرد و در آبادی آب نیک با آب این دیه یکی می شود ، و در جنوب زایگان رود دیگری که از دیه لالان می آید بدان می پیوندد ، سپس به

۱- کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۰، ۲۵۱؛ نقشه ایران، سازمان جغرافیائی کشور، قطعه ۴؛ نقشه اطراف طهران اشتال آلمانی؛ نقشه اطراف طهران ارکان حرب کل قشون، طبع ۱۳۰۶.

۲- ارتفاع سد امیر کبیر ۱۸۵ متر و ظرفیت آن ۲۰۵ میلیون مترمکعب است، و ۷۵ هزار هکتار را آبیاری می کند.

روته و از آنجا به فشم می‌رسد .

۲- شاخه شمالی، که از دامنه کوه گاجره مذکور درص ۱۱۷ کتاب حاضر از فروع کلون بستک مایه می‌گیرد و از دبه در بندسر و ناحیه شمشک و جبررود می‌گذرد و به آبادی میگون ، و سپس به فشم می‌رسد و به شاخه مذکور در سابق می‌پیوندد و به سوی دبه اوشان سرازیر می‌شود .

۳- شاخه غربی، که سرچشمه آن شکراب است و از شاخه‌های رشته توچال سرچشمه می‌گیرد و در آهار با رشته دیگری که از جنوب گاجره برمی‌خیزد و از ده تنگه می‌گذرد و به نام رودخانه پیش کنگ خوانده می‌شود می‌پیوندد و از آنجا به ایگل می‌رسد و آب تنگه پری (پارو) بدان می‌ریزد، و به سمت اوشان جریان می‌یابد و در اینجا با دوشاخه متحد سابق یکی می‌شود و نام رود جاجرود به خود می‌گیرد . مردم اوشان رودی را که از فشم می‌آید و مجموع دوشاخه نخستین و بزرگترست « رود نر » و رودی را که از آهار می‌آید و آب کمتری دارد « رود ماده » لقب داده اند .

رود جاجرود از اوشان به حاجی آباد می‌رسد ، و از تنگه کمرخانی می‌گذرد، در اینجا رودی که از امامه به کلوگان جاری است بدان می‌ریزد ، و جریان رودخانه به سمت رودك و زردبند ادامه می‌یابد .

حاج میرزا آقاسی که پس از قائم مقام وزیر محمد شاه غازی قاجار پدر ناصرالدین شاه شده بود ، در نظر داشت در محل زردبند در يك كيلومتری رودك ، در معبر تنگی که از دامنه کوه برجین و کوه تله‌رز بوجود آمده است سدی بر روی جاجرود ببندد، و آب این سد را به محل « پی کردزانو » که در سوی جنوبی گردنه قوچک و در فاصله سه كيلومتری آن واقع است جاری کند ، و از آنجا به طرف مجیدآباد ، سه كيلومتری پی کردزانو روان سازد ، و به زمینهای « سیاه لوار » که در جنب نارمک و سه كيلومتری مجیدآباد واقع است ببرد، و از آنجا به شهر طهران در دوازده كيلومتری برساند . وی مقدمات امر را نیز فراهم آورد ، لکن به اجرای آن

توفیق نیافت^۱.

سرچشمه‌های رود جاجرود در ارتفاعی کمتر از سرچشمه‌های رود لار قرار گرفته‌اند، و این وضع طبیعی الحاق رود لار را بجاجرود ممکن می‌سازد.

رود جاجرود به سوی لواسان پیش می‌رود، و با رودهای کند وافچه و لواسان و آبهای دیگر آن حدود می‌آمیزد، و به پل جاجرود در سر راه طهران به مازندران از راه سرخ حصار می‌رسد، و به سوی ورامین پیش می‌رود و کشتزارها و اراضی آن حدود را مشروب می‌سازد، و در بارندگیهای بزرگی بهاری مازاد سیلابه‌های آن به دریاچه قم می‌ریزد.

سد فرح ناز پهلوی به تازگی در محل لتیان در لواسان بر روی این رود بسته شده است^۲، که در تأمین آب و برق طهران اهمیتی به سزا دارد.

حجم آب جاجرود را در ایستگاه لتیان به مقدار ۲۸۸،۹۷۳ میلیون متر مکعب نشان داده‌اند.

در نزهة القلوب از مؤلفات سال ۷۴۰ هجری قمری ذکر رود جاجرود بدین-گونه آمده است:

«... آب جاجرود از کوه دماوند برمی‌خیزد، و به ولایت ری می‌ریزد، و در حدود قوه‌د علیا^۳ و اسان مقاسمه می‌کنند، و قریب چهل جوی از آن بر [ری] دارند؛ و اکثر ولایات ری را آب از آن است، و در بهار هرزه آبش درمقازه منتهی می‌شود. طولش سی فرسنگ باشد»^۴.

طول سی فرسنگ در این قول برای این رود اغراق آمیز است، چون از آغاز تا انجام با پیچ و خمها بر روی هم حدود هشتاد و پنج کیلومتر بیش نیست.

۱- جغرافیای دده رودبار قصران، ص ۲۰، ۱۹، ۲۱.

۲- سد فرحناز ۱۰۴ متر ارتفاع و ۹۵ میلیون متر مکعب ظرفیت دارد، و ۲۲ هزار هکتار آبیاری می‌کند.

۳- در نزدیکی کبودگنبد فعلی.

۴- نزهة القلوب، مقاله نالته، طبع لیدن، ص ۲۲۰، ۱۵.

در تاریخ رویان آملی از مؤلفات قرن هشتم و تاریخ طبرستان مرعشی که به سال ۸۸۱ هجری فراهم آمده نیز نام رود جاجرود در مقام ذکر قصر علی بن کامه در کنار آن ، به چشم می خورد^۱ .

وجه تسمیه جاجرود و دره آن : جایج یا جایج دیهسی است باستانی در کنار راه فرعی گلندوک لشکرک و جزء لواسان کوچک ، که به حکم خرابه ها و آثار کهنه و بلایه موجود در آنجا در سابق آبادی بس بزرگ و معتبر بوده است ، و امامزاده ای از نسل حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به نام عبدالله در آنجا مدفون و بقعه اش زیارتگاه است . رود جاجرود که از نزدیکی اراضی این ده می گذرد ، ظاهراً بدانجا منسوب است ، و جایج رود بوده است که به تحقیق جاجرود گردیده است^۲ ، و در تمام طول مسیر این رود به هیچ روی آبادی دیگری نیست که نامش بانام این رود مناسبت داشته باشد . جایج بدین عصر اهمیت سابق را ندارد و جمعیتش در حدود صد و سی تن است^۳ .

دره مسیر رود جاجرود را نیز ، پس از لواسان تا حدود ورامین به علاقه مجاورت جاجرود می خوانند ، که در حدود بیست و پنج کیلومتری خاور طهران واقع است^۴ . این دره شکارگاه شاهان قاجار بوده است .

عمارت فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه در جاجرود : فتحعلی شاه قاجار به سال هزار و دو بیست و سیزده هجری قمری عمارتی در قشلاق جاجرود پی افکند که از شکارگاه فاصله داشت ، سپس در حوالی آبادی شکر بیک او^۵ ، در مشرق دره ، عمارتی دیگر بساخت ، و در هر سال چند بار در مراسم رحله الشتاء به قصد شکار کبک و تیهو به جاجرود می رفت ، پس از وی محمد شاه غازی نیز گاه بدین کاری پرداخت چون پادشاهی ناصرالدین شاه^۶ راشد عمارت سابق را نپسندید ، و در سوی غربی

۱- تاریخ رویان ، ص ۱۱۶ س ۲؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۱۵۴ س ۱۱ .

۲- رك : مرآت البلدان ، ج ۴ ، ص ۹ س ۳ ، ص ۱۱ س ۱۹ ، ص ۱۲ س ۱۳ .

۳- به شرح این دیه به مبحث آبادیها رجوع شود .

۴- مرآت البلدان ، ج ۴ ، ص ۲۷ س ۳ .

۵- رك : مبحث آبادیهای قصران ذیل این نام .

دره ، و نه چندان دور از عمارت قدیم ، قصر دیگری به معماری محمد ابراهیم خان وزیر نظام طرح افکند ، و شکارگاه را نظمی بخشید ، و از نقاط گرمسیر چون خوزستان دراج آوردند و در آنجا جهة تکثیررها کردند^۱ .

بدان زمان از طهران از دو راه به جاجرود می رفتند ، یکی از راه سرخ حصار که اکنون نیز راه معمول جاجرود از آنجاست که با کالسکه پنج ساعت زمان می گرفت ، دیگر از راه مخصوص و شکارگاه شاهی از سوی دوشان تپه که از قصر دوشان تپه - که ذکرش بجای خود بیاید - تا قصر جاجرود با اسب سه ساعت طول می کشید ، اما عبور کالسکه از این راه مقدور نبود^۲ .

پلهای جاجرود : در زمان حاضر همراه با پیشرفتهای عظیمی که در همه شؤن کشور عزیز حاصل گردیده پلهای استواری بر روی رود جاجرود در نقاط مختلف آن چون فشم و اوشان و کمرخانی و لشگرک و جاجرود برای عبور مسافران با وسائل نقلیه بوجود آمده است ، لکن در گذشته پل عمده فقط در دو نقطه این رود که عبور و مرور در آنها کثرتی داشت وجود داشت ، یکی در دره جاجرود که معبر بزرگ طهران به مازندران از راه سرخ حصار و بومهن است ، دیگر در معبر لشگرک به گلندوک در اواسان که از این محل بامال به لار و بلده نور و کجور می رفتند .

پل استوار قدیمی دره جاجرود به بومهن را حاج میرزا بیک نوری فراش خلوت ناصرالدین شاه بساخت که به پول آن روزگار بیست و چهار هزار تومان خرج آن شد .

راه لشگرک به گلندوک را در آغاز پلی بود که به سبب نا استواری همه ساله بسیاری از مسافران و چهارپایان ایشان به میان رودخانه می افتادند و تلف می شدند ، تا آنکه به سال هزار و دو بیست و نود و پنج قمری به فرمان ناصرالدین شاه پل

۱- مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۲۵ ، ۲۶ ؛ المآثر والآثار ، ص ۵۶ س ۲۱ ستون چپ ؛

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۶۱۴ س ۴ ، ص ۸۹۴ س ماقبل آخر .

۲- مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۲۷ س ۳ .

استوارتری از سنگ و آهک در همان محل ساختند و جان عابران را نجات بخشیدند.^۱
 ب - رودهای قصران خارج : در قصران خارج بدین عهد رود عمده بزرگی وجود ندارد ، لکن به موجب پاره‌ای از روایات منابع معتمد باستانی ، به عهد ساسانیان و قرون نخستین اسلامی به سبب کثرت برفهای زمستانی و فراوانی آب ، در دره‌های ییلاقی کوه شمیران رودهای پرآبی جریان داشته است که پاره‌ای از آنها در تمام سال قسمتی از آب شهر عظیم ری را تأمین می‌کرده است ، اینک دلائل این دعوی :

یعقوبی از رجال قرن سوم هجری در « البلدان » در مقام ذکر ری و آب این شهر نوشته :

« و شرب اهلها من عیون کثیرة و اودیة عظام ، و بها واد عظیم ، یاتی من بلاد الدیلم
 یقال نهر موسی ؛ و لکثرة میاه البلد کثرت ثماره واجنته و اشجاره^۲ . »

مفاد این سخن آنست که شرب مردم ری از چشمه سارهای فراوان و رودهای بزرگ است ، و در آن محل رودی است عظیم که از بلاد دیلم بدان سوی جاری است که آنرا نهر موسی نامند ، و به سبب کثرت آب این شهر است که میوه و باغها و درختان آنجا بسیار است .

بلاد دیلم مذکور در این قول دره‌های سلسله کوه شمیران و آبادیهای واقع در آنها تواند بود ، و چنانکه هم‌اکنون نیز مشهود است ، تنها پهنه قصران خارج است که بر محل ری قدیم مسلط است و رودی که آبش به شهر ری برسد باید در پهنه قصران و از شمال به جنوب جریان داشته باشد و آب آن از کوه شمیران مایه بگیرد ، و باید بدین مهم توجه داشت که بدان روزگار نه تنها پهنه شمیران و کوه آن بلکه گاه خود شهر ری نیز در شمار نواحی دیلم به حساب می‌آمده است .

۱ - مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۲۶ ص ۷ به بعد ؛ المآثر و الآثار ، ص ۸۸ س ۱۰ ، ص ۸۲

ص ۱۹ .

۲ - البلدان یعقوبی ، ضمیمه الاعلاق النفیسه ، طبع لیدن ، ۱۸۹۱ ، ص ۲۷۶ س ۵ .

فوت یعقوبی را بعد از سال ۲۹۲ هجری نوشته‌اند : تاریخ یعقوبی ، مقدمه ، ص ب .

در باب کثرت برف به عهد باستان در این حدود ، مقدسی در احسن التقاسیم در ضمن برشمردن اوصاف ری گفته :

« ... كثير الجليد والثلج ^۱ »

جليد در لغت به معنی شبنمی است که در ایام سرما منجمد گردد و آن برف است (آندراج) و ثلج نیز برف است (صراح) ؛ و در عجایب نامه ^۲ ، تألیف محمد بن محمود بن احمد طوسی به سال ۵۵۵ هجری این گفته به چشم می خورد :

« ... قباد بن فیروز جهان را قیاس کرد و عالم را بدید . برف بار تر جای شابورخواست و جرجان وری و زنجان و بردع یافت ^۳ . »

در این سخن نام ری ، در کثرت برف ، با زنجان و بردع - که هنوز در بسیاری برف زمستانی زبان زد هستند - در یک ردیف آمده است . پنج محل مذکور در این قول بدین موجب در دنیای قدیم به پربرفی معروف بوده اند ، به هنگامی که برف در ری بدین کثرت باشد تکلیف کوهستان آن [کوه شمیران] خود معلوم است ، و سخن ابودلف مسعر بن مهلهل در الرسالة الثانية در باب دریاچه ای که در کوه های ری دیده و آب بسیار فراوان کوه که بدان می ریخته بر بسیاری برف آن کوه که کثرت آب آنجا را موجب می آمده است دلیلی بارز تواند بود ، وی در ضمن شرح این دریاچه که ذکرش در ص ۱۱۹ کتاب حاضر گذشت در باب آبهایی که از شعاب کوه به آن دریاچه می ریخته چنین نوشته :

« . . . وانه لیمصب فی الیوم الواحد من ایام الشتاء والربيع مالو ساحت علی الارض لکان بحراً عجاباً ... » ^۴ .

۱- احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س .

۲- ظاهراً نام اصلی این کتاب عجایب المخلوقات است ، لکن چون استفاده نگارنده از نسخه عکسی آن که متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه بوده است ، و در دفتر آنجا به نام عجایب نامه ثبت افتاده ، لذا همان نام را در این کتاب حفظ کرده است .

۳- عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ورق ۲۰ ص ۱ س ۳ .

۴- الرسالة الثانية ، ص ۳۳ س ۱۰ ، ترجمه فارسی آن ، ص ۷۶ س ۸ .

مفاد آن اینکه مقدار آبی که در يك روز زمستانی و بهاری بدین دریاچه می‌ریزد بدان حد است که اگر بر روی زمین جریان یابد دریای خروشانى را بوجود خواهد آورد .

گویا ظاهر آ همین آب فراوان جبال شمیران بوده است که چون به اراضی پست جنوب شرقی و مشرق شهرری (حدود زمینهای چال طرخان و جنوب امین آباد فعلی) می‌رسید تالابها و برکه‌های متعدد بوجود می‌آورد . ذکر این تالابها در پاره‌ای از منابع قدیمی درج آمده است.

در جنوب شرقی شهرری ، در محل چال طرخان در اراضی پست آنجا بقایای بنای عظیمی از عهد ساسانیان بر روی تپه‌ای به نام تپه میل به چشم می‌خورد ، این بنا آتشگاه بزرگ ری بوده است که بنا به فرمان انوشیروان آتشگاه قدیم آنجا - در فاصلهٔ میان سیروان و ری ^۱ - متروک و به جای آن این آتشگاه ساخته شده است. محل این آتشگاه را مسعودی به سال ۳۳۲ هجری در مروج الذهب بر که ذکر کرده ، و در این باب در ذکر آتشگاهها چنین نوشته :

« ویت آخریبلاد السیروان والرئ ، وکان فیه اصنام فاخرجها انوشیروان ، و قیل ان انوشیروان صادف هذا البیت ، وفیه نارُ معظمة ، فنقلها الی الموضع المعروف بالبركة ... »^۲

مفاد این سخن آنکه آتشکده‌ای دیگر در پهنهٔ سیروان و ری وجود داشته و بهتایی در آن نهاده بوده ، و انوشیروان آنها را بیرون ریخته است ، و گفته اند وی این آتشگاه را بدید و در آن آتشی عظیم بود ، و آنرا به محل معروف به «برکه» منتقل گردانید .

این محل زمینی پست است که تپه‌ای بزرگ در میان آن واقع است و آتشگاه

۱- برای اطلاع در باب این محل ، رک: برخی از آثار بازمانده از ری قدیم ، تألیف نگارنده ، ص ۱۱، ۱۲ .

۲- مروج الذهب ، جزء ۱ ص ۲۴۹ طبع ۱۲۸۳ ، و ص ۲۶۵ طبع ۱۳۰۳ . ترجمهٔ فارسی آن ، به وسیلهٔ ابوالقاسم پایند ، ص ۶۰۴ .

بر فراز این تپه بنا شده است و هنوز در مواقع بارندگیهای بزرگ گرد تپه را آب فرا می گیرد و تالابی عظیم بوجود می آورد ، و بی گمان آب فراوان قصران خارج بوده است که آن حدود را مبدل به برکه کرده بوده است. نظیر این برکه در مشرق شهری و شمال غربی آتشگاه نیز وجود داشته ، و یاقوت در معجم البلدان در ذکر جیلاباد نوشته :

« جیلاباد موضع ، بالری من جهة المشرق ، فيه ائبنة عجیبة و ایوانات ، و عقود شاهقة وبرك و متنزهات طیبة »^۱.

مفاد این قول آنکه جیلاباد موضعی است در شهر ری از سوی خاور ، در آنجا بناهایی شگفت آور و کاخها و طاقهای بلند و آبگیرها و گردشگاههای پاکیزه است. پهنه ری قدیم بدین عهد کم آب و اطراف آن خشک است لکن به عهد باستان ری شهری پر آب و اطراف آن باغستانهای بزرگ بوده است، و علاوه بر قول یعقوبی در این باب که در ص ۱۲۸ گذشت مقدسی نیز در احسن التقاسیم که آنرا به سال ۳۷۵ هجری تألیف کرده در مقام برسنجیدن پایه ارجه نندی دوشهر ری و نیشابور ، ری را پر آب تر دانسته است ، ترجمه قول وی بدین تقریب است :

« روزی برای العباس یزدادی وارد شدیم - ناصرالدوله وی را در موضعی نزه در نیشابور فرود آورده بود - پس گفت: نمی دانم که نیشابور، بدین پاکیزگی ، آیا ری همانند آن تواند بود ، هر کس آنچه می دانست بیان داشت ، من گفتم : خداوند شیخ را مؤید بدارد نیشابور بزرگتر و مردمش باتمکن تر، و ری نیکوتر و بانزهد تر و آبش بیشتر است^۲. »

اقوالی که تا بدین جا گذشت ، جملگی بر کثرت آب در پهنه ری به عهد باستان دلالت دارد ، و تردیدی نیست که منبع آب فراوان ری ، کوهستان قصران خارج (رشته کوه شمیران) بوده است، و از اینجا از روی زمین و زیر زمین به صورت رودها

۱- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س ۴ . نیز : رك : الرسالة الثانية ، ص ۳۱ س ۱۲ .

۲- احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۴ .

و چشمه سارها بدان سوی می رفته است .

«نهر موسی» مذکور در قول یعقوبی^۱ گویا ظاهراً همان نهری است که بعدها جیلانی نامیده شده است^۲. نگارنده را در جلد اول کتاب ری باستان در فصل ششم در شرح نهرها و کاریزهای ری در باب رود جیلانی یا گیلانی و محل جریان آن در ری و احتمال انطباق آن بانهر «موسی» بحثی است، و طالبان اطلاع بیشتر در این باب را بدانجا رجوع باید کرد .

آنچه از مجموع اخبار مربوط به این مسئله برمی آید آنست که گویا ظاهراً طبیعت در این حدود از نظر بارندگی و کثرت آب در ده قرن اخیر دگرگونی یافته است ، چون دیگر نهری را مانند سابق می توان در ردیف برف بارترین نقاط معدود جهان به شمار آورد ، و نه رود بزرگی از پهنه قصران خارج (شمیران) به صورت دایم به سوی ری و ورامین جریان دارد ، و نه ازبر که ها و آبگیرها و تالابهای پهنه ری قدیم اثری به چشم می خورد .

وضع کنونی : با این همه دره های جنوبی رشته کوه شمیران مذکور در ص ۱۱۸ کتاب حاضر ، و دیه هایی که در آن دره ها قرار گرفته اند ، در فصل بهار دارای رودها و آب جاری کافی هستند که به مصرف کشت و آب یاری می رسد و حتی مازاد آب آنها زراعت بخشی از آبادیهای غار و پشاپویه را نیز مشروب می سازد .^۳
کنت دو گو بینو سیاح فرانسوی در تاریخ خود نوشته :

« در پای البرز دره های بسیار گشوده شده که دائماً سبز و خرم و جویهای آب سرد سریع الجریان از میان آنها پیوسته جاری هستند . از بالای يك قصبه موسوم به دربند آب زیادی به طور آبشار روی تخته سنگها باطراق و طسروق ریخته سیلان

۱- کتاب حاضر، ص ۱۲۸ .

۲- رك: المسالك والممالك اصطخری، ص ۱۲۲ تا آخر، ترجمه فارسی آن، ص ۱۷۰؛

صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۲۱ س ۲۴ .

۳- رك: كتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۴۱ س ۲۶ به بعد .

می نماید^۱ .

سیلاب اراضی کن و سولقان که در دره کن - که از کوههای رندان و سنگان آغاز می گردد - واقعند ، در بهار زیاد است که پس از مشروب نمودن بخشهایی از اراضی غار و پشاپویه به مسیله می ریزد^۲ .

بر روی هم پهنه قصران خارج در عهد ما بسیار کم آب است، و فعلاً این نیاز را سد فرح ناز بر روی جاجرود و سد امیر کبیر بر روی رود کرج مرتفع می سازد .

هوای قصران: منطقه قصران از نظر هوا نیز به اقتضای وضع طبیعی به دو بخش کلی قصران داخل و قصران خارج تقسیم می گردد :

الف - هوای قصران داخل : این سرزمین منطقه ای است کوهستانی و آبادیهای آن در درهها و یا دامنه کوهها قرار دارد ، و هوای آنها به طور کلی سرد و ییلاقی و زمستانش طولانی است و برف زیاد می بارد ، و در تابستان جمعی کثیر از مردم طهران برای فرار از گرما بدان حدود - خاصه آبادیهای رودبار قصران مانند اوشان و فشم و میگون - می روند . به طور متوسط در ساعات گرم تابستان درجه حرارت به ندرت از ۲۴ درجه در آن حدود تجاوز می کند . بر روی هم هوای آبادیهای جنوبی این ناحیه که از سطح دریا ارتفاع کمتر دارند ، مانند بیشتر آبادیهای لواسان و سیاه رود ، معتدل تر و هوای آبادیهای شمالی که ارتفاعشان بیشتر است سرد تر و زمستانشان سخت تر است ، مانند دیه های شمالی رودبار قصران ، چون گرما بدر و شمشک و دربندسر . ناحیه لار به سبب سردی و سختی آبادی عمده ای ندارد .

این حدود بادامنه جبال پیرنه و آلپ در اروپا قابل مقایسه است ، کنت دو گوینو سیاح و مستشرق فرانسوی عهد ناصرالدین شاه در تاریخ خود ، آنجا که از آبادیهای بومهند و رودهن و آه و دماوند - که موقعیت و هوایی مشابه قصران داخل دارند ، و ادامه این حدودند - یاد می کند ، گوید :

۱ - تاریخ ایرانیاں ، قسمت اول ، ص ۱۸۲ س ۶ .

۲ - رك: كتاب اسامی دهات كشور ص ۲۴۹ س ۲۱ .

«... دهات بومهند و رودهند و آهاس (آه) و خصوصاً دماوند و باغهای متعدد که در دامنه‌های مجاور واقع شده‌اند به شهر پریان و امکانه سحر و جادویی شباهت دارند. اگر آنجاها را بادامنه جبال پیرنه و حتی آلپ مقایسه نمایم بدون شك مقام متوسطی را پیدا خواهند کرد...»^۱

این مقایسه به زمان ناصرالدین شاه به عمل آمده است، اما اکنون افزونی باغها و مزارع و آبادشدن دبه‌ها به مراتب برصفا و طراوت محل و خوشی آب و هوا نسبت به آن عهد افزوده است.

این حدود نه تنها امروز از زیباترین و خوش هوایترین بیلاق طهران و مورد توجه همگان است، بلکه از دیرباز به سبب نزهت و طراوت خاص تابستانی مورد توجه شاهان و بزرگان ری و حتی شاهان مغول و خلفای عباسی بوده است، بدین قرار:

۱- علی بن کامه از سرداران صحنه سیاست به عهد آل بویه در ری و مازندران، در قصران داخل (ظاهر آگویا در حدود گلندوک از لواسان کوچک) کوشکی بیلاقی برای خویش پی افکنده بود، ذکر این کوشک هم در تاریخ رویان اولیاء الله و هم در تاریخ طبرستان مرعشی درج است و روایت این دو کتاب درص ۱۵، ۱۶ کتاب حاضر گذشت و اعادت را نیازی نیست.

۲- یکی از خلفای بنی العباس کوشکی در ناحیه قصران داخل پی افکند که ذکر آن در منابع، از جمله در آثار یاقوت درج آمده است، وی در ذیل الجوسق در معجم البلدان نوشته:

«والجوسق جوسق الخلیفة بالقرب من الری ایضاً من رستاق قصران الداخل»^۲.

یعنی: نیز کوشک کوشک خلیفه است در نزدیکی ری در روستای قصران الداخل.

درالمشترك نیز در ذیل این کلمه آورده:

۱- تاریخ ایرانیان، ص ۱۸۲ س ۹.

۲- معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۷.

« الثامن جوسق الخليفة بالقرب من الری من رستاق قصران الداخل »^۱.
 یعنی: هشتم کوشک خلیفه است در نزدیکی ری در روستای قصران داخل .
 نام خلیفه ای که این کوشک به امر وی بنا گردیده در منابع مورد استفاده به نظر
 نرسید، و همچنین دقیقاً معلوم نیست که کوشک علی کامه و جوسق خلیفه در کدام نقطه
 بنا شده بوده است، لکن قرائنی بدست است که به موجب آنها توان گفت که این
 بناها در جنوب گلندوک و مغرب سبوزرگ و سبوزرگ در شمال رود جاجرود به
 وجود آمده بوده است، اینک آن قرائن :

لواسان کوچک را اکنون کوشک دشت نیز می نامند^۲، و بی گمان این نام
 باید منسوب به کوشکی باشد که در قدیم در آن حدود وجود داشته، مرعشی نیز در
 تاریخ طبرستان همین نام را به محلی که قصر علی کامه آنجا بوده است داده و گفته :
 « الحال آن وادی را کوشک دشت می خوانند، وتلی که آنجاست قصر علی
 کامه بوده است »^۳.

بی گمان این کوشک دشت همان است که اکنون بر لواسان کوچک اطلاق
 می شود، و این پهنه را وسعتی است . صنیع الدوله در مرآت البلدان برای یافتن محل
 قصر علی کامه در همین پهنه تحقیقی جالب دارو، وی که در تاریخ سه شنبه هفتم جمادی
 الاولی سال ۱۲۹۶ هجری قمری در آنجا به دنبال پیدا کردن آثار خرابه های باستانی بوده
 است در ضمن نامه ای که در این باب به مسیو درن (Dorn) مصحح تاریخ طبرستان
 مرعشی نوشته چنین ذکر کرده :

« ... بر حسب اتفاق به تپه بلندی که در طرف شمال رودخانه و سمت جنوب
 گلندوک و مشرف به رودخانه است رسیده، آثار آبادی زیادی منظمس و خرابه یافتم،
 از چند تن رعایای قریه سبوزرگ که خیلی نزدیک به گلندوک و در طرف مشرق این
 قریه واقع است، و در آنجا مشغول شخم کردن زمین بودند سؤال کردم که این

۱- المشترك، ص ۱۱۳ س ۷.

۲- تذکره طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۷ س ۳۰.

۳- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵۴ س ۱۱.

بلندی و این خرابه جزو ملك كدام قریه از قرای لواسان و به چه اسم موسوم است ، یکی از میانه گفت این بلندی مشهور به شاهانی است ، و از قراری که اجداد ما می- گفتند در قدیم الایام عمارت پادشاهی بوده ، و در اینجا دفينه و گنج هم تصور نموده اند، اما از آنجایی که هروقت خواسته اند آنجا را حفر کنند مار زیاد دیده که از زیر زمین بیرون می آیند جرأت نکرده زیاد حفر نمایند، همین قدر کرده اند که سنگهای خرابه و آثار قدیمه را متدرجاً از سطح زمین جمع نموده همه آن اراضی را قابل زراعت کرده اند مگر این تل و بلندی را که به واسطه ارتفاعی که از اجتماع سنگ و مصالح عمارت قدیم تشکیل یافته آب رودخانه بدان نمی نشیند ، و به حالت اولیه باقی و غیر مزروع مانده است . باز پرسیدم که این اراضی به چه اسم موسوم است جواب داد : از حد آثار خرابه به بالا (مقصودش طرف شمال بود) اراضی پشت کوشک معروف است...»^۱

صنيع الدولة پس از مشاهده آثار آنجا و شنیدن اظهارات مردم دیه سبو کوچک چنین نتیجه می گیرد که این خرابه ها بقایای قصر علی کامة است که ظهیر الدین مرعی در تاریخ طبرستان ذکر کرده است . ظاهراً وی از موضوع کوشک خلیفه عباسی در آن حدود بی اطلاع بوده است . در آن نزدیکی جز موضع شاهانی و تل کوشک آثار خرابه های باستانی دیگر نیز وجود دارد ، و هم صنيع الدولة گوید:

« از قریه [جایج تقریباً متصل به گلندوک] که گذشتیم تا انتهای اراضی و مزارع که وصل به رودخانه جاجرود می شود با آنکه زمین را مزروع کرده اند آثار خرابه و آبادی قدیم از قریه جایج الی کنار رودخانه جاجرود تا نقطه ای که رودخانه بالای تلی واقع است که موسوم به حصارک می باشد هویدا است . در این نقطه آثار خرابه های زیاد و آبادی شهر قدیم آشکار و مشهود می باشد ، علی الخصوص تپه مخروطی الشكل که طبیعی است نه مصنوعی ، و در کنار رودخانه واقع شده و معروف است به تپه گنجی ، و انتهای آبادی قدیم به ساحل رودخانه آنجا بوده ، که جمعی از قدیم به تصور گنج چند موضع آن تپه را شکافته ... بالجمله به اتفاق دکترو لوزان حکیم-

باشی رسیدیم به آثار خرابه زیاد که انتهای آبادی قدیم جایج بوده و حالا آنرا حصارک می نامند ، محتمل است این نقطه که حالا به حصارک موسوم است قلعه و محکمه آبادی شهر جائج بوده ، که اعراب بعد از استیلا و غلبه بر ایران یا خودشان در این محل مساعد بنای این قلعه را نموده اند ، یا از قدیم ایرانیان به جهت حفظ یکی از راههای مازندران که از افچه ولار به بلده نور و رویان و از آنجا به مازندران می رفته است بنای این قلعه را کرده ، و به جهت محقری محکمه که چندان عظمتی نداشته حصارک نامیده و به صیغه تصغیر خوانده اند .

علی ای حال تل حصارک که متمم و منتهای آبادی جائج است تا موضعی که سابق ذکر کردیم و موسوم به شاهانی و محل قصر علی کامه بوده چندان مسافت ندارد تنها رودخانه کند مابین این دو تل طبیعی - که سمت مغرب تل حصارک و طرف مشرق تل شاهانی که موضع قصر علی کامه است - فاصله می باشد ، و از آثار خرابه چنین معلوم می شود که در تل شاهانی فقط قصر و عمارتی برای شخص معتبری بعد از آباد شدن حصارک ساخته شده ، و جمعیت نشین و محل سکناى رعیت بنا بر این طرف حصارک بوده ، و قصر و عمارت پادشاهی سمت شاهانی ، و از حیثیت مکان هم موضع شاهانی برای قصر و عمارت حاکم نشین اولویت دارد ، زیرا که اولاً منظر [۱۵] ی بسیار خوب از طرف جنوب و مشرق به رودخانه جاجرود دارد و از سمت مغرب به رودخانه کند و طرف شمال محاذی دره افچه است که بادخنگ در تابستان از آنجا می وزیده ؛ بعلاوه آب رودخانه کند را به واسطه مجرای مخصوص - که از بالا از زیر قریه نجارکلا حفر نموده - تا داخل قصر و عمارت قدیم به جهت مشروب نمودن بساتین و باغات می آورده اند ، چنانکه حالا هم به واسطه همان مجرا اطراف آثار خرابه قصر را زراعت می نمایند ...»^۱

این بود تحقیق و قول صنیع الدوله ، در باب وضع اطلال و رسوم بازمانده بناهای باستانی کوشک دشت یا لواسان کوچک در یک قرن پیش ، که بدین عهد از آن

همه جز نشانه‌هایی اندک چیزی به جای نمانده است، و اثر عمده‌ای به چشم نمی‌خورد. پیش از نتیجه‌گیری از این مطالب ذکر این نکته از فایده‌ی خالی نمی‌نماید که در پهنه‌ی لواسان جز در این محل، در جای دیگر آثار کهنه و بلایه‌ی باستانی که شایانی احتمال بودن قصری ییلاقی برای خلیفه و دیگر بزرگان مقیم ری را داشته باشد و به شهر بزرگ ری قدیم نیز نزدیک باشد نشان نداده‌اند، و صنایع الدوله نیز در کوشش خود جز در این محل چیزی نیافت، چنانکه در مرآت البلدان ذکر کرده:

« نیز در هیچیک از نقاط ساحل رودخانه‌ی جاجرود در لواسانات موضعی که قابل محل سکناى شخص بزرگی باشد موجود نیست. علاوه بعد از ظهر آن روز (پنجشنبه نهم جمادی الاولی ۱۲۹۶ ه. ق.) که مسافت بعدی از سمت مشرق این رودخانه طی نمودم، تا به نقطه‌ای که اراضی بلوک لواسانات بدان نقطه منتهی می‌شود و جهاً من الوجوه آثار خرابه و وجود علایم آبادی قدیم نیافتم... »^۱

در رودبار قصران، بخشی دیگر از قصران داخل، نیز به عهد باستان به سبب سختی و دشواری راهها و کوهستانی و پرتگاه بودن محل، که جز مردم بومی کسی را جرأت عبور از آنجاها نبود، امکان بنا و کاخ ییلاقی برای نازپروردگان دربار خلافت وجود نداشت.

در منطقه‌ی سردسیر و کوهستانی لارا از مناطق قصران داخل نیز هر چند آثار بناهای باستانی کم نیست خاصه در قتل کوهها لکن ظاهراً - به تفصیلی که در شرح مذهب قصران بیاید - آن آثار جز مواردی معدود همه جنبه‌ی دینی برای زردشتیان بومی آن عهد داشته و مربوط به پرستش ناهید بوده است، و اکثر زمان بنا آنها به پیش از اسلام می‌رسد، و آنچه هم به عهد اسلامی تعلق دارد، امکان انتساب آن به خلیفه‌ی عباسی و وابستگان وی، که پروردگان مناطق گرمسیر و جلگه‌ای بوده‌اند، بعید به نظر می‌رسد، خاصه آنکه هم از مرکز حکومت که شهر ری بوده فاصله‌ی زیاد (قریب به شصت کیلومتر) داشته، در صورتی که بنا به قول یا قوت مذکور در ص ۱۳۵ جوستق

خلیفه قرب ری قرار داشته است، وهم راه آن از گلندوك تا لار کوهستانی و سخت و دشوار بوده است، وهم این راه در سراسر زمستان و قسمتی از فصول بهار و پاییز به سبب برف فراوان بسته می شده است، و شرح آن بیاید. از شاهان تا آنجا که تحقیق نگارنده اجازت می دهد ارغون خان از ایلخانیان در لار کوشکی داشت و تفصیل این معنی درج افتد.

از جمع مطالبی که تا اینجا گذشت چنین استنباط توان کرد که کوشك خلیفه نیز مانند کوشك علی کامه در لواسان کوچک در سر راه ری به مازندران در فاصله قریب بیست و پنج کیلومتری ری پی افکنده شده بوده است، که هوایی معتدل ییلاقی (نه سردسیری و سخت) و راهی سهل العبور (نه کوهستانی دشوار) دارد. دو تل شاهانی و حصارک، و خرابه ها و آثار باستانی مذکور در قول صاحب مرآت البلدان بدین دو کوشك تعلق دارد، و اگر این استنباط موجه تلقی گردد، می توان چنین پنداشت که آثار تل شاهانی مربوط به کوشك خلیفه است و تل حصارک متعلق به کوشك علی کامه؛ زیرا به همان نسبت که مقام خلافت اسلامی را عظمت و اعتبار و ابهت و شوکتی است که نباید آنرا طرف نسبت به مقام يك سپهسالار محلی کوچک قرارداد، بی گمان به همان نسبت نیز کوشك منتسب به خلیفه باید از نظر اهمیت در مقامی باشد که کوشك علی کامه که يك سردار محلی است با آن قابل قیاس نباشد، صاحب مرآت البلدان به چنین فرق و اختلافی بین آثار تپه شاهانی و تپه حصارک اشاره کرده است، آنجا که گفته:

«... و از حیثیت مکان هم موضع شاهانی برای قصر و عمارت حاکم نشین

اولویت دارد... الخ^۱»

علاوه بر همه مزایایی که صاحب مرآت البلدان در این مقام ذکر کرده، اگر آثار تپه حصارک را که در کنار جاجرود است بقایائی کوشك علی کامه بینداریم، با گفته مرعشی آنجا که گفت: «علی کامه در قصران به کنار جاجرود قصر بنیاد کرد.»^۲

۱- کتاب حاضر، ص ۱۳۷ س ۱۴ به بعد.

۲- کتاب حاضر، ص ۱۶ س ۵.

مطابقت بیشتری پیدا می‌کند و تلفظ حصارك مؤیدی تواند بود که آنجا قلعه و کاخی بوده است، در قدیم کاخ بزرگان صورت قلعه‌ای استوار داشت^۱، چون تپه‌شاهانی گرچه به رود جاجرود نزدیک است لکن در کنار آن واقع نیست؛ و نیز مناسبت نام «شاهانی»^۲ بر تپه، با خلیفه که مقامی در حد شاه دارد معقول‌تر است تا به علی کامه که يك سردار محلی است، و همچنین مسلم است که اطلاق نام «کوشك دشت» بر لواسان کوچک و نامیدن زمینهای شمالی «تپه‌شاهانی» به نام «اراضی پشت کوشك»^۳ به مناسبت کوشك عظیمی است که روزی در آنجا وجود داشته، و تپه‌شاهانی منسوب به شاه است و به عهود پیشین در آن حدود خلیفه را شاه می‌خواندند، چنانکه اولیاء الله دو تاریخ رویان در ذکر خروج یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید گفته:

«... دو قوم بی‌پای پادشاه بودند: بنو امیه و بنو عباس ...»^۴

اگر این کوشك همان کوشك خلیفه که شاه نیز خوانده می‌شده فرض شود، این نامگذاری‌ها طبیعی‌تر خواهند نمود، تا آنرا کوشك علی کامه بیندارند، چه اطلاق شاه به يك سردار در تاریخ ایران سابقه ندارد. بهر روی اعتبار و عظمت کوشك خلیفه بیش از کوشك علی کامه بوده است، مضاف بدانکه آنجا اقامتگاه دائمی علی کامه نبود، و خامه اصلی او در شهر ری قرار داشت، چنانکه در ذیل کتاب تجارب الامم در بیان دستگیری ابوعلی بن حموله در ری اشارت رفته:

«... انصرف ابو العباس الضبی الی داره و ابو عیسی الی دار علی بن کامه، و کانت برسمه وهی طرف البلد ...»^۵

مفهوم آن اینکه: ابو العباس ضبی به خانه خود و ابو عیسی (سافری بن محمد،

۱- از جمله کاخ محمدیه متعلق به محمدشاه غازی در مغرب تجریش است که در ناسخ - التواریخ از آن به نام قلعه یاد شده است، و شرح آن در ردیف ۵ عمارات بیلاقی قصران خارج بیاید.

۲- رك: کتاب حاضر، ص ۱۳۶.

۳- تاریخ رویان، ص ۸۵ س ۱۸.

۴- ذیل تجارب الامم، ص ۲۹۹ س ۷.

کاتب بدرحسنویه) به خانه علی بن کامه که در اختیار او قرار داشت و در کنار شهر واقع بود باز گشتند .

در تاریخ گزیده در ذکر طغرل اول سلجوقی درج افتاده :

« ... ری دارالملک ساخت . در ری به سرای علی کامه دیلم نزول کرد، آنجا

نهانخانه ای یافت، بسیاری خواسته ازو بیرون آورد... » تبرستان

این اخبار بر عظمت خانه او در ری دلالت دارد.^۱ کتاب حاضر گذشت فخرالدوله دیلمی به سال

۳۷۳ هجری از میان برداشت .

اینکه صاحب مرآت البلدان ذکری از کوشک خلیفه نکرده ظاهرآ بدان سبب

است که او به اخبار مربوط بدین کوشک دست نیافته بوده است.

۳- ارغون خان از شاهان ایلخانی که پس از سلطان احمد تگودار از سال ۶۸۳

تا سال ۶۹۰ هجری بر چهاربالش سلطنت تکیه داشت ، در موضع لار کوشکی مجل جبهه خویش پی افکنده بود، این مهم را حافظ ابرو در ذیل ظفرنامه نظام الدین شامی، در ذکر بازگشت امیر تیمور به سمرقند چنین نوشته :

« حضرت صاحب قرانی [تیمور] انار الله برهانه بعد از این قضایا^۲ عزیمت

مراجعت نموده از حدود گیلانات به موضع لار فرود آمد در پای کوه دماوند ، که پادشاه ارغون در آن موضع کوشکی ساخته است ، و حالا آن موضع به کوشک

ارغون (معروفست) در روز يك شنبه عشرين ذی الحجه سنه ست و ثمانمائه (۸۰۶ هـ) عنان عزیمت به صوب دار السلطنه سمرقند که مرکز خیام دولت بود تصمیم یافت.^۳ »

ارغون اداره امور ری و مازندران و قومس (سمنان و دامغان کنونی) و خراسان

۱- تاریخ گزیده ، ص ۴۳۷ س ۷ .

۲- وقایع مربوط به یورش سوم تیمور، که هفت سال طول کشید.

۳- ذیل ظفرنامه شامی، ص ۱۹ س ۱۷ .

را به فرزند خویش غازان واگذارده بود^۱.

در همین اوان که تابستان و هوا گرم بود در تاریخ جمعه ۱۱ ژوئیه و شنبه ۱۲ ژوئیه ۱۴۰۴ میلادی (که برابر بادوم و سوم محرم سال ۸۰۷ هجری می شود) امیر سلیمان‌نشان حاکم ری و فیروز کوه از جانب تیمور و داماد او، که در مرغزاری در لار اردو زده بود ، کلاویخو رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا - که به سفارت به دربار تیمور می‌رفت - و همراهان او را در اردوگاه خود مهمان کرد ، و پذیرایی شاهانه از ایشان به عمل آورد^۲. کلاویخو در سفرنامه خویش از این حاکم و اردوگاه وی در لار بدین صورت یاد کرده :

« ... نام این امیر میزبان ما سلیمان میرزا بود ، که یکی از مقربترین مردم درگاه تیمور بود ، و قدرتی عظیم داشت .

محل اردگاه وی در مرغزاری در کنار دره‌ای در میان کوه‌های بلند و لخت قرار داشت . این محل که در آن فصل یعنی تابستان بسیار زیبا و مصفا و شادی بخش بود ، کوه لار نامیده می‌شود .

اردوگاه امیر مرکب بود از سه چهار چادر . وی یکی از دامادهای تیمور بود ...^۳ »

در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه (صنیع الدوله) در شرح وقایع روز چهار شنبه نهم شعبان سال ۱۲۹۸ قمری ذکر خرابه عمارتی که در لار پیدا شده و احتمالاً مربوط به عهد مغول بوده است، درج است که تفصیلش در شرح آثار باستانی قصران بیاید؛ بنابراین تعریف وی آنجا عمارتی بوده است عالی و مشتمل بر دو مرتبه با کاشیهای

۱- برای وقوف به اخبار سلطنت وی ، رک: تاریخ ایران از مغول تا افشار ، تألیف رضا پازوکی ، ص ۹۱-۹۶ .

۲- سفرنامه کلاویخو ، ص ۱۷۵-۱۷۷ .

۳- سفرنامه کلاویخو ، ص ۱۷۷ س ۹ .

الوان بسیار ممتاز و گچ کاری منبت ، جبهه عمارت یعنی منظره حقیقی آن طرف شمال و سمت رودخانه بوده است ^۱ . بعید نمی نماید این عمارت - که به تشخیص اعتماد السلطنه احتمالاً در عهد مغول بنا شده بوده است - بقایای کوشک ارغون خان مذکور در فوق باشد .

۴- ناصرالدین شاه قاجار، که در گرمای سخت تابستان طهران به هوای خنک و خوش قصران داخل پناه می برد، در دره گل کلبه شهرستانک ^۲ مصری رفیع بنیان نهاد و همه ساله تابستانها بدانجا می رفت. در کتاب المآثر والآثار اعتماد السلطنه ، در مواردی ذکر این عمارت در ضمن شرح کارهای انجام یافته در آن عهد آمده است بدین قرار:



عمارت ناصرالدین شاهی در شهرستانک - عکس از روزنامه شرف

« ... دیگر عمارت ییلاق شهرستانک است، که همه ساله در اوایل موسم رحله

الصیف مهبط ذات ملکوتی صفات می باشد. » ^۲

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، ص ۹۹ .

۲- المآثر والآثار ، ص ۵۷ س ۷ ستون راست .

و نیز: «تأسیس و بنیاد عمارت ییلاقی در قریه شهرستانک در کمال تزیین و نهایت اتقان و تحصین به مباشرت مغفرت مآب آقامحمد ابراهیم خان امین السلطان ماضی در سنه هزار و دویست و نود و پنج»^۱.

اعتماد السلطنه تاریخ آغاز بنای این عمارت را در روزنامه خاطرت، سال ۱۲۹۷ و تاریخ پایان آنرا سال ۱۲۹۸ هجری قمری نوشته^۲، و ماده تاریخ آنرا که از ساخته‌های فروغی است چنین آورد:

یمن و طرب ز طبع فروغی چو باز جست
تاریخ قصر ناصر دین شاه تاجدار
بروی فزون نمود شمار بهشت و گفت
«پاینده باد قصر همایون شهریار»^۳

مصراع اخیر بر طبق حساب ابجد ۱۲۹۷ می‌شود.

۵- مظفرالدین شاه نیز در دیه اوشان از آبادیهای رودبار قصران جهة خویش عمارتی ساخت که بر طبق اظهار مردم محل جز یکی دو تابستان موفق به استفاده از این کاخ ییلاقی زیبا نشد^۴.

۶- میرزا آقاخان نوری صدر اعظم اعتمادالدوله، در افچه لواسان عمارتی ساخت که شرحش در المآثر والآثار در ذکر بناها چنین آمده است:
«... بنای عمارات افچه لواسان به دست مرحوم میرزا آقاخان نوری صدر اعظم»^۵.

۱- المآثر والآثار، ص ۷۷ س ۷۷ ستون راست.

۲- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۱۰۵، ۱۰۶.

۳- د د د د ص ۱۰۶ س ۹.

۴- باغ این عمارت اکنون در اختیار سازمان تسلیحات ارتش، و عمارت آن دبستان اوشان است.

۵- المآثر والآثار، ص ۸۲ س ۲۲ ستون چپ.

۷- در حیدرآباد لشکرک، کنار رودخانه جاجرود عمارت و باغی ساختند که ذکرش در المآثر والآثار در شرح بناها چنین است:

«... انشاء عمارت و تشکیل باغ و بیشه مصنوعی حیدرآباد در لشکرک کنار رودخانه جاجرود»

ذکر این بناها که نمونه‌ای است، از آنچه در طی قرون و اعصار در قصران داخل بوجود آمده است در این مقام بدین منظور است که نشان داده شود که این حدود تا عهدی که شهری آباد بوده است، و همچنین از زمانی که طهران به پای تختی برگزیده شده است، به مناسبت داشتن آب و هوای خوش همیشه اوقات مورد توجه بزرگان مقیم در پهنه ری و طهران بوده است؛ تنها در فترت خرابی ری تا پای تخت شدن طهران است که خبر و اثری از احداث کاخ و قصری به وسیله بزرگی در این حدود بدست نیست.

در پایان بدین نکته اشارت می‌رود که چنانکه در ص ۱۳۳ مذکور افتاد آبادیهای این حدود از لحاظ درجه حرارت و رطوبت خود با هم اختلاف دارند که تفصیل هر یک در شرح آبادیها بیاید، هوای نقاط مرتفع چون کُند و امامه و دربند سر و شهرستانک و غیره سردسیر است، و گاه تاماه دوم و سوم بهار نیاز به آتش دارند، صنایع - الدوله (اعتماد السلطنه) در مرآت البلدان در باب کند نوشته:

«... قریه کند از قرای ییلاقی بسیار سرد خوش هوایی است، که در اواسط فصل بهار سکنه آن باز در لباس زمستانی هستند و کرسی دارند»^۲.

و چنین است وضع بسیاری از آبادیهای مشابه دیگر، در پاره‌ای از نقاط پر آب چون لشکرک و اوشان گاه به سبب زیادی رطوبت هوا و تشعشع خورشید اواسط روز هوا گرم و دم کرده و ناراحت کننده می‌شود، اعتماد السلطنه مذکور در فوق که در یکی از چنین ایام هوای اوشان را دیده بوده است در روزنامه خاطرات چنین می‌نویسد:

۱- المآثر والآثار، ص ۸۲، س ۲۰، ستون چپ.

۲- مرآت البلدان، ج ۴، ص ۱۲، س ۲۳.

« [چهارشنبه ۲۲ شوال ۱۳۰۲ قمری] اوشان از ییلاقات بسیار بد است، روزش گرم شبش سرد»^۱.

و حال آنکه هم وی که يك سال قبل [سه شنبه ششم شوال ۱۳۰۱ قمری] با اردوی ناصرالدین شاه درییلاق اوشان توقیفی داشته، از هوای آنجا چنین تعریف می کند : «... بواسطه خوبی هوای اوشان و طول راه، دیروز پادشاه ذی شأن اطراق فرمودند، دیشب هوا به شدت سرد بود. صبحی شبنم روی علفها بود. در این دره به واسطه ارتفاع کوههای اطراف، آفتاب خیلی دیر طلوع می کند، دو ساعت قبل از غروب در پشت کوهها پنهان می شود. عصر و صبح در نهایت برودت و هنگام ظهر به واسطه انعکاس آفتاب در نهایت حرارت است. ارتفاع این منزل [نسبت] به سطح دریا هزار و هشتصد ذرع (۱۸۷۲ متر) است»^۲.

ب- هوای قصران خارج : قصران خارج از نظر وضع طبیعی به دو منطقه کوهستانی و جلگه ای منقسم می شود. هوای این نقاط را بر حسب موقعیت می توان به سه بخش سردسیر و معتدل و گرمسیر تقسیم کرد.

۱- آبادیهایی که در داخل شعاب و دره های کوهها واقعند، چون پس قلعه، و امامزاده داود، و کیگا و امثال اینها جزء بخش اولند، و هوایی سرد و زمستانی سخت و طولانی دارند.

۲- آبادیهایی که در دامنه سلسله کوه شمیران واقع شده اند، همچون نیاوران، و دزاشیب، و تجریش، و قلعهک، و ضرابخانه، و درکه، و اوین، و فرح زاد، و سولقان، و کن و امثال اینها جزء بخش دومند، و دارای هوایی خوش و معتدل و مطبوعند.

۳- آبادیهایی که در جلگه قرار گرفته اند، چون طهران (مقصود پیش از عهد پایتختی و قبل از توسعه یافتن آن است، و گر نه اکنون گویا تقریباً حدود نود درصد از تمام آبادیهای قصران خارج جزء شهر طهران شده اند)، و دولا ب، و فیروز بهرام،

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۳۲۶ س ۱۶.

۲- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۳۴۸ س ۴.

و سفنارد ، و علی آباد ، و دولت آباد و امثال اینها جزء بخش سومند، و بهاری خوش و تابستانی گرم دارند .

بخش اول : این بخش به سبب داشتن هوای سرد و زمستان سخت و طولانی به ندرت مورد توجه بزرگان مقیم ری و طهران واقع بوده است.

بخش دوم : هوای این بخش چنانکه گذشت خوش است و به طور متوسط در ساعات گرم روزهای تابستان درجه حرارت از ۲۵ درجه سانتی گراد کمتر تجاوز می کند ، در سفرنامه دیولافوا ، در باب تجریش در ژوین ۱۸۸۱ چنین آمده است :

« در اطراف تجریش باغها و عمارات زیادی وجود دارد . یکی از آنها باغ فردوس است، که به داماد شاه تعلق دارد. در وسط این باغ بزرگ که پر از چنارهای قطور و بلند است قصر ناتمامی دیده می شود که در شرف خراب شدن است... در این کاخ که جلالت و مسکنت با هم آمیخته شده می توان به زندگانی اعیان ایرانی پی برد . هزاره های تالار به شکل نوارهای عقیق مانند رنگ شده ، و درها از چوب سدر و با عاج خاتم کاری شده است ، اما کف اطاقها را با خاک پر کرده و کوبیده اند ، حتی با آجرهای معمولی هم فرش نکرده اند ... چنارهای باغ فردوس به بلندی و قطوری چنارهای باغهای دولتی که در شهر دیدم نیستند، ولی در مسجد تجریش [امامزاده صالح] چنار عجیب و غریبی است که کمتر نظیر آن در دنیا پیدا می شود، قطر فوق العاده آنرا نمی توان دقیقاً با رقم معین کرد ، تقریباً محیط آن به پانزده متر می رسد ، هر یک از شاخه های آن مانند تنه درخت کهن سالی در بالای بنای مسجد و سایر اطراف سربه آسمان کشیده است ... »^۱

ژاک هر دو ان فرانسوی که در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶ میلادی (۱۳۰۳-۱۳۰۵

شمسی) در ایران بوده ، در باب این قسمت از شمیران نوشته :

« ییلاقهای شمیران : پس از پایان چند روز بهار ، آفتاب گرم تابستان تمام

مردم طهرانرا به سوی باغهای ییلاقی شمیران می راند. شمیران دوازده کیلومتری شهر

در دامنه توجال واقع و شامل باغستانهای مصفا می باشد. اروپائیان، ایرانیان ثروتمند، کارمندان عالی رتبه درשמیران دارای خانه یا باغی هستند.

مردم از باد گرم طهران فرار کرده به دامن ییلاقهای باصفا و سایه درختهایی که در شاخه های آنها بلبل صدا می کند، و از صبح تا شب در زیر سایه های آنها جیر جیر کھا غوغا بر پا می نمایند ، پناهنده می شوند^۱ .

به قول کنت دو گوینو در هیچ کشور دنیا اختلاف هوا باین سرعت مثل طهران و شمیران دیده نمی شود.^۲

آبادیها و کاخهای ییلاقی قصران خارج که از عهد آبادی و عظمت شهر ری قدیم تا به امروز اقامتگاه تابستانی بزرگان مقیم ری یا طهران بوده است و بیش و کم نامشان در منابع درج آمده ، در این بخش واقفند و آنها می هستند که در دامنه کوه قرار دارند ، و به اهم آنها در ذیل اشارت می رود :

۱- دیه مهران : دیه مهران آبادی بوده است باستانی و کهنه^۳ ، در حدود

۱- در آفتاب ایران، ص ۱۰۴ س ۱۶۰.

۲- تاریخ ایرانیان گوینو، ص ۱۸۱ س ۱۷۰.

۳- نگارنده را در باب آبادی سولقان - باتوجه به روایتی که به موجب آن سلوکوس نیکاتر آبادی در نواحی ری بساخت - حدسی است که اگر روی در صواب داشته باشد ، بدان موجب این آبادی از مهران بسیار باستانی تر و کهن تر خواهد بود ، بدین توجه :

نام این ده که اکنون در همه جا سولقان نوشته می شود، به موجب، روایات منابع باستانی در اصل سلوقان (باتقدیم لام بروا) بود است ، چنانکه در ترجمه فارسی سیره السلطان جلال الدین، یا تاریخ شهاب الدین خرنذی ص ۱۲۹ س ۱۲ ، در احوال سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه در ری درج است :

«... ناگاه نفیر شنید، از سرشتاب اسپ نوبت را سوار شده به قلمه سلوقان رفت، جلال الدین به خیمه او درآمد...» ؛ متن عربی سیرت جلال الدین ص ۱۷۸ س ۵ نیز چنین است : «... فلما اتاه المنذر ، ركب فرس النوبة الى قلعة سلوقان ودخل جلال الدین خیمته ...» یعنی : چون پیام آور و بیم دهنده به نزد وی آمد ، بر اسب نوبتی بر نشست و رهسپار قلعه سلوقان شد، و جلال الدین به خیمه وی درآمد .

سه راه ضرابخانه فعلی، در مشرق جاده قدیم طهران به شمیران، و باغ مهران فعلی در آن حدود، بازمانده آن دیده است. این آبادی به خاندان بزرگ مهران متعلق بوده است که سالها مرزبانی ری را داشتند، در تاریخ بلعمی در احوال قباد ساسانی پدر انوشیروان مذکور است :

بقیه از صفحه قبل

در میان منابع مورد استفاده ظاهراً صورت «سولقان» در نام این آبادی به جای «سلوقان» نخستین بار در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی ص ۶۴ س ۱ درج آمده بدین صورت :

« [محمد ملحد] شب از قلعه بیرون آمد و بانیم جانی که داشت خود را به کن و سولقان رسانید، و از آنجا متوجه اردوی صاحب قرانی گشت .

امین احمد رازی در سال ۱۰۰۲ قمری در هفت اقلیم (نسخه مطبوع ج ۳ ص ۷ س ۸، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۸۵۸) نوشته :

«همچنین کوهستانی است در دوفر سنگی، مشهور به کند و سلقان ...»

الف و نون در آخرین کلمه پسوند مکان و نسبت است، باقی کلمه «سلوق» است و حرف قاف آخر آن نیز بر طبق قاعده تعریب کاف و اصل کلمه «سلوک» بوده است، و سلوکان نام فارسی کلمه است. یعنی منسوب به سلوک. و گویا ظاهراً توان گفت که سلوک محتملاً همان سلوکوس اول معروف به نیکتر است (۲۸۰-۳۱۲ ق. م.) از جانشینان اسکندر، که شهری را پس از خرابی در اثر زلزله ای بزرگ از نو بساخت و بدان نام اورپس داد (رک: ری باستان، تألیف نگارنده، ج ۱ ص ۷۵، ۷۶، ج ۲ ص ۱۰۱). س (= S) بر طبق شیوه معمول یونانیان به دنبال «سلوک» ملحق شده اصلی نیست، مؤید این استنباط آنست که نوشته اند سلوکوس نیکاتر آبادی به نام آپامه در حوالی ری بساخت (در رالتیجان، ج ۱ ص ۱۹۳ س ۸ به بعد، ج ۲ ص ۳۴ س ۱۸ به بعد) و اینجارا معسکر خویش ساخت. در ایران باستان در ذکر سلوکوس آمده است: «او بیش از ۶۰ شهر بنا کرد ... نه شهر موسوم به سلوکیه به نام خود او ... سه شهر به اسم آپام (Apaméa) زن ایرانی او ...» (ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۶ س ۱۵ به بعد). در رالتیجان درجایی در ذکر سلوکوس گفته شده: «در اوان پادشاهی خود سه شهر ساخت ... و سیمی را تقریباً در یک فرسخی شهر طهران در طرف شمال، که آنرا نیز به اسم مادر خود آپامی موسوم ساخت.» تواند بود که «آپامه» را بعدها به نام خود او «سلوکان = سلوقان» گفته باشند چنانکه آبادیهای دیگر وی را نیز «سلوکیه» که به همان مفهوم «سلوکان» هست گفته اند. اگر این استنباط را وجهی باشد، سلوقان یادگاری از سه قرن پیش از میلاد مسیح در این بهنه خود بود.

« چون از ملك قباد پنج سال بگذشت ، سوخرا همه کارها بگرفت ... پس قباد حیلت کرد ، واورا سپهبدی بود به ری شاپور نام « ازدهی نام آن مهران » اورا بخواند ، شاپور باهمه سپاه سوی او آمد . قباد خلوت کرد و گله سوخرا بگرد... »^۱ در یکی از نسخه بدلها ، از کلمه شاپور به بعد - که لخت مودد استناد است - چنین است :

« ... شاپور خواندندی سپهبدی بود به دهی نام او مهران ... »^۲

کلمه مهران چنانکه اشارت رفت نام خاندان شاپور بوده است ، در تاریخ طبری در همین مقام چنین درج آمده :

« ... و کتب [قباد] الی سابور الرازی الذی یقال للبت الذی هومنه مهران ، و کان اصفهید البلاد ... »^۳

یعنی : قباد به شاپور رازی ، که خاندان وی مهران خوانده می شده است ، نامه‌ای نوشت . وی سپهبد بلاد بوده است .

در الکامل ابن اثیر در همین مورد درج آمده است :

« ... فکتب الی سابور الداری [کذا ، والصحیح هو الرازی] ، وهو اصفهید دیار الجبل ؛ ویقال للبت الذی هومنه مهران ... »^۴

یعنی : پس قباد به شاپور رازی نامه کرد ، و او سپهبد دیار جبل بود ، و خاندانی را که وی از آن برخاست مهران می خواندند .

با این مقدمات توان گفت که این دیه به نسبت خاندان مهران به این نام خوانده شده است . و گویا ظاهرأ محله زامهران^۵ در ری باستان ، و نیز دروازه مهران در آن شهر^۶ در سوی شمال که از آنجا به آبادی مهران (و شمیران کنونی) می رفته اند

۱- تاریخ بلعی، ج ۱ ص ۹۶۶ س ۱.

۲- تاریخ بلعی، ج ۱ ص ۹۶۶ ذیل ۳.

۳- تاریخ بلعی، ج ۱ ص ۹۶۶ ذیل ۳ ، حاشیه مرحوم بهار، که حاوی فوائد دیگری

نیز هست .

۴- الکامل ابن اثیر، ج ۱ ص ۲۴۱ س ۱۳.

۵- رك: ری باستان ، تألیف نکارنده، ج ۱ ص ۱۹۷ س ماقبل آخر .

۶- رك: ری باستان ، تألیف نکارنده ، ج ۱ ص ۳۰۳ س ۱۷.

نیز منسوب به همین دیه (یا این خاندان) بوده است . این دیه در عهد قاجاریان آباد و مرکز بارود سازی دولتی بود ، در فرهنگ آندراج در ذیل مهران ضبط است :
 «... نام دهی است کوچک در نزدیکی شهر طهران ، که در آنجا کارخانه بارودسازی دولتی است ...»^۱

صنیع الدوله در مرآت البلدان به نقل از روضة المصفاى ناصری گوید :
 « طهران و مهران دو قریه بودند ، بعد از خرابی ری بازماندگان آن ناحیه به طهران جمع شده سکنی گرفتند ... »^۲
 به هر روی ، خاندان مهران ، که بی گمان - چنانکه گذشت - ده مهران و دروازه مهران ری را با نام آنان مناسبت است ، از خاندانهای بزرگ هفتگانه کشور به عهد ساسانی^۳ ، و مقیم شهر ری بوده اند . و خود را از تخمه اشکانیان می دانستند^۴ . از این خاندان نام چند تن چون شاپور رازی ، و بهرام چوبین که چند گاهی در ری به تخت شاهی نیز نشست^۵ ، و سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین مرزبان ری به هنگام حمله عرب در غایت اشتهار است .

۲ - کاخ طغرل اول سلجوقی در تجریش : طغرل اول سلجوقی به سال ۴۳۴ هجری ری را به اختیار آورد ، و پای تخت خویش گردانید و خرابیهای آنجا را عمارت کرد^۶ . وی در تجریش ری کاخی بیلاقی جهت خویش پی افکند ، و در گرمای

۱ - آندراج ، ج ۳ ص ۴۸۱ س ۲۳ ستون وسط .

۲ - مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۱۹ . نیز ، رك : ملحقات روضة المصفا ، ج ۹ ص ۱۹۷

س ۷ .

۳ - ایران در زمان ساسانیان ، ص ۶۳ س ۹ .

۴ - ایران در زمان ساسانیان ، ص ۶۳ س ۳ به بعد .

۵ - ایران در زمان ساسانیان ، ص ۳۱۲ س ۸ به بعد ؛ ترجمه فارسی ایران گیرشمن ، ص

۳۰۸ س ۱۰ .

۶ - سلجوقنامه ظهیری ، ص ۱۸ ؛ راحة الصدور ، ص ۱۰۴ ، ۱۱۱ ؛ مجمل التواریخ ،

ص ۴۰۶ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۳۷ ؛ مجمع التواریخ حافظ ابرو ، نسخه خطی ، جزء ۳

ص ۱۵۳ ، ۱۵۴

تابستان بدانجا می‌رفت .

ذکر کاخ طغرل در تجریش در بیان خواستگاری وی از دختر خلیفه و بردن آن بانو به ری جهة زفاف و فرارسیدن مرگ او در آنجا ، در منابع درج است .

طغرل عمیدالملک کندی را به سال ۴۵۴ هجری به خواستگاری دختر القائم بالله خلیفه عباسی فرستاد ، مراسم عقد را در تبریز برگزار کرد ، و برای زفاف عازم دارالملک ری شد ، و چون هوا بغایت گرم بود به کاخ خویش در تجریش رفت ، لکن در آنجا مبتلی به رعاف شد و در رمضان سال ۴۵۵ هجری قمری درگذشت .^۱ در سلجوقنامه ظهیری واقعه مرگ طغرل در کاخ خود وی در تجریش ، بدین صورت درج است :

« وفاتش در خمس و خمسين و اربعمائه به در شهر ری به ديه طجروش
(= تجریش) که خانه او بود . »^۲

همین واقعه در راحة الصدور چنین است :

« ... به قصران بیرونی به در ری به ديه طجروش از جهة خنکی هوا نزول فرمود ، چه حرارت هوا به غایت بود ، رعاف برومستولی شد ، و به هیچ دارو امساک نپذیرفت ، تا قوت ساقط شد ، و از دنیا برفت در رمضان سنه خمس و خمسين و اربع مأیه »^۳ .

طغرل را پس از مرگ برای دفن به شهر ری بردند ، و در آنجا گورخانه‌ای مجلل برایش بساختند^۴ .

۳- گریه‌مخان زند در توقف در طهران در گرمای تابستان سال ۱۱۷۲ ،

۱- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۲۱ ، س ۱۴ به بعد ؛ راحة الصدور ، ص ۱۱۱ س ۶ ؛ ابن اثیر

ج ۸ ص ۹۴ س ۶ به بعد ؛ تاریخ‌گزیده ، ج ۱ ص ۴۳۸ س ۱۷ ؛ حبیب‌السیر ، جزء ۴ از جلد ۲ ص ۸۵ س ۴ .

۲- سلجوقنامه ، ص ۲۲ س ۱۵ .

۳- راحة الصدور ، ص ۱۱۲ س ۱ .

۴- برای وقوف به وصف گورخانه وی ، رک : ری باستان ، تألیف نگارنده ، ج ۱ ص

۴۵۹-۴۶۶ ، ج ۲ ص ۱۸۲-۱۸۴ .

۱۱۷۳ قمری به ییلاق شمیران پناه می‌برد: در این باب در تاریخ گیتی گشا در وقایع سال ۱۱۷۲ قمری چنین ذکر شده:

« چون هوای بلده طهران به حرارت و عفونت مایل و سمیات وبایی در آن ولایت متعدد، و ملزمان موکب خدیو آفاق اکثر پروردگان هوای ییلاق و مردم بیشه ولایت عراق سرحد نشین، و معیشت ایشان در این سرزمین شاق بود، بلو کیست موسوم به شمیران، متصل به بلده طیبه طهران، و چون در ذامن کوه واقع و چشمه های آب خوش گوار از کوه به قراء و امصار آن جاری و مناتعش به غایت بسیاری و هوایش به سلامت اقرب و توقف مرکب ظفر کوکب در آن سرزمین اولی و انساب بود، الویه کشور گشایی ... به جانب بلوک مزبور در حرکت ...»^۱

« توقف در طهران به علت اینگونه مشاغل [نظم دادن به امور عراق] ناگزیر ... چون ایام تموز به انجام ... رسید ... مراجعت به سواد طهران نموده ...»^۲

در مرآت البلدان در بیان وقایع مربوط به طهران درج آمده:

« در تابستان هزار و صد و هفتاد و سه بواسطه بدی هوای طهران، کریمخان به شمیران رفته و حکم کرد در غیبت او بنای عمارت سلطنتی و دیوانخانه بزرگ و باغ جنب دیوانخانه و یکدست حرمخانه در طهران بنا کردند، و اوائل زمستان که این عمارات تمام شده از شمیران کریمخان به شهر مراجعت نمود^۳ »

۴- قصر قاجار: قصر قاجار را فتحعلی شاه قاجار به سال ۱۲۱۳ هجری قمری در حدود ایستگاه قصر در خیابان کورش کبیر فعلی، پی افکنند.

این قصر بر فراز تپه بنا شده بوده است، و در ذیل تپه استخر و باغ به وجود آوردند، و در اطراف آن زنبور کخانه و نقاره خانه و اصطبل و مشابه اینها بنا کردند. این قصر به تمامی با آجر ساخته شده بوده، و باغی وسیع بر آن احاطه داشت.

۱- تاریخ گیتی گشا، ص ۹۱ س ۲۱.

۲- تاریخ گیتی گشا، ص ۹۲ س ۱۰.

۳- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ س ۲۰.

در آنجا نقاشیهای زیبا زینت افزای این بنای باشکوه بود. بقایای این قصر تا این اواخر بجا مانده بود.

در تاریخ مآثر السلطانیه شرحی در باب این قصر و تاریخ بنای آن درج است^۱ از این محل ژوبر (Jaubert) فرستاده ناپلئون به دربار فتحعلی شاه در سفرنامه خویش تعریفی بیاورده است^۲.

ناصرالدین شاه ملحقاتی به این قصر بیفزود^۳.

۵- قصر محمدیه: این قصر کاخ بیلاقی محمدشاه غازی، پدرو ناصرالدین شاه بود، که به وسیله حاج میرزا آقاسی به سال ۱۲۶۴ هجری نزدیک به باغ فردوس معیرالممالک در مغرب تجریش^۴، کنار جاده اوین به فاصله دو بیست قدم در شمال غرب باغ فردوس^۵ بنیان یافت. ذکر این قصر در ناسخ التواریخ بدینگونه آمده است:

«... به صوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تجریش بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر بیلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید، لاجرم بنایان از سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند، و برج و بارو استوار نهادند، و با اینکه این بنا بر سنگ خاره بود خندق عمیق بر سنگ خاره حفر کردند، و بعضی دور و قصور در میان قلعه برداختند، با اینکه یک نیمه کار قلعه هنوز راست نبود معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار رفت، و چون هنگام تابستان برسد شاهنشاه غازی بدانجا کوچ داد، و همچنان بنایان و دیوارگران در عمارت قلعه بکار بودند...»^۶

۱- تاریخ مآثر السلطانیه، ص ۴۶ س ۳. (شماره صفحه ندارد، اوراق شمرده شود).

۲- مسافرت به ارمنستان و ایران، تألیف ژوبر، ص ۱۷۸ س ۱۳.

۳- المآثر والآثر، ص ۶۰ س ۱۰. ستون راست.

۴- یادداشتهای قزوینی، ج ۶ ص ۱۵۱ س ۱۴. در مرآت البلدان ج ۱ ص ۵۹۳، محل

آن در حوالی اسدآباد و باغ فردوس معیرالممالک ذکر گردیده.

۵- اطلاعات ماهیانه، ۱۳۲۸، (ج ۲) شماره ۱۲ ص ۲۷ صاحبقرانیه. به قلم: ف.

جلوه.

۶- ناسخ التواریخ، جلد قاجار طبع ۱۲۷۳ ه. ق، درواخر شرح سلطنت محمد شاه

غازی، در وقایع سال ۱۲۶۴ هجری (شماره صفحه ندارد).

محمد شاه همین سال در همین قصر درگذشت .

۶- قصر عباسیه حاج میرزا آقاسی : حاج میرزا آقاسی به هنگام بناه قصر محمدیه در همان نزدیکی کاخی نیز جهت خویش بساخت، در ناسخ التواریخ در ذکر بناء قصر محمدیه درج است :

« ... و نیز به يك تیر پرتاب دورتر ازین قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرد و معقلی متین بر آورد ، و قلعه نخستین را به نام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهادند و آن حاجی میرزا آقاسی را به نام او عباسیه خواندند ... »^۱

این بود شرح اجمالی کاخهای بیلاقی عمده در قصران خارج به روزگار پیشین، اما از عهد ناصرالدین شاه به بعد بناهای مهم و زیبا فراوان در این پهنه بوجود آمد که اختصار را از ذکر آنها در این مقام خودداری می شود ، و مهمترین آنها در شرح بناهای معروف عهد ناصرالدین شاهی در پهنه قصران، پس از مبحث آبادیها و دیده ها درج افتد .

از دیرباز به هنگام گرمای تابستانی سفارتخانه های خارجی مقیم طهران نیز به شمیران منتقل می شده است. در سرنامه مادام دیولافوا در شرح گرمای تابستان سال ۱۸۸۱ میلادی مذکور است :

« در طهران هوا فوق العاده گرم است . میزان الحراره در باغ خواهران تارك دنیا ۴۵ درجه سانتی گراد را نشان می دهد ، سفارتهای شهر را ترك کرده ، و به دهکده های قشنگ و خنک که در دره های مشجر جبال البرز واقع شده پناه برده اند .

انگلیسیها در قلهک بسر می برند، و تمام این دهکده را ملك طلق خود محسوب می دارند ، و روسها در زرگنده و فرانسه ها [کذا] و ترکها و سایرین در تجریش بسر می برند .^۲ »

« ... چادرهای سفارت فرانسه واقع است در بالای دره کوچکی ، که دارای

۱- ناسخ التواریخ جلد قاجار طبع ۱۲۷۳ ه . ق ، در اواخر شرح سلطنت محمد شاه

غازی، در وقایع سال ۱۲۶۴ هجری (شماره صفحه ندارد) .

۲- سفرنامه مادام دیولافوا ، ص ۱۵۸ س ۲۵ .

صفا و طراوت مطبوعی است . در تالاری که ما منزل کرده‌ایم از هر طرف هوا داخل می‌شود ، و تقریباً شب‌ها سرداست ، نهر آبی هم که از کوه سرازیر می‌شود از وسط این تالار عبور می‌کند . در ساعات گرم روز میزان‌الحراره بیش از ۲۵ درجه سانتی‌گراد نشان نمی‌دهد .^۱»

بخش سوم : این بخش که در جلگه و در کنار شهر ری قدیم واقع است ، هوایی مانند هوای آن شهر باستانی دارد . هوای ری در بهار خوش و مطبوع ، و در تابستان گرم ، و در پاییز تبخیز ؛ و در زمستان برف بار بوده است .

به عهد باستان خوشی هوای بهار ری مثل بوده است ، این فقیه گفته است : « قالوا : شتاء بغداد ، و ربیع الری ، و خریف همدان ، و مصیف اصبهان »^۲ . یعنی : [در مثل برای خوشی هوا] گویند : زمستان بغداد ، و بهار ری ، و پاییز همدان ، و تابستان اصفهان .

هم به سبب خوشی هوای بهار ری بوده است که اشکانیان آن شهر را پای‌تخت بهاره خود قرار داده بوده‌اند^۳ . بدین عهد نیز آبادیهای جنوبی قصران خارج بیش و کم در فصل بهار وضعی این چنین دارند ، اما تابستان آن حدود بد و گرم است کلاویخو (Clavijo) رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا که در اواخر سال ۸۰۶ هجری موقعی که به سفارت به دربار تیمور می‌رفت ، در طهران توقیفی داشت در باب هوای تابستان آن گفته :

« ... آب و هوای آنجا چنانکه می‌گویند ناسالم و در تابستان گرمای آن بسیار زیاد است ... »^۴

کنت دو گوینو سیاح و مستشرق معروف در این باب نوشته :

- ۱- سفرنامه مادام دیولافو ، ص ۱۵۹ س ماقبل آخر .
- ۲- مختصر کتاب البلدان ابن فقیه ، ص ۲۲۷ س ۴ .
- ۳- ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۴۵ س ۱۰ ؛ دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی ، مقاله ری مینورسکی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ .
- ۴- سفرنامه کلاویخو ، ص ۱۷۵ س ۱۱ .

« در آن قسمتی که به طرف جنوب امتداد می‌یابد ، در پای البرز ، خرابه‌های ری و طهران ، پای‌تخت حالیه ، از حرارت يك آفتاب سوزان بیرحمی خفه می‌شوند ، هوا می‌سوزاند ، و آینه داری می‌کند ، شبها از روزها خنکتر نیستند... اما همینکه از حدود صحرای ورامین رد می‌شوند ، یا از دروازه های طهران بیرون رفته به طرف کوههای برف داربالا می‌روند، آن حرارت مهلك گویا باسحر و جادو تخفیف می‌یابد ، در هیچ مملکتی از دنیا يك اختلاف هوای به این سرعت دیده نمی‌شود^۱ .

این گفته در باب شدت حرارت طهران مطابقت دارد با قول مادام دیولافوا ، در باب هوای تابستان طهران ، مذکور در ص ۱۵۵ کتاب حاضر ، که گفته بود :

« در طهران هوا فوق العاده گرم است ، میزان الحراره در باغ خواهران تارك دنیا ۴۵ درجه سانتی‌گراد را نشان می‌دهد . »

در سالهای اخیر به ندرت شدت گرمای طهران بدین حد رسیده است . بر روی هم باید گفت ، آب و هوای بخش جلگه‌ای قصران خارج (طهران و نواحی) گرم و خشک است ، و درجه حرارت در پاره‌ای از سالها چنانکه گذشت به حداکثر ۴۵ درجه سانتی‌گراد می‌رسد .

در زمستانها هوا سرد است و گاه به ۱۵ درجه زیر صفر می‌رسد . میانگین درجه حرارت تابستان ۲۷/۹ درجه سانتی‌گراد و در زمستان ۴/۳ درجه سانتی‌گراد و میانگین سالیانه ۱۶/۳ درجه سانتی‌گراد است . و اکنون مقدار متوسط بارندگی آن ۲۵۰ میلیمتر است ایام یخبندان آن حداکثر ۴۷ روز و حد اقل ۲۷ روز و حد متوسط ۴۵ روز است روزهای تابستان به طور متوسط ۱۴/۵ ساعت و زمستان ۹/۵ ساعت و اختلاف شب و روز ۵ ساعت است^۲ .

راهها و طرق ارتباطی قصران : قصران به تفصیلی که در مبحث « قدمت آبادی و معموری قصران^۳ » گذشت سرزمینی است که از دیرباز آباد و معمور و مسکون بوده است ، و سفالها و آثار دیگر که از هر دو ناحیت قصران داخل و خارج

۱- تاریخ ایران، ص ۱۸۰ س قبل آخر.

۲- رك : جغرافیای ایران، تألیف نیساری ، ص ۱۷۱، ۱۷۲ .

۳- رك : کتاب حاضر، ص ۹۶ به بعد .

بدست آمده است روشنگر این حقیقت است که جنب وجوش زندگی را در این پهنه پیشینه‌ای دیرینه است، با این همه گرچه اکنون آبادیها جز معدودی دارای راه‌ماشین رو هستند، لکن درگذشته به سبب کوهستانی بودن محل و دشواری عبور، جز در قسمتی از جنوب و مشرق قصران خارج نقاط دیگر آنرا راه معروف قابل عبور قوافل تجاری در تمام ایام سال نبوده است. اینک بحثی در باب راههای هریک از دونا حیت قصران داخل و خارج:

الف - قصران داخل: سراسر قصران داخل را - چنانکه در مطاوی مطالب پیشین درج افتاد- کوههای رفیع سر به فلک کشیده پوشانده است، و بسبب شیب تند این کوهها و سنگستانی بودن آنها، در زمانهای باستان عبور و مرور در آن حدود جز برای مردم آنجا آنها، با تحمل دشواریها و خطرات فراوان در ایام بارندگی و فصل زمستان امکان پذیر نبود، و به همین سبب اگر اهالی آنجا سر به طغیان برمی داشتند کارگزاران ری کاری نمی توانستند کرد. در کتب مسالك و تواریخ باستانی در باب این راهها شرحی به نظر نرسید، و در منابع مورد استفاده نخستین جایی که در باب این کوهها و دشواری عبور از آنها اشارتی دارد الرسالة الثانية ابودلف مسعربن مهلهل معاصر صاحب عباد است، و در آنجا چنین ذکر رفته:

«... وهي جبال شامخة عالية، اذا امتنع اهلها على السلطان لحمل الخراج لم يقدر عليهم، وانما لهم عند صاحب الرى رهائن...»^۱

مفاد این سخن آنکه آنجا کوهستانی است رفیع و بلند، که چون مردم آن از گزاردن خراج سلطان سرباز زنند، سلطان بر آنها دست نتواند یافت (لذا) ایشانرا بنزد کارگزار ری وثیقه‌هایی است.

دلیل این امر جز دشواری و سختی راه آنجا نتواند بود. مردم آن حدود، با همه این دشواریها، از همان زمانهای پیشین محصولات خویش را به ری می‌رساندند، چنانکه ابودلف که ذکرش در سطور پیشین گذشت در

ذکر قصران و کوههای آن گفته :

« ... واكثر فاكهة الرى من هذه الجبال ... »^۱

مفاد آن اینکه بیشتر میوه ری از این جبال است .

به عهد آبادی ری وضع راههای این حدود به همین دشواری بود، و حمل کالا با قاطر که مخصوص راههای کوهستانی و سخت است صورت می گرفت . پس از آنکه ری ویران شد و جمعیت آن پراکند مردم این حدود برای تأمین معاش باغها را که دیگر میوههای آن مشتری نداشت تبدیل به زمینهای زراعی کردند، تا حدود نیم قرن پیش که با بزرگ شدن طهران دوباره همه اراضی زراعی تبدیل به باغ شد ، و اکنون به صورت قدیم خویش بازگشته است . در فترت خرابی ری تا پایتختی طهران از شوون حیاتی پهنه قصران به هیچ روی خبر و اثری در منابع به چشم نمی خورد، لکن به عهد قاجاریان خاصه در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه، در این زمینهها و کارهایی که در این حدود انجام یافت اشاراتی در منابع به چشم می خورد که ملخص آنچه مربوط به راه سازی است بدین تقریب است :

وضع راههای قصران داخل قبل از احداث راههای ماشین رو :

راههای عمده قصران داخل آنها بوده است که ری قدیم و طهران فعلی را به مازندران متصل می ساخت . هر چند امروز قسمتی از آنها متروک است و از بقیه نیز در پاره ای از اوقات مردم محل استفاده می کنند ، لکن چون هم آشنایی به آنها در فهم اخبار گذشته آن پهنه مؤثر است، و هم بسیاری از این راهها مورد استفاده ورزشکاران کوه نورد است به ذکر اجمالی آنها می پردازد .

مسیر و وضع این راهها به ترتیب اهمیت چنین است :

- ۱- طهران ، گردنه قوچك ، لشكرک ، افچه ، لار ، نورمازندران .
- ۲- طهران ، گردنه قوچك ، لشكرک ، اوشان ، آهار ، شهرستانک، دو آب ، کندوان مازندران .

۳- طهران ، گردنه قوچك ، لشكره ، اوشان ، ميگون ، دربند سر از دامن كوه گاجره از ديزين به مازندران . راههای ديگر كه از فروع يكي از اين سه راه به حسابند آباديهای داخل را بهم می پيوندند ، و پاره ای از آنها چنانكه گذشت هنوز هم مورد استفاده هستند . (مسیر راههای ماشین رو فعلی قصران داخل با تغییر کم همان مسیر مالرو قدیم آنجاست .) اينك شرح اجمالی هريك به ترتيب مذکور در فوق :

۱- این راه قدیمی است و در سابق نزدیکترین راه میان طهران و دریای مازندران بوده است ، كه از طریق گردنه های قوچك و افچه به دره مرتفع لاری می رسد ، و از آنجا از راه یالو یا گردنه آب سفید می گذرد و به طرف رودخانه نور می رود ، از گردنه دیگری از طریق كوه قروق به دره كجور می پیوندد و از آنجا از کنار رودخانه به دریا منتهی می شود . از این راه مسافر می تواند در عرض سه روز به آسانی به دریا برسد ، و در تابستان با اسب در دو روز این راه را طی كند .

این راه در فصل برف و یخ بندان گاه تا پنج ماه بسته می شود ^۱ ، ارتفاع این راه در محل كتل پلنگك به ۳۴۷۰ متر می رسد ^۲ . افچه بشم يكي از نقاط دشوار و خطرناك این راه در فصل زمستان است ^۳ ظاهراً قول یاقوت در معجم البلدان در باب بشم ناظر به همین محل است . وی گفته :

« بشم بالفتح وسكون الشين موضع بين الری وطبرستان شديد البرد ، قد بنی علی كل صيحة كن^۴ يلجأ اليه ، يسمي جانبوذة ^۴ . »

یعنی : بشم به فتح با وسكون شين جایی بسیار سرد بین ری و طبرستان است ، در شب مناسب آن اطاقکی به نام جان بوده (جان پناه) ساخته اند كه در مواقع خطر برف و سرما

- ۱- مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۱۲ س ۷ : مازندران و استرآباد راینو ، ص ۵۴ س ۱۶ ، ص ۱۵۵ س ۲ : سفرنامه دمرگان ، ص ۱۶۷ س ۱۷ .
- ۲- سفرنامه دمرگان ، صفحه مذکور در رقم سابق .
- ۳- رجوع شود به نقشه بزرگك ایران ، انتشارات مؤسسه جغرافیایی سحاب درش قطعه ، سال ۱۳۴۵ ه . ش . به صورت افچه و ش .
- ۴- معجم البلدان ، ج ۱ ص ۶۳۴ س ۱۲ .

بدانجا پناه می‌برند .

نام این محل در کتب لغت نیز مانند آندراج و برهان قاطع ذیل «بشم» درج است . ذکر این نکته از فایده‌ی خالی نمی‌نماید که به غیر از افچه بشم ، دو بشم دیگر میان ری و طبرستان وجود دارد ، یکی بشم موشا که همان گردنه‌ی امامزاده هاشم است میان پلور و دهکده موشای دماوند که در تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی به صورت بژم موشا درج آمده ^۱ ، و دیگری آهاربشم میان دیه‌آهار و شهرستانک ، در سر راه قدیمی دیگر ری و طهران به مازندران ، لکن افچه بشم را اهمیتی بیشتر است .

میرزا آقاخان صدراعظم نوری به سال ۱۲۷۰ قمری راه کتل بالای افچه را که بسیار خطرناک شده بود مورد مرمت قرارداد ^۲ . تسطیح و اصلاح شاهراه گردنه‌ی قوچک تا شهر کجور یک بار در حدود سال ۱۲۸۷ قمری به فرمان ناصرالدین شاه انجام یافت ^۳ و بار دیگر به سال ۱۳۰۳ قمری به امر وی سراسر راه مورد تعمیر قرار گرفت ، و از کوشکک تایالورود که در تواریخ قدیم مازندران به نام «نردبان یالو» شهرت دارد، در چند محل کوه کنی کرده‌اند ^۴ . ذکر نردبان یالو در تاریخ رویان آمده است ^۵ . کوشکک علی کامه سردار بزرگ عهد آل بویه، و نیز قصر خلیفه عباسی که تفصیل آنها در صحائف ۱۳۴-۱۴۱ کتاب حاضر گذشت ظاهر آریان رود جاجرود و گلندوک در کنار این راه در جنوب گلندوک و مغرب سبو بزرگ و سبو کوچک در شمال رود جاجرود ساخته شده بوده است .

۲- این راه نیز کهنه و قدیمی است و از ری و طهران و گردنه‌ی قوچک و لشکرک

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، ص ۲۸۴ س ۰۶ و بشم یکی است و در لغت به معنی شبنم ریزه‌ای است که سحر گاهان برسینه‌زار نشینند و سفید نماید: برهان قاطع؛ آنتد- راج .

۲- المآثر والآثار ، ص ۶۴ س ۲۱ ستون راست .

۳- تذکره طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۲۹۷ س ۰۲۳ .

۴- المآثر والآثار ، ص ۸۲ س ۰۶ به بعد ستون راست .

۵- تاریخ رویان ، ص ۱۸۸ س ۰۱۱ .

ورودك از كوه برز مه می گذرد و از حاجی آباد و اوشان و ایگل و آهار از گردنه آهار بشم به شهرستانك و از آنجا به دو آب و لورا و كندوان مازندران می رسد . گرچه در منابع قدیمی از این راه ظاهراً ذكری نرفته ، لکن وجود آتشگاه بانسبه معظمی که در محل گردنه آهار بشم در کنار آن واقع شده قدمت این راه را دلیلی بارز تواند بود . شرح این آتشگاه در بیان مذهب قصران بیاید .

این راه در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه به فرمان وی مورد مرمت کلی قرار گرفت .^۱ شاخه ای از این راه از آهار به آبادی باستانی شکراب (ارنگیزان قبل از اسلام و مرکز آتشگاه آنجا) می رود ، و از این آبادی ، هم به سوی شمیران و هم به طرف شهرستانك راه هست ، که تا اولین دیه شمیران «کردوی» (= نیاوران) ۱۲ کیلومتر و تا شهرستانك ۹ کیلومتر فاصله دارد .^۲ راینو منازل مازندران تا طهران را از این مسیر چنین نوشته :

« راه تا باستانی از چالوس به طهران چهار منزل دارد: بابوده، الامل، شهرستانك یا امامزاده داود و طهران .^۳ راه زمستانی شش یا هفت منزل: توار ، ولی آباد ، گچسر ، شهرستانك ، آهار ، اوشان و طهران .^۴ »

این راه در فصل زمستان به سبب برف و سرمای فراوان خطرناك و گاه دارای تلفات و اكثر اوقات بسته است .

۳- این راه تا اوشان باره مذکور در رقم سابق یکی است ، و از این آبادی به فشم و از آنجا به میگون و سپس به دربند سر می رسد که در دامنه کوه گاجره واقع است ، و راه از دامنه کوه گاجره به ولاترود و لورا ادامه می یابد .
راههای فرعی عمده قصران داخل بدین قرار بوده است :

۱- راه شمیران به شهرستانك : به سال ۱۲۸۳ هجری قمری به فرمان ناصرالدین

۱- برای اطلاع بیشتر ، رك : جغرافیای دره رودبار ، ص ۱۶، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۷۷ .

۲- جغرافیای دره رودبار ، ص ۴۷

۳- از شهرستانك به شمیران از شاهراه ناصرالدین شاهی جنب قلعه توجال می گذرد که

در نیمی از سال بسته می شود ، و شرح آن بیاید .

۴- مازندران و استرآباد راینو ، ص ۵۱ س ۴ .

شاه ، از قریه منظریه شمیران از کنار توچال به سمت شهرستانك و مازندران راهی احداث کردند. این راه هنوز مورد استفاده است و به شاهراه معروف است . ذکر این راه در ذیل ۳ ص ۱۶۲ گذشت ^۱ .

۲- راه دیگر شمیران به شهرستانك : راه کوهستانی قدیمی دیگری از دره جنوبی شهرستانك از مرتفعات توچال می گذرد و به امامزاده داود می رسد که بسیار صعب العبور است، و اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود در شرح سفری که در بیستم شوال ۱۳۰۱ هجری قمری از این راه کرده دشواری آن را چنین شرح داده : « صبح نیم ساعت به دسته مانده از راه امامزاده داود حرکت شد . چه گویم از این راه که بدترین طرق عالم است، بلکه راه نمی توان گفت، با وجودی که در سال چهل هزار بار اهالی شهرستانك ولورا از این راه زغال حمل به تهران می کنند راه طوری بد بود که عبور سواره بلکه پیاده هم غیرممکن بود. با هزار زحمت قدری پیاده قدری سواره عبور شد. بحمدالله زنده و بی عیب چهار از دسته گذشته به امامزاده داود رسیدیم...» ^۲

۳- راه تلهرز به شمیران : راهی از حاجی آباد نزدیک اوشان از کوه تلهرز به شمیران به فرمان ناصرالدین شاه به سال ۱۲۸۸ هجری قمری ساخته شد که آنرا نیز راه شاهی یا شاهراه می خواندند . از این شاهراه به ازگل و دیه های دیگر شمیران و از راه فرعی آن به دارآباد می توان رفت ^۳ . ناصرالدین شاه روز سه شنبه چهاردهم جمادی الاولی سال ۱۲۸۸ در مراجعت از بیلاق دماوند ازدیه آخرین که امروز حاجی آباد به جای آنست از کوه تلهرز از همین راه نو احداث عبور کرده به سلطنت آباد رفت ^۴ . ظاهراً در قرون تاریخی- به تفصیلی که در تاریخ قصران بیاید- از همین کوره راه های کوه شمیران بوده است که مهاجمان به قلعه های واقع در دامن این کوه

۱- المآثر والآثار ، ص ۸۲

۲- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۳۵۷ س ۴ .

۳- جغرافیای دره رودبار ، ص ۳۵ .

۴- جغرافیای دره رودبار، ص ۳۹ .

مانند قلعه شمیران و قلعه اذن و قلعه قوسین هجوم می آورده اند. اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات اشارتی به عبور خویش از این راه دارد که مسیر آن را نیز نشان می دهد. وی در ثبت وقایع شعبان ۱۲۹۸ هجری نوشته :

« پنجشنبه ۲۴ : ... صبح زود از گرمابدر براه افتادم ... الی اوشان ... در حاجی آباد به میرزا نظام مهندس که اردو می رفت برخوردیم ... چهار به غروب مانده از گردنه تلهرز صعود نموده و هبوط کرده به اقدسیه رفتم ... از آنجا [به] کامرانیه خدمت نایب السلطنه رفتم ... »^۱

۴- نیز از دیده رودك از سمت کوه تلهرز راهی است مشهور به روکوز که چون قریب ده کیلومتر به طرف جنوب بروند به سوهانك شمیران می رسند^۲.

۵- راه سفید آب لار به گرمابدر : به فرمان ناصرالدین شاه ، به سال ۱۲۸۷ هجری قمری از محل سفید آب لار که ذکرش درص ۱۲۱ گذشت ، تا دیه گرمابدر که قریب شش کیلومتر است ، و از گرمابدر از راه فشم تا کوه تلهرز که هجده کیلومتر است راه دولتی ساختند^۳ ، و به سال ۱۲۸۹ هجری برای عبور ناصرالدین شاه راه سفید آب لار تا کوه یونزاکه ذکرش درص ۱۱۶ برقت توسعه داده شد^۴.

۶- راه گرمابدر به نور از کوه سوتك در شمال لار: راه دیگر که رودبار قصران را به نور مازندران می پیوندد راهی است مشهور به سوتك که از سمت گرمابدر به نور می رسد^۵.

بنابر آنچه گذشت توان دانست که بین ری و قسمتی از مازندران که سرزمین رویان قدیم باشد چهارراه وجود داشته : ری به لار و رویان ، ری به شهرستانك و لورا و رویان ، ری به دربندسر و گآجره و رویان، ری به سوتك و رویان؛ و اگر این

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، ص ۱۰۴ س ۱۸.

۲- جغرافیای دره رودبار ، ص ۲۵

۳- جغرافیای دره رودبار ، ص ۵۸

۴- جغرافیای دره رودبار ، ص ۷۴

۵- جغرافیای دره رودبار ، ص ۷۵

راهها بسته می‌شد هیچکس بر رویان دشت نمی‌بافت چنانکه این فقیه در ذکر رویان گفته :

« وجبال الرویان متصله بجمال الری و ضیاعها ویدخل الیها ممایلی الری . »^۱

یعنی: کوههای رویان به کوههای ری و دیه‌های آن پیوسته است و بدانجا از سوی ری داخل می‌شوند .

یا قوت نیز عین این مطلب را نقل کرده است^۲ . در این باب در مبحث تاریخ قصران در ذکر مازنیار اشارتی بیاید .

چنانکه در سابق ذکر رفت این تفصیل مربوط به زمانهای پیش تا حدود نیم قرن قبل است که این راهها همه مالرو بوده‌اند، اما اکنون بیشتر تسطیح شده و ماشین‌رو هستند. در اینجا بدین نکته اشارت می‌رود که شه راه ارتباطی رودبار قصران و لواسان ولار قصران را به یکدیگر می‌پیوندند ، یکی راهی است که از اوشان به لشکرک و از آنجا به گلندوک و افچه و از آنجا به لار می‌رود ، دیگر راهی است که از امامه به افچه و لار می‌رسد ، و سوم راهی است که از گرمابدر به لار می‌پیوندد^۳ . بدین زمان دوره نخستین تا افچه لواسان ماشین رو شده است .

پاره‌ای از راههای آبادیهای آن حدودگرچه هنوز تعمیر اساسی نیافته و ماشین رو نشده است لکن از صورت سابق خود بیرون آمده ، و نقاط خطرناک آنها اصلاح شده است ، نظیر راهی که از پل چوبیی که در رودک بر روی رود جاجرود بسته شده بوده می‌گذشته و از آنجا به کلوگان و امامه می‌رفته‌اند ، و این پل سخت سست و خطرناک بوده است ، و اکنون بجای آن از پلی آهنین در محل کمرخانی استفاده می‌شود .

آغاز احداث راه ماشین رو در قصران داخل: در اوائل سلطنت شاهنشاه علیحضرت رضاشاه کبیر همدوش با همه اصلاحاتی که در تمام شئون کشور عزیز صورت می‌گرفت در امر راه سازی نیز فعالیت پی‌گیر و مداوم آغاز گردید ، در حدود

۱- مختصر کتاب البلدان ، ص ۳۰۵ س ۶ .

۲- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۷۳ س ۱۸ .

۳- جغرافیای دره رودبار ، ص ۶۰ .

سال ۱۳۰۷ هجری شمسی اقدام به احداث راه ماشین‌رو بین طهران و شمشک شد که به سبب صعوبت محل و سختی زمستانها قریب سه سال دیر کشید. این راه از جاده آبدلی از نزدیکیهای اراضی سرخ حصار آغاز گردید، و از آنجا از راه تلو و گردنه هزار دره به راه مالروی لشکرک به شمشک پیوست، و بیش و کم در امتداد راه سابق (جز کوه برز مه که دامن آن در کنار رود جاجرود انتخاب شد) ادامه یافت و به شمشک رسید. از آن پس شاخه‌های فرعی متعدد از این راه به سوی دیه‌های لواسان و رودبار قصران انشعاب یافت که از آن جمله است راهی که از طریق گردنه قوچک به سلطنت آباد می‌رسد و اکنون جز تعدادی اندک از قراغ، تمام آبادیها دارای راه ماشین‌رو هستند. راه پاره‌ای از آبادیهای لواسان و سیاه رود از راه طهران آبدلی منشعب می‌شود، و راه ماشین‌رو شهرستانک و آبادیهای مجاور از محل دو آب جاده طهران چالوس در دست تکمیل است.

در این باب در مقام ذکر آبادیهای قصران توضیح لازم درباره هر آبادی بیاید.
 ب - قصران خارج : قصران خارج چون به تقریب در جلگه افتاده است، موضوع راه آن با قصران داخل تفاوت کلی دارد، و مردم آن از قدیم الایام از آن سختیها و دشواریها و خطرها که مردم قصران داخل در امرش آمد با آن سر پنجه نرم می‌کردند بر کنار بوده‌اند. ظاهراً راه باستانی ری به قزوین و ری به طبرستان از پهنه جنوبی قصران خارج می‌گذشته است. بیان این سخن آنکه ری را از سوی شمال غربی شهر دروازه‌ای بوده است به نام «بلیسان» که از آنجا به قزوین می‌رفته‌اند، چنانکه اصطخری و ابن حوقل هر دو در مقام بر شمردن دروازه‌های ری قدیم ذکر کرده‌اند:
 «باب بلیسان : یخرج منه الی قزوین ۱».

یعنی: دروازه بلیسان که از آنجا به سوی قزوین می‌روند.
 در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی نیز ذکر شده که دروازه بلیسان در شمال

۱- المسالك والممالك، ص ۱۲۲ تا ۱۵؛ سورة الارض، ص ۳۲۱ تا ۱۶.

۲- برای آشنایی به محل این دروازه، رك: ری باستان، ج ۲ نقشه شهر ری و

روستاهای آن مقابل ص ۴۵۳، و برای تعریف آن، رك: ری باستان ج ۱، ص ۲۷۲ به بعد.

باختری ری واقع بوده است و از آنجا به سوی قزوین میرفته اند^۱، راه ری به قزوین از آبادی به نام «قوه» از نواحی ری می گذشته چنانکه ناصر خسرو در سفرنامه گفته: «... دهم مردادماه سنهٔ خمس عشر و اربعمائه (۴۱۵) از تاریخ فرس [ازری] به جانب قزوین روانه شدم و به دیه قوه رسیدم...»^۲

این قوه که اکنون جزء دهستان ساوجبلاغ است^۳ در جایی در نزدیکیهای کرج واقع است که چون مسیر راهی که دروازه بلسان ری را به این آبادی می پیوسته در نقشه در نظر گرفته شود، این مسیر باید از پهنه جنوب غربی قصران خارج بگذرد.^۴

همچنین ری قدیم را در سوی شمال دروازه ای بوده است به نام دروازهٔ دولاب که از آنجا به سوی طبرستان می رفته اند.^۵ این دروازه چنانکه از نامش پیداست به سوی دولاب باز می شده. نام این دروازه در مسالك اصطخری طبع ۱۹۲۷ میلادی ذیل صفحهٔ ۲۰۷ بدین قرار درج آمده:

«و باب دولاب: یخرج منه الی طبرستان و جرجان».

یعنی: دروازهٔ دولاب که از آنجا به سوی طبرستان و جرجان می روند.

و همچنین دروازهٔ دیگری در سوی شمال شرقی ری به نام کوهکین یا کوهک وجود داشته که از آنجا نیز به طبرستان می رفته اند اصطخری در مسالك ذکر کرده:

«و باب کوهکین یخرج منه الی طبرستان»^۶.

ابن حوقل در صورة الارض نوشته:

«و باب کوهک یخرج منه الی طبرستان»^۷.

۱- سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۲ س ۲.

۲- سفرنامه ناصر خسرو، ص ۴ س ۱۴.

۳- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۸، رقم ۱۹۸.

۴- رجوع شود به نقشهٔ مذکور در رقم ۲ ذیل صفحهٔ قبل.

۵- رجوع شود به نقشهٔ مذکور در رقم ۲ ذیل صفحهٔ قبل.

۶- مسالك اصطخری، ص ۱۲۲ س ۱۵.

۷- صورة الارض، ص ۳۲۱ س ۱۷.

مسیر راه ری به طبرستان در مسالك اصطخری بدین صورت است :
 « الطريق من الری الى طبرستان : من الری الى برزیان مرحلة خفیفه ، و من
 برزیان الى نامهند مرحلة کبیره و من نامهند الى آسک مرحلة ... و منها [فرست] الى
 آمل مرحلة »^۱.

یعنی: راه از ری به سوی طبرستان: از ری تا برزیان يك مرحله سبك است ، و از برزیان
 تا نامهند يك مرحله بزرگ است و از نامهند تا آسک يك مرحله است... و از فرست
 تا آمل يك مرحله .

قول ابن حوقل نیز در این باب مشابه گفته اصطخری است.^۲

ذکر آمل و آسک در این قول که امروز نیز به همین صورت باقی است، و مشابهت
 نامهند با بومهند (که شاید بود نامهند محرف با مهند که صورتی از بومهند است باشد)
 معلوم می‌دارد که این راه باید همان باشد که از سرخ حصار به جاجرود و از آنجا به
 بومهن و رودهن و از آنجا به پلور و آسک و سرانجام به آمل می‌رسد، و در صورت
 صحت این احتمال این راه تا نزدیکی بومهن در داخل قصران خارج باستان واقع
 بوده است .

علاوه بر اینها راه باستانی ری به رویان مذکور در مختصر کتاب البلدان ابن
 فقیه که بحث آن در ص ۱۶۵ کتاب حاضر برفت از قصران خارج بدین صورت
 می‌گذشته :

از دروازهٔ دولاب در شمال ری (در حدود پل کارخانه سیمان^۳ در شمال شرقی
 چشمه علی در سر راه ابن بابویه) از طریق دولت آباد به دولاب و طهران و از آنجا از
 بیابان سیاه لبار به دیه نارمک و از آنجا به گردنهٔ قوچک و لشکرک می‌رسید ، و از اینجا
 از هر یک از چهار راه مذکور در ص ۱۶۴ کتاب حاضر می‌توانستند وارد رویان
 شوند ، که مهمترین آنها همان راه افچه به لار بوده است . راه نارمک به گردنهٔ

۱ - المسالك اصطخری ، ص ۱۲۶ س ۷ .

۲ - صورة الارض ، ص ۳۲۵ س ۲۰ .

۳ - دك : ری باستان ، ج ۱ ص ۲۴۰ س ۶ .

قوچك و لشكرك پس از خرابی ری نیز سالها تنها راه عبور مطمئن میان طهران و قصران داخل بود؛ ناپس از احداث راه ماشین‌رو بین طهران و قصران داخل از تلو - که درص ۱۶۶ کتاب حاضر بدان اشارت رفت - این راه قدیمی متروک ماند .
راه ری به دولاب و طهران نیز تا این اواخر مانند راه مستقیم طهران به حضرت عبدالعظیم محل رفت و آمد زائران آن بقعه مقدس بوده است، در مرآت البلدان در این باب این اشارت به چشم می‌خورد :

« از شهر طهران به دوراه به زاویه مقدسه و قصبه شاهزاده عبدالعظیم می‌روند : یکی راهی است به خط مستقیم و بیشتر معمول، راه دیگر از راه چشمه علی است که قدری از جاده مستقیم منحرف و بالنسبه دورتر است ^۱ » .

راه قدیم طهران به شمیران نیز باستانی و کهنه است که ظاهراً دروازه مهران^۲ واقع در شمال ری باستان در حدود سه راه سیمان را به دبه مهران در قصران خارج (شمیران فعلی، سه راه ضرابخانه) - که بنا به روایت تاریخ بلعمی خاندان بزرگ مهران مقیم ری از جمله بهرام چوبینه بدانجا منسوب بوده اند^۳ - می‌پیوسته است ، و طغرل اول سلجوقی نیز که در تجریش خانه داشت ، و ذکر آن در ص ۱۵۱ کتاب حاضر برفت بی‌گمان از همین راه می‌گذشت. خیابان پهلوی، راه مهم دیگر طهران به شمیران به صورت موجود و با این درختها نو و جدید الاحداث و مربوط به نیمه اول سلطنت رضا شاه کبیر است؛ به نقل مرحوم علامه محمد قزوینی ، مستوفی الممالک خیابان فرمانفرما را از مقابل کوچه وزیر دفتر تا ونک خیابان ساخت و زمین‌های اطراف آنرا خرید و آباد کرد که از جمله حسن آباد ، بهجت آباد ، یوسف آباد ، ونک ، اوین بوده است ، و وجه تسمیه یوسف آباد نیز به نام خود وی است که میرزا یوسف نام داشت

۱- مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۲۴۰ س ۴ .

۲- برای آشنایی به اخبار مربوط به این دروازه ، رك : ری باستان ، ج ۱ ص ۳۰۳ -

۳۱۹ .

۳- تاریخ بلعمی ، ص ۹۶۶ س ۴ ، و ذیل همین صفحه رقم ۲ . ذکر دبه مهران در شرح

آبادیهای قصران بیاید .

چنانکه حسن آباد را نیز به نام پدر خود میرزا حسن مستوفی الممالک بساخت.^۱
ونک و اوین از آبادیهای باستانی قصران خارج اند که ذکرشان در مبحث
آبادیهای قصران بیاید .

چنانکه در سابق اشارت رفت عبور و مرور بین آبادیهای پهنه قصران خارج به
سبب جلگه‌ای بودن آن آسان صورت می‌گرفت ، و راه دشواری در اینجا وجود
نداشت .

مردم قصران : الف - نژاد و قبایل : در این نکته تردیدی نیست که مردم
تواحی ری که قصران یکی از مهمترین آنهاست مانند مردم خود ری از اصل آریایی
هستند ، لکن به حکم شواهد و قراین موجود در طی اعصار و قرون ، گروهی از دیگر
اقوام با ایشان در آمیخته اند . نخستین جای که اشارتی بدین اختلاط بچشم می‌خورد
اوستاست ، که در وندیداد، یکی از پنج بخش اوستای موجود ، در فرگود (= فصل)
نخستین که در آفرینش زمین و کشورهاست در بند ۱۶ بدین مهم چنین اشارت رفته :
« دوازدهمین کشور بانزهرت که من ، اهورامزدا ، آفریدم ری (رغه) با سه نژاد
است، اهریمن پرمرگ برضد آن آفت بی‌اعتمادی پدید آورد^۲ .»

که این قول شهری و نواحی آن هر دو را شامل می‌شده است، و مراد از سه نژاد
را در این گفته نژاد ایرانی و نژاد زردپوست تورانی و نژاد عرب دانسته‌اند^۳ . گرچه
معلوم نیست این گفته تا چه حد روی در صواب دارد ، لکن در اعصار بعد نیز چنانکه
از منابع برمی‌آید گروهی ترك و عرب در این حدود می‌زیسته‌اند ، یعقوبی در البلدان
ذکر کرده :

« مردم ری اختلاطی از عجمند و عرب آن کم است^۴ .»

- ۱- یادداشت‌های قزوینی ، جلد پنجم ص ۳۰۲ .
- ۲- وندیداد دارمستتر، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۶۹ س ۱ ، ترجمه قول دارمستتر،
ص ۲۸۷ س ۱؛ وندیداد ترجمه سید محمد علی حسینی داعی الاسلام ، ص ۱۲ س ۶ . نیز، رك: تاریخ
ایرانیان کنت دو گوینو، کتاب اول ص ۱۹۵ س آخر .
- ۳- ترجمه وندیداد دارمستتر، ص ۷۲ س ۹ ذیل صفحه .
- ۴- البلدان یعقوبی، ص ۲۷۶ .

در باب اعراب مقیم این حدود در صدر اسلام باید گفت که اینها دودسته بوده اند: یکی سادات و فرزندان امامان علیهم السلام و وابستگان ایشان که به این نواحی پناه آورده بوده اند، و یکی گروهی از فرق دیگر عرب که برای اقامت به ری مهاجرت کرده بودند، ابن فقیه در اخبار البلدان در باب دسته اخیر گفته:

«... وبالری اهل بیت یعرفون بآل الحریش لهم رفضة وابنية حسنة، وکان نزولهم الی بعد بناء المدينة المحدثه.^۱»

مفهوم این سخن اینک: در ری خاندانی مقیمند معروف به آل حریش، که ایشان را گله‌های شتر و بناهایی نیکوست، ورود ایشان به ری پس از بنای شهر جدید است. مراد از مدینه محدثه، بنای محمد مهدی خلیفه عباسی در ری است که به نام خود وی آنجا را محمدیه خواندند و این نام تا دیری بر روی ری بماند. سال اتمام محمدیه ۱۵۸ هجری بود.^۲

ابن فقیه چنین قولی در مختصر کتاب البلدان نیز دارد.^۳

مهاجرت دسته نخستین را بدین حدود تفصیلی است بدین قرار:

در پاره‌ای از آبادی‌های قصران داخل و قصران خارج هم اکنون جمعی سادات زندگی می‌کنند، و نیز در برخی از این آبادیها يك یا دوتن یا بیشتر از فرزندان امامان علیهم السلام و سادات حسنی و حسینی مدفونند، که سادات این عصر آن حدود بقایا و فرزند زادگان آن بزرگوارانند. مهاجرت سادات بدین حدود و دیگر نقاط امن شرقی سرزمینهای اسلامی از همان صدر اسلام، در خلافت ستمگرانه امویان و بویژه دردوره حکومت جابرانه حجاج بن یوسف بر عراقین (۷۵-۹۵ هجری) که بیدادگرها و خونریزیها و سفاکیهایی نسبت به اولاد علی علیه السلام روا می‌داشت آغاز گردیده بوده است، بر رویهم این مهاجران را به چهار گروه کلی می‌توان تقسیم کرد:

گروه نخستین آن دسته از سادات هستند که از ظلم و جور امویان و بویژه

۱- اخبار البلدان، نسخه خطی متعلق به آستان قدس رضوی، ورق ۲۹۹ ص ۱ س ۱۶.

۲- برای اطلاع بیشتر در باب محمدیه، رک ری باستان، ج ۱ ص ۸۰.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۶۹ س ۱۲.

سفاکیهای حجاج بدین حدود پناه آوردند .

گروه دوم آنهایی هستند که در عهد ولایت عهدی حضرت امام رضا علیه السلام بدین سوی آمدند .

گروه سوم کسانی هستند که در وقایع خروج عده ای از فرزندان علی علیه السلام بر خلیفه یار ایشان بودند ، و پس از شکست در برابر خلیفه بدین نواحی گریختند .
گروه چهارم که نسبت به سه گروه سابق کثرتی داشتند آن جمع هستند که به هنگام ظهور علویان در مازندران وری به دربار ایشان روی نهادند .

در باب گروه نخستین نیازی به توضیح و تفصیل مطلب نیست چه معاندت امویان نسبت به خاندان علی (ع) و کشتاری که حجاج از سادات کرد همگان را روشن است .
در باب گروه دوم اولیاء الله آملی در تاریخ رویان چنین نوشته :

« سادات علویه [به] سبب آوازه ولایت عهد و حکومت امام رضا علیه السلام روی بدین طرف نهاده اند ، و او را بیست و یک برادر بودند با چندین برادر زادگان و بنی اعمام از بنی حسن و بنی حسین . اینها به ری و نواحی عراق و قومس رسیدند که دست محبت دنیا قلم نسیان بر جریده بصیرت مأمون کشید ... چون خبر غدیری که با رضا علیه السلام کرده ، به راه به سادات رسید ، هر جا که بودند ، پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان وری نهادند . بعضی را همین جا شهید کردند ، و مزار ایشان باقی است ، و بعضی وطن ساخته ، همین جا مانده ... »^۲

مشابه این گفته را مرعشی نیز در تاریخ طبرستان بیاورده است^۳ .

گروه سوم - چنانکه مذکور افتاد - آنهاست که به هنگام خروج سیدی از فرزندان علی علیه السلام بر خلیفه ، به همراه یار او بودند ، و چون وی شکست

۱- اولیاء الله آملی و ظهیر الدین مرعشی نوشته اند : « حجاج ثقی و منصور دوانیقی و متوکل عباسی عهد کرده بودند که هر جا سیدی را ببیند بلا محابا به قتل آرند ، تا نسل سادات منقطع گردد ، رک: تاریخ رویان آملی ص ۸۶ ص ۱ : تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۲۸ ص ۱۵۰ .

۲- تاریخ رویان ، ص ۸۳ ص ۲ به بعد .

۳- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۲۷ ص ۱۰ به بعد .

می خورد همه آنهایی که خلاص می یافتند، روی به کوهستان ری و دیلمان می نهادند. نام سادات معروفی که تاهپور علویان در طبرستان، برخلاف خروج کردند در ذیل درج می افتد:

۱- محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب معروف به نفس زکیه که از افاضل و خیارهاشمیان بود و پدرش عبدالله بن حسن حاضر بود. به سال ۱۴۵ هجری در خلافت منصور دوانیقی در مدینه ظهور کرد.^۱ اشراف بنی هاشم با او بیعت کردند اما حضرت امام جعفر صادق رضانداد^۲. موسی برادر او و حسین و علی فرزندان حضرت زید و گروهی دیگر از سادات با او بودند^۳. منصور برادر زاده خود عیسی بن موسی ابن علی بن عبدالله بن عباس را بالشکری بدفع بفرستاد، و در نزدیک مدینه بهم رسیدند و نفس زکیه شهید شد و سرش را پیش منصور بردند^۴.

۲- یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن برادر محمد بن عبدالله سابق الذکر. پس از ظهور نفس زکیه کسان وی در بلاد پراکنده، و مردم را به قبول امامت وی می-خواندند، که از جمله ایشان برادر او یحیی بن عبدالله بود که بدین منظور وارد ری و طبرستان گردید، و در ديلم کارش بالا گرفت، و مردم از اطراف به گردش فراهم آمدند، تا آنکه به سال ۱۷۷ هجری هارون الرشید فضل بن یحیی را مأمور دفع او کرد و یحیی بدین ترتیب شهید شد^۵.

۳- ابراهیم بن عبدالله بن حسن برادر دیگر نفس زکیه، که در وقت خلافت منصور در بصره خروج کرد، و پاره ای بلاد چون بصره و اهواز را نیز به تصرف آورد، لکن سرانجام منصور عیسی بن موسی را به جنگ او فرستاد تا به دیهی که آنرا «باخمري» گویند نزدیک کوفه شهید شد^۶.

۱- الکامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۲ س ۳.

۲- تجارب السلف، ص ۱۰۸ س ۱۱.

۳- الکامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۱ س ۲۴.

۴- تجارب السلف، ص ۱۱۰.

۵- مروج الذهب، ج ۲ ص ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۰؛ زین الاخبار، به کوشش نفیسی، ص ۴۳

س ۱؛ تاریخ بیهمتی، ص ۴۱۵؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۹۰؛ تجارب السلف، ص ۱۳۸.

۶- ابن اثیر ج ۵ ص ۱۵ س ۱۹؛ تجارب السلف، ص ۱۱۱، ۱۱۲.

۴- حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب صاحب فسخ، که در مدینه در خلافت الهادی به سال ۱۶۹ هجری ظهور کرد، و در فسخ به نزدیکی مکه شهید شد، و سرش را پیش الهادی بردند.

حسین صاحب فسخ مردی کریم و مفضل بود^۱.

۵- محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به ابن طباطبا، که به سال ۱۹۹ هجری به هنگام خلافت مأمون خروج کرد و کوفه را بگرفت، لکن بزودی همانجا فوت کرد. سبب آن بود که ابوالسرایا که قیم وی در جنگ بود او را مسموم ساخت^۲.

۶- محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که پس از وفات محمد بن ابراهیم سابق الذکر به سال ۱۹۹ هجری جای او را بگرفت لکن حکم به دست ابوالسرایا بود. ابوالسرایا اسیر و کشته شد، محمد را نیز به نزد مأمون فرستادند^۳.

۷- ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، که به سال ۲۰۰ هجری بدان هنگام که مأمون در خراسان بود خروج کرد^۴.

۸- محمد بن قاسم بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، که در آغاز کار ملازم مسجد نبی بود. گروهی از مردم خراسان با او بیعت کردند، و چون پیروانش کثرتی یافتند به جوزجان رفت و پس از چندی در طالقان خراسان خروج کرد. این واقعه در خلافت المعتصم و به سال ۲۱۹ هجری بود. عبدالله بن طاهر بر او دست یافت و به نزد المعتصم فرستاد، و المعتصم او را محبوس کرد و عده ای را

۱- ابن اثیر ج ۵ ص ۷۴ س ۲۴؛ تجارب السلف، ص ۱۳۳، ۱۳۴.

۲- ابن اثیر ج ۵ ص ۱۷۳ س ماقبل آخر؛ تجارب السلف، ص ۱۶۰. نسب او در ابن اثیر صورتی دیگر دارد،

۳- ابن اثیر ج ۵ ص ۱۷۵ س ۴ به بعد.

۴- ابن اثیر ج ۵ ص ۱۷۷ س ۱۳ به بعد.

بر او موکل گردانید ، اما او از زندان فرار کرد ^۱ .

۹- یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی- طالب علیهم السلام ، که سیدی فاضل و زاهد و شجاع بود، وبه سال ۲۵۰ هجری در خلافت المستعین در کوفه خروج و در مذهب زیدیه دعوی امامت کرد ، که سرانجام مقتول شد و یارانش به کوهستان ری و طبرستان گریختند ^۲ .
 اولیاء الله در تاریخ رویان در باب کثرت این دسته از سادات مهاجر چنین نوشته :
 « در این مصاف ساداتی که خلاص یافتند ، روی به کهستانهای عراق نهادند و در طبرستان و دیلمان مالا مال گشته ، و در محنتی تمام مانده ، چه دو قوم پیاپی پادشاه بودند : بنو امیه و بنو عباس و مدت دو بیست سال بود تا آن تاریخ که برایشان جور می کردند ، و هیچ هوس ایشان را به جز استیصال سادات علویه نبود ... ^۳ »
 این بود ذکر اکابر ساداتی که تا سال ۲۵۰ یا سال ظهور علویان در مازندان در برابر ظلم و جور خلفاء عباسی قیام کردند ؛ و تا این تاریخ بنی امید و بنی عباس در قلع و قمع سادات و استیصال ایشان از هیچگونه اقدامی کوتاهی نکردند ، و به ویژه چند تن از ایشان همچون حجاج ثقفی از بنی امینه و منصور دوانیقی و متوکل از بنی العباس عهد کرده بودند تا هر جا سیدی بیابند بلامحابا به قتل آرند ، تا نسل ایشان منقطع گردد ^۴ . و این مقدمات بود که موجب بوجود آمدن حکومت سادات علوی در طبرستان شد .

گروه چهارم آن جمع از سادات هستند که به هنگام حکومت علویان طبرستان

۱- الکامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۲۳۱ س ماقبل آخر.

۲- الکامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۱۴ ص ۱۹؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۲۷ س ۱؛ تاریخ رویان ، ص ۸۴ س ماقبل آخر؛ تاریخ طبرستان مرعی ص ۱۲۷ س ۲۰ . در این کتاب نام خلیفه منتصر ذکر گردیده که درست نیست چون منتصر در ۲۴۸ در گذشت .

۳- تاریخ رویان ، ص ۸۵ س ۱۷ .

۴- تاریخ رویان آملی، ص ۸۶ س ۱؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۱۲۸ س ۱۵ .

بدین حدود آمدند . ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان در باب کثرت ایشان به زمان حسن بن زید چنین نوشته :

« ... درین وقت به عدد اوراق اشجار سادات علویه و بنو هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند ، در حق همه مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت پای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی، و سید امام ناصر کبیر حسن بن علی می گوید درین وقت ،

شعر :
تبرستان

کأن ابن زید حین یغدو بقومه بدور سماء حوله انجم زهر
فیابوس قوم صبحتهم خیوله ویانعم قوم نالهم جوده الغمر ...
حسن بن علی ناصر کبیر معروف به اطروش یکی از پیشوایان بزرگ فرقه زیدیه درمازندران و از علمای بزرگ ایشان بود، و مفاد دوبیت فوق به تقریب چنین است:
گویی پسر زید بدان هنگام که به میان قوم خویش پدیدار می شود ، رجسالت بزرگ گرداگرد او همچون ماههای تمام و ستارگان درخشانند .
ای سختی برای قومی که صبحگاهان سواران وی بر سر ایشان بتازند ، و ای راحت و خوشی برای قومی که بخشش وسیع فراگیرنده وی بدیشان برسد .
این دوبیت بر کثرت یاران حسن بن زید دلالت صریح دارند . و حسن داعیانی از میان ایشان به قصران و دماوند گسیل داشت که در بحث از مذهب قصران در آن باب سخن برود .

به برکت وجود همین سادات بود که مردم قصران از آغاز آیین تشیع را پذیرفتند ، و تفصیل این معنی نیز در مذهب قصران بیاید .

ساداتی که بدین ترتیب به ری و کوهستان آن و طبرستان روی می آوردند رفته رفته با مردم این بلاد در آمیختند و جزء بومیان محل شدند، و کلمات و لغات و مصطلحات عربی بازمانده از ایشان اکنون در زبان مردم این حدود فراوان است .

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۴۳ س ۹ . نیز ، رك : تاریخ رویان

آمیختگی ترکها نیز بامردم ری وقصران پیشینه ای دیرینه دارد ، چنانکه ابن فقیه در اخبار البلدان اشعاری از جعفر بن عمر بن عبدالعزیز نقل کرده ، که در ضمن آن آمده :

مالی و للری و اکنافها یاقوم بین الترتک والدیلیم^۱

یعنی: ای یاران من ، مرا باری ونواحی آن میان ترک و دیلم چه کار است ؟

در ترجمه تاریخ یمنی، در حکایت حال قابوس و فخر الدوله درج افتاده :

«عضدالدوله] به مؤیدالدوله نبشت که اسباب مناهضت باید ساخت و روی به محاربت قابوس آورد ، ومددی که لائق بود از سپاه و خواسته ساز و اهبت کاربدو فرستاد ، و از ری بیرون آمد ، وبا لشکر بسیار از ترک و عرب و دیلم روبه جرجان نهاد ...^۲»

قزوینی در آثار البلاد در ذکر مرداویش - که ری ومازندان و بلاد جبل را در اختیار داشت - قوی دارد که ترجمه اش چنین است:

«سپاهیان وی دیلم و ترک بودند ، و میان ایشان خصومت وجود داشت ، و او جانب دیلم را رعایت می کرد چون همه انساب او بودند . ترک در حمام بر او هجوم بردند و مقتولش ساختند^۳ .»

اولیاءالله در تاریخ رویان در شرح فتح قلعه ادون (= اوین) به سال ۷۵۶ به وسیله جلال الدوله اسکندر از شاهان آل بادوسپان در طبرستان و قصران ذکر کرده :

«جلال الدوله اسکندر عزت انصاره با تعامت برادران و امرای ترک و تازیک و ولایتی، به جانب ادون نهضت فرمود^۴ .»

که مؤیدی است در وجود ترک در سپاه وی. مشابه این قول را در همین مورد

۱- اخبارالبلدان ، نسخه خطی ، ورق ۳۰۵ ص ۱ س ۱ .

۲- ترجمه تاریخ یمنی ، ص ۵۴ س آخر .

۳- آثارالبلاد ، ص ۳۳۰ س ۲۱ .

۴- تاریخ رویان ، ص ۱۹۳ س ۲ .

مرعشی نیز نقل کرده که اختصاراً از ذکر آن خودداری می‌شود.^۱ علاوه بر ترك و عرب که در باب وجود آنها در منابع تصریح رفته است، احتمال اینکه اقلیتی یونانی نیز به عهد سلوکیان با مردم ری و نواحی آن در آمیخته باشند از قوتی خالی نیست. بیان این سخن آنکه به عهد جانشینان اسکندر، بزمان سلوکوس اول معروف به نیکاتور (Nicator ۲۸۰-۳۱۲ ق.م.) ری بر اثر زمین لرزه‌ای شدید ویران گردید، سلوکوس بار دیگر آنرا آباد گردانید، و به یاد زادگاه خویش در مقدونیه موسوم به اورپس (Europos)، ری را نیز اورپس یا اورپا نامید.^۲

سلوکیها عامل بزرگ یونانی کردن مشرق زمین بوده‌اند، و مهاجرت مقدونیان و یونانیان را به فلات ایران تشویق می‌کردند، و سلوکوس دوزن داشت، و یکی از آن دو اپاما (Apama) ایرانی بود.^۳ و نیز همین سلوکوس بنا به مندرجات کتاب درالتیجان در حوالی ری قلعه‌ای استوار پی‌افکند و آنرا آپامه (Apaméa) نام داد و معسکروی در آن حدود بود^۴، و نیز به نقل مؤلف درالتیجان، کنت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم دربار ناصرالدین شاه، محل آپامه را در حدود سرخ حصار طهران گمان می‌برده، لکن وی آن نظر را مردود و محل قلعه را با نقطه‌ای در شمال دوشان تپه که عامه گنج آباد و سنگرافراسیاب می‌گفتند منطبق می‌دانسته^۵، و در اثبات این دعوی شرحی مبسوط بیان کرده است، که این مقام ذکر آنرا بر نمی‌تابد؛ و این هر دو محل جزء قصران است. هر چند قول خود وی نیز در تعیین محل این قلعه که هیچگونه سند و یا قرینه و شاهدی قانع کننده در آن باب بدست نیست از تحکمی خالی نمی‌نماید، لکن مجموع اخبار در این باب توجه سلوکوس را بدین حدود

۱ - تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۵ س ۱۳.

۲ - برای اطلاع بر این حادثه و اسنادی که ذکر این واقعه در آنها آمده، رك : ری باستان، ج ۱ ص ۷۶، ۷۵.

۳ - رك : ری باستان، ج ۱ ص ۱۰۲، ج ۲ ص ۱۰۱، ۱۰۲ و منابع مذکور در آنها.

۴ - درالتیجان، ج ۱ ص ۱۹۳ س ۸ به بعد، ج ۲ ص ۳۴ س ۱۸ به بعد.

۵ - درالتیجان، ج ۱ ص ۱۹۴.

دلیلی تواند بود .

سلوکیان به نقل منابع درپهنه ری و آبادیهای دیگری نظیر آپامه ، که در آن حدود به وجود آورده بودند ، جمعی از مردم مقدونی را به منظور ترویج یونانی گری مقیم گردانیدند .^۱ ذکر احتمال اینکه سلوقان طهران به نام سلوکوس نیکاتر باشد در ذیل ص ۱۴۸ کتاب حاضر گذشت .

هرگاه مجموع آنچه در باب نژاد و قبائل مردم این حدود در صحائف پیشین درج افتاد مقبول تلقی شود توان گفت مردم قصران از اصل آریایی هستند که جمعی قلیل از بومیان قدیمی و یونانی و عرب و ترک نیز با ایشان در طی اعصار و قرون در آمیخته - اند و از این مجموع نسل کنونی قصران به وجود آمده است .

ب - شماره جمعیت: ذکر جمعیت هر یک از آبادیهای که اکنون درپهنه قصران باستان افتاده است در محل تعریف هر کدام بیاید . جمعیت هر دو قصران داخل و خارج در سرشماری سال ۱۳۴۵ ، بدون احتساب شهر طهران ، قریب ۲۴۱،۱۱۴^۲ تن بود که ۳۵،۹۸۵ تن آن در قصران داخل و ۲۰۵،۱۲۹ تن آن در قصران خارج می زیستند^۳ . شهرستان طهران در آن سال ۲،۸۲۹،۱۸۴ تن جمعیت داشت که ۲،۷۱۹،۷۳۰

۱- دائرة المعارف اسلامی، به زبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳، به انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶؛ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۶-۲۱۱۷؛ ایران قدیم، ص ۱۱۹ س ۱۷، درالتیجان، ج ۱ ص ۱۹۳ .

۲- این رقم و ارقام بعد از کتاب کلیات جغرافیای ایران تألیف سیروس نیساری در ۱۳۵۰، اقتباس و محاسبه شده است .

۳- قصران داخل: روبرار قصران ۱۳۲۶۰ تن، سیاهرود (آنچه در حد قصران داخل است) ۲۵۶۰ تن، لواسان بزرگ ۳۲۶۴ تن، لواسان کوچک ۷۵۸۴ تن، شهرستانک ۹۳۱۷ تن .

قصران خارج: شهرستان شمیران (آنچه در حد قصران خارج است) ۱۷۱،۱۴۰ تن، غارشرقی (آنچه در حدود قصران خارج است) ۱۰۱۰۰ تن، غارغربی (آنچه در حد قصران خارج است) ۱۳۷۰۰ تن، سولقان ۸۹۶۱ تن، طرشت ۱۲۲۸ تن جمعیت دارد .

امکان اندک تقریب و تخمین درپاره‌ای از این ارقام وجود دارد، چون تواند بود که پاره‌ای از آبادیها از نظر بخش بندی صورتی که در کتاب حاضر یافتند، با بخش بندی در آمار سال ۱۳۴۵ تفاوت داشته باشند.

تن آن متعلق به شهر طهران بود . جمعیت شهر طهران در آستانه پای تخت شدن ۱۵،۰۰۰ تن و به عهد فتحعلی شاه ۵۰،۰۰۰ تن ، و در سرشماری ۱۳۱۷ در حدود ۵۴۰،۰۰۰ تن و در سرشماری سال ۱۳۳۵ بالغ بر ۱،۵۱۳،۱۶۴ تن و در سرشماری ۱۳۴۵ حدود ۲،۷۱۹،۷۳۰ تن بود و اکنون نزدیک به ۴ میلیون نفر است . ارقام مذکور در فوق در زمستان و تابستان تغییر می یابد، بدان سبب که جمعی از مردم قصران زمستان را در شهر طهران می گذرانند و در تابستان به محل خویش باز می گردند . تراکم جمعیت در هر کیلومتر مربع : در شهران (با احتساب نواحی تابعه) ۱۲۲/۱ تن ، در شهرستانک (کرج) ۴۰/۴ تن ، در غار شرقی و غربی (ری) ۶۶/۵ تن ، در طهران ۷۰۲/۶ تن بوده است^۱ .

اقتصاد قصران . چنانکه در مطاوی صحائف پیشین گذشت ، قصران داخل ونیمه شمالی قصران خارج کوهستانی و سرد ونیمه جنوبی قصران خارج جلگه ای و گرم است ، از این رو در ناحیه قصران از دیرباز هر دو نوع محصول سردسیری و گرم شیری بدست می آمده است ؛ و چون در قدیم این ناحیه به شهر ری اتصال داشته است مازاد فراورده های قصران با هزینه کم به این شهر حمل می شده است . پس از خرابی ری و پیش از عظمت یافتن طهران در این باب رکودی به وجود آمد که مشکلاتی را در زندگی مردم قصران سبب گردید، و ذکرش بیاید . از عهد توسعه یافتن طهران محصول قصران بدانجا حمل می شود . شهری در قدیم در سر راه بزرگ ابریشم قرار داشت که بین النهرین را به چین می پیوست ، و از هر سو کاروانها بدانجا فرود می آمدند . و شهری بود که انواع کالاها در آنجا برای داد و ستد وجود داشت ، و تبدیل هر نوع کالا به پول یا به کالای دیگر به آسانی انجام می پذیرفت^۲ . بدین سبب پیشه بسیاری از مردم قصران در روزگار باستان حمل محصولات و کالای داخلی قصران و یا برنج

۱- طهران از نظر وسعت چهارمین شهر دنیا است؛ طول آن از شمال به جنوب ۳۲ کیلومتر و عرض آن از مشرق به مغرب ۲۸ کیلومتر است.

۲- برای شناختن اهمیت تجاری ری ، رك : حدود العالم ، ص ۱۴۲؛ مختصر البلدان،

ص ۲۷۰؛ احسن التقاسیم، ص ۳۹۰؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ .

وزغال و مرکبات مازندران به ری بوده است ، چنانکه پس از اهمیت یافتن طهران بدین شهر حمل می کرده اند. فرآورده های صنعتی و کشاورزی قصران آنچه مربوط به هریک از آبادیها است در ذکر آن آبادی بیاید ، و کلیات آن بدین تلخیص است :

معادن : درباب منابع زیرزمینی قصران اشاراتی در مؤلفات پیشینیان به چشم می خورد ، چنانکه ابودلف مسعربن المهلهل الخزرجی ، در الرسالة الثانية در ذکر قصران نوشته :

«... وبهاحات صغار تنفع من الجرب، ومعادن خفیه...»^۱

یعنی : در آنجا چشمه های آب معدنی کوچک که درمان بیماری جرب را سودبخشد ، و کانهای نهانی استفاده نشده وجود دارد .

ابودلف خود معدن شناس بود،^۲ و پیش از سال ۳۳۴ هجری از ری و نواحی آن

دیدن کرد .^۳

ابودلف محل آبهای معدنی قصران را ذکر نکرده ، لکن در دره های پست لار آبهای معدنی مفیدی وجود دارد، دو مرگان فرانسوی در این باب در کتاب «هیئت علمی فرانسه در ایران» نوشته :

« در پای دماوند چشمه های معدنی متعددی وجود دارند که بعضاً می توانند در معالجه بعض امراض به طور سودبخشی به کار روند ، بسیاری از این چشمه ها عمده^۴ در دره پست لار، کمی به سمت بالا دست ده عمارت که در آن آبهای سولفوردار یافت می شوند ، گرم می باشند^۴ .

در دیه میگون نیز چشمه آب گرم معدنی هست که معروف است^۵ .

از معادن عمده کوهستان قصران یکی معدن زغال سنگ است که ذکرش در

۱- الرسالة الثانية ، ص ۳۳ س ۵ .

۲- الرسالة الثانية ص ۶ س ۱۱ .

۳- سفرنامه ابودلف ، ترجمه فارسی، ص ۱۳۳ س ۲۶ قول مینورسکی .

۴- هیئت علمی فرانسه در ایران ، ص ۱۹۵ س ماقبل آخر .

۵- جغرافیای دره رودبار ، ص ۶۲ .

زمین شناسی قصران برفت، واز زمانهای پیش تا حال از حدود شمشک و دربندسر و روته استخراج می شود، و معدن زغال روته (در کوه لجنی) را به عهد قاجاریان از معادن دیگر آن حدود بهتر می دانسته اند.^۱ داورگان سابق الذکر در باب این معادن چنین نوشته:

« در کوههای مجاور طهران ... معادن زغال مهمی که صنعت کاران فرانسوی استخراج می نمایند، کشف شده است. هیچ مغایرتی ندارد که کوههای مجاور شهر دماوند نیز محتوی مواد سوختنی باشند، زیرا درینجا طبقاتی متعلق به تشکیلات دونین، کاربونیفر و ژوراسیک یافت می شوند... »^۲

معدن آهک در همه جای نقاط کوهستانی قصران، و معدن گچ خوب به خصوص در آهار فراوان است.^۳

در مدخل آهار نوعی سنگ کبود ممتاز وجود دارد که آنرا می ترانند و در بنا های ییلاقی و غیر آن به کار می برند.

بعید به نظر نمی رسد که اگرجهت شناخت کانه های آنجا تحقیقی اساسی به عمل آید سنگهای آهن و سرب و مس و غیره نیز پیدا شود.

پارچه بافی: از دیرباز تا حدود نیم قرن پیش پارچه های دست باف نخی و پشمی مورد نیاز در حدود قصران نظیر کرباس و مندیلی و چوخوا و شالکی و انواع چادر و شال و جاجیم و موج و جوال و تنگ و نظایر اینها در آبادیهای محل تهیه می شد، که گاه برای فروش به بازار نیز عرضه می گردید، لکن از آن زمان باز که پارچه های ماشینی ارزان قیمت در دست رس قرار گرفت این نوع هنرها در آن حدود متروک ماند.

سفال سازی: از شعاب و شکافهای دره های پاره ای از نقاط کوهستانی قصران (نظیر تنگه بندجویک شکراب) گاه تمبوشه های بزرگ و کهنه قدیمی به دست می آید

۱- جغرافیای دره رودبار، ص ۵۲، ۶۳.

۲- هیئت علمی فرانسه در ایران، ص ۱۹۶، ۳.

۳- جغرافیای دره رودبار، ص ۶۳.

که برای بردن آب از سرچشمه‌ها به زمین‌های قابل کشت نصب شده بوده است. چون باتوجه به دشواری راهها و صعوبت حمل سفال در آن نقاط بعید به نظر می‌رسد که از ری به آن حدود حمل شده باشد، باید چنین پنداشت که این نوع سالها را در محل می‌ساخته‌اند.

معماری : صرف نظر از بناهای مذهبی و کاخهای بیلاقی اشرافی و عماراتی که بزرگان هر عهد جهت استراحت خویش در نقاط خوش آب و هوا و کوهستانی قصران به وجود می‌آورده‌اند، که شرح پاره‌ای از آنها گذشت و وصف بقیه نیز بیاید، بنایی که با آجر و گچ فراهم آمده باشد در آن حدود وجود ندارد، و همه ساختمانها با سنگ و گل است، که باطرحی بسیار ساده ساخته شده است^۱.

محصولات کشاورزی - میوه و غلات : در نقاط مرتفع و کوهستانی قصران به سبب سنگستانی بودن محل غلات خوب نمی‌شود و کشت آنها مقرون به صرفه نیست، در مقابل انواع درختها و میوه‌های سردسیری در آن حدود نیکو به عمل می‌آید، ذکر این مهم در منابع باستانی نیز جای به جای به چشم می‌خورد، ابودلف در الرسالة الثانیه در ذکر قصران نوشته که بیشتر میوه‌های ری از این کوهستان تأمین می‌کرد، بدین قرار :

«اکثر فاکهة الری من هذه الجبال»^۲.

پاره‌ای از میوه‌های قصران در مطبوعی و امتیاز در روزگار پیشین زبان زد عموم و در خوبی مثل بود، نظیر انار طهران، ابن بلخی در فارسانامه که به نام سلطان محمد بن

۱- بدین نکته باید توجه داشت که در این مقام منظور بیان صنعت و هنر قصران در ادوار گذشته است، و گر نه اکنون پهنه طهران مرکز کارخانجات عظیم، و مؤسسات بزرگ اقتصادی فراوان است، و کارخانه‌های متعدد بلورسازی، چرم سازی، سیمان سازی، لاستیک سازی، کارخانه‌های اسلحه سازی، صنایع غذایی، شیمیایی، دارویی، مکانیکی، صنایع نساجی صنایع فلزی و کارخانه اتومبیل سازی، و صدها کارخانه بزرگ و کوچک دیگر در آنجا وجود دارد، و این مرکز صنعتی و بازرگانی و تجاری موقعیت و اهمیت ویژه‌ای بدین پهنه می‌بخشد.

۲- الرسالة الثانیه، ص ۳۳ س ۳.

ملکشاه سلجوقی در فاصله سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ هجری فراهم آورده ، در ذکر بلوک «کوار» از کوره اردشیر خوره فارس انار آنجا را در خوبی به انار طهران تشبیه کرده و گفته :

«... همه میوه های آنجا به غایت نیکوست، خاصه انار، کی، مانند انار طهرانی است...»^۱

امین احمد رازی در تعریف میوه های کن و سولقان وصفی بیاورده ، و امرود و شفتالوی آنجا را به خوبی ستوده است. قول وی در ذکر سولقان گذشت .
 ذکر این نکته در این مقام ضروری به نظر می رسد که چنانکه از منابع استنباط می شود، به عهد باستان و به هنگام آبادی ری به سبب استعداد خاک قصران در پرورش درخت ، اهتمام مردم آن نواحی به کشت درختان و تهیه باغ و فراهم آوردن انواع میوه مقصور بوده است، که از فروش آن لوازم زندگی خویش را فراهم می آوردند ، و قول ابودلف در نیمه اول قرن چهارم در این باب گذشت، لکن در فترت میان خرابی ری و صورت شهر یافتن طهران - از عهد آق قوینلوها تا دوسه قرن بعد - چون جمعیت این حدود پراکنده شد و بازار انواع داد و ستد رکودی شگرف یافت، دیگر برای آن همه محصول میوه قصران بازار و خریداری وجود نداشت، به ناچار مردم سه چهار قرن اخیر جهت ارتزاق باغها را به زمینهای قابل کشت گندم و جو تبدیل کردند، و از باغداری به زراعت پرداختند - این حقیقت از مزرعه های گندم و جو که نام قدیمی باغ میوه هارا دارند استنباط می شود - لکن چنانکه در سابق مذکور افتاد، نقاط کوهستانی قصران استعدادی جهت کشت غلات ندارد و در صورتی که آفت نرسد و همه شرایط مساعد باشد از هر تخم کشت پنج تخم به دست می آید. وضع بدین صورت ادامه داشت تا آنکه طهران جای ری را بگرفت و وسعت و جمعیتی پیدا کرد. جلگه ری از نو شهرت و اعتبار یافت، و باز برای قصران دولت رفته باز آمد ، زمینها و دبه ها آباد شد ، و در نیم قرن اخیر در قصران داخل مزارع گندم و جوی کم در آمد به باغهای خرم و پر بار سیب و گیلاس و گلابی و غیره تبدیل یافت ؛

چنانکه کشت زارها و اراضی قصران خارج خاصه در شمیران نیز به تدریج مبدل به آبادیها و ساختمانها شد و به شهر اتصال پیدا کرد- اکنون میوه عمده آنجا سیب و گیلاس و گردو و گلابی و امرود و گوجه و هلو و آلو و زردآلو و آلبالو و توت و انگور و کمی تمشک و ازگیل و سنجد و فندق و زرشک و زالزالک است.

لبنیات : در پهنه قصران به ویژه قصران داخل تربیت و نگهداری گوسفند از قدیم ترین زمان معمول و متداول بوده و گله داری یکی از مهمترین مشاغل و منبع درآمد مردم آن سامان به حساب می آمد، و محصول گوسفند از شیر و ماست و پنیر و روغن و غیره تا پشم و پوست و گوشت و حتی کود آن در تأمین مخارج و نیازهای زندگی اهمیت فراوان داشت، تا آنکه در این اواخر، پرورش درخت و تهیه میوه به تدریج پرفایده تر تشخیص داده شد و گله داری اهمیت سابق را از دست بداد، خاصه آنکه در فصل زمستان به سبب سختی محل تهیه و خرید علف برای گوسفندان مخارج زیادی را در بردارد. به ویژه در سالهای اخیر که وزارت منابع طبیعی بیشتر کوهها و مراتع آن حدود را در اختیار گرفته است، و استفاده مردم محل را از آنها ممنوع ساخته است.

عسل : پرورش زنبور عسل در قصران، و به ویژه در قصران داخل رواج دارد و عسل آنجا را امتیازی است^۱.

گل : گل قصران در دنیای باستان ذکر و نامی خاص داشته است، و نوع گل سرخ را گل قصرانی می گفتند. ابن اثیر در الکامل در ذکر احمد بن سهل بن هاشم بن الولید بن جبلة بن کامکار بن یزدجرد در سال ۳۰۷ هجری گفته :

« . . . کامکار دهقانی بود در نواحی مرو، و گل کامکاری به وی منسوب است - و آن گلی است سخت سرخ - و آن همانست که در ری قصرانی و در عراق و جزیره و شام جوری خوانده می شود. و به قصران دیهی از ری، و به شهر جوراز شهرهای فارس منسوب است»^۲.

۱- جغرافیای دره رودبار، ص ۶۳.

۲- الکامل ابن اثیر، جزء ۶ ص ۱۶۴ س ۲.

این گل عطری مطبوع داشته، و به عهد باستان گلاب این گل معروف بوده است، در باب گلاب قصران ذکری به نظر نرسید، لکن گلاب گوری (= جوری) به قول مسعودی شهرت جهانی داشته^۱، و در مروج الذهب ذکر گردیده: «... گلابی که درگور و کوار می‌گیرند خوشبوترین گلاب جهان است، به سبب خاک خوب و هوای صاف که این دو شهر دارد»^۲.

ماهی قزل‌آلا: این نوع ماهی در رودهای قصران فراوان است، خاصه لار که قزل‌آلای عالی پرورش می‌دهد.^۳

اوزان: تا قبل از معمول شدن سنجش اوزان بن‌مبنای سلسله متری (کیلو-گرم)، توزین قصران با «من» بوده است. در این ناحیه سه نوع «من» رواج داشت، «من تبریز» و «من ری» و «من شاه». من تبریز مقدار وزنی بود که در عهد غازان خان خواجه رشیدالدین وزیر ابتکار کرد، و به همه جا فرمان صادر شد که آنرا معمول دارند. این «من» چهل سیر یا ۶۴۰ مثقال و چارک آن ۱۶۰ مثقال و یک سیر آن ۱۶ مثقال وزن داشت^۴. من شاه دو من تبریز و من ری چهار من تبریز بوده است. من ری پیش از سنگ ابتکاری خواجه رشید، وزنی دیگر داشته، و به موجب قول مقدسی در احسن التقاسیم هر من ری ۶۰۰ درم سنگ و هر رطل ری ۳۰۰ درم سنگ وزن داشت^۵، ابن حوقل نیز در صورة الارض وزن «من» را در جرجان و طبرستان و ری ۶۰۰ درم سنگ ذکر کرده^۶. وزن هر درم سنگ ۴/۲۶۵ گرم است^۷، و بدین

۱- ترجمه فارسی مروج الذهب، ص ۶۰۵ س ماقبل آخر.

۲- ترجمه فارسی مروج الذهب، ص ۶۰۶ س ۴.

۳- هیئت علمی فرانسه در ایران، ص ۸۵ س ۴؛ کلیات جغرافیای ایران نیساری، ص

۱۴ س ۶۶.

۴- جام جم، مقدمه یافه‌ارس، ص ۳ حاشیه سمت راست.

۵- احسن التقاسیم، ص ۳۹۷ س ماقبل آخر.

۶- صورة الارض، ص ۳۲۴ س ۲۳.

۷- تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی، ص ۵۴ س ۸ جدول.

موجب «من» ری ۲/۵۵۹ کیلوگرم و رطل آنجا ۱/۲۷۹۵ کیلوگرم وزن داشت.
وحوش و طیور: در کوهستان قصران انواع وحوش نظیر پلنگ و خرس
و گرگ و روباه و شغال و بز کوهی و آهو و سمور و شغال و به ندرت گراز، و
انواع طیور مانند کبک و تیهو و سار و جغد و به ندرت لك لك و برخی انواع
دیگر وجود دارد.

شغل مردم قصران: اکنون شغل عمده مردم بومی قصران پرورش درخت
و باغداری و پس از آن کشت غلات و زراعت و سپس گلهداری است، لکن در
گذشته شغل اغلب مردم حمل زغال و برنج و مرکبات از مازندران به طهران به وسیله
قاطر بوده است.^۱ این حیوان مناسب ترین مال بارکش برای نقاط کوهستانی
است.

مشکلات کشاورزی در قصران: مهمترین مشکلات در امور کشاورزی

قصران عبارت است از:

- ۱- کمبود آب در بسیاری از مناطق.
- ۲- پایین بودن میزان تولید در واحد
سطح.
- ۳- عدم امکان استفاده از ماشین آلات جدید کشاورزی در نقاط کوهستانی،
و عدم استفاده صحیح از آن در نقاط جلگه ای.
- ۴- در اختیار نبودن نهال و بذر
مرغوب.
- ۵- عدم توجه به استفاده درست و کامل از کود شیمیایی.
- ۶- فراوانی
آفات کشاورزی به ویژه در نقاط کوهستانی.
- ۷- پایین بودن سطح آگاهی فنی شاغلان
کشاورزی
- ۸- کمبود راههای ارتباطی در آبادیها.
- ۹- کمبود مرتع و علوفه
برای دام داری.

خبری شگفت انگیز: در پاره ای از منابع خبری که از غرابتی خالی نمی -
نماید در اخبار قصران درج است، که نمی توان محملی خردپسند برای آن یافت، و
آن اینکه گفته اند در قصران بیرونی، در دروازه بالا هر شب چراغی روشن از دور

پرتو افشانی می کند، و چون بدان نزدیک می شوند چیزی نمی بینند، قزوینی در آثار البلاد به نقل از تحفة الغرائب نوشته:

«قال صاحب تحفة الغرائب: بارض الری قرية تسمى قصران بیرونی، عند بابها - الاعلی یری کل لیلۃ سراج مشعل بهیث یبصره کل احد من البعید من جمیع الجوانب فاذا نامنه لایبین شیء»^۱.

این خبر در کتاب نوادر التبادر لتحفة البهادر «مقاله پنجم از فن نهم اندر عجایب صحراها» نیز چنین آمده است:

«دیگر به ناحیت ری، به قصران بیرون، به دروازه ای بالا، هر شب چراغی سوزان بود، چون نزدیک شوند هیچ نبینند»^۲.

این قول در پاره ای از منابع دیگر نیز در ردیف اعاجیب بلاد مذکور آمده است.

باب اعلی در روایت آثار البلاد، و دروازه ای بالا در نوادر التبادر در پهنه قصران بیرونی ظاهراً با دره در بند قابل انطباق است که قلعه شمیران و دروازه آن در مرتفعات آنجا قرار داشته، و نام پس قلعه کنونی نیز به مناسبت همین قلعه است. اگر این داستان را اصلی باشد باید آنرا مربوط به این قلعه استوار پنداشت، و گویا ظاهراً می توان چنین احتمال داد که نور چراغ همین قلعه بود که از دور نظرها را به خود جلب می کرد، و اگر کسی می خواست خود را به محل چراغ برساند پاسداران قلعه احتیاط را آنرا خاموش می ساختند.

۱- آثار البلاد، ص ۴۴۰ س ۷۰. یعنی: صاحب تحفة الغرائب گفت: به سرزمین ری آبادی است به نام قصران بیرونی. در کنار دروازه بالای آن هر شب چراغی فروزان مشاهده می شود چنانکه همه کس از اطراف از دور آنرا می بینند، اما چون بدان نزدیک می شوند چیزی هویدا نیست.

۲- نوادر التبادر لتحفة البهادر، ص ۲۰۸ س ۸.

بقایای آثار باستانی در پهنه قصران : در این مبحث سخن از آن دسته از آثار قصران به میان است که روزگاری آباد بوده و اهمیت و شهرت و رونق و رواجی داشته است، لکن باگذشت زمان معروض فنا و زوال گردیده است، چنانکه اکنون از آنها جز تلهایی در هم ریخته و آثار کهنه و بلایه‌ای سرد و خاموش چیزی بجای نمانده و کسی را از اعتبار و عظمت عهد آبادی آن خبری بدست نیست. بیشترین آثار جنبه دینی زردشتی داشته و زیارتگاه و نیایشگاه و آتشگاه بوده بدین توجیه : قصران در فاصله میان دماوند و ری افتاده است و این دو سرزمین - به تفصیلی که در بحث از مذهب قصران درج افتد - هر دو در قدیم از مراکز عمده دینی مغان و زردشتیان محسوب بوده است و به تبع در قصران نیز که آن دو سرزمین را به هم می‌پیوندید شعائر و آداب و اجرای مراسم دینی بروزگار باستان نسبت به نقاط دیگر دارای رونق و اهمیتی مخصوص بود، و این ناحیه از میان ایزدان زردشتی به ناهید اختصاص داشت، و ذکر آن به جای خویش بیاید. از اینجاست که آثار کهنه بازمانده از قدیم در مرتفعات قصران داخل و خارج اغلب وابسته و مربوط به پرستش ناهید است، چنانکه نام آنها نیز به نام وی است^۱. بقایای بناهایی از این نوع در هر دو ناحیه قصران و به ویژه در لار قصران داخل که به دماوند نزدیک تر است به تعداد بیشتر به چشم می‌خورد، چنانکه در کتاب اسامی دهات کشور، در ذکر دهستان لواسان و رودبار قصران در شرح لار درج افتاده :

«در کوههای آن حیوانات وحشی و درنده و شکار فراوان است. . . و در بالای خط الراسهای بعضی از رشته کوههای مزبور آثار خرابه‌های قدیمی دیده می‌شود»^۲.

۱- نظیر قلعه هفت دختران لار و خاتون بارگاه گرمابدر و قصر دختریا قزل‌مامای آهار، که مراد از دختر و خاتون و ماما همان ناهید است و شرح این معنی در مذهب قصران بیاید .

۲- اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۱ .

و همچنین در فرهنگ جغرافیایی ایران در ذکر لار ثبت آمده :

«آثار چند قلعه خرابه قدیمی در حدود کمردشت، دشتک، و قلعه هفت دختران روی کوه دیده می شود ...»^۱

این آثار بر روی قله کوههای مرتفع و صعب العبور لار نه برای اقامت شخصی بوده است، و نه جنبه نظامی و سوق الجیشی داشته است، چون کاخ بیلاقی بزرگان معمولاً در محلی بنا می شود که دارای آب جاری و درخت و سبزه باشد، و راه وصول بدانجا نیز دشوار نباشد، و قله جبال فاقد این مزایاست؛ جنبه نظامی نیز نداشته است، چون استحکامات نظامی باید در گردنه ها و در کنار راهها و موقعیت های مناسب نظامی بنا شود، مانند قلاع اسماعیلیه که قلعه لورا یکی از آنهاست و ذکرش بیاید، نه بر قله مرتفع دور از راه و جمعیت و آبادی چنانکه قلعه هایی که برای هدفهای نظامی در نقاط مختلف قصران وجود داشته و بقایای آثارشان بجاست، نظیر قلعه امامه و قلعه اسماعیلیه در لورا و قلعه بین دربند و پس قلعه شمیران همه در چنین موقعیتهای مناسبی ساخته شده است.

در رودبار قصران نیز که در مغرب لار قرار دارد از این نوع آثار معابد باستانی موجود است که یکی از آنها بر فراز کوه خاتون بارگاه در نزدیکی گرمابدر واقع است و نام خاتون بارگاه نیز از آن است و خاتون چنانکه در بحث از مذهب قصران بیاید به ناهید اطلاق می گردیده است، یکی دیگر آثار بنایی در دره کوه اسبول و روبروی ده او شان بجاست که به شرحی که بجای خویش گفته شود به ناهید تعلق داشته است، و همچنین بنایی دیگر بر قله کوهی میان آهار و شهرستانک افتاده است، و قصر دختر یا قزل ماما نام دارد که مراد از دختر و ماما نیز همان ناهید است و این نام گذارها را دلائلی است که به تفصیل در مذهب قصران در این باب بحث خواهد رفت.

ماکزیم سیرو (Maxime Siroux) معمار فرانسوی قلعه اخیر را دیده و در باب

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ ص ۱۹۶ س ۱۵ ستون راست.

آن مقالنی فراهم آورده که در آثار ایران به طبع رسیده است، وی در این مقاله به وجود قلعه‌های دختر در آن حدود اشاره کرده و چنین نوشته :

« Ctte région de l'Alburz abrite quelques kal'ès Dukhtar qui sont généralement les ruines informes de fortins en pisé, parfois aussi les restes de forts mongols... »^۱

مفاد این سخن آنکه : این منطقه از البرز چند قلعه دختر را در بر می گیرد که معمولاً خرابه هایی به شکل قلعه کوچک چینه کشیده شده می باشد ، و گاه باقی مانده قلاع مغول هاست .

سیرو در باب قلاع و بناهای کهنه آن حدود (بجز قلعه دختر آهار و شهرستانک) اطلاع دیگری بدست نمی دهد . در قصران خارج از این نوع بناها که به ناهید تعلق دارد بقعه بی بی شهربانو در کوه بی بی شهربانو است که در باب آن به تفصیل در مذهب قصران سخن خواهد رفت. در هر دو بخش قصران به جز قلعه های منسوب به دختر که همه بر فراز کوهها قرار دارد، بناهای کهنه قدیمی دیگری نیز از قدیم در موقعیت های مناسب سوق الجیشی و یا در نقاط مناسب ییلاقی در کنار رودها و آبهای جاری بجا مانده است، که ارتباطی به ناهید و پرستش وی ندارد و متأخر تر است. دسته اول قلاع نظامی و دسته دوم کاخ ییلاقی بزرگان در این حد بوده است بدین قرار :

الف - در قصران داخل :

۱- قلعه امامه : امامه یکی از آبادیهای مهم قصران داخل است، که به تفصیلی

۱- آثار ایران به زبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۲۴ ذیل صفحه . وی سخن را بدین مفهوم ادامه می دهد: « درباره ای مواقع تنها نامی از قلعه دختر بجا مانده است . همچنین کوه قلعه دختر سلسله صخره ای است [ازحد آهارتا] به چند کیلومتری شمال شهرستانک . نام قلعه دختر يك نامگذاری متداول است که برای خرابه های متفاوت ایران بکار برده می شود. ، وی را ظاهراً در این باب که قلعه های باستانی بدین نام همه منسوب به ناهید بوده است ، وقوفی نبوده است .

که در تاریخ قصران وهم در شرح این آبادی بیاید در گذشته امیر نشین قصران داخل بوده است.

معمد السلطنه، عارف خان افندی مترجم ترکی عثمانی زمان ناصرالدین شاه را در باب این قلعه مقاتلی مفید است، که در کراسه‌المعی، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی درج آمده و تفصیل ذیل در این باب مقتبس از آن مقاتل است:

«خرابه این قلعه در فاصله ربع فرسنگ در شمال شرقی امامه واقع است که طرح اصلی آن به صورت مثلث متساوی الساقین است، که آنرا از سنگ و شن و آهک ساخته بوده‌اند. سنگهای بکار رفته قطور و بزرگ است، و چنین به نظر می‌رسد که قلعه را دست انسانی به عمد خراب کرده است. ضلع شرقی غربی قلعه پنجاه ذرع، و ضلع جنوبی شرقی آن چهل و دو ذرع و به صورت کثیر الاضلاع و مرکب از خطوط مختلف است. صحن قلعه ناهموار و پر تگاهی عاضه دار، و دارای سنگهای بلندی است که همچون شاخ از زمین بدر آمده است. گویا ارك حكومتی در سوی شمال قلعه بنا شده بوده است. ضخامت دیوار قلعه در بعض نقاط به دو ذرع و گاه به سه ذرع می‌رسد، و به قیاس برجهای بجامانده ظاهراً بلندی دیوارها میان ده و دوازده ذرع بوده است. این قلعه از خارج، سه برج روبه مغرب و دو برج رو به جنوب و دو برج روبه مشرق که جمعاً هفت برج می‌شود، و از داخل دو برج روبه جنوب داشته است.

بلندی فعلی برجها از هشت تا یازده ذرع است، در کنار برج جنوبی که در گوشه افتاده است آب انباری وسیع و گود و استواری ساخته بوده‌اند، و از دره غربی قلعه با تنبوشه آب بدانجا می‌بردند. راه باستانی این دره استوار از دره جنوب شرقی بوده است. در دوسوی بلندی که قلعه بر فراز آنست دودره قرار دارد. بلندی قلعه از هر يك از دو دره از صد و پنجاه تا سیصد متر است.»

این قلعه را حوادثی است که تفصیل پاره ای از آنها در ذکر تاریخ قصران بیاید. نام این قلعه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی

آمده است^۱.

۲- قلعه لار : درلار قصران به جز آثاری که بر روی کوه‌ها وجود دارد و ذکر آن درص ۱۸۹، ۱۹۰ کتاب حاضر برفت آثار دیگری نیز موجود است، از جمله بقایای قلعه‌ای در سر راه جلگه لار، و بقایای بنایی در چشمه سفید از عهد باستان بجامانده، و رابینو در کتاب مازندران و استرآباد، از قول ولز^۲ ذکر این آثار را چنین آورده: «ولز از خرابه‌های قلعه کوچکی یاد می‌کند که در سر راه جلگه لار نزدیک وردگر قرار داشته، و باقی مانده آثار بنایی سنگی در چشمه سفید بوده و سدی در راه جلگه لار تشکیل می‌داده است^۳.»

این تعریف نشان می‌دهد که محل این آثار در سر راه لار به مازندران قرار داشته و دارای اهمیت سوق الجیشی بوده است، و ظاهراً به روزگار آبادی دژی استوار بوده که از آن حدود حمایت می‌کرده است. سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان در وقایع سال ۷۸۲ - ۷۸۴ هجری^۴ در بیان توجه نمودن سید فخرالدین ابن سید قوام‌الدین به جانب کجور و عزم فتح قلعه نور و سایر قلاع آن دیار نوشته: «... چون خاطر از قلعه نور و قلعه رودبار نور آسوده گشت به جانب لار توجه نمودند؛ و در موضعی که اسپ او (= سفید آب) را می‌خوانند نزول کردند؛ و درلار قلعه‌ای بود حصین، و کو تو ال آنجا مقیم و ذخیره موجود. چون به پای قلعه فرود آمدند، کو تو ال قلعه جنگ را آماده گشت، و در آنجا یکصد و پنجاه نفر مرد کار

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۲۴، ۱۵۲، ۱۵۵؛ تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، ص ۱۵۷.

۲- وی نایب سرهنگ ولز (H. L. Wells) است، که تحقیق او به نام «مسافرتی به دریای خزر از راه جبال البرز» مندرج در مجله جغرافیایی اسکاتلند (Scottish, Geographical Magazine)، ژانویه ۱۸۹۸، مورد استفاده رابینو بوده است (مازندران و استرآباد رابینو ص ۵۳ متن و ذیل ۱).

۳- مازندران و استرآباد رابینو، ص ۲۱۰ س ۲.

۴- برای اطلاع بر تاریخ این حوادث، رك : مرعشی ص ۲۰۸-۲۱۲.

را با سرداری دانا و شجاع برای گرفتن آن قلعه گذارده و خود متوجه قصران شدند؛ و به فتح قلاع آن دیار مشغول گشتند.

قطط در مدت دو سال جمیع قلاع که در آن بقاع بود از طالقان تا لواسان مجموع به تحت تصرف سادات عظام در آمد و مردم قلعه‌لار، چون دیدند که مقاومت فایده ندارد، امان خواستند و قلعه را بسپردند و آن قلعه را نیز خراب کردند، و جهت سایر قلاع کوتوال لایق تعیین کردند . . .»^۱

قول مرعشی نشان می‌دهد که قلعه لار در سرراه لار به مازندران واقع بوده است، و نیز باقی مانده آثار بنای سنگی که ولین ذکر کرده و سدی در راه جلگه لار تشکیل می‌داده در سرراه لار به مازندران قرار داشته است. ازین رو احتمال اینکه این آثار سنگی همان قلعه استوار لار باشد خیلی زیاد است.

۳- قلعه اسماعیلیه لورا: آثار این قلعه در مدخل تنگه کسبل لورا، در ساحل چپ رودخانه کرج از گچ‌سر به سمت دو آب باقی و از قلاع اسماعیلیه است، آبادیهایی که در بالا دست دو آب شهرستانک افتاده است لورا خوانده می‌شود. مدخل تنگه کسبل در آن حدود در آخرین نقطه غربی قصران داخل افتاده است، و ظاهراً خود کسبل را که در حد شمالی تر واقع است نمی‌توان به حساب قصران آورد^۲. سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان در مواردی از این قاعه یاد کرده است، در فصل سیزدهم از باب چهارم در لشکر فرستادن سادات جهت تسخیر قلاع کوهستان رستم‌دار نوشته:

«... در محرم اثنی و ثلاثین و ثمانمایه (۸۳۲)، لشکر کوه و گیلان رامهیا ساخته، همراه سپهسالار نامدار محمد بن نوپاشا به صوب پشت کوه رستم‌دار روانه ساختند . . . به پای قلعه لورا رفتند و آن قلعه را به اندک زمان مفتوح ساختند . . .»^۳

و نیز در فصل یازدهم از باب ششم در ضمن بیان وقایع سال ۸۷۱ هجری

۱- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۱۲ س ۱۵،

۲- رك: كتاب حاضر ص ۲۵-۲۷ .

۳- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۱۵۷ س ۵.

ذکر کرده :

«هوشنگ (بن ملك بهمن بن ملك گيومرس بیستون) در غایت بدکرداری با پدر خود در مقام عناد بود . . . و در قلعه لورا که از قلاع حصین آن دیار است ، که در زمان ملاحظه آنرا احداث فرموده، بر آن قلعه کوه از دست مسلمانان ملتجی بودند، متحصن بود، و مطلقاً اطاعت کسی نمی کرد. . .»^۱
 رابینو در کتاب مازندران و استرآباد از این قلعه به نام قصر لورا یاد کرده است.^۲

اسماعیلیه را جز قلعه لورا، قلاع دیگری نیز در قصران در منابع ذکر کرده اند، چنانکه در تاریخ جهانگشا در « ذکر حرکت هولاکو به فتح قلاع ملاحظه» درج آمده :

« . . . چون موآکب پادشاه به حد قصران رسید، قلعه شاهدیز را که بر ممر افتاده بود به کیدبوقا [کذا، ظاهراً نام محلی است] در حصار گرفتند و لشکرها بر مدار آن بداشتند به یک دو روز آن حصن را قهراً و قسراً بگشادند، و دوسه دیگر را که در آن حوالی بود گرفتند . . .»

لکن محل این قلاع برای نگارنده معلوم نشده است.^۳ مسیر هلاکو چنانکه از قبل و بعد این مطلب روشن می شود از فیروز کوه به سمت قزوین به سال ۶۵۴ هجری بوده است.^۴

اینها قلاع مهمی هستند که اهمیت و عظمتی داشتند ، و محل پاره ای از آنها نیز به تقریب یا تحقیق معلوم است، اما قلاع کم اهمیت تر دیگری نیز در قصران داخل وجود داشته نظیر قلعه لواسان، که ظهیرالدین مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۲۷ س ۵.

۲- مازندران و استرآباد، ص ۱۴۸ س ۲۰.

۳- تاریخ جهانگشا، ج ۳ ص ۱۰۹.

۴- ، ، ، ج ۳ ص ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲.

در فصل سوم از باب ششم در ذکر وقایع سال ۸۶۰ هجری نام این قلعه را بیاورده، و ملک کاوس بن ملک کیومرث بن بیستون در طغیان نسبت به کار کیا سلطان محمد از خاندان بنی کیای حسینی گیلان بدانجا پناه برد، بدین صورت:

«به رسم و آیین گیلان لشکر راحشر و مایه‌دار تعیین کرده، و توکل به عون عنایت سبحانی نموده، از کجور به قریه نیتل فرود آمدیم. ملک کاوس چون از آن حال با خبر شد عزم قلعه لواسان کرد. . .»^۱

و چند قلعه کم اهمیت تر دیگر .

در قصران داخل از بناهای مهمی که جنبه بیلاقی داشته و به بزرگان متعلق بوده و امروز بقایای آنها به صورت تلی انبوه بجا مانده است، یکی آثار تپه‌شاهانی و تپه‌های حصارک و گنجی در فاصله میان گلندوک و رود جاجرود است که شرح آنها در ص ۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹ کتاب حاضر در بیان خانه علی کامه و کوشک خلیفه عباسی برفت، دیگر خرابه‌ای است در بالای لار که اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات شرحی مفید در باب آن نگاشته است، که تمیم فایدت را در ذیل درج می‌افتد:

«... تفصیل خرابه از این قرار است: در محاذات دره قوشخانه طرف جنوب رودخانه لار در وسط صحرائی خیلی با صفا و خوش هوا که تمام جلگه و کوه‌های لار و تمام امتداد رودخانه تقریباً پیداست، تپه‌ای است که به واسطه خراب شدن عمارت تشکیل یافته است .

ارتفاع تپه که همان بنای عمارت است با مصالح که خراب شده و بر روی هم تراکم شده بیست ذرع است که دوره او یکصد ذرع است. این عمارت خیلی عالی بوده و مشتمل بر دو مرتبه: یکی تحتانی که به حوض خانه مشابه بود، یکی طاق بزرگ در وسط و چهار نیم طاق یعنی شاه نشین در نقاط اربعه و چهار راهرو که بواسطه راهرو طرف مشرق به مرتبه بالا می‌رود که پله‌ها در نهایت خوبی حاضر است. مرتبه بالا باید یک طاق بوده، و اطراف به واسطه آجر هره که حالا موجود

است ایوان بوده است. کاشی‌های الوان مختلف بسیار ممتاز و گچ کاری به طور مثبت که در مساجد و عمارات قدیم اوایل صفویه و اواخر سلطنت مغول با خطوط در سقف و جدار بکار برده شده بسیار خوب در خطوط روی گچ و برآمدگی کاشی های طلای اشرفی کار شده. روی عمارت یعنی منظره حقیقی طرف شمال سمت رودخانه بوده. آنچه حدس می‌توان زد عجلهٔ هنوز سند صحیح نداریم این بنا در سلطنت مغول بوده و صفویه شاید تعمیر نموده‌اند. چرا که يك کاشی مخصوص آنجا دیده می‌شود که با فلز مسی رنگ منقوش شده، و این صنعت در ایران نبوده مگر در اواخر مغول. در دو سه پارچه کاشی خط نسخ و ثلث شکسته بد خطی دیده می‌شود که در حاشیهٔ یکی این عبارت خوانده می‌شود: «پر کن مرا جامی که سلامت است کارم». از این اشعار و از وضع عمارت که کاشی کاری و گچ منبت در عمارت فوقانی بوده نه تحتانی معلوم می‌شود این خرابه مقبره نبوده است مجلس عیش گاه بوده است، و یکی از سلاطین خیلی معتبر عباسی به جهت خود ساخته است. طرف شمال هم تل کوچکی که مصالح و آجر زیاد دیده می‌شود گمان این است سر در این عمارت بوده است.

طرف جنوب به فاصلهٔ پنجاه ذرع تقریباً سنگ و آجر زیاد است، شاید بیوتات حرم خانه بوده است. طرف مشرق به فاصلهٔ يك صد ذرع باز آثار خرابه است، شاید مطبخ و سایر ملزومات بوده. عجلهٔ این قدر اکتشاف شده. هر چه هست این بنا خیلی بنای خوب سلطنتی بوده»^۱.

این آثار با این عظمتی که دارد با کاخی که ارغون‌خان از شاهان ایلخانی در لار پی افکنده بود قابل انطباق می‌نماید و خبر آن در ص ۱۴۱ کتاب حاضر مذکور افتاد، و اشارت رفت که تیمور نیز به سال ۸۰۶ هجری در مراجعت از ایران به سمرقند در این کاخ توقفی داشت.

چنانکه در سابق گذشت منسوب دانستن این بنا به خلیفهٔ عباسی از غرابتی

خالی نیست و بسیار بعید به نظر می‌رسد^۱.

در پاره‌ای از آبادیهای دیگر قصران نیز تپه‌های کهنه باستانی که محتملاً آثاری در دل خود نهان دارند وجود دارد که از آن جمله است کافر دره در شهرستانک. شهرستانک از آبادیهای خیلی کهنه قصران است.

از آثار باستانی دیگر که در رودبار قصران از زمانهای پیش از اسلام باقی است، استودان زردشتی است در دبه ایگل واقع میان اوشان و آهار در شمال شرقی قلّه توجال، که مردم محل آنرا تخت کیتباد می‌نامند. در جغرافیای دره رودبار، در شرح ایگل ذکر تخت کیتباد بدین قرار درج است:

«تنبیه: در تنگه پارو^۲ بالای کوه تختی از سنگ است که معروف به تخت کیتبادی می‌باشد»^۳.

در این محل دو حفره به صورت دو چاه به گودی قریب پنج متر و به فاصله‌ای نزدیک دو متر در سنگ کنده‌اند. این دو حفره استودان زردشتیان مقیم آن حدود بوده است، که استخوان اموات خویش را در آنجا قرار می‌داده‌اند.

زردشتیان دفن اموات را در خاک و یا در آب انداختن و سوزاندن آن را

۱- رك: كتاب حاضر ص ۱۳۸، ۱۳۹

۲- این تنگه را که به قلّه توجال می‌رسد اکنون نیز اهل آنجا بهمین نام می‌نامند، لکن در نقشه اطراف تهران، فراهم آمده به وسیله ارکان حرب کل قشون طبع سال ۱۳۰۶ شمسی تنگه پری ضبط گردیده، که بی‌گمان مستند به سندی است. اگر چنین فرض شود که نام این تنگه به مناسبت همین استودان است که به نزدیک زردشتیان خیلی مهم بوده است در آن صورت می‌توان وجه آنرا چنین پنداشت که این کلمه گویا همان ریشه پری و فری باشد به معنی خشوند کردن و درخواست بخشایش نمودن، و آموزش خواستن و ستاییدن و نیابیدن است. در سانسکریت پری و پریه و در اوستا فری و فریه به معنای مذکور است، و کلمه آفرین به معنی دعای نیک از این ریشه است (رك: ویسپرد، مقاله آفرین پیغمبر زردشت به گشتاسب، به قلم استاد پورداود، ص ۷۸ س ۱۵)، در این صورت تنگه پری مفهومی نظیر بهشت زهرا در طهران و وادی السلام در نجف که نام دو گورستان بزرگ است خواهد داشت. یعنی وادی آموزش و رستگاری.

۳- جغرافیای دره رودبار، ص ۴۳.

حرام می‌دانستند، چون معتقد بودند که عناصر چهارگانه مقدس است و نباید به لاشهٔ مرده آلوده گردد. بدین سبب چون کسی می‌مرد پیکر وی را در دخمه یا مکانی بلند قرار می‌داده‌اند تا گوشت آن طعمهٔ سگان و مرغان لاشخوار و دیگر حیوانات گوشت خوار گردد، سپس استخوان را پس از جدا شدن از گوشت و خشک شدن «در استودان» یعنی استخوان‌دان می‌گذارده‌اند. جزء اول این کلمه به معنی استخوان است. کتاب و ندیداد اوستا فرگرد ششم بندهای ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، اختصاص بدین مهم دارد. و ندیداد حاوی قوانین آیین زردشت از پاکی وانا یا کسی و گناه و توبه و جز اینهاست.

این استودان ظاهر آگویا متعلق به عهد ساسانیان است، چون به تفصیلی که در مذهب قصران بیاید مردم آن حدود در این عهد مسلماً به آیین زردشت بوده‌اند. دانشمند باستان‌شناس آقای سید محمد تقی مصطفوی در شرح تخت کیقباد مقالتهی ممتنع دارند که مطالب ذیل در این باب از آنجاست:

«در محل التقای دره و رودخانهٔ آهار با شعبه‌ای از جاجرود که از کوه توچال به سمت اوشان می‌رود سکوی طبیعی وجود دارد که مردم آنرا تخت کیقباد می‌خوانند.

بر بالای این تخت دو حفره به شکل چاه به عمق قریب پنج متر، و به فاصلهٔ نزدیک دو متر در سنگ کوه کنده‌اند، و راهرو و دهلیزهای متعدد زیرزمینی هر کدام به طول چند متر از این دو چاه منشعب می‌گردد، و یکی از همین دهلیزها هم دو چاه را به یکدیگر مربوط می‌سازد. عبور از این دهلیزها پس از خاک‌برداری و تخلیهٔ کامل آنها بر اثر ریزش آب و تنگنایی برخی نقاط آن بسیار دشوار است، و با وجود این جویندگان گنج فارغ‌نشته درون تمام این چاهها و دهلیزها را کاوش کرده‌اند، و در نتیجه از نظر علم و اطلاع علاقمندان به آثار باستانی وضع زیرزمین یکی از دخمه‌های آرامگاه ایرانیان پیش از اسلام را روشن نموده‌اند.

با مشاهدهٔ خاکها و مهره‌های گلی کوچک که از حفره‌های تخت کیقباد بیرون آمده است، معلوم می‌گردد که قریب هزار سال پیش هم در محل مزبور دست‌کاری

و تجسس کامل نموده مجدداً آنها را پر کرده‌اند، و آرامگاه زرتشتیان آن محل را به حال خود نگذارده‌اند...»^۱.

ظاهر آرزوشتیان جسد مرده را در بالای تخت کیقباد عرضه جانوران گوشت-خوار می‌کردند، و سپس استخوانهای آنرا در حفرهٔ درون نقب جای می‌دادند. پر کردن این حفره را می‌توان مربوط به زمانی دانست که آیین مقدس اسلام در آن حدود رواج یافت، و مسلمانان برای جلوگیری از عرضه کردن اموات به حیوانات گوشتخوار، و واداشتن مردم به دفن مردگان در خاک، این دخمه را بستند.

ب قصران خارج: ۱- قلعهٔ شمیران: از قلاع معتبری که در منطقهٔ قصران خارج از دیرباز ذکر و شهرتی داشته قلعهٔ شمیران است که در شمال تجریش و دامنهٔ توجال برفراز مرتفعات میان دربند شمیران و پس قلعه واقع بوده است، و آثار قلعه و سنگر هم اکنون برگردنهٔ میان دربند و پس قلعه باقی است، و عوام قلعهٔ شاه میران گویند، و دو لفظ «دربند» و «پس قلعه» خود دلیل بر وجود قلعه میان آن دو محل است، و چنانکه بیاید ظاهراً از بناهای مازیار است. در تاریخ طبرستان و رویان مرعشی، در ذکر تسحیر قلعهٔ شمیران و قصران از طرف امیر سید محمد از سادات بنی کیا (حسینیان) در گیلان به سال ۸۳۱ هجری چنین ذکر گردیده:

«چون سنهٔ هشتصد و سی یک رسید و تابستان در آمد، بندگان حضرت امیر سید محمد، سپهسالار کیا محمد بن نوپاشا را با لشکر رودبار و دیلمستان و بعضی از گیلان به طرف پشتکوه به تاخت و تاراج بفرستاد و طالقان را تاراج کرده، و نهب و غارت نموده بسیار مال و مواشی آوردند، و تا پای قلعهٔ شمیران و قصران بتاختند و بنیاد خصومت ظاهر گشت.»^۲

همین گفته با اندک اختلاف در تاریخ گیلان و دیلمستان وی - نسخهٔ مورد استفاده - نیز درج گردیده، که درص ۵۲ کتاب حاضر به مناسبت مقام نقل افتاد.

۱- اطلاعات ماهانه، شمارهٔ ۷۰ (جلد ۶) دیماه ۱۳۳۲، مقالهٔ آقای مصطفوی ص

۲۵. نیز، رك: فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی، ص ۱۶ مقالهٔ آقای مصطفوی.

۲- تاریخ طبرستان و رویان مرعشی ص ۲۸۵ س ۰۲. نیز، رك: ص ۵۲ کتاب حاضر.

دو روایت دیگر نیز در این باب از تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران وی بدست است که در روایت دوم به جای قلعه شمیران «در بند شمیران» مذکور است، و هر دو روایت درص ۵۳ کتاب حاضر گذشت، بدانجا رجوع شود.

۲- قلعه اذون - دیگر از قلاعی که در پهنه قصران خارج ذکر و شهرتی داشته و نامش در بیان حوادث آن پهنه به چشم می خورد قلعه اذون یا ادون است. اذون از دیه‌های عمده قصران خارج بوده است و یاقوت نام آنها در معجم البلدان بیاورده است.^۱ این آبادی به ظن متاخم به علم همان اوین کنونی است، و دلیل این دعوی در ذکر اوین در مبحث آبادیهای قصران بیاید.

ذکر قلعه اذون در تاریخ رویان اولیاءالله و تاریخ طبرستان مرعشی در شرح احوال جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار، و برادر وی فخرالدوله ازخاندان با دوسپان به چشم می خورد. قول اولیاءالله در مبحث تاریخ در ذکر بادوسپانان بیاید. نام این قلعه در تاریخ طبرستان مرعشی بدین تلخیص درج آمده:

«جمعی از امرای ایغور جمع گشته به قریه ادون ری رفتند، و حصارى را که در میان ده مذکور بود محکم گردانیدند، و تمامی اهالی آن ملك را - که اهل اعتبار بودند - در حصار آوردند. و امیرزاده دلسون قیا^۲ را به سرداری آن قلعه موسوم گردانیدند.

حضرت ملك چند نوبت ایشان را به اطاعت دعوت فرمودند، قبول نکردند. در فصل زمستان ملك با تمامت برادران و امرای ترك و تازیك ولایت رستمدار، و جناب سیف الدوله والدين سيد ركابزن كیای الحسينی با لشكر دیلم مصاحبت و موافقت اختیار کرده بود، در پای قلعه ادون حصار دادند، و بعد هفت روز اصحاب قلعه به جان و مال امان طلبیدند. ملك اسلام رحم فرموده ایشان را امان

۱- معجم البلدان، ج ۱۶ ص ۱۸۰ س ۱۱ به بعد، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۹ به بعد.

۲- قبا در ترکی به معنی محافظ خاص است: مجله سخن، دوره بیست و یکم، ص ۹۳۲

دادند و در روز بیست و چهارم رجب هفتصد و پنجاه و شش قلعهٔ ادون مفتوح گشت، و امیرزاده دلسون قیارا با اهالی قلعه امان دادند، قلعهٔ ادون را تصرف کردند، و آن جماعت را اجازت دادند که به قلعهٔ صید که زیر طهران است روند.^۱

محل دقیق قلعهٔ صید زیر طهران مذکور در قول اولیاءالله و مرعشی بر نگارنده معلوم نشد، لیکن محل قلعهٔ ادون یا اوین بنا به هر دو روایت مذکور در سطور پیشین در میان ده مذکور بود، که بنا به قول اولیاءالله در همان روز فتح آن یعنی بیست و چهارم رجب سال ۷۵۶ ویران و با خاک برابر شد، و در هیچ منبعی مذکور نیامده است که بعدها کسی آنجا را از نو بنا کرده باشد، از این رو اکنون کمترین اثری در میان آن ده از این قلعه نشان نمی‌دهند.

قلعهٔ دیگری که فتح آن در دو منبع مذکور در فوق در همین مقام درج افتاده قلعهٔ قوسین^۲ است واقع در رستاق قوسین، نام این رستاق در پاره‌ای منابع درج است^۳، لکن هیچ نشانی از محل آن به دست نداده‌اند، نگارنده به موجب قرائنی که بجای خود در کتاب حاضر ذکر خواهد کرد این محل را در بیرون قصران خارج، و در مغرب آن در نزدیکیهای کرج می‌داند، بنابراین از ذکر آن در این مقام خودداری می‌کند.

در اینجا ذکر این نکته از فایده‌تی خالی نمی‌نماید که در قصران علاوه بر قلاعی که نام آنها در بیان حوادث پیشین این پهنه به چشم می‌خورد، و نیز علاوه بر آبادیهایی که هم اکنون بدین نام یا با کلمه‌ای دیگر به معنای آن خوانده می‌شود همچون حصارک در کن و جماران، و دزاشیب در جنب تجریش، پاره‌ای از نامهای اماکن بزرگ یا کوچک از دیرباز بجا مانده است که نشان می‌دهد آنجا روزگاری قلعه‌ای دفاعی بوده است، نظیر کلاک در جنوب خاوری گلندوک. کلاک شکل قدیمی کلات است که خود به معنی قلعه است. این کلمه در اسماء امکنهٔ مازندران (مجاور قصران)

۱- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۵.

۲- تاریخ رویان، ص ۱۹۴؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۶.

۳- مسالك الممالك اصطخری، ص ۱۲۳؛ ص ۹؛ صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۲۲ س

۱۰؛ احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۲؛ نزهة القلوب، مقالهٔ ثالثه، ص ۵۳ س ۱۳ به بعد.

به صورت «کلا» به کار می‌رود، و قلات و قلعه معرب آنست، در طبری کلا، کلاته، کلابه به معنی ده و قلعه مورد استعمال است، ظاهر آن چون پسوند کاف (از پیوندهای صفت ساز در زبان پهلوی) بدین کلمه افزوده شود به صورت کلاهگ (ویا کلابک) در می‌آید، درده اوشان نام زمینی مرتفع که در شمال ده قرار دارد «کلاهک» است، که ظاهر آن در قدیم در آن محل قلعه‌ای ساخته بوده‌اند، و در تعریب کاف کلاهک به قاف بدل می‌شود، و امروز در قصران چند محل به صورت «قلاهک» که در محاوره معمولی به تخفیف «قلهک» گویند موجود است، مانند: قلاهک ایگل در قصران داخل، و قلاهک دره (قلهک دره) در کن و سولقان، و نیز قلهک آبادی بزرگ در جنوب تجریش که لغت نخستین آن (کلا، قلا) به معنی قلعه است، و نظیر این نامها در نقاط دیگر کشور عزیز نیز به حد وفور وجود دارد، همچون: «کلات» در دره گز، گناباد بجنورد، مهاباد، بوشهر، چاه بهار، بندر عباس، بهبهان^۱؛ و «کلاته» در بسیاری از جاها؛^۲ و «کلاک» در ساری، آمل، نوشهر، دماوند، رشت، ایرانشهر^۳؛ و «کلاهک» در بیرجند^۴؛ و «قلات» در شیراز، قزوین، لار، جهرم، فیروزآباد، زنجان، بهبهان، رضائیه^۵؛ و «قلهک بالا» و «قلهک پایین» در قوچان^۶ و امثال اینها.

تبدیل حرف «کاف» دوم در «کلاک» به معنی قلعه و در «ه» و در آمدن آن کلمه با کاف نسبت یا صفت ساز («کلاک» و در تعریب «قلاک») به صورت «کلاهک» و «قلاهک (= قلهک)» در نامهایی از این دست سابقه دارد، چنانکه در روزگار پیشین در یک منزلی ری در ورامین آبادی بزرگ و دارای منبر وجود داشته است که نام

۱- فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۷۷ رقمهای ۱۴۳۶ - ۱۴۴۵.

۲- « « « « « ۳۷۷ - ۳۸۱، رقمهای ۱۴۴۹ - ۱۸۱۵.

۳- « « « « « ۳۸۱ - ۱۸۴۵ - ۱۸۶۳.

۴- « « « « « ۳۸۲ رقم ۱۹۳۰.

۵- « « « « « ۳۴۷ رقم ۱۴۰۵ - ۱۴۱۲.

۶- « « « « « ۳۵۵ رقمهای ۲۱۱۴ ، ۲۱۱۵.

آن در اعلاق النفیسه به صورت «دزاه»^۱، در مسالك اصطخری طبع ۱۳۸۱ قمری «دزاه»^۲ و «دزه»^۳، در ترجمه فارسی باستانی مسالك «دزاه»^۴ و «دزه»^۵، در نسخه بدل مسالك اصطخری طبع ۱۹۲۷ میلادی «دزک»^۶ و «دزه»^۷، در صورۃ الارض ابن حوقل «دزک»^۸ و «دزه»^۹، در معجم البلدان یاقوت «دزاه»^{۱۰} درج آمده است؛ و نیز ظاهر آزا این مقوله تواند بود «کرج (= کرک؟)» و «کره»^{۱۰}.

ذکر پاره‌ای از بناهای کهنه دیگر قصران خارج در بحث از آب وهوا (ص ۱۵۱ - ۱۵۶) کتاب حاضر گذشت، و نیز آبادیهای مهمی که به عهد قاجاریان در پهنه قصران به وجود آمده بوده و در آن عهد ذکر و شهرتی داشته در مبحثی مخصوص پس از بیان آبادیها درج افتد.

بنای امامزاده‌ها: دیگر از ابنیه باستانی که در منطقه قصران به حد فراوان در همه جا به نظر می‌رسد بقعه‌های سادات و فرزندان امامان علیهم السلام و ذراری رسول اکرم صلوات الله علیه و علیهم است. این سادات به تفصیلی که در ص ۱۷۱-۱۷۶ کتاب حاضر در مبحث نژاد و قبائل قصران درج افتاد، یا در عهد حکومت جابرانه امویان و عباسیان در فرار از ستم و جور ایشان بدین حدود پناه آوردند، و یا در هنگام ظهور علویان در طبرستان و ری و نواحی به همراه ایشان بودند، و یا از مکه و مدینه و نقاط دیگر بدیشان پیوستند. به موجب قرائن موجود مردم قصران

- ۱- الاعلاق النفیسه، ج ۷ ص ۱۹۱ س ۲.
- ۲- مسالك، طبع ۱۳۸۱، ص ۱۲۳ س ۷.
- ۳- « ، ، ، ، » ص ۱۳۴ س ۱۵.
- ۴- ترجمه مسالك، ص ۱۷۱ س ۹.
- ۵- « ، ، ، » ص ۱۸۶ س ۸.
- ۶- مسالك، طبع ۱۹۲۷، ص ۲۰۹.
- ۷- صورۃ الارض، ص ۳۲۲ س ۶.
- ۸- « ، ، » ص ۳۴۱ س ۲۵.
- ۹- معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۷۲ س ۱۳.
- ۱۰- « ، ، ، » ص ۲۵۰ س آخر.

را به سادات علوی، به سبب حق جوئی و عدل و نصفت ایشان، اخلاص و علاقه خاص بوده است. در تاریخ طبرستان مرعشی در ذکر خروج داعی کبیر درج آمده :
 «... خبر آوردند که برادر سیدحسن بن زید، که داعی الصغیر اوست، به شلمبه دماوند رسید، و اصفهبد با دوسپان بدو پیوست، و مردم لارجان و قصران هم بدو پیوستند...»^۱

بعضی از این سادات بدست مخالفان شهید شدند، و گروهی در آنجا توطن گرفتند که اعقاب ایشان هنوز باقیند، و مرقد اکابر ایشان مزار و مطاف است، و به برکت وجود این سادات بود که مردم تمام ناحیه قصران و بسیاری از نقاط دیگر از آغاز شیعه بودند، و تفصیل این معنی در مذهب قصران بیاید.

ظاهراً به قرینه اخبار موجود نخستین بقاع جهه سادات هم به عهد علویان و در حکومت محمد بن زید به وجود آمد. بیان این سخن آنکه مشاهد و بقاع فرزندان ابوطالب علیهم السلام را متوکل عباسی به تحریض و ترغیب و زیر ناصی خویش عبدالله بن یحیی بن خاقان خراب کرد، و مقابر شهیدان کربلا را آب بست و کشت کرد، و کسان برگماشت تا اگر مسلمانی به زیارت بدان بقعت رود بگیرند و هلاک کنند.^۲ وضع چنین بود تا آنکه به سال ۲۷۰ هجری محمد بن زید علوی پس از برادر به حکومت نشست، و بقاع متبرک را از نو آباد گردانید. ابن اسفندیار در این باب چنین نوشته :

«... تا به عهد داعی محمد بن زید، مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و سایر مشاهد طالبیه خراب بود، چون محمد زید به طبرستان به پادشاهی رسید، منتصر به بغداد خلیفه بود، و مذهب تشیع دعوی کرد، و حرمت آل ابوطالب به غایت داشتی، و از آل عباس سفاخ بود و او که بر قتل دزاری رسول

۱- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۳۲ س ۱۲.

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۲۴. محمد بن زید به سادات علوی مساعدتهای مادی نیز داشت چنانکه به سال ۲۸۲ هجری ۳۲۰۰۰ دینار جهت کمک به علویان مقیم حرمین و کوفه فرستاد، رک : المنتظم ابن جوزی، قسم ثانی از جزء خامس، ص ۱۵۰ س ۱۴؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۸۰ س ۸.

صلی الله علیه و آله دلیری نکردند، محمد زید مشاهد را عمارت مختصر فرمود و به هر موضع به تخمین دخمه و مقبره‌ای پدید آورد، تا به عهد عضدالدوله فنا خسرو بن رکن الدوله الحسن بن بویه مشاهد را چندان عمارت فرمود که این ساعت هنوز بسیار از آن خراب نبود، و قصبه و حصار و خانه و بازار ساخت و به مراسم عاشور و غدیر و آنکه رسم طایفه شیعه باشد به زیارت رفتی و يك روز و دوروز آنجا مقام ساخته، و خاک عضدالدوله به مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام هنوز باقی است...^۱»

مشابه این گفته در تاریخ رویان اولیاء الله^۲، و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی^۳ نیز درج آمده است. به عهد عباسیان^۴، خاصه زمان متوکسل که مشاهد طالبیان را ویران ساخت و مشهد حضرت حسین بن علی علیها السلام و دیگر شهیدان را خراب کرد و آب در بست، و سادات علویه در بدر و به کنجها و بوادی و خرابه‌ها متواری بودند^۵، ظاهراً کسی را یارای آن نبود که بقعتی برای سیدی به وجود آورد، و از سوی ظاهرراً مردم قصران داخل تا به عهد علویان اسلام اختیار نکرده بودند تا سادات را گرامی بدارند، و تفصیل این مهم در بحث از مذهب قصران بیاید، و در قصران خارج نیز به سبب قرب جوار باری و نفوذ عمال خلفا، سادات در امان نبودند، چنانکه سید جلیل حضرت عبدالعظیم (ع) که پیش از ظهور علویان به ری درآمد، از ترس گماشتگان خلیفه تا آخر حیات در انجا پنهان می‌زیست^۶. بنابراین چنانکه گذشت باید بنای نخستین بقاع این بزرگواران را مربوط به عهد حکومت علویان دانست، که به زمان دودمان آل بویه، صورت کمال یافت، از این پس نیز در طی اعصار و قرون بزرگانی پیدا شدند که این بقاع متبرک را مورد مرمت یا تجدید بنا قرار دادند، چنانکه هنوز قرنی نگذشته بود که به عهد سلجوقیان مجدداً الملک

۱- تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۲۴.

۲- تاریخ رویان، ص ۷۷ س ۱۳.

۳- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۶۷ س ۱۶.

۴- رك . تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ ص ۲۲۴ س ۵ و ص ۲۲۶ س ۲۰.

۵- رك : ری باستان ج ۱ ص ۳۸۴ به بعد، احوال حضرت عبدالعظیم.

اسعد بن محمد براوستانی قمی از وزیران شیعی مذهب آن خاندان بدین مهم همت گماشت، و عبدالجلیل رازی در کتاب نفیس النقض در این باب چنین نوشته:

«وزیر سعید شهید مجد الملک اسعد [بن] محمد بن موسی البراوستانی القمی قدسی الله روحه با بزرگی رفعت و قبول و حرمت، خیرات بسیار فرمود چون قبه امام حسن بن علی و علی زین العابدین و محمد الباقر و جعفر الصادق علیهم السلام به قبیع که هر چهار معصوم در یک حظیره مدفونند، و عباس عبدالمطلب آنجا مدفون است به مدینه رسول صلی الله علیه و آله به گورستان بقیع، و مشهد موسی کاظم و محمد تقی علیهما السلام به مقابر قریش هم او فرموده است به بغداد، و مشهد سید عبدالعظیم حسنی به شهرری، و بسی از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهما السلام با آلت و عدت و شمع و اوقاف که همه را دلالت است بر صفای اعتقاد او، و در مقابل تربت حسین بن علی (ع) در کربلا مدفون است.»^۱

مجد الملک در شهرری وزارت زبیده خاتون زن ملکشاه را داشت. پس از مرگ ملکشاه ترکان خاتون زن وی، خواست پسر خود محمود را جانشین پدر کند، اما غلامان نظام الملک، بر کیارق پسر زبیده خاتون زن دیگر ملکشاه را که سیزده سال داشت از اصفهان به ری بردند و بر تخت نشاندند، و رتق و فتق کارها به فرمان زبیده خاتون و تدبیر مجد الملک واگذار بود، و این امر را تفصیلی است که مقام بحث آن را بر نمی تابد؛ از این رو این قول صاحب النقض در تعمیر بقاع به وسیله مجد الملک: «بسی از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهما السلام»، مذکور در سطور پیشین را در بادی امر ناظر به بقاع نواحی ری به سبب نزدیکی به ری که

۱- النقض، ص ۲۲۰ س ۶. ابن اثیر در وقایع سال ۴۹۲ در احوال مجد الملک می نویسد: «وكان مجد الملک خیرا کثیرا الصلوة باللیل، کثیرا الصدقة، لاسیما علی العلویین و ارباب البیوتات»، (الکامل، ج ۸ س ۱۹۲ س ۷): هم وی در وقایع سال ۳۹۵ ذکر می کند که معماری قمی که مجد الملک برای تعمیر قبه حضرت امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) فرستاد پس از قتل مجد الملک بدست امیر مدینه کشته شد (الکامل، ج ۸ ص ۲۱۴ س ۹).

۲- برای اطلاع بیشتر در این باب، رک: تاریخ آل سلجوق در اناطولی، ص ۱۸ س ۱۲؛ سلجوقنامه، ص ۳۵ س ۸؛ راحه الصدور، ص ۱۴۰؛ مجمل فصیحی، بخش دوم ص ۲۰۴ س ۹.

قصران بخش عمده آنست توان دانست. در زمستان سال ۱۳۴۷ آثار سر در قدیمی حرم حضرت عبدالعظیم با کتیبه کوفی بسیار شیوا و آجرکاری‌های بسیار زیبای عهد سلجوقی مربوط به سالهای ۴۸۰ و ۴۹۰ هجری در جوانب سر در کنونی آن بقعه پدیدار و کتیبه آن به نام : سید شمس‌الدین مجدالملک مشیدالدوله ابو الفضل اسعد بن موسی خوانده شد . کشف این کتیبه ، تاییدی برای قول صاحب النقض تواند بود . بقاع موجود از امام زادگان در نقاط کوهستانی قصران اکثر متعلق به قرن ششم و مربوط به زمان سلاجقه است ، مانند بقعه‌های امامزاده‌های شکرآب در رودبار قصران .

در زمانهای بعد نیز گاه و بیگاه نیکو کارانی از حکام و متمکنان معتقد محلی قصران و شاهزادگان طبرستان به آباد نگاهداشتن بقاع مقدس توجه می کردند ، چنانکه نام ملک‌شاه غازی لواسانی ، که ذکرش در رجال قصران بیاید ، بر روی صندوق متبرک بقعه امامزاده یحیی در طهران باز مانده از سال ۸۹۵ هجری دیده می شود ؛ و همچنین به روایت کراسه المعی در بقعه امامزاده سپهسالار (بیر غار) موسوم به : اسفسالار بن زید بن محمد بن زید بن حسن بن علی علیهم السلام واقع در قریه سپهسالار از آبادیهای غربی قصران داخل (که اکنون جزء ارنگه است) نام این بزرگان طبرستانی بر روی در بقعه باز مانده از قرن دهم هجری (۹۸۳ هجری) دیده می شود :

۱ . کیا مهدی بن زین الاشراف کیا اسکندر باراوج .

۲ . کیا سیاوش بن کیا ضحاک باراوج .

۳ . محجده [کذا ، ظا : مهجده] خاتون بنت ملک ایرج بن کیومرث

رستمدار .

۴ . نیز در این ردیف است نام درویش الله داد.^۲

بی گمان نیکو کاران دیگری از این دشت بوده اند که نامشان به ما نرسیده است .

۱- برای اطلاع در این باب ، رك : اطلاعات ماهانه ، سال ۴ شماره ۶ (۴۲) شهریور

۱۳۲۰ ص ۲۴ ، مقاله دانشمند آقای مصطفوی در باب امامزاده یحیی .

۲- کراسه المعی ، ج ۲ ص ۱۱۷۸ - ۱۱۸۱ .

از آن زمان باز که صفویان روی کار آمدند، و مذهب تشیع در سراسر کشور مذهب رسمی گردید، شعائر این آیین رونق و رواج دیگر یافت، زیارت اماکن و بقاع مقدس شیعیان مورد توجه مخصوص قرار گرفت، وشاهان ایشان را در این زمینهها اهتمامی بود، و رفتن شاه عباس با پای پیاده به زیارت حضرت اما رضا معروف است. از میان این شاهان شاه طهماسب در امر تعمیر بقاع مقدس کوششی بیشتر داشته است، در فرمانی از وی مورخ به تاریخ غرة رجب سال ۹۶۱ هجری قمری در اهتمام وی بدین مهم چنین ثبت افتاده:

«همواره لوازم همت گردون ارتقاء . . . مصروف و معطوف است به رواج و رونق و ضبط و نسق ضرایح مقدسه و حظایر مؤسسه خاندان بلند ایوان نبوت و دودمان عالی ارکان ولایت . . . نفایس اموال و شرایف املاک حلال خود را صرف مصالح مشاهد و مراقد اعلی المراصد این طایفه علیه می گرداند، تا به مرتبه ای که در هیچ قطری از اقطار آباد معموره و ممالک محروسه آستان با انوار منسوب به هیچیک از این فرقه ابرار نماند الا که مروج به انواع الطاف و محفوظ به اصناف اعطاف گشت.»^۱

بدین موجب توان گفت که ضرایح و بقاع مقدس قصران به امر وی مورد مرمت و تعمیر کلی قرار گرفت؛ چنانکه به سال ۹۴۴ هجری به فرمان وی ایوان حضرت عبدالعظیم را پی افکندند،^۲ و به سال ۹۵۰ هجری محجر مضبوطی به دور صندوق آن حضرت ساختند.^۳ در هر دو ناحیه قصران داخل و خارج - چنانکه بیاید - هنوز آثاری از وی باقی است.

مسجد لواسان یا نخستین مسجد قصران داخل: در پهنه قصران چنانکه اشارت رفت آثاری مربوط به عهد شاه طهماسب و جلوتر موجود است، و از جمله مسجد لواسان در قصران داخل است. حاج میرزا معصوم نایب الصدر (حاج معصوم علی شاه نعمه اللهی) که به سال ۱۳۱۵ هجری قمری از این مسجد دیدن کرده،

۱- آستانه ری، ص ۸۵ س ۹.

۲- کراسه المعی، ج ۱۶ ص ۲۳۲، نیز، رك: تاریخچه وقف در اسلام، ص ۶۸.

۳- آستانه ری، فرمان شاه طهماسب، ص ۷۹ س ۱۴.

باب آنچنین نوشته است:

« . . . روانة لواسان شدیم، نزدیک به خانه‌ها امامزاده بود، وصل به دیوار صحن چنار کهنی بود که جوفش دکان علافی و گاه انبار است. از پل رودخانه گذشتیم داخل مسجد شدیم. تفصیل کرامات این خانه بسیار است.

گویند به امر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یحیی نامی بنا نمود مسجد اُسس علی التقوی. تا کنون خدام این خانه از اولاد یحیی مذکور به ریاست خدمت مشرف است. نماز ظهر و عصر و تحیه مسجد به جای آورده.

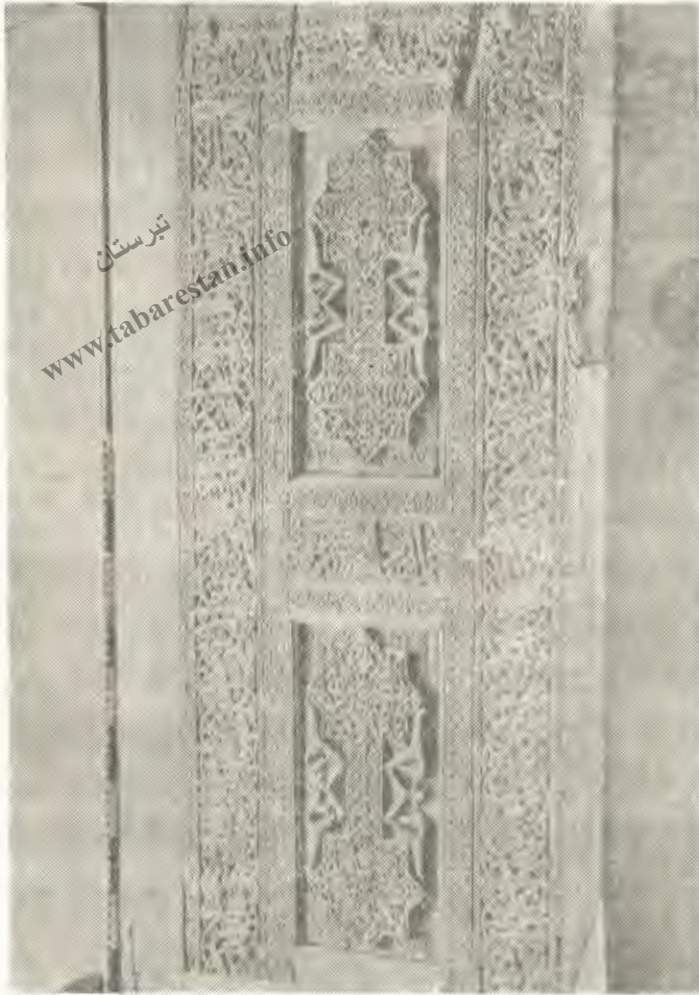
از آثار عتیقه که در آنجا بود چند جفت در چوبی است و منبر چوبی. نجاری مثل حجاری، بر تخته‌ها آیات قرآنی به خط ثلث نقش و مثبت نموده‌اند، ورقمش این بود: عمل استاد حسین بن حسن السیرانی. سیران باسین و راه مهملتین بینهمایا آخر الحروف بروزن ایران نام آبادی بوده از لواسان. تاریخ اتمام منبر شهر الله الاصل سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۷)، و دری اوراق و مجزا در گوشه مسجد بود، گرد و خاکش را پاک کردیم، در آخر این عبارت منقور بود: فی عصر السلطان الاعظم [و] لخواقن المعظم ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان الصفوی فی سوال.

این خانه صحن و فضائی ندارد و به قدر سه ذرع کرسی عمارت است و آنجا سه دهنه طاق در عرض و سه طاق در طول و فاصله هر طاقی تقریباً سه ذرع می‌شود. پایه طاقها يك ذرع و نیم زیاده بود. ایوانی از چوب مرحوم میرزا آقاخان صدر -

۱- قران کریم، سوره توبه آیه ۱۰۹.

۲- هر چند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در همان عهد می‌زیسته، لکن با توجه به اینکه ایشان در سامرا گرفتار خلیفه عباسی بوده‌است، بعید به نظر می‌رسد از ایشان فرمانی صادر شده باشد که در محل نومسلمان لواسان مسجد ساخته شود، در محلی که زیدیان بر آنجا تسلط داشتند. می‌توان احتمال داد که دستور بناء این مسجد از حسن بن زید است، و چون به قول اولیاء الله (تاریخ رویان ص ۴۴ س ۱) علویان به طریق امامت مورد اطاعت با دوسپانان بودند لذا ایشان را ظاهراً امام می‌خواندند، و بعدها چون مردم به طریقه امامیه درآمدند این امام حسن را امام حسن عسکری دانستند.

اعظم نوری در پیش روی آن طاقها ساخته‌اند، و چون پشت آن مسجد به کوه متصل



لنکه در مسجد لواسان بزرگه. کتیبه دور در از راست به چپ چنین است:

۱- سمت راست : یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تفرنکم الحیوة الدنیا ولا یفرنکم بالله الغرور. ان الشیطان لکم عدو

۲- بالا : فاتخذوه عدوا انما یدعوه حز به لیکونوا من اصحاب السعیر .

۳- سمت چپ : الذین کفروالهم عذاب شدید . والذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة واجر کبیر . اقمین ذین له سوء عمله فراه حسنا فان الله یضل من یشاء ویهدی من یشاء .

(آیات ۵ - ۹ سورة الفاطر) . کتیبه وسط: عمل استاد حسین بن حسن سیرافی.

عکس از مجموعه آقای مصطفوی . مورخ به تاریخ ۷ تیر ۱۳۱۴ .

است چند سال قبل سیلی آمد و از پشت بام آن آب جاری بود، با آنکه غالب خانه‌های اطراف خراب شد آن خانه را آسیب نرسید. . .»^۱

این بود تعریفی که حاجی معصوم علی شاه نعمة اللہی از مسجد قدیمی لواسان کرده است. بنا به قول وی، و قرائن دیگر می‌توان این مسجد را نخستین مسجدی دانست که در قصران داخل ساخته شده است. اگر قول بناء آن به امر حضرت امام عسکری (ع) را درست بپنداریم، بناء این مسجد مصادف با ظهور علویان در طبرستان و نواحی ری و اسلام آوردن مردم قصران داخل بوده است، و تا بدین عهد به تفصیلی که در مذهب قصران بیاید مردم آنجا زردشتی بوده‌اند.

از جمله آثار خیر شاه طهماسب در قصران خارج اجتماع او در باب بقعة امام زاده داود است. از بناهای آن عهد در این عصر چیزی بجا نیست، لکن وقف نامه‌هایی موجود است که نشان می‌دهد این پادشاه را بدان بقعت توجه بوده است. دانشمند محترم آقای مصطفوی در مقالاتی که در باره این بقعه نوشته‌اند چنین ذکر کرده‌اند: «بنا به اظهار متولی بقعه در دو سال اخیر طومارها و وقف نامه‌هایی به دست آمده که مربوط به زمان شاه طهماسب اول صفوی و فرزند او حیدر میرزا می‌باشد و می‌رساند که این شهریار و فرزند مقتولش املاک و دهاتی از الله قلیخان قزوینی خریداری و وقف امامزاده نموده‌اند»^۲.

باری، شاهان قاجار و نیکوکاران آن عهد نیز در تعمیر بقاع سادات کوششی داشته‌اند، چنانکه در دیه رودک از دیه‌های قصران داخل (رودبار قصران) بقعه‌ای است به نام امامزاده محمدباقر که مرقد و آثار آن از فتح‌علی شاه است^۳، و این تفصیل بر روی سنگی که در ایوان آن نصب است ذکر گردیده است، و همچنین برای گنبد و رواق و صحن بقعه امامزاده‌های شکراب واقع در دو کیلومتری مغرب آهار، که در باب آن در مذهب قصران به تفصیل سخن خواهد رفت - به سال ۱۲۸۶

۱- تذکرة طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۳۰۱ ص ۹.

۲- مقاله بقعة امامزاده داود به قلم آقای مصطفوی، اطلاعات ماهانه شماره ۵۹ (۱۱)،

بهمن‌ماه ۱۳۳۱ ص ۱۶.

۳- جغرافیای دره رودبار، ص ۲۴.

هجری قمری به فرمان ناصرالدین شاه مبالغی به مصرف رسید.^۱
 اصل بنای بقعه امامزاده داود (حرم هشت ضلعی کنونی با سرداب زیر آن) نیز متعلق به زمان فتحعلی شاه است، و آنرا خازنالدوله زوجه فتحعلی شاه به سال ۱۲۴۸ هجری قمری ساخت، و مؤید الدوله طهماسب میرزا و نصره الدوله فیروز میرزا نیز پاره‌ای ابنیه بدان بیفزودند.^۲ شاهزاده حاجیه هماخانم متعلقه نصره الدوله نیز در آنجا تعمیراتی کرد و بناهای به وجود آورد.^۳
 دانشمندگرامی سید محمدتقی مصطفوی نوشته‌اند که برخی فرائین می‌رساند که بقعه قدیمی پیشتر از زمان صفویه بنا گردیده بوده است، در حال حاضر قدیمتر از آثار عهد فتحعلی شاه در این بنا چیزی به نظری نمی‌رسد.^۴
 در امامه از دیه‌های رودبار قصران نیز انیس الدوله زوجه ناصرالدین شاه بقعه شاهزاده حسین را با گنج و آجر سفید خیلی متین و استوار بساخت. تربت این امامزاده متصل به محله علیا و واقع در سمت شمال دیه است.^۵ امامه مسقط الرأس انیس الدوله است.

ذکر قلعه باستانی امامه در ص ۱۹۱، ۱۹۲ کتاب حاضر برفت.

اخباری که تاکنون در باب بقاع مقدس و مراقد سادات آل رسول (ص) در قصران درج افتاد به طریق استشهاد بود نه استقصا، و گرنه کارهای انجام یافته به وسیله نیکوکاران در این زمینه، در این پهنه بسیار است. خرابیهای اندک این بقعه‌ها را همه ساله متولیان و نیکوکاران محلی و غیر محلی مورد مرمت قرار می‌دهند.

۱- جغرافیای دره رودبار، ص ۴۶.

۲- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ۲۰ شوال ۱۳۰۱ قمری، ص ۳۵۷ س ۱۲.

۳- مقاله امامزاده داود به قلم آقای مصطفوی، اطلاعات ماهانه، شماره ۵۹ (۱۱)،

بهمن‌ماه ۱۳۳۱ ص ۱۶.

۴- همین منبع

۵- کراسه المی، ج ۲ ص ۱۱۳۰ شرح قریه امامه.

نکته دیگری که ذکر آن در این مقام از فایدتی خالی نمی‌نماید اینکه تحقیق در احوال فرد فرد این بزرگواران^۱ اغلب در نهایت صعوبت و درپاره‌ای از موارد محال به نظر می‌رسد. این دعوی را شرحی در بایست است که در ذیل بدان اشارت می‌رود:

۱- به تفصیلی که در مبحث نژاد و قبائل قصران در ص ۱۷۰ - ۱۷۷ گذشت، مهاجرت سادات بدین حدود از همان دو قرن نخستین هجری آغاز گردیده بوده است، و بسیاری از سادات از ترس خلفاء جور و عمال ایشان در خفا و به صورت پنهان بدین حدود درآمدند و مجهول و از زیستند، و نقباء سادات و ارباب انساب را اغلب از ایشان ویا از پایان کارشان اطلاعی بدست نبوده است، و نامشان در کتب انساب درج نیامده است و چون در گذشتند در محل به تفصیلی که در صحائف پیشین گفته شد بقعتی برای ایشان بساختند، لکن ترجمه حال ایشان مجهول ماند.

۲- کتیبه یا لوحه‌ای که در روز وفات برای این بزرگواران تهیه می‌شد به خط کوفی بود، که در اعجام و ضبط و ثبت و قراءت دشواریهایی در برداشت. در دوره‌های بعد که آنها را به خط نسخ یا ثلث باز گردانده‌اند، این دشواریها و نیز گاه فرسوده و ریخته شدن پاره‌ای کلمات موجب تصحیف و تحریف در نامها گردید، فی‌المثل حسین را به صورت حسن و نقی را به صورت تقی، و عبیدالله و ابوعبدالله

۱- بر طبق آماری که در روزنامه کیهان انتشار یافته و ذکر گردیده که به وسیله سازمان اوقاف تهیه شده است، در سراسر کشور ایران ۱۰۵۹ امامزاده احصا شده است. استان مرکزی از این لحاظ مقام اول را دارد. در این استان شهرکاشان با ۸۰ امامزاده در رتبه اول است، پس از آن به ترتیب در تهران ۷۴ امامزاده، در قم و صومعه سرا هر یک ۴۵ امامزاده، در اردکان ۴۳ امامزاده، در شیراز ۳۴ امامزاده وجود دارد.

در تنها استانی که امامزاده دیده نشده، استان سیستان و بلوچستان است، سایر استانها بدین شرح دارای امامزاده هستند: مازندران ۹۰، آذربایجان شرقی ۴۸، آذربایجان غربی ۱۹، کردستان ۳۳، کرمانشاه ۱۰، خوزستان ۲۶، فارس ۱۶۱، کرمان ۳۵، اصفهان ۶۴، خراسان ۷۹، استان ساحلی ۲۱، لرستان ۱۸، بوشهر ۲۷، سمنان ۲۱. : کیهان، دوشنبه ۲۸ آبان ۱۳۵۲ ص ۱۲ شماره ۹۱۱۱.

را به صورت عبدالله، و ظاهر را به صورت ظاهر ضبط کردند؛ و نمونه‌های بسیار از این قبیل به دست است، و در بسیاری از موارد حتی نام آن جمع از سادات که احوالشان معلوم است و بقعثشان را نیز در مکانی معین ذکر کرده‌اند، با نام موجود در آن بقعت انطباق کامل ندارد.

۳- در ذکر نام آباء صاحب بقعت تا اتصال به معصوم در بسیاری از موارد تساهل و تسامح رفته، و يك يا چند واسطه حذف گردیده است؛ چنانکه امامزاده‌های فراوانی در بلاد مختلف در لوحه یا کتیبه موجود در بقعه، فرزند امام موسی کاظم معرفی شده‌اند، و آشنایان به علم انساب می‌دانند که آن حضرت را بدین کثرت فرزند نبوده است،^۱ و اینها نبره‌ها و فرزندزادگان و احفاد و ذراری آن معصومند که نام چند تن از آباء در نسبتشان ذکر نگردیده است، و این امر ایشان را به صورت فرزند بلافصل امام در آورده است.

در اینجا به مناسبت بدین مهم اشارت می‌رود که گر چه نسبت جمعی از سادات مدفون در طبرستان و قصران به حضرت زید علیه السلام می‌پیوندند، لکن این امر دلیل بر آن نیست که ایشان جملگی به مذهب زیدیه بوده‌اند، همچنانکه در مقابل دسته‌ای دیگر از سادات در این حدود مدفونند که گر چه نسبتشان به حضرت زید نمی‌رسد لکن پیروی از طریقت زیدیه را داشته‌اند؛ به دیگر بیان همه فرزندان حضرت زید مدفون در این بقاع به مذهب زیدیه نبوده‌اند، و همه زیدیه این حدود نیز از فرزندان آن حضرت نبوده‌اند، و این رابطه صورت عام و خاص من وجه را دارد.^۲ فی‌المثل داعی ناصر کبیر از علویان که ذکرش در مبحث تاریخ بیاید و از فرزندان عمر بن علی سجاد (ع) است از پیشوایان بزرگ زیدیه است، لکن پسر او ابوالحسین احمد برخلاف پدر امامی بود.

حضرت زید بنا به گفته طبرسی در اعلام الوری و عبدالجلیل رازی در النقص

۱- رك: كتاب حاضر، ص ۱۷۲.

۲- از افادات شفاهی حضرت آية الله العظمی مرعی نجفی فقیه و نسابه معظم ادام الله

وصاحب جنة النعیم و دیگران مردم را به رضای آل محمد می خواند، گروهی پنداشتند که از این دعوت خود را اراده کرده بوده است، و مطلب چنین نیست، چون او به استحقاق برادر خود حضرت امام محمد باقر علیهما السلام عارف بود.^۱ و اعتقاد شیعه ائنا عشریه بدان حضرت سخت نیکوست. مذهب زیدیه را جماعتی پس از شهادت آن حضرت برای خود مذهبی مستقل قرار دادند، و به حقیقت حضرت زید بن علی علیهما السلام بر این طریقه نبوده است.^۲

تبرستان
www.tabarestan.info

۱- اعلام الوری، ص ۲۵۷ س ۱۰؛ النقض، ص ۲۵۹، ۲۶۰، ۴۵۸؛ جنة النعیم، ص ۸۶

- ۹۱

۲- رك : جنة النعیم، ص ۹۱، ۹۲؛ ری باستان، ج ۱ ص ۱۳۴، ۱۳۵، ج ۲ ص ۵۷-

فصل دوم تاریخ قصران

www.tabarestan.info

در يك مقدمه و دو بخش

مقدمه : ظاهرأ در باب شوون تاریخی و جغرافیایی بهنه قصران، باهمه اهمیت آن، در هیچ عهد وزمانی تحقیق خاصی به عمل نیامده، و کتابی در این زمینه فراهم نگردیده است، چون پیش آمدها و وقایع و حوادث هر سرزمین با اماکن مجاور آن پیوستگی تام و تمام دارد، از این رو اخبار مربوط به قصران را نیز در بادی امر در منابعی باید جستجو کرد که در شرح وقایع سرزمینهای مجاور آن تدوین یافته است، قصران - به شرحی که به جای خویش مذکور افتاد - از شمال به طبرستان و از جنوب به شهر ری محدود بوده است، و درازمنه تاریخی بخشهایی از آن گاه به طبرستان و دیگر گاه به ری تعلق می گرفته است، از این رو تاریخ آن نیز با تاریخ این دو ناحیت سخت آمیخته است، بلکه تاریخ آن گوشههایی از تاریخ این دو ناحیت است.

طبرستان به سبب داشتن کوههای سر به فلک کشیده و جنگلهای انبوه و گذرگاههای دشوار و تنگ، از دیرباز پناهگاه داعیه داران و سران متمرّد و سرکش، و مهد حوادث و وقایع مهم تاریخی بوده است، و شاهان و رؤسای آنجا در اکثر عهود مستقل می زیسته و از شاهان ایران تبعیت و تمکین داشته اند، و بدین سبب توجه مورخان و

نویسندگان را به سوی خود می کشیده است ، و همین امر موجب آمده است تا مؤلفاتی پر ارج در تاریخ آنجا فراهم آید، و از آن میان مهمترین آنچه اکنون در دست است بدین قرار است:

۱- تاریخ طبرستان، تألیف محمد بن حسن بن اسفندیار آملی، از وابستگان به دربار حسام الدوله اردشیر حسن و پسر او ملک شمس الملوك از خاندان باوند . این کتاب در حدود سال ۶۱۳ هجری تألیف یافته است.

۲- تاریخ رویان، تألیف مولانا اولیاءالله آملی. این کتاب شامل تاریخ رویان یا قسمتی از خاک طبرستان، و پس از کتاب ابن اسفندیار مهمترین سند در تاریخ این سرزمین است ، و وقایع رویان را از قدیمترین ایام تا به سال ۷۶۴ هجری قمری در بردارد. مقداری از مطالب این کتاب مقتبس از تاریخ ابن اسفندیار است. مؤلف در دربار فخرالدوله شاه غازی بن مازیار بن کیخسرو استندار سمت مجاورت و رتبه محاورت داشت.

۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تألیف سید ظهیرالدین مرعشی از سادات مرعشیه مازندران، که به نام کار کیا میرزا علی لاهیجانی فراهم آمده ، و به سال ۸۸۱ هجری قمری پایان یافته است. این کتاب به تصریح مولف در دیباچه تلفیقی است، از مضمون تاریخ رویان مولانا اولیاءالله آملی و تاریخ علی بن جمال الدین رویانی، که خود نیز مطالبی بدان بیفزوده است.

۴- تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف دیگر سید ظهیرالدین مرعشی. آغاز تألیف این کتاب سال ۸۸۰ هجری بوده است. این کتاب ظاهراً قدیمی ترین سند در تاریخ گیلان است، که پاره ای اخبار مربوط به طبرستان و قصران را نیز در بردارد.

۵- تاریخ گیلان، تألیف عبدالفتاح فومنی.

۶- تاریخ خانی ، تألیف علی بن شمس الدین بن حاج حسین. این کتاب به

سالهای ۹۲۱ ، ۹۲۲ هجری فراهم آمده است.

۷- التدوین فی احوال جبال شروین، تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه. محتوای این کتاب عبارت است از یک دیباچه، و یک مقدمه در باب اصل و نژاد سکنه قدیم طبرستان، و جغرافیای سوادکوه، و مجملی از وقایع تاریخی مازندران و رجال سوادکوه.

۸- مازندران و استرآباد، تألیف ه. ل. رایینو. این کتاب در بیان اوضاع جغرافیائی و تاریخی مازندران و گرگان است.^۱ نام پاره‌ای از مؤلفات دیگر در تاریخ طبرستان در منابع به چشم می‌خورد، که اکنون از خود آنها خبری به دست نیست، لکن توان گفت، مطالب مهم آنها از بین نرفته، و در مؤلفات دیگر موجود نقل گردیده است.

علاوه بر اینها وقایع و حوادث عمده طبرستان، در بسیاری از منابع تاریخی دیگر، همچون تاریخ طبری، تاریخ اعثم کوفی، تاریخ حمزه اصفهانی، تاریخ جرجان حمزه بن یوسف، تاریخ یعقوبی، مروج الذهب مسعودی، تاریخ عتبی، الکامل ابن اثیر، تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ خلفای سیوطی، تاریخ گریده مستوفی، مطلع سعدین، روضة الصفا، حبیب السیر، و جز اینها؛ و نیز دو کتب مسالك و جغرافیای باستانی و کتب انساب و تراجم احوال درج آمده است، که نام و مشخصات آنها در فهرست منابع کتاب حاضر ضبط است.

در باب ری وضع خلاف طبرستان است، و از پیشینیان کتاب مدونی در تاریخ آن به ما نرسیده است. ری را در گذشته دو تاریخ بود که یکی را وزیر ابوسعد منصور بن حسین آبی از مصاحبان صاحب عباد و وزیر مجد الدوله دیلمی فراهم آورد، و دیگری را عالم جلیل القدر شیخ منتجب الدین متوفی به سال ۵۸۵ هجری قمری تألیف کرد. از این دو کتاب امروز اثری بدست نیست، لکن مطالب پراکنده

۱- برای اطلاع بیشتر در این زمینه، رک: : التدوین اعتماد السلطنه، ص ۱۳۴؛

یادداشت‌های کسروی مندرج در مقدمه تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۷ و چهار - نود و شش؛

مقدمه‌های نسخ چاپی کتب مذکور در متن.

در منابع مختلف از آنها نقل افتاده است^۱

نگارنده به سائقه شوق درونی و میل باطنی خود در طی سالیانی چند اخبار ری را از تضاعیف کتب، و آثار برجای مانده از رسوم و اطلال بیرون کشید، و تألیفی در دو مجلد بزرگ در جغرافیای تاریخی آنجا به نام «ری باستان» فراهم آورد که به اهتمام انجمن محترم آثار ملی صورت طبع و نشر گرفت؛ در تنظیم کتاب حاضر هر جا که مطلبی به ری ارتباط می‌یابد، از منابع کتاب ری باستان، و گاه از خود این کتاب مدد گرفت، و بدین ترتیب با استفاده از منابع مذکور در فوق مطالب این فصل را فراهم آورد. در این مهم از تطویل کلام خودداری کرد، و جدی بلیغ و اصراری تمام داشت تا سخن را از تبدیل و تحریف و نیز تفسیر نابجا برکنار نگاه بدارد.

بخش نخست تاریخ قصران پیش از اسلام

قدمت پاره‌ای از نواحی قصران با قدمت ذکرری و تاریخ نژاد آریا همراه است، و عمر سفالهای به دست آمده از پهنه ری و قصران میان سه هزار سال تا شش هزار سال پیش است. در حفاری که در دامنه جنوبی کوه چشمه علی (حد جنوبی قصران که به ری می‌پیوندد) به سال ۱۹۳۵ میلادی، به کوشش هیئتی آمریکائی به ریاست دکتر اریک اشمید صورت گرفت، ظروفی سفالین و منقش متعلق به حدود شش هزار تا چهار هزار سال قبل کشف گردید^۲، و نیز به سال ۱۳۲۱ شمسی در دروس از آبادیهای باستانی شمیران، و به سال ۱۳۴۷ در قیطره شمیران در قصران خارج، و به سال ۱۳۴۰ در نزدیکی ایگل و متعاقب آن از دیه آهار از آبادیهای رودبار قصران داخل ظروفی سفالین به همراه آثاری دیگر به دست آمد، که به مردم حدود سه هزار سال پیش این منطقه تعلق دارد.^۳ این اکتشافات بازگو کننده این حقیقت است که جنبش و جوش زندگی و فعالیت حیات در پهنه قصران پیشینه‌ای دیرینه دارد. این

۱- برای اطلاع بیشتر در باب این دو کتاب رك: ری باستان، ج ۱ ص ۲-۷.

۲- برای اطلاع بیشتر در این باب، رك: ری باستان، ج ۱ ص ۸-۱۵.

۳- رك: کتاب حاضر، ص ۹۵-۱۰۱.

سابقه را از افسانه‌های تاریخی ایران باستان نیز در باب هردو بخش قصران داخل و خارج استنباط توان کرد، چنانکه در تاریخ بلعمی در حدیث کیومرث چنین ذکر رفته :

«... نخستین پادشاه اندر جهان او بود... با فرزندان خویش به کوه دماوند آمدند، و آنجا قرار گرفتند و بسیار شدند... و آنجا شهرها و مأویها کردند...»^۱
 این تعریف قصران داخل و به ویژه قسمت شرقی آن را نیز شامل می‌گردد، و به تفصیلی که در صحائف بعد بیاید در بسیاری از عهدهای تاریخی قصران داخل به تمامی در حساب حوزه دماوند، و قصران خارج در حساب حوزه ری بوده است.
 در باب قصران خارج نیز به بیت زیر از شاهنامه فردوسی، که در ذکر آمدن کیقباد به اصطخر فارس و بنا کردن وی صده در اطراف ری سروده، استشهاد توان کرد :

بسی شهر خرم بنا کرد کی چو صده بنا کرد برگرد ری^۲

که پهنه «گرد ری» قصران خارج را نیز شامل تواند شد.

۱- به عهد آشوریان : دسته از قوم آریا که در مهاجرت خویش به ایران باختری رسیدند و این سرزمین را از دست بومیان باستانی آن بدر آوردند و آنجا را برای خویش وطن گرفتند به نام «ماد» معروفند. این قوم تا دیرگاهی زیر نفوذ دولت آشور بودند. تاریخ مهاجرت قوم آریا و دسته ایرانی آن روشن نیست. دونالد ویلبر (Donald N. Wilber) در کتاب «ایران گذشته و حال» گفته :

«... در حدود ۹۰۰ سال پیش از میلاد، ایرانیان که شعبه خاصی از آریائیها هستند پیدا شدند، و در نقاط مختلف فلات ایران سکنی جستند، و به تدریج جای سکنه اولیه را گرفتند. خانواده‌های عمده ایرانیان عبارت بودند از مادها و پارسها...»

۱- تاریخ بلعمی، به تصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۱۳ س ماقبل آخر.

۲- شاهنامه، طبع بروخیم، ج ۲ ص ۳۱۴ س ۱.

مادها در ایران غربی مستقر شدند، و مدتی توأم با پارسها تحت نفوذ دولت آشور بودند...»^۱

وی آغاز مهاجرت قوم آریا را در حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد گمان برده^۲، و جیمس هنری برستد (James Henry Breasted) نیز در کتاب «روزگار باستانی» این مهاجرت را در حدود ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد احتمال داده است.^۳

مردم ماد پیش از آغاز استقلال مدتها تحت نفوذ دولت جبار آشور، و گرفتار تاخت و تازها و تهاجم سران آن دولت بوده اند، و سرزمین ماد قسمتی از خاک ایشان بود، ماد اصلی عبارت از آذربایجان و قسمتی از کردستان و عراق عجم بود، که پس از توسعه به دویبخش ماد بزرگ و ماد کوچک تقسیم شد^۴. گروهی ماد را سه بخش پنداشته اند، در ایران باستان در این باب چنین ذکر رفته :

«بعضی به سه ماد قائلند: ۱- ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد ۲ - ماد کوچک یا آذربایجان. ۳ - ماد رازی یا مملکت ری. ولی بیشتر ماد رازی را جزء ماد بزرگ به شمار می آورند، چنانکه ری تا این اواخر جزء عراق عجم به شمار می آمده...»^۵

در این تقسیم هر دو قصران داخل و خارج در حساب ری هستند، که اگر ری

۱- ترجمه از کتاب فوق توسط مرحوم اسناد دکتر شفق، ص ۴ تا ص ۱۷ کتاب ایران از نظر خاورشناسان.

۲- «...» ص ۱۵ «...»

۳- «...» ص ۹۹ تا ص ۱۷ «...»

۴- مرآت البلدان به نقل از استرابون، ج ۴ ص ۱۸۳ تا ص ۱۳ به بعد، تاریخ ایران

قدیم، ص ۴۵ تا ص ۱۸.

۵- ایران باستان، ج ۱ ص ۲۰۷ تا ص ۱۰، ج ۳ ص ۲۲۱۷ تا ص ۵ به بعد:

در شمار عراق عجم و جزء ماد بزرگ باشد، حد عراق عجم تا دربند بحر خزر (که آنرا با سردره خوار تطبیق می کنند) می رسیده که ماد را از پارت جدا می کرد. این تنگ دروازه ای آهنین داشت، و اگر ری خود مستقل و عنوان مادرزی داشته باشد، در این صورت نیز مادرزی همه سرزمین جلگه ری (صفحه واقع میان دربند دریای گرگان و حوالی قزوین)^۲ را شامل بوده است. در کتاب ایران باستان اسناد ابن دعوی چنین مذکور آمده :

«صفحه ری که جزء ماد بزرگ بود، مادراگیان (مادرزی) (Rhagiana Media) نامیده اند. نویسندگان اینها هستند: ایزیدور خاراکسی (پارت، بند ۷)، سترابون (کتاب ۱۱، فصل ۱۳، بند ۷)، دیودور سیسیلی (کتاب ۱۹، بند ۴۴)، بطلمیوس (جغرافیا، فصل ۶، بند ۲)»^۳.

در باب مازندران و گیلان بدین عهد اختلاف نظر موجود است^۴.
ظاهراً سرزمین ماد رازی پیش از رسیدن قوم آریا بدان حدود، مورد تاخت و تاز سپاهیان آشور واقع بوده است، بارتولد مستشرق روسی در جغرافیای تاریخی خود که برای ایران نوشته، چنین ذکر کرده :

«... آرینها هنگامی که به سمت غرب حرکت می کردند، در ری داخل ولایتی شده بودند، که سابقاً عساکر آشوری وارد آنجا شده، و بنابراین مملکت مزبور تا یکدرجه ممکن بود که تحت نفوذ تمدن بین النهرین واقع شود...»^۵
هرگاه حملات و تهاجمات اتفاقی را در نظر نگیریم لشکر کشی های آشوربها

۱- ایران قدیم، ص ۴۵ ذیل ۴.

۲- ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۱۶ س ۲۱ به بعد.

۳- ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۷ س ۱ به بعد، ص ۲۶۵۱ س ۹.

۴- ایران باستان، ج ۱ ص ۱۹۹ س ۲۱ به بعد.

۵- جغرافیای تاریخی ایران بارتولد، ترجمه فارسی، ص ۱۸۴.

۶- تاریخ ایران باستان، تالیف دیاکو نوی ص ۶۱ س آخر.

به ایران از قرن نهم قبل از میلاد آغاز می‌شود.^۱

ورود قوم آریا به ماد رازی در نقاط کوهستانی قصران داخل همانند رودبار قصران و لار و لواسان و دماوند که دارای جبال عظیم سر به فلک کشیده و معابر دشوار و گذرگاههای سخت است بی‌گمان سهل و آسان صورت نگرفته و حوادث خونین و دردناک فراوان در طی زمانی دراز با تپوریهای بومی آنجا به همراه داشته است،^۲ که خبر آن به ما نرسید است، پس از آنکه قوم آریا در این حدود استقرار

۱- تاریخ ایران باستان دیاکونف، ص ۱۶۱، آخر.

۲- همچنانکه پس از رواج آیین مقدس اسلام در کشور عزیز ایران، مردم این حدود تا دو قرن یا دو قرن و نیم بعد به آیین باستانی خویش باقی بودند، و سبب آن بود که سیاهیان اسلام را بدان حدود به سبب صعوبت مسلك قدرت تسلط نبود و تفصیل این مهم در صحائف بعد بیاید، و نیز اختلاف نظر در باب مازندران و گیلان که آیا جزء سرزمین ماده بوده است یا نه گویا از همین جا ناشی می‌گردد. زیرا ساکنان بومی مازندران مردمی غیر آریایی بودند و با نیاکان ایرانیها تفاوت داشتند (تاریخ مازندران، ج ۱ ص ۲۰ س ۲). در قسمت کوهستانی این ناحیه، که حد شمالی قصران داخل را نیز در بر دارد تا پوریه یا تپوریه و در قسمت جلگه‌ای آن مرده‌ها یا آمرده‌ها سکنی داشتند، تا آنکه فرهاد اول اشکانی آمرده‌ها را از آنجا کوچانید و تپوریه‌ها تمامت آن ناحیه را فرو گرفتند (کتاب مازیار، ص ۹ ذیل ۱). تپوریه‌ها راه پیشروی آریاها را بدان حدود بستند (تمدن هخامنشی ج ۱ ص ۷۰ س ۶). نام طبرستان به مناسبت نام این قوم است و تپورستان طبرستان شده است.

در باب مکان نخستین این قوم محل‌های دیگر نیز ذکر شده، مانند: کوههای شمالی سمنان (مقاله دکتر مشکور در مقدمه تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۹ س ۸)، و ناحیه طابران طوس (سنجاق ۱ مقاله پورداود درباره ایران و یج ص ۵۱ س ۱۶). در اینجا به مناسبت ذکر این نکته از فایده‌تی خالی نمی‌نماید که ظاهراً گویا کلمه تپور یا تابور یا «طابور» به زبان کلدانی و پاره‌ای السنه قدیمه شرقی به معنی کوه است و نام تابوریه یا تپوریه، این فرقه کوهستانی غیر آریایی را نیز شاید بود که با این کلمه مناسبتی باشد، و همین کلمه به صورت مخفف «تبر یا طبر» منشأ نامگذاری بسیاری از اماکن باستانی است، و کلمه‌ای است که مانند صدها کلمه کلدانی و آرامی دیگر که در پهلوی بدانها زوارش می‌گفته‌اند وارد زبانهای بومی ایرانی گردیده است. اماکن بسیاری که نام آنها از این کلمه اشتقاق دارد همه کوهستانی است مانند: «گردنه طبر» که نام یکی از گردنه‌های مهم نزدیک باب‌الابواب بوده (منم تیمور ←

یافتند، و جهت همت خود را به کوتاه کردن دست دولت ستمگر آشور معطوف

جهانگشا، ص ۱۲۹، ۱۳۳)، و «طابران» که از شهرهای قومس بوده است، و قومس خود در ذیل جبال طبرستان واقع بوده است (معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۰۳ س ۹)، و «تفرش» که کوهستانی است (نزهة القلوب، مقاله ثلثه، ص ۶۸ س ۸)، و «طبرسران» در قفقاز که سراسر کوهستانی بوده است (مختصر کتاب البلدان، ص ۲۸۶ س ۱۴)، و «قلعه رفیع» «طبرکری» بر فراز کوه طبرک آنجا (ری باستان ج ۱ فصل ۱۳ ص ۴۸۱ به بعد)، و «قلعه طبرک» در اصفهان (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۲۱ س آخر)، و «طبره» از آبادیهای کوهستانی تفرش (تاریخ قم، ص ۱۱۸ س ۲)، و «طبرته» از آبادیهای تابع فراهان (اسامی دهات کشور ج ۱ ص ۸۱ رقم ۳۸۷)، و «قلعه تبر» بر روی کوهی در فارس (مرآت البلدان ج ۱ ص ۶۰۲ س ۹)، و «طبریه» که بر سنگ نهاده شده است (جهان نامه. ص ۳۵ س ۱۲)، و «طبرمین» که حصاری استوار بوده است در جزیره صقلیه (معجم البلدان ج ۳ ص ۵۰۹ س ۸)، و «طبرقه» شهری در مغرب در شمال افریقا (معجم البلدان ج ۳ ص ۵۰۷ س ۱۵)، و اما کنی چند دیگر، و این حقیقت امری تصادفی نتواند بود که این همه اماکن که مرتفع و یا مانند طبرستان کوهستانی هستند نامشان با «طبر» تبر» آغاز شود، بلکه وضع محلی آنها موجب این تسمیه‌ها گردیده است. علاوه بر این اماکن کوههایی نیز در نقاط مختلف وجود دارد که «طبور» و یا به تخفیف «طور» خوانده می‌شود، نظیر کوهی در فلسطین در نزدیکی دریای طبریه قرب ناصره، که در معجم الاعلام المنجد طبع ۱۸ ص ۳۱۵ در باب آن چنین درج آمده:

طابور (اوالطور) (Thabor) جبل فی فلسطین قرب الناصره. (یعنی: طابور یا طور کوهی است در فلسطین در نزدیکی ناصره.) و کوه «طورس» و «آنتی طورس.» در جنوب شرقی ترکیه (اطلس کلاسیک، ص ۷۳، ۷۲ و ۷۴). ژوبر فرستاده ناپلئون به ایران در سفرنامه خود ذیل کلمه «طوروس» نوشته:

«کلمه طوره به زبان کلدانی و غالب السنه قدیمه شرقی به معنای کوه است. و اعراب کوه طور سینا را به این اسم نامیده گویند جبل طور (مسافرت به ارمنستان و ایران به قلم ژوبر، ترجمه به فارسی ص ۱۵ ذیل ۲).» مرعی در تاریخ طبرستان گفته: «به زبان طبری طبرکوه را گویند» (تاریخ طبرستان مرعی ص صد و هشت س ۱۵)، که توان گفت این کلمه در طبرستان به معنایی که مرعی گفته لابد از زبان تپوریها بازمانده است. در حبیب السیر مذکور است: «معنی طبر به لغت عبری کوه.» (حبیب السیر، جزء دوم از جلد اول ص ۸ س ۸ به بعد). اکنون نیز در زبان عبری - چنانکه در حبیب السیر آمده - از جمله معانی «طبور» بلندی و علواست (قاموس عبری و عربی تألیف ابراهیم المالح، طبع ۱۹۵۹ م. بخش اول ص ۱۶۴ س ۱۱ ستون راست؛ فرهنگ عبری به فارسی، تألیف ی. بن داوید، چاپ تل آویو، ۱۳۳۱، ص ۳۶ س ۲۴ ستون راست،)

داشتند، چنانکه هردوت مورخ نامی یونانی - که وی را پدر تاریخ لقب داده‌اند، و

→ این نامها اکثر از همان زمان آشوریان بجا مانده است، و قول آنانکه در وجه تسمیه طبرستان طبر را، همان تبر فارسی و به معنی آلت قطع درخت دانسته‌اند، نظیر ابن قتیبه دینوری از رجال قرن سوم هجری در ادب الکاتب (طبع لیدن به سال ۱۹۰۰، ص ۴۵۹ س ۷)، و نظایر وی اعتباری ندارد.

در آغاز این ذیل ذکر رفت، که تپوریها راه پیشروی آریاها را به سوی شمال سد کرده بوده‌اند، این حقیقت مهم این معنی را تواند بود که مردم آن مرز و بوم تا چند قرن پس از رواج آیین زردشت در میان قوم آریا همچنان به کیش باستانی خویش، یعنی پرستش پروردگاران باطل و دیوها و گروه شیاطین باقی بودند، و چنین کسان را در قدیم دیو می‌گفتند. استاد پورداود در این باب نوشته‌اند: «از خود اوستا چنان برمی‌آید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمتی از آنان به همان کیش قدیم آریایی باقی بوده، به گروهی از پروردگاران یادیوها اعتقاد داشته‌اند» (یشتها، ج ۱ ص ۱۲ س ۱۶)؛ و هم ایشان نوشته‌اند: «دیوهای مازندران، گروهی از مردمان آن مرز و بوم بودند که دیرتر به دین زردشتی گرویدند، آنچنانکه پس از تاخت و تاز تازیان به ایران، مردم مازندران یا تاپورستان دیرتر به دین اسلام گرویدند...»

دیو به معنی پیرو کیش دیرین یا پرستنده یا ستاینده گروه دیوها یا خداوندان و پروردگاران پیشین. در خود اوستا چندین بار خود واژه دئو (Daeva) صفت به کار رفته به معنی پیرو دیو یا پرستنده دیو. همچنین در اوستا واژه مزدیسنا از برای ستایندگان اهورامزدا خدای یگانه زردشتی و دیویسنا از برای پرستندگان گروه خدایان کیش پیش بسیار به کار رفته است» (داستان بیژن و منیژه، مقدمه پورداود، ص ۸۰، ۸۱)، و نیز: «مزدیسنا نقطه مقابل دیو یسناست که به معنی پرستنده دیو یا پروردگار باطل است. دئویسن در تفسیر پهلوی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده‌اند: «آن دین غیر ایرانی است». در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است، و بسا با صفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است... در هر جای از اوستا که کلمه دیوها آمده از آن پروردگان باطل یا گروه شیاطین یا مردان مشرک و مفسد اراده شده است. غالباً دیوها با جادوان و پریها یکجا ذکر شده‌اند که همه از گمراه کنندگانند. دیو به معنی که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه به آنها برمی‌خوریم به مرور ایام آن هیئت عجیب به آنها بسته شده غولهای مهیب گردیده‌اند» (یشتها، ج ۱ ص ۱۲)، در آبان پشت اوستا مذکور است: «وازاو (ناهد) درخواست (هوشنگ پیشدادی): این کامیابی را به من ده ای نیک: ای تواناترین، ای اردویسور ناهید، که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین»

تاریخ وی قدیمترین کتاب در این زمینه است که شناخته شده است - گفته :
 «مدت پانصد و بیست سال قسمت بزرگی از فلات آسیا تحت سلطه آشوریها بود، و پس از این مدت که سلطه آنها ادامه داشت نخستین قومی که از آنها جدا شد قوم ماد بود.»^۱

چنانکه در تضعیف کتاب به مناسبت چندبار اشارت رفت قصران قسمتی در حساب منطقه ری و قسمت دیگر در حساب حوزه دماوند بوده است. حوزه دماوند را آشوریان آخر دنیا می پنداشتند، و ذکر آن در کتیبه های ایشان آمده است، مؤلف تاریخ ایران باستان با اتکاء به اسناد خویش در این باب چنین گفته :

«... یکی از سرکردگان آسوری از ماد گذشته تا بیکنی (Bikni) یا کوه لاجورد (دماوند کنونی) راند. آسوریها اینجا را آخر دنیا پنداشتند.»^۲
 این مهم در تحقیقات گیرشمن چنانکه در ص ۶۰ نیز اشارت رفت چنین انعکاس یافته :

«سلاطین آشور در سالنامه های خود فاتحانه اعلام می کنند که، آنان به نواحی

→ شهربار گردم، به همه دیوها، و مردم، به همه جادوان، و پریها، به همه کاوها و کریانه های ستمکار (دست یابم)، که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را زمین افکنم، (بشها، ج ۱ بان یشت، کرده ۶ بند ۲۲ ص ۲۴۵ س ۱). در اوستا غالباً از دیوهای مازندران (مازن) و دروغ پرستان دیلم و گیلان (ورنه) سخن رفته (یشتها، ج ۱ ص ۱۲ س ۱۶ ببعد). فردوسی نیز از دیو همین معانی را خواسته آنجا که گفته: تو مر دیو را مردم بدشناس کسی کو ندارد زیزدان سپاس هر آنکو گذشت از ره مردمی زدهوان شمر مشمرش آدمسی (شاهنامه، طبع بروخیم ج ۴ ص ۱۰۵۸ س ۱۶). برخی از مدققان در انطباق مازندران مذکور در شاهنامه با طبرستان (بخصوص که بر طبق شاهنامه، طبع بروخیم ج ۲ ص ۳۲۵ مازندران باید در مغرب باشد) تردید کرده اند، لکن توصیفی که در شاهنامه (ج ۲ ص ۳۱۷) از مازندران شده ظاهراً جز به همین محل معهود با جای دیگر قابل انطباق نیست، و در مغرب قرار داشتن آن را باید دید که با کدام مبدأ سنجدیده شده است. در مقدمه شاهنامه ابومنصوری شام و یمن و مصر مازندران خوانده شده (هزارسال نشر پارسی، ج ۱ ص ۴۷).

۱- تاریخ هر دوت، ج ۱ ص ۱۸۴ س ۸.

۲- ایران باستان، ج ۱ ص ۱۷۰ س ۶ به بعد.

وارد شده‌اند که هیچیک از اسلاف آنان نتوانسته بود دست یابد. مکرر ذکر کوه بیکنی (Bikni) به میان آمده، و آن همان کوه دماوند نزدیک طهران است^۱. این حد تمامت کوهستان قصران داخل را نیز شامل می‌شده، چنانکه بارتولد مستشرق معروف روسی نیز ذکر کرده :

«... در دوره سلطنت آسارهادون (۶۸۱ - ۶۶۸ ق. م.) تا البرز و دماوند رسیده بودند...»^۲

در این باب روایت مذکور در ژودیت (= یهودیه) تورات صریحا به قصران داخل که در شعاب کوههای ری قرار دارد ناظر است، آنجا که آمده است: «همچنین [نبوکد نصر شاه نینوا] آرفاکساد را در کوههای راگو (Ragau) بگرفت، و وی را با تیرهایش بزد، و در همان روز کاملا از میان برداشت»^۳. ذکر نزاع میان نبوکد نصر و آرفاکساد در حدود ری در جای دیگر ژودیت (قبل از روایت مذکور در فوق) نیز بدین صورت به چشم می‌خورد: «همان روزها نبوکد نصر با آرفاکساد در دشت بزرگی، که دشتی است در سرحداتی راگو جنگ می‌کرد»^۴.

در باب تطبیق راگو باری و کوههای راگوبا قصران داخل و توضیحاتی دیگر در این زمینه، درصحنف ۱۰۱ - ۱۰۸ بحثی برفت، بدانجا رجوع شود. ۲- به زمان دولت ماد: سلطه و تهاجم دولت آشور ادامه داشت تا هوشتر شاه ماد آن قوم را منقرض کرد (تاریخ ابتدایی مادها قرون نهم تا هفتم قبل از میلاد

۱- ایران گیرشمن، ترجمه فارسی، ص ۷۶ س ۹.

۲- جغرافیای تاریخی ایران بارتولد، ترجمه فارسی، ص ۱۸۴، ۱۸۵.

۳- Judith 1 : 15, The Apocrypha p. 47.

۴- « 1, 5, « « « «

از منابع خطوط میخی آشوری و پاره‌ای تألیفات یونانیان تنظیم گردیده).^۱ قصران به حکم قرائن و شواهد، ومعانی مستنبط از اخبار و روایات تاریخی به عهد استقلال یافتن دولت ماد از اعتبار و اهمیتی مخصوص برخوردار بوده است، بیان این سخن آنکه ظاهراً به موجب قرائن بیشتر پهنه قصران به ری و قسمتی از آن نیز به دماوند متعلق بوده است، و این دو مکان به عهد باستان دو مرکز مهم دینی زردشتی بوده است، چون به شرحی که در مذهب قصران بیاید، شهر ری را پیش از اسلام مرکز دینی و پایگاه بزرگ مغان و زرتشتیان دانسته‌اند، و در آنجا نوعی حکومت دینی همچون حکومت پاپ در واتیکان، به وسیله موبدان موبد (= رئیس مغان) دائر بوده است، و گروهی آنجا زادگاه زرتشت دانسته‌اند، و نیز ظاهراً مغان که مبلغ تعلیمات زردشت بوده‌اند خود از ری برخاسته‌اند.

دماوند نیز از روزگار باستان مرکز حکومت دینی مسمغان (= مسمغان = مه مغان یعنی بزرگتر مغان) بوده است که گفته‌اند سه هزار سال دوام یافت و مرکز این حکومت قلعه استوناوند بوده است،^۲ و احتمال می‌دهند که مسمغان جانشین قدرت جسمانی و غیر روحانی زرتشت است که در ری رئیس ایالت بود، و تفصیل این مهم در مذهب قصران مذکور افتد، بدین موجب آیین زردشت در قصران - پهنه میان ری و دماوند - و نیز به موجب بقایای معابد فراوان باستانی (اگر قدمت آنها از عهد ساسانی بالاتر رود) در آن حدود ظهور و بروزی تمام داشته است.

مغان که ذکرشان برفت به هنگام استقلال دولت ماد، در دربار شاهان ماد در آغاز قرن ششم قبل از میلاد سمت نمایندگی مذهبی داشتند^۳، و استیاء خود در سیاست از تعلیم مغان استفادت می‌جست،^۴ ماهیت این تعالیم به خوبی روشن نیست

۱- تاریخ ایران باستان دیاکونوف، ص ۱۲ س ۱،

۲- معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۴۴ س ۶؛ آثار البلاد قزوینی، ص ۲۹۳ س ۱۵.

۳- تاریخ ماد، ص ۴۸۰ س ماقبل آخر.

۴- ، ، ۵۱۱ ، ،

دیاکونف روسی معتقد است که نمی‌توان تعلیمات مغان را در عهد دولت ماد و هخامنشیان زرتشتیگری خواند،^۱ و تعالیم مغان از قرن هشتم تا قرن ششم قبل از میلاد خود یک جریان معین دینی بود^۲ که ری مرکز آن به حساب می‌آمد، و دارمستتر ایران شناس معروف عقیده داشت که اوستا در زبان مادیها نوشته شده بوده^۳، اما در قدرت فراوان مغان در آن عهد جای هیچگونه تردیدی نیست.

حد و مرز اخبار موجود مربوط بدان عهد از نظر کیفیت و نیز زمان و مکان به درستی روشن نیست، لکن گویا در باب نفوذ مغان در دربار دولت ماد تردیدی نباشد، و همین مهم اثبات دعوی را در این مقام کفایت می‌کند.

صاحب ایران باستان نوشته :

«در باب مغها عقیده این است که شغل آنها منحصر به امور مذهب نبوده بلکه بسیاری از آنها طبیب و مدرس و معلم و منجم و سائنمه نگار بودند.»^۴

بر اهل فن پوشیده نیست که حقیقتی که از آن اکنون به دین تعبیر می‌شود به عهد باستان بر همه جلوه‌های گوناگون زندگی و مظاهر مختلف حیات اقوام و ملل اطلاق می‌یافته است. انواع دانشها و هنرها و قواعد و قوانین سیاست و آیین کشور داری، مفاهیم فلسفی و حکمی و نجومی و پزشکی همه بر پایه دین استوار بوده است؛ به دیگر بیان تمامت دانشهای زمان در متن کتب دینی و شروح و تفاسیر آنها مندرج بوده است، و اوستا که بدان عهد هنوز تمام و کمال موجود بود منبع اصلی همه علوم به شمار می‌آمد، و رؤسای آتشکده‌ها وظیفه تعلیم و تدریس را متعهد بوده‌اند.^۵ علما همگی از طبقه روحانیان برمی‌خاستند، و روحانیان از مغها انتخاب می‌شدند،

۱- تاریخ ماد، ص ۴۹۰ س ۵.

۲- « « « س آخر.

۳- ایران باستان، ج ۱ ص ۲۲۰؛ ایران قدیم، ص ۴۶ س ۱۳.

۴- تاریخ ایران باستان، ج ۳ صفحه ۲۶۹۱؛ ایران قدیم، ص ۱۴۶ س ۲۳.

۵- رك : و نديداد، فرگرد ۴ بند ۴۵.

و موبدان یا رؤسای مغها و هیربدان یا رؤسای آتشکده‌ها، و موبدان موبد و هیربدان هیربد همه از مغها برگزیده می‌شدند.

موبدان موبد بزرگ که عنوان «زرتوشتر و تم Zarathustrotoma یعنی همانند ترین به زردشت» داشت^۱ درری مقیم بود، و حکومت آنجا با وی بود^۲، مصمغان نیز چنانکه گذشت از دیرباز در دماوند اقامت داشت، و بدین قرار وضع قصران باتوجه به موقعیت آن خود معلوم است. به قرینه فراوانی معابد در آن پهنه (گرچه روشن نیست که قدمت چه مقدار از آنها از عهد ساسانیان بالاتر است) توان دریافت که مغان را بدان حدود عنایتی بوده است و در نتیجه معارف و فرهنگ زمان در آن مناطق رواج و رونق شایسته‌ای داشته است، یکی از دلائل ارتباط مغان به دماوند و قصران گویا وجود آبادی قدیمی مغانک در دماوند^۳ و میگان (= مغان که تبدیل «غ» در کلمه به «ی» نظیر بغستان و بیستون و بغدخت و بیدخت و ورغ و ری و نظائر اینها تواند بود، و پسوند «گان» در این کلمه نیز نظیر «مگوگان یا مغوگان» است که اکنون موقان خوانند^۴) در رودبار قصران تواند بود. کوتاه سخن آنکه به موجب همه مطالب پیشین (هرچند در اصلت یا قدمت پاره‌ای از آنها تردید رود) احکام دینی که شامل همه مظاهر معارف انسانی و دانشهای زمان بود در آغاز استقلال کشور عزیز ایران در حد ری و دماوند و به تبع قصران به وسیله مغان و تعالیم ایشان در کمال ظهور و بروز

۱- ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۳ س ماقبل آخر.

۲- به موجب یسنا (یسنا ۱۹ پاره ۱۸) هر کشوری را پنج رد بود اما ری چهار رد داشت زردشت در آنجا هم رد مینوی است بوده و هم رد خاکی، و بگفته پورداود شهر یاری مینوی و خاکی ری با کسی بوده که او را زرتوشتر و تم می‌گفتند.

۳- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ در شرح دهستانهای طهران، ص ۲۵۶ رقم ۳۹.

۴- در باب تغییر مگوگان به موقان، رك: اساطیر ایران ص ۱۷۴ س ماقبل آخر درباره:

میگان به مبحث آبادیها در کتاب حاضر، ذیل این آبادی رجوع شود.

بوده است، و نه تنها مردم این نواحی از این تعالیم برخوردار داشتند، بلکه چنانکه دیاکوف روسی از قول کزانف لیدیانین در کتاب تاریخ ایران باستان به تکرار ذکر کرده، کورش بزرگ، بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران خود به وسیله مغها تربیت شد، و در تحت نظر و سرپرستی آنان فلسفه و حکمت بیاموخت.^۱

۳- به عهد هخامنشیان: کورش بزرگ پس از غلبه بر آستیاك و تسخیر همدان در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، سرزمین ماد را به تصرف گرفت،^۲ وی به نقل گزنفن (به فرض صحت قول وی) کامبیز پسر خویش را به جانشینی برگزید، به پسر دیگر خویش حکومت ماد و ارمنستان و مملکت کادوزینهارا بخشید.^۳ ظاهراً مغ‌ها بدین عهد نیز هنوز صاحب قدرت و نفوذ بودند، و اعتباری را که دولت ماد به ایشان بخشیده بود بیش از پیش ایشان را نیرومند ساخت، در این باب در تاریخ ایران قدیم چنین درج است:

«... با وجود تغییراتی که بعد از انقراض دولت ماد روی داد آنها مقام خودشان را حفظ کردند. بنابراین ظن قوی این است که بزرگ شدن ماد اثر مهمی در مذهب مغها و ترقی آن داشته . . .»^۴

با مطالعه حوادث آن عهد چنین به نظر می‌رسد که انقراض دولت ماد بر مغان و مردم ماد سخت‌گیران آمد، از این روی می‌کوشیدند تا فرصتی به دست آورند تا مگرشاهی را از پارسیان بازستانند و آب رفته را به جوی باز آرند، قیام گئومات‌مغ و طغیان فرورتیش مادی از اینجا مایه می‌گیرد. و واقعه این دو تن در تاریخ شاهی داریوش بزرگ هخامنشی سخت معروف است، و این مقام چون ذکر آن وقایع را به تفصیل برمی‌تابد به ذکر اجمالی از آنچه در کتیبه داریوش آمده بسنده می‌کند.

- ۱- تاریخ ایران باستان دیاکونوف، ص ۹۵ س ۱۴، ص ۱۲۴ س ۱۷.
- ۲- ایران باستان، ج ۱ ص ۲۶۴ س ۷؛ ایران قدیم، ص ۵۱، ۵۲.
- ۳- ترجمه تاریخ سرگذشت کورش، ص ۳۱۸ س ماقبل آخر.
- ۴- ایران قدیم، ص ۴۶ س ماقبل آخر.

بنابه مندرجات کتیبه بیستون کمبوجیه پسر کورش در خفا برادر پدر و مادری خود بردی (Bardiya) را بکشت، و کسی را از این واقعه خبر نبود. به هنگامی که کمبوجیه سرگرم فتوحاتی در مصر بود، مغ گئومات (Gaumáta) مردم را فریب داد که من بردی پسر کورش برادر کمبوجیه هستم. پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه بشوریدند، و پارس و ماد و دیگر ایالات به سوی او رفتند و او شاه شد. کسی پیدا نشد که این سلطنت را از گئومات مغ باز ستاند. مردم از او بسیار می ترسیدند، چه کسانی که بردیا را می شناختند می کشت تا کسی نداند که او پسر کورش نیست.

داریوش می گوید که پس از آن من از اهورمزد یاری طلبیدم، و با کمی از مردم گئومات را با کسانی که سردهسته همراهان او بودند در ماد بکشتم، و پادشاهی را از او باز ستاندم.^۱

هردوت نیز این واقعه را در تاریخ خود ذکر کرده است و گفته (به فرض اعتماد به قول او) که دومغ که باهم برادر بودند برضد کمبوجیه قیام کردند.^۲ همراهان گئومات مذکور در کتیبه بیستون نیز به موجب روایت هردوت همه از مغان بودند^۳، و نیز بقول وی کمبوجیه در اعتراف در برابر آن عده از بزرگان پارس که با او در سفر مصر بودند گفت:

«اکنون در کاخ شاهان پارس مغان فرمانروایی می کنند. . . باز گشت سلطنت را به مادها با بیقیدی تلقی نکنید. اگر آنها سلطنت را به حيله به چنگ آوردند، شما نیز برای باز گرفتن آن متوسل به حيله شوید. اگر آنها بازور بدست آوردند، شما نیز آنها را به زور اسلحه بستانید. . . پارسهائی که در آن محل حاضر بودند، نمی توانستند

۱- کتیبه بیستون، ستون اول، بند ۱۰-۱۴، ترجمه در کتاب تاریخ ایران قدیم، ص ۶۳.

۶۴؛ تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۱۳۹، ۱۴۰.

۲- تاریخ هردوت، ج ۳ ص ۱۶۰ س ۲.

۳- ، ، ص ۱۶۲، ۱۲۰.

باورکنند که مغها سلطنت را بدست گرفته‌اند . . .»^۱

این روایات روشن می‌دارد که قیام مغان - که چنانکه در سابق گذشت ظاهراً در اصل منتسب به ری و نواحی آن بوده‌اند - بدان عهد در اذهان در چه پایه از اهمیت و عظمت بوده است.

امر دیگر از وقایع آن عهد که با ری و محتملاً بانواحی آن بی‌ارتباط نبوده است شورش فرورتیش مادی است. واقعه وی از شورشهای دیگری که در آغاز پادشاهی داریوش بزرگ در امپراطوری عظیم هخامنشی به وجود آمده بود مهم‌تر است. داستان شورش ویرا جز هردوت هیچیک از مورخان باستان ذکر نکرده‌اند، هردوت در بند ۱۳۰ از کتاب اول خویش به اجمال به دین مهم اشارتی دارد، بدین قرار:

«مادها مدت یکصد و بیست و هشت سال بر سراسر قسمتی از آسیا که در آن سوی رودهایس^۲ واقع است سلطنت کردند. بعدها [پس از تسلط پارسیها بر ماد] به گذشته خود حسرت خوردند و علیه داریوش شوریدند. ولی شورش آنها نتیجه نداد، و چون در جنگ مغلوب شدند بار دیگر گردن به اطاعت نهادند . . .»^۳

که مراد از شورش علیه داریوش در این قول همان قیام فرورتیش تواند بود. این واقعه را داریوش در کتیبه بیستون بالنسبه مفصل‌تر ذکر کرده‌است از جمله در ستون دوم بند پنجم گفته:

«داریوش شاه گوید: مردی فرورتی Phraortes نام مادی در کشور ماد برخاست و به مردم گفت. من خشتریت Khshathrita هستم از دودمان هو و خشتر Huvakhshatra لشکر ماد که در کاخ بود بر من بشوریدند، بر فرورتی گرویدند او در ماد شاه شد.»^۴

۱- تاریخ هردوت، ج ۳ ص ۱۶۴، ۱۶۵.

۲- قزل‌ایرمان کنونی.

۳- تاریخ هردوت، ج ۱ ص ۲۱۴ بند ۱۳۰.

۴- تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۱۴۱ س ۲۶.

بند دوازدهم: «داریوش شاه گوید: پس از آن من از بابل بدر آمدم و به سوی ماد شدم ... فرورتیش خود را شاه ماد می خواند با سپاهیان خود به سوی من آمد تا جنگ کند. جنگ کردیم اهورامزدا مرا یاری کرد، به خواست اهورامزدا سپاهیان فرورتی را شکست سختی دادم. . . .»^۱

بند سیزدهم: «داریوش شاه گوید: پس از آن فرورتیش با سپاهیان خود به طرف ری که در ماد واقع است فرار کرد. پس من سپاهی به تعقیب او روانه کردم فرورتیش دستگیر شد و او را نزد من آوردند. من گوش و بینی و زبان او را بریدم و یک چشمش را کندم و او را در دربار خود دربند کردم. مردم او را دیدند. بعد او را به همدان دازدم، و برجسته ترین همدستان او را نیز دردژی به همدان زندانی کردم و در درون دژ پوست آنها را کندم و پر از کاه کرده آویزان نمودم.»^۲

مجموع این نهضت‌های عظیم در ماد علیه هخامنشیان این اندیشه را به وجود می آورد که مغها می کوشیدند تا به آداب و سنن قدیمی ماد مربوط به قبل از ظهور هخامنشیان برگردند.^۳

ارتباطی که واقعه فرورتیش را با تاریخ قصران تواند بود آن است که در فرار به سوی ری بر طبق گفته داریوش محتملا مفروی شهر ری نبوده است، بلکه نقطه ای از این پهنه بوده است که از نظر نظامی همه شرایط یک پناهگاه مناسب را دارا بوده است، و این نقطه را همان نواحی کوهستانی ری یعنی ناحیت قصران می توان پنداشت. مؤید این نظر همه وقایع تاریخی از این دست نظیر واقعه نبوکد نصر شاه آشور و آرفاکساد مادی تواند بود که ذکر آن و نمونه های دیگر نظیر آن در صحایف ۱۰۴-۱۰۸ کتاب حاضر برفت و اعادت را نیازی نیست.

۱- تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۱۴۳ س ۱.

۲-

۳- نیز، رك : تاريخ ايران باستان دیاكونوف روسی، ص ۱۲۶ س ۷.

۴- در حمله اسکندر : اسکندر در تعقیب داریوش از راه همدان به ری رسید و مدت پنج روز در آنجا بماند و به سپاهیان خویش استراحت داد،^۱ و نوشته‌اند که وی در ری و ماد برای جلوگیری از تهاجم مردمان شمالی قلعه‌ها و شهرهایی طرح افکند^۲، بر طبق این قول (به فرض صحت آن) باید قسمتی از این بناها در قصران بنا شده باشد، و گویا می‌توان احتمال داد که قدمت بناء پاره‌ای از دژهای قصران تا بدان زمان بالا می‌رود، در دائرة المعارف اسلامی، به نقل از آرین (Arrien) مورخ یونانی تاریخ ورود اسکندر بدین حدود تابستان سال ۳۳۰ قبل از میلاد درج آمده^۳، لکن در لاروس قرن بیستم سال ۳۳۱ پیش از میلاد نوشته شده^۴. اسکندر در امور دینی ایرانیان اختلالی عظیم پدید آورد، اوستا را بسوخت، و آتشکده‌ها را خراب کرد. در بندهش در این باب بدان صورت که استاد گرانقدر مجتبی مینوی در حواشی و توضیحات بر نامه تنسر ذکر کرده چنین آمده:

«... و پس هم اندر خدایی دارای دارایان، قیصر الکسندر از هروم^۵ برآمد، و ایرانشهر را گرفت، و شاه دارا را کشت، و همه نژاد شاهی و مغان و بزرگان ایرانشهر را بکشت، و بسیاری آتشیهای ورژاوند^۶ را خاموش کرد، زند مزدیسنی را برداشت و به هروم برد، اوستا را نیز بسوخت و ایرانشهر را بر نمود تن از شاهزادگان بخش کرد...»^۷

۱- رك : ایران باستان، ج ۲ ص ۱۴۲۹ - ۱۴۳۱ به نقل از آرین مورخ یونانی.

۲- ایران قدیم، ص ۱۱۹ س ۱۴.

۳- دائرة المعارف اسلامی، ج ۳، به زبان فرانسوی ص ۱۱۸۳ به زبان انگلیسی ص

۱۱۰۶.

۴- لاروس قرن بیستم. جلد پنجم ص ۹۱۱.

۵- روم، و مقصود از روم یونان است (حواشی و توضیحات استاد مینوی بر نامه تنسر).

۶- ورژاوند به معنی نیرومند و قوی است. شرح انواع آتشیها در نزد زردشتیان در

مذهب قصران بیاید.

۷- نامه تنسر، حواشی و توضیحات استاد مینوی، ص ۴۹. در کتاب ایران باستان، ج ۲

ص ۱۵۱۶ س ۱۴ نیز در این باب بحثی رفته است.

و اگر این روایت بندهش مقبول تلقی گردد بدین موجب توان دانست که ری و دماوند و قصران که مرکز دینی زردشتیان و جایگاه مغان بوده است، بدین زمان بیش از دیگر نقاط ایران از این ستم اسکندر آسیب دیده بوده است.

ذکر این نکته در این مقام از فایده‌تی خالی نمی‌نماید که سبب آنکه جمعی از متتبعان را در باب پاره از اخبار مربوط به تهاجم اسکندر به خاور زمین انکارگونه‌ای است، آنستکه اخبار و روایات مربوط به لشکرکشی اسکندر بی واسطه از عهدوی بدین زمان نرسیده، بلکه از روی تالیفات و آثار نویسندگان متأخرتر از قبیل آریان (Arrianus) و پلوتارک و غیره به دست می‌آید. این نویسندگان به تالیفات و آثاری استناد می‌کند که اکنون به جا نیست، و مهمترین آنها یادداشتهای بطلیمیوس از یاران اسکندر و آثار آریستوبول اهل کاساندری است. نوشته‌های این دسته در آثار آریان و پلوتارک انعکاس یافته است^۱ و خود پیداست که اخبار دست دوم به قاطعیت اخبار دست اول نتواند بود.

۵- به زمان جانشینان اسکندر: به عهدسلوکیان - که جانشینان ایرانی اسکندر بوده‌اند - چنانکه در منابع معتمد اروپایی نظیر لاروس قرن بیستم^۲، دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی و انگلیسی^۳، سفرنامه کرپرترا انگلیسی^۴، دیکسیز ژنرال^۵، سفرنامه سراوزلی^۶، لاگرانژ آنسیکلیدی^۷ و جزاینها به نقل از استرابن (Strabon)

۱- تاریخ ایران باستان م. م. دیاکونوف، ص ۱۷ س ۹.

۲- ج ۵ ص ۹۱۱ س ۴۳ ستون راست.

۳- به زبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳. به زبان انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶ به قلم

مینورسکی.

۴- ج ۱ ص ۳۵۷ س ۲۲.

۵- ج ۲ ص ۲۲۵۰.

۶- ج ۳ ص ۱۷۷ س ۱۰ به بعد.

۷- ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ۲۰ ستون چپ.

جغرافی‌دان معروف یونانی (کتاب دهم) درج آمده، ری بر اثر زلزله‌ای شدید سخت ویران شد، سلوکوس اول معروف به نیکاتر (۲۸۰-۳۱۲ ق.م) از نو آنجا را بساخت، و به یاد موطن خود اورپس (Europos) در مقدونیه، به ری اورپس یا اورپا نام داد و از این پس تا پایان عهد سلوکی‌ها پهنه ری اورپا یا اورپس خوانده می‌شد.

پیدا است که می‌توان احتمال داد آبادیهای قصران (با لاقل نیمه جنوبی قصران خارج) که چنانکه در ص ۱۵ کتاب حاضر باز نموده آمد از سوی جنوب به شهر ری پیش از اسلام (در شمال غربی ری عهد اسلامی و در امتداد دامنه شمالی کوه بزرگ ری یا کوه بی‌بی شهر بانو^۱) می‌پیوسته، بی‌گمان از آسیب این زمین لرزه و همچنین از توجه سلوکوس بدین ناحیت و نیز از تسمیه جدید ری (اورپا) به وسیله سلوکوس بی‌نصیب نبوده است (وحدسی که نگارنده در ذیل ص ۱۴۸ کتاب حاضر در باب آبادی سلوقان- صورتی از سلوکان (سلوک + پسوند ان برای مکان) - زده است در صورتی که بتوان آنرا موجه پنداشت، مربوط به همین عهد تواند بود). سلوکیان در پهنه ری و پاره‌ای از شهرهای دیگر جمعی از مقدونیان را جهت ترویج یونانی‌گری مقیم گردانیده بوده‌اند، و پارتیها بایونانیهای مذکور خطه و آمیزش داشتند^۲.

۶- در پادشاهی اشکانیان: نام پهنه ری در ذکر وقایع مربوط به اشکانیان، از عهد اشک دوم تیرداد، به شرحی که بیاید، به چشم می‌خورد. باید بدین نکته توجه داشت که تاریخ این خاندان نه تنها به نزد مورخان اسلامی ناشناخته مانده بوده است، بلکه به نزد تاریخ دانان مغرب زمین نیز کاملاً روشن نیست، اخبار مندرج در اسناد مکتوب مبهم و ناتمام است، و مسکوکات مکشوفه نیز حتی در تعیین توالی به تخت

۱- رنک: ری باستان، ج ۱ ص ۲۳، و نقشه ری مقابل این صفحه.

۲- در التیجان، ج ۱ ص ۱۹۳؛ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۶، ۲۱۱۷؛ ایران

قدیم ص ۱۱۹ س ۱۷؛ دائرة المعارف اسلامی، به زبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳، به زبان

انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶.

نشستن شاهان چندان کمکی نمی‌کند.^۱

سلاطین اشکانی در آغاز تنها نام و لقب اشک (آرشاک) را به خط یونانی بر سکه‌های خود نقش می‌کردند، سپس از شروع قرن نخستین پیش از میلاد نام شخصی خود را نیز در سکه‌ها افزودند، و به سال ۱۳۷ قبل از میلاد تاریخ‌گذاری را بر مبنای عصر سلوکیها که از بهار ۳۱۲ پیش از میلاد است در سکه‌ها معمول داشتند. از عهد بلاش اول در قرن اول میلادی رفته‌رفته نوشته‌های اشکانی با الفبای «سامی-آرامی» شد.^۲

نیلسون دوبواز در کتاب نفیس تاریخ سیاسی پارت اصول پادشاهی این خاندان را - با توجه به قلت اسناد و دلائل در باب چگونگی سازمانهای داخلی امپراطوری پارت - چنین تعریف کرده:

«... به هر صورت سلطنت پارتها (که نام فارسی آنها به اصطلاح مورخین ایران «اشکانیان» (Arsacids) است) سلطنتی بودند که بر اساس ملوک الطوائفی بنیان گذاشته شده، و در مثل شبیه به هرمی می‌نمود که در نوک آن «شاهان شاه» قرار داشت، و در طبقه زیری ساتراپها satreps (فرمانرومایان ایالات)، و بعد از آن اشراف، و سپس تجار یونانی، و بالاخره در قاعده آن هرم طبقه کشاورزان و دهقانان بومی قرار داشتند، سنگینی هرم بردوش آنها قرار می‌گرفت. طبقه اشراف که مالکان اراضی بودند ظاهرأ در شهرهای بزرگ می‌زیسته و در آنجا تجار ثروتمند یونانی را حمایت و حراست فرموده، و با همدیگر به صلح و صفا زندگی می‌کرده‌اند.

... زمانی دراز قبل از تاریخ میلادی قدرت مطلقه شخص شاهنشاه ما فوق همه بوده است، لیکن بعد از آن دوره زمانی رسیده که اشراف و نجبا در کشور ریشه دوانیده، و ثروت و قوت بسیار یا به واسطه کشاورزی یا از طریق جنگ‌آوری

۱- رك: ترجمه کتاب اشکانیان، تألیف دیاکونو روسی، ص ۳۸ به بعد.

۲- رك: تاریخ ایران باستان م. م. دیاکونف، ص ۱۹ س ۷ به بعد.

به دست آوردند، و رفته رفته اختیارات بیشتری حاصل کردند، سرکشی آنها از اطاعت شاه غالباً ادواری از تزاخم و کشمکش را فراهم می‌ساخت تا آنکه سرانجام به سقوط امپراطوری پارت منتهی گردید. به ظن قوی ضعف قوت سلطنت، و توسعه اقتدار اشراف؛ بیشتر معلول تجدید حیات مذهبی و احیاء دین قدیم ملی بود، که در نیمه دوم قرن اول بعد از میلاد صورت گرفت. تنازع وجدال بین مغان و زمین‌داران از یکسو، و پادشاهان از سوی دیگر با آنچه که در ادوار تاریخ هخامنشی و ساسانی به وقوع پیوست بسیار مشابه یکدیگر است.^۱

این بود بیانی مختصر در باب سازمانهای داخلی امپراطوری اشکانیان.

ری - و به تبع نواحی آن و از جمله مهمترین آنها قصران - در پادشاهی اشکانیان اهمیتی مخصوص بیافت، و این پهنه به پای تختی برگزیده شد، ذکرری در روزگار این سلسله - چنانکه در سابق اشارت رفت - از زمان پادشاهی تیرداد اشک دوم به میان می‌آید، نیلسون دو بواز در کتاب تاریخ سیاسی پارت ذکر کرده:

«... تیرداد و یا سلطان جانشین او شهر رگا (ری) را تجدید بنا می‌کرد.»^۲
تیرداد در حدود سنه ۲۱۱ پیش از میلاد مسیح، پس از سی و هفت سال پادشاهی درگذشت.^۳ در آغاز سلطنت اشکانیان، پهنه ری میان سلوکی‌ها و شاهان اشکانی دست به دست می‌گشت،^۴ تا آنکه فرهاد اول اشک پنجم آنجا را رسماً به تصرف آورد، و تا پایان عهد آن خاندان همچنان در تصرف ایشان بمانده، و سمت پای تختی آن دودمان را بیافت.

۱- تاریخ سیاسی پارت، مقدمه مؤلف، ص ی، ك.

۲- « ص ۱۱ س ۱۹ .

۳- « « « « آخز.

۴- رك: ایران قدیم، ص ۱۲۳ س ۱ به بعد، شرح پادشاهی اشک سوم اردوان اول.

۵- در التیجان، ج ۲ ص ۳۳ س ۲۳، ص ۳۵ س ۴ به بعد؛ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۶

از فرهاد اول در تاریخ ایران قدیم بدینگونه یاد شده :

«اشك ۵ - فرهاد اول بعد از پدر به تخت نشست، و تپورستان را تسخیر کرده طایفه مرده‌ها را بر آن داشت که در بند بحر خزر (یا چنانکه اروپاییها نامند دروازه کاسپین) و راهی را که از خراسان به ماد می‌رفت حفظ کنند. این شاه شهرخارا کس را در ری بنا کرد»^۱.

نیلسون دوبواز در تاریخ سیاسی پارت احوال او را چنین ذکر کرده: «فراآتیس (فرهاد اول) با کوه نشینان البرز در جنوب دریای خزر به جنگ پرداخت، و از آن میان جماعتی را که به نام مردیانها Mardians نامیده شده‌اند کوچ داده در ناحیه Charax نزدیک سواحل بحر خزر سکنی داد، ولی اندکی بعد از این فتوحات وفات یافت، و تخت سلطنت نصیب برادرش (مهرداد) میتراداتیس که نزد او بسیار محبوب بود گردید. در حدود ۱۷۱ ق. م. با سلطنت مهرداد بزرگترین دوره تاریخ اشکانیان شروع می‌شود...»^۲

در باب «خارا کس» در صحیفه ۴۱ کتاب حاضر بحثی برفت، و اشارت شد، که گروهی محل آنرا با شهرستانک از آبادیهای بزرگ قصران داخل یکی دانسته‌اند^۳، و جمعی با ایوان کی فعلی مطابقت می‌دهند^۴، و بعضی‌ها با در بند بحر خزر تطبیق کرده‌اند، و دسته‌ای نیز در خوزستان پنداشته‌اند، بارتولد مستشرق روسی در جغرافیای تاریخی ایران در این باب چنین اظهار نظر کرده :

«سلوکی‌ها نزدیک معبر کوهستانی، شهرخارا کس را بنا کردند، و فرهاد اول از پادشاهان سلسله اشکانی در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ملت مرد را بدانجا

۱- ایران قدیم، ص ۱۲۳ س ۱۱.

۲- تاریخ پارت، ص ۱۴ س ۳.

۳- مانند گویی نو.

۴- مانند راولین سن

کو چانید.»^۱

چنانکه مشهود است، بار تولدگرچه بنیان گذاری خاراکس را به سلوکی‌ها نسبت داده، لکن محل آنرا در گذرگاهی کوهستانی ذکر کرده است، که باین احتمال که خاراکس در کوهستانی نزدیک ری ساخته شده بوده، سازگارست، سبب اختلاف اقوال در باب محل خاراکس ظاهراً گویا آنستکه به عهد باستان چند محل بدین نام وجود داشته بوده است.

از جمع مطالبی که در سه صفحه اخیر گذشت این استنباط ارزنده به دست می‌آید که ناحیت قصران و دیگر نواحی ری، از عهد اسکندر باز تا عهد اشکانیان در اختیار اسکندر و جانشینان وی بوده است، و در صبحگاه ظهور کوب سلطنت اشکانیان بین شاهان سلوکی و اشکانی دست به دست می‌گشت، و از زمان فرهاد اول اشک پنجم رسماً به اختیار این خاندان درآمد. از این تاریخ ری و نواحی آن اهمیت و اعتبار و عظمتی خاص بیافت، زیرا شاهان اشکانی اینجا را به پای تختی بهاره خویش برگزیدند، و بدان نام ارشکیه (Arsakia) دادند. این مهم را تاریخ دانان شرق و غرب هر دو دسته ذکر کرده‌اند. مؤلف نخبة الدهر نوشته:

«... کان مستقر هم [الاشغانیه] بالری.»^۲

مفهوم این سخن آنستکه تختگاه اشکانیان ری بوده است.

در درالتیجان درج آمده:

«اما پای تخت سلاطین اشکانی به زعم مورخین عرب و عجم ری بوده است، ولی این حرف به طریق اطلاق سهواست، و صحیح نیست، یکن بعد از نضج و قوام و سلطنت، چند نفر از این سلسله از سلاطین پای تخت خود را به ری آورده باشند...»

و نیز: «مورخ دیگر آتنوئس نام گوید مهرداد و اخلاف او در فصل بهار در شهری

۱- جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد، ترجمه فارسی، ص ۱۷۸ من آخر.

۲- نخبة الدهر، ص ۲۵۷ من ۳.

اقامت می نمودند. . .»^۱

پیرنیا در ایران باستان نوشته :

« در باب ری آتنه گوید: اقامتگاه شاهان اشکانی در بهار بوده، و این خبر باید صحیح باشد، زیرا ری را ارشکیه می نامیدند، و به قول ایزید و رخاراکسی (پارت

بند ۷) ری از تمامی شهرهای ماد بزرگتر بود . . .»^۲

وی در تاریخ ایران قدیم ذکر کرده :

«نظر به فصول چهارگانه مقرر سلطنتی به نوبت در چهار شهر بود: در شهر صد

دروازه، ری، همدان، تیسفون»^۳.

در باب خوشی هوای ری در فصل بهار، در ص ۱۵۶ کتاب حاضر بحثی برفت.

درگراند آنسیکلپدی در باب پای تختی ری چنین اشارت رفته .

« . . . et Arsace en fit sa Capitale . . .»^۴

مفاد آن اینکه اشک آنجا را پای تخت خویش گردانید.

قول آتنه (Athénée) مورخ یونانی مذکور در سابق، که در اواخر قرن دوم

و اوائل قرن سوم میلادی می زیسته است^۵، در مقالتی که مینورسکی در باب ری فراهم آورده، و در دائرةالمعارف اسلامی درج آمده، نیز بدین صورت به چشم می خورد:

«Athénée . . . dit que les rois parthes passent le printemps à

Rhagae et l'hiver à Babylone»^۶

یعنی : آتنه . . . گفت که شاهان پارت بهار را در ری و زمستان را در بابل

می گذرانده اند.

۱- در الرتیجان، ج ۱، ص ۱۵۱ س آخر، ج ۲ ص ۴۹ س ۱۱ .

۲- ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۴۵ س ۱۰ .

۳- ایران قدیم، ص ۱۲۲ ذیل ۳ .

۴- لاگرانند آنسیکلپدی، ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ۲۰ ستون چپ .

۵- ایران باستان، ج ۳ ص ۱۷۵ .

۶- دائرةالمعارف اسلامی، به زبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳، به زبان انگلیسی، ج ۳

قصران این ناحیه خوش آب و هوا - چنانکه درص ۱۴۸ کتاب حاضر اشارت رفت - به حکم موقعیت طبیعی از آغاز عهد آبادی و عظمت ری، اقامتگاه باستانی بزرگان مقیم آن شهر بوده است^۱، و به عهد باستان گویا کمتر شهری گرمسیری مثل ری بیلاقی بدین نزدیکی و اعتدال هوا و خوبی در کنارش بوده است. از اینجا توان استنباط کرد، که اهمیت و اعتبار قصران در تمام شوون باعظمت و اعتبار ری نسبتی مستقیم داشته است. از سویی ری بزرگان پیشین از نظر دینی، هم به نزد زردشتیان و هم پیش یهودیان و مسیحیان دارای ارج و اعتبار و احترام مخصوص بوده است^۲، و چنانکه بر ارباب فضیلت پوشیده نیست حقیقتی که امروز از آن به دین تعبیر می‌شود، به روزگاران باستان تمام جلوه‌های زندگی انسانی را در برداشته است، و مجموع دانشهای زمان در متن کتب مذهبی و شروح و تفاسیر آنها مندرج بود، و اوستا در ایران منبع اصلی همه علوم به‌شمار می‌آمده است.

درص ۱۸۹ کتاب حاضر اشارت رفت که ری و دماوند و به تبع قصران که در میان آن دو افتاده بوده است، چه به عهد مغان و چه پس از ظهور زرتشت از مراکز مهم دینی دنیای باستان محسوب بوده است. این مهم بنابر آنچه گذشت این حقیقت را روشن می‌سازد که در سایه تعالیم دینی در این منطقه به عهد دولت ماد و هخامنشی جوش و خروش زندگی از لونی دیگر بوده است.

چون اسکندر بر ایران دست یافت، بدان سبب که خود معتقد به ارباب انواع بود، چنانکه درص ۲۳۶ گفته آمد و ارباب تاریخ و سیر در احوال وی نوشته‌اند، به تخریب آتشکده‌ها و تعذیب هیربدان و موبدان پرداخت، و جانشینان وی نیز به همین شیوه بوده‌اند، و دین اصلی ایرانیان را خوار گرفتند، و به ترویج یونانیگری پرداختند.

۱- چنانکه آبادی مهران به خاندان مهران تعلق داشته است، و ذکر آن در ص ۱۴۸ به بعد کتاب حاضر برفت.

۲- رك: ری باستان، ج ۱ صفحه ۱۰۹، پایه ارجمندی مقام و احترام و اعتبار ری.

و بر معتقدان اوستا اهانت‌ها وارد آوردند.^۱ از این رو وضع ری و دماوند و قصران - این کانون مزدا پرستی - را بدین زمان به استنباط توان دریافت که چگونه بوده است، و بی‌گمان به همراه خرابی آتشکده‌ها و فسردن آتش مقدس و از دست رفتن اوستا و متروک ماندن تعالیم آن، زندگی مردم مذهبی این پهنه نیز دوچار رکود و فتوروستی و پستی گردیده، بوده است.

به عهد اشکانیان، هم از آن سبب که پهنه ری به پای تختی برگزیده شد و از این رو رونق و اعتباری خاص بیافت، و هم از آن جهت که شاهان این سلاله به مذهب مردم مقیم در مملکت خویش کاری نداشتند، و آنها را در این مهم آزاد گذارده بودند،^۲ باید چنین پنداشت که زندگی در این پهنه رنگ و رونق پیشین خویش را تا حدودی بازیافت، و اوضاع اجتماعی مردم نسبت به عهد سلوکیان و اسکندر بهبود نسبی پذیرفت، و خرقها التیامی پیدا کرد. در پهنه قصران - به شرحی که در بیان مذهب آنجا به عهد باستان مذکور افتد - پرستش ناهید سخت برونق بوده است، و از سویی گویا به عهد اشکانیان مانند زمان هخامنشیان، در کشور تثلیث اهورامزدا - مهر - ناهید مورد توجه عموم بوده است، گیرشمن ایران شناس معروف در این باب گفته :

«پارتیان مانند هخامنشیان زرتشتی نبودند . . . تثلیث : اهورامزدا - مهر - ناهید که در زمان هخامنشیان پرستش می‌شد، به نظر می‌رسد در زمان پارتیان نیز مورد توجه دین عمومی و یحتمل دین رسمی هم بوده است. . .»^۳

۱- رك: ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۶ س ۱۴ به بعد؛ تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۱

ص ۹.

۲- احوال خاندان اشکانی از نظر مذهب به درستی روشن نیست، و در منابع اقوالی مختلف در این باب به چشم می‌خورد که این مقام ذکر آنها را بر نمی‌تابد، رك: ری باستان تألیف نگارنده، ج ۲ ص ۳۱ - ۳۵.

۳- ایران گیرشمن، ترجمه فارسی ص ۲۶۸ س ۲۰ به بعد، و ص ۲۶۹ س ۸ به بعد.

این معنی - به فرض صحت - این حقیقت را تواند بود که مردم مذهبی کشور و از جمله قصران و ری بدین عهد در اقامه مراسم دینی خویش تا حدودی آزادی عمل داشتند، هر چند مغان در فشار سیاسی شاهان اشکانی بودند.^۱ این وضع مربوط به اوائل عهد اشکانیان است که شاهان آن خاندان هنوز زیر نفوذ یونانیان بوده‌اند، لکن به تدریج آداب و رسوم یونانیان و طرفداری از ایشان را کنار گذاشتند، و به آیین زردشتی گرویدند، دونالد ویلبر در کتاب ایران گذشته و حال ذکر کرده:

«پهلویان ظرف قرن اول بعد از میلاد به تدریج از زیر نفوذ یونان بدرآمدند، ودین زرتشت را از سرنو در ایران رسمیت دارند و بلاش اول بین سال ۵۰ و ۷۷ بعد از میلاد احادیث و سنن زرتشتی را جمع و کتاب اوستا را احیا نمود...»^۲

در همین باب در تاریخ اشکانیان تألیف دیاکونو و روسی ذکر گردیده:

«... کیش زرتشتی در قرن اول و دوم میلادی به موفقیت‌های شایان نایل آمد.»^۳

در همین کتاب به نقل از کتاب چهارم دینکرت نقل گردیده که در زمان ولوگز اشکانی (بلاش اول یا سوم) اقدام در تدوین و جمع آوری اوستا به عمل آمد؛^۴ هر چند معلوم نیست که تا چه حد بلاش در این کار توفیق حاصل کرد.^۵ به هر حال چنانکه در سابق بیان شد با سروسورت پیدا کردن تدریجی اوضاع مذهبی قصران توان گفت شئون دیگر زندگی نیز در این پهنه به سبب ارتباط مستقیم آن با مذهب راه بهبود و تکامل را می‌پیمود تا آنکه شاهی ساسانیان را شد.

۱- ایران باستان، ج ۳ ص ۲۵۳۵.

۲- ایران گذشته و حال، تألیف دونالد ویلبر، ترجمه فارسی به وسیله مرحوم استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۱۶ ص ۱۲ به بعد.

۳- اشکانیان، ترجمه فارسی، ص ۱۱۶ ص ۴.

۴- « « « « ۱۲۵ ص ۱۳.

۵- رك: ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۱ ص ۱۶ به بعد.

۷- در دوره ساسانیان : ناحیت قصران، چنانکه از مجموع اخبار سلاله اشکانی استنباط توان کرد، در اختیار آن خاندان و ظاهراً منضم به ری بوده است. مطالبی که در بیان احوال فرهاد اول اشک پنجم در صحائف ۲۴۰ - ۲۴۲ کتاب حاضر درج افتاد به خوبی این حقیقت را نشان می‌دهد، و نیز در کارنامه اردشیر پاپکان در ذکر کارزار اردوان با اردشیر (به فرض صحت روایت) چنین درج آمده:

«... چهار ماه هر روز کار را و کشتار بسیار بود. اردوان از کستک کستک (ناحیه ناحیه) چون از ری و دنباوند و دیلمان و پدشخوارگر سپاه و آخور خواست...»^۱

فردوسی در شاهنامه در همین مقام سروده:

چو آگاهی آمد سوی اردوان

دلش گشت پر بیم و تیره روان

در گنج بگشاد و روزی بداد

سپه برگرفت و بنه بر نهاد

ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه

همی گرد لشکر بر آمد به ماه^۲

در غررالسیر ثعالبی نیز در ذکر اردوان درج آمده که سراسر عراق و فارس و جبال تاری در تصرف او بوده است:

«... و كانت العراق و فارس و الجبال الی الی الی له صافیة...»^۳

مجموع این قرائن، و اخبار دیگری که اختصاراً از درج آنها خودداری رفت

۱- کارنامه اردشیر پاپکان، ترجمه صادق هدایت صفحه ۸۳ من ماقبل آخر، ترجمه کسروی،

ص ۲۷ س ۱۰.

۲- شاهنامه، ج ۷ ص ۱۹۴۱، ۱۹۴۲

۳- غررالسیر، ص ۴۷۳ س ۵.

به درستی باز می‌نمایاند، که مردم ری و دباوند و دیلمان و پدشخوارگر و به تبع تمامت قصران، تا پایان عهد اشکانیان و آغاز شاهی ساسانیان تابع و فرمانبر خاندان اشکانی بوده‌اند، و باید گفت حکومت مصمغان که ذکر آن درص ۲۲۹ کتاب حاضر برفت در دماوند، و خاندان گشنسف مذکور در نامهٔ تنسر^۱ در پدشخوارگر از سوی شاهان اشکانی بوده است و از آن خاندان اطاعت داشته‌اند.

نامهٔ تنسر را چنانکه در ص ۶۴ کتاب حاضر گذشت قدیمترین سند ایران پس از کتیبهٔ هخامنشی و اشکانی و متن اوستا دانسته‌اند، از کـریستن نقل کرده‌اند که گفت:

«معلوماتی که از این نامه به دست می‌آید تا آنجا که ما می‌توانیم نقد کنیم و بسنجیم به قدری قطعی است که بدون هیچ شک می‌توان گفت که این نامه در عهد ساسانیان انشاء شده است ... در عهد انوشیروان...»^۲

کنت دوگوبینو نیز دربارهٔ این نامه نوشته:

«مندرجات آن تماماً دارای يك صحت فوق العادهٔ قیمت نکرده است»^۳.

در این نامه در باب وضع سیاسی ایران به هنگام ظهور اردشیر بابکان و قدرت کشنسف و حکومت خاندان وی و تولای ایشان بر سنت و هوای ملوک پارس چنین مذکور است:

۱- موضوع نامهٔ تنسر پاسخ به نامه گشنسف شاه است که بر پدشخوارگر (طبرستان و رویان و دماوند) حکومت داشت. نامهٔ تنسر مشتمل بوده است بر پرسشهایی چند که پاره‌ای از آنها انتقاد از قوانینی بود که اردشیر آنها را به وجود آورد، و نیز استشاره در تبعیت از اردشیر و مبادرت به حضور او. تنسر، روحانی بزرگ عهد اردشیر، جوابی مشروح و مبسوط و مستدل به گشنسف فرستاد، گشنسف چون آن بخواند به خدمت اردشیر رفت، اردشیر او را بنواخت و بلاد پدشخوارگر بدو ارزانی داشت.

۲- نامهٔ تنسر، مصحح استاد مینوی، مقدمه به قلم استاد مینوی، صفحه ی به بعد.

۳- تاریخ ایرانیان، ص ۲۷۴ ذیل ۱.

«... بعد طول آمد اردشیر بن بابک بن ساسان خروج کرد، و پادشاه زمین عراقین و ماهات، ماه نهاوند و ماه بسطام و ماه سبذان، اردوان بود، و از ملوک طوایف بزرگتر و مطاع ترین او بود. اردشیر او را با نود دیگر که از ابناء نشانندگان اسکندر بودند بگرفت و بعضی را به شمشیر و بعضی را به حبس بکشت، و گذشت از اردوان در آن عهد عظیم قدر تر و با مرتبه جشنسف شاه فدشوارگر و طبرستان بود، و به حکم آنکه اجداد جشنسف از نایبان اسکندر به قهر و غلبه زمین فدشوارگر باز سته بودند و بر سنت و هوای ملوک پارس تولى کرده، از دیشیر با او مدارا می کرد و لشکر به ولایت او نفرستاد، و در معاجله مساهله و مجامله می نمود، تا به مقاتله و مناضله نرسد. چون ملک طبرستان جشنسف را روشن شد که از طاعت و متابعت چاره نخواهد بود، نامه ای نبشت پیش هر بد هر ابده اردشیر بن پاپک تنسر».

در پاسخی که تنسر بدین نامه داده حدود قلمرو کجشنسف بدین قرار معلوم

گردیده است:^۲

«... چون تنسر نامه شاه طبرستان بخواند، جواب نبشت بدین جمله که:

از جشنسف، شاه و شاهزاده طبرستان و فدشوارگر و جیلان و دیلمان و رویان

و دنباوند نامه ای پیش تنسر، هر بد هر ابده رسید...»^۳

اردشیر نیز چنانکه ابن اسفندبار پس از نقل نامه تنسر نوشته جشنسف را برشاهی

خویش باقی گذارد، قول ابن اسفندیار چنین است.

«... در کتب چنین خواندم که چون جشنسف، شاه طبرستان، نبشته تنسر بخواند

به خدمت اردشیر بن پاپک شد و تخت و تاج تسلیم کرد. اردشیر در تقویت و ترحیب

۱- این قسمت دلالت صریح دارد که خاندان جشنسف از شاهان ایران اطاعت داشتند،

و تاییدی است بر مطالبی که در صفحه ۲۴۷، ۲۴۸ کتاب حاضر درج افتاده .

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ صفحه ۱۴ س ۱۸.

۳- « « « « « « ۱۵ س ۵.»

او مبالغه لازم شمرد. بعد مدتی که عزیمت روم مصمم کرد، او را باز گردانید، و طبرستان و سایر بلاد فدشوارگر بدو ارزانی داشت...»^۱

منطقه کوهستانی قصران ظاهراً به حساب بلاد «فدشوارگر» (= پدشخوارگر یا پتسخوارگر) بوده است، چون در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان مرعشی حد جنوبی «فدشوارگر» ری تعیین گردیده است.^۲ و چنانکه در صحیفه ۶۱ - ۶۳ کتاب حاضر باز نموده آمد، به روزگار باستان تمامیت سلسله کوه شمالی طهران را «پتسخوارگر» می خوانده اند.

منطقه جلگه ای قصران (پهنه شمیران و طهران تا حد شهرری) بی گمان مضاف به شهر باستانی ری بوده است، و خاندان مهران، که مرزبانی ری را به عهد ساسانیان به عهده داشتند، خود منتسب بدین پهنه و ازدیه مهران بوده اند. بدین مهم درص ۱۴۹ کتاب حاضر اشارت رفت.

در عهد خاندان ساسانی گشنسف و فرزندانش تا زمان قباد، و قرب دو یست و شصت و پنج سال حکومت کردند، و از این خاندان شنوایی داشتند، و چون قباد به شاهی نشست ترکان خراسان و اطراف طبرستان را مورد تهاجم قرار دادند. قباد با موبدان مشورت کرد، و به صواب دید ایشان پسر مهترخویش کیوس نام را بدانجا فرستاد، و سلاله گشنسف بر افتادند.^۳ کیوس مردی با صلابت و شجاع بود، مردم طبرستان را با او الفتی پدید آمد. و وی را یاری دادند تا همه خراسان را از ترکان

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۴۱ س ۸.

۲- « ، ، ، ، ۵۶ س ۴؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص صدویازده

س ۳.

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۴۱ س ۱۲؛ تاریخ رویان اولیاءالله، ص ۳۷؛

تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۸۹ و ۹۴.

خالی گردانید^۱. کیوس هفت سال حکومت کرد (۵۲۹ - ۵۳۶ مسیحی)^۲. پس از قباد او را با انوشیروان جهة پادشاهی خلاف افتاد و به دست او گرفتار و زندانی شد و انوشیروان که در کار او جز قتل چاره‌ای ندید بفرمود تا هلاکش کردند.

۸- آل قارن یا سو خرائیان : پس از قتل کیوس انوشیروان طبرستان را به پاداش خدمات سوخرا و فرزندان وی به قاربن سوخرا داد.^۳ سوخرا یکی از بزرگان و نجبای ایرانی عهد ساسانیان بود، و قباد پسر انوشیروان به قوت و استمداد سوخرا تمکن یافت؛ اما حاسدان بروی حسد بردند و قباد را واداشتند که او را از میان بردارد^۴، و قباد به دست شاپور رازی سوخرا را زندانی کرد. در باب این مهم در تاریخ بلعمی چنین درج آمده :

«... چون از ملك قباد پنجسال بگذشت سوخرا همه کارها بگرفت... پس قباد حیلت کرد و او را سپهبدی بود به ری شاپور نام... او را بخوانده شاپور با همه سپاه سوی او (قباد) آمد... پس چون دیگر روز بیود سوخرا بر قباد نشسته بود. سپهبد اندر آمد و بیستاد و با سوخرا مناظره کرد... کمر از میان بگشاد و اندر گردن سوخرا کرد و به زندان برد...»^۵

باری، قارن در خدمت انوشیروان به طبرستان آمد، انوشیروان چندی در همیشه بماند و عمارتها کرد، و سرزمین‌هایی که کیوس به اختیار داشت، به تفرقه و

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۴۷ س ۱۹؛ تاریخ رویان اولیاء الله ص ۳۷؛

تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۹۰.

۲- مازندران و استراباد رابینو، ص ۱۷۸.

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۵۰ - ۱۵۲؛ تاریخ رویان اولیاء الله

ص ۴۰، ۴۱؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۹۲.

۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۵۱؛ ، ، ،

ص ۲۶؛ تاریخ طبرستان مرعشی ص ۶.

۵- تاریخ بلعمی، ج ۱ ص ۹۶۶ س ۱.

به صورت مقسوم هرجایی را به رئیسی داد، و يك سر به هیچکس نسپرد، و خود به مدائن رفت. قارن کوهستان را برگزید و در کوه فریم (فیروز کوه) مسکن اختیار کرد و به همین سبب آن کوهستان را جبال قارن خواندند و ویرا اصفهبد طبرستان نامیدند^۱، و خاندان ویرا سوخرائیان یا قارن و ندگفته اند که آخرین ایشان مازیار است است، و ذکرش بیاید.^۲

ناحیه کوهستانی قصران یا قصران داخل، که چنانکه در ص ۲۵۰ کتاب ذکر گردید سابقاً در حساب پتسخوارگر و در اختیار خاندان جشنسف و پس از ایشان در تصرف کیوس بن قباد بود، در این تاریخ به اختیار قارن در آمد، دلیل این دعوی آنکه حد جنوبی کوه قارن را - که چنانکه گذشت به نام قارن بن سوخر است - ری ذکر کرده اند، و نجیب بکران در جهان نامه، که به سال ۶۰۵ هجری فراهم آورده، چنین نوشته :

« جبال قارن - کوهی بزرگ است میان طبرستان و میان ری و میان بسطام و دامغان، و این کوه را نیز جبال رونج^۳ نویسند، یعنی رونه، و معنی آن معلوم نیست، و دنیاوند ازین کوه جداست . . . »^۴

بدین موجب قصران داخل در حد جنوبی جبال قارن قرار می گیرد، و دماوند از این حدود جدا بوده است.

۹- آل باوند : کیوس مذکور در سابق پسری داشت به نام شاپور که انوشیروان وی را در مداین پیش خود می داشت. چون انوشیروان در گذشت و هرمز به جای

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۵۲: تاریخ رویان اولیاءالله، ص ۲۸،

۲۹، ۴۰: تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۷، ۵۹، ۶۰، ۹۲.

۲- مازندران و استرآباد رابینو، ص ۱۷۹ س ۵.

۳- همان کوه رویان است که در منابع به صورتهای : روینج، روبنج، رونج نیز آمده

است.

۴- جهان نامه، ص ۵۸ س ۹.

او به شاهی نشست، شاپور پسر کیوس بدین زمان سپری شد و پسری به نام باو از خودباز گذارد. باو خدمت خسرو پرویز می کرد، و چون خسرو به شاهی رسید اصطخر و آذربایجان و عراق و طبرستان به او داد. چون شیرویه پدر خویش را بکشت، خانه باو را در مداین خراب کرد و او را ذلیل گردانید و به اصطخر اسیر کرد. چون شیرویه به مکافات خویش رسید، و آزر میدخت بر تخت نشست بزرگان ایران از وی درخواستند تا باورا به درگاه بخواند. باو این دعوت را نپذیرفت، تا یزدگرد به شاهی نشست، و باورا از اصطخر به خدمت خویش آورد، بدان هنگام که ایرانیان در جنگ قادسیه شکست یافتند و یزدگرد فراری شد و به ری رسید باو به همراه او بود، و از او اجازت گرفت و به طبرستان آمد، تا به کوسان آتشکده ای را که جدش کیوس ساخته بود زیارت کند. دیری نپایید که خبر واقعه یزدگرد و خیانت ماهوی سوری همه جا شایع شد. بدین هنگام ترکان جمله خراسان و طبرستان را خراب کردند، و نیز از سوی عراق سپاه عمر به آمل رسید. مردم طبرستان نزد باو رفتند تا پادشاهی آن سامان را قبول کند. وی از ایشان خط گرفت که فرمانش برمال و جان ایشان نافذ باشد. سپس کار شاهی را کمر بیست و در سامان بخشیدن کارها بکوشید و پانزده سال شاهی کرد، تا و لاش او را به قتل آورد.^۱

در حدود العالم آمده :

«کوه قارن - ناحیتی است که مرورا ده هزار و چیزی دهست، و پادشای او را سپهبد شهریار کوه خوانند، و این ناحیتی است آبادان، و بیشتر مردم وی گبر کاند، و از روزگار مسلمانی باز پادشایی این ناحیت اندر فرزندان باو است.»^۲

خاندان باو به آل باوند معروفند^۳، و بعداً نیز دگرشان بیاید.

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ صفحه ۱۵۲-۱۵۶؛ تاریخ رویان اولیاءالله،

ص ۴۱ - ۴۳؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۹۲، ۹۳.

۲- حدود العالم، ص ۱۴۷ س ۵.

۳- مازندران و استرآباد را بینو؛ ص ۱۸۰ س ۴.

۱۰ - مصمغان دماوند : قصران داخل که به شرح مذکور در سابق به عهد قارن، که از پنجاه سال قبل از هجرت تاسیزده سال قبل از هجرت شاهی کرد،^۱ در اختیار او بود، در طی حوادث سالهای بعد و وقایع باو منضم به دماوند گردید. دلیل این دعوی آنکه در امان نامه‌ای که نعیم بن مقرن برای مردانشاه مصمغان دماوند نوشت از حدود سرزمینهایی که مصمغان در اختیار داشته به صورتی یاد شده، که قصران داخل در درون آن محدوده قرار می‌گیرد. ترجمه فارسی این امان نامه در ص ۷۱ کتاب حاضر گذشت، و در اینجا به مناسبت اهمیت موضوع اصل قول طبری که در ذکر واقعه فتح ری به سال ۲۲ هجری در باب امان خواستن مصمغان آورده، و متن فرمان نعیم درج می‌افتد:

«وراسله المصمغان فی الصلح علی شیء یفتدی به منهم ، من غیر ان یسأله النصر والمنعة؛ فقبل منه وکتب بینه و بینه کتاباً علی غیر نصر ولامعونة علی احد . فجری ذلك لهم»^۲

مفاد آن اینکه مصمغان جهت درخواست صلح به نعیم بن مقرن پیام فرستاد که چیزی به رسم فدیة یا سر بها بفرستد، به شرطی که اگر مسلمانان را حرب افتد نعیم از مصمغان سپاه و مدد نخواهد، و یاری نطلبد؛ نعیم پذیرفت و بین ایشان عقد صلحی رفت و قراری به شرط عدم مطالبه کمک و معونت از مصمغان کتابت یافت، و صلح برقرار شد.

مشابه این قول در الکامل ابن اثیر نیز به اختصار درج افتاده^۳. متن امان نامه‌ای که از سوی نعیم در این باب تنظیم یافته چنین است :

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب من نعیم بن مقرن لمردانشاه مصمغان

۱- رک : مازندران و استرآباد رابینو ، ص ۱۷۹ .

۲- تاریخ طبری جزء رابع ، ص ۲۵۳ س ۲۳ ، در وقایع سال ۲۲ هـ .

۳- الکامل ، ج ۳ ص ۱۲ س ۰۳ .

دنباوند، و اهل دنباوند و الخوار و اللارز و الشرز . انك آمن و من دخل معك على الكف ان تكف اهل ارضك ، و تتقى من ولى الفرج بمائتى الف درهم وزن سبعة فى كل سنة لا يغار عليك و لا يدخل عليك الا باذن ما اقامت على ذلك حتى تغير . و من غير فلاءعهدله و لالمن لم يسلمه.^{۱)}

ترجمه فارسی این امان نامه - چنانکه یاد شد - در صحیفه ۷۱ کتاب حاضر گذشت ، و همانجا اشارت رفت که « لارز » و « شرز » مذکور در این امان نامه بر طبق تعریف ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان دوشهر از شهرهای رویان بوده است، و بر طبق گفته یاقوت در معجم البلدان لارز از اعمال آمل محسوب می شده و در دو منزلی آن قرار داشته و شرز نیز کوهی از بلاد دیلم بود که مرزبان ری در فتح این شهر به دست عتاب بن ورقاء بدانجا پناه برد. با در نظر گرفتن همه قرائن کوه شرز ظاهراً با کوههای کلون بستک و خرسنگ و گاجره و خاتون بارگاه قابل انطباق می نماید. موقعیت قصران داخل به صورتی است که خوار و دماوند و لارز و شرز مذکور در امان نامه نعیم آنجا را در میان داشته است، و بدین قرینه قصران داخل بدان روزگار تابع دماوند و در اختیار مصمغان بوده است، و مردم آنجا چنانکه امان نامه حکایت دارد بر کیش زردشتی باقی ماندند.

قصران خارج چنانکه در ص ۲۵۰ کتاب حاضر مذکور افتاد از ری تبعیت داشته است، و با فتح ری و نفوذ آیین مقدس اسلام در آنجا مردم قصران خارج نیز به تدریج به این آیین گرویدند و بحث آن بیاید.

آیین زردشتی در جبال طبرستان و بیشتر نواحی تحت اختیار مصمغان تا یک قرن و نیم و درپاره ای اماکن تا دو قرن و نیم بعد از این تاریخ همچنان رواج داشت.

بخش دوم به عهد اسلامی

سپاه اسلام که دشت و هامون طبرستان و رویان و دماوند را به تفصیلی که بیاید بگشوده بود، در نقاط کوهستانی و نواحی صعب العبور آن سامان به دریافت مال و جزیه قناعت می‌ورزید، و آن هم کراراً مردم آنجا سر به طغیان برمی‌داشتند، و از دادن مال خودداری می‌کردند، و از نو به اطاعت در آمدند.

۱ - فتح طبرستان : به عهد عثمان سعید بن العاصی والی کوفه به سال ۲۹ یا ۳۰ به فتح طبرستان همت گماشت و ذکر کرده اند که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام نیز با وی بودند (این قول از غرابتی خالی نمی‌نماید^۱). سعید طبرستان و رویان و دماوند را بگشود (قصران داخل در حساب رویان بوده است) و چنانکه در فوق ذکر گردید، بنابه نقل منابع و از جمله فتوح البلدان بلاذری، مردم کوهستان مالی می‌پرداختند و به دین خود باقی بودند.

به عهد امیر المؤمنین علی علیه السلام گروهی در طبرستان به نام بنو ناجیه مرتد شدند و به نصرانیان پیوستند. آن حضرت مصقلة بن هبیره شیانی را بر ایشان بفرستاد و جمعی را اسیر و مالشان را تاراج کردند. مصقلة ایشان را بخريد و آزاد کرد اما تمام قیمت را نداد، و بگریخت و به معاویه پیوست .

چون معاویه روی کار آمد، مصقلة بن هبیره را با بیست هزار سپاه به طبرستان که طغیان کرده بودند فرستاد. مصقلة با اصفهید فرخان بزرگ ذوالمناقب پسر دابویه پسر گاو باره از خاندان آل گاو باره مدت دو سال بکوشید، می‌جنگید و پیش می‌رفت

۱- در فتوح البلدان بلاذری و معجم البلدان یاقوت و مختصر البلدان ابن فقیه در این سفر نام هردو تن آن بزرگواران، و در تاریخ ابن اسفندیار (ج ۱ صفحه ۷۳) و در تاریخ مرعی (صفحه ۱۲۴) نام حضرت امام حسن درج است، اما اولیاءالله در تاریخ رویان (صفحه ۴۵، ۴۶) منکر مسافرت آن بزرگواران به طبرستان است .

ومی کشت و اسیر می گرفت ، تا به هنگام بیرون آمدن از مضایق و دره ها و تنگناهای کوهستانی صعب العبور در طریق کجو (کجور) به راه کندسان^۱ ، مردم طبرستان و رویان راه بروی و سپاهیان شبستند، و سنگها صخره ها از کوه بر سر ایشان بغلطانیدند، و مصقله و بیشتر سپاهیان وی به هلاکت رسیدند ، و از آن زمان باز ، مردم به وی مثل می زدند و می گفتند : چنین نخواهد بود تا وقتی که مصقله باز گردد (یعنی تا ابد). پس از معاویه عبدالله بن زیاد نیز محمد بن الاشمث را والی آنجا گردانید ، وی نیز چون به شعاب کوهها رسید گرفتار و پسرش ابوبکر کشته شد. پس از واقعه مصقله سرداران عرب چون بدان نواحی به غزا می رفتند ، از فرو رفتن در مضایق و تنگناهای دره ها و راههای داخل شکاف کوهها پرهیز می کردند ، و به همین سبب بوده است که در بیشتر آبادیهای کوهستانی طبرستان و رویان و قصران داخل و دماوند ، آیین مقدس اسلام خیلی دیر نفوذ یافت ، و سرداران عرب از ایشان به دریافت مال قناعت می کردند .

در ایام سلیمان بن عبدالملک اموی (۹۹-۱۰۱ ه .) یزید بن المهلب والی خراسان شد و با لشکر خراسان به طبرستان رفت ، اصفهید مقابله را بسیجید ، سرانجام با قرار پرداخت مالی سالیانه از طرف اصفهید بنا بر صلح نهادند .

یزید رویان و دماوند (و از جمله قصران داخل) را نیز بگشود و با ایشان به دریافت مال و ثیاب و ظرف قرار بست . گفته اند همواره وضع در سرزمینها جبال طبرستان و رویان و دماوند (و به تبع در قصران داخل) در قبول و منع قرار صلح چنین بود ، تا خلافت منصور عباسی را شد^۲ .

۴- فتح ری و قصران خارج ، و تاریخ صدر اسلام آنجا : قصران خارج چنانکه در مطاوی صحائف پیشین کتاب حاضر اشارت رفت از شهر ری تبعیت داشته

۱- در تاریخ رویان (ص ۴۹ ، س ۱) آمده : «به طریق کجور به راه از ران» . مرعی در تاریخ طبرستان در ذکر این واقعه (ص ۱۲۵ س ۸) نوشته : «آخر الامر در کجور کشته شد ، و در قریه چهار سو مدفون است ، و مردم این عصر کیامشغله می خوانند.»

۲- رك: فتوح البلدان ، ص ۳۳۰-۳۳۳ ؛ مختصر کتاب البلدان ؛ ص ۳۰۷-۳۰۹ ؛ معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۰۴ ، ۵۰۵ ؛ تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷ ؛ تاریخ رویان اولیاء الله ، ص ۴۵-۵۱ ؛ تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۱۲۴ ، ۱۲۵ .

است و در همه وقایع با آن شهر بوده است. ری را بر طبق نقل طبری نعیم بن مقرن به سال بیست و دو هجری به صلح بگشود. مرزبانی ری را بدان عهد سپهبدی از خاندان بزرگ مهران موسوم به سیاوخش بن مهران بن بهرام چسویین داشت و جهة مقابله سپاهیانی از نواحی اطراف فراهم آورد. سردار عرب به کمک زینبی (در فتوح - البلدان زینبندی) پسر فرخان - که در سابق از سپاهیان سیاوخش بود و بعد از وی بگردید - بر سیاوخش پیروز آمد، و رازیان همانند زمین جزیه و خراج پذیرفتند، لکن کار به اینجا پایان نیافت، بلکه رازیان پس از این فتح همانند مردم طبرستان و رویان و دماوند در هر فرصتی شورشی بیامی داشتند و سرداری از سوی خلفا آنرا فرو می‌نشانند، و آنرا فتحی و آن سردار را فاتحی می‌شناختند، و راز اختلاف قول در باب فتح ری همین است. اینک اشارتی موجز به اختلاف اقوال در باب نام فاتح ری: فتوح البلدان بلاذری (که ظاهراً در سال ۲۵۵ هجری فراهم آمده): عروة بن زید الخلیل الطائمی به عهد عمر^۲.

تاریخ یعقوبی و البلدان وی: قرظة بن كعب الانصاری در خلافت عمر در سال

۲۳ هجری^۳.

تاریخ گردیزی: ابو موسی الاشعری به زمان عثمان^۴.

تاریخ جرجان: سويد بن مقرن، برادر و جانشین نعمان بن مقرن^۵.

التدوين رافعی: براء بن عازب^۶.

تاریخ گزیده: عبدالله بن عمر بن خطاب^۷.

این بود نمونه‌ای از اختلاف اقوال در باب نام فاتح ری (که قصران خارج

۱- طبری جزء ۴ ص ۲۵۳.

۲- فتوح البلدان، طبع ۱۸۶۶، ص ۳۱۷؛ ترجمه فتوح البلدان، ص ۱۴۷.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۳۴ ص ۲۰ به بعد؛ البلدان یعقوبی، ص ۲۷۶ ص ۳.

۴- زین الاخبار گردیزی، طبع نفیسی، ص ۲۷ ص ۷.

۵- تاریخ جرجان، ص ۴ ص ۱۶.

۶- التدوين، ص ۱۴ ص ۲.

۷- تاریخ گزیده، ص ۱۷۹ ص ۱۷، ص ۱۸۰ ص ۱۰.

نیز در حساب آن بقعت است). سبب این اختلاف علاوه بر آنچه در سابق مذكور افتاد یکی نیز این حقیقت تواند بود، که گاه دو یاسه تن از سران سپاه عرب به اتفاق ری را می‌گشودند، و تاریخ دانان و ارباب سیر هر يك آن فتح را به يك تن از آنان منسوب می‌دانستند، و قول آنها که در يك فتح نام چند تن سردار عرب را ذکر کرده‌اند مؤید این دعوی تواند بود، چنانکه در تاریخ سیستان ذکر گردیده :

« [عثمان] باز باموسی اشعری را فرستاد تا ری را بگشاید، و براء بن عازب و قرظة بن کعب با او»^۱.

در کتاب النقض آمده :

« نعمان بن مقرن و نعیم بن مقرن و سويد بن مقرن که منبر بهری نهادند، (یعنی فتح کردند) »^۲.

در میان این اقوال ظاهراً قول طبری را قوت بیشتری است.

حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام یزید بن قیس الارحبی را کارگزاری ری و همدان و اصفهان بخشید^۳، و نیز ربیع بن خثیم ابوزید اسدی معروف به خواجه ربیع مدفون در مشهد مقدس به زمان آن حضرت چندی ریاست لشکر عرب را در ری و عراق داشت^۴.

اینکه در پاره‌ای منابع ذکر گردیده که آن حضرت ربیع بن خثیم را به جنگ دیلم فرستاد، پهنه‌ری نیز در آن عهد به حساب دیلم بوده است و بحث آن بیاید. به عهد معاویه حکومت خراسان وری و بصره تا سال پنجاه و يك هجری به

۱- تاریخ سیستان، ص ۷۷ س ۶ به بعد.

۲- النقض، ص ۱۱۲.

۳- طبری، وقایع سال ۳۷ هجری؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۷۶ نامه آن حضرت به یزید؛ ابن اثیر، ج ۳ ص ۱۶۶ س ۱۳؛ منهج المقال ص ۳۷۴ س ۱۲؛ فقه الرجال، ص ۳۷۸ س ۲ ستون راست.

۴- ترجمه اخبار الطوال، ص ۱۸۲ س ۱۵ به بعد؛ ترجمه فتوح البلدان، ص ۱۵۷ س ۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، طبع طهران، جلد ۱ جزء ثالث ص ۱۶۲ س ۱۲ به بعد.

زیاد بن ابیه و از آن پس به پسر او عبیدالله بن زیاد واگذار بود^۱.
عبیدالله بن زیاد در آغاز خلافت یزید بن معاویه عمر بن سعد و شمرا را به وعده حکومت ری بفریفت تا به جنگ حضرت امام حسین به کربلا رفتند، و آن فاجعه بزرگ را بوجود آوردند^۲. داستان فریفته شدن ابن سعد به حکومت ری در همه منابع معتمد درج است، و این ابیات را از او در این واقعه نقل کرده اند:

أترک ملک الری ، والرّی رغبة
ام ارجع مذموماً بقتل حسین
و فی قتله النار الّتی لیس دونها
حجاب و ملک الّری قرة عین^۳

یعنی: آیا حکومت ملک ری را ترک کنم و حال آنکه ری خواسته و حاجت من است، یا به سبب قتل حسین سزاوار نکوهش و سرزنش شوم.
در قتل او آتشی است که در پیش آن حجابی نیست، و ملک ری مایه قرار و سرور چشم من است.

در سال شصت و چهار هجری پس از مرگ یزید مردم ری شورشی بپا کردند، که عتاب بن ورقا از سوی عامر بن مسعود امیر کوفه مأمور دفع آن گردید^۴.
در سال شصت و هشت هجری جمعی از خوارج، در دیه فیروز رام یا فیروز بهرام کنونی از آبادیهای جنوب غربی قصران خارج در نزدیکی ری با والی ری بجنگیدند و او را بکشتند. تفصیل واقعه بدین قرار بود:

عبدالمک بن مروان (و به قولی مصعب بن الزبیر) یزید بن الحارث (ابن اثیر: حرث) بن یزید را والی ری گردانید، خوارج با فرخان - مرزبان ری توطئه

۱- ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ۲۳۹-۲۴۳.

۲- ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ۲۵۹ س ۶ به بعد، ص ۲۶۱ س ۸ به بعد.

۳- مختصر البلدان ابن فقیه، ص ۲۷۱ س ۶؛ احسن التقاسیم، ص ۳۸۵ س ۵؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۱؛ نزهة القلوب، مقاله ناله، ص ۵۲؛ مجالس المؤمنین، ص ۳۸.

۴- الكامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۲۵ س آخر.

کردند که یزید را از میان بردارند. فرخان با مال و رجال خوارج را یاری داد، جنگ در فیروز بهرام میان ایشان در گرفت، خوارج یزید بن حارث و همسرش را با سیصد تن از اشراف کوفه بکشند، حوشب پسر یزید بگریخت.^۱

پس از این واقعه عتاب بن ورقا که عامل اصفهان از سوی مصعب بن زبیر بود مأموریت یافت تا بهری برود، و مردم آنجا را که به خوارج مدد داده بودند گوشمال دهد. عتاب بدان سوی شتافت، و با رازیان که فرخان در رأس ایشان بود بجنگید، و ایشان را بشکست و غنائم زیادی بچنگ آورد، و تمامت قلاع آن حدود را بگشود.^۲ فرخان بگریخت و به کوه «شرز» در نزدیکی قصران داخل از سوی شمال پناه برد، و ظاهر آقوول یا قوت در معجم البلدان در ذیل «شرز» ناظر به این حادثه است، آنجا که گفت:

« شرز ... جبل فی بلاد الدیلم^۳ لجا الیه مرزبان السری لما فتحها عتاب بن ورقاء^۴ »

مفاد آن اینکه: شرز... کوهی است در بلاد دیلم که چون عتاب بن ورقا ری را فتح کرد مرزبان آن بدانجا پناه برد.

نکته ای که در باب ری و به تبع درباره قصران خارج به عهد بنی امیه گفتنی می نماید آنست که این دودمان در اثر بیدادگریهای بیست ساله حجاج بن یوسف در حکومت بر عراقین (۷۵-۹۵ هـ). و سفاکیهای قتیبه بن مسلم که از سوی حجاج والی ری و سپس امیر خراسان شد، بر اوضاع تسلطی جابراه یافتند، و از این به بعد، به قول ابن اثیر و ابن خلدون، تا پایان عهد بنی امیه و ظهور ابو مسلم خراسانی میل اکثر مردم ری به سوی امویان بود، و بدین سبب به هنگام استیلای عباسیان اکثر ایشان جلای وطن کردند، ابن اثیر گفته:

۱- معجم البلدان یا قوت، ج ۳ ص ۹۲۸ س ۲۰ ذیل فیروز رام؛ الکامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۹۱ س ۱۰ به بعد.

۲- الکامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۹۲ س ۹ به بعد.

۳- بدان روزگاران حد جنوبی دیلم به ری و ساوه می رسید و بحث در این باب بیاید.

۴- معجم البلدان یا قوت، ج ۳ ص ۲۷۵ س ۸.

« ولما استقر امر بنی العباس بالری هرب اکثر اهلها لمیلهم الی بنی امیه ، لانهم كانوا سفیاضیة... »^۱

یعنی: چون کار بنی العباس در ری قرار یافت، بیشتر مردم به سبب میلی که به بنی امیه داشتند بگریختند، زیرا ایشان سفیانی بودند.
ابن خلدون نوشته:

« وقد اکثر أهل الری الی بنی امیه ، فاخذ ابو مسلم املاکهم ولم یردها علیهم إلا السفاح بعد حین^۲. »

یعنی: مردم ری را بیشتر میل به سوی بنی امیه بود، و ابو مسلم املاکشان را بگرفت، تا سفاح پس از چندی پس داد.

عمال خراسان که رازیان از ایشان اطاعت داشتند به توالی عوض می شدند تا نوبت به نصر بن سیار (۱۲۰ یا ۱۲۱ هجری) رسید، بدین هنگام کار ابو مسلم در خراسان بالا گرفت، و نصر را بشکست^۳ و امویان را بر انداخت و عباسیان را بخلافت بنشانند تا آنکه خود ناجوانمردانه به دست منصور عباسی کشته شد.
از وقایع مهم آن عهد که در ری رخ داده ظهور سنیاد به خونخواهی ابو مسلم است که ذکر آن بیاید.

مطلبی که در باب قصران ذکر کرده اند و بدان روزگاران حائز کمال اهمیت بوده است آنستکه فرقه مسلمیه یا پیروان ابو مسلم خراسانی معتقد بودند که ابو مسلم زنده است و در کوههای ری پنهان است و روزی ظهور خواهد کرد.
منصور عباسی که پس از سفاح به سال صد و سی و شش به خلافت نشست، ابو مسلم را با همه خدمات که به آل عباس کرده بود به سال صد و سی و هفت به خدعه و مکر بکشت^۴. ابن ندیم در فهرست آورده که در خراسان پس از اسلام فرقه ای پیدا شدند به نام مسلمیه که اصحاب ابو مسلم بودند.

۱- ابن اثیر، ج ۴ ص ۳۱۸ س ۱، در وقایع سال ۱۳۱ هجری.

۲- ابن خلدون، طبع بولاق، جزء ۳، ص ۱۲۶ س ۴.

۳- ترجمه طبری (چاپ عکسی) ص ۴۶۵ س ۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۸۰؛

مروج الذهب، ج ۲ ص ۱۶۰ س ۲۶؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۲۸۵.

۴- برای وقوف به جزئیات این حادثه، رک: ری باستان، ج ۲ ص ۲۵۰-۲۵۷.

پیروان ابومسلم که عقیده به امامت وی داشتند می گفتند که او زنده و کامیاب است، و چون منصور ابومسلم را بکشت، داعیان و یاران مخصوص ابومسلم به شهرها گریختند و یک تن از ایشان به نام اسحاق به ترکستان و ماوراء النهر رفت، و مردم آن سامان را به اعتقاد به ابومسلم بخواند و دعوی می کرد که ابومسلم در «کوهستان ری» (قصران) زندانی است، و به عقیدت ایشان وی در وقتی که آنان داندنظهور خواهد کرد؛ همانگونه که کیسانیان در باب محمد بن حنفیه چنین دعوی دارند^۱... [اسحق] پس از واقعه ای که برای ابومسلم رخ داد، این داعیه را به پا کرد و مردم را به این اعتقاد بخواند، و می گفت که ابومسلم پیامبری از سوی زردشت بود، و زردشت نیز زنده است و نمرده است، و ابومسلم هم زنده و جاوید است، و خروج خواهد کرد، تا این دین را به پای دارد، این معنی از اسرار مسلمیه است. بلخی گوید: پاره ای از مردم مسلمیه را خرمدینیه خوانند، و گفت به من رسیده است که گویند در بلخ گروهی از ایشان در دیه حرساد و یلجانی باقی اند^۲. اصل قول ابن ندیم در ذیل کلمه «المسلمیه»، به مناسبت اهمیت موضوع در ذیل درج می افتد:

«ومن الاعتقادات التي حدثت بخراسان بعد الاسلام، المسلمية، اصحاب ابی مسلم، يعتقدون امامته و يقولون انه حي يرزق. وكان المنصور لما قتل ابامسلم، هرب دعائه واصحابه المتحققون به، الى نواحي البلاد. فوقع رجل يعرف باسحق الى الترك، الى بلاد ماوراء النهر، واقام داعية^۳ لابی مسلم وادعی ان ابامسلم محبوس فی جبال الری؛ وعندهم، انه يخرج فی وقت يعرفونه، كما يزعم الكيسانية فی محمد بن الحنفية... فلما كان من ابی مسلم ما كان، دعا [اسحق] الناس اليه، وزعم انه نبی انقذه زرادشت، و ادعی ان زرادشت حی لم یمت. واصحابه يعتقدون انه حی لا یموت، وانه يخرج حتی یقیم هذا الدین لهم. وهذا من اسرار المسلمية. قال البلخی:

۱- فرقه کیسانیه معتقدند که محمد حنفیه بن علی بن ابی طالب علیه السلام در کوه رضوی در سوی غربی مدینه در شمال و نزدیک ینبع مقیم است، رك: المسالك اصطخری، ص ۲۵ س ۵؛ ترجمه فارسی آن، ص ۲۳ س ۱۹؛ سورة الارض ابن حوقل، ص ۴۰ س ۱۹.

۲- الفهرست، ص ۴۰۸؛ ترجمه فارسی آن، ص ۶۱۵.

و بعض الناس يسمي المسلمية الخرمدينة ، و قال : بلغني ان عندنا ببلخ منهم جماعة بقرية يقال لها حرساد ، ويلجأ الي .^۱

مفاد این عبارت در سابق گذشت . دارمستر نیز در کتاب مهدی موضوع محبوس بودن ابو مسلم در کوهستان ری و خروج وی از آنجا را نقل کرده است^۲ . اینکه در این قول به نقل از بلخی ذکر گردیده است که « پاره‌ای از مردم مسلمیه را خرمدینه خوانند » از قوتی خالی نمی نماید، زیرا اظهار آری را با ابو مسلم بدان عهد ارتباطی قوی بوده است و ضرب المثل معروف « ترک الرأى بالرأى » که در لسان و قلم اهل ادب جاری است مربوط به واقعه ابو مسلم و شهر ری است ، و گفته اند که ابو مسلم در بازگشت از بغداد به خراسان چون به ری رسید از آنجا در اجابت دعوت خلیفه برخلاف اندرز ناصحان به عراق بازگشت ، و چون به نظر خلیفه نسبت به خویش بدگمان شد از نزدیکان رأی و نظر خواست . وی را گفتند « ترک الرأى بالرأى » . از آنگاه باز این جمله به صورت مثل بماند ، و نیز سنباد خرمی جامه سیاه چنانکه در سابق اشارت رفت پس از قتل ابو مسلم می گفت او ولی وی است و به خونخواهی در نیشابور برخلیفه منصور خروج کرد . وی يك تن مجوسی بود که به ابو مسلم اخلاص می ورزید . سنباد از نیشابور روی به ری نهاد ، و ابو عبیده حاکم آنجا را بشکست ، همه اموالی را که ابو مسلم در سابق به هنگام رفتن به نزد ابو العباس سفاح در ری به جای گذاشته بود به اختیار گرفت ، و برری و قومس و نیشابور و ماوراءالنهر غلبه کرد ، تا آنکه منصور جمهور بن مرار عجلای را به دفع او به ری فرستاد ، و عمر بن العلاء - که بعدها تمامت رویان و از جمله قصران داخل را به اختیار گرفت - جمهور را مدد داد^۳ و سنباد شکست یافته با مالی فراوان به هزیمت راهی طبرستان شد ، و از صفهد خورشید پناه خواست ، لکن پیش از وصول به نزد وی به دست پسر عم

۱- الفهرست ، ص ۴۰۸ .

۲- مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم ، ص ۱۳۱ .

۳- نکارنده را درباره این ضرب المثل تحقیقی است ، که در کتاب ری باستان درج

کرده است ، رك: ری باستان ج ۲ ص ۲۵۰-۲۵۷ .

۴- فتوح البلدان بلاذری ، ص ۳۳۴ س ۱۱ .

اصفهد مقتول شد^۱.

در آن روزگاران خرمدینه را در پهنه‌ری شهرت و قدرت و کبر و فری بوده است، در سیاستنامه در داستان خروج سنباد در باب پیدایی این فرقه در ری چنین ذکر شده:

« زن مزدك ، خرمه بنت فاده ، بگریخته بود از مداین با دو کس ، و به رستاق ری افتاده ، و مردم را به مذهب شوهر می خواند تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گبران ؛ و مردمان ایشان را خرمدین لقب نهادند ؛ و روزگار می جستند تا خروج کنند ، و این مذهب آشکار گردانند ...^۲ »
در مجمل التواریخ نیز چنین آمده :

« ... مزدك را زنی بود نام او خرمه بنت فاده ، به روستای ری افتاد ، و مردم را دعوت کرد به دین مزدك ، و از آن پس خرمه دین خواندندشان ، و مزدکی به جای رها کردند ، و به عهد هارون الرشید قوت گرفتند ، و در این وقت بابك برایشان مهتر شد ، و جمعی بسیار بکشتند ، و کارش روزگاری بماند...^۳ »

اکنون با توجه به آنچه گذشت می توان پذیرفت که خرم دینه که نشأتشان در ری بود و خود نیز اکثر اهل آن دیار بودند و به تناسخ و حلول تمایلی داشتند^۴ ، و در پی فرصت جهت خروج بر خلیفه می گشتند خیانت خلیفه عباسی را به ابومسلم - که چنانکه گذشت وی با ری ارتباطی خاص داشت و نیز مورد احترام و علاقه سنبادخرمی بود- بهانه قرار دادند ، و به نام خونخواهی ابومسلم به کمک سنباد برخاستند ، و پس

۱- جهت وقوف بیشتر به امر سنباد ، دك: طبری ، ج ۹ ص ۱۶۹ در وقایع سال ۱۳۷ هجری ؛ مروج الذهب مسعودی ، ج ۲ ص ۱۸۶ س آخر به بعد ؛ الكامل ، ج ۴ ص ۳۵۷ در وقایع همین سال ؛ تاریخ ابن سفندیار ، ج ۱ ص ۱۷۴ س ۲ ؛ تاریخ رویان اولیاء الله ص ۴۴ ؛ البدء والتاریخ ، ج ۶ ص ۸۲ س ۱۲ ؛ روضة الصفا ، جلد سوم (شماره صفحه ندارد) ؛ حبیب السیر ، جزو سیم از جلد دوم ص ۴ س ۲۵ به بعد ؛ دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، به زبان انگلیسی ، ج ۳ ص ۱۱۰۶ .

۲- سیاست نامه ، ص ۲۱۳ ، س ماقبل آخر .

۳- مجمل التواریخ ، ص ۳۵۴ س ۱ .

۴- الملل والنحل ، ج ۱ ص ۱۸۵ س ۴ .

از شکست سنباد، داعیه مسلمیه را به وجود آوردند، و ادعای پنهان بودن ابو مسلم در جبال ری یا قصران نیز مؤید این نظر تواند بود زیرا ظاهراً مردم ری بودند که از خصوصیات دره‌ها و شعاب و صعوبت مسلك و مناعت جبال ری و عدم نفوذ اسلام در آنجا و قوف داشتند و می‌توانستند مخفی بودن ابو مسلم را در آنجا ادعا کنند، نه خراسانیان، پس این دعوی که مسلمیه همان خرمدینیه هستند به ظاهر صواب می‌نماید، و به ویژه آنکه خرمدینیه چنانکه اشارت رفت به تناسخ و حلول متمایل بودند؛ و مسأله زندانی بودن ابو مسلم در جبال ری - با آنکه قتل ابو مسلم همگان را به سبب کثرت شیوع مسلم بود - بر پایه این اعتقاد امکان ظهور و بروز داشته است.

این جریان مربوط به سالهای ۱۳۴-۱۳۷ هجری است.

۳- قصران داخل و نواب خلفا: قصران داخل تا این سنوات به شرحی که در ص ۲۵۵ - ۲۵۴ گذشت همچنان در اختیار مصمغان و مضاف به دماوند بود^۱، و زردشتیگری و آداب آن در آن حدود کماکان ادامه داشت. مردم آن نواحی گاه با پرداخت مالی به حکام عرب اطاعت نشان می‌دادند، و دیگر گاه سر به طغیان برمی‌داشتند، و بدین صورت دولت مصمغان تا سال ۱۴۱ هجری ادامه یافت. در این سال عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی که امارت خراسان را داشت سر به طغیان برداشت، منصور فرزند خود محمد مهدی را (که در ری بناهایی به وجود آورد، و این شهر را به نام او محمدیه خواندند) به سرکوبی او فرستاد. امر عبدالجبار به آسانی فیصله پذیرفت^۲، منصور را دریغ آمد که آن مخارج و نفقات باطل شود؛ از این رو به محمد مهدی فرمان داد تا به فتح طبرستان همت گمارد. وی که بدین هنگام در ری اقامت داشت، ابوالخصیب را بالشکری به سرداری عمر بن العلاء و خازم بن خزیمه بدان طرف گسیل کرد، و آن واقعه را تفصیلی است که ذکر آن از حوصله این مقام بیرون است. این لشکر پس از پیروزی در طبرستان و رویان مرکز مصمغان را نیز در دماوند که قلعه استوناوند بود بگشودند، و دولت مصمغان را برانداختند، و دو دختر مصمغان را به اسیری به بغداد بردند، و مهدی آن دخترها را بخريد، و

۱- رك : كتاب حاضر، ص ۲۵۵.

۲- رك : ابن اثیر، ج ۴ ص ۳۶۶، ۳۶۷.

یکی از آن دو مادر منصور بن مهدی است ^۱.

۴ - عمر بن العلاء : عمر بن العلاء مذکور در فوق از مردم ری بود و در آنجا به کار قضایی اشتغال داشت ، در واقعه سنباد با او بجنگید ^۲ ، و در دیلم خدماتی به سود در بار خلافت انجام داد ^۳ ، بدین مناسبات جمهور بن مرار مذکور در ص ۲۶۴ کتاب حاضر که مأمور دفع سنباد بود ، پس از پایان بخشیدن به غائله وی ، عمر را به نزد منصور خلیفه برد ، منصور به وی منزلت بخشید و والی طبرستانش گردانید ^۴ ، و بنا به قول طبری پرویز برادر مصمغان که از عمر در واقعه سنباد و راوندیه هنرها دیده بود ، در مشورت منصور با او ، عمر را اعلم مردم به بلاد طبرستان معرفی کرد تا منصور او را نامزد آن مهم گردانید ^۵.

رویان (که قصران داخل را نیز شامل می شد) و در سابق جزء دیلم بود ، بدین هنگام به اختیار عمر بن العلاء درآمد ، و وی به آمل بنشست ^۶ . ابن فقیه نیز در مختصر کتاب البلدان نوشته :

« زعم ان الرویان لیست من طبرستان ، وانها کورة مفردة برأسها و بلاد واسعة کثیرة الانهار والعیون والخیرات ، یحیط بها جبال عظیمة وممالک کثیرة ، وکانت فیما مضی من مملکة الدیلم فصارت لعمر بن العلاء صاحب الجوسق بالری بالا زدان ^۷ . »

۱ - طبری ، ج ۹ ص ۱۷۶ س ۲۷ ؛ ابن اثیر ، ج ۴ ص ۳۶۷ س ۱۸ ؛ ابن خلدون ، طبع بولاق ، ج ۳ ص ۱۲۶ س ۹ ؛ ایران قدیم ، ص ۲۰۲ س ۵ ؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۳۹۶ س ماقبل آخر .

۲ - فتوح البلدان ، ص ۳۳۴ س ۱۱ ؛ ترجمه فارسی آن ، ص ۱۸۹ س ۱ .

۳ - معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۰۶ س ۴ .

۴ - مختصر البلدان ابن فقیه ، ص ۳۰۹ ؛ فتوح البلدان و ترجمه فارسی آن و معجم البلدان ، صحائف مذکور در ذیل ۲ و ۳ .

۵ - تاریخ طبری در ذکر وقایع سال ۱۴۱ هجری .

۶ - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۷۶ س ۱۸ ؛ تاریخ رویان آملی ، ص ۵۹

س ۷ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۳ س ۱۲ .

۷ - مختصر البلدان ، ص ۳۰۴ س ماقبل آخر به بعد .

یعنی: گفته اند که رویان از طبرستان نیست، و خود جدا گانه ناحیتی است، سرزمینهایی پهناور و رودها و چشمه سارها و نعمت‌ها، و کوه‌های عظیم و ممالک بسیار آنرا در میان دارد؛ و به روزگاران گذشته جزء مملکت دیلم بوده است سپس به عمر بن العلاء، صاحب کوشک در ازدان ری تعلق گرفت.

بحثی موجز در باب رویان: چون حوادث قصران بعد از این تاریخ با وقایع رویان (یار ستمدار سالهای بعد) ارتباط کلی پیدا می‌کند بدین مناسبت به ایجاز به تعریف رویان می‌پردازد. درص ۶۶، ۶۷ کتاب حاضر به تفصیل بحث رفت که حد دیلم مذکور در سطور بالا از جنوب به قزوین و شمال غربی ناحیت ری، و از مشرق به ناحیه شمالی ری می‌پیوسته و دلیل آن نیز از قول اصطخری و ابن حوقل و سماعانی ذکر گردید، و همچنین در ص ۶۹، ۷۰ کتاب تصریح رفت که در پاره‌ای از منابع قرون پیشین تمامت پهنه ری توسعا جزء دیلمان محسوب بوده است، و در این باب نیز از قول یعقوبی در البلدان و اصطخری در المسالك و ابن حوقل در صورة الارض مطالبی نقل افتاد. علاوه بر همه آنها در احادیثی که در مذمت ری نقل گردیده نیزری جزء خاک دیلم محسوب آمده، چنانکه ابن قتیبه در مختصر کتاب البلدان گفته: «وفی اخبار آل محمد (ص): الری ملعونة، وهی علی بحر عجاج، و تربتها تربة دیلمة یابی ان تقبل الحق...»^۱

یعنی: در اخبار آل محمد (ص) آمده است که: ری دور مانده از رحمت حق است، و این سرزمین بر کنار دریای خروشان (بحر خزر) واقع است، و خاک آن خاکی دیلمی است، و از پذیرفتن حق سرباز می‌زند.

یا قوت در معجم البلدان نوشته:

«وفی اخبارهم: الری ملعونة، و تربتها تربة ملعونة دیلمية، و هی علی بحر عجاج تا بی ان تقبل الحق.»^۲

مفاد این حدیث نیز به تقریب مشابه روایت منقول از ابن قتیبه است. نظیر این حدیث در باب ری در منابع دیگر نیز همانند احسن التقاسیم،

۱- مختصر البلدان، ص ۲۷۳ س ۱۳.

۲- معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۸.

عجایب نامه ، بحار الانوار مجلسی درج است . از آنچه گذشت به وضوح روشن می گردد که ناحیت قصران و به ویژه قصران داخل در صدر اسلام جزء خاک دیلم بوده است ، و کوه قارن مذکور درص ۲۵۲ کتاب حاضر چنانکه در همانجا از قول نجیب بکران نقل افتاد همان کوه رونج (= رویان) است که خود جزء دیلم بوده است ، میان طبرستان و میان ری و میان بسطام و دامغان .

صاحب نخبة الدهر نیز تصریح کرده است که کوه قارن جزء دیلم هست . حد جنوبی رویان مطابق گفته ابن فقیه و یاقوت کوههای ری (کوههای شمیران فعلی) بوده است ، ابن فقیه در مختصر البلدان و یاقوت در معجم البلدان در این باب قول مشابهی دارند ، که به نقل قول ابن فقیه بسنده می کند :

« جبال الرویان متصله بجبال الری و ضیاعها ، و یدخل الیهما ممایلی الری ۲۰ »

یعنی: کوههای رویان به کوهها و ضیاع ری پیوسته است ، و از سوی ناحیت ری بدانجا روند .

باتوجه به این دو قول و اقوال دیگر حدی که ری و رویان را از یکدیگر جدا می کرد سلسله توجال در جنوب دره رود جاجرود بوده است، که ضیاع ری را در سوی جنوب و جنوب غربی و کوههای رویان را در سوی دیگر در شمال شرقی قرار می داده است. از این رو کوههای قصران داخل مانند کوه خرسنگ و اشترکوه و خاتون- بارگاه و لارکوه و کوه دربند سرو کوه شمشک و گاجره و اسبول و برجین و لواسان کوه و جز اینها که ذکرشان در ص ۱۱۷ کتاب حاضر برفت جملهگی در حد رویان قرار داشتند و جزء جبال رویان بوده اند . با در نظر گرفتن حدی که برای کوه فرشوادگر درص ۶۳ تعیین گردیده ، و تعریفی که برای کوه قارن در سطور پیشین شده روشن می گردد که کوه قارن قسمتی از فرشوادگر ، و کوه رویان بخشی از کوه قارن و کوه قصران داخل پاره ای از کوه رویان بوده است. وحد جنوبی همه ری است. هرگاه قول اصطخری و ابن حوقل در این باب ملاک قرار گیرد در آن صورت

۱- نخبة الدهر، ص ۲۲۶ س ماقبل آخر .

۲- مختصر البلدان ، ص ۳۰۵ س ۶ ؛ معجم البلدان یاقوت ، ج ۲ ص ۸۷۳ س ۱۸ .

حد جنوبی رویان آبادیهای دامنه جنوبی توچال خواهد بود ، اصطخری گفته :
 «و اما جبال الروینج فانها كانت ممالك، الا ان فی هذا العصر قد فنیت ملوکهم،
 وهم من الری وطبرستان ، فما كان فی وجه الری فمن حدود الری ، وما كان فی وجه
 طبرستان فمن طبرستان ^۱ .»

یعنی: کوهسار رویان چند مملکت بوده است ، جز آنکه بدین زمان شاهان ایشان
 فانی شده اند ، و خاک ایشان میان ری و طبرستان تقسیم است، آنچه درسوی ری است
 از حدود ری و آنچه درسوی طبرستان است از طبرستان است.

قول ابن حوقل نیز به همین تقریب است ^۲ . بدین موجب آبادیهای دامنه
 جنوبی توچال که از سوی جنوب به پهنه ری اشراف دارد ، حد جنوبی رویان بوده
 است .

آقای دکتر ستوده نیز در مقدمه تاریخ رویان « پاره ای از دهکده های کوهستانی
 شمیران نظیر پس قلعه » را جزء رویان دانسته اند ^۳ .

بهر حال قصران داخل به تمامی جزء رویان بوده است.

ظاهراً قدیم ترین منبع موجود که نام رویان در آن درج آمده نامه تنسراست
 که در آن از جشنسف به عنوان شاه و شاهزاده طبرستان و فدشوار گرو جیلان و دیلمان
 و رویان و دناوند یاد شده ^۴ . نام رویان همراه با افسانه های باستانی کشور عزیز نیز
 جای به جای به چشم می خورد ، چنانکه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، در ذکر
 رویان استنادی و بیان نبرد منوچهر و افراسیاب و تیراندازی آرش رازی ، چند بار
 نام رویان ذکر گردیده ، مانند :

« ابتدای زمین رویان به عهد فریدون بود ... ^۵ » و نیز: « منوچهر به حد رویان

۱- المسالك والممالك اصطخری ، ص ۲۱۲ ، ص ۲۰ .

۲- صوره الارض ابن حوقل ، ص ۳۲۰ س ماقبل آخر .

۳- تاریخ رویان ، مقدمه ، ص سیزده ص ۲۱ .

۴- نامه تنسر ، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۵ ص ۷ .

۵- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۵۹ س آخر .

با دیهی افتاد که مانهر گویند...^۱»

و نیز: « بعد مصالحه منوچهر و افراسیاب کوره رویان پدید شد و عمارت آن حدود رفت...^۲ »

در الآثار الباقیه ابوریحان در ذکر عید تیرگان ، در بیان تیراندازی آرش رازی^۳ بر طبق قرار منوچهر و افراسیاب آمده :

« امرالله الريح حتى اختطفت النشابة من جبل الرويان ، و بلغ بها اقصى خراسان^۴ . »

یعنی : خداوند باد را فرمود تا آن تیر را از کوه رویان بر باید و به دورترین نقطه خراسان برساند .

رویان (که هم نام شهر است و هم نام ناحیه) در منابع به صورتهای «روبنج»^۵ و «روبنج»^۶ و «روبت»^۷ و «رونج»^۸ و «رونه»^۹ و «رودان»^{۱۰} نیز آمده است و همه

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۶۱ س ۱۳ ؛ نیز ، رك : تاریخ رویان ، ص ۱۹ س ۱۲ .

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ ص ۶۲ س ۱۰ ؛ نیز : رك : تاریخ رویان ، ص ۲۱ س ۷ .

۳- در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ ص ۶۰ س ۱۲ نسبت آرش «رازی» آمده .

۴- الآثار الباقیه ، ص ۲۲۰ س ۱۳ .

۵- صورت الارض ابن حوقل ، ص ۳۱۸ س ۶ در تعریف دیلم را بینو گفته : « بنا به قول ابن حوقل روبنج بین ری و طبرستان واقع و همان رویان است . مازندران و استرآباد را بینو ، ص ۶ س ۲۲ مقدمه مترجم ترجمه قول را بینو .

۶- المسالك والممالك اصطخری ، ص ۱۲۱ س ۴ در تعریف دیلم .

۷- ترجمه المسالك والممالك ، ص ۱۶۸ س ۵ در تعریف دیلم .

۸- جهان نامه ، ص ۵۸ س ۱۰ .

۹- « » « » « »

۱۰- حدود العالم ، ص ۱۴۶ س ۴ . در نسخه الدهر ، ص ۲۲۶ س ۸ در همین مقام رویان است .

۱۱- در تاریخ مازندران مهجوری (با واسطه از جغرافیای موسی خورنسی) ، ج ۱

ص ۳۸ س ۱۸ به بعد «روان» (Rvan) نیز ذکر شده .

یکی است، فی‌المثل سه صورت نخستین در صورت الارض والمسالك و ترجمه آن دريك مقام در بیان حدود دیلم درج آمده، و دو صورت «رونج» و «رونه» را محمد بن نجیب بکران در ذکر کوه قارن آورده، اما گفته که معنی آن معلوم نیست. «رودان» در حدود العالم در این عبارت: «ناتل، چالوس، رودان، کلار شهر کهایبی اندر کوهها و شکستگی‌ها» ذکر گردیده، که چون آن را با این نامها از نخبة الدهر در ذکر شهرهای طبرستان: «... و مدینه ناتل و کلار و الرویان و ساریه و شالوس...»^۲ که به دنبال هم آمده برسنجیم روشن می‌شود که «رودان» همان رویان است، و صورت «روان» (Rvan) را هم از کتاب جغرافیای موسی خورنسی نقل کرده‌اند^۳، مرحوم پور داود در یشتها در ذیل «رئوذیت» مذکور در زامیادیشت نوشته:

«رئوذیت Raodhita (یا رئوایدیت) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲۷ روذیشنومند Rōdhishnōmand نامیده شده و لفظاً آن را به معنی «کوهی که از آن گیاه فراوان رویده» گرفته است. دارمستتر گمان کرده که این کوه همان رویان جغرافیون عرب باشد که در طبرستان است.»^۴

منطبق دانستن این نامهای اوستایی، بدون وجود قرینه قابل اعتنا، با کوههای رویان، یعنی محلی که به تأیید اهل فن^۵ به هنگام تدوین اوستا مسلماً هنوز آیین زردشت، به سبب صعوبت مسالك، در آنجا راه نیافته بوده، (چنانکه آیین مقدس اسلام نیز پس از چند قرن در آن حدود نفوذ یافت) از تحکمی خالی نتواند بود، مگر آنکه گفته شود به سبب ذکر رویان در افسانه‌های باستانی در اوستا نیز درج آمده است. بهر حال به فرض قبول این گفته، ضرورتی ندارد که کلمه رویان بطور یافته نام اوستائی این محل باشد، چنانکه واژه «رستم‌دار» نیز که از قرن هفتم به بعد

۱- حدود العالم، ص ۱۴۶ س ۴.

۲- نخبة الدهر، ص ۲۲۶ س ۸.

۳- تاریخ مازندران، ج ۱ ص ۳۸ س ۱۸ به بعد.

۴- یشتها، زامیادیشت، ج ۲ ص ۳۲۵ ذیل ۴. نیز، رك: نامه تنسر، حواشی و توضیح

استاد مینوی، ص ۵۲ س ۲۳.

۵- به مبحث مذهب قصران رجوع شود.

بر این ناحیه اطلاق گردیده ، از نظر اشتقاق ارتباطی با کلمه «رویان» ندارد .
اینکه نجیب بکران گفته که معنی آن معلوم نیست ^۱ ، بی گمان به سبب عدم
آشنایی وی به گویش مردم آن ناحیت بوده است .

وجه تسمیه رویان : الف و نون در کلمه « رویان » پسوند نسبت است و
« روی » (= رو) تلفظ محلی کلمه «رود» (= رود) است در لهجه اصلی آن نواحی -
چنانکه در مبحث گویش قصران در کتاب حاضر بیاید - حرف «ذ» که اکنون اکثر «د»
تلفظ می شود در آنجا در کلمات به «ی» بدل می گردد ، مانند «بشوین» به جای «بشدن» ،
و «بزین» به جای «بزدن» و «کی بانو» به جای «کدبانو» و صدها مثال از این دست ؛
رویان نیز - همچنانکه در حدود العالم آمده است - در گویش فصیح «رودان» و
«رودان» است ، به سبب کثرت رود که در آن ناحیه جاری است ، چنانکه در سخن
ابن فقیه که درص ۲۶۷ کتاب حاضر درج آمد ذکر گردیده که رویان رودها و چشمه -
سارهای فراوان دارد ، و نام بخشهای تابع رویان همانند «رودبار قصران» ، و «رودبارک»
از آبادیهای نور^۲ ؛ و «رودبار علیا» و «رودبار سفلی»^۳ و آبادیهای دیگر از پهنة
نور که نام آنها از ترکیب کلمه «رود» به وجود آمده است^۴ دلیل دیگری در
اثبات این دعوی است ، و اطلاق نام «رودان» بر سرزمینهای دارای رود ، در جاهای
دیگر نیز سابقه دارد ، نظیر «هشتاد رودان» در نزدیکهای خوارمذکو در الاعلاق
النفیسه^۵ ، و «رودان» یکی در ابرقو و دیگری در نواحی بست ، و یکی دیگر از دیهای
خوارزم^۶ و دیگری در کرمان^۷ ، که نام آنها در منابع باستانی درج است . در لهجه
مردم آن حدود حرف «د» در کلمه «رود» در هر ترکیبی که باشد تغییر می یابد ،

- ۱- جهان نامه ، ص ۵۸ س ۱۱ .
- ۲- مازندران و استرآباد رایینو ، ص ۱۴۹ س ۵ .
- ۳- د د د ص ۱۴۹ ، ۱۵۰ .
- ۴- د د د ص ۱۴۸ به بعد .
- ۵- الاعلاق النفیسه ، مجلد سابع ص ۱۶۹ س ۶ .
- ۶- المشترك یاقوت ، ص ۲۱۱ س ۱۴ باب «رودان» .
- ۷- نخبة الدهر ، ص ۱۷۶ س ۱۱ .

چنانکه از بازار روده^۱ ری در تاریخ طبرستان به صورت «بازار رویه»^۲ یاد شده ،
 ودیه «رودک» واقع در رودبار قصران را مردم محل «رویک» گویند «رودخانه» را
 «روخانه» نامند، حتی اگر کلمه «رود» به معنی دیگر نیز به کار روده‌مین حال را پیدا
 می‌کند ، مثلاً «رود» به معنی فرزند را در جمع به الف و نون «رویوان» تلفظ کنند ، و
 این مصراع به لهجه محلی در آن حدود از دیرباز شهرت دارد : «گنه مازان کنند
 رویان وچینند» یعنی مادران گناه می‌کنند و فرزندان برمی‌چینند (یعنی به عواقب آن
 گرفتار می‌آیند) ، و «روده» گوسفند را نیز «رویه» گویند.

گاه در منابع «رودبار» که به معنی پهنه دارای رود بسیار است «رویوان» نامیده
 شده است ، چنانکه در نسخه خطی منحصر به فرد تاریخ رویان ، متعلق به کتابخانه
 مجلس شورای ملی این جمله آمده:

«... از یاسمین کلانه تا نهایت لایوچ بلکه تا رویان نور یک معرکه ای شده

بود.»

که در نسخه مطبوع به جای «رویوان» ، کلمه «رودبار» قرار داده شده است.^۳
 رود ، در اوستا «اورود» (Urūd) ، و در پارسی باستان ، که زبان رایج روزگار
 هخامنشیان بوده است «روت» (Rautah) و در پهلوی «رت» (Rot) آمده است^۴ ، و هم
 اکنون «روت» نام آبادی است در قصران داخل^۵.

«رویوان» در اصل نام شهر بوده است^۶ ، و رایینو آنرا همان شهر کجور دانسته

و گفته :

«رویوان (که کجور هم خوانده می‌شد) در موقع تاخت و تاز مغول خراب

۱- برای اطلاع بر این بازار ، رک : ری باستان ، تألیف نگارنده ، ج ۱ ص ۲۱۹.

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسمت سوم ، ص ۱۵۸ س آخر.

۳- تاریخ رویان ، ص ۱۸۸ س ۱ ، و ذیل ۱ .

۴- آناهیتا ، ص ۶۸ ، س ۷ ، حواشی و تملیق دکتر مین ، برهان قاطع ، ج ۱ ص ۹۶۹

ذیل ۶ .

۵- به مبحث آبادیها ذیل این نام رجوع شود.

۶- رک : ص ۲۷۲ کتاب حاضر ، عبارت حدود العالم و نخبه الدهر .

شد^۱ .

یاقوت رویان را هم شهری بزرگ از جبال طبرستان دانسته و هم کوره‌ای وسیع که شهر بزرگش همین رویان است:

« رویان ... مدینه کبیره من جبال طبرستان ، و کوره واسعة وهی اکبر مدینه فی الجبال »^۲ .

در تقویم البلدان ابوالفدا به نقل از صاحب‌الغریزی درج آمده که :

« نام شهر رویان ، شارستان است ، و آن برگردنه‌ای عظیم بنا شده^۳ . »

شهر رویان که بعد ها کجور خوانده شده ، به صورت « کجه » ، « کچه » ،

« کجویه » ، « کچو » نیز در منابع مذکور است . رابینو در ذیل « کجه »^۴ نوشته :

« کجه ، کچه ، کجور ، کجویه یا کچو قصبه‌ای بود در رویان... »^۵

رویان در روزگاران بعد به نامهای جدید « رستمدار » و « استنداریه » نیز

خوانده شده است ، رابینو در مورد رستمدار گفته :

« اسم رستمدار واقع در جنوب شاهرود را ابتدا در زمان مغولها حمدالله

مستوفی ذکر نموده ، و بعداً شامل تمام مازندران غربی بین سخت سر درگیلان و آمل

و بنا بر این رویان می‌شده است »^۶ .

در باب استندار اشاراتی در تاریخ طبرستان مرعشی به چشم می‌خورد که از

آن جمله است :

« اولاد بادوسپان همیشه والی استندار بودند^۷ . »

۱- مازندران و استرآباد رابینو ، ص ۵۴ س ۴ .

۲- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۷۳ س ۶ . سمعانی نیز در الانساب در ذیل الرویانی ،

رویان را شهری در نواحی طبرستان دانسته .

۳- تقویم البلدان ابوالفدا ، ترجمه فارسی ، ص ۵۰۱ س ۵ .

۴- مازندران و استرآباد رابینو ، ص ۵۰ س ۲۱ .

۵- « » « » ص ۲۰۵ س ۱۸ .

۶- « » « » مقدمه مترجم ، ترجمه قول رابینو ، ص ۶ س ۲۴ :

۷- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۴ س ۹ .

و نیز: « جمعی به ولایت استندار رفتند و بعضی میل جرجان کردند، و نصر با بقایای لشکر به قومش رفت^۱ »

این تسمیه به مناسبت نام خاندان آل با دوسپانست که بر رستم‌دار و رویان و نور و کجور حکومت داشتند و ایشان را استندار نیز می‌گفته‌اند^۲، رابینو در این باب چنین ذکر کرده:

« مازندران شرقی غالباً به مناسبت عنوان شاهزادگانش اسپهبد یا اسپهبدان خوانده شده، چنانچه رستم‌دار را هم استندار به می‌نامیدند^۳.
مستوفی در تعریف رستم‌دار در نزهة القلوب چنین نوشته:

« باب هجدهم در ذکر ولایت مازندران و آن هفت تومان است . . . چهارم
آمل و رستم‌دار . . . رستم‌دار ولایتی است قریب به سیصد پاره دیه از توابع آنست،
هوایش به گرمی مایل است، و بیشتر ولایات را آبش از شاهرود شهر وسط است^۴.
ظاهراً به عهد تیمور و مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان میان رویان و رستم‌دار
تفاوتی بوده، وی در ذکر وقایع مربوط به گریختن ملک گیومرث استندار از شیراز
به قصد تسخیر قلعه نور، پس از مرگ امیر تیمور اشاراتی دارد، از جمله:

« [ملک گیومرث] به اندک مدت تمام ممالک رویان و رستم‌دار را ضبط نمود^۵.
و نیز: « از رستم‌دار به رویان خارج گشت^۶ ».

و نیز: « رستم‌دار را در این مدت تارویان و نواحی آن آبادانی نماند^۷.
ظاهراً بدین هنگام تنها حد شمالی رویان را رستم‌دار می‌گفتند، دلیل آن یکی
اینکه در قول صاحب نزهة القلوب مذکور در فوق در تعریف رستم‌دار آمده است

- ۱- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۸۴ س ۷.
- ۲- مازندران و استرآباد رابینو، ص ۱۹۱، ۱۹۲.
- ۳- « » « » ص ۲۰ س ۷.
- ۴- نزهة القلوب، طبع بمبئی، ص ۱۹۰ س ۶.
- ۵- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۵۱ س ۱۳.
- ۶- « » « » ص ۵۲ س ماقبل آخر.
- ۷- « » « » ص ۵۳ س ۳.

که هوایش به گرمی مایل است ، در صورتی که جنوب رویان کوهستانی و سرد سیر است ، دیگر آنکه مرعی در ذکر سید محمد بن سید مهدی از مخالفان ملك گیومرث نوشته :

« ... سید محمد خود سوار شده با لشکر گیل و دیلم از دریابار به رستمدر

رفت .^۱ »

پیدا است که شمال رویان به دریابار (ساحل دریا) متصل است نه جنوب آن ، پس رستمدر بخشی از رویان بوده که در دشت واقع است ، و اطلاق رستمدری^۲ بر مجموع رویان و رستمدر نوعی توسع در برداشته است .

از آن پس به تدریج کلمه رویان فراموش شد ، و رستمدر جای آنرا گرفت . دکتر منوچهر ستوده در مقدمه تاریخ رویان در باب حدود رویان با استناد به منابع خویش نوشته :

« خاک رویان از مغرب به رودخانه چالوس و کرج رود ، و از مشرق به رودخانه هراز و بژم موشا (= کتل امامزاده هاشم امروز) و حدود دماوند ، و از جنوب به - کوههای توچال که در شمال ری قدیم است ، و از شمال به حاشیه دریا محدود می شود^۳ . »

و از جمله بخشهای جغرافیایی رویان ، رودبار قصران را با دهکدههای کنار رودخانه جاجرود به انضمام لواسان بزرگ ؛ ولار قصران را با دیههایی که کنار شعبه اصلی هراز بوده است منضم به مراتع میان کوههای خرسنگ و خاتون بارگاه تادهنه زیر پلور ؛ و برخی از آبادیهای کوهستانی شمیران را مانند پس قلعه ؛ ولورا را با دهکدههای کنار کرج رود تا دو آب شهرستانک ؛ و شهرستانک را با سرک و شلنک برشمرده اند^۴ .

اکنون که حد و مرز رویان شناخته آمد ، وجه آنکه ابن فقیه و یاقوت ذکر

۱- تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۵۲ س ۱۸ .

۲- تاریخ رویان اولیاء الله ، ص ۲۰۰ س ۱۵ .

۳- تاریخ رویان ، مقدمه ص دوازده س ۲۰ .

۴- تاریخ رویان ، ص سیزده .

کرده‌اند که « از سوی ناحیت ری بدانجا روند ^۱ » (یدخل اليها ممايلي الی) بهتر روشن می‌شود، زیرا مأموران دربار خلافت عباسی جز از حدود ری راه قابل عبور دیگری به رویان نمی‌شناخته‌اند، هر چند مردم محل می‌توانستند از طرق صعب‌العبور کوهستانی متعدد برای دخول و خروج استفاده کنند.

بحث درباب رویان اگر اندکی به درازا کشید بدان سبب است که در فصول و ابواب آینده کتاب نیز به شناختن این ناحیت نیاز مبرم وجود دارد، و حوادث قصران در بسیاری از موارد از حوادث رویان جدا نیست.^۲

ابن فقیه و یاقوت درباب رویان، قبل از آنکه به تصرف عمر بن علا درآید، نوشته‌اند:

«كانت فيما مضى من مملكة الديلم فصارت لعمر بن العلاء ^۳».

یعنی: رویان به روزگار پیشین جزء خاک دیلم بود، پس به عمر بن علا تعلق گرفت.

اصطخری در این باب چنین نوشته:

« واما جبال الروینج فانها كانت ممالك، الا ان فی هذا العصر قد فنیتم ملوکهم ^۴».

یعنی: کوهسار رویان چند مملکت بوده است، جز آنکه بدین زمان شاهان ایشان فانی شدند.

وجه مشترك این دودسته خبر آنستکه رویان، پیش از عمر بن علا صورت کشور واحد که دارای پادشاهی مستقل باشند نداشته است، فی‌المثل قصران داخل پیش از عمر بن علا تابع حکومت مصمغان در دماوند بود. و ذکر آن درص ۲۵۵ کتاب حاضر برفت.

چنانکه در صحیفه ۲۶۷ کتاب حاضر بیان شد بسال ۱۴۱ هجری تمامت پهنه‌ای که مصمغان در دماوند در اختیار داشت و رویان و طبرستان عمر بن علا راشد و در آمل بنشست، و حاکم طبرستان شد ^۴. عمر بن علا در خلافت مهدی پسر منصور چند بار معزول گردید و دوباره به شغل بازگردانده شد. یکی به هنگام مرگ منصور

۱- کتاب حاضر، ص ۲۶۹.

۲- مختصر کتاب البلدان ابن فقیه، ص ۳۰۵؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۷۳ ص ۱۳.

۳- المسالك اصطخری، ص ۱۲۲ ص ۲.

۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۷۶ ص ۱۹؛ تاریخ رویان، ص ۵۹ ص ۷.

و آغاز خلافت مهدی بود که چون عمر دختر مهرویه رازی را^۱ بی رضای خلیفه بخواست بود، او را از کار برکنار کردند و سعید بن دعلج را به جایش نشانند، و سعید آباد را در رویان او طرح افکند^۲ لکن به انجام نرساند و عمر بن العلاء آنرا تمام کرد، زیرا به سال ۱۶۳ هجری سعید را بازخواندند و نوبت دیگر عمر بن عمارا باز فرستادند.^۳ این نوبت نیز عمر پس از یک سال معزول شد، و یحیی الحرشی جایش را گرفت.^۴

در باب جزئیات و تقدیم و تأخیر ابن وقایع و تاریخ و وقوع آنها اختلاف گونه‌ای در منابع معتمد مانند تاریخ طبری و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و الکامل ابن اثیر و تاریخ رویان اولیاء الله و تاریخ طبرستان مرعشی به چشم می‌خورد.

در مدتی که نواب خلفا در طبرستان و رویان و دماوند دست داشتند، از بومیان آن سامان آل باوند^۵ در کوهستانها حاکم بودند و مازندران از ایشان خالی نبود، و همچنین آل بادوسپان در رویان حکومت می‌کردند.^۶

بنا به گفته طبری و ابن اثیر به سال ۱۶۷ عمر بن علا به جای یحیی الحرشی در طبرستان و رویان و نواحی آن (چون قصران داخل) ولایت یافت.^۷ بدین هنگام به قول اولیاء الله در تاریخ رویان مردم از ظلم اصحاب خلیفه به ستوه آمدند، و حکام محلی همه در طرد و دفع نایبان خلیفه به سر از اهل طبرستان بیعت گرفتند، و چون

۱- نام وی در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۹۶ درج است.

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۸۱ س ۱۰ به بعد؛ تاریخ رویان، ص ۶۰ س ۷.

۳- طبری، در وقایع سال ۱۶۳ هجری؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۶۳ س ۲۱؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۸۲ س ۱۸؛ تاریخ مرعشی ص ۱۲۶ س ۳؛ تاریخ رویان، ص ۶۰ س ۱۰.

۴- طبری، در وقایع سال ۱۶۴ هجری؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۸۲ س ماقبل آخر.

۵- ذکر آن خاندان در ص ۲۵۲، ۲۵۳ کتاب حاضر برت.

۶- تاریخ رویان، ص ۶۰ س ۵ به بعد.

۷- طبری، وقایع سال ۱۶۷؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۶۹ س ۱۳.

روز موعود فرارسید از حدگیلان تا به همیشه همه‌جا را از کسان خلیفه خالی کردند^۱،
و هم به قول وی در این وقت عمر بن علا در کجور که مرکز رویان بود، و نیز رویان
نام داشت^۲ با شش هزار سپاهی نشسته بود^۳. وی بنا به روایت منابع در رویان
شهری بساخت، و در آنجا منبر قرار داد، چنانکه ابن فقیه و یاقوت در ذکر رویان
بدین معنی اشارت کرده‌اند، که ملفق قول ایشان چنین است:

«... و بنی [عمر بن العلاء] فیها مدینه، و جعل لها منبراً»^۴.

یعنی: عمر بن علا در رویان شهری بساخت و برای آن منبر قرار داد.

این شهر ظاهراً همان سعیدآباد است، و منبر داشتن نشانه صورت شهر یافتن

محل است.

عمر بن العلاء - که خلیفه‌ازوی رنجیده بود- نتوانست به‌دار الخلافه برود، پس
با مردم بساخت، و در سعیدآباد رویان خانه و سرای بساخت، و همانجا بماند تا روزی
که درگذشت و گورش آنجاست^۵.

عمر بن العلاء رازی از رجال کافی و از کریمان روزگار بود، و بشار بن برد در
حق او گفت:

إذا أيقظتک حروب العدی فایقظ لها عمراً ثم نم^۶

یعنی: به هنگامی که نبردهای دشمنان ترا از خواب برمی‌انگیزاند، عمر را برای
دفع آن بیدار کن و سپس خود بخواب.

کاخ عمر بن العلاء: عمر بن علا بنا به قول ابن فقیه مذکور در ص ۲۶۷ کتاب
حاضر، صاحب کوشکی در صحرای ازدان ری بوده است. این کوشک را عظمتی
بوده است و نامش در منابع درج آمده است.

۱- تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۶۰، ۶۱.

۲- کتاب حاضر، ص ۲۷۵.

۳- تاریخ رویان، ص ۶۱ س ۴.

۴- مختصر البلدان ابن فقیه، ص ۳۰۵ س ۲؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۷۳، س ۱۴.

۵- تاریخ رویان، ص ۶۱.

۶- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۸۱ س ۱۳؛ معجم البلدان، ج ۳ ص

صحرای ازدان آن پهنه ازری را می گفته اند که آتشفشان آنجا بنا شده بوده است .

نگارنده را درباب این پهنه تحقیقی است که در ص ۱۸-۲۰ کتاب « برخی از آثار بازمانده از ری قدیم » تألیف دیگر خود درج کرده است ، و ملخص آن چنین است :
ظاهراً به مناسبت وجود آتشفشان که جایگاه پرستش ایزدان است آنجا را صحرای ایزدان و به تلخیص ازدان گفته اند، که اکنون شامل پهنه واقع میان بهنام وسط و رامین و فیروز آباد ری و جنوب و جنوب شرقی امین آباد است ، و چال طرخان و تپه میل و قلعه نورا در میان دارد ؛ مؤید اینکه اینجا را به مناسبت ایزدان مورد پرستش در آتشفشان « ازدان » نام داده اند آنکه در شهرستان قم نیز در بخش خلجستان کوهی است که در آن باقی مانده بنایی موجود است که مربوط به آیین زردشتی است ، و آنرا نیز کوه یزدان می خوانند .

نام صحرای ازدان در ضمن بیتی در قصیده ابن کربویه از ری نیز درج آمده است.^۱
در پهنه صحرای ازدان آثار بناهای عظیم متعدد از عهد باستان به چشم می خورد، یکی از آنها بقایای آتشفشان ری است ، که نگارنده در آن باب به تفصیل در کتاب « برخی از آثار بازمانده از ری قدیم » (ص ۱-۶۵) بحث کرده است ، و همانجا به استناد قول مسعودی اشارت رفت که این آتشفشان را انوشیروان در آنجا پی افکند^۲ .
از بناهای باستانی دیگر در صحرای ازدان یکی در محلی است که اکنون به نام تپه چال طرخان خوانده می شود ، و شیوه این بنا به سبک عهد ساسانی است، جز این دو در آن نزدیکی ها بقایای اطلال و رسوم دیگر نیز وجود دارد که دانشمند معظم سید محمد تقی مصطفوی در مقالته بدانها اشاره کرده اند^۳ . ظاهراً می توان کوشک

۱ - مختصر البلدان ابن فقیه ، ص ۲۷۲ س ۱۸ .

۲ - مروج الذهب ، جزء ۱ ص ۲۴۹ طبع ۱۲۹۳ ، و ص ۲۶۵ طبع ۱۳۰۳ ، ترجمه فارسی آن به وسیله ابوالقاسم پاینده ص ۶۰۴ .

۳ - مقاله آقای مصطفوی ، اطلاعات ماهانه ، شماره (۴۸) ۱۲ ، سال ۱۳۳۰ ، ص ۱۸ به بعد . نیز رجوع شود به اطلاعات ماهانه ، ج ۵ ش ۲ سال ۱۳۳۱ مقاله آقای مصطفوی در باب طبرک و خرابه نقاره خانه .

عمر بن العلاء را همان بنای تپه چال طرخان دانست، که به سبب قرب عهد به شیوه معماری عهد ساسانی بنیان یافته بوده است.

عمر بن العلاء را به ساختن بنا علاقه‌ای بوده است، در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است که دیه عمر کلاده را که به حدّ «ونه بن» نهاده او بنیاد افکند^۱، و مرعی آورده که سعیدآباد رویان را که سعید بن دعلج بنا نهاد او تمام کرد، و بدین مهم در سابق اشارت رفت؛ و در ولایت دابوآمل قریه «عمر کلاده» ساخته اوست، و در آنجا قصری و بازاری بساخت^۲.

سال دقیق فوت عمر بن علا در جایی به نظر نرسیده و بنا به آنچه از مجموع ترجمه احوالش استنباط می‌شود در گذشت وی پس از سال ۱۶۷ هجری اتفاق افتاده است، و اگر سخن در باب وی اندکی به درازا کشید از آن رواست که وقایعی که به این عهد و به دست او صورت گرفت در باب قصران دارای اهمیتی مخصوص است، چنانکه حکومت چند هزار ساله ممصغان بدین زمان بر انداخته شد، و رویان بدین روزگاران صورت پهنه‌ای واحد و مستقل بیافت.

جانشینان عمر بن العلاء: سرزمینی که عمر بن العلاء در آن ولایت داشت، به زمان مأمون به دست موسی بن حفص بن عمر بن العلاء^۳ گشوده شد، و پس از وی پسرش محمد بن موسی در آنجا ولایت یافت^۴.

ابن اسفندیار در باب محمد بن موسی و تجمل دربار او و وظیفه مطبخش

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۸۲ و ۱۸۳. نیز، دك: تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۶۰ س ۴.

۲- تاریخ طبرستان مرعی، ص ۱۲۶ س ۳.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۳۰۹ س ۳؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۰۸ س ۵؛ معجم البلدان یاقوت، ج ۳ ص ۵۰۶ س ۸؛ تاریخ رویان، ص ۷۱ س ۱۰؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۶۴ س ۲.

۴- فتوح البلدان، ص ۳۳۴ س ۱۵؛ ترجمه فارسی آن، ص ۱۸۹ س ۶؛ تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۰۸ س ۲۰؛ تاریخ رویان، ص ۷۱ س ۱۳؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۶۴ س ۲۱.

نوشته :

« هر روز وظیفه مطبخ او به آمل هزار دینار بود ، و هزارتن را به مال خویش به مکه برد .^۱ »

چون آمل جزو رویان است ، بدین موجب رویان (و از جمله قصران داخل) نیز در اختیار محمد بن موسی قرار داشت .

نکته ای که ذکر آن از فایدتی خالی نمی نماید آنکه تا این تاریخ آیین مقدس اسلام هنوز در بسیاری از نقاط کوهستانی رویان نفوذ نیافته بوده است ، چنانکه مردم لارز و شرز که ذکر آنها در صحیفه^۲ ۷۱ کتاب حاضر برفت بدین زمان مسلمان شدند ، طبری در ذکر وقایع سال ۲۰۱ هجری نوشته :

« ... وفي هذه السنة افتتح عبدالله بن خرداذبه ، وهو والی طبرستان ، اللارز و الشرز من بلاد الدیلم وزادهما فی بلاد الاسلام ...^۳ »

۵- مازیار: در همین اوان مأمون مازیار را که به ظاهر اسلام آورده بود - ولایت طبرستان و رویان و دماوند بخشید و نام اسلامی محمد به وی داد ، و رتبت اصفهیدی به وی عطا کرد^۴ .

مازیار از خاندان سوخرائیان یا قارن و نداشت که ذکرشان درص ۲۵۲ کتاب حاضر برفت . نام وی در فتوح البلدان بلاذری « مایزدیار »^۵ درج آمده . سوخرائیان در جبال طبرستان قرب ۲۷۴ سال حکومت داشتند ، و آغاز آن حدود ۵۰ سال پیش از هجرت بود که حکومت شهریار کوه و کوه قارن به قارن بن سوخرا داده شد^۶ ، و بامرگ مازیار - به شرحی که بیاید - به سال ۲۲۴ هجری پایان پذیرفت^۷ . مازیار سخت شجاع و دلیر اما محیل و گریز بود ، و چون به -

۱- تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۲۲ س ۱۲ .

۲- تاریخ طبری ، ضمن بیان وقایع سال ۲۰۱ .

۳- فتوح البلدان ، ص ۳۳۴ س ۱۷ ؛ ترجمه فارسی آن ، ص ۱۸۹ س ۸ ؛ مختصر کتاب

البلدان ابن فقیه ، ص ۳۰۹ س ۵ ؛ معجم البلدان یاقوت ، ج ۳ ص ۲۸۴ س ۵ .

۴- فتوح البلدان صحیفه مذکور در رقم بالا .

۵- رك : کتاب حاضر ، ص ۲۵۱ ، ۲۵۲ .

۶- مازندان و استراباد رایینو ، ص ۱۷۹ س ۵ .

قدرت رسید دست تعدی بگشاد و از جور و ستم هیچ فروگذار نکرد ، آل باوند با وی به خصومت برخاستند و مردم طبرستان شکایت به خلیفه برداشتند ، خلیفه مازیار را احضار کرد لکن او تامل ورزید ، و از آمل به رویان رفت و به تعدی خویش بیفزود. از دربار خلافت امیری را که مربی مازیار به نزد خلیفه بود ، باخادمی خاص از آن خلیفه به طبرستان فرستادند تا او را به نزد خلیفه بر نهد . مازیار در رویان و مازندران گروهی انبوه گرد کرد و دستور داد تا اتباع خلیفه را از راهی که جز پیدگان آن هم باز حمت نتوانند رفت ، و بر اسب نتوان نشست به نزد او در آورند. ایشان چون دشواری راه و حشمت مازیار بدیدند در شگفت ماندند . مازیار ایشان را مورد تجلیل و بزرگداشت قرار داد و سخت احترام کرد ، وجهه رفتن خود به دربار خلافت به علل و بهانه به ایستاد ، و قاضی آمل و قاضی رویان را روانه دار الخلافه کرد ، قضات - به خلاف واقع - طاعت و اسلام او را به عرض خلیفه رساندند ، لیکن قاضی آمل در خفا کفر و بدسیرتی و عصیان مازیار را به یحیی بن اکثم که قاضی القضاة بود بیان داشت ، و گفت وی همان زناز آتش پرستی بر میان دارد ، و با مسلمانان جور و استخفاف می کند ، و من نیارستم این سخن را در حضور جمع به عرض خلیفه برسانم. یحیی سخن قاضی به مأمون رسانید ، سپس قاضی را به خلوت پیش خلیفه برد ، قاضی آنچه دانست به عرض رساند . مأمون قاضی را گفت که اکنون به غزاء روم می رویم ، چون از آنجا باز آییم تدبیر این کار بکنیم .

مازیار چون از غیبت خلیفه آگاهی یافت ، بر ستم و جور خویش بیفزود ، مردم از ظلم او به جان آمدند ؛ و چنانکه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان اولیاء الله و پاره ای منابع دیگر تصریح رفته است مازیار در کوهستانها قلعهها ساخت ، و مردم را اجازت نمی داد که به عمارت و زراعت بپردازند ، همه را به بیگار خندق و دژ واداشت و حتی به گفته ابن اسفندیار^۱ در تمامت سرزمینهای تابع

۱ - وی نوشته : « به کوهستانها قلعهها ساخت ، و در همه ممالک کسی را نگذاشت که به معیشت و عمارت ضیاع خود مشغول شوند الا همه برای او به قلعهها و قصرها و خندقها زدن و کار گل کردن گرفتار بودند ، و به جمله طبرستان هر جای که گذرگاهی نمودند ، اماصورت بستند که شاید بود ، در بندی ساخت و مردم نشانند برای محافظت ... » : تاریخ طبرستان ،

خویش هر جا که گذر راهی نشان می‌دادند یا احتمال امکان عبور می‌رفت در بند ها ساخت و دیده بانان بگماشت تا کسی بی‌دستوری او از جایی نگذرد.

نگارنده بناء قلعه باستانی امامه رودبار قصران و پاره‌ای آثار قلاع دیگر در لارقصران و لواسان، و نیز نام در بند سر آنجا را که موقعیت استوار نظامی دارد، به ظن متاخم به علم به همین زمان متعلق می‌داند، چون به عهد قبل از اسلام - چنانکه به - جای خویش مذکور افتاد - آن حدود در اختیار آل‌گشنسف بود، و آرامشی داشت و در ادوار بعد نیز حادثه بزرگی که ساختن دزی بدان استواری و یا احداث در بندی محکم را ایجاب کند، تا به زمان مازیار نشان نداده‌اند، و از همین نوع تواند بود قلاعی که از آنها اکنون نامی بجاست و آثارشان اکثر محو شده است، نظیر قلعهك (= قلاهك . قلا یا کلا یعنی قلعه) ایگل و کلاهک (= قلعه کوچک) اوشان و سر قلا (سر قلعه) فشم و قلعه استوار بالای میگون و قلعه سربند افچه^۱ و جز اینها .

همچنین با توجه به این حقیقت که - چنانکه در ص ۲۶۹ کتاب حاضر مذکور افتاد - حد رویان بهری می‌رسیده، و راه ورود به رویان از سوی ری بوده است گویا می‌توان گفت که بناء قلعه در بند شمیران در شمال تجریش نیز به همین زمان مربوط است، چون یکی از راههای ورود کوهستانی پیادگان ری به رویان از همین طریق از کنار قلعه توچال است، چنانکه ناصرالدین شاه نیز راه این حدود را از نو بساخت و ذکر آن در ص ۱۶۲، ۱۶۳ کتاب حاضر برفت و به شاهراه معروف است .

دژ امامه و شمیران را در ادوار بعد نیز حوادثی است که به جای خویش بیاید. گویا از این مقوله تواند بود نام باستانی چند موضع که لشکرگ می‌خوانند^۲. باری مازیار بابک مزدکی و خرم‌مدینان و زردشتیان را به کارها گماشت و

۱- نام دو قلعه اخیر در تاریخ گیلان و دیلمستان مرعی به تصحیح دکتر ستوده ص ۱۴۷ ذیل ۲ درج است، و دو نام نخستین نیز در محل معروف است.

۲- همچون لشکرک دره جاجرود، و لشکرک در تنگابن، (مازندران و استرآباد را بینو ص ۱۵۵ ص ۳ و ص ۱۴۴ ص ماقبل آخر)، و لشکرک آمل، (تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۳ ص ۱۲۲ ص ۱۵) .

چیرگی بخشید و مسلمانان را از کار برکنار کرد دستوری داد تا مساجد و منابر و مناره‌ها را خراب کردند. اسلام آوردن و مسجد ساختن او^۱ چنانکه مذکور شد ظاهری بود، و در دل همچنان به کیش قدیم خویش باقی بود.

چون مامون درگذشت مردم آمل به تظلم نامه‌ای مطول با بلاغتی تمام به نزد معتصم جانشین مأمون فرستادند و دادخواهی کردند، معتصم چون از امر مازیار اطلاع یافت، عبدالله بن طاهر بن حسین بن معصب را که از جانب وی عمل خراسان داشت مأمور دفع مازیار گردانید، معتصم خود نیز پنا به خواهش عبدالله از دارالخلافة سه لشکر بدان سوی فرستاد تا مازیار را از سه سو در حصار گیرند. مسیر این سه دسته سپاه چنانکه طبری در وقایع سال ۲۲۴ هجری ذکر کرده بدین قرار بوده است:

گروه نخستین تحت فرماندهی محمد بن ابراهیم بن مصعب و به همراهی حسن ابن قارن برادر مازیار از راه شنبه و رودبار به رویان درآمدند.

دسته دوم به سرکردگی منصور بن حسن عامل دماوند وارد ری شدند تا از ناحیه ری وارد طبرستان شوند.

دسته سوم به سرداری ابوالساج از راه دماوند و لارز [نسخه بدل طبری: لار] به سوی مازیار رفتند.

چنانکه معلوم است دسته سوم از سوی مشرق (ظ: از طریق افچه و لار) و دسته دوم از سوی مغرب (ظ: از طریق کرج و ارنگه)، و دسته نخستین از راهی که میان راه دو دسته دیگر قرار داشت، یعنی رودبار به سرزمین مازیار درآمدند که با نظری اجمالی به نقشه آن حدود روشن می‌شود که مقصود از رودبار در اینجا، «رودبار قصران فعلی» تواند بود، و در این باب درص ۲۷ کتاب حاضر نیز بحثی برفت.

۱- در باب مسجد ساختن او ابن اسفندیار در تاریخ خود (ج ۱ ص ۵۹ س ۱۵) و مرعی (ص ۳۳ س ۲۱) نوشته‌اند: «مسجد جامع ساری را به وقت خلافت هارون الرشید یحیی بن یحیی امیر که ذکروی برود بنیاد نهاد، و مازیار بن قارن به اتمام رسانید»، و رایینودر کتاب مازندران و استراباد (ص ۷۱ س ۱۲) در ذکر بارفروش گفته: «در سال ۱۶۰ هجری (!) مازیار بن قارن مسجدی در آنجا بنا کرد».

باری سپاه خراسان نیز به فرماندهی حسن بن حسین عم عبدالله بن طاهر از راه همیشه وارد شدند ، و اصفهبد شهریار از آل باوند نیز بدیشان پیوست ، و مازیار را بدین ترتیب از همه سو در میان گرفتند ، مازیار نیز به مقابله برخاست . برادر مازیار کوهیار بن قارن - که خواریها از مازیار دیده بود - نامه به حسن و محمد نوشت که من به ضد برادر باشما یار شوم . حسن او را پاسخ داد که در فلان موضع کمین کن . او نیز نامه به برادر نوشت که حسن در فلان جای است ، اما جایی دیگر را نام برد ، و همچنین گفت که شنیده‌ام که حسن ترا امان خواهد داد ، مازیار به سوی حسن رفت ، و چون به محلی که کمینگاه حسن بود نزدیک شد ، کوهیار حسن را آگاه گردانید ، حسن و یارانش که در مرداب در لابلای موانع مخفی بودند ، بیرون آمدند و بر مازیار هجوم بردند . مازیار خواست بگریزد لکن کوهیار کمر بند وی بگرفت ، یاران حسن نیز در رسیدند و مازیار بی جنگ و بدون پیمان و عهد به اسارت درآمد ، و به سال ۲۲۴ و به قوی ۲۲۵ هجری او را به سامره نزد معتصم بردند ، و در کوچه و بازار بگرداندند ، سپس معتصم به فتوای فقیهان بغداد ، بفرمود تا او را حد بزنند ، و چندان با تازیانه بزدندش تا در گذشت ؛ و جنازه اش را در سامره بردار کردند ، و بدین ترتیب به سال ۲۲۵ هجری چراغ خاندان سوخرایی به یکبارگی فرومرد . مدت پادشاهی مازیار هفت سال بود ^۱ .

۶ - طاهریان : پس از واقعه مازیار حسن بن حسین بن مصعب عم عبدالله طاهر را به پادشاهی طبرستان برگزیدند ، اما کوهستان را بندار بن مرتی (ابن اسفندیار : موزه ، نخ : مونی) در تصرف داشت ، چون حسن در گذشت ، طاهر بن عبدالله بن طاهر به طبرستان آمد و پس از آنکه خبر فوت پدرش به وی رسید برادر خویش محمد بن عبدالله را آنجا بنشانند و خود به خراسان رفت ، پس از مدتی برادر دیگر او

۱ - تاریخ طبری ، وقایع سال ۲۲۴ هجری ؛ فتوح البلدان ، ص ۳۳۴ ، ۳۳۵ ؛

ترجمه فارسی آن ، ص ۱۸۹ ، ۱۹۰ ؛ معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۰۶ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ ص ۲۰۶-۲۲۱ ؛ الکامل ابن اثیر ، ج ۵ ص ۲۵۳-۲۵۷ ؛ تاریخ رویان ، ص

۷۰-۷۶ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۶۳-۶۷ ؛ کتاب مازیار ، تألیف استاد مینوی .

سلیمان بن عبدالله والی طبرستان شد و محمد به بغداد رفت ، پس از چندی او را معزول کردند و محمد اوس را به جایش فرستادند: ^۱ تا آنکه داعی کبیر حسن بن زید علوی خروج کرد و تفصیل آن بیاید .

به زمان مازیار چنانکه در احوالش گذشت آیین زردشتی از نو رواج یافت ^۲ ، و آتشگاهها به ویژه در نقاط صعب العبور کماکان دایر بود . پاره ای از این آتشگاهها به دست طاهر بن عبدالله خاموش گردید ، چنانکه عتاب بن ورقاء شیبانی که با طاهر بن عبدالله در طبرستان بود ، در قصیده ای به مطلع:

اذا ما الجبال أتت بالنبات و انوارها الحسنات العجب

یعنی: چون کوهساران گیاه و شکوفه های نیکوی شکفت انگیز خویش را بیرون آوردند .

گفته :

توردها طاهر بالجنو دفی جحفل ذی عدید لجب

فأحمد نیران کفارها و ذلل من امرهم ما صعب ^۳

یعنی: طاهر عساکر را به صورت لشکری کثیر و افزون از شمار به طبرستان وارد کرد .

و آتش کافران آنجا را خاموش و دشواریهای کارایشان را آسان ساخت .

با این حال بسیاری از آتشگاههای آن حدود تا زمانهای بعد دایر بود، همانند آتشگاه توچال ، و دلائل این دعوی به جای خویش در ذکر علویان و نیز در بحث از مذهب قصران بیاید .

۷- اخبار قصران خارج : دنباله اخبار قصران خارج تا زمان خلافت

منصور عباسی در صحائف ۲۵۷-۲۶۶ گذشت . محمد مهدی عباسی که پس از منصور خلافت یافت در ری بناهایی بوجود آورد و این شهر را به نام خود محمدیه نامید ، که بحث در آن باب از حوصله این مقام بیرون است ^۴ . نکته ای که در اینجا بازگفتنی

۱- معجم البلدان یاقوت ، ج ۳ ص ۵۰۶ س ۱۹ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج

۱ ص ۲۲۱ س ۸ ؛ تاریخ رویان ، ص ۷۶ س ۱۷ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۶۷ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ .

۲- مازندران و استرآباد رایینو ، ص ۳۳ س ۱۸ .

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ص ۲۲۱ .

۴- رك : ری باستان ، ج ۱ ص ۸۰-۸۳ .

می‌نماید آنکه ری بدین زمان - چنانکه شاردن سیاح معروف فرانسوی به زمان صفویان نیز اشارت کرده - از لحاظ آبادی و کثرت جمعیت بر زمانهای سابق برتری یافت ، و به زمان جانشینان مهدی (قرن سوم) به اوج عظمت خود رسید ، و بر جمعیت ترین شهر آسیا شد^۱ ، و مسلم است که این مهم در آباد شدن و اهمیت یافتن آبادیهای قصران خارج که ییلاق و پناهگاه تابستانی مردم ری به هنگام شدت گرما بوده است تاثیری به سزا داشته و امر زندگی را رونق مخصوص بخشیده بوده است.

پس از مهدی پسرش موشی‌هادی به خلافت نشست ، وی موشی‌آباد را در ری بساخت^۲.

پس از هادی هارون خلافت یافت ، هارون در شهر ری به سال ۱۴۸ هجری ولادت یافت^۳ ، و بدین سبب بدین سرزمین علاقه‌ای مخصوص نشان می‌داد ، و در عهد خلافت دوبار به سالهای ۱۸۹ و ۱۹۲ به این حدود سفر کرد ، بار دوم از اینجا به خراسان رفت و در طوس به سال ۱۹۳ دیده از جهان فرو بست^۴.

هارون ری و رویان و طبرستان و دماوند و جرجان و سجستان و خراسان مأمون را داده بود^۵. پس از فوت هارون مأمون به خلافت نشست ، و میان او و برادرش امین اختلاف حاصل شد ، و به سال ۱۹۵ هجری در نزدیکی ری در مسکویه نزاعی میان سپاه طرفین در گرفت و فرمانده لشکر امین علی بن عیسی بن ماهان کشته شد ، و

۱- سیاحت‌نامه شاردن ، ترجمه فارسی ، ج ۳ ص ۵۵ س ۲ به بعد .

۲- معجم البلدان ، ج ۴ ص ۶۸۱ س ماقبل آخر .

۳- تاریخ خلفای شیوطی ، ص ۲۶۸ س ۱۷ ؛ تاریخ ابوالفدا ، ج ۲ ص ۱۳ س ۱۱ ؛

حبیب‌السیر ، ج ۳ از جلد ۲ ص ۱۵ س ۱۹ ؛ ابن اثیر ، ج ۵ ص ۸۲ س ۸ . سال ولادت در این منبع ۱۴۵ ذکر شده .

۴- تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۱۶۰ س ۱ ؛ مجمل‌التواریخ ، ص ۳۴۸ س آخر .

۵- سنی ملوک‌الارض ، ص ۲۲۵ س ۱۵ ؛ ترجمه آن ، ص ۲۰۴ س ۳ ؛ مجمل‌التواریخ ،

ص ۳۴۹ س ۱۲ ؛ ابن اثیر ، ج ۵ ص ۱۰۷ س ۶ .

پیروزی سپاه مأمون را که طاهر بن حسین ذوالیمینین در رأس آن بود حاصل گردید.^۱ مأمون در سفر از مرو به عراق در ذی الحجۃ سال ۲۰۴ هجری به ری رسید^۲ و چند روزی در آنجا بماند و خراج آنجا را تخفیف داد.^۳ مأمون طاهر بن حسین ذوالیمینین را به سال ۲۰۵ هجری ولایت ری و رویان و دماوند و طبرستان و قومس و کرمان و سجستان و خراسان بداد؛ ری و نواحی آن ازین پس تا سال ۲۵۰ هجری که داعی کبیر حسن بن زید در طبرستان ظهور کرد در دست طاهریان بود.^۴

۸- علویان: چنانکه در ص ۱۷۱ کتاب حاضر درج آمد، در قرون اولیه اسلامی، در خلافت امویان و سپس عباسیان سادات و اولاد علی علیه السلام، که از ستم خلفا و عمال ایشان امان نداشتند، به نواحی کوهستانی ری و طبرستان و پتسخوارگر متنکروار مهاجرت کردند، که جمعی در این حدود شهید شدند، و دسته‌ای در این نواحی توطن اختیار کردند و بماندند.

در ص ۲۸۸ کتاب حاضر اشارت رفت که پس از سلیمان بن عبدالله از آل طاهر، محمد بن اوس جای او را گرفت، وی بنای ظلم و اجحاف را گذاشت، و به هر سال سه بار خراج می‌گرفت، و ظلم و استخفاف و استهزا را به حدی رسانید که مردم املاک خویش بفروختند و کسانی که ثروتی داشتند خانه را ترک کردند و به ولایات

۱- برای وقوف به تفصیل این واقعه، رک: ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۱۵؛ طبری، ج ۱۰ ص ۱۳۹، ص ۲۳ به بعد؛ مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۳۳، ص ۳ به بعد؛ زین الاخبار گردیزی، تصحیح نفیسی، ص ۴۵، ص ۱۸ به بعد، و ص ۱۰۶، ص ۳ به بعد؛ تجارب السلف، ص ۱۵۵، ص ۱ به بعد؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۴۳ به بعد؛ طبقات ناصری، ج ۱ ص ۱۹۱؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۳۰۹، ص ۲ به بعد؛ البدء والتاریخ، ج ۶ ص ۱۰۸، ص ۷ به بعد؛ حبیب السیر، جزء سیم از جلد دوم ص ۲۷، ص ماقبل آخر.

۲- طبری، ج ۱۰ ص ۲۵۴، ص ۱۷ به بعد.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۰، ص ۳؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶، ص ۶.

۴- برای اطلاع به اخبار آل طاهر، رک: ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۱۱؛ طبری، ج ۱۰ ص ۲۵۷-۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶، و ج ۱۱ ص ۳؛ سنی ملوک الارض، ص ۲۳۳-۲۲۷؛ معجم التواریخ، ص ۳۵۵-۳۵۱؛ معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۰۶، ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۱۶، ۳۱۷.

دیگر رفتند^۱، و این ستمدیدگان چون ساداتی را که به نواحی ایشان بودند می‌دیدند و زهد و علم و ورع ایشان را مشاهده می‌کردند، پی بردند که آنچه سیرت مسلمانی است با سادات است، بدین جهت جمعی از ایشان به گردهم فراهم آمدند و مردم دیگر روستاها را نیز با خود یار کردند، و به نزد محمد بن ابراهیم از فرزندان حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام که در قصبه رویان (= کجور) مقیم بود رفتند، و از او درخواستند که بیعت ایشان را جهت حکومت بپذیرد و ظلم محمد بن اوس را از ایشان بردارد. محمد بن ابراهیم گفت: من اهلیت خروج ندارم، لیکن شوهر خواهری دارم، دلیر و کافی و دانا و جنگ دیده که به شهر ری مقیم است، و مراد او حسن بن زید داعی بود که در مدینه متولد شده بود، و گفت نوشته من پیش وی برید، تا به مدد او مقصود شما حاصل شود. در حال نامه‌ای نوشت، قاصدی را با آن نامه به ری گسیل کردند. چون قاصد نامه را به حسن بن زید از فرزندان حسن بن زید بن حسن بن امیر المؤمنین علی علیهم السلام رسانید، حسن بدید و بخواند و قاصد را بناخت و پاسخ موافق بنوشت و قاصد را باز گردانید.

حکومت حسن بن زید: حسن بن زید از ری به رویان شد و به سعید آباد فرود آمد، و بزرگان آن حدود روز سه شنبه بیست و پنجم ماه رمضان سال دویست و پنجاه هجری در سعید آباد به وی بیعت کردند و به اهل چالوس نیز نامه نوشتند و داعی فرستادند. حسن روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان به کجور رفت، و روز عید فطر در مصلی نماز بگزارد و خطبه‌ای بلیغ با فصاحت علویانه ایراد کرد، سپس به تدریج از مردم نواحی مختلف بیعت گرفت. میان طرفداران حسن بن زید و یاران محمد بن اوس نزاعی در گرفت و پیروزی طرفداری حسن بن زید راشد. سلیمان بن عبدالله طاهر لشکر فرستاد و اصحاب حسن زید را بشکستند، تا آنکه از جانب اصفهبدان و اکابر طبرستان پیش حسن نامه‌ها رسید مبنی بر اطاعت و تحریض به نبرد.

۵- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۲۳ س ماقبل آخر به بعد؛ ابن اثیر، ج

۵ ص ۳۱۶ س ۱۳؛ تاریخ رویان، ص ۷۶ س ۲۱؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۲۶

حسن نامه هارا بخواند و دلش قوی شده خبر به محمد بن اوس رسید ، سپاهی فراهم آورد و به جنگ حسن زید آمد. مردم حسن مقاومت کردند و محمد اوس را بشکستند و او از پیش ایشان بگریخت . حسن بن زید روز دوشنبه بیست و سوم شوال به آمل رسید ، و معارف و جاهیل شهر به وی بیعت کردند ، و به خواست ایشان محمد بن ابراهیم سابق الذکر را بر آمل امیر گردانید ، کار حسن به تدریج قوت گرفت ، و داعیان او در حدود او آخر شوال و اوائل ذوالقعدة سال دویست و پنجاه هجری به تصریح ابن اسفندیار به ماوند و فیروز کوه و حدود ری رفتند ، و چون قصران داخل نیز در این حوزه قرار دارد ، باید گفت به همین هنگام مردم این حدود نیز به بیعت حسن زید درآمدند و اسلام آوردند . قصران داخل - چنانکه در ص ۲۸۳ و ۲۸۸ کتاب حاضر اشارت رفت - و بسیاری از نقاط کوهستانی دیگر - که همه جزء خاک دیلم بوده اند^۲ - تا بدین عهد اسلام نیاورده بودند، چنانکه اصطخری جغرافی دان نیمه اول قرن چهارم هجری در مسالك و ممالك گفته :

« وقد كان الديلم دار كفر، يسبي من رقيقهم إلى أيام الحسن بن زيد ، فتوسطهم العلوية وأسلم بعضهم ، وفيهم إلى يومنا هذا كفار بالجبال المتصلة بها^۳ . »
 یعنی: دیلم کافرستان بود . بندگان آنجا را تا به روزگار حسن بن زید به بردگی می گرفتند ، پس علویان به میان ایشان درآمدند ، و پاره ای از ایشان اسلام آوردند، و در میان ایشان تا به روزگار ما کافرانی در کوههای متصل بدانجا وجود دارند .
 ابن حوقل را نیز در صورة الارض قولی مشابه این سخن است که لخت اخیر آن چنین است :

«... فتوسطهم العلوية واسلم بعضهم وفيهم الى يومنا هذا في الجبال كفار»^۴ .
 یعنی: پس علویان به میان ایشان درآمدند و برخی از ایشان به اسلام گرویدند، و در میان ایشان تا به امروز در کوهها کافران هستند .

- ۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۲۸ به بعد ؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۱۶ به بعد؛ تاریخ اولیاء الله ، ص ۸۷ به بعد ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۳۰ به بعد .
- ۲- رك : ص ۶۶ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۲۶۸ کتاب حاضر .
- ۳- المسالك ، ص ۱۲۱ من ۱۲ ، ترجمه فارسی آن ، ص ۱۶۹ من ۲ .
- ۴- صورة الارض ، ص ۳۲۰ من ۱۸ .

جمعی که در این تاریخ اسلام نیاورده بودند، به سال ۳۰۱ از هجرت به وسیله حسن بن علی ملقب به اطروش به آیین اسلام درآمدند، تنها اندکی از ایشان در شعاب کوهها مرتفع به کفر باقی ماندند، در مروج الذهب در ذکر اطروش درج افتاده : «... وظهر ببلاد طبرستان والدیلم الاطروش... و اخرج عنها المسودة، و ذلك فی سنة احدى وثلث مائة، وقد كان اقام فی الدیلم والجبل سنین، وهم جاهلیة و منهم مجوس، فدعاهم الی الله تعالی؛ فاستجابوا واسلموا، الا قلیلا منهم فی مواضع من بلاد الجبل والدیلم فی جبال شاهقة وقلاع و اودية...»

یعنی: اطروش در بلاد طبرستان و دیلم ظاهر شد... و سیاه پوشان را از آنجا براند، و این مهم به سال سیصد و یک بود، و وی چند سال در دیلم و گیل بماند، و ایشان به آیین جاهلیت و از جمله دسته ای به کیش مجوس بودند، پس آنان را به معرفت خدای تعالی بخواند، و پذیرفتند و ایمان آوردند، مگر اندکی که در پاره ای اماکن سخت گیل و دیلم در کوههای بلند و دژها و کناره های رودها به کیش خویش بماندند. از دلائل اینکه مردم قصران داخل به سال ۲۵۰ به آیین مقدس اسلام گرویدند، و آتش پرستی را ترك گفتند، مطلبی است که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان اولیاء الله و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی درج آمده مبنی بر اینکه در روزی که حسن بن زید بر ساری دست یافت (اول روز مسترقه پاریسی^۲ سال ۲۵۰ هجری) در همان روز قاصدی اطلاع داد که برادرش به شلمبه دماوند رسید، و مردم لارجان و قصران بدو پیوستند. عبارت تاریخ ابن اسفندیار در این باب چنین است :

« در این روز که او [حسن بن زید] به ساری نشست قاصدی رسید، که برادر او - الحسین بن زید - به شلمبه دماوند رسید... رؤسای لارجان و قصران پیش او آمدند. »^۲

اولیاء الله نیز در تاریخ رویان در همین مقام نوشته :

- ۱- مروج الذهب، طبع ۱۲۸۳، جزء ۲ ص ۴۳۰ س ۱۰ به بعد.
- ۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۳۲ س ۱۴.
- ۳- د د د د د د ص ۲۳۳ س ۱۵.

« در همین حال، برادرش - حسین بن زید - به شلمبه دماوند رسید... ورؤسای لارجان و قصران بدو رسیدند... »^۱

مرعشی در ذکر ورود حسن بن زید به ساری گفته :

« در همین روز خیر آوردند که برادر سید حسن بن زید که داعی الصغیر اوست به شلمبه دماوند رسید... و مردم لارجان و قصران هم بدو پیوستند... »^۲

پیداست که پیوستن رؤسای قصران و لارجان به برادر حسن بن زید دلیلی بر مسلمان بودن آنها و اطاعت مردم آن نواحی از حسن بن زید تواند بود.

مبدء خروج علویان رویان بود چنانکه نام اماکنی که در صحائف پیشین مذکور آمده همه جزء این منطقه است، و نیز در تاریخ رویان مذکور است:

« سادات علویه و داعیان را مبدء خروج از رستمدراری و رویان بود، و ملوک رستمدرار که اولاد با دوسپان اند ایشان را به طریقه امامت متابعت می کردند... »^۳

حسن بن زید ری را نیز به سال ۲۵۳ هجری به اختیاری آورد، وی سپاهی به سرداری حسن بن زید یکی از کسان خویش به ری اعزام داشت. عامل محمد بن طاهر در ری که محمد بن علی بن طاهر نام داشت بگریخت، حسن يك تن از آل ابی طالب را که محمد بن جعفر نام داشت، در ری باقی گذارد، لکن از محمد کارهایی سر می زد که رازیان را خوش نمی آمد. محمد بن طاهر بن عبدالله، محمد بن میکائیل را به ری فرستاد، محمد بن جعفر اسیر شد و ابن میکائیل به ری درآمد. اما دیری نپایید که حسن بن زید سپاهی دیگر به ری فرستاد. محمد بن میکائیل شکسته شد، و ری

۱- تاریخ رویان، ص ۹۰ س آخر.

۲- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۳۲ س ۱۲.

۳- تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۴۴ س ۱. مرعشی در باب بقاء ملوک داخلی رویان و

مازندران در تاریخ طبرستان ص ۱۵۶ گفته :

« در حین خروج سادات همیشه مازندران و رویان از عهد خروج باو و گاو باره از ملوک خالی نبود، اگر چه کسان خلفا و سادات و آل طاهر و آل سامان و ملوک دیالم و اترک خوارزمشاهی و غیرهم در طبرستان مداخله می کردند، اما همیشه آل باوندگان و گاو باره را در کوهستان تصرفی و تملکی مالکانه بوده است. »

داعی را مسلم گشت.^۱

حسن بن زید را ازین پس نیز در ری وقایعی است که این مقام ذکر آنها را

بر نمی‌تابد.^۲

بدین زمان تمامت پهنه ری و رویان که هر دو قصران را در میان دارند حکومتی واحد یافتند، و به حقیقت هسته اصلی قلمرو وی این حدود بود، و با اصراری که وی در ترویج آیین شریف اسلام داشت توان دانست که در این زمان مردم این نواحی جملگی بدین کیش مقدس در آمده بودند، و آنها که هنوز اسلام اختیار نکرده بودند از حدود این مرکز اصلی فاصله داشتند. حسن به تدریج قدرت خود را تا حدود همدان بسط داد چنانکه طبری ذکر کرده:

« فاجتمعت للحسن بن زید مع طبرستان الی حد همدان . »^۳

یعنی: برای حسن بن زید با طبرستان ری تا حد همدان جمع آمد.

فرمان مذهبی حسن بن زید

در سال ۲۵۲ هجری چون کار حسن بن زید استقرار یافت، فرمانی مذهبی به کل ممالک طبرستان صادر کرد که به بانگ نماز « خیر العمل » بگویند، و در نمازها بسم الله الرحمن الرحیم رابه جهر بخوانند، و نماز بامداد را قنوت واجب دانند، متن فرمان چنین است:

« تأمرهم بأخذ الرعايا بما فيه جملة : قد رأينا أن تأخذ اهل عملك بالعمل بكتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وآله وسلم ، وما صح من امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام في اصول الدين وفروعه ، وبأظهار تفضيله على جميع الأمة ، و تنهاهم اشد النهي عن القبول بالجبر والتشبيه مكيدة الموحدين^۴ القائلين بالعدل

۱- ترجمه سنی ملوک الارض والانبیاء ، ص ۲۰۹ س ۷؛ طبری ، ج ۱۱ ص ۹۰-۹۳؛
مروج الذهب طبع ۱۲۸۳ مصر، ج ۲ ص ۳۲۴، ۳۲۵؛ مجمل التواریخ ، ص ۴۵۹؛ تاریخ
ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۴۳؛ ابن اثیر ، ج ۵ ص ۳۱۶-۳۲۹؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص
۳۲۲، ۳۲۸.

۲- تاریخ طبری ، در وقایع سال ۲۵۰ هجری .

۳- تاریخ رویان ، ص ۹۲ س ۱۸؛ و مکابرة الموحدين .

والتوحيد، و عن التحكك بالشيعة، وعن الرواية في تفضيل اعداء الله و اعداء امير المؤمنين، و تأمرهم بالجهر بيسم الله الرحمن الرحيم^۱، و بالقنوت في صلوة الفجر^۲، و التكبير الخمس على الميت^۳، و ترك المسح على الخفين^۴، و بالحاق حى على خير العمل فى الاذان و الاقامة^۵، و أن تجعل الاقامة مثنى مثنى^۶، و تحذر من تعدى امرنا، فليس لمن خالف امرنا و رأينا ألسفك دمه و انتهاك محارمه، و قد اعذرنا من انذرنا^۷. و السلام. ^۸»

مفاد این فرمان که خطاب به داعیان اطراف است، بدین تقریب است :

- ۱- در نزد شیعه اثنی عشری بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحيم در نمازهایی که بلند خوانده می شود واجب و در نمازهایی که آهسته خوانده می شود مستحب است، لکن سنیان آهسته می خوانند. برای وقوف به اقوال مختلف در باب جهر و اخفات بسم الله، رک : مسائل الخلاف فى الفقه تألیف شیخ طوسی، ج ۱ ص ۴۱ س ۳۵ به بعد ؛ صحیح مسلم، جزء ثانی، ص ۱۲.
- ۲- قنوت نزد شیعه دو اذنه امامی مستحب است، و جمعی غیر شیعی آنرا در نماز صبح مکروه و بدعت دانسته اند، رک : مسائل الخلاف، ج ۱ ص ۴۹ س ۳۰؛ نیز در باب قنوت، رک صحیح مسلم، جزء ثانی، ص ۱۳۴ س ۱۶ به بعد.
- ۳- در نماز میت شیعه پنج تکبیر می گوید و اهل سنت و جماعت چهار تکبیر، رک : مسائل الخلاف ج ۱ ص ۱۱۱ س ۱؛ صحیح مسلم، جزء ۳ ص ۵۴.
- ۴- شیعه مسح بر موزه را جایز نمی داند لکن اهل سنت و جماعت جایز می دانند، رک : مسائل الخلاف، ج ۱ ص ۷ س ۳۲؛ صحیح مسلم، جزء ۱ ص ۱۵۶ س ۱۷ به بعد.
- ۵- شیعه هم در اذان و هم در اقامه «حی علی خیر العمل» را پس از «حی علی الفلاح» ذکر می کند لکن اهل سنت و جماعت ذکر نمی کنند، رک : مسائل الخلاف، ج ۱ ص ۳۳؛ صحیح مسلم، جزء ثانی، ص ۳.
- ۶- شیعه فصول اقامه را نیز مانند اذان دو دو تکرار کند، تنها لاله الا الله را در آخر يك بار می گوید، لکن سنیان فصول اقامه را بر خلاف اذان فقط يك بار می گویند، رک : مسائل الخلاف، ج ۱ ص ۳۳ س ۱۶؛ صحیح مسلم، ج ۲ ص ۳۰۲.
- ۷- جمله «اعذر من انذر» (آنکه بیم داده است معذور است) مثل است برای کسی که ویرا از گناهی بیم دهند و باز مرتکب می شود و در نتیجه مجازات می شود که بیم دهنده معذور است، رک : مجمع الامثال.
- ۸- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۳۹، ۲۴۰. متن این فرمان با اندک ختلاف در تاریخ رویان (ص ۹۳، ۹۲) نیز آمده است.

به ایشان (حکام زیردست) فرمان می‌دهی که از رعایا بخواهند تا تمامت آنچه را که در این دستوراست فرا بگیرند :

ما چنان صلاح دانستیم که مردم قلمرو خود را به فرمان بگیری تا به کتاب خدا و سنت رسول وی صلی الله علیه و آله وسلم ، و به آنچه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اصول و فروع دین به صحت پیوسته عمل کنند ، و برتری او را بر همه امت باز نمایند ، و ایشان را از گفتار و اعتقاد به جبر و تشبیه که سگالشی بد در برابر موحدان و یکتاشناسان معتقد به عدل و توحید است ، و از کاویدن با شیعه ، و از روایت در برتری دشمنان خدا و دشمنان امیر المؤمنین سخت بازداري ، و به بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز ، و قنوت در نماز بامدادی ، و پنج تکبیر گفتن در نماز میت ، و بر موزه مسخ با کردن ، و حی علی خیر العمل به اذان و اقامه افزودن فرمان دهی ، و اقامه را دو دو قرار دهی ، و آنکه را که از فرمان ما تجاوز کند بیم دهی ، و بر آن کس که امر ما را خلاف کند و بینیم جزریختن خون و بردن عرض او راهی نیست ، و هر که را بر حذر داشتیم در برابر آنچه به وی رسد معذور خواهیم بود .

این بود متن فرمان حسن بن زید که بدان موجب عمل می‌شد .

چنانکه بر اهل فن پوشیده ، با فرض اعتماد به روایت ابن اسفندیار ، در اینجا نکاتی به چشم می‌خورد که گویا خاص زیدیان و یا اجتهاد خود حسن بن زید است ، و دیگر فرق و از جمله شیعه اثنی عشریه چنان حکمی ندارند ، مانند واجب دانستن قنوت در نماز بامدادی . حسن بن زید در فقه تسلط داشت ، و او را مؤلفاتی است همچون کتاب الجامع فی الفقه ، کتاب البیان ، کتاب الحجة فی الامامة^۱ .

فرمان حسن ، به سبب ابهت و هیبتی که وی در دلها داشت ، چون شمشیری قاطع بود ، این فرمان هم برای مسلمانان سنی مذهب آنجا بود ، مانند مردم آمل که مالکی بودند^۲ ، و هم برای نومسلمانان .

۱- الفهرست محمد بن الندیم ، ص ۲۴۴ س ۱۲ .

۲- تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۱۲۴ س ۱۰ .

به سال ۳۵۳ هجری چون استیلاء وی قطعی شد گروهی انبوه از سادات از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمتش رسیدند ، و ذکر این مهم در صحائف ۱۷۵ ، ۱۷۶ کتاب حاضر درج آمد ، و حسن در حق همه مبرت و مکرمت مبذول می داشت . چنانکه در ص ۲۹۵ کتاب حاضر گذشت ، ظاهراً برای نخستین بار به عهد حسن بن زید هر دو قصران داخل و خارج در تحت يك حکومت جمع آمدند . نام «قصران» - که متعلق به قرن دوم است ، و ذکر آن در صحائف ۱۰ ، ۱۱ و ۷۳ کتاب حاضر آمده است - در این عهد کاملاً شناخته شده بوده ، و علاوه بر نثر در نظم نیز راه داشته است ؛ در نظم در میان منابع مورد استفاده ، نخستین بار در این بیت از ابن کربویه رازی به نظر رسید :

و شردونی عن صحیبه و عن ولدی

حتى لجأت الی اجبال قصران

و سبب این تسمیه و تبدیل کوهسران به قصران نیز در ص ۷۴ درج آمد ، و اعادت را نیازی نیست .

قیام حسن بن زید بدان عهد از عظام امور بوده است ، و اذهان را به خود متوجه می داشت . ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان از قول ابو یزید بن ابی غیاث نقل کرده که وی در شبی از شبهای سال ۲۴۸ هجری به هنگام خواب از زبان قائلی شنید که می گفت :

یقیم بالسیف دیناً واهی العمد
سیف النبى صفی الواحد الصمد
من الککار الی جرجان بالجلد
بین الجزائر من رویان فالبلد
من السنین الی الزوراء بالعمد
ویقصد الثغر من قزوین بالحدرد
ملاح فی الجو نجم آخر الابد

هذا ابن زید اتاکم ناطر حرد
یثور بالشرق فی شعبان منتضیاً
فیفتح السهل والاجبال منقحماً
و آملا ثم شالوساً و غیرهما
و یصرف الخیل عنها بعد ثالثة
فیهدم السور منها ثم ینهبها
و یملك القطر من خرسان ساکنه

مفهوم ابیات به تقریب چنین است :

این پسر زید است که خونخواه و خشمگین به نزد شما آمده است ، جهت دینی که ستونهایش در حال فروریختن است باشمشیر قیام می کند .
 در ماه شعبان ، در مشرق ، در حالی که شمشیر پیمبر بر گریده خدای یگانه و پناهگاه نیازمندان را به کف دارد برمی خیزد .
 بی باکانه از کلار تاجر جان دشت و کوه را به چابکی می گشاید .
 همچنین آمل و چالوس و جز این دورا میان جزیره های رویان^۱ و شهر آن .
 و سواران را از آنجا پس از سه سال با گرزها به سوی زوراء^۲ ری متوجه می گرداند .

۱- رویان را چنانکه درس ۲۷۳ کتاب حاضر ذکر گردید رودهای فراوانست ، و جزیره خواندن اراضی آن ، به سبب محصور بودن میان رودهاست .
 ۲- زوراء در لغت به معنی چیزهای قوس مانند ومائل و کج است (صراح ، قاموس) ، در اینجا نام کوهی با اهمیت در ری است . نگارنده که از هنگام تألیف کتاب ری باستان با این نام آشنایی پیدا کرد ، به تدریج آنرا بهتر شناخت و اکنون برای وی مسلم است که این نام به کوهی تعلق دارد که بدین زمان آنرا کوه سرسره می خوانند ، و کارخانه سیمان ایران (= سیمان ری) در شمال و کارخانه گلیسرین و صابون در جنوب آب ساخته شده است ، و کارگران کارخانه سیمان هر روز پاره ای از این کوه را خراب می کنند و جهت ساختن سیمان آنرا به کام کارخانه می ریزند ، این کوه در محلی در دنبال کوه بزرگ ری و متصل بدان ، از سوی مغرب افتاده است که مانند کوه ری حد فاصل میان قصران خارج و شهری است (رک : ص ۱۵) کتاب حاضر) ؛ ازین رو حوادث آن درباره ای از موارد با حوادث قصران مشارکت دارد ، علاوه بر این وقایعی که از دیر باز شهری را بوده ، در این محل اتفاق افتاده ، از این رو با ایجازی هر چه تمامتر به ذکر تاریخچه این کوه - که هر قسمت آن در جایی از دیگر آثار نگارنده به تفصیل درج آمده - می پردازد :

وجه انطباق «کوه زوراء» مذکور در منابع با کوه سرسره (نامی که فتحعلی شاه به مناسبت سرخوردن و تفریح خاندان سلطنتی در آنجا بدان داد) بدین قرار است :

۱- کلمه «زوراء» چنانکه گذشت به معنی خمیده و قوس مانند و کج است ، و در میان مرتفعات ری تنها این کوه است که امتداد آن قوس مانند و منحنی است (رک : ری باستان ، ج بقیه در صفحه بعد

پس باروی آنرا ویران می سازد و آنجا را به غارت می گیرد، و به خشم آهنگ مرزقزوین می کند.

و این اقلیم را از دست ساکنان گنگ زبان آن به تصرف خویش می آورد، تا آنگاه که ستاره ای در جو می درخشد، پایان روزگار.

بقیه از صفحه قبل

۱ ص ۲۹۱، ۲۹۲ ترسیم و عکس هوایی این کوه).

۲- بناهای زورا، چنانکه از اشعار متن نیز استنباط توان کرد، مرکز و قرارگاه مرزبان ری بوده است، و طبیعی است که در هر شهر مقر حکومت در بهترین محل از لحاظ سرآب بودن و هوای خوش داشتن انتخاب می شده است، کوه سرسره و دامنه آن در شمال ری قدیم واقع و نسبت به همه آن محل سرآب و خوش هوا بوده است (رك: ری باستان، ج ۱ نقشه ری مقابل ص ۲۳ محل دزرشکان که همان کوه سرسره است).

۳- قاعده محلی که در گذشته به بزرگان و امرا منسوب بوده بیش و کم آثار بنایی از آنان در خود پنهان دارد، کوه سرسره را از این نوع آثار، چنانکه هنوز در محل دیده می شود فراوان است.

۴- مؤلف کتاب جنة النعیم (ص ۲۴۳ س ۵) نیز محل آنرا در همین حدود نزدیک چشمه علی احتمال داده و نوشته: «زورا نیز اسم کوهی است در شهری. گویا همان است که نزدیک چشمه علی است.»

کوه زوراء قدیم یا سرسره کنونی و دامنه آن که میان قصران و ری واقع است در قرون مختلف با نامهایی مخصوص به بزرگان انتساب داشته و قرارگاه آنان بوده است، که فهرست وار به ذکر آنها می پردازد و اطلاع بیشتر در این باب را به منبع ذکر هر کدام ارجاع می دهد:

الف - به عهد اشکانیان: ری به عهد اشکانیان پای تخت بهاره ایشان بود. آن خاندان را عادت چنان بود که کاخ خویش را بر بلندی می ساختند و پله های بلند برای آن قرار می دادند. در پهنه ری بیش از اسلام نقطه مرتفعی که خرس آب و هوا باشد و آب فراوان داشته باشد، و نیز آثار کهنه در آنجا بتوان یافت جز کوه سرسره وجود ندارد. نام این محل دزرشکان (مخفف دزارشکان، منسوب به اشکانیان) بوده است. (برای وقوف بیشتر و اطلاع بر اسناد و دلائل دعوی فوق، رك: ری باستان ج ۱ ص ۲۸۳-۳۰۳ ذیل دزرشکان).

ب - در صدر اسلام: بناهای کوه زورا یا سرسره و دامنه آنرا در آغاز خلافت عباسیان، به نام «نصرآباد» می خواندند، منسوب به نصر بن عبدالمزیز خزاعی والی ری از بقیه در صفحه بعد

این بود مفهوم ابیات مذکور، تردیدی نیست که سراینده آن خود از طرفداران حسن بوده است این ابیات به مناسبت اشارات مفید تاریخی که دارد درج افتاد .

بقیه از صفحه قبل

سوی سفاح . نشانی در منابع در این باب بدست است بر این محل ناظر است ، چنانکه سمانی و یاقوت در ذیل نصرآباد نوشته اند : « محلة بالری فی اعلی البلد » ، چنانکه در پهنه ری باستان در محل مشهود است ، در بخش اعلا ی ری جایی که شایستگی انتساب به والی را داشته باشد ، جز همین نقطه کوه زورا یا سرسره و دامنه جنوبی آن نتواند بود . تردیدی نیست که انتساب این محل به نصر بن عبدالعزیز از آن بابت است که قرارگاه وی بوده است . قنایه نصرآباد ری مذکور در مسالك اصطخری نیز در این نقطه جاری بوده است .

این محل به هنگام ظهور علویان هم نصرآباد خوانده شده ، چنانکه ابن کروییه رازی ، از یاران حسین بن احمد علوی - که به سال ۲۵۱ هجری خروج کرد و قزوین و ابهر و زنجان را بدست آورد ولی به سال ۲۵۳ در جنگ با موسی بن بوغا شکست خورد (مروج الذهب ، طبع مصر ۱۲۸۳ ج ۲ ص ۳۲۴ ؛ تاریخ جهان آرا ، طبع ۱۳۴۳ ص ۷۳) - قصیده ای در اشتیاق به بازگشت به ری سروده (این قصیده در ص ۲۷۱ مختصر البلدان ابن قتیبه درج است) ، و از آنها که در نصرآباد ری ساکن بوده اند به زشتی یاد کرده است ، چون او را از کسان و دوستانش دور ساختند و از شهر برانندند ، بدین قرار :

کم حمل عرصة نصرآباد قاطبة* من ابن زانية محض و کشخان

*

هم الالی ممنونی قرب دارهم و باعدونی عن اهلی و خلان
و شردونی عن صحبی وعن ولدی حتی لجاجت الی اجبال قصران
معنی این ابیات چنین است :

چه بسیار کسان به عرصة نصرآباد (دارالاماره ری) درآمدند ، که عموماً از زنازادگان محض و قلیبانان بوده اند .

ایشان آن کسانند که مرا از نزدیکی به خانه های خویش بازداشتند ، و از اهل و دوستانم دور کردند .

و مرا از نزد یاران و فرزندان برانندند ، تا آنکه به کوههای قصران التجا بردم ، و آنجا را پناهگاه ساختم .

تردیدی نیست که چون قیام حسین بن احمد و ابن کروییه مخالفت با دربار خلافت محسوب می شد ، والی ری از سوی خلیفه به تعقیب ابن کروییه بود ، وی از ترس والی به بقیه در صفحه بعد

پای تخت حسن بن زید شهرساری بود ، رابینو در ضمن توصیف این شهر در این باب نوشته :

بقیه از صفحه قبل

قصران پناه برد . بدین سبب شکایت از ساکتان نصرآباد شکایت از والی ری است ، و نصرآباد مقر والی بوده است .

قصیده ابن کر بویه در همان سالها سروده شده بود که اشعار مذکور در متن (ص ۲۹۸) سروده شده ، زیرا تصرف حسن بن زید ری را نیز به سال ۲۵۳ (ابن اسفندیار ص ۲۴۲، ۲۴۳) بوده است و این حقیقت را از این بیت متن .

و یصرف الخیل عنها بعد ثالثة من السنین التي الزوراء بالعمد ،

می توان فهمید . یعنی بعد از سه سال از قیام ، چون قیام حسن سال ۲۵۰ بود ، و به موجب بیت بعد سپاه حسن پس از تخریب و غارت زوراء متوجه قزوین شد . پس زوراء دارالاماره ری بود و نصرآباد و زوراء که اولی نام محله و دومی نام کوه آنست هر دو یکی هستند . (رک : ری باستان ، ج ۱ ص ۱۴۸-۱۵۰ قنات نصرآباد ، و ص ۲۱۲ محله نصرآباد) .

ج - به زمان آل بویه : ری بدین زمان نیز پای تخت بود ، آثار نوزاء یا نصرآباد یا دزرشکان قدیم همچنان باقی بود تا آنکه فخرالدوله دیلمی قلعه و بناهای آنرا تجدید عمارت کرد و به ذخائر و اسلحه بیاراست ، و به فخرآباد موسوم ساخت (معجم البلدان ، ج ۳ ص ۸۵۵) . یاقوت اشاره کرده که این محل بر آبهای جاری و بستانها اشراف دارد و بسیار باصفاست . قصر فخرالدوله بر روی این کوه واقع و بسیار رفیع بود ، چنانکه صاحب عباد در مدح فخرالدوله و وصف قصر او سروده (کتاب صاحب عباد تألیف بهمنار ، ص ۲۳۳) :

یا بانیا للقصر بل للعلا همکک والفرقد سیان

لم تبین هذا القصر بل صفته تاجاً علی مفرق جرجان ...

یعنی : ای بناکننده ای که کاخ بلند ، بلکه نفس بلندی را بر می آوری ، همت تو و ستاره فرقد در بلندی همانندند .

اینجا کاخ پی نیفکنندی بلکه تاجی بر تارک جرجان به قالب ریختی (کاخ به مناسبت بلندی و زیبایی به تاجی بر فرق جرجان تشبیه شده) .

این توصیفی که صاحب عباد از بلندی کاخ فخرالدوله کرده ، هم اندک وصفی است که فردوسی در باب کاخ اردوان - که به موجب همه قرائن در همین بلندی بنا شده بوده - در شاهنامه (طبع بروخیم ، ج ۷ ص ۱۹۳۰ س ۱۱) آورده بدین قرار :

یکی کاخ بود اردوان را بلند به کاخ اندرون برده ای ارجمند

بقیه در صفحه بعد

« ساری پایتخت فرمانفرمایان آل طاهر و پادشاهان آل علی حسن و محمد بن زید در قرن سوم ، و تا سال ۶۳۵ هجری هم مرکز آل باوند بود ^۱ .

آنچه از مطالعه منابع و گفته مورخان در باب حسن بن زید توان دریافت ، آنستکه وی مردی سخت گیر و جنگجو و شدید العزم و نیز جوانمرد و عالم و شعر شناس و دلسوز بوده است ، امرائی را که به اطراف گسیل می داشت ، اگر به نظر وی مرتکب غفلی می شدند سخت مورد تنبیه قرار می داد ، چنانکه حسین بن احمد علوی مشهور به کوی - که به سال ۲۵۰ یا ۲۵۱ خروج کرد ، و قزوین و ابهر و زنجان را از دست گماشتگان آل عباس به در آورد ، و به سال ۲۵۳ در نبرد باموسی بن بوغا شکست یافت - بنا به سخنانی که از او به حسن رسانیدند ، به فرمان او در برکه آبی غرق شد ^۲ .

بقیه از صفحه قبل

در کوه سرسره آثار بناهایی عظیم که از بالای کوه شروع می شود و تا دامنه آن ادامه می یابد هنوز باقی است . (رک: ری باستان ، ج ۱ ص ۳۵۲ دارالاماره رکن الدوله و فخر الدوله؛ برخی از آثار بازمانده از ری قدیم ، ص ۱۶۲-۱۷۰ ذکر احوال فخر الدوله) .

۵ - به عهد قاجاریان : این کوه به مناسبت آناری که از قرون پیشین در بر داشت نظر فتحعلی شاه قاجار را به خود معطوف کرد ، و در حدود سال ۱۲۴۶ قمری فرمان داد تا تصویر نیمه تمامی که از عهد ساسانیان بر روی سنگی در آنجا منقوبود ، و به حکم قرائن به - بهرام چوبینه تعلق داشت ، محو و به جای آن تصویر خود وی را با هیئتی ناموزون نقش کنند . تصویر فتحعلی شاه در اثر کوه بری کارخانه سیمان از جا کنده شده و به پای تپه سقوط کرده است . (رک: ری باستان ، ج ۱ ص ۲۹۹-۳۰۲) این بود تعریف موجزی از کوه زورا در ری .

زورا نام اماکنی چند دیگر نیز هست مانند : دجله بغداد ، سرزمینی از اُحیحة بن جلاح ، خانه عثمان بن عفان در مدینه ، سرزمینی در ذیخیم ، نام قسمت شرقی بغداد ، و به قولی قسمت غربی آن ، خانه ای که نعمان بن منذر در حیره بساخت ، موضعی نزدیک بازار مدینه قرب مسجد نبی ، و به قولی خود بازار مدینه ، و اماکنی چند دیگر . (معجم البلدان یاقوت ، ج ۲ ص ۹۵۴-۹۵۶ ؛ آندراج ذیل این کلمه .)

۱- مازندران و استرآباد را بینو ، ص ۷۹س ۳ .

۲- مروج الذهب ، طبع مصر ۱۲۸۳ ، جزء ثانی ص ۳۲۲ ؛ ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۳۳۰

س ۱۳ ، ص ۳۳۷ س ۱۶ ؛ تاریخ جهان آرا ، طبع ۱۳۴۳ ، ص ۷۳ س ۷ .

نام امراء حسن در قصران : نام امراء حسن به تفصیل درجایی مذکور نیست، لکن با توجه به احوال امامزادگانی که در پهنه تحت حکومت او مدفون هستند، توان دریافت، که از اینان جمعی مأموران حسن بوده‌اند که در بین مردم این حدود به اشاعه آیین شریف اسلام پرداختند، چنانکه اصطخری و ابن حوقل اشاره کرده‌اند « فتوسطهم العلویه واسلم بعضهم » و قول ایشان در ص ۲۹۲ کتاب حاضر گذشت، و ظاهراً از این جمله توانند بود امامزادگان مدفون در شکراب قصران داخل، که قبل از ظهور علویان مرکز دینی زردشتیان آن حدود بوده‌است. و بقایای آتشگاه موجود در آن نزدیکی یا آتشگاه توچال^۱ و نیز نامهای فراوان اماکن آن حدود که بر اساس نام آن آتشگاه وضع گردیده، و به نحوی با آن بنا ارتباط دارد، دلیلی بر این دعوی است، و بحث در این باب در ذکر مذهب مردم قصران بیاید.

در شکراب چند تن از امامزادگان مدفونند که مدفن پنج تن در دو بقعه موجود است. نام دو تن از ایشان بدست است که در لوحه زیارت نامه بدین قرار ذکر گردیده است :

« السید زاهد والسید طاهر الملقب بسید امیر ابنی سید زین العابدین بن سید حسن بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع). »

اشکالی که در این سلسله نسب هست آنستکه حضرت زید را فرزندی به نام حسن نبوده است، و محتمل است که در خواندن از خط کوفی قدیم حسین را از فرزندان حضرت زید حسن خوانده باشند (فرزندان حسین بهری آمدند)، یا در واسطه سقطی وجود داشته باشد^۲، و زین العابدین نیز ظاهراً لقب پدر آن بزرگوار است، چنانکه برای حضرت سجاد بوده است.

۱- این آتشگاه بر روی یکی از شاخه‌های فرعی توچال بنا شده و در این کتاب به نام آتشگاه توچال نامیده می‌شود و تفصیل آن در مذهب قصران بیاید.

۲- حضرت زید را چهار پسر به نامهای: یحیی، حسین، عیسی و محمد بوده است که در پاره‌ای از منابع به جای عیسی، علی ذکر شده است. رجوع شود به: جنة النعیم ص ۴۹۷ س ۱۴، و به نقل از منتقلة الطالبیه، ص ۵۰۱ س ۱۲؛ روضة الشهداء، ص ۲۶۰؛ سرالانساب، ص ۱۱ س ۱۷؛ ریاض الانساب، ج ۲ ص ۲۲ س ۴.

دلایلی که به استناد آنها توان گفت که این دو تن بزرگوار از داعیان حسن بن زید هستند بدین قرار است:

۱- لقب امیر باز نماینده این حقیقت است که صاحب لقب در آن حدود سمت امرت داشته است، و این سمت را مسلماً در بار خلافت بنی العباس هرگز به فرزندان علی علیهم السلام نمی بخشیده است، و بدان زمان جز علویان زیدی مازندران مقام اسلامی دیگری در آن حدود وجود نداشته که چنین سهمتی به سیدی اعطا کند.

۲- قلت و سائط در سلسله نسب می رساند که این معصوم زادگان در قرن سوم می زیسته اند^۱، یعنی عهدی که علویان زیدی در آنجا حکومت داشتند.

۳- نسبت این دو بزرگ به حضرت زید بن علی بن حسین می رسد که کمال قرابت را به علویان زیدی طبرستان داشته اند.

۴- مدفن ایشان در حوزه متصرفی علویان است؛ و نسل ایشان به نام سادات شکرابی هنوز در آبادیهای آن حدود کثرتی دارند.

۵- چنانکه گذشت شکراب مرکز زردشتیان آتش پرست آن حدود بوده است، و تاسیدی قدرتی از يك مقام مقتدر به وی واگذار نمی شد و مأموریتی رسمی نمی یافت، نمی توانست بدانجا در آید و شهری کسب کند و خاندان او در آنجا بماند.

۶- آن حدود - چنانکه در تضاعیف کتاب به دفعات اشارت رفت - همه زردشتی بوده اند، و جز این سادات برای ترویج اسلام در آن ناحیه کسان دیگری شناخته نشده اند.

در آبادی های دیگر نزدیک به آتشگاه توچال آنجا، که تفصیلش بیاید، و بیش از شکراب از آتشگاه فاصله دارند، امامزاده ای مدفون نیست، مانند اوشان و ایگل و آهار و شهرستانک و سرک، و در شکراب که به آتشگاه توچال از دیگر آبادیهای آن حدود نزدیکتر است ۵ تن امامزاده دارای بقعه مدفونند؛ این مهم ظاهراً این حقیقت را تواند بود که سادات دعوت خویش را از این مرکز زردشتیگری آغاز کرده

۱- بین اهل انساب مهود چنانست که فاصله نسلهای متوالی را برای هر فرد تا فرد دیگر ۲۵ تا ۳۵ سال محاسبه می کنند که اختلاف در مجموع ناچیز می شود.

بوده‌اند و آتشگاه توچال نیز بکوشش ایشان خاموش شد ، و به تأثیر انفاس متبر که ایشان مردم آنجا از طریق زردشتی به آیین شریف اسلام انتقال یافتند .

درص ۱۷۱-۱۷۷ کتاب حاضر در باب مهاجرت سادات به نواحی قصران و دیگر نقاط کوهستانی ری و طبرستان و رویان بحثی رفت ، و همانجا اشارت شد که تعداد سادات مهاجر به زمان حسن بن زید از دسته‌های دیگر بسیار افرون‌تر بوده‌است ، و چنانکه ابن اسفندیار گفته ، در آن وقت به عدد اوراق اشجار سادات به خدمت حسن بن زید رسیدند ^۱ ، از این رو باید گفت تاریخ ورود اجداد ساداتی که اکنون در آن نقاط زندگی می‌کنند ، و بقاع معصوم زادگان موجود در آبادیهای قصران و نواحی مذکور دیگر بیشتر به زمان حسن بن زید مربوط است ؛ و در زمانهای پیش‌تر تعداد این سادات بالنسبه معدود و محدود بوده‌است .

ذکر این نکته نیز از فایده‌تی خالی نمی‌نماید که ظاهراً چنانکه در ص ۲۰۹ گذشت قدیمترین مسجد در قصران داخل به همین زمان بنیان یافته و آن مسجد لولو اسان بزرگ است ، و حاج معصوم علی شاه نایب‌الصدر که به سال ۱۳۱۵ قمری مسافرتی به آن حدود کرده و این مسجد را دیده و در باب آن تحقیق کرده ، تاریخ بناء آنرا در تذکره طرائق الحقائق چنین نوشته :

« گویند به امر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام یحیی نامی بناموده ^۲ . ولادت حضرت امام حسن عسکری به سال ۲۳۲ و وفاتش ۲۶۰ هجری بوده است . (امکان تخیل نام حسن بن زید با نام امام حسن عسکری (ع) بعید نمی‌نماید ، و ذکر این معنی در ذیل ص ۲۱۰ گذشت .)

باری حسن بن زید را بیماری پدید آمد و مدت يك سال مبتلی بود ، تا در روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۷۰ هجری درگذشت ، و از آغاز قیام او تا روز وفاتش بیست سال طول کشید ^۳ . داعی اولاد ذکور نداشت و در ایام بیماری برای برادر خود

۱- کتاب حاضر، ص ۱۷۶ ، ۱۷۷ .

۲- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۳۰۱ س ۹ .

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۴۹ س ۱۵ به بعد؛ تاریخ رویان، ص ۹۷؛

تاریخ طبرستان مرعی، ص ۱۳۸ س ۱ .

محمد بن زید بیعت گرفت.

داعی در ایام حیات در راسته کوی از محلات قدیم آمل برای خود دخمه و قبه‌ای بساخت و پس از مرگ در همانجا مدفون شد.^۱

محمد بن زید: محمد بن زید را در آغاز کار با احمد بن محمد بن ابراهیم شوهر خواهر خود، که مردم را به دعوت خویش می‌خواند درگیری پیش آمد، و پس از ده ماه او را از میان برداشت^۲؛ و بر سراسر طبرستان تسلط یافت. بنی‌سنان ری، به عهد حسن بن زید گاه به اختیار او بود و دیگر گاه از دستش بیرون می‌رفت، در سال ۲۵۷ هجری وی آنجا را در اختیار داشت^۳، در سال ۲۵۹ موسی بن بغا صلابی را در آنجا نشانده^۴. صلابی در سال ۲۶۲ درگذشت و کیغلیغ^۵ جایش را گرفت.

به سال ۲۶۶ اساتکین ترک بر ری تسلط یافت^۶. محمد بن زید در سال ۲۷۲ به فکر بدست آوردن ری افتاد، لکن شکست خورد. ابن اسفندیار این واقعه را بدین صورت نوشته:

« در شهر ربیع‌الاول سنهٔ اثنین و سبعین و مائین در ری ترکی بود اساتکین گفتند، محمد زید را هوس افتاد که به ری شود، از گران به دامغان رفت و از آنجا به سمنان روزی دونزول کرد و به خوار شد، و بافرداد [کذا] به وهران نزدیک ری لشکر عراق مصاف داده ایستاده بودند، چون بر همدیگر کوفتند لشکر محمد زید شکسته آمدند و او به هزیمت بالارجان افتاد...^۷ »

- ۱- تاریخ رویان، ص ۹۷ س ۱۶؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۳۷، ۱۳۸.
- ۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۵۱ س ۳؛ تاریخ رویان، ص ۹۸؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۳۸، ۱۳۹.
- ۳- ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۶۴ س ۳.
- ۴- طبری، وقایع سال ۲۵۹.
- ۵- ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۳ س ۲۱.
- ۶- طبری، ج ۱۱ ص ۲۵۵ س ۱۹.
- ۷- تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۵۲ س ۱۳. نیز، رک: ابن اثیر، ج ۶ ص ۵۹ س ۲۱. در این منبع بجای اساتکین نام پسروی اذکوتکین درج است.

عهد محمد بن زید با اواخر عهد صفاریان و آغاز امر سامانیان مصادف بود . محمد قرب شانزده سال در طبرستان حکومت کرد ، تا اسماعیل سامانی محمد بن هارون را به طبرستان فرستاد ، و محمد داعی دلیری کرد و تعجیل نشان داد ، و تنها بر محمد بن هارون زد و در نتیجه کشته شد ، و بیست هزار تن سپاهیان وی نیز پراکنده ، و سرداعی و فرزندان او را با اسیران دیگر به بخارا بردند ؛ و تن او بی سر در گرگان مدفون است . این واقعه به سال ۲۸۷ هجری بود . محمد بن زید شانزده سال حکومت کرد .

محمد بن هارون پس از قتل داعی ، به طبرستان به ساری و آمل وارد شد ، و مدت یک سال و شش ماه حکومت کرد ، تا تمامت خراسان به اختیار امیر اسماعیل ابن احمد درآمد . اسماعیل روی به طبرستان آورد ، محمد بن هارون بر وی عاصی شد و به دیلمان رفت ، اسماعیل در طبرستان راه عدل و انصاف پیش گرفت ، و مردم از او خوشنود بودند^۱ .

محمد بن زید داعی فاضلی ادیب و شاعری عارف و نیک سیرت بود^۲ . وی برای پسر خود ابرو الحسن زید بن محمد از مردم بیعت گرفته بود ، و نام او را به دنبال نام خود در خطبه و مهر و سکه ذکر می کرد^۳ . زید بن محمد نیز سیدی فاضل و بزرگوار و عالم بود و چندی در بند اسماعیل بن احمد سامانی در بخارا بماند ، تا آنکه اسماعیل را دل بر او بسوخت ، بند برداشت و پیش خود بنشاند ، زید بن محمد تا آخر عمر به بخارا بزیست و خاکش آنجاست^۴ .

چنانکه در ص ۲۰۵ ، ۲۰۶ کتاب حاضر مذکور شد . محمد بن زید مشاهد طالبیه را

- ۱- تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۵۶-۲۵۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۶ ص ۹۶ س ۲۶ (در این منبع ذکر گردیده که محمد در اثر ضربات وارده پس از چند روز درگذشت، و از بریدن سر وی ذکر نیست)؛ تاریخ رویان ص ۱۰۲-۱۰۴؛ تاریخ مرعشی، ص ۱۴۱، ۱۴۲.
- ۲- ابن اثیر، ج ۶ ص ۹۷ س ۵۰.
- ۳- تاریخ رویان، ص ۱۰۲ س ۸.
- ۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۵۷ س ۶؛ تاریخ رویان، ص ۱۰۳ س ۹؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۴۴ س ۴.

عمارت فرمود، و ظاهرأ بناء نخستین اکثر بقاع موجود معصوم زادگان را وی به وجود آورد.

قصران خارج و ری : پیداست در سالهایی که مردم ری و طبرستان و رویان از يك حکومت تبعیت نداشتند به مناسبت موقعیت طبیعی، قصران داخل تابع رویان و قصران خارج تابع ری بوده است.

در ری به سال ۲۷۵ هجری احمد بن حسن طاردانی که قبلاً در خدمت اذکوتکین بن اساتکین بود غالب شد^۱، تا آنکه رافع از یاران محمد بن طاهر بن عبدالله که عمل خراسان داشت به دنبال محمد بن زید به ارض دیلم درآمد، و به حدود قزوین رسید، و به ری بازگشت و بماند^۲. المعتضد خلیفه رافع را در سال ۲۷۹ معزول کرد، و احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی را مأمور ری گردانید^۳. احمد بن عبدالعزیز به سال ۲۸۰ درگذشت، و رافع به ری بازگشت^۴، و در جنگ با عمرو لیث شکسته شد، و به سال ۲۸۳ هجری ابوسعید درغانی وی را بکشت^۵.

المعتضد خلیفه به سال ۲۸۱ چون از داستان محمد بن زید خبر یافت متوجه بلاد جبل شد و پسر خویش علی مکتفی را به ری فرستاد^۶.

۱- معجم البلدان، ج ۲ ص ۹۰۱ س ۲.

۲- ابن اثیر، ج ۶ ص ۳۸ س ۲۰، و ص ۶۵ س ۱۲.

۳- در مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۶۷ س ۵ تاریخ این واقعه ۲۷۷ نوشته شده. طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۱ س ماقبل آخر؛ زین الاخبار، به اهتمام نفیسی، ص ۵۲ س ۹؛ مجمل التواریخ، ص ۳۶۷ س ۷؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۷۴ س ۹.

۴- طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۳ س ۲؛ مجمل التواریخ، ص ۳۶۷ س ۱۰، که تاریخ درگذشت احمد در آن ۲۸۶ ذکر شده و درست نیست؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۷۴ س ۱۳؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۴۰.

۵- مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۷۵ س ۱۳؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۷۵ س ۵ به بعد.

۶- طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۴ س ۷؛ مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۶۸ س ۱۱؛ مجمل التواریخ

ص ۳۶۷ س ۱۲؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۷۸ س ۵.

۹ - سامانیان : بدین هنگام آل سامان در خراسان به قدرت رسیدند، و المعتضد خلیفه منشور خراسان و طبرستان و جرجان را به سال ۲۸۷ به نام امیر اسماعیل صادر کرد.^۱ امیر اسماعیل - چنانکه در ص ۳۰۸ گذشت - محمد بن هارون را به طبرستان فرستاد و آنجا را از دست علویان بدر آورد، اما بعد نسبت به اسماعیل راه طغیان پیش گرفت.

بدین هنگام در ری ترکی از قبل علی مکتفی به نام اغرتمش ولایت داشت^۲، و به علت بد سیرتیش رازیان از او ناراضی بودند. بدین سبب از محمد بن هارون درخواستند تا بدانجا رود. محمد بدان سو شتافت و اغرتمش را از میان برداشت، و ری را بدست آورد. اسماعیل چون اطلاع یافت آهنگ او کرد، و وی را تا قزوین براند. اسماعیل بازگشت و به در ری استراحت کرد، و به شهر در نیامد، سپس از آنجا به نیشابور رفت. در این احوال المعتضد بمرد و المکتفی پسرش خلافت یافت؛ و عهد لواء خراسان را برای اسماعیل فرستاد، و عهد و لواء ولایت ری و قزوین و زنجان را نیز بدان افزود. اسماعیل ولایت ری را به برادرزاده خویش ابو صالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد سپرد.

بدین قرار در این تاریخ تمامت پهنه قصران داخل و خارج به اختیار آل سامان درآمد. ابوصالح شش سال (۲۹۰-۲۹۵) در آن ولایت بماند^۳.
امیر اسماعیل بن احمد به سال ۲۹۵ درگذشت^۴، و احمد بن اسماعیل به جایش نشست. احمد به سال ۲۹۶ هجری به ری آمد، و قرب چهار ماه آنجا بماند و

-
- ۱- زین الاخبار، تصحیح محمدناظم، ص ۲۱ س ۴؛ مجمل التواریخ، ص ۳۶۸ س ۱۹؛ حیب السیر، جزء چهارم، از جلد دوم ص ۸ س ۱.
۲- ابن خلدون، طبع بولاق، ج ۳ ص ۳۵۵ س ۲.
۳- طبری، ج ۱۱ ص ۳۷۹؛ زین الاخبار گردیزی، به تصحیح محمدناظم، ص ۲۱؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷؛ طبقات ناصری، ج ۱ ص ۲۰۶؛ حیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۸ س ۲۲ به بعد.
۴- تاریخ گردیزی، به تصحیح ناظم، ص ۲۲؛ تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۶۴ س ماقبل آخر؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۷۷ س ماقبل آخر؛ العبر، جزء ثانی ص ۱۰۲ س ۱.

ابوجعفر صعلوک محمد بن علی، را درری نشانند و خود بازگشت^۱.

به سال ۳۰۱ هجری المقتدر بالله پسر خویش علی را که برری و دماوند و قزوین تا زنجان و ابهر والی بود خلعت داد^۲. ازین یس تا سال ۳۱۴ که نصر بن احمد سامانی وارد ری شد در حوادثی که آنجا را بوده است نام چند تن از امرا به چشم می خورد همانند: یوسف بن ابی الساج، خاقان مفلحی، مونس خادم، احمد بن علی صعلوک برادر محمد صعلوک، علی بن وهسودان، و صیف بکتیری، فاتک غلام یوسف بن ابی الساج، که بحث در باب آنان محتمل فائدتنی نیست^۳.

نصر بن احمد سامانی در اوائل سال ۳۱۴ ه. وارد ری شد و دوماه آنجا بماند، سپس سیمجور دواتی را ولایت ری داد و خود به بخارا بازگشت؛ پس از رسیدن بدانجا محمد بن علی صعلوک را به جای سیمجور فرستاد. صعلوک به سال ۳۱۶ بیمار شد، و در آن بیماری حسن بن قاسم بن حسن حسنی مشهور به داعی صغیر؛ و ماکان کاکلی را از طبرستان بخواند، و حکومت ری را بدیشان واگذار کرد، و خود عازم خراسان گردید، اما در دامغان درگذشت^۴.

در طبرستان: در صفحه ۳۰۸ کتاب حاضر مذکور شد که امیر اسماعیل محمد بن هارون را از طبرستان براند و نسبت به مردم آن حدود طریق عدل و انصاف برگزید.

ناصر کبیر، اطروش: طبرستان قرب سیزده سال در دست امراء خراسان

۱- مجمع التواریخ سلطانی، تألیف حافظ ابرو، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی، ج ۳ ص ۲۰ س ۱۸.

۲- ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۴۴ س ۶.

۳- در باب این وقایع، رک: تجارب الامم، ج ۵ ص ۴۶ به بعد؛ الکامل ابن اثیر، ج ۶ ص ۹۸، ص ۱۷، ص ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶ و نیز: ص ۱۷۱ س ۲۶ به بعد، ص ۱۷۵ س ۱۳ به بعد؛ تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۸۱ س ۱۷؛ تاریخ جهانگشا، ج ۳ حواشی به قلم مرحوم قزوینی ص ۴۴۲ س ۱۶ به بعد.

۴- ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۸۴ س آخر؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۰.

بماند^۱، مهمترین واقعه آنجا در طی این مدت قیام ناصر کبیر ملقب به اطروش است. وی ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی سجاد است که سیدی بزرگوار و فاضل و متفطن در همه علوم و صاحب رأی و یکی از امامان قدر اول مذهب زیدیه و دارای تصانیف است، و با حسن بن زید و محمد بن زید سالها مصاحبت داشت، و به سال ۲۸۷ هجری به خونخواهی محمد بن زید خروج کرد، از مردم گیلان و دیلمان قرب يك میلیون تن بیعت او را پذیرفتند، وی با یاران خود روی به آمل نهاد. این قیام با قدرت و استیلای سامانیان همزمان بود. امیر اسماعیل پسر خود احمد بن اسماعیل را به مصاف فرستاد. آتش نبرد در نیم فرسنگی آمل بین دوسپاه زبانه کشید، ناصر کبیر شکسته شد، و دیالم بیشتر کشته شدند که از آن جمله بودند پادشاه گیلان کاکی پدر ماکان کاکی، و امیر دیلمان فیروزان پدر حسن فیروزان.

سید ناصر بار دیگر روی به طبرستان نهاد، و این بار پیروزی او را بود، و سامانیان هزیمت یافتند. سید ناصر در فاصله این دو نبرد به گیلان به اجتهاد مشغول بود، و پس از پیروزی چندی در طبرستان بماند و باز به گیلان شد، و سامانیان هر چند وقت نواب و عمال به طبرستان می فرستادند.

سید ناصر چهار ده سال در گیلان به اجتهاد علوم مشغول بود. تابدان هنگام که محمد بن صعلوک از سوی سامانیان به آمل و رویان حاکم شد. مردم گیلان و دیلمان سید را به تصرف طبرستان تحریض کردند. سید متوجه طبرستان شد و پسر خود ابوالحسین احمد را به رویان (که قصران داخل را نیز در برداشت) فرستاد، تا عامل سامانیان را که در رویان بود و میهم نامیده می شد بیرون کرد. محمد صعلوک با پانزده هزار سپاهی به موضعی که بوروذ می گفتند (در حدود چالوس) آمده بود. چون سید ناصر بر سید جنگ را آغاز کردند، و حسن بن قاسم پسر عم سید که صف آرای لشکر بود مردانگی کرد و صعلوک را منهزم گردانید، و جمعی بسیار از یاران وی را به قتل آورد. این واقعه در ماه جمادی الاخره سال ۳۰۱ هجری بود؛ و گویند خون کشتگان با آب رودی که به بوروذ مشهور بود به دریافت، محمد صعلوک شبانه خود

را به آمل رساند و به مالکه دشت فرود آمد، تاصبح دمید سوار شد، و به سوی ساری شتافت و از ساری به گرگان و از آنجا به ری رسید.

سید ناصر کبیر بعد از دو روز به آمل رفت و به سرای حسن بن زید فرود آمد، و به شیوه فرزندان علی (ع) با مردم راه عدل و انصاف پیش گرفت، و گناهها را عفو فرمود، و از مردم آمل و نواحی بیعت بستند، و عبدالله بن حسن عقیقی در ساری علمها سفید کرد و مردم را به دعوت بخواند و با خلقی بصیار در آمل به سید ناصر پیوست، و استظهار سید زیاد شد و گیل و دیلم نیز بدو پیوستند. خبیر به بخارا رسید، و پادشاه احمد بن اسماعیل با جهل هزار سپاهی عازم طبرستان شد، لکن در راه بدست غلامان مقتول گردید و سرش را ببریدند، و بدین طریق طبرستان سید ناصر کبیر را مسلم شد، و مردم به صلاح و حسن سیرت او بیاسودند.

اطروش چنانکه گذشت زیدی مذهب بود، و از دیلم یعنی پشت سفید رود تا ناحیه آمل به دست او اسلام اختیار کردند و به طریقت زیدیه درآمدند، و تیره ناصریه زیدیه منسوب بدوست^۱.

ناصر کبیر، پس از این جریانها، مصالح ملک و احکام پادشاهی، و امر و نهی کشورداری را به سید حسن بن قاسم بازگذاشت، و او را بر فرزندان خویش ترجیح نهاد، و میل مردم نیز به سوی سید حسن بن قاسم بود، پسر ناصر سید ابوالحسین احمد که در ایام حیات پدر مأمور رویان شده بود، و ذکرش برفت امامی المذهب بود، و در حق پدر و عنایت او به حسن بن قاسم و بی التفاتی با پسران خویش، اشعاری لطیف دارد که این مقام ذکر آنرا بر نمی تابد، و در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان او لیاء الله درج آمده است. فوت ناصر در شعبان سال ۳۰۴ به سن هفتاد و نه سالگی اتفاق افتاد^۲. محمد بن اسحق الندیم در الفهرست گفته، که زیدیه برای سید ناصر قرب صد

۱- سنی ملوک الارض، ص ۲۴۰ س ۱۵؛ مروج الذهب، طبع ۱۲۸۳ جزء ۲ ص ۴۳۰
 ص ۱۰؛ تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۵۹-۲۸۲؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۴۶؛ تاریخ رویان
 ص ۱۰۴-۱۰۷؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۱۴۳-۱۴۶
 ۲- سنی ملوک الارض، ص ۲۴۰؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۵۷ س ۵؛ تاریخ طبرستان ابن
 اسفندیار، ج ۱ ص ۲۷۲؛ تاریخ رویان، ص ۱۰۷؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۱۴۶.

تألیف قائلند، وی آنچه از این تعداد را که خود دیده ذکر کرده ، و از آن جمله است:
 کتاب الطهارة ، کتاب الاذان والاقامه ، کتاب الصلوة ، کتاب اصول الزکاة ،
 کتاب الصیام ، کتاب المناسک... و جز اینها ^۱.

چنانکه در ص ۳۱۱ کتاب حاضر گذشت ، بنا به قول ابن اثیر ، محمد صعلوک
 به سال ۳۱۶ هجری به داعی حسن بن قاسم و ماکان کاکمی نوشت ، که به ری آیند ، تا
 آنجا را بدیشان بازگذارد .

حسن بن قاسم با سپاهی به ری رفت ، و سامانیان را از آنجا براند ، و علاوه بر
 طبرستان برری و قزوین و آن حدود نیز دست یافت . نصر بن احمد بن اسماعیل
 سامانی اسفارین شیرویه را با لشکری انبوه به جنگ داعی حسن بن قاسم و ماکان
 فرستاد . ایشان را وقایعی است ، تا آنکه در آمل مرد او یحیی بن زیارخواهرزاده استندار
 هروسندان که بر مقدمه لشکر اسفار حاکم بود ، و داعی دائی او را در گرگان بکشته
 بود ، به انتقام زویینی بر پشت داعی زد و داعی مرده از اسب فرو افتاد ، قتل داعی به
 سال ۳۱۶ هجری اتفاق افتاد ، و از روز دعوت تا کشته شدنش دوازده سال بود ^۲.
 از ادعیان حسن بن زید و احمد بن محمد و محمد بن زید و زید بن محمد و حسن بن قاسم
 حسنی بودند ، و ناصر کبیر و ابوالحسین احمد بن ناصر کبیر حسینی ^۳ .

۱۰- اسفار و مرد او یحیی : با قتل داعی ، طبرستان اسفار را مسلم شد ، و به
 هر طرف کار گزارانی بنشانند ، و ادعیان که بسال ۲۵۰ ظاهر شدند در این سال انقراض
 یافتند . چون کار اسفار قوام یافت به ری رفت و با ماکان مصاف داد و او را بشکست ،
 و به ری بنشست و تحصیل مال کرد و لشکر را خشنود گردانید ، و بدین طریق برری و
 طبرستان و جرجان و قزوین و زنجان و ابهر و قم و همدان و کرج تسلط یافت (و هر دو
 قصران نیز جزء این حد بود) . اسفار در آغاز خطبه به نام امیر نصر می خواند ، لکن

۱- الفهرست ، ص ۲۴۴ س ۱ .

۲- تاریخ رویان ، ص ۱۱۴ س آخر .

۳- مازندران و استرآباد را بینو ، ص ۱۸۶ .

چون کارش بالاگرفت ، نسبت به خلیفه المقتدر عاصمی و پس از آن به امیرنصر نیز
یاغی شد ، و تختی از طلا به ری بنهاد تا تاج شاهی بر سر گذارد .

به سال ۳۱۷ هجری امیرنصر تصمیم به سرکوبی وی گرفت ، و چون به نیشابور
درآمد ، به وساطت رسولان قرار بر صلح نهادند ، و اسفار خراج پذیرفت و آن
ولایت بدو بازماند . گفته اند که اسفار به آیین اسلام نبود ، و اصل وی به گفته رابینو
لاریجانی و از قبیلۀ ورداوند بود ، در قزوین وری ظلمها کرد و مردم از ستم او به جان
آمدند ^۱ .

مرداویج کیلی فرزند زیار چون ستمها و بی رحمی های او را نسبت به مردم
بدید ، با جمعی بساخت ، و به قزوین تاخت تا اسفار را هلاک کند ، اسفار به ری
گریخت ، و سرانجام او را در طالقان یافتند و بکشند ، این حادثه به سال ۳۱۹ هجری
رخ داد ^۲ .

مرداویج چون از کار اسفار آسوده شد ، فارغ به ری بنشست ، و ماکان کاکلی
از خراسان به طبرستان آمد و با مرداویج صلح کرد و قراردادی بست و به گرگان رفت .
مرداویج راه احسان پیش گرفت و جمعی بسیار از گیل و دیلم به دورش جمع شدند ،
سپس بزرگان دولت خود را به نواحی اطراف همچون قم و همدان و اصفهان و زنجان
فرستاد . چون عامل همدان به کمک مردم خواهرزاده مرداویج را با جمعی از یارانش
بکشته بود ، بدین سبب مرداویج بدان سو شتافت ، و به انتقام کشتاری فجیع کرد
و سپاهیانش تا حدود حلوان پیش رفتند ^۳ . ملک مرداویج را وسعتی بود ، و
مازندران وری (که هر دو قصران نیز در این حد قرارداد داشت) و قزوین و زنجان و قم و

۱- مروج الذهب ، ج ۲ ص ۴۳۰ س ۲۳ به بعد ؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۱۹۵ س ۱۴ ؛ تاریخ
طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۲ س ۷ ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۰ ؛
تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۵۲ ، ۱۵۳ .

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۴ س ۵ ؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۱۹۷ س ۸
در وقایع سال ۳۱۶ هجری .

۳- مروج الذهب ، طبع ۱۲۸۳ ، ج ۲ ص ۴۳۲ به بعد ؛ مجمل التواریخ ، ص ۳۷۸ س
۹ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۴ س ۱۷ ؛ تاریخ گریده ، ج ۱ ص ۴۱۴ .

همدان و اصفهان را شامل می‌شد.

وی به تجمل و تزیینات سخت علاقه داشت ، تاجی زرین همانند تاج کسری بر سر می‌گذاشت و بر تختی هم از زر می‌نشست ، و سران و امرا را نیز بر سر برسیمین می‌نشاند^۱ .

وی نخستین شاه از فرزندان زیار است که به سال ۳۱۵ هجری در صحنه سیاست ظاهر شد و بسال ۳۱۹ به استقلال رسید^۲ .

فرزندان بویه که در خدمت ماکان کاکلی بودند او را ترک گفته به نزد مرداویج آمدند ، لکن دیری نپایید که بروی خروج کردند ، و چون عازم عراق شدند ، خبر به مرداویج رسید ، وی جهت تدارک امر عازم اصفهان شد ، لکن در آنجا غلامان به گذر وی را در حمام بکشتند ، این واقعه به سال ۳۲۳ هجری بود . تابوت مرداویج را جهت دفن به ری حمل کردند ، و ابن اثیر در وقایع این سال گفته :

« چون مرداویج مقتول شد ، یاران دیلمی و جیلی او به گردهم جمع شدند و به شور پرداختند ، و گفتند هر گاه ما بدون رئیس بمانیم هلاک خواهیم شد ، پس به اطاعت برادر مرداویج ، و شمگیر بن زیار ، پدر قابوس ، که در ری بود اجتماع کردند ، و تابوت مرداویج را برداشتند و رهسپار ری شدند ، و هر که از یاران مرداویج در ری بود ، به همراه برادرش و شمگیر از شهر به استقبال بدر آمد ، و در چهار فرسنگی (به آن جمع که از اصفهان می‌آمدند رسیدند و) با تابوت مرداویج پیاده و با پای برهنه ملاقات کردند ، و این روز روزی پرهیجان و باجوش و خروش بود^۳ .»

۱- تجارت الامم ، ۵ ج ص ۱۶۲ س ۱۳ ؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۱۹۸ س ۱۰ ؛ تاریخ ابن وردی ، جزء ۱ ص ۲۶۷ س ۶ .

۲- ترجمه سنی ملوک الارض ، ص ۲۱۸ ؛ تجارب الامم ، ج ۵ ص ۳۱۶ س ۲ ؛ زین - الاخبار ، تصحیح ناظم ، ص ۳۰ س ۱۸ به بعد ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۱۴ ، ۴۱۵ ؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۳۱-۲۴۶ ؛ تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۲۹۵ ؛ مجمل التواریخ ، ص ۳۷۸ س ۹ ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷ ؛ المختصر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۸۳ ، ۷۸ .

۳- الکامل ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۴۶ س ۱۱ . نیز رك: المختصر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۸۷

سپاهیان مرداوایج اخلاطی ازدیلم و ترك بودند ، که میانشان خصومت قائم بود و وی جانب دیلم را مراعات می کرد و ترکها غیرت آوردند و بر او چنانکه گذشت هجوم بردند ^۱ . نگارنده را در باب محل دفن مرداوایج در ری تحقیقی است که در مجلد نخستین کتاب ری باستان ص ۴۴۵-۴۵۱ درج کرده است ، و بدان موجب به ظن متاخم به یقین بقایای ساختنهای سنگی معظم کوهسار امین آباد ری آرامگاه وی است .

مرداوایج در مشرق ری ، جیلاباد را بساخته بود ، و در آن بناها و ایوانها و طاقهای بلند و برکهها و نزهتگاههای شگفت انگیز به وجود آورده بود ، که بناهای شاهانه ساسانی را می مانست ^۲ . آرامگاه وی در شمال همین محلت قرار دارد .

۱۱- آل بویه ، رکن الدوله : آل بویه نیز همچون اسفار و مرداوایج ، پس از ایشان ری و رویان را که قصران داخل و خارج نیز بدان حساب بوده است در اختیار داشتند ، بویه پدر این سلاله مردی دیلمی و میان حال بود ، و چنانکه در ص ۳۱۶ ذکر شد فرزندان او عمادالدوله و رکن الدوله و معزالدوله در خدمت ماکان کاکلی بودند و چون مرداوایج روی کار آمد ماکان را ترك کردند و خدمت مرداوایج را پذیرفتند ^۳ ، تا آنکه بروی نیز خروج کردند ، و کرمان و فارس را به اختیار آوردند ، و به قصد جهانگیری عازم عراق شدند . پس از قتل مرداوایج برادرش وشمگیر که در ری بود به دعوت یاران مرداوایج به شاهی نشست ، و چون عراق را به اختیار گرفت ماکان را از طبرستان بدر کرد .

به سال ۳۲۸ هجری بین رکن الدوله حسن بویه و وشمگیر در مشکویه ری جنگی عظیم رخ داد ، و پیروزی وشمگیر را بود ^۴ .

۱- آثارالبلاد ، ص ۳۳۰ س ۲۱ .

۲- الرسالة الثانیه ، ص ۳۱ س ۱۲ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س ۴ .

۳- المختصر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۸۳ س ۱۰ به بعد .

۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۶ س ۱۸ به بعد ؛ حبیب السیر ، جزء

چهارم از جلد دوم ص ۵۷ س ۲۵ .

در همین سال امیر نصر سامانی ، ابوعلی محتاج را به گرگان فرستاد تا ماکان را به اطاعت آورد، ابوعلی شهر را به حصار گرفت. ماکان حال را به وشمگیر نوشت و مدد خواست ، وشمگیر از گیل و دیلم مدد فرستاد ، جنگ هفت ماه زمان گرفت ، ماکان به طبرستان بگریخت ، ابوعلی فتح نامه به امیر نصر فرستاد ، و تا محرم ۳۲۹ آنجا توقف کرد ، سپس راهی ری شد . وشمگیر در ویمه دماوند بود ، و کس به ماکان فرستاد تا آنجا رود . عمادالدوله و رکن الدوله با وعده مساعدت ، ابوعلی محتاج را به جنگ وشمگیر برانگیختند . وشمگیر بدین معنی پی برد ، و ماکان را بخواند و روز بیست و یکم ربیع الاول سال ۳۲۹ هجری ابوعلی و رکن الدوله از یکسو و وشمگیر و ماکان از سوی دیگر در اسحق آباد صفها بیاراستند، و جنگی سخت آغاز شد. در آن گیراگیر تیری به پیشانی ماکان رسید و از پشت بدرآمد و از اسب فروغلطید و وشمگیر شکست یافت و به طبرستان گریخت ، دبیر اسکافی به امیر نصر نوشت « ۱.۱ ماکان صار کاسمه » و آنرا با کبوتر فرستادند ، و به دنبال آن سر ماکان را همچنان با تیر به بخارا بردند ، ابوعلی چندی در ری بماند ، تا خبر آوردند که نصر بن احمد درگذشت و نوح بن نصر به تخت نشست، ابوعلی به خراسان شد و وشمگیر به ری آمد . این جریان در سال ۳۳۰ از هجرت بود^۱.

رکن الدوله چون این بدانست به سوی وشمگیر شتافت ، و نبرد را بسیجید ، وشمگیر که در وقایع پیشین نیروی خود را از دست داده بود شکسته شد ، و به طبرستان گریخت^۲.

طبرستان در همین اوان پس از وقایعی از دست وشمگیر بیرون شد و به اختیار آل بویه درآمد^۳.

۱- ترجمه سنی ملوک الارض ، ص ۲۱۸ ؛ تجارب الامم ، ج ۶ ص ۳-۶ ؛ زین الاخبار ، به تصحیح ناظم ، ص ۳۱ ؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۷۲-۲۸۸ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۶ ؛ تاریخ مرعشی ، ص ۷۴ ؛ مجمل فصیحی ، بخش دوم ص ۵۱ ؛ المختصر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۹۳ ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷ ؛ چهارمقاله ص ۲۴-۲۷ .

۲- تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۸ ؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۸۸ ص ۱۳ ؛ تاریخ

طبرستان مرعشی ، ص ۷۴ .

۳- تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۸-۳۰۱ ؛ تاریخ مرعشی ، ص ۲۴-۲۶ .

از این پس نیز رکن الدوله را با سامانیان وقایعی است که بحث در آن باب از حوصله این مقام بیرون است. دولت فرزندان بویه به تدریج نضج و قوام یافت و دو شهر بزرگ آن روزگار یعنی بغداد و ری را دارالملک خویش ساختند، و حسن رکن الدوله برادر عمادالدوله در ری بنشست. در کتب مسالک اشاراتی به پای تختی ری بدین عهد رفته است^۱. مورخان نسب این دودمان را با چهارده واسطه به بهرام گور می‌رسانند^۲. در منابع از ایشان بالقب شاهنشاه یاد شده است^۳.

مرزبان محمد بن مسافر امیر آذربایجان به سال ۳۳۷ هجری به طمع تسخیر ری و آن حدود بدان سو تاخت، رکن الدوله با سپاهی بسیار به پیشبازوی به قزوین شد، دولشکر بهم رسیدند، محمد مسافراسیر و سپاهیان منهزم گردید و رکن الدوله پیروز بازگشت^۴.

و شمشگیر به سال ۳۴۲ هجری به همراه ابوعلی محتاج، که امیر نوح به درخواست او به کمکش فرستاده بود، قصد ری کرد، رکن الدوله به قلعه طبرک ملتجی شد، این دربندان دوام یافت، سرانجام قرار بر صلح نهادند، بدین ترتیب که رکن الدوله هر سال دویست هزار دینار به خزانه امیر نوح بفرستد، اما نوح این صلح را نپسندید، و شمشگیر نیز شکایت فرستاد. رکن الدوله پس از این قرار، باز به جنگ و شمشگیر رفت، و او را به اسفرا این راند، و طبرستان را که چندی از دستش بدر رفته بود از نو به اختیار گرفت^۵.

۱- صورة الارض، ص ۳۱۷ س ۱۷؛ احسن التقاسیم، ص ۳۹۹ س ۱۷.

۲- الآثار الباقیه، ص ۳۸ س ۵؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۲۳۰؛ المختصر ابو الفداء، ج ۲ ص ۸۳؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۴۷؛ تاریخ جهان آرا، ص ۷۶ س آخر.

۳- ذیل تجارب الامم، ص ۱۶۳؛ مجمل التواریخ، ص ۴۶۴؛ تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۶۱؛ تاریخ رویان ص ۱۸؛ یادداشت‌های قزوینی، ج ۳ ص ۱۶۹ س ۸، ج ۵ ص ۲۳۷ س ۱۰.

۴- ابن اثیر، ج ۶ ص ۳۳۰ س ۷.

۵- زین الاخبار گردیزی، به تصحیح ناظم، ص ۳۸ س ۱۵؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۳۴۴ س ۹ به بعد؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۷۷؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۱۲.

در سال ۳۵۶ هجری وشمگیر از منصور بن نوح مسدود خواست ، منصور ابوالحسن سیمجور را مأمور کمک و عزیمت سوی ری کرد ، از قضا در گرگان گرازی برشکم اسب وشمگیر زد و به دوپاره کرد ، وشمگیر بیفتاد و بمرد ، و تصمیم ری سستی گرفت . پس از وشمگیر پسرش بیستون بجایش نشست : وبارکن الدوله از در صلح درآمد ، و گرگان و قومس و چالوس و رویان بکلی از دست آل سامان بیرون شد^۱ .

از این پس رکن الدوله را گرفتاری نبوی تا آنکه بیمار شد ، و به اصفهان رفت و فرزندان را نزد خود خواند ، و کشور را میان ایشان بدین قرار تقسیم کرد : طبرستان و ری و همدان و قزوین و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و قسمتی از کردستان را به فخر الدوله داد .

فارس و کرمان و اهواز را بانواهی بغداد به عضدالدوله بخشید .

یزد و اصفهان و قم و کاشان و نطنز و گلپایگان را به مؤیدالدوله واگذار کرد .

سپس فرزندان را به اتحاد و اتفاق بایکدیگر بخواند .

رکن الدوله پس از انجام دادن این مهم بازگشت ، و شب شنبه بیست و پنجم

محرم سال ۳۶۶ هجری زندگی را بدرود گفت^۲ .

در باب مدفن وی ، در منابع اختلاف گونه‌ای وجود دارد ، در مجمل التواریخ

مذکور است :

«رکن الدوله بعضی گویند به ری مدفون است ، و بعضی گویند به کومیان...»^۳

۱- زین الاخبار گردیزی ، به تصحیح ناظم ، ص ۴۵ ؛ ابن اثیر ، ج ۷ ص ۲۳ س ۵ ؛

تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۷۷ ، ۷۸ ؛ روضة الصفا ، ج ۴ (شماره صفحه ندارد) ؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۷۷ س ۲۲ به بعد .

۲- زین الاخبار ، به تصحیح ناظم ، ص ۴۷ س ۹ به بعد ؛ ابن اثیر ، ج ۷ ص ۸۵ س ۱ ؛

جامع التواریخ ، به کوشش دبیرسیاقی ، ص ۱۸ س ۵ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۱۷ ؛ المختصر الفدا ، ج ۲ ص ۱۲۲ س ماقبل آخر ؛ مجمل فصیحی ، بخش دوم ص ۸۰ ؛ حبیب السیر ، جزء

چهارم از جلد دوم ، ص ۴۹ ؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۷۷ .

۳- مجمل التواریخ ، ص ۴۶۴ س ۱۴ .

لکن قول مدفون شدن او در ری قوتی دارد، چون ابن اثیر نوشته :
 «... از اصفهان در ماه رجب به ری رفت، و بیماریش ادامه یافت تا
 درگذشت .^۱»
 ابن خلکان گفته :

«... به سال سیصد و شصت و شش در ری در مشهد خویش درگذشت .^۲»

حافظ ابرو در مجمع التواریخ سلطانی ذکر کرده .
 « رکن الدوله دیلمی هم در سال ۳۶۶ به ری وفات یافت .^۳»

مرعشی در تاریخ طبرستان آورده :

« رکن الدوله در ری فرمان یافت .^۴...»

در باب گنبد، یا گورخانه رکن الدوله و محل آن در ری در منابعی که نگارنده
 را بدانها دسترس بود تصریحی به نظر نرسید .^۵

قصران داخل بدین هنگام در اختیار ابن خاندان بود، و علاوه به همه قرائن
 تاریخی گذشته که دلالت بر این دعوی دارد يك دليل نیز این است که علی بن کامه که
 سردار رکن الدوله در ری و مازندران بود^۶، و خانه‌ای در شهر ری داشت، در قصران
 داخل نیز به کنار جاجرود قصری بنیاد کرد و آنجا می‌بود، و تفصیل آن در ص ۱۶
 کتاب حاضر گذشت، در باب خانه ری علی کامه در ذیل کتاب تجارب الامم، در ذکر
 دستگیری ابوعلی ابن حموله در ری چنین درج آمده است :

« ابو العباس ضبی به خانه خویش، و ابو عیسی (سافری بن محمد کاتب بدر

۱- ابن اثیر، ج ۷ ص ۸۰ س ۱.

۲- تاریخ ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۱ ص ۱۵۴ س ۹.

۳- مجمع التواریخ، جزء سوم ص ۳۸ س ۶.

۴- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۷۸ س ۱۷.

۵- در احسن التقاسیم ص ۲۱۰ در ذکر اهرام مصر نوشته شده: «الاتری الی ملوک الدیلم
 بالری کیف اتخذوا علی قبورهم قباباً عالیةً واحکموها...» که ممکن است به گنبد مرداوینج و
 رکن الدوله اشارت باشد، چون تا سال تألیف کتاب از شاهان دیلم این دوتن در گذشته بودند.

۶- رکن: تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ص ۲۹۹، ۳۰۰؛ تاریخ رویان، ص ۱۱۶؛

تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۷۵، ۱۵۴.

حسنویه) به خانه علی بن کامه که در اختیار او و در کنار شهر (ری) واقع بود بازگشتند^۱ ...»

باری، پس از مرگ رکن الدوله برخلاف وصیت وی، میان پسران خلاف افتاد، عضدالدوله به تقسیم پدر راضی نبود، و در سال ۳۶۹ هجری به قصد فخرالدوله که در همدان مقیم بود رو بدان سو نهاد؛ سپاه فخرالدوله به او غدر کردند، و او ناگزیر از آنجا به دیلم رفت، و به گرگان به دربار قابوس بن وشمگیر شتافت. عضدالدوله از همدان تاری را در اختیار مؤیدالدوله برادر دیگر خود گذارد؛ و این هردو آن کس به دربار قابوس فرستادند تا فخرالدوله را به آنها باز سپارد، و خراج يك سال ری او را دهند و در صورت تخلف آماده جنگ باشد؛ قابوس جوابی درشت داد. مؤیدالدوله به دستور عضدالدوله روی به گرگان نهاد، قابوس و فخرالدوله از نوح بن منصور سامانی کمک خواستند. نوح حسامالدوله تاش را به کمک فرستاد، چون وی به گرگان رسید، سپاه دیلم به مقاومت در ایستادند، و قحط برخاست، چون طاقتشان نماند، در رمضان ۳۷۱ هجری نبرد را بسیجیدند، مؤیدالدوله فایق سردار تاش را بفریفت، و سپاه فخرالدوله شکسته شد، صاحب عباد که در خدمت مؤیدالدوله بود فتح نامه‌ها نوشت.

اما این پیروزی عضدالدوله و مؤیدالدوله را اگر ارا نیفتاد، عضدالدوله به سال ۳۷۲ هجری به بیماری صرع و فراموشی گرفتار شد تا سرانجام در شوال این سال به همین بیماری درگذشت، و تابوتش را به مشهد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کردند، مؤیدالدوله نیز به سال ۳۷۳ در گرگان به بیماری خوانیق زندگی را بدرود گفت^۲.
فخرالدوله: بدین هنگام دیلمیان در انتخاب يك تن از خاندان بویه به شور

۱- ذیل تجارب الامم، ص ۲۹۹ س ۷.

۲- ترجمه تاریخ یمنی، ص ۵۴-۶۷؛ ابن اثیر، جزء ۷ ص ۱۰۱-۱۱۷؛ جامع التواریخ، به کوشش دبیرسیاقی، ص ۱۸-۲۳؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۳ س ۱۶ به بعد؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۷۸-۸۰؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۲۷-۱۲۹؛ مجمع التواریخ سلطانی حافظ ابرو، نسخه خطی، ج ۳ ص ۳۸؛ مجمل فصیحی، بخش دوم ص ۹۰ س ۲ به بعد؛ تاریخ جهان آرا، ص ۷۸-۷۹.

پرداختند ، اختیار برفخرالدوله افتاد ، و صاحب از گرگان به فخرالدوله که در خراسان بود ، و به ضیق حال به سرمی برد نامه ای به مصاحبت چندتن معتمدفرستاد ، مشتمل برتعمیرت برادران و تهنیت پادشاهی . سپس تارسیدن فخرالدوله صاحب زمام امور ملک را خود به دست گرفت ، و لشکریان را جامگی و ماهیانه بداد ، و برادر مؤیدالدوله ابوالعباس خسرو فیروز را به نیابت فخرالدوله نامزد کرد . فخرالدوله چون نامه بخواند به گرگان شتافت ، و خسرو فیروز و صاحب و سران سپاه مقدمش را گرامی داشتند . فخرالدوله به تاش نامه فرستاد ، و پس از چندی که وی به گرگان آمد به پاداش خدمت به اونیکویی ها کرد ، و سرای امارت همچنان آراسته به وی باز گذارد و در همان سال ۳۷۳ هجری باصاحب عباد رهسپاری شد .

چون کارها نظام پذیرفت ، صاحب از فخرالدوله درخواست که از آن پس در خانه نشیند و طریق عیادت گزیند ، فخرالدوله پذیرفت و گفت همچنانکه شاهی حق موروث ماست و زبیری نیز حق موروث تست ، صاحب سپاس داشت و شکر بگفت . از آن پس فخرالدوله از رأی صائب صاحب برخوردارها یافت .^۱

اجمالی از احوال صاحب عباد: صاحب کافی ابوالقاسم اسماعیل بن عباد بن عباس در همه فضائل و کمالات یگانه عصر خویش بود . عباد و پدرش عباس نیز وزارت داشته اند ، و بدین سبب بود که فخرالدوله صاحب را گفت وزیر حق موروث تست ، و نیز به همین سبب ابوسعید رشتی در مدح او گفت :

ورث الوزارة کابراً عن کابر^۲ موصولة الاسناد بالاسناد

یروی عن العباس عباد وزا رته و اسماعیل عن عباد^۳

یعنی: وزارت را از پدرانش - بزرگی از بزرگ دیگر - به ارث برد ، در حالی که اسناد آن بی فاصله به اسناد قبل متصل است .

۱- ذیل تجارب الامم ، ص ۹۳، ۹۴ ؛ ترجمه تاریخ یمنی ، ص ۶۷-۷۵ ؛ زین الاخبار ، به تصحیح ناظم ، ص ۵۲ ؛ ابن اثیر ، ج ۷ ص ۱۱۷ ؛ تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۸۰ ؛ حبیب السیر ، جزو چهارم از جلد دوم ص ۵۱ ؛ المختصر ابوالقدا ، ج ۲ ص ۱۲۹ .

۲- از نوع : ورثه کابراً عن کابر ، ای ورثه عن آبائی کبیراً عن کبیر فی العز والشرف : مجمع البحرین طریحی ، نهایت ابن اثیر .

۳- صاحب بن عباد ، ص ۳۴ .

عباد از عباس و اسمعیل از عباد حدیث وزارت را روایت کند .
 پدر صاحب از وزرا و نویسندگان دربار رکن الدوله بود .
 مولد صاحب طالقانچه اصفهان است، مرحوم استاد بهمنیار در کتاب صاحب بن
 عباد با دلائلی مقبول و استوار ، و نقل اشعاری از خود صاحب ، او را اصفهانی
 و مسقط الرأسش را طالقانچه آنجا دانسته است ^۱ ؛ از این رو اقوال دیگران را در این
 باب مانند سمعانی و یاقوت که او را اهل طالقان قزوین گفته اند ، و نظامی عروضی
 که اهل ری دانسته اعتباری نتواند بود ^۲ .
 ظاهراً طالقانچه (= طالقان کوچک) قریه‌ای است که اکنون نیز موجود
 است و در محل به طالقانچه معروف است ، و میان بلوک لنگان و سمیرم واقع است ^۳ .
 ولادت صاحب سال ۳۲۶ هجری بود ، و پس از آموختن مقدمات به تحصیل
 ادب و فقه و حدیث و تفسیر و اصول و کلام پرداخت ، و در جوانی به حضور استاد
 ابو الفضل بن عمید راه یافت ، و در اثر تربیت او در فصاحت و بلاغت و نظم و نثر و
 کتابت محسود دیگران شد . ابن عمید به اشارت رکن الدوله صاحب را در حدود
 سال ۳۴۷ هجری به کتابت مؤید الدوله برگزید و به اصفهان فرستاد . وی به مدت
 نوزده سال تا سال ۳۶۶ هجری در اصفهان بماند ، و پس از مرگ رکن الدوله ، چنانکه
 در ص ۳۲۲ کتاب حاضر مذکور شد عضد الدوله از همدان تازی را در اختیار مؤید
 الدوله قرار داد ، مؤید الدوله به ری رفت تا به نیابت عضد الدوله متقلد فرمانروایی
 شود و صاحب را نیز با خود ببرد ^۴ . صاحب را به داشتن سرای وسیع و مجلل
 عشقی بود ، چنانکه بدان هنگام که در اصفهان بود سرایی موسع و عظیم بساخت ،
 و به هنگام نقل بدان خانه مراسمی با شکوه بیای داشت ، و شاعران زمان هر کدام

۱- صاحب بن عباد ، ص ۳۵ ، ۳۶

۲- الانساب سمعانی ، ورق ۳۶۳ ص ۲ س ۱۷ ؛ معجم البلدان ، ج ۳ ص ۴۹۲ س ۵ ؛
 چهارمقاله ، ص ۲۸ س ۱۴ . در تاریخ گزیده طبع لیدن ، ج ۱ ص ۴۲۳ نیز به يك روایت رازی
 شمرده شده است .

۳- صاحب بن عباد ، ص ۳۶ س ۸ .

۴- د د د ص ۳۷-۴۱

درصفت آن خانه قصیده‌ای بسرودند ، و صاحب را تهمینت بگفتند، و مجموع این قصاید به «داریات» معروف است^۱.

بنا به نقل رافعی درالتدوین، صاحب درقزوین نیز بقعی خاص به نام «صاحب آباد» داشت که چون بدان حدود می‌رفت بدانجا فرود می‌آمد، وی درباب صاحب چنین گفته :

«... ورد قزوین غیرمرّة ، والبقة التي تدعى «صاحبآباد» بطریق دزج منسوبة اليه ، و كانت موضع نزوله^۲...»

یعنی : چندبار به قزوین وارد شد ، و جایگاهی در راه دزج که آنرا «صاحبآباد» خوانند به نام وی است ، و آنجا محل فرود آمدن وی بوده است.

ظاهراً گویا صاحب این بقعه را به سال ۳۷۳ هجری که خرابیهای قزوین را آبادگردانید^۳، بساخت.

صاحب را درری کتابخانه‌ای عظیم بود ، آرتور آپهام پوپ درتحقیق خود درباره آن چنین گفته :

« شاید کتابخانه شخصی مانند صاحب بن عباد در قرن دهم میلادی معادل مجموع کتابخانه های سرتاسر اروپا بوده باشد ، و بدیهی است کتابهای خوش خط مذهب اعلی در میان آنها کم نبوده^۴. »

ابن اثیر در کثرت کتابهای صاحب نوشته :

«... و جمع من الكتب مالم یجمعه غیره ، حتی انه كان یحتاج فی نقلها الی

اربع مائة جمل...»^۵

۱- صاحب بن عباد ، س ۱۷۳-۱۷۵.

۲- التدوین ، نسخه عکسی ، س ۲۳۳.

۳- صاحب عباد ، س ۷۰ س ۵.

۴- ترجمه و تلخیص کتاب «شاهکارهای هنر ایران» در کتاب ایران از نظر خاورشناسان،

س ۱۸۷.

۵- ابن اثیر، ج ۷ س ۱۶۹ س ماقبل آخر .

یعنی: از کتب چندان گرد آورد، که جز او هیچکس بدان میزان فراهم نیاورده بود، چنانکه برای حمل آنها به چهارصد شتر نیاز داشت.

خانهٔ صاحب عباد در ری نیز بسیار وسیع و مجلل و با شکوه بود، چنانکه هزارتن به راحتی در آن اطعام می‌شدند، ابو منصور ثعالبی نوشته:

« فکان الصاحب لایدخل علیه فی شهر رمضان بعد العصر احد ، کائناً من کان فیخرج من داره الا بعد الافطار عنده ، وکانت داره لایتخلو فی کل لیلۃ من لیالی شهر رمضان من الف نفس مفطرة فیها ... ۱ »

یعنی: صاحب عباد چنان بود که احدی از هر صنف و طبقه در ماه رمضان پس از عصر به منزل او در نمی‌آمد مگر آنکه افطار آنجا به نزد وی می‌ماند، و پس از افطار بیرون می‌رفت، و سرای وی در هیچ شبی از شبهای ماه رمضان از هزار تن افطار کننده خالی نبود.

این خبر عظمت سرای وی را دلیلی بین‌تواند بود^۲. این بود موجزی از احوال صاحب که به مناسبت خدماتی که وی را به جهان فضیلت و دانش است درج افتاد. با این همه گاه اخباری در منابع به چشم می‌خورد که اگر صحیح تلقی شود از شخصیتی چون او که چنانکه در سابق گذشت قصد خانه نشینی و تزهّد داشت انتظار نمی‌رود، به روایت کتاب ذیل تجارب الامم فخرالدوله و صاحب عباد در سال ۳۷۳ به فکر از میان برداشتن علی بن کامهٔ دیلم از سرداران بزرگ آل بود در ری و مازندران می‌افتند. علی بن کامه نایب رکن الدوله در طبرستان^۳، و صاحب جیش مؤیدالدوله در جنگ با فخرالدوله و برادران بود^۴، فخرالدوله نتوانست با وی دل خوش کند، با صاحب به اندیشه نشست، و چون می‌دانستند که بروی به سبب جلالت قدری که

۱- یتیمه‌الدهر، ج ۳ ص ۱۷۴ س ۱.

۲- نگارنده را در باب کتابخانه و سرای صاحب عباد تحقیقی است که در جلد اول کتاب ری باستان، کتابخانه در صحائف ۳۳۸، ۵۴۳-۵۴۹ و سرای صاحب در صحائف ۳۵۵-۳۶۰ درج آمده است.

۳- کتاب حاضر، ص ۳۲۱.

۴- ترجمه تاریخ یمنی، ص ۵۶ س ۱؛ جامع التواریخ رشیدی، به کوشش دبیرسیاقی،

دارد آسان دست نخواهند یافت ، حیلتی کردند ، و مسمومش ساختند ، و ثروت و قلاعش را به اختیار گرفتند^۱.

صاحب به سال ۳۷۷ هجری به فرمان فخرالدوله به طبرستان جهة ضبط اموال اعزام شد و آنجا را به قبضه اختیار آورد^۲.

به سال ۳۷۹ هجری فخرالدوله را با برادرزاده بهاءالدوله که به بغداد نشسته بود کدورتی پدید آمد ، صاحب ، که دیرباز هوس عراق و بغداد را داشت و فکر ریاست آن حدود را در سر می پروراند ، اندیشه تسخیر آن ناحیت را در کام فخرالدوله شیرین کرد ، فخرالدوله سپاهی بسیار فراهم آورد و به قصد اهواز راه همدان در پیش گرفت ، بهاءالدوله چون این بدانست به استقبال شتافت ، و دو سپاه در اهواز بهم رسیدند ، از قضا آب اهواز طغیان کرد ، و لشکرگاه فخرالدوله را فرا گرفت ، سپاهیان وی پنداشتند که این خدیعت بغدادیان است ، از سویی فخرالدوله در بذل مال بدیشان خست نشان می داد ، و آنان بغدادیان را از خویش دست بازتر می دیدند از این رو بدون آغاز نبردی منهزم شدند . فخرالدوله چاره را از صاحب خواست و صاحب اندرز داد که مال باید بذل کرد ، فخرالدوله دریغ داشت که مال به کسانی دهد که به صرف گمان ، و بدون بکار بردن سیف و سنان از میدان نبرد روی بتابند ، و به ناچار بدون اخذ نتیجه راه بازگشت به ری در پیش گرفت ، بهاءالدوله نیز به قصد سازش قاصدان فرستاد و عم را خوشدل گردانید^۳.

فخرالدوله در ری فخرآبادری را در محل کوه درزشکان که در حد میان قصران و شهر ری واقع بود بساخت ، و کاخها و خزائن بزرگ در آن بنیان نهاد و در

۱- ذیل تجارب الامم ، ص ۹۵ س ۳ .

۲- روضة الصفا ، جلد ۴ (شماره صفحه ندارد) ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد

دوم ، ص ۵۱ .

۳- ذیل تجارب الامم ، ص ۱۶۳ س ۱۵ به بعد ؛ ترجمه تاریخ یمنی ، ص ۷۵ س ۱۲ ؛

تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۲۴ ؛ ابن اثیر ، ج ۷ ص ۱۳۹ س ۲۰ به بعد ؛ جامع التواریخ ،

به کوشش دبیرسیاقی ، ص ۲۷ ؛ روضة الصفا ، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد) ؛ حبیب السیر ،

جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۱ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۸۱ .

تحصین و تحکیم آن بکوشید ، که در ذیل ص ۳۰۲ کتاب حاضر ذکری از آن رفته است .

صاحب عباد در تاریخ شب جمعه بیست و چهارم صفر سال ۳۸۵ درگذشت^۱ . عمر وی پنجاه و هشت سال و سه ماه و هشت روز بود ، مدت کتابت و وزارتش برای مؤید الدوله در اصفهان از سال ۳۴۷ تا ۳۶۶ هجری نوزده سال ، و دوره وزارتش در ری و گرگان جهت مؤید الدوله از سال ۳۶۶ تا سال ۳۷۳ هجری هفت سال ، و وزارتش برای فخر الدوله از سال ۳۷۳ هجری تا هنگام وفات دوازده سال بوده است^۲ . در سبب اطلاق صاحب به وی سه قول گفته اند :

۱- به سبب معاشرتی که از هنگام کودکی با عضد الدوله داشت ، عضد الدوله وی را این لقب بداد .

۲- چون همنشینی وی در کودکی و جوانی بیشتر با مؤید الدوله بود ، مؤید الدوله او را صاحب خویش خواند .

۳- از آن پس که به خدمت ابوالفضل بن عمید رسید ، مردم او را صاحب ابن العمید و به تدریج صاحب گفتند . لقب کافی الکفایات نیز در باب وی از مبتکرات مؤید الدوله است^۳ . پس از صاحب عباد همه وزراء را به نسبت او صاحب گفتند ، چنانکه علم الهدی را مرتضی نام بود و همه بزرگان سادات را بدین نسبت مرتضی خواندند^۴ . چون صاحب درگذشت تابوتش را به نمازگاه بردند ، فخر الدوله و جملگی اعیان دیلم پیشاپیش جنازه می رفتند و زاری می کردند ، مرقدش را با زنجیر از سقف خانه ای در آویختند (ظ : این خانه به موجب قولی که در کتاب النقص آمده

۱- تدوین رافعی ، ص ۲۳۳ س ۲۳ ؛ مجمل التواریخ ص ۳۹۶ س آخر ؛ ابن اثیر ، ج ۷ ص ۱۶۹ س ۲۵ ؛ المختصر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۱۱۸ س ۵ ؛ انباء الرواة ، ج ۱ ص ۲۰۲ ؛ کتاب صاحب عباد ، ص ۵۲ .

۲- کتاب صاحب عباد ، ص ۵۳ س ۱۶ .

۳- کتاب صاحب عباد ، ص ۳۳ ، ۳۲ .

۴- تاریخ رویان ، ص ۱۲۰ س ۱۷ .

همان کتابخانه صاحب بوده است^۱) و تختی در زیر آن بنهادند، و پس از مدتی به اصفهان نقل کردند^۲.

فخرالدوله نیز پس از صاحب عباد دیری نپایید، و روزی در شعبان سال ۳۸۷ هجری در قلعه طبرک ری - که تازه از تعمیر آن فراغ حاصل کرده بود - هوس کباب گوشت گاو کرد و آنرا با انگور بخورد، و درد معده‌ای سخت به او دست داد، و در همان روز درگذشت^۳، و بدین هنگام کلید خلائق^۴، پیش فرزندش ابوطالب مجدالدوله رستم در شهر ری بود، و به سبب زیادی آشوب و بلوای دیلمیان رفتن به شهر ممکن نبود لذا از متولی مسجد جامع شهر که زیر قلعه طبرک واقع بود جامه‌ای خریدند^۴ و به جای کفن به پیکر فخرالدوله در پوشیدند، و در همان نزدیکی در فاصله زبانه پیش آمده کوه بزرگ ری و تپه نقاره خانه فعلی، در شمال غربی تقی آباد کنونی، و شرقی باروی کهنه ری در کنار راه قدیم خراسان دفن کردند^۵.

مجدالدوله: پس از مرگ فخرالدوله امرا و اعیان باتفاق پسروی رستم ابو طالب را به جای وی نشانند، و مادر او سیده شیرین زن فخرالدوله که ملسک‌های کاردان و خاتونی صاحب تدبیر بود، کارملک را متکفل شد، و وزارت به ابوالعباس ضبی و ابوعلی بن حموله واگذار گردید. از دیوان خلافت لقب مجدالدوله و کهنه المله به نام رستم فرستادند.

۱- در کتاب النقص ص ۲۱۱ س ۹ آمده: «کتابخانه صاحبی به روضه اونسب است...» که ظاهراً اطلاق روضه بر آنجا بدان سبب است که جنازه صاحب چند روز در آنجا به امانت بود.

۲- ذیل تجارب الامم، ص ۲۶۲ س ۱: انباه الرواة، ج ۱ ص ۲۰۲.

۳- تاریخ یمنی، طبع ۱۳۰۰، ص ۱۰۹؛ ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۱۸ س ۱۹؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۶ س ۶؛ مجمع التواریخ، نسخه خطی، ج ۳ ص ۶۸ س آخر؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲.

۴- ذیل تجارب الامم، ص ۲۹۶ س ۱۳.

۵- نگارنده را در باب مدفن فخرالدوله تحقیقی است که در مجلد نخستین کتاب ری باستان صحائف ۱۳-۱۵-۴۵۱-۴۵۹ در تحت عنوان «گنبد فخرالدوله» درج کرده است.

قصران چنانکه در ص ۳۲۱ کتاب حاضر مذکور شد کماکان مضاف به ری بوده است، و دلیل این دعوی علاوه بر همه قرائن تاریخی یکی نیز قول صاحبان کتب مسالك و جغرافیای این زمان است که در صحائف ۵-۹ گذشت و هر دو قصران را از رستاقهای مهم ری دانسته اند، و حتی ابودلف در باب ناحیه کوهستانی صعب العبور قصران گفته:

« و من الری الرستاق یقال له قصران ، و هی جبال شامخة عالیة ، اذا امتنع اهلها علی السلطان لحمل الخراج لم یقدر علیهم ، و انھا لهم عند صاحب الری رهائن ... »^۱

یعنی: از ری است رستاقی که قصران خوانند، و کوهساری است راسخ و بلند، که چون مردم آن از دادن خراج به سلطان سر باز زنند، سلطان را برایشان تسلطی نیست، لذا ایشان را (جهت حفظ اطاعت) به نزد کارگزار ری وثیقه‌هایی است.

قابوس و شمشگیر پس از هجده سال معزولی به سال ۳۸۸ هجری به ملک خویش بازگشت، و گرگان و طبرستان را به اختیار گرفت، و بین او و سپاهیان مجدالدوله تصادمی رخ داد، که از هر دو سو جمعی کشته شدند، و در پایان صلح کردند بدین قرار که عراق همچنان بوئیان را باشد.

چون مجدالدوله به سن کمال رسید در کار سلطنت به مخالفت بامادر برخاست و بی رضای وی وزارت را به خطبر بوعلی داد. سیده به سال ۳۹۷ رنجیده به نزد بدر حسنویه که در کردستان بود رفت، و با کمک بدر با سپاه به همراه شمس الدوله برادر مجدالدوله و سپاهیان همدان روی به ری نهادند، و مجدالدوله شکست یافت و خطبر بوعلی زندانی شد و سیده شمس الدوله را به جای مجدالدوله نشانند، لکن پس از سالی سیده که دانست مجدالدوله سلیم‌تر از شمس الدوله است، او را به جای خویش بازگرداند.

سیده در پایان عمر به سبب ضعف پیری، حسن تدبیر و اصابت نظر را از دست بداد، و مجدالدوله نیز از سیاست ملك داری بی بهره بود، بدین سبب رفته رفته

اختلال در کارها آشکار گردید ، هر کس راه خود کامگی پیش گرفت و دیلمیان دست به تعدی گشادند ، و هر چه می خواستند می کردند ، بدین هنگام صیت قدرت محمودی شرق و غرب دنیای آن زمان را فرا گرفته بود ، مجدالدوله صلاح را در استمداد از محمود دید ، لکن این تدبیر برخلاف تقدیر افتاد ، و تفصیل آن بیاید ^۱ .

خانندان بویه به طریقت تشییع بودند ، حکومتشان ملجأ شیعیان گردید ، یکی از سنن مهم مذهب شیعه اقامه عزا در سوگ فرزندان علی علیه السلام است . بویان در ترویج این سنت اهتمامی عظیم داشتند . در حدود سال چهارصد هجری فرمان دادند در روز عاشورا دسته‌هایی باطل و علم به راه افتند ^۲ .

همچنین شاهان این خاندان دانشمندان و عالمان را مورد بزرگداشت و اعظام قرار می دادند ، و بدین زمان فنون مختلف از فقه و طب و نجوم و حکمت و کلام سخت برونق بود ابن اسفندیار این مهم را به عهد عضدالدوله چنین بیان کرده :

«گویی جهان به جمله علوم آبستن ماند تا به عهد او رسید طلق وضع گرفت و بزاد ، از فقه و کلام و حکمت و بلاغت و طب و نجوم و شعر و سایر علوم که بازجویی مبرزان را ، همه در روزگار او بودند ، و من از پدر خویش رحمه الله شنیدم که مرا هوس بود بدانم که جمله علما بیک شکم زادن موجب چه بود ، از خسرو شاه مجوسی منجم شاه غازی رستم بن علی پرسیدم گفت اول دور عطار دولت او بود ، می گویند استاد و ادیب او ابوعلی فارسی بود که امام الاثمه نحو و لغت است ، و کتاب ایضاح عضدی برای او ساخته و طیبی او کامل الصناعة به نام او پرداخته ، و از وزیر او

۱- برای وقوف بیشتر به تاریخ این خاندان ، و اطلاع به اخبار دیگر در باب ایشان رجوع شود به : ذیل تجارب الامم ، ص ۲۹۶ ، ۲۹۷ ؛ ترجمه تاریخ یمینی ، ص ۱۱۹ س ۲۲ ؛ جامع التواریخ رشیدی ، به کوشش دبیرسیاقی ، ص ۱۴۳ ؛ ابن اثیر ، ج ۷ ، ص ۱۸۵-۲۷۴ ؛ تاریخ مختصر الدول ، ص ۳۲۷ س ۱۶ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۲۶-۴۲۹ ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۴ س ۴ به بعد ؛ المختصر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۱۴۰ ؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۷۸ س ۲۴ ؛ تاریخ نگارستان ، ص ۱۵۹ س ۱۰ به بعد .

۲- رك : طبرسی و مجمع البیان ، تألیف نگارنده ، ج ۱ ص ۹۸، ۹۷ ؛ کتاب شاهنشاهی عضدالدوله ، تألیف علی اصغر فقیهی ، ص ۱۱۷ .

استاد ابو الفضل بن العمید و پسر او ابو الفتح و در عراق صاحب الجلیل ابن عباد و منشی او استاد ابو القاسم عبدالعزیز بن یوسف، و الصابی ابواسحق ابراهیم و شاعران او ابن نباتة السعدی و ابو الطیب المتنبی و استاد ابو بکر الخوارزمی الطبری»^۱.

شاهان آل بویه به احیاء و حفظ رسوم ایران پای بند بودند .

در باب کوشش شاهان این خاندان در احیاء رسوم و آداب ایرانیان و نیز برخورداری خود ایشان از آداب و علوم زمان مرحوم بهمینار چنین نوشتن است :

« ملوک این سلسله که مرامشان تجدید استقلال و احیاء رسوم و آداب و عادات ایران باستان بود ، در نشر و ترویج علوم و آداب عربی بیش از سایر سلسله‌ها می‌کوشیدند ، و بعضی آنها از قبیل عضدالدوله و پسرش تاج‌الدوله و پسر عمش بختیار برگفتن اشعار عربی و بعضی از قبیل فخرالدوله بر تکلم به عربی قدرت تمام داشتند ، وزرا و نویسندگان این دولت اغلب از استادان درجه اول نظم و نثر تازی به شمار می‌رفتند ...»^۲

چنانکه در صحائف پیشین گذشت ، قصران ، هر دو ناحیت بدین زمان مضاف به ری بود و ناگفته پیداست که هر قدر نعمت ظهور و بروز تراوشات عالی فکری و براینده نبوغ انسانی که منبع و منشأ معارف و فرهنگ قومی و ملی است ، در بقعه‌ای زاینده و فزاینده و درخشان و مشعشع‌تر باشد به همان نسبت نواحی تابع آن بقعت نیز از موهبت‌های این نعمت برخوردار بیشتر خواهند داشت ، هر چند شهر بزرگ ری ، چنانکه در بحث از مذهب قصران بیاید ، به زمانهای پیش از اسلام شهر مقدس مذهبی بود ، و موبدان و پیشوایان این آیین معارف این دین را به مردم این شهر و نواحی آن و طالبان دیگر بقاع دور و نزدیک می‌آموختند ، لکن در عهد اسلامی به ویژه به زمان دیلمیان علوم و فنون را ظهور و بروز بیشتری بود. صاحب بن عباد چنانکه از مجموع اخبارش مستفاد است ، ترویج علم و ادب را بزرگترین مقصود و منظور خویش قرار

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۴۰ س ۶ به بعد .

۲- صاحب بن عباد ، ص ۲۴ س ۱۵ .

داده بود، معاشرت وی با علما و ادبا از هر صنف و طبقه و از مردم هر شهر و ولایت، و مکاتبه او با دانشمندان و سخندانان بزرگ، و تشکیل مجالس مباحثه و مناظره و جلسات انس و منادمت که در باب او ذکر کرده اند، و همچنین به وجود آوردن کتابخانه عظیمی در ری که ذکر آن در ص ۳۲۵ کتاب حاضر برت، هر کدام جداگانه این دعوی را گواهی راستینند.

مرحوم استاد بهمنیار در کتاب صاحب عباد، در باب فراخواندن مؤیدالدوله صاحب را از اصفهان به ری به سال ۳۶۶ هجری، اقدامات معارف خواهانه صاحب را در ری بدین گونه بیان کرده است:

« صاحب بن عباد را از اصفهان به ری طلب کرد، و وزارت خود را به او مفوض داشت، و دست او را در امور ملک گشاده گردانید. و صاحب بر کارهای او استیلا یافت، و در اموال او به هر نحو که صلاح می دانست تصرف کرد، و در بسط عدل و آباد ساختن کشور آیین های نیکو نهاد، و با اشتغال به کارهای مهم دیوان از ترویج دانش و هنر که یگانه مقصد اصلیش بود غافل نماند، و حوزه علمی و ادبی خود را در ری مانند اصفهان دایر و برقرار ساخت، و ستارگان فضل و ادب در اطراف مهر تابنده جود و احسان وی گرد آمدند، و ری انجمن گاه ادبا و شعرا و نویسندگان و مرکز دانش و فرهنگ گردید.^۱ »

مقدسی که احسن التقاسیم را به زمان آل بویه، و به سال ۳۷۵ هجری^۲ فراهم آورده، در باب معارف و فرهنگ ری بدین زمان چنین نوشته :

« الری بلد جلیل... علماء سراً و عوام دهاة... به مجالس و مدارس و قرائح و صنائع و مطارح و مکارم و خصائص، لایخلو المذکر من فقه و لالرئیس من علم و لا المحتسب من صیت و لا الخطیب من ادب. هو احد مفاخر الاسلام و امهات البلدان،

۱- صاحب بن عباد، ص ۷۵ س ۱۲.

۲- صاحب بن عباد، ص ۴۲ س ۴.

۳- رك : احسن التقاسیم، ص ۹ س ۳.

به مشایخ واجلة و قراء وائمة وزهاد... ولمد کریهم فن ولر ساتیقمه شأن، به دارالکتب الاحدوثة...»

یعنی: ری شهری است شکوهمند... آنجا را دانشمندان فرزانه و عامیانی زیرکند... و در آنجا مجلسها و مدرسهها و استعداها و هنرها و جایگاههای طرح سخن و بزرگواریها و ویژگیهاست، و اعظ از فقه و رئیس از علم و محتسب از شهرت و خطیب از فرهنگ خالی نیست. آن بلد از مفاخر اسلام و امهات بلدان است، و در آن مشایخ و بزرگان و قاریان و پیشوایان و زاهدان مقیمند... و اعظانسان را هنر سخنندانی است و رستاقهایشان را ارج و شأن است، در آنجا کتابخانه است شایان تعریف.

این بود بیان مجملی از سیر تحول و پیشرفت معارف و فرهنگ و ادب در سرزمین

ری بدین عهد.

۱۲... غزنویان: مجدالدوله چنانکه در ص ۳۳۱ ذکر شد به قصد استمداد از محمود نامه ای به وی فرستاد، این امر فرصتی مناسب برای محمود پیش آورد تا نظری را که در باب تعیین جانشین برای خویش داشت تحقق بخشد. بیان این سخن آنکه محمود میخواست مسعود فرزند خود را از خراسان به عراق بفرستد تا فرزند دیگری از محمد پس از وی بی منازع به تخت ملک نشیند^۲. بدین سبب درخواست مجدالدوله را دست آویز قرار داد و بدان بهانه راه ری در پیش گرفت، و بامداد دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی سال ۴۲۰ هجری به قصران خارج ری رسید، و در دیه دولاب آنجا فرود آمد^۳.

بیهقی در تاریخ خود نوشته:

«[محمود و مسعود] چون به ری رسیدند امیر محمود به دولاب فرود آمد بر راه طبرستان نزدیک شهر، و امیر مسعود به علی آباد لشکرگاه ساخت بر راه قزوین، و میان هر دو لشکر مسافت نیم فرسنگ بود؛ و هوا سخت گرم ایستاد و مهتران و بزرگان سردابهها فرمودند قیلوله را و امیر مسعود را سردابه‌یی ساختند سخت پاکیره

۱- احسن التقاسیم، ص

۲- جامع التواریخ، به کوشش دبیرسیاقی، ص ۱۶۰ س ۱۷.

۳- تاریخ جهان آرا، ص ۷۸ س ۲۴ به بعد.

و فراخ؛ و از چاشتگاه تا نماز دیگر آنجا بودی، زمانی به خواب و دیگر به نشاط...^۱»

ذکر دولا ب و علی آباد در شرح آبادیهای قصران بیاید.

بدین هنگام مجدالدوله بدین گمان باطل که محمود به مدد وی بی سپاه آمده است، با قلیلی از حشم و نزدیکان خویش بیرون آمد^۲، یاران محمود او و پسرش ابودلف را بگرفتند، و محمود بی هیچ رنجی به ری در آمد، و اموال آنجا را از دینار و جواهر و جامه و آلات و وسائل در اختیار گرفت.

از این پس از مجدالدوله خبر درستی به دست نیست، و معلوم نیست که محمود چه به سر وی آورده است، صاحب مجمل التواریخ نوشته که مجدالدوله شاهنشاه در ری در گنبد فخر الدوله مدفون است^۳. در زین الاخبار مذکور است که مجدالدوله را محمود به غزنین فرستاد و تا پایان عمر آنجا بود^۴. ابن اثیر در الکامل و حافظ ابرو در مجمع التواریخ گفته اند که محمود مجدالدوله و پسرش و نواب او را بند کرده به خراسان فرستاد^۵.

با این حال پاره ای اخبار به دست است که مؤید قول صاحب مجمل التواریخ است که گفته بود مجدالدوله در ری مدفون است، چنانکه در مجمل فصیحی در بیان وقایع سال ۴۲۰، به قتل مجدالدوله بردست سلطان محمود اشارت رفته^۶، که منافی فرستادن او به خراسان یا غزنین و تا پایان عمر به سر بردن او در آنجاست، و در لب التواریخ درج آمده که محمود به سال ۴۲۰ هجری بر عراق عجم استیلا یافت، مجدالدوله والی آنجا را در خوارزمی بگرفت در خیمه ای بکشت^۷، و نیز دولت شاه در

۱- تاریخ بیهقی، ص ۱۳۴، ص ۷.

۲- زین الاخبار، به تصحیح ناظم، ص ۹۰-۹۱.

۳- ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۳۵، ص ۳ به بعد؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۲۵.

۴- مجمل التواریخ، ص ۴۶۴، ص ماقبل آخر.

۵- زین الاخبار، به تصحیح ناظم، ص ۹۱، ص ۹ به بعد، و ص ۹۷، ص ۱۳.

۶- ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۳۵، ص ۱۳؛ مجمع التواریخ، جزء سوم ص ۸۴، ص ۱۰.

۷- مجمل فصیحی، بخش دوم ص ۱۴۳، ص ۱۰.

۸- لب التواریخ، نسخه خطی، ص ۸۴، ص ۶.

تذکره گفته که قتل مجدالدوله به سال ۴۲۰ بود^۱.

محمود پس از این تهاجم مرتکب ستمگری‌ها و بیدادگری‌های فراوان در ری گردید ، و چون محمود خود حنفی و اشعری متعصب بود ، و اشعریان را با شیعه در بسیاری از مسائل دینی و از جمله در صفات صانع اختلافی عظیم است^۲ ، شیعیان ری را که نیمی از جمعیت آن شهر و تمامت نواحی را تشکیل می‌دادند^۳ به تهمت قرمطی یا باطنی بودن از دم تیغ گذرانید ، و علاوه بر آن دستور داد تا دو بیست چوبه دار بر پا کردند و معاریف شیعیان آنجا را به دار کشیدند ، و کارها را از شیعیان بگرفت و به سنیان آنجا سپرد ، و نامه‌ای به خلیفه القادر فرستاد و در ضمن آن نوشت :

« طایفه‌ای از بد باطنان [مقصود بزرگان شیعی می‌دهند] را که ملازمش [مجدالدوله] بودند بردار اعتبار کشیدیم ؛ و معتزله ری را به طرف خراسان کوچانیدیم ...^۴ »

فرخی در قصیده مدحیه‌ای خطاب به محمود در این مورد گفته :

دار فرو بردی باری دو بیست گفتی کین در خور خوی شماست^۵

محمود از کتب کتابخانه ری هر چه در اعتزال و فلسفه و نجوم بود بسوزانید ، و صد بار از باقی کتب به خراسان فرستاد ، ابن اثیر در ذکر دخول محمود به ری نوشته :

۱- تذکره دولتشاه ، ص ۵۰ س ۵ .

۲- اشعریان برای خداوند نه صفت قدیم اثبات کنند ، که با ذات باری تعالی بر روی هم ده قدیم می‌شود (تبصر العوام ص ۱۰۹ س ۱ ؛ الملل والنحل شهرستانی ، ج ۱ ص ۶۷ س ۱۰) گفتار این فرقه به ترساگری همانندی دارد ، چون ترسایان به سه قدیم : اقنوم الاب ، واقنوم الابن ، واقنوم روح القدس معتقدند ، این فرقه نیز به نه قدیم عقیده دارند . اما شیعیان برخلاف به يك قدیم اعتقاد می‌ورزند ، و صفات خداوند را امری زائد بر ذات و جدا از وی نمی‌دانند . (تبصره العوام ، ص ۲۰۲ ؛ کشف المراد ، ص ۱۸۲) .

۳- به قول یاقوت (معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۹) نصف جمعیت شهر شیعه بودند ، و در روستاها نیز جز شیعه و اندکی حنفی وجود نداشت ، به قول صاحب نزهة القلوب (مقاله ثالثه ، ص ۵۴ س ۱۳) نیز اهل شهر [کذا] واکثر ولایات شیعه اثناعشر بودند الا دیه قوه و چند موضع دیگر که طریقه حنفی داشتند .

۴- حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ، ص ۵۴ س ۲۴ .

۵- رك : دیوان فرخی ، به تصحیح عبدالرسولی ، ص ۲۰ س ۱۵ به بعد .

« احرق كتب الفلسفة ومذاهب الاعتزال والنجوم ، و اخذ من الكتب ماسوی ذلك مائة حمل » .

یعنی : محمود کتابهای فلسفه و مذهبهای معتزله و نجوم را سوزانید ، و از کتابها جز اینها صدمبار برداشت.

در مجمع التواریخ نیز در این مورد ذکر گردیده :

« و كتب بسیار بود در کتبخانه مجدالدوله ، هر چه فلسفی و مذهب اعتزال و کتب نجومی بود بسوخت ، و باقی صد اشتر بار کسورده به خراسان فرستاد .^۱ »
محمود پس از این کارها و به تصرف آوردن اصفهان و ساوه و آبه و قزوین ، پسر خود مسعود را در ری باقی گذارد و خود به غزنین بازگشت .^۲

مسعود : محمود سال بعد (۴۲۱ هـ .) در غزنین چهره درنقاب خاك كشید ، و حره ختلی خواهر محمود ، واقعه را به اطلاع مسعود که در این وقت در اصفهان بود رسانید ، و از او خواست که جهت تصرف تاج و تخت به غزنین بازگردد .^۳

مسعود به عزم خراسان ، به ری آمد ، مردم خدمت کردند ، و نامه القادر در این شهر به تعزیت و تهنیت به وی رسید ، بیهقی این جریان را چنین نوشته :

« امیر از سپاهان حرکت کرد بانشاط و نصرت - پنج روز باقی مانده بود از جمادی الاخری - بر طرف ری . چون به شهر ری رسید مردمان آنجا خبر یافته بودند و تکلفی کرده ، و شهر را آذین بسته بودند آذینی از حد و اندازه گذشته ، اما وی بر کران شهر که خیمه زده بودند فرود آمد و گفت رفتنی است . و مردم ری خاص و عام بیرون آمدند و بسیار خدمت کردند . . . نامه امیر المؤمنین القادر بالله رضی الله عنه رسید به ری به تعزیت و تهنیت . . . امیر المؤمنین او را مثال داده

۱- ابن اثیر در ذکر وقایع سال ۴۲۰ هجری ، جزء ۷ ص ۳۳۵ س ۱۶ .

۲- مجمع التواریخ سلطانی ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی ، جزء سوم ص ۸۴ س ۱۵ .

۳- ابن اثیر ، ج ۷ ص ۳۳۵ س آخر به بعد ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۴ س ۲۴ به بعد ؛ مجمل فصیحی ، بخش ۲ ص ۱۴۳ س ۱۲ .

۴- تاریخ بیهقی ، ص ۱۳ س ۷ به بعد .

بود در این نامه که آنچه گرفته است از ولایت ری و جبال و سپاهان بروی مقرر است، به تعجیل سوی خراسان باید رفت تا در آن ثغر بزرگ خللی نیفتد، و آنچه که خواسته آمده است از لوا وعهد و کرامات با رسول بر اثر است...»^۱

مسعود حسن سلیمان را شحنگی ری داد^۲ و راهی خراسان شد.

به زمان تسلط غزنویان بر ری نیز هر دو ناحیت قصران مضاف به ری بسوده است، و چنانکه در بیان ورود محمود بدین حدود درج افتاد او به دولا ب قصران خارج ری وارد شد، و نیز به نقل ابن اثیر به هنگام تسخیر ری از سوی محمود غزنوی پسر دیگر مجدالدوله موسوم به فنا خسرو از ری بگریخت و به پناهگاههای قصران (جبال قصران داخل) التجا برد، و پس از مرگ محمود، قصد ری کرد، لکن نایب مسعود وی را بشکست. به مناسبت در سابق این خبر عیناً در ص ۱۰۶، ۱۰۷ کتاب حاضر درج افتاد و اعاده را نیازی نیست. بیهقی نیز در تاریخ خود در باب این داستان - که بی گمان جمعی کثیر از مردم بی گناه شیعی مذهب قصران در آن به هلاکت رسیدند - تفصیلی بیاورده، که تتمیم فایده را لختهایی از آن در ذیل درج می افتد:

«... در این روزها نامه‌ها رسید از ری که چون رکاب عالی حرکت کرد، یکی از شاهنشاهیان با بسیار مردم دل انگیز قصد ری کردند تا به فساد مشغول شوند، و مقدم ایشان که از بقایای آل بویه بود رسولی فرستاد سوی حسن سلمان، و او اعیان ری را گفت چه پاسخ باید داد و چه باید کرد؟ ایشان گفتند: تو خاموش می باش که آن جواب ما را می باید داد؛ و آن رسول را به شهر آوردند، و سه روز کار می ساختند و مردم فراز می آوردند، پس روز چهارم رسول را به صحرا آوردند، و بر بالائی بداشتند، و حسن سلیمان باخیل خویش ساخته بیامد و بگذشت، و بر اثر وی مردم شهر زیادت از ده هزار مردم به سلاح تمام، بیشتر پیاده از مردم شهر و نواحی نزدیک تر. و چون این قوم بگذشتند اعیان ری رسول را گفتند:

بدیدی، و گفتند: پادشاه ما سلطان مسعود محمود است، و او را و مردم او را

۱- تاریخ بیهقی، ص ۱۷، ۱۸.

۲- تاریخ بیهقی، ص ۲۴، ۸.

فرمانبرداریم ، و خداوند ترا و هر کس که بی فرمان سلطان ما اینجا آید زوبین آبداده و شمشیر است ، بازگرد و آنچه دیدی و شنیدی باز نمای و خیانت مکن ، و بگوی که سلطان ما را از دست دیلمان بستد و اهل ری راحت در این روزگار دیدند که از ایشان برستند ^۱ .

رسول گفت همچنین بگویم ؛ و او را حقی گزاردند؛ و او آنچه دیده بود شرح کرد . مشتی غوغا و مفسدان که جمع آمده بودند مغرور آل بویه را گفتند : عامه را خطری نباشد ، قصد باید کرد که تاما دوسه روزی را به دست تو دهیم ، و بوق زدند و آهنگ ری کردند ^۲ . و حسن سلیمان و اعیان ری چون خبر یافتند که مخالفان آمدند ، رفتند با آن مردم که گرد بودند و مردم دیگر که می رسید در آن مدت که رسول آمده بود و بازگشته . چون به یکدیگر رسیدند و به شهر نزدیک بودند ^۳ ، حسن سلیمان گفت : این مشتی او باش اند که پیش آمده اند از هرجایی فراز آمده ، به یک ساعت از ایشان گورستانی توان کرد . نزدیک ایشان رسولی باید فرستاد و حجت گرفت تا اگر بازنگردند ، نزدیک خدای عز و جل معذور باشیم در خون ریختن ایشان .

۱- مردم شهری از نظر مذهب به سه فرقه بزرگ تقسیم می شدند : شافعیه که کمتر بودند ، و حنفیه که بیشتر بودند و شیعه که سواد اعظم بودند (معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۹) ؛ و چنانکه در ص ۳۳۶ کتاب حاضر گذشت ، محمود شیعیان را مخذول و منکوب کرده بود و بسیاری را بکشت و تار و مار کرد ، او خود در فروع حنفی و در اصول اشعری بود ، و نیز ترکان در قدیم همه حنفی بودند ، و پس از حمله محمود به ری نیز سنیان و خاصه حنفیان ری قدرت و نیرویی یافتند ازین رو توان دانست مطالبی که در متن درج آمده باید قول حنفیان آن شهر باشد ، و طرفداران آل بویه در این مقام باقی مانده شیعیان آن شهرند .

۲- در ناحیت قصران بدان عهد قلعه امامه سخت استوار و مرکز مقاومت در وقایع قصران بوده است ، و این دعوی را حوادثی که ذکر آن در وقایع عهد سلجوقیان و ادوار بعد بیاید به اثبات خواهد رساند ، و توان گفت به احتمال قوی فناخسرو نیز آنجا را پایگاه خویش ساخته بوده است .

۳- راه معمولی قصران داخل از طریق گردنه قوچک به جلگه ری است که از طریق نارمک (نرمق) و دولا ب به دروازه دولا ب ری منتهی می شده است (رك : نقشه شهر ری و رستاخهای آن ، ج ۲ ری باستان ، مقابل ص ۴۵۳) ، و ظاهراً باید سپاهیان فناخسرو نیز همین مسیر را طی کرده باشند .

اعیان ری خطیب را نامزد کردند و پیغام دادند سوی مغرور آل بویه، و گفتند: مکن و از خدای عزوجل بترس، و در خون این مشتی غوغا که فراز آورده‌ای مشو و باز گرد که تو سلطان و راعی ما نیستی... خطیب برفت و این پیغام بداد. آن مغرور آل بویه و غوغا در جوشیدند و یکبار غریب کردند، و چون آتش از جای درآمدند تا جنگ کنند. خطیب باز گشت و گفت: که ایشان جواب ما نیک ندادند، اکنون شما بهتر دانید. حسن سلیمان تعبیه‌ای کرد سخت نیکو و هر کس را به جای خویش بداشت، و قومی را که کم سلاح تر بودند ساخته بداشت، و افزون از پنجاه و شصت هزار مرد از شهر به دروازه آمده^۱ بودند... جنگی قوی به پای شد و چند بار آن مخاذیل نیرو کردند در حمله، اما هیچ طرفی نیافتند که صف حسن سخت استوار بود. چون روز گرمتر شد و مخاذیل را تشنگی دریافت و مانده شدند، نزدیک نماز پیشین حسن فرمود تا علامت بزرگ را پیشتر بردند و با سواران پخته گزیده حمله افکند به فیروزی، و خویشتن را بر قلب ایشان زدند و علامت مغرور آل بویه را بستند، و ایشان را هزیمت کردند هزیمتی هول؛ و بویهی اسب تازی داشت خیاره، با چندن که نیک اسبه بودند بجستند، و او باش پیاده درماندند میان جویها و میان دره‌ها، و حسن گفت دهید، و حشمتی بزرگ افکنید به کشتن بسیار که کنید، تا پس از این دندانها کند شود از ری و نیز نیابند... دیگر روز حسن گفت تا اسیران و سرها را بیاورند، هشت هزار و هشتصد و اند سرویک هزار و دویست و اند تن اسیر بودند. مثال داد تا بر آن راه که آن مخاذیل آمده بودند سه پایها برزند و سرها را بر آن بنهادند و صد و بیست دار بزدند، و از آن اسیران و مفسدان که قوی تر بودند بردارد کردند...^۲»

این بود مصیبت بزرگ دیگری که از تبار محمود غزنوی بر قصرانیان وارد آمد؛ و بدین ترتیب ری و اعمال آن از دست دیلمیان بدر رفت. مسعود حکومت ری و جبال را به سال ۴۲۲ به تاش فراش سپرد^۳. وی راه

۱- ظاهراً این دروازه باید همان دروازه دولاب ری باشد.

۲- تاریخ بیهقی، ص ۴۱-۴۴.

۳- ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۵۶ س ماقبل آخر.

ظلم و تعدی پیش گرفت ، تا آنکه دو سال بعد مسعود ابوسهل حمدونی را برای نظر در رجبال به سوی ری فرستاد^۱ .

کاکویه و غزان : از این زمان تا بدان هنگام که آل سلجوق بر ری دست یافتند علاءالدوله بن کاکویه و دسته ای از غزان را در ری شد آمد بود ، که گاه بایکدیگر و دیگر گاه با کارگزاران غزنوی درگیری داشتند^۲ .

۱۳- سلجوقیان : به هنگامی که سلطان محمود غزنوی به سال ۴۱۵ هجری به ماوراءالنهر رفت ، و با قدرخان پیمان بست ، طایفه سلجوقی را اجازت داد تا به خراسان کوچ کنند . به عهد سلطان مسعود قرب ده هزار تن از آل سلجوق به ریاست طغرل بیک و چغری بیک و بیغو از ماوراءالنهر به خراسان آمدند ، و از مسعود برای ورود به داخل ایران اجازه خواستند اما او نپذیرفت و کارشان به جنگ کشید ، مسعود تاب پایداری نداشت ، و طغرل به سال ۴۲۹ هجری استقلال یافت ، و به سال ۴۳۱ هجری در جنگ دندانقان مسعود را بشکست ، از این تاریخ دولت سلجوقیان در ایران استقرار یافت و نیرو گرفت^۳ .

طغرل : ری و رساتق آن بدین زمان چنانکه گذشت به دست غزان بود ، ابراهیم ینال برادر مادری طغرل به سال ۴۳۳ هجری عازم ری شد . غزان که تاب پایداری نداشتند راه دیار بکر و موصل پیش گرفتند ، و ابراهیم ینال برری و ولایات مجاور دست یافت^۴ ، و در فاصله سنوات ۴۳۳-۴۳۷ هجری جبل و همدان و دینور و حلوان و اصفهان به اختیار سلجوقیان قرار گرفت^۵ . طغرل در ۴۳۴ هجری از خراسان به ری آمد ، و آنجا را پایتخت خویش قرار داد و ابراهیم ینال را به همدان فرستاد ، در ری به سرای علی کامه^۶ فرود آمد ، و در آنجا گنجینه ای یافت و مالی بیکسران

۱- ابن اثیر، ج ۸ ص ۴ و ۱۱ ص ۱۱ به بعد .

۲- د د ج ۷ ص ۳۳۸-۳۴۱ .

۳- راحة الصدور ، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ ؛ سلجوقنامه طهیری ، ص ۱۶ س آخر ؛ طبقات

سلاطین اسلام ، ص ۱۳۳، ۱۳۴ .

۴- ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۴۱ ، ج ۸ ص ۳۴ .

۵- طبقات سلاطین اسلام، صحائف مذکور در رقم ۳ .

۶- رك : كتاب حاضر، ص ۳۲۱ ، ۳۲۶ .

بدست آورد . در تاریخ گزیده ، در باب این گنجینه چنین درج آمده :
 « [طغرل] ری دارالملک ساخت . در ری به سرای علی کامه دیلم نزول کرد ،
 آنجا نهانخانه‌ای یافت ، بسیاری خواسته ازو بیرون آورد ... »
 پس به فرمود تا خرابیهایی که در این اواخر به ری راه یافته بود مرمت
 کردند^۱ .

طغرل در محرم سال ۴۴۳ هجری راهی اصفهان شد ، و آنجا ویرا مطبوع
 افتاد ، پس بفرمود تا ذخائر و سلاح موجود در ری را بدانجا نقل کنند^۲ ، و پس از
 مدتی در همین سال مجدداً به ری بازگشت^۳ .

وی در سال ۴۴۷ به بغداد رفت ، و نامش را بالقب سلطانی بر منابر آنجا
 بخواندند ، و خلیفه طوقی از زر ، مرصع به دو مروارید بزرگ ، که وزن هر کدام
 قرب سه مثقال بود ، باخلعتی وی را تقدیم داشت^۴ ، و به لقب و کنیه « رکن الدولة
 ابوطالب طغرل بیک » مباهیش ساخت^۵ .

قبائل ترک به تدریج اطاعت آل سلجوق را گردن نهادند ، و آسیای غربی از
 حدود افغانستان تا سرحد ممالک روم دارای حکومتی واحد شد .

قرار طغرل چنان بود که هر وقت می‌خواست برای خویش خانه‌ای بسازد ،
 نخست مجسدی پی می‌افکند آنگاه به ساختن خانه اهتمام می‌ورزید^۶ . ذکر مسجد
 جامع طغرل در ری در کتاب النقض چنین درج آمده :

« . . . قاضی عمده ساوه‌ای حنفی که صاحب سخن و معروف است ، در جامع

- ۱- برای اطلاع بیشتر، رکن: سلجوقنامه ظهیری، ص ۱۸؛ راحة الصدور، ص ۱۰۴؛
 ابن اثیر، ج ۸ ص ۳۴ س ۲۵؛ مجمل‌التواریخ، ص ۴۰۶ س آخر؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص
 ۴۳۷؛ المختصر، ج ۲ ص ۱۷۴ س ۲۷؛ مجمل فصیحی، بخش ۲ ص ۱۶۴ س ۱۱ .
- ۲- ابن اثیر، ج ۸ ص ۵۴ س ۱۷؛ المختصر، ج ۲ ص ۱۷۸ س ۲۷ به بعد .
- ۳- ابن اثیر، ج ۸ ص ۶۰ س ۲۸؛ المختصر، ج ۲ ص ۱۸۰ س ۹ .
- ۴- الذخائر والتحف، ص ۸۰ رقم ۹۳ .
- ۵- سلجوقنامه، ص ۱۸، ۱۹ .
- ۶- لب‌التواریخ، نسخه خطی، ص ۹۸ س ۱۵؛ نسخه چاپی آن، ص ۱۰۵ س ۲۲ .

طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت «...»

از این روایت چنین مستفاد است که این جامع بسیار بزرگ بود که گنجایی بیست هزار تن مستمع را داشت.

طغرل را در تجریش قصران خارج کاخی ییلاقی بود، که ذکر آن و بیان این مهم که پس از خواستگاری دختر خلیفه القائم بالله خواست که زفاف در کاخ تجریش باشد و تفصیل فوت وی در ص ۱۵۲ کتاب حاضر با بیان سند این اخبار گذشت؛ و اعادت را نیازی نیست.

در باب محل کاخ طغرل در تجریش هیچ نشانه‌ای بدست نیست، لکن به حکم موقعیت محل و نیز این قرینه که او با کاخ - چنانکه در سطور پیشین گذشت - مسجدی نیز می ساخت، ظاهراً گویا می توان محل آنرا در کنار مسجدی باستانی در حدود باغ فردوس کنونی که از جهت لطافت هوا امتیازی دارد پنداشت.

طغرل را پس از درگذشت از تجریش جهت دفن به ری بردند، نگارنده را در باب مدفن و گورخانه وی در ری و انطباق آن با برج طغرل که هم اکنون در آن پهنه موجود است، تحقیقی است که در کتاب ری باستان (ج ۱ ص ۴۵۹-۴۶۶، ج ۲ ص ۱۸۲، ۱۸۳) درج است، طالبان را بدانجا رجوع باید کرد.

الب اسلان: پس از طغرل در سر جانشینی وی اختلاف گونه‌ای پیش آمد، عمید الملک کندری وزیر طغرل سلیمان بن داود چغری بیک را برگزید، لکن نظام الملک و گروهی از امیران، الپ اسلان محمد بن داود را به جای برادرش سلیمان انتخاب کردند^۲. الپ اسلان در ذی الحجه سال ۴۵۵ هجری به ری آمد و بر تخت شاهی نشست، و ملک عراق و خراسان وی را شد^۳. وی شاهی بود یا هیبت و سیاست^۴، قامتی بلند و محاسنی طویل داشت که به وقت تیراندازی آنرا گره می بست، کلاهی

۱- النقص، ص ۴۰۵ س ۵. نیز، رك: ص ۵۹۸ س آخر، و ص ۵۹۹ ذیل ۱.

۲- ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۵ س ۲۵؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص

۴۷ س ۴ به بعد.

۳- سلجوقنامه ظهیری، ص ۲۲ س ۱۳؛ راحة الصدور، ص ۱۱۶ س ۱۱.

۴- راحة الصدور ۴ ص ۱۱۷ س ۴.

بلند بر سر می نهاد و از تکه کلاه تا پایان محاسنش دو ذراع می شد.^۱

الپ ارسلان عمید الملک وزیر عمش را بگرفت، و وزارت به نظام الملک داد. وی پیش از سلطنت نیز در خدمت ارسلان بود، به سال ۴۵۶ هجری عمید الملک به فرمان شاه و گویا با رضای نظام الملک مقتول شد.^۲ در همین سال قتلش از بزرگان سلجوقی قصد تسخیر (پی) کرد، و در نزدیکی ری بین وی و سپاهیان الپ ارسلان نبرد سخت در گرفت، و پس از پایان نبرد قتلش را کشته یافتند.^۳

در سال ۴۶۳ هجری رومانوس دیوجانس باسپاهی انبوه نبرد با ارسلان را عازم شد، ارسلان در ملازگرد، از اعمال خلاط بین دریاچه وان و ارزنة الروم به او رسید، چون سپاه سلطان کم بود، کس پیش رومانوس فرستاد و صلح طلبید، رومانوس گفت صلح نخواهم کرد مگر در دار الملک ری.^۴ پس میان دو گروه جنگی سخت در گرفت. ایرانیان با قلیل جمعیت با ایمانی راسخ به عنوان جهاد مردانه بجنگیدند، و رومیان را با همه کثرت بشکستند، و قیصر به دست غلامی اسیر شد. قبلاً عارض سپاه ایران از نوشتن نام این غلام به سبب خردی جئه ابا داشت، و شاه گفته بود: نام او را نیز ثبت کن که شاید وی قیصر را اسیر کند. قضا را این فال راست آمد. ارمانوس روزی چند اسیر بود پس از آن شاه ایران حلقه ای در هر دو گوش او کرد و به جان امان داد، و شاه روم روزی هزار دینار سرگزیت

۱- سلجوقنامه ص ۲۳ س ۶؛ راحة الصدور ص ۱۱۷ س ۶.

۲- سلجوقنامه، ص ۲۳ س ۱۰ به بعد؛ راحة الصدور، ص ۱۱۷ س ۱۲ به بعد؛ ابن اثیر

ج ۸ ص ۹۶ س ۱۵.

۳- ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۸ س ۱۲ به بعد؛ المختصر، ج ۲ ص ۱۹۳ س ۲۴ به بعد.

۴- در نسخه مطبوع سلجوقنامه، ص ۲۴ س ۱۵ «مگر در دار الملک وی» مذکور است،

لکن در ابن اثیر، ج ۸ ص ۱۰۹ س ۲۴ مذکور است: «لاهدنه الا بالری» و در تاریخ مختصر الدول ابن العبری نیز ص ۳۲۲ س ۵ تصریح است «لا اهادنه الا بالری»، سرجان ملکم نیز در تاریخ ایران ج ۱ ص ۱۱۴ س ۶ ذکر کرده که رومانوس گفت: «معاهدت صورت نیندد مگر اینکه پادشاه ایران... پایتخت خویش بلاد ری را نیز به گماشتگان این دولت سپارد»، بدین موجب روشن می شود که در سلجوقنامه - این منبع قدیمی - «دار الملک وی» غلط، و «دار الملک ری» درست است.

پذیرفت^۱. از آن پس رومیان دیگر روی ارمنستان ندیدند. اینک شاه روم گفت: «صلح نخواهم مگر در دارالملک ری» دلیلی بزرگ بر اهمیت و عظمت ملک ری بدان روزگار تواند بود.

الب ارسالان در آخر عهد به سال ۴۶۵ هجری به قصد جنگ با شمس الملک تکین شاه توران از جیحون گذشت و قلعه جُرُزَم را که در کنار آب بود مستخلص کرد، و کوتوال قلعه یوسف برزمی را پیش تخت او آوردند، شاه از او احوال ولایات و چندی لشکرها می پرسید، او راست نمی گفت، فرمود تا او را سیاست کنند، یوسف چون دست از جان بشست، کاردی از ساق موزه بر کشید و آهنگ سلطان کرد، غلامان خواستند او را بگیرند، سلطانی که به مهارت خویش در تیراندازی اطمینان داشت، بانگ برایشان زد که دور شوید، و تیری انداخت که خطا رفت، کوتوال برسید و کاردی بر سلطان زد، کسی از نزدیکان خود را بر سلطان افکند، او را نیز کارد زد، اما این کس بزیست و سلطان بمرد.

الب ارسالان پیش از مرگ ملکشاه را به جانشینی برگزید، ملکشاه به شاهی نشست و نظام الملک را به وزارت نگاهداشت^۲.

ملکشاه: ملکشاه پس از واقعه پدر از خراسان به عراق آمد و اصفهان را به پای تختی برگزید، عمش قاورد از کرمان به جنگ او آمد، و در کرج اصفهان میان ایشان جنگی سخت رفت، و سه شبانه روز دیر کشید، سرانجام قاورد شکست یافت و سپاهیان منهزم شدند و خود وی کشته شد. ملکشاه پس از این پیروزی کرمان را به پسر قاورد داد، و کرمان و عمان و سواحل دریا تا سال ۵۸۳ هجری همچنان در خاندان قاورد باقی بود، و سلاجقه کرمان از این دودمانند^۳.

۱- سلجوقنامه، ص ۲۴؛ راحة الصدور، ص ۱۱۹؛ ابن اثیر، ج ۸ ص ۱۰۹ س ۱۵؛ مختصر الدول، ص ۳۲۲؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۴۱.

۲- سلجوقنامه ظهیری، ص ۲۸، ۲۹؛ راحة الصدور، ص ۱۲۰ - ۱۲۳؛ ابن اثیر، ج ۸ ص ۱۱۲، ۱۱۳.

۳- سلجوقنامه ظهیری، ص ۳۰؛ راحة الصدور، ص ۱۲۶ س ۱۱؛ ابن اثیر، ج ۸ ص ۱۱۴ س ۱۳؛ تاریخ کرمان، تألیف مجمد بن ابراهیم، ص ۱۴ س ۹؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۳۴ س ۱۴.

ملکشاه، پادشاهی جبار و کامکار بود، پدران جهانگیری کردند و او جهانداری، ایشان تاج به دست آوردند و او بر سر نهاد، و توان گفت روزگار وی جوانی دولت و بهار ایام مملکت آل سلجوق بود، در عهد پادشاهی او مرز ایران از حد چین و کاشغر و افغانستان تادریای مدیترانه می رسید، وی دوبار از انطاکیه به اوزگند آمد، بار آخر به سال ۴۸۱ هجری به انطاکیه و از آنجا به لاذقیه در ساحل مدیترانه رفت و اسب خویش آب داد. و شکر بجای آورد.

از اقصای ترک تا نهایت روم و شام و یمن خطبه و سکه به نام او بود.^۱ وی به راهنمایی وزیر نظام الملک، به قصد اصلاح تقویم و محاسبه ایام سال در ۴۶۷ هجری منجمان را گرد کرد، و نوروز را از نیمه حوت به اول حمل منتقل گردانید، و تقویم جلالی از آن عهد است. عمر خیام نیشابوری و اسفزاری و معموری و عبدالرحمن خازنی در این مهم شرکت داشتند.^۲

با آنکه در کشور پهناور وی اختلاف عادات و آداب قبائل مختلف و تنوع مذاهب، و تباین السنه مقتضی نفاق و پراکندگی بود، باز عهد او از بهترین دوره های آسایش و آرامش ایران به شمار است.

هر چند پای تخت او اصفهان بود^۳، لکن ملک ری بدین هنگام آبادانی و اعتبار و عظمتی مخصوص بیافت، به عهد وی و پسرانش بر کیارق و محمد علم و فرهنگ سخت برونق بود، و مدارس عظیم و خانقاههای معمور در ری به وجود آمد، که ذکر آنها بیاید، و این جمله بیشتر در اثر تدبیر صائب و رأی ثاقب وزیر نظام الملک بود.

شمی از احوال نظام الملک وزیر: نظام الملک، خواجه ابوعلی، حسن بن علی بن اسحق رکن رکن دولت آل سلجوق بود. گویند در یازده سالگی از حفظ

۱- سلجوقنامه، ص ۳۲، ۳۱؛ راحة الصدور، ص ۱۲۸-۱۳۰؛ المختصر، ج ۲ ص

۲۱۳؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۴۴، ۴۴۵؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۸۷، ۸۸

۲- روضة المناظر ابن شحنة، در حاشیه الکامل ابن اثیر، جزء هشتم، ص ۱۷۸ س ۱؛

تاریخ خلفای سیوطی، طبع ۱۳۰۵، ص ۱۶۹ س ۳۰.

۳- راحة الصدور، ص ۱۳۲ س ۱.

کلام الله فراغ یافت . پس از اكمال دانش به نزد چغری بیک آمد ، چغری او را به الپ ارسلان سپرد ، و چون او بمرد وسلطنت ملکشاه راشد ، کشور به تدبیر و کفایت نظام الملک اداره می شد ، وی پسرانی با کفایت پرورانده بود که به تدریج امور کشور را بدست گرفتند . نظام الملک از کمال ودانش بهره ای عظیم داشت ومجلسش پیوسته به حضور فقها و ائمه مسلمانان مزین بود ^۱ . در تحقیق وتتبّع علمی تعصب مذهبی را مداخله نمی داد ، وبه علماء فرق مختلف احترام می گزارد ، وبآنکه خود به طریقت شافعی بود ^۲ به دیدار عالمان شیعه می رفت ، چنانکه در توقف خود در ری هر هفته در قصران خارج دردیبه دوریست (درشت) می رفت ، وازخواجه جعفر بن محمد ، که در انواع فنون شهرت داشت ، واز اکابر عالمان شیعی مذهب بوداستماع اخبار می کرد ، وصاحب النقص این مهم را بدین گونه ذکر کرده است :

« ... شیخ جعفر دوریستی معروف ومشهور در فنون علم ، مصنف کتب وراوی اخبار بسیار ، واز بزرگان ابن طایفه و علمای بزرگ بود . در هر هفته نظام الملک از شهر ری به دوریستی رفتی وازخواجه جعفر استماع کردی وبازگشتی از غایت فضل وبزرگی او ^۳ . »

به زمان خواجه علوم وفنون را رواجی شگرف بود ، عالمان و طالب علمان در حریم حرمت وعزت می زیستند . به امر اودر غالب بلاد به انشاء واحداث مدارس ومساجد اقدام شد ، ومدارس نظامیه بغداد واصفهان وطوس وبلخ وهرات ونیشابور از آن جمله است ، و از همه مشهورتر نظامیه بغداد بود که به سال ۴۵۷ هجری بنای آن پس از دو سال پایان یافت ، وشیخ ابواسحق شیرازی نخستین مدرس آنجا بود ، وامام ابو حامد محمد غزالی نیز به سال ۴۸۴ هجری در همین مدرسه درس بگفت . در تاریخ سیوطی است که گویند : « این نخستین مدرسه است که فقیهان را ساخته اند » .

۱- ابن اثیر، جزء هشتم ، ص ۱۶۲ س ۲۹ به بعد ؛ دول الاسلام ذهنی ، ج ۲ ، ص ۹

س ۱۴ به بعد .

۲- النقص ، ص ۹۷ س ۲ ، ۳ .

۳- النقص ، ص ۱۰۸ س ماقبل آخر .

وی نخستین کس است که چنین سنتی نهاد^۱.

در پایان عهد ملکشاه ترکان خاتون زوجه او و اعوانش نسبت به نظام الملك سعایت آغازیدند و نرمک نرمک دل سلطان را بروی سرود کردند، تا بدانجا که روزی به وزیر پیام فرستاد که: «تو مگر در ملک بامن شریکی؟! که به رأی خویش فرزندان را ولایت می‌دهی، اگر بر این بمانی، دستار از سر و دویت از پشت برگیرم.»

نظام‌الملك پاسخ فرستاد:

«هم آنکه ترا تاج داد، مرا نیز دستار بر سر نهاد، اگر دویت از پیش من برداری تاج از سر تو بردارند؛ تاج تو و دستار و دویت من به هم بازبسته است.^۲» سلطان، نظام‌الملك را، به علل سابق الذکر، و به بهانه این پاسخ درشت، معزول کرد وزارت به تاج‌الملك قمی داد^۳، و در همان ایام از اصفهان رهسپار بغداد گردید و چون سپاه به نهاوند رسید غلامی دیلمی در زی باطنیان کاردی به خواهه نظام‌الملك زد و او را بکشت^۴.

محل دقیق قتل بنابه قول یاقوت در معجم البلدان دیه فندیسجان بوده است،

وی گفته:

«فندیسجان قرية من قرى نهاوند، قتل بها نظام‌الملك الحسن بن علی بن اسحاق

ابن العباس الطوسی الوزير ابوعلی ليلة الجمعة حادی عشر رمضان سنة ۴۵۵ هـ.»

یعنی: فندیسجان دیهی است از دیه‌های نهاوند، که نظام‌الملك حسن بن علی بن اسحاق بن عباس طوسی وزیر ابوعلی در شب جمعه یازدهم رمضان سال ۴۸۵ در آنجا کشته شد.

نام این دیه به تصحیف در آثار البلاد قزوینی به صورت قیدسجان^۵ درج

۱- تاریخ خلفای سیوطی، طبع ۱۳۰۵؛ ص ۱۶۸ س ۲۴؛ آثار البلاد قزوینی، ص ۴۱۲.

۲- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۷؛ راحة الصدور، ص ۱۳۳، ۱۳۴؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۴۷.

۳- سلجوقنامه، ص ۳۳ س ۱۶؛ راحة الصدور ص ۱۳۴.

۴- سلجوقنامه، ص مذکور در رقم ۳؛ راحة الصدور ص ۱۳۵؛ حبیب‌السمیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۸۹.

۵- معجم البلدان، ج ۳ ص ۹۱۹ س ۲۱.

۶- آثار البلاد، ص ۴۱۳ س ۹.

آمده است. قاتل خواجه از ملاحظه بوده است، در کتاب النقص که از مؤلفات حدود سال ۵۶۰ هجری است و بدان عهد نزدیک است، در مواردی بدین حقیقت اشارت رفته، و از آن جمله است:

«... خواجه نظام الملك حسن علی اسحق و خواجه کمال الدین سمرقندی را که سنی و شافعی مذهب بودند و ملحدان ایشان را بکشتند...»^۱
 در سلجوقنامه و راحة الصدور نیز بدین معنی تصریح رفته است.^۲
 جسد خواجه را به اصفهان بردند و در آنجا در محلی که اکنون نیز معروف است مدفون ساختند.^۳

مرگ ملکشاه: ملکشاه پس از قتل نظام الملك به بغداد رفت. روزی در آنجا هوس رفتن به شکار کرد و چون بازگشت بیمار بود و در همان نزدیکی درگذشت. در سلجوقنامه و راحة الصدور تصریح رفته است که سلطان چون به بغداد رسید بعد از هجده روز وفات یافت و میان سلطان و وزیر کمتر از یک ماه بود، امیر معزی گوید:

رفت در يك مه به فردوس برین دستور پیر

شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر

کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار

عجز سلطانی بین و قهر یزدانی نگر^۴

علت مرگ ملکشاه به درستی روشن نیست، و گویا مسموم شده بوده است، چنانکه علی بن زید بیهقی، متوفی به سال ۵۶۵ هجری در تاریخ بیهق از مؤلفات سال ۵۶۳ در سبب بیماری او نوشته:

«... او را زهر دادند بردست خادمی، و آن زهر شحم ارنب بحری بود»^۵.

۱- النقص، ص ۹۷ س ۲. نیز، رك: ص ۵۱۲ س ۲.

۲- سلجوقنامه، ص ۳۳ س ۱۸؛ راحة الصدور، ص ۱۳۵ س ۵.

۳- رك: ابن خلکان، شرح احوال نظام الملك.

۴- سلجوقنامه و راحة الصدور، صحائف مذکور در رقم ۲.

۵- تاریخ بیهق، ص ۷۶ س ۱۴.

وزارت زبیده خاتون و ریاست استیفاء سلطانی را داشت ، تا آنکه فخر الملک نیز از وزارت معزول شد، و مجد الملک سمت صدارت یافت ، و دوسالی در این کار روزگار برد . مجد الملک را در آیین شیعه آثار خیر بسیار است ، و اهتمام او در تعمیر بقعه‌های معصومان و معصوم زادگان مدفون در عتبات عالیات وری و آن حدود در ص ۲۰۷ ، ۲۰۸ کتاب حاضر مذکور شد . مجد الملک به سال ۴۹۲ هجری مقتول شد ^۱ .

از وقایع عهد شاهی بر کیارق یکی خروج عیاش تنش بود ، که در صفر سال ۴۸۸ هجری در نزدیکیهای ری در راه ساوه شکسته و مقتول شد و به روایت تاریخ آل سلجوق در آناطولی سرش را به بغداد فرستادند و تنش را در گورخانه سلطان طغرل مدفون ساختند ^۲ .

دیگر مخاصمات پی گیری بود که میان بر کیارق و برادرش به توالی پیش می آمد ، بر کیارق با سلطان محمد در سالهای ۴۹۳ تا ۴۹۶ هجری پنج نوبت مصاف داد ، که خرابیها و قحطیهای سخت را سبب گردید ، تا آنکه دو برادر در ربیع الاول سال ۴۹۷ صلح کردند ، و قرار بر آن نهادند که ممالک شمالی سپید رود گیلان تا باب الابواب محمد را باشد ، وری و اصفهان و سرزمین آل مزید در عراق به بر کیارق تعلق گیرد ^۳ .

پس از آنکه بر کیارق از گرفتاریها فراخی یافت عازم عراق گردید، و چون به بروجرد رسید بیماری که داشت شدت یافت، فرزند خردسال خود ملکشاه را به

- ۱ - وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۱۱۱ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ؛ راحة الصدور ، ص ۱۴۸ ؛ مجمل فصیحی ، بخش دوم ، ص ۲۱۲ .
- ۲ - سلجوقنامه ، ص ۳۶ س ۱۶ ؛ مجمل التواریخ ، ص ۴۰۹ س ۴ ؛ راحة الصدور ، ص ۱۴۳ س ۳ ؛ تاریخ آل سلجوق در آناطولی ، ص ۲۰ س ۱۱ به بعد ؛ ابن اثیر ، ج ۸ ص ۱۷۵ س ۲۲ ؛ المختصر ، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۱۴ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۵۱ س ۳ .
- ۳ - ابن اثیر ، ج ۸ ص ۲۲۰ س ۹ ؛ تاریخ آل سلجوق در آناطولی ، ص ۲۲ ، المختصر ، ج ۲ ص ۲۲۷ س ۱۷ ؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۱۱۸ .

ولیعهدی برگزید ، تا در دوازدهم جمادی الاخر سال ۴۹۸ دیده از جهان فرو بست.^۱
سلطان محمد : محمد که درسطور پیشین ذکرش یرفت ، پس از آگاهی از
مرگ بر کیارق قصد بغداد کرد، و با ایاز و سیف الدوله صدقه مزیدی که قصد داشتند
تا ملکشاه را به سلطنت نگاهدارند بجنگید ، و ایشان را بشکست و از میان برداشت،
و ملکشاه را نیز زندانی کرد ، و درشاهی بی منازع شد^۲ ، و برادر دیگرش سنجر که
از قبل بر کیارق حکومت خراسان را داشت ، اطاعت او را گردن نهاد^۳.

روزگار وی بیشتر به سرکوبی اسماعیلیان گذشت ، و او را فحل ملوک آل
سلجوق خوانده اند^۴ . اسماعیلیان پس از مرگ ملکشاه ، از اوضاع آشفته ای که
جنگهای دائمی بر کیارق و محمد بوجود آورده بود استفاده کرده در نقاط مختلف
همچون قائنات وری (خاصه در قصران) و ساوه و اصفهان نشر عقاید خویش را به جد
ایستادند^۵ ، و وجهه خویش در این اماکن پایگاههایی به وجود آوردند ، و در مواقع
خطر بدانجا پناه می بردند ، و ظاهراً از این جمله است قلعه بازمانده از اسماعیلیان
در آخرین نقطه غربی قصران داخل در مدخل تنگه کسپیل لورا که ذکر آن درص ۱۹۴
۱۹۵ کتاب حاضر درج افتاد ، و مرعشی در باب آن در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان
گفته :

« ... قلعه لورا که از قلاع حصین آن دیار است ، که در زمان ملاحده آنرا

۱- ابن اثیر، ج ۸ ص ۲۲۳ س ۲۰؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۲۲؛ تاریخ
گزیده ، ج ۱ ص ۴۵۳؛ المختصر ، ج ۲ ص ۲۲۸ س ۲۵؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد
دوم ص ۹۵ س ۱۸ (با اندک اختلاف) .

۲- تاریخ آل سلجوق در آناتولی ، ص ۲۳؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۵۴ س ۱؛
حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ، ص ۹۵ س ۲۱.

۳- سلجوقنامه ظهیری، ص ۳۷ س ۶، ص ۴۴ س ۱۰؛ راحة الصدور ، ص ۱۴۴ س ۱۳،
ص ۱۶۸ س ۱۳؛ وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۹۲ س ۱۴ .

۴- سلجوقنامه، ص ۳۹؛ راحة الصدور، ص ۱۵۳؛ دول الاسلام ذهبی، ج ۲ ص ۲۶ س

۱۴ به بعد .

۵- راحة الصدور ، ص ۱۵۵ ، ۱۵۶ .

احداث فرموده برقله آن کوه از دست مسلمانان ملتجی بودند ...^۱»

گویا این قلعه به سبب نزدیکی نسبی به الموت و قرار داشتن در کوهستانی سخت منضم به قلعه الموت بوده است، وقلاع دیگر اسماعیلیان در قصران که ذکرش در ص ۱۹۵ کتاب حاضر گذشت. سلطان محمد، شیرگیر را با سپاهی فراوان به پای الموت فرستاد، و چندی آنجا را سخت در حصار گرفت، و شدت نشان داد، و یقین داشت که آنجا را خواهد ستاند، اما در آن میان خبر درگذشت سلطان محمد برسد، و او را از آنجا باز خواندند^۲. اگر سلطان زنده می ماند کار اسماعیلیان یکسر می شد. و از این رو توان گفت بدان زمان در قصران داخل نیز میان سپاهیان سلطان و اسماعیلیان درگیری هایی بوده است.

سلطان محمد پسر خود محمود را به جانشینی برگزید و در ذی الحجه سال ۵۱۱ روی در نقاب خاک کشید^۳.

ملك ری به عهد این خاندان در همه شوون و از جمله فرهنگ و فضیلت پیشرفتی به کمال داشت، در اینجا فهرست و ار نام مدرسه هایی که به عهد این شاهان در شهر ری برای شیعیان به وجود آمد ذکر می شود، تا وضع نواحی آن شهر و از جمله قصران که بدان شهر متصل بوده است^۴ بر این قیاس گرفته شود.

۱- به عهد طغرل اول: مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد کبکی در محلت کلاه دوزان ری که مبارک شرفی فرمود^۵.

۲- به عهد ملک شاه: مدرسه سید زاهد ابو الفتوح، که آنرا به زمان ملک شاه در محل دروازه آهنین از نقاط شیعه نشین ری پی افکنند^۶.

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۲۷ س ۷.

۲- سلجوقنامه، ص ۴۲ س ۱۳؛ راحة الصدور، ص ۱۶۲ س ۲.

۳- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۲۵؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۷؛ المختصر،

ج ۲ ص ۲۴۰ س ۱۹.

۴- چنانکه در قصران خارج مجلس درس شیخ جعفر درشتی بدان پایه از اهمیت بود که وزیر بزرگ خواجه نظام الملك استفادت را بدان مجلس حضور می یافت. رك: ص ۳۴۷ کتاب حاضر.

۵- النقص، ص ۴۷ س ۶.

۶- النقص، ص ۴۷ س ۱۸.

خانقاه علی عصار، که آنرا در عهد سلطان ملکشاه ساختند^۱.
مدرسه فقیه علی جاستی به کوی اصفهانیان که خواجه میرک به روزگار ملکشاه
در آن تاریخ که سرهنگ ساوتکین جامع جدیدی برای اصحاب حدیث می کرد
بساخت^۲.

۳- به روزگار برکیاق : مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که به زمان ملکشاه
وبرکیارق جهت شیعیان احداث شده بوده ، و چهارصد طالب علم از اقطار جهان در
آنجا درس دین آموختند^۳.

۴- به عهد سلطان محمد : مدرسه شمس الاسلام حسکا بابویه ، که در عهد
ملکشاه و سلطان محمد در نزدیکی سرای ایالت دائر گردید^۴.
مدرسه شیخ حیدر مکی، این مدرسه نیز به زمان سلطان محمد به درمصلی گاه
ری بنیان یافت^۵.

خانقاه ریان ، صاحب النقص نوشته که این مدرسه میان مدرسه تاج الدین
محمد کیکی و شمس الاسلام حسکا در عهد سلطان محمد ، ساخته شد و آنرا خانقاه
ریان گویند^۶.

مدرسه امام رشید رازی ، این مدرسه از مدارس معتبر فرقه شیعه بوده ، که در
محل دروازه جاروب بندان قرار داشت، و به روزگار سلطان محمد پی افکنده شد^۷.
همچنین مدرسه کوی فیروزه ری در این ردیف است که در ایام شاهان سلاجقه
بزرگ بنیان یافته بوده است^۸.

۱- النقص ، ص ۴۸ س ۶۰ .

۲- النقص ، ص ۴۷ ، س ۱۹ .

۳- النقص ، ص ۴۷ ، س آخر .

۴- النقص ، ص ۴۷ ، س ۱۲ .

۵- النقص ، ص ۴۸ ، س ۱۳ .

۶- النقص ، ص ۴۷ ، س ۱۶ .

۷- النقص ، ص ۴۸ ، س ۸ .

۸- النقص ، ص ۴۸ ، س ۵۰ .

اینها نام چند مدرسه از مدارس شیعیان ری بدان عهد است که نشان دهنده این حقیقت است که در سرزمین ری بدان روزگار فنون و علم در پایه ای بلندی از پیشرفت و رواج قرار داشته است ، و بر همین قیاس توان گرفت وضع قصران را، که پیدا شدن خاندان دوریستی در درشت قصران بدان روزگار، که همه اهل فضل و عالمان دین به طریقت امامیه بوده اند گواهی در باب این مهم تواند بود . سرسلسله این خاندان جعفر بن محمد بن احمد بن عباس ، ابو عبدالله دوریستی و نوادق او جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر همزمان خواجه نظام الملک ، که خواجه در هر هفته از شهر ری به درشت برای استماع و استفادت به مجلس درس او می رفت ، و فرزندش ابو محمد ، عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر دوریستی همه از اکابر رجال اسلامی آن زمانند^۲ و ذکرشان در رجال قصران بیاید .

سلطان سنجر : سنجر بن ملکشاه ، مدت بیست سال از ۴۹۰ تا ۵۱۱ هجری به روزگار بر کیارق و محمد امارت خراسان داشت ، و بعد از ایشان نیز چهل و چهار سال و چهار ماه تا سال ۵۵۲ هجری در شرق و غرب شاهی کرد ، و عمری در از بیافت . وی را در میان شاهان اسلامی به خسرو پرویز در میان شاهان ساسانی همانند دانسته اند^۳ .

سنجر پس از فوت سلطان محمد زیر بار اطاعت برادر زاده چهارده ساله خویش نرفت ، و به جنگ سلطان محمود به عراق آمد ، و به سال ۵۱۳ در نزدیکی ساوه میان سپاهیان آن دو نزاعی سخت در گرفت ، محمود شکست یافت^۴ ، و از سنجر عذر بخواست ، سنجر پذیرفت و مقرر شد که محمود به خدمت سنجر به ری برود ،

۱- کتاب حاضر، ص ۳۴۷ .

۲- رگ : طبرسی و مجمع البیان ، تألیف نگارنده ، ج ۱ ص ۲۹۷-۲۹۹ ، و ص ۳۱۱ .

۳۱۲ .

۳- سلجوقنامه ، ص ۴۴ ؛ راحة الصدور ، ص ۱۶۷ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۵۷

ص ۱۷ .

۴- این اثیر، ج ۸ ص ۲۸۶ به بعد ؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۲۶ ؛ تاریخ

گزیده ، ج ۱ ص ۴۵۷ ، ۴۵۸ .

ویکماه در خدمت باشد ، پس از این مدت سنجر را نسبت به وی دل خوش شد و شاهی عراق تا اقصای شام را به او بخشید ، لکن از هر ولایت گسوسه‌ای به اختیار گرفت تا نامش در آن حدود از زبانها نیفتد ، و جهت حفظ قدرت خویش در عراق ری را به صورت پایگاهی نگاهداشت^۱ . پس مختص الملوك ابو نصر احمد بن فضل را والی ری کرد ، و به سال ۵۱۸ فخرالدین طغان یرك را به جای مختص الملوك در ری نشانید^۲ . تا سنجر در قید حیات بود محمود و برادرانش ریاست او را بر خود می شناختند .

شاهان سلجوقی تا سنجر ، یعنی طغرل اول والی ارسلان و ملکشاه و برکیارق و محمد و خود سنجر را سلاجقه بزرگ^۳ ، و افرادی از این خاندان که از این پس ملک ری را در اختیار داشتند و تا به سال ۵۹۰ شاهی کردند سلاجقه عراق و کردستان خوانند^۴ .

سنجر یرك بار به سال ۵۲۲^۵ و بار دیگر به سال ۵۲۶ به ری آمد ، و بار اخیر طغرل بن محمد را به جانشینی محمود - که به سال ۵۲۵ وفات یافت - برگزید^۶ . قصران ، هر دو ناحیت همچنان مضاف به ری ، و تابع حوادث آن بوده است ، و در این تاریخ به دست گماشتگان سنجر در آن پهنه قرار داشت ، چنانکه به گفته اولیاء الله و مرعی ، سنجر یکی از غلامان سلطان محمود سلجوقی به نام عباس^۷ را که والی ری

۱- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۴۴، ۴۵؛ راحة الصدور ، ص ۱۷۰، ۱۷۱؛ ابن اثیر ، ج ۸ ص ۲۸۶-۲۸۸؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی ، ص ۲۵؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۶۳؛ المختصر ج ۲ ص ۲۴۲ س ۱۰ .

۲- نسائم الاسحار ، ص ۶۶؛ سلجوقنامه و راحة الصدور ، صحائف مذکور در رقم سابق؛ العیر ذهبی ، ج ۴ ص ۱۴۷ .

۳- طبقات سلاطین اسلام ، ص ۱۳۵ .

۴- د د د د ص ۱۳۶، ۱۳۷ .

۵- ابن اثیر ، ج ۸ ص ۳۲۷ س ۵ به بعد .

۶- ابن اثیر ، ج ۸ ص ۳۳۶ س ۱۶ به بعد؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۲۶۹ .

۷- ابن اثیر ، ج ۹ ص ۱۵ س ۱۷ .

گردانیده بود^۱، باتمامت لشکر خراسان و ری و قصران و آن نواحی به جنگ شاه غازی رستم فرستاد، اولیاءالله در تاریخ رویان و مرعشی در تاریخ طبرستان بدان اشارتی دارند، و مرعشی این تفصیل را چنین ذکر کرده:

«... بعد از مدتی سلطان [سنجر] عباس را که والی ری بود، باتمامی لشکر خراسان و ری و دماوند و قصران و رویان و لارجان و کلار به مازندران به سرشاه غازی رستم [بن علی]^۲ فرستاد. استندار^۳ نزد شاه غازی رستم فرستاد که همیشه عباس در مازندران نخواهد بود، ترا می باید که بامن سازگاری کنی، شاه غازی و استندار با هم عهد کردند و لشکر به رویان بردند. عباس بترسید، و از مازندران بدر رفت...^۴»
قول اولیاءالله نیز به همین مفهوم است.^۵

عباس مذکور حاکمی عادل و نیک سیرت بود، و با اسماعیلیان نبردهای سخت کرد، ابن اثیر در این باب نوشته:

«کان عباس من علمان السلطان محمود، حسن السیره، عادلا فی رعیته، کثیر الجهاد للباطنیة قتل منهم خلقا کثیرا، و بنی رؤوسهم منارة بالری، و حصر قلعة الموت، و دخل الی قریة من قراهم، فالقی فیها النهار، فاحرق کل من فیها^۶.»

یعنی: عباس از بندگان سلطان محمود، نیک سیرت، دادگر در میان رعیت، کثیرالجهاد با باطنیان بود از ایشان گروهی انبوه بکشت، و از سرهای ایشان مناره در ری پیاساخت، و قلعه الموت را محاصره کرد، و به دیهی از دیه های ایشان درآمد، و آتش بدان در انداخت، و هر که را در آن بود بسوخت.

۱- تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۱۷۴ تا ۱۲؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۰۶ تا ۱۳.

۲- پنجمین پادشاه از فرقه دوم آل باوند که ذکرش بزودی بیاید.

۳- نوزدهمین فرد از بنی پادوسپان، و داماد شاه غازی. (تاریخ مرعشی، ص ۱۶ تا آخر).

۴- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۶ تا ۱۸. این تفصیل با اختلافی در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم، ص ۷۵ تا ۱۳ به بعد نیز مذکور است.

۵- تاریخ رویان اولیاءالله، ص ۱۲۶ تا ۶.

۶- ابن اثیر، ج ۹ ص ۱۵ تا ۱۷.

طغرل بن محمد در محرم سال ۵۲۹ در همدان بمرد ، و مسعود بن محمد برادر وی از بغداد به همدان آمده و به جایش نشست.^۱

مسعود در سال ۵۴۱ هجری عباس والی ری مذکور در سطور پیشین را در بغداد بکشت و دختر عباس چون بدانت فرستاد تا جسد پدر را به ری آوردند ، و مدفونش ساختند.^۲

سنجر بار دیگر به سال ۵۴۳ هجری عزم ری کرد و مسعود به خدمت رفت ، و در حضور مسعود بار داد و در آن روز فتحنامه جنگ غوریان و سرسیف الدین سوری ملک غوریان را به خدمتش عرض کردند . سنجر با مسعود تجدید پیمان کرد و پس از چند روز به خراسان بازگشت.^۳

مسعود بن محمد بن ملکشاه به سال ۵۴۷ زندگی را بدرود گفت ، پس از او ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه چند ماه شاهی کرد و بعد از وی نیز برادرش محمد به سال ۵۴۸ در همدان به شاهی نشست.^۴

در همین سال سنجر در جنگ با غزان سخت شکست خورد و به اسارت ایشان درآمد ، تا آنکه به سال ۵۵۱ هجری از اسارت غزان بگریخت ، لکن به سبب ضعف پیری نتوانست کاری بکند و به سال ۵۵۱ یا ۵۵۲ درگذشت.^۵

ری و نواحی آن (وازمه قصران) ، چنانکه در صحائف اخیر به نظر می رسد تا آخر عهد سنجر همچنان در اختیار وی و منضم به خراسان بود ، هر چند گاه و بیگاه

۱- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۵۵ ؛ راحة الصدور ، ص ۲۲۶ ؛ ابن اثیر ، ج ۸ ص ۳۴۵ س ۱۴ به بعد .

۲- راحة الصدور ، ص ۲۳۹ ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ص ۱۵ س ۱۲ به بعد .

۳- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۴۶ س ۱۹ ، ص ۶۴ س ۱۸ ؛ راحة الصدور ، ص ۱۷۴ س ۱۶ ، ص ۲۴۳ س ماقبل آخر ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۵۹ .

۴- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۶۷، ۶۶، ۶۵ ؛ راحة الصدور ، ص ۲۴۵، ۲۴۹ - ۲۵۸ ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۰۶ .

۵- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۴۹ ، ۵۱ ، ۵۲ ؛ راحة الصدور ، ص ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴ ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۵۵ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳ .

سلطانان سلاجقه عراق در آنجا شد آمدی داشتند .

۱۴- شاه غازی رستم بن علی اصفهیدماندران از اصفهیدیه آل باوند :
بعد از سلطان سنجر سپاه او محمود بن محمد بن بغراخان خواهر زاده سلطان را به
شاهی قبول کردند ، و در نسا بور به تخت نشاند^۲ . سلیمان شاه پسر سلطان محمود بن
سلطان محمد که از عراق به خراسان رفته بود^۳ ، از محمودخان بگریخت و پناه به شاه
غازی رستم بن علی پنجمین پادشاه فرقه دوم آل باوند از شاهان طبرستان برد . غازی
رستم او را پناه داد ، و برگرفت و به ری یا همدان^۴ برد و به تخت نشاند ؛ وری و ساوه
شاه غازی را مسلم شد ، مرعی در این باب چنین نوشته :

« ... عاقبت سنجر دستگیر و محبوس شد ، برادرزاده سنجر گریخته رجوع
به شاه غازی کرد . شاه غازی او را به همدان فرستاد . نام برادرزاده سنجر سلیمان
شاه بود که او را به همدان فرستاده به تخت نشاند . سلیمان شاه ولایت ری را به شاه
غازی مسلم داشت ، وخواجه نجم الدین حسن عمیدی يك سال و هشت ماه به نیابت
ملك در ری بود ، و مال به دیوان می رسانید و تمام معارف و قضاة ری و اکابر و سادات
در ساری خدمت می کردند^۵ »

۱- برای آشنایی به احوال او ، رك : تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۸۰ .
آل باوند اخلاف باهستند که ذکرش در ص ۲۵۳ کتاب حاضر برت و از ۴۵ هجری تا ۷۵۰
هجری حکومت کردند . در آغاز به پادشاهان جبال معروف و دارای لقب اسپهید بودند . این
خاندان به سه شاخه تقسیم می شوند :

الف : کیوسیه (از ۴۵ تا ۳۹۷ هجری)

ب : اصفهیدیه (از ۴۶۶ تا ۶۰۶ هجری)

ج : کینخواریه (از ۶۳۵ تا ۷۵۰ هجری)

رستم بن علی پنجمین اصفهید از شاخه دوم است ، رك : مازندران و استرآباد را اینو ، ص

۱۸۰ ، ۱۸۱ .

۲- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۵۲ س ۱۹ ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ص ۵۵ ؛ تاریخ گزیده ، ج

۱ ص ۴۶۳ .

۳- سلجوقنامه ، ص ۶۹ س ۱۱ به بعد ؛ راحة الصدور ، ص ۲۶۵ س ۱۴ . بانندك اختلاف

۴- ظاهر آ قول همدان قویتر است .

۵- تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۱۸ س ۱۷ .

این معنی در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیز به همین مفهوم در دو مورد مذکور است^۱، در مورد نخستین قید گردیده که شاه غازی سلیمان شاه را در ری بر تخت نشاند.

قول اولیاءالله در تاریخ رویان نیز به همین مفاد است^۲. بدین هنگام در زی، در محله زادمهران صد و بیست هزار دینار خرج کردند، و برای ملك مدرسه‌ای عالی بساختند و هفت پاره دبه خریدند و وقف این مدرسه کردند^۳.

قصران نیز بدین هنگام به اختیار شاه غازی بود و اولیاءالله و مرعشی در کتاب خویش در ذکر نزاع میان شاه غازی و غزان این معنی را بدین مفهوم ذکر کرده‌اند: «... از گیل و دیلم و رویان و لارجان و مازندان و کبود جامه و استرآباد و دماوند و قصران سی هزار مرد جمع کرد و روبه دهستان نهاد...»^۴.

در تاریخ رویان در سطور بعد آمده:

«... استندار کیکوس و لارجان مرزبان آن روز با تمامت چشم رویان و قصران و دماوند بر میسرۀ لشکر بودند»^۵.

۱۵ - سلاجقه عراق و کردستان و اتابکان و آل باوند طبرستان و خوارزمشاهیان: این جریان در باب ری به روزگار پادشاهی سلطان محمد بود که چنانکه درص ۳۵۸ کتاب حاضر گذشت در سال شکست سنجر از غزان در همدان به شاهی نشست، و در ذی الحجۀ سال ۵۵۴ در همدان درگذشت^۶. در اواخر عهد این سلطان سنقر اینانج اتابک ملقب به حسام‌الدین از امیران با نام آن عهد ری را بدست

۱- تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۰۸، س ماقبل آخر، ج ۳، ص ۹۰، س ماقبل آخر.

۲- تاریخ رویان، ص ۱۳۰، س ۲.

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۳، ص ۱۹، س ۹؛ تاریخ رویان، ص ۱۳۰، س ۶؛

تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸، س آخر.

۴- تاریخ رویان، ص ۱۳۰، س ۱۸؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۹، س ۱۰.

۵- تاریخ رویان، ص ۱۳۱، س ۳.

۶- سلجوقنامه، ص ۷۲؛ راحة الصدور، ص ۲۷۰.

آورد، وی در بادی کار از ممالیک سنجر بود، و پس از شکست سنجر از غزان، از خراسان بگریخت، و با مقدماتی ری را بدست آورد، و رسولی باهدایا به خدمت محمدشاه بن محمود فرستاد، و اطاعت او را گردن نهاد، و پس از درگذشت محمد بلاد دیگر مجاور ری را نیز بدست آورد، و با ملوک زمان عقد موصلت بست، دختری به نام قلیبه به عقد پهلوان از اتابکان آذربایجان در آورد که پس از مرگ او به ازدواج برادرش قزل ارسلان و پس از وی نیز به نکاح طغرل آخر شاه سلاجقه عراق درآمد^۱، و دختری دیگر به نام عایشه به اصفهید حسن بن رستم داد^۲. اینانج امیری باتدبیر بود، سلطان نشانی و تاج بخشی می کرد، حوادث بزرگ عهد سلاجقه عراق به اندیشه او می گذشت.

پس از درگذشت محمد بن محمود درهمدان، امراء بزرگ مانند موفق گرد بازو و اتابک ایاز مقرر داشتند تا اینانج را از ری دعوت و به استحواب رأی او کار کنند.

قرعه انتخاب بر سلیمان شاه افتاد، و اینانج به ری بازگشت. سلیمان شاه، که پیوسته به نشاط و عیش سرگرم بود، و وزن و وقری نداشت باصواب دید اینانج در رمضان سال ۵۵۵ در باغی موقوف گردید، و سلطان ارسلان بن طغرل به شاهی نشست^۳. از این پس نیز اینانج را با سلطان ارسلان درگیریهایی بود، و بدانجا کشید تا اینانج به گرگان رفت^۴، و اصفهید رستم بن علی سابق الذکر وی را مدد کرد و از گرگان به ری فرستاد^۵.

- ۱- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۷، ص ۹۰؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم، ص ۹۲، ص ۸؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۱ ص ۲۰، ص ۲.
- ۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم، ص ۱۰۹، ص ۲۲.
- ۳- سلجوقنامه ظهیری، ص ۷۲-۷۵، و ص ۷۶، ص ۶؛ راحة الصدور، ص ۲۷۵-۲۷۹ المختصر، ج ۳ ص ۹۵.
- ۴- سلجوقنامه ظهیری، ص ۷۶، ۷۷؛ راحة الصدور، ص ۲۸۶، ۲۸۷؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۷۱؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۱۰.
- ۵- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۹۲، ص ۷.

سلطان ارسلان روز شنبه یازدهم جمادی الاولی سال ۵۶۱ هجری از ری خارج شد و در قصران خارج در دیه دولاب فرود آمد؛ و در همین روز فرستاده اصفهید و رسول اینانج به درگاه رسیدند. اینانج تا پیش از مرگ شرف الدین گردبازو مذکور در سابق که در همان اوان در گذشته بود، حاضر بود که تنها ری او را باشد، اما چون از مرگ گردبازو اطلاع یافت، از ساوه تا جرباذقان را نیز مطالبه کرد، سلطان نپذیرفت، و رسول را خفیف بازگرداند. اینانج مایوس شد و از تکش خوارزمشاه استمداد جست و بوی پناه برد. در سال ۵۶۲ بممدی که از خوارزمشاه دریافت داشت به ری آمد، و طبرک را به جصار آورد، عمر علی یار که آنجا بود از اتابک ایلدگز کمک خواست، اینانج که نتوانست به قلعه طبرک دست یابد، برای دستبرد راهی ابهر و زنجان شد، اما اتابک در این موقع بدان حدود نزدیک شده بود، و اینانج و خوارزمشاهیان به ناچار راه گرگان در پیش گرفتند. سلطان ارسلان و اتابک به ری آمدند. سلطان زمستان را بماند اتابک به آذربایجان رفت. اینانج در این وقت به نزد اصفهید حسن بن رستم بود، و دختر خود را به وی داده بود، پس با کمکی که اصفهید بدو داد عازم ری شد. نصره الدین محمد پهلوان و امرایی که در خدمت سلطان بودند به ری رفتند، در ملاقاتی که دست داد اینانج پیروز شد.

اتابک چون وقوف یافت در آغاز سال ۵۶۴ عزم ری کرد، اینانج به استحکام دیوار شهر و قلعه طبرک پرداخت، و بدین هنگام حسن بن رستم را دعوت کرد تا عراق را به تصرف گیرد، و شرح آن بیاید. اتابک سخت پای افشارد تا کار بر اینانج تنگ شد و امان خواست، و قرار بر آن شد که روز دیگر ایشان را ملاقات باشد، لکن چون روز شد اینانج را دیدند در خیمه ای که در پس باروی شهر در کنار دروازه دولاب (در حد قصران) زده بود کشته افتاده، و غلامان مراقب گریخته. ری سلطان ارسلان را مسلم شد اتابک ایلدگز و محمد پهلوان داماد اینانج و سلطان ارسلان که در ری بودند، او را در دامن کوه طبرک مدفون ساختند.^۱

۱- سلجوقنامه، ص ۷۹-۸۱؛ راحة الصدور، ص ۲۹۲-۲۹۶؛ تاریخ ابن اسفندیار قسم سوم، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۰۴؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۴۷۲؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۱۰۷؛ المختصر، ج ۳، ص ۵۱؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۱۱۱.

اینانج لقب مجاهد داشته و مانند عباس والی ری در قلع و قمع ملاحظه سخت می‌کوشیده است صاحب‌النقض نوشته :

« هر لشکری که در عهد امیرغازی عباس و امیر اینانج بیک مجاهد ازری روی بدان حدود [مغرب خراسان] نهاد، نهب و غارت و ملحد کشتن ایشان به دامغان باشد و به سبزوار عادت نباشد. »^۱

درستور پیشین اشارت رفت که اینانج پس از پیروزی بر محمد پهلوان از حسن بن رستم^۲ درخواست تا عراق را در اختیار گیرد، متن عبارت تاریخ طبرستان چنین است .

«... [اینانج] قلعه طبرک را عمارت فرمود، و پیش‌ملک شهید [حسن بن رستم^۳] فرستاد که من ترکم قلعه نتوانم داشت، عراق، همچنانکه ما ز ندران، از آن تست، خاصه و کوتوال بفرستد، در این سال سرمای عظیم بود، ملک شهید سیصد مرد خاصه بابرگ و ساز و کوتوالی معروف را به قلعه [طبرک] فرستاد و با تصرف خویش گرفت^۴». در این تاریخ تعامت قصران خارج و داخل به اختیار علاءالدوله شرف‌الملوک حسن بن رستم بن علی ششمین پادشاه از فرقه دوم باوندیه از شاهان طبرستان در آمد، ذکر پدر وی شاه غازی رستم بن علی نیز درص ۳۵۹ کتاب حاضر برفت .

در جای دیگر در تاریخ طبرستان در احوال حسن بن رستم ذکر شده :
«... چون لارجان مستخلص شد مردم قصران درون و بیرون جمله به خدمت ملک شهید آمدند و همه جامگی و اقطاع گرفته^۵...»
پس از آنکه اینانج مقتول شد، ایلدگز و سلطان ارسلان قاصد به نزدیک

۱- النقض، ص ۱۷۳ س ۱۰.

۲- برای آشنایی به احوال او، رک: تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم، ص ۱۰۶.

۳- لقب شهید را به وی از آن سبب دادند که به دست غلامان کشته شد: تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۱۷.

۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۱۰ س ۱۰.

۵- «...» ص ۱۱۱ س ۲۲.

حسن بن رستم فرستادند که آنچه به زمان اینانج به تصرف گرفته باز پس دهد بدین قرار :

« تو میدانی که باماچه کردی به جهة اینانج ، و بعد از آن لاریجان که به ملک عراق متصل است با تصرف گرفتی. اگر دست از ولایت بداری خود قرار و مخالفت است ...^۱ »

جواب اصفهید باملایم طبع ایشان نبود ، ایلدگزلشکر به پای قلعه فیروز کوه دماوند که به دست سپهبد بود برد ، و سلطان ارسلان هم به سوی دیگر فرود آمد و چهل روز بر در فصیل فیروز کوه جنگ کردند ، چون نا امید شدند ، به عهد و قرار موافقت باز گشتند ، بدان صورت که اتابک محمد پهلوان را به ری نشانند ، و ضیاع کهن قصران بیرون رابه اصفهید باز گذاردند^۲ ، بدین قرار قصران داخل و قسمت اعظم قصران خارج به دست اصفهید بماند ، چنانکه در مجلد نخستین تاریخ طبرستان در ذکر پناه بردن پسر ایل ارسلان خوارزمشاه و مادرش به اصفهید حسن بن رستم ذکر گردیده :

« ... اصفهید با تمیسه آمد ، و از گیلان و حدود ری جمله عمال و نواب را با هدایا و تحف پیش ایشان فرستاد ...^۳ »

که مراد از «حدود ری» ناحیت قصران تواند بود. به روزگار حسام الدوله اردشیر بن حسن^۴ نیز قصران در اختیار این خاندان بود ، چنانکه در تاریخ طبرستان در ذکر قلعه های استواری که وی داشت ، چین قید گردیده :

« ... به چندین مواضع که یاد رفت^۵ او را قلعه های معمور بود با خاصگان

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۱۲ س ۵ .

۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۳ ص ۱۱۲ س ۲۱ .

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۱۴ س ۱۸ .

۴- برای اطلاع به احوال وی ، رکن: تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۱۴ ،

ج ۳ ص ۱۱۸ .

۵- ذکر اعمال مورد تصرف وی را پیش از این بیاورده بود.

و کو تو ال و مشرف و قلعه ها و چهار پایان که ذخیره قلعه بردندی، و هفت هزار مرد خاصه و خاصه در را نام برجریده عارض بود، و مفصل اینست:

... حرف، درون تمیشه، کوه ودشت: انبامه ... سواته کوه، پیروز کوه، استوناوند ...^۱»

و نیز، درمدد خواستن سلطان طغرل و اتابک محمد برای جنگ یا اتابک دکلّه فارس، درج آمده:

«... اتابک دکلّه پارس در سلطان طغرل و اتابک محمد عاصی شده بود، و پیش شاه، موفق و کیل در عراق را به رسالت فرستادند که چندین سالست تا میان ما و تو موافقت و دوستی است، و از اعمال ری قصران و حدود آن به تو باز گذاشته، هرگز از تو تمنائی نرفت، امروز مارا به مدد تو حاجت است ...^۲».

ازین پس ظاهراً قصران چندی در اختیار قزل ارسلان بود. در تاریخ طبرستان در پناه بردن طغرل به اصفهید در خلافتی که با قزل ارسلان پیدا کرد نوشته شده:

«قزل ارسلان چون ازین واقف شد، عزالدین یحیی عراق را به شاه اردشیر فرستاد و حقوق سوابق پدر و برادر و سیلت ساخت و تمنی کرد که اگر سلطان طغرل را بگیرد و بند نهد ری و ساوه و قم و کاشان و قزوین به عهد و میثاق به نواب تو تسلیم کنم ...^۳»

شاه اردشیر نپذیرفت، و عنایت از طغرل دریغ نداشت، چنانکه در همین کتاب آمده:

«[طغرل] چون به دامغان رسید، و آن ولایت هنوز به حکم شاه اردشیر بود، مثال نبشت تا چندانکه آنجا باشد علوفه دهند، و با قزل ارسلان عهد کرد، و خوار وری با دیوان گرفت، و به دوازده هزار دینار رازی. آن روز قلعه انبامه از امیران قصران به نایبان خویش سپرد^۴».

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم ۳ ص ۱۲۴ س ۱۳.

۲- تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۴۳ س ۸.

۳- تاریخ طبرستان، ج ۱ ص ۱۱۵ س ۱۵.

۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۲ س ۲۱.

که مفهوم روایت بالا باتوجه به روایت قبل آنستکه قصران پیش از این مثل ری و ساوه به اختیار قزل ارسلان بود، و آن روز اصفهبد به نایبان خود سپرد. تا آنکه در حدود سال ۵۸۷ عماد وزان رازی از رؤسای معروف شافعیه ری باکمک بشکرقلبه دختر اینانج وزن قزل ارسلان آنجا را برای چند ماهی به دست آورد، لکن شاه اردشیر دوباره آنجا را بگرفت، این تفصیل در تاریخ طبرستان بدین قرار ثبت افتاده:

«... عماد وزان حشرگرد کرد، چون شاه [اردشیر بن حسن] باآمل آمدند؛ و به پایان قلعه امامه قصران شد؛ با لشکر قتیبه [کتاب] ۱ و مستخلص کرد، و رئیس قصران عادل نام را آنجا بنشانند به مدت هفت هشت ماه، دیگر باره شاه اردشیر بیامد و محاصره قلعه داد. شب و روز نگذاشت که آسایند، تا بزوال کانی پهلوان گفتند، مردی بسطامی رسن درسرحاطی افکند و بر شد و بعد از آن سی مرد را بر کشید، و به مکابره و قهر قلعه ستدند، و عادل را باجمله اتباع وزن و فرزند او کشته، و سرعادل را گاه در کرده مدت یکسال به قصران در آویخته داشتند...» ۲

اردشیر بن حسن به سال ۶۰۲ هجری درگذشت، و پسرش شمس الملوك رستم بن اردشیر به جایش نشست ۳ و قصران همچنان در اختیار این خاندان بود تا آنکه سید ابو الرضا حسن بن رضا علوی شوهر خواهر شمس الملوك که برکشید؛ او بود در سال ۶۰۶ به غدر شمس الملوك را بکشت.

خواهر شاه رسولی به خدمت سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد، و به طمع ازدواج با او مازندران را تسلیم کرد، این معنی در تاریخ جهانگشا چنین آمده:

«[همشیره] ۴] به خدمت سلطان رسولی فرستاد، و خود را باجهاز ملك بر سلطان عرضه کرد، سلطان نایبی را بفرستاد تا مازندران با تصرف گیرد، و آن عورت را بخراند، بر طمع زوجیت سلطان به خوارزم رفت، او را نامزد امیری از امرای

۱- نام درست وی قتیله است، رك: یادداشتهای قزوینی، ج ۱ ص ۱۶۵ س ۴.

۲- تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۵۵ س ۲۲.

۳- تاریخ طبرستان، قسم سوم، ص ۱۷۱ س ۹؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۱۷

خویش کرد ، و بعد از يك سال آن ملك را به امين الدين دهستان مفوض كرد و آن ملك كه با آت و لشكر تحصيل آن ميسر نبود ، مهيا شد ...^۱)

از اين پس تا فاجعه مغول اين پهنه در اختيار ملوك خوارزم بود ، لکن قسمت سفلاي قصران خارج كه ملاصق باشهرری بود همچنان ضميمه آن شهر بود و چنانكه در ص ۳۶۴ درج آمد تنها ضياع كهن قصران بيرونی به اختيار اصفهيدان در آمد ، بدین مناسبت ملخصی از اوضاع و وقایع ری پس از قتل اينانج - كه حسن بن رستم را به تصرف ری بخوانده بود - در ذیل درج می آفند ، تا رشته حوادث آن سامان گسيخته نشود .

در اين موقع چنانكه در ص ۳۶۴ مذکور شد ری را به نصرة الدين محمد پهلوان كه از سوی مادر با سلطان ارسلان برادر بود دادند . سلطان ارسلان در رجب سال ۵۷۱ دیده از جهان فرو بست^۲ ، و پسرش طغرل به جایش نشست ، اتابك محمد پهلوان نیز در سال ۵۸۱ هجری در قلعه طبرك ری زندگي را وداع گفت و پيكرش را برای دفن به همدان بردند^۳ ، و تا او در قيد حیات بود كار طغرل رونقی داشت ، گرچه خطبه به نام طغرل بود ، لکن كارها به اختيار محمد می رفت . عثمان قزل ارسلان در اران از مرگ برادر محمد پهلوان آگاه شد و روی به عراق نهاد . او را با سلطان طغرل در گیری هائی پیش آمد كه گاه دست او را و ديگر گاه سلطان را بود^۴ . تا آنكه در رمضان سال ۵۸۶ بر طغرل پیروزی یافت^۵ ، و وی را در قلعه دزمار

- ۱- تاریخ جهانگشا ، ج ۲ ص ۷۳ ، ۷۴ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۱۸ .
- ۲- سلجوقنامه ظهیری ، ص ۸۲ س ۱۳ ؛ راحة الصدور ، ص ۳۰۱ س ۳ ؛ حبیب السیر جزء چهارم از جلد دوم ، ص ۱۱۱ س ۱۳ به بعد .
- ۳- ذیل سلجوقنامه ظهیری ، ص ۸۵ س ۱۶ ؛ راحة الصدور ، ص ۳۳۷ س ۷ به بعد ؛ تاریخ ابن اسفندیار ، قسم سوم ، ص ۱۵۲ س ۲ به بعد ؛ ابن اثیر در وقایع سال ۵۸۲ ، ج ۹ ص ۱۷۳ س ماقبل آخر ؛ مختصر الدول ، ص ۳۸۳ س ۹ .
- ۴- ذیل سلجوقنامه ، ص ۸۶ ، ۸۷ ؛ راحة الصدور ، ص ۳۳۷ به بعد ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ص ۱۸۹ س ۱ ، و ص ۱۹۷ س ۱۸ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۱۵ س ۶ به بعد ، و قسم سوم ، ص ۱۵۲ س ۱۲ ؛ المختصر ، ج ۳ ص ۸۵ .
- ۵- ذیل سلجوقنامه ، ص ۸۹ س ۵ ؛ راحة الصدور ، ص ۳۶۲ س ۱۴ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ، ص ۱۵۳ س ۵ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۷۵ .

آذربایجان زندانی کرد ، و جهة نکاح دختر اینانج زن جهان پهلوان به ری آمد ، و جمله عراق به اختیارش در آمد ، تا آنکه بسال ۵۸۷ در محل کوشک کهن همدان مقتول و پاره پاره شد . دختر اینانج و پسرش قتلخ اینانج که از محمد جهان پهلوان بود به ری بازگشتند ، و طغرل نیز از دزمار خلاص و راهی عراق گردید ^۱ .

در این وقت تکش خوارزمشاه به ری آمد ، و طغرل با سپاهی انبوه به در ری در قصران خارج به دیه دولاب رسید ، سرانجام قرار بر آن شد که ملک ری تکش را باشد و دختر طغرل را به ازدواج پسر تکش یونس خان در آورند ، و تکش مراجعت کرد ، طغرل به اقتضای مصلحت قتلخ دختر اینانج و مادر قتلخ اینانج را به زنی بگرفت ، اما او خواست سلطان را با شربت می مسموم کند ، سلطان پی برد و همان شربت بخورد او داد و بمرد ^۲ .

تکش به سال ۵۸۸ قبل از خروج از ری فرمان داد تا طمغاج شحنة ری قلعه طبرک را مستحکم کند ^۳ . به همین هنگام طغرل بار دیگر ری و قلعه را به دست آورد ، و تصمیم گرفت که این قلعه شوم را خراب کند ، پس فرمان داد تا آلات حرب و ذخائر را از آنجا بیرون بردند ، و سپس مردم را اجازه داد تا بدانجا در شوند و هر چه بیابند ببرند . پس از آن از غارت کنندگان خواست تا قلعه را خراب کنند . از آن پس تا یک سال هر بار از آن حدود می گذشت امر می داد تا آنچه از بقیت قلعه بجا مانده بود درهم بکوبند و پست سازند ، بدینسان آن دز عظیم به زمینی خالی تبدیل یافت و دیگر هرگز آباد نشد ^۴ .

- ۱- راحة الصدور ، ص ۳۶۳ ؛ ذیل سلجوقنامه ظهیری ، ص ۸۹ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۳ ، ۱۵۴ ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ص ۲۱۸ س ۱ .
- ۲- راحة الصدور ، ص ۳۶۶ ؛ ذیل سلجوقنامه ، ص ۹۰ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۶ ، ۱۵۷ (در این منبع است که : ریسمان در گردن او کرد و بیاویخت) ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۷۶ .
- ۳- معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۰۸ س ۱ .
- ۴- راحة الصدور ، ص ۳۶۶ ؛ معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۰۸ س ۱۲ ؛ مراد الاطلاع ، ج ۲ ص ۱۹۴ س ۱۰ ؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۷ .

درمجملة التوارىخ در ذکر پادشاهی شاپور اول مذکور است:
 « اندر آن وقت شهرها برسان چیزها کردندى، چنانکه شوش برصورت بازی
 نهادند، وشوستر برصورت اسبى، وقلعة طبرک برصورت کژدم... »
 طغرل بن ارسلان درتشبیه آن گفت:

« این قلعه همانند ماری است دوسرکه يك سر رو به سوى عراق دارد و سر
 دیگر به سوى خراسان، ودهن باز کرده است با یکی آنجا را می خورد و با دیگری
 اینجا را ۲ »

باری، در ربیع الاول سال ۵۹۰ هجری تکش خوارزمشاه با سپاهی فراوان
 به ری فرود آمد، طغرل به نظاره به کوهی که گنبد فخرالدوله بدان اتصال دارد (ظ):
 تپه نقاره خانه فعلی) برشد، چون سپاه خصم بدید، از غروری که به زور بازوی
 خویش داشت، درحال جنگ را بساخت، ومیمنه ومیسره پرداخت، واز دو جانب
 تهاجم آغاز شد، درحمله دوم امراکه باوی صافی نبودند سستی کردند، و او آسان
 به چنگ دشمن افتاد، اطرافش بگرفتند، واز اسبش درافکندند، قتلخ اینانج برسید
 واورا ضربتی زد، وبکشت وسرش برداشت، سررا به بغداد فرستادند، وتن را -
 پس از آنکه تاسه روز در چهار بازار ری برچوبه دار بداشتند - درگورخانه طغرل
 بزرگ مدفون ساختند، بدین صورت شمع بزم دولت سلجوقیان عراق برای همیشه
 فرو مرد ۳.

تکش برعراق تسلط یافت، در رجب سال ۵۹۰ در همدان به تخت نشست،
 و یونس فرزند خویش را ایالت ری داد، و پس از سامان دادن کارها به خوارزم

۱ - مجملة التوارىخ، ص ۶۴ س ۹.

۲ - معجم البلدان یا قوت، ج ۳، ص ۵۰۸ س ۱۳.

۳ - راحة الصدور، ص ۳۶۶-۳۷۲؛ ذیل سلجوقنامه ظهیری، ص ۹۱؛ تاریخ جهانگشا،
 ج ۲؛ ص ۳۱؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۰۷؛ ذیل طبرک؛ مجملة التوارىخ، ص ۴۶۵؛ ص ما قبل
 آخر؛ تاریخ ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۸؛ ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۳۰؛ نسائم الاسحار
 ص ۹۲؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۴۷۶-۴۷۸؛ مجملة فصیحی، بخش دوم، ص ۲۷۱؛ حیب
 السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۱۳ س ۱۶؛ المختصر، ج ۳ ص ۹۴.

بازگشت^۱ .

در سال ۵۹۱ هجری مؤید الدین بن قصاب چندی برری دست یافت ، لکن اجل مجالش نداد ، و درگذشت ، خوارزمشاه به همدان آمد ، و عساکر خلیفه را از آن حدود براندند^۲ .

در اوائل سال ۵۹۲ قتلخ اینانج به ری درآمد ، در این موقع او را به تحریک دختر طغرل زن یونس خان به قصاص مغافصه^۳ بکشند بدان طریق که او را زنده بسان گوسفند سر بریدند^۴ .

پس از بازگشت خوارزمشاه به خراسان امرای پهلوانیه کو کجه مملوک پهلوان محمد بن ایلدگز را به سال ۵۹۱ به رئیسی برگزیدند ، و خوارزمیان را براندند و بر ری و آن حدود مسلط شدند^۵ . پس از این چندی ری بین خوارزمشاهیان و پهلوانیه دست به دست گشت تا آنکه در سال ۶۰۰ هجری مملوک دیگر اتابک پهلوان به نام آیتغمش جمعی را با خود یار گردانید ، و کو کجه را از میان برداشت و بلادش را از ری و اصفهان و همدان به اختیار گرفت ، و ملک را به نام ازبک بن پهلوان کرد و کارها را خود به دست گرفت^۶ . در سال ۶۰۸ هجری منکلی مملوک ازبک بن پهلوان خروج کرد ، و ری و اصفهان و همدان را به تصرف در آورد ، و آیتغمش بگریخت و به بغداد رفت^۷ .

در سال ۶۱۲ هجری ازبک بن محمد پهلوان و سپاه خلیفه منکلی را از میان برداشتند ، و ازبک بن محمد ، اغلمش مملوک ابوبکر بن محمد برادر خود را به جای

- ۱- راحة الصدور ، ص ۳۷۵ ؛ ذیل سلجوقنامه ، ص ۹۲ ؛ جهانگشا ، ج ۲ ص ۳۳ ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۲۳۱ س ۱ .
- ۲- ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۲۳۲ .
- ۳- راحة الصدور ، ص ۳۸۰ س ۲۰ ؛ جهانگشا ، ج ۲ ص ۳۸ س ۱ .
- ۴- ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۲۳۴ س ۱۰ ؛ المختصر ، ج ۳ ص ۹۶ س ۵ ؛ جهانگشا ، ج ۳ حواشی مرحوم قزوینی ص ۴۱۰ س ۳ .
- ۵- ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۲۴۸ س ۱ ، ص ۲۵۶ س ۱۹ ؛ المختصر ، ج ۳ ص ۱۱۱ س ۱۵ .
- ۶- ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۳۰۵ س ۱۴ .

منکلی نشانند . اغلمش که از برکشیدگان سلطان محمد خوارزمشاه بود ، از او اطاعت داشت ، و بدین عهد در بلاد جبل خطبه به نام خوارزمشاه می خواندند^۱. اغلمش به سال ۶۱۴ هجری به دست ملاحده کشته شد^۲.

سلطان محمد خوارزمشاه پس از قتل اغلمش جهة حفظ قدرت خویش در جبال عازم آن بلاد گردید و وارد ری شد ، و آنجا را به اختیار آورد^۳ ، و به همین هنگام (۶۱۴ هجری) اتابک سعدبن زنگی را میل تسخیر عراق بدان سو کشاند و عزم ری کرد ، وی را در محل آبادی خیل بزرگ بین ری و قزوین با سپاه خوارزمشاه اتفاق برخورد افتاد، گمان برد از یکپانند و به قلب سپاه زد و رشادتها نشان داد ، لکن پس از آنکه دانست خوارزمشاه است ، پیاده شد و زمین ببوسید ، سلطان دستور داد او را با احتیاطی تمام نگهدارند ، تا آنکه به وساطت ملک زوزن بر آن قراردادند که اتابک دختر خود را به عقد جلال الدین مینگ برتی پسر خوارزمشاه در آورد ، و پسر خود اتابک زنگی را به بارگاه خوارزمشاه گسیل کند، و ثلث ارتفاعات فارس را هر سال به خزانه خوارزمشاه برساند، و نیز پاره ای از بلاد خود را به مأموران سلطان سپارد . با این ترتیب رخصت بازگشت یافت. ازبک بن پهلوان نیز در این سفر به اطاعت خوارزمشاه درآمد^۴.

محمد خوارزمشاه رکن الدین غورسانجی پسر خود را به عراق باقی گذارد و خود بازگشت و در محرم سال ۶۱۵ وارد مرو شد . غورسانجی به ری درآمد ، و

۱- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۰۹ ، ۳۱۳ ؛ المختصر، ج ۳ ص ۱۲۲ ؛ سیره جلال الدین ، ص ۵۳ ؛ تاریخ شهاب الدین محمد خرندهی ، ص ۲۲ .

۲- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۱۳ ؛ جهانگشا ، ج ۳ ص ۴۱۰ حواشی قزوینی .

۳- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۱۲ ص آخر .

۴- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۱۳ ص ۶ ، ص ۳۱۴ ؛ جهانگشا ، ج ۲ ص ۹۷ ص ۴ ؛ سیره جلال الدین ، ص ۵۳ ص ۲ ؛ تاریخ شهاب الدین محمد خرندهی ، ص ۲۲ ؛ المختصر ، ج ۳ ص ۱۲۴ ص ۱۸ به بعد ؛ حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۲۸ ص ۲۳ ؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۱۲۶ .

اسماعیلیان را که سرگرم تبلیغ بودند تنبیه کرد^۱.

از این پس دیری نپایید که فاجعه مغول پیش آمد ، وغورسانجی به سال ۶۱۹ به دست مغول کشته شد^۲.

۱۶- مغول وایلخانان : آغاز تاریخ مغول از فتوحات چنگیز است. در باب پدران چنگیز ، مورخان را روایات مختلف است ، حقیقت آنست که سلسله انسابی که به وسیله مورخان برای کسانی که غیر مترقب به مقام می رسند ساخته می شود اغلب معمول است و به ندرت تکیه بر حقیقت دارد. در باب مغول آنچه توان گفت آنستکه ایشان دسته ای از قبائل بزرگی بوده اند که در اراضی شمالی صحرای گبی (Gobi)^۳ در پی چراخور از این سو به آن سو در حرکت بوده اند لفظ « مغول » گویا از آن زمان باز که رئیس قبیله ویژه ای بر دیگر قبایل ریاست یافت ، از باب ذکر جزء و اراده کل معمول گردید .

پدر چنگیز یسوکای بود که بردسته هایی که در حدود چهل هزار چسادر بودند ریاست داشت ، و از این جا بود که پسرش چنگیز در فاصله بیست سال پهناورترین کشوری را که تا آن تاریخ در جهان دیده شده بود به وجود آورد . یسوکای به سال ۵۷۱ هجری برابر ۱۱۷۵ میلادی درگذشت ، و تموجین پسرش که سبزه سال بیش نداشت و هنوز لقب چنگیز نیافته بود به ریاست طایفه پدر رسید ؛ و پس از سالها کشمکش با دشمنان خانگی ، طایفه خویش و تمامت قبائل مجاور را تحت فرمان آورد . وی به سال ۶۰۳ هجری برابر ۱۲۰۶ میلادی رؤسای قبائل تابع خویش را فراهم آورد ، و شورایی (= قوریلتا در مغولی) تشکیل داد ، یکی از روحانیان بودایی در آن شورا به وی لقب « چنگیز قاآن » که معنی پادشاه قادر را دارد داد .

۱- سیره جلال الدین ، ص ۱۴۱ س ۱۴ ؛ تاریخ شهاب الدین خرنندی ، ص ۹۵ س ۱۰ ؛ تاریخ جهانگشا ، ج ۲ ص ۲۰۸ س ۲ ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ص ۳۱۳ س ۲۳ ؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۱۲۱ .

۲- سیره جلال الدین ، ص ۱۴۱ س ۱۴ ؛ تاریخ شهاب الدین خرنندی ، ص ۹۵ س ۱۰ ؛ تاریخ جهانگشا ، ج ۲ ص ۲۰۸ س ۲ ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ص ۳۱۳ س ۲۳ ؛ جهان آرا ، ص ۱۲۱ .

۳- رك : Atlas Classique. p. 78 F c.

وی در چهل و چهار سالگی پادشاه همه قبایل تاتار شد، و سه سال پس از به اطاعت آوردن قوم او یغور به سوی چین هجوم برد، لکن تسخیر کامل این سرزمین پهناور جهة پسر و جانشین او باقی ماند^۱.

چنگیز پس از فتوحاتی در مشرق، در صدد برآمد تا رابطه سیاسی و تجاری با سلطان محمد خوارزمشاه برقرار کند، بدین هنگام چند تن بازرگان ایرانی با کالاهایی به دربار چنگیز رفتند. خان مغول از ایشان به خوبی پذیرایی کرد، و در مقابل نمایندگانی با سرمایه کافی به قصد تجارت به ایران اعزام داشت و به سلطان محمد پیام فرستاد که تجار آن سو به جانب ما آمدند، ایشان را چنانکه خواهید شنید بازگردانیدیم، و ما نیز دسته‌ای را به مصاحبت ایشان به آن طرف فرستادیم. چون تجار مغول به شهر اترار رسیدند امیر آن «اینال جق» از نزدیکان ترکان خاتون که لقب غایر خان داشت، طمع در مال ایشان کرد، و همه را موقوف گردانید و رسولی به دربار سلطان فرستاد و سلطان بی اندیشه دستور به قتل ایشان و ضبط مالها را داد، یکی از ایشان که توانست فرار کند حادثه را به اطلاع چنگیز رسانید، این واقعه چنگیز را سخت آشفته گردانید، و وی را به تهاجم بدین سو باعث آمد، و تسخیر ممالک خوارزمشاه را کمر بست، و بخارا و سمرقند و آن نواحی را به فجیع ترین صورت بگشود و از خونریزی و نهب و غارت و تخریب هیچ فروگذار نکرد؛ و چون اطلاع یافت که سلطان محمد خوارزمشاه به سوی عراق گریخته است به تعقیب وی همت گماشت، خوارزمشاه که پای پایداری در برابر تهاجم مخرب و مرگ آور چنگیز را نداشت، راه عراق در پیش گرفت، و به شتابی هر چه تمامتر از برابر سپاهیان چنگیز می گریخت، و از دنبال پی در پی اخبار موحش ویرانی بخارا و سمرقند را برای وی می آوردند، و بر وحشتش می افزودند، تا آنکه خود را به طوس رسانید و از آنجا به نیشابور وارد شد، و بدون توقف به بسطام و از آنجا به ری درآمد. چنگیز جبهه یایمه^۲ و سوبدای یاسبتای^۳ را با سی هزار سوار در ربیع الاول سال ۶۱۷

۱- طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۷۹-۱۸۱

۲- مرحوم قزوینی در فهرست جلد سوم تاریخ جهانگشا ص ۵۰۴ ذیل ۱ نوشته: جبهه

مطرداً در استعمال جامع التواریخ همان یمه جهانگشا و املائی دیگر همان کلمه است.

مأمور تعقیب خوارزمشاه کرد ، و ایشان را گفت تا متعرض بلاد سر راه نشوند لکن بر این قرار نماندند ، و چون مسیرشان به سوی غرب خراسان بود ، بدین سبب ایشان را تاتار مغرب خواندند ، ایشان شهر به شهر خوارزمشاه را تعقیب کردند . دسته‌ای از سپاه را جبهه نویان برداشته از راه جوین عازم مازندران شد دسته دیگر را سوبدای باخود به طوس برد ، و پس از کشتار فراوان متوجه خبوشان و اسفراین شد ، و از آنجا به دامغان درآمد ، و عزم ری کرد . سلطان محمد چون به ری رسید به دنبال قاصد خراسان در رسید ، و به اطلاع رساند که سپاه دشمن نزدیک آمده است . سلطان از ری راه قلعه فرزین نزدیک سلطانیه را پیش گرفت و از آنجا متوجه گیلان و مازندران شد و به جزیره آبسکون افتاد . جبهه نویان هم در مازندران گروهی انبوه را کشت ، سپس به جانب ری روان شد و به سوبدای پیوست و اهالی ری را که گرفتار اختلافات مذهبی بودند به کشتن گرفتند ، در آغاز شافعیان آنجا جبهه و سوبدای را به جنگ با حنفیان برانگیختند ، سپس خود که در خون مردم شهر خویش شده بود به سر نوشت حنفیان دوچار گشتند . مغولان گروهی انبوه از مردم ری را بکشتند ، و شهر را غارت کردند ، زنان را به اسیری و خرد سالان را به بندگی گرفتند ، و قتل و نهب و ستم را به نهایت حد رساندند . سوبدای به قزوین و قم رفت و پس از کشتار و نهب و غارت به ری بازگشت . مغولان در ری نماندند ، و در طلب خوارزمشاه آن شهر را ترک گفتند .^۱

بقیه از صفحه قبل

۳- سبتای دیگری در وقایع سال ۶۵۶ به همراه هلاکو بوده (جهانگشا ، ج ۳ ذیل خواجه نصیر طوسی ص ۲۸۶-۲۸۸ و ذیل ۷ صفحه ۲۸۷) ، و به گفته مرحوم قزوینی : به ظن غالب این سبتای به کلی باید کسی دیگر باشد .

۱- سیره جلال‌الدین ص ۱۰۲، ۱۰۵-۱۰۷ ؛ تاریخ شهاب‌الدین محمد خرنذری ، ص ۶۵، ۶۶-۶۸ ؛ طبقات ناصری ، ج ۱ ص ۳۱۲ ، ج ۲ ص ۱۰۸ ، (در این منبع مسیر خوارزم شاه از نیشابور به مازندران تعیین گردیده نه به ری) ؛ تاریخ جهانگشا ، ج ۱ : ص ۱۱۵ ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ به بعد ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۳۳۳ ص ۲۸ به بعد ، ص ۳۳۴ ص ۱۳ به بعد ، ص ۳۳۵ ص ۱۷ به بعد ؛ جامع‌التواریخ ، بکوشش دکتر کریمی ، ج ۱ ص ۳۸۰ ؛ تذکره دولت‌شاه ص ۱۵۰ ؛ المختصر ابوالفدا ، ج ۳ ص ۱۳۳، ۱۳۴ ؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ، ص ۱۸۲، ۱۸۳ ، و جزء اول از جلد سوم ص ۱۹ ، ۲۰ ؛ فتوحات الاسلامیه ، ج ۲ ص ۶۰ .

روایات منابع در باب جزئیات این وقایع با یکدیگر اختلاف دارد، اما از نظر کلی قول دیگری نیز در باب مسیر محمدخوارزمشاه در راه عراق نوشته اند که بدان موجب وی از نیشابور راه مازندران در پیش گرفت نه ری، و مغولان به دنبال وی بودند، و خوارزمشاه از هر منزل که بامداد بیرون می آمد مغولان شامگاه بدانجا وارد می شدند، و آرام و قرار را بدینگونه از سلطان سلب کردند، تا سلطان به جزیره آبسکون رسید. در آنجا بیماریش شدت یافت، و نیز در همان ایام وی را خبر دادند که مغولان در مازندران قلعه ای را که پناهگاه حرم بود بگشودند، و پسران خردسال او را بکشتند و ترکان خاتون و زنان اندرون را به اسارت بردند، سلطان که آن همه مصیبت را طاقت نیاورد، در شوال سال ۶۱۷ هجری مرغ جاننش از قفس تن آزاد شد، و در همانجا مدفون گردید.

مغولان چون از دست یافتن بر خوارزمشاه مأیوس شدند، شهرهای مازندران را یکی پس از دیگری به باد قتل و نهب گرفتند، سپس از آنجا به ری آمدند و آن فجایع عظیم را در آنجا ارتکاب کردند.

از این دو قول، ابن اثیر روایت نخستین را اصح دانسته است^۱.

به قول صاحب تاریخ جهانگشا جلال الدین پسر سلطان بعداً استخوان پدر را به قلعه اردهن در ناحیه دماوند بین دماوند و مازندران منتقل گردانید^۲، اما پس از کشته شدن سلطان جلال الدین مغولان آن استخوانها را بدر آورده پیش او کتای قاآن فرستادند و او آنها را بسوزانید^۳.

سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه که ملک کرمان نامزد او بود، پس از واقعه پدراز قلعه قارون^۴ (قارن؟) به درآمد و راه کرمان پیش گرفت و پسر سلطان

۱- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۳۴ س ۱۶.

۲- تاریخ جهانگشا، ج ۲ ص ۱۱۷ س ۵.

۳- تاریخ جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۷ ذیل ۲ به قلم علامه قزوینی.

۴- مرحوم علامه قزوینی در حاشیه بر این نام (جهانگشا، ج ۲ ص ۱۱۳ ذیل ۱)

نوشته: قلعه قارون به قرینه نام آن ظاهراً واقع بوده است در جبال قارون و «جبال قارون کوه بزرگ است میان طبرستان و میان ری...» (جهان نامه نسخه پاریس). لکن در نسخه مطبوع جهان نامه ص ۵۸ نام این کوه قارن است.

محمد بدان وقت که از عراق به مازندران می‌رفت با حرم شاهی بدان قلعه فرستاده بود. غیاث‌الدین پس از کر و فری در کرمان و فارس به سال ۶۱۹ هجری قصد اتابک کرد، و غنائمی در فارس بدست آورد و در زمستان به ری آمد و به شاهی نشست .

سلطان جلال‌الدین مینگ برتی به دشواری خود را از حملات مغول نجات بخشید ، و به ساحل یسار رود سند رسانید ، و در آن سامان او را وقایعی است ، و در هند پیروزیهایی نصیبش شد ، تا آنکه شنید برادرش غیاث‌الدین در عراق نفوذی بدست آورده است ، لکن بیشتر لشکر که در آن بلادند هوای جلال‌الدین دارند . بدین سبب از راه مکران به کرمان آمد ، و از آنجا روانه شیراز شد و پس از چند روز عزم اصفهان کرد، در این شهر خبر یافت که برادرش غیاث‌الدین در ری است. پس تنها با چند سوار گزیده عزم ری کرد ، و در سرای غیاث‌الدین فرود آمد .

غیاث‌الدین را برای تدبیر مجال نبود ، به قصران خارج به قلعه سلوکان رفت . مادرش چون این بدانست پیش جلال‌الدین رفت و برای وی امان خواست . سلطان کس فرستاد که آرام گیرد ، غیاث‌الدین که دانست که میل دلها به سوی برادر اوست بامعدودی از خواص قدیمی به خدمت برادر آمد ، و اطاعت وی را پذیرفت، و دو برادر یکدیگر را در کنار گرفتند و جلال‌الدین به سلطنت نشست. سپس جلال‌الدین هر کس را به قدر منزلت بنواخت ، و با حضور او ولایات و نواحی را امید آرامشی پدید آمد ، سلطان اوائل سال ۶۲۱ هجری همدان کرد تا به بغداد رود .

در همان اوان بار دیگر دسته‌ای از مغولان به فرمان چنگیز به ری و همدان و دیگر بلاد آن حدود هجوم بردند . از مردم ری ، آنها که در حمله بار نخست تاتار جان سالم بدر بردند ، و سرگرم جبر شکسته‌ها و مرمت خرابیها بودند ، به چنگ این دسته افتادند و به هیچ رو کسی را قدرت دفاع نبود ، تاتارها تیغ در نهادند و به هر صورت و به هر مقدار که خواستند و توانستند مردم را به کشتن گرفتند ، و شهر را

۱- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۵۱ س ۱۴ به بعد ، ص ۳۵۳ س ۱۶ به بعد ؛ سیرت جلال‌الدین ص ۷۴ ، ۱۷۷ ؛ تاریخ شهاب‌الدین محمد خرنذی ، ص ۱۲۹ ، ۴۰ ؛ تاریخ جهانگشا ، ج ۲ ص ۱۴۳-۱۵۳ ؛ تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۹۹ .

غارث و خراب کردند، و از آنجا به ساوه و قم و کاشان رفتند و آن سامان را نیز به خاک و خون کشیدند^۱.

ری و نواحی آن مانند همه بلاد دیگر به چنگ مغولان افتاد، این شهر در این حادثه چنان آسیبی بدید که دیگر هیچگاه نتوانست اعتبار و عظمت پیشین خویش را بدست آورد، آتش این فتنه عظمی نواحی زی و از جمله قصران و به ویژه قصران خارج را نیز که ملاصق ری بود بسوزاند، و در قول نجم الدین دایه رازی در مرصادالعباد در بابت کشته شدگان ری و نواحی آن چنین اشارت رفته:

«... از يك شهر ری، که مولد و منشأ این ضعیف است، قیاس کرده اند، که کمابیش، هفتصد هزار آدمی به قتل آمده است و اسیر گشته، از شهر و ولایت...»^۲
در منابعی که نگارنده بدانها دسترس داشت در باب کم و کیف آسیب و کشتار در باب آبادیهای اطراف ری خاصه قصران قول دیگری به نظر نرسید.

چنگیز در بجموحه کشور گشایی و بسط قدرت به سال ۶۲۴ هجری برابر با ۱۲۲۷ میلادی در سن ۶۴ سالگی در گذشت و جهانی از وحشت و عذاب رهایی یافتند، بدین هنگام وسعت کشورهایی که به دست او و کسانش گشوده شده بود از دریای زرد تا دریای سیاه می رسید، و متصرفات اقوام چینی و تنگفوتی و افغانی و ایرانی و ترک را دربر داشت^۳. پس از چنگیز تا سال ۶۴۶ هجری اوگتای و گیوگ و منگو ریاست کل مغول را داشتند و ایشان را «قا آنان کل مغول» یا «خانان بزرگ» می خواندند^۴.

منگو چون به سال ۶۴۶ هجری روی کار آمد، تغییراتی در تشکیلات اداری کشور به وجود آورد، از جمله آنکه برادر خویش هلاگو را به ایران فرستاد. هلاگو به عوض سمت «حکام ولایتی»، خاندان خویش را در ایران عنوان سلطنت

۱- ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۵۲ س آخر؛ شذرات الذهب، ج ۵ ص ۹۴ س ۷؛ فتوحات

الاسلامیه. ج ۲ ص ۲۴ س ۵.

۲- مرصادالعباد، ص ۹ س ۱۱.

۳- طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۸۲ س ۹.

۴- طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۸۴ س ۶، ص ۱۹۰ س ۱۴.

داد، و از این پس از چنگیزیان، شعبه مخصوصی که ایران را داشتند «ایلخانان» (به معنی خانان مطیع محلی) خوانده شدند، مقصود از این عنوان آن بود که سمت اطاعت ایلخانان را نسبت به قآن برسانند، و این احترام همیشه از طرف ایلخانان ایران مراعات می‌شد^۱.

ذکر قصران در وقایع شاهی هلاکو در تاریخ جهانگشا درج آمده است، در این منبع در بیان سرکوبی ملاحظه و تخریب قلاع ایشان به دست هلاکو^۲، ضبط گردیده:

«چون مواکب پادشاه به حد قصران رسید قلعه شاهدیز را که بر ممر افتاده بود به کیدبوقا در حصار گرفتند...^۳»

برای اطلاع بیشتر در این باب به ص ۱۹۵ کتاب حاضر رجوع شود. هلاکو بغداد را به تصرف آورد و خلیفه المستعصم را از میان برداشت، اخلاف او مدت يك قرن به استقلال سلطنت کردند و نسبت به قآنان چین تنها احترامی داشتند، و به ارباب ادب و دانش توجهی می‌کردند^۴.

از اخلاف هلاکو ارغون خان که پس از سلطان احمد تگودار از سال ۶۸۳ تا ۶۹۰ هجری پادشاهی کرد در قصران داخل در حوزة لارکوشکی باشکوه بساخت که امیر تیمور در آن حدود توقفی داشت، و این تفصیل در ص ۱۴۱ کتاب حاضر گذشت، و اعادت را نیازی نیست.

پسر ارغون غازان خان به ری - که پدر اداره امور آنجا و مازندران و قومس و خراسان را بدو واگذار کرده بود - و آباد کردن خرابیهای آنجا عنایتی داشت، و در نزهة القلوب در این باب چنین سخن رفته:

«... در عهد غازان خان، ملك فخرالدین ری، به حکم یرلیغ درو اندك

۱- طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۸۷، ۱۹۳.

۲- رك: تاریخ جهانگشا، ج ۳ ص ۱۰۶ - ۱۴۳.

۳- تاریخ جهانگشا، ج ۳ ص ۱۰۹ ص ۲.

۴- طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۳، ۱۹۴.

عمارتی افزود ، و جمعی را ساکن گردانید .^۱ »

با مرگ ابوسعید بهادرخان به سال ۷۳۶ هجری^۲ ممالک ایلخانی به دست امرای بزرگ به قطعاتی چند تجزیه شد . بلاد عراق بدین هنگام میان امیر شیخ حسن ایلکانی یا شیخ حسن بزرگ ، و امیر شیخ حسن چوپانی یا شیخ حسن کوچک دست بدست می گشت^۳ .

ری و نواحی آن و از جمله قصران جزء منطقه نفوذ طغاتی‌مور (۷۳۹ - ۷۵۲ هجری) درآمد ، چنانکه در تاریخ رویان در ذکر نبرد امیر مسعود سر به دار با طغاتی‌مور آمده :

« ... طغاتی‌مور از آنجا [میدان نبرد] گریخته ، تابستان به لار قصران پناه

داد ...^۴ »

طغاتی‌مور را شیخ حسن بزرگ به ایلخانی برداشته بود^۵ . طغاتی‌مور که نسبش به برادر چنگیز^۶ می رسید در مازندران و پاره‌ای از ولایات خراسان فرمانروایی داشت^۷ . این وضع چندی دوام یافت ، تا آنکه ری و قصران به اختیار شاهان آل بادوسپان درآمد .

۱۷ - آل بادوسپان و ایلکانیان : در این هنگام در رویان ورستمدار ، جلال الدوله اسکندر ، از آل بادوسپان ، و برادرش فخرالدوله شاه غازی حکمرانی می کردند . آل بادوسپان در رستمدار یا رویان قدیم ، که ناحیت میان گیلان و آمل

۱- نزهة القلوب ، مقاله ناله من ۵۳ س ۱۰ به بعد .

۲- حبیب السیر ، جزء اول از جلد سوم ص ۱۲۴ .

۳- حبیب السیر ، جزء اول از جلد سوم ص ۱۲۸ ، ۱۲۹ .

۴- تاریخ رویان ، ص ۱۸۳ س ۳ ؛ دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی ، ج ۳ ،

مقاله مینورسکی در باب ری ، ص ۱۱۸۴ س ۱۷ ستون راست .

۵- لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۱۵۶ س ۲۱ ؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص ۱۹۶

ذیل صفحه .

۶- تاریخ جهان آرا ، ص ۲۱۸ س ۱۴ ؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص ۱۹۶ ذیل صفحه .

۷- حبیب السیر ، جزء اول از جلد سوم ، ص ۱۲۹ س ماقبل آخر ؛ دائرة المعارف اسلامی

به زبان فرانسوی ، ج ۳ ، مقاله مینورسکی در باب ری ، ص ۱۱۸۴ س ۱۲ ستون راست .

بود از حدود سال ۴۵ هجری تا سال ۱۰۰۵ هجری، یعنی زمانی که شاه عباس عده زیادی از شاهزادگان این خانواده را برانداخت، حکومت داشتند. حکام آل بادوسپان در آغاز لقب اصفهید و سپس استندار داشتند، و جملگی لقب ملک را در آغاز نام خویش می‌افزودند. بادوسپانان گاهی از امرای عرب و زمانی از علویان و امرای خراسان و دیگر امیران اطاعت می‌کردند.^۱

جلال الدوله اسکندر پس از مرگ پدرش تاج الدوله زیاربن کیخسرو متوفی به سال ۷۳۴ هجری روی کار آمد. وی سی و دومین فرد این خاندانست، و پس از تصرف ملک موروث و نظام بخشیدن به کارها، تمامت بقاع کوهستانی میان قزوین و سمنان را به اختیار آورد.

در تاریخ رویان در باب وقایعی که پس از ابوسعید پیش آمد تا بدان هنگام که جلال الدوله بقاع کوهستانی را به اختیار گرفت چنین سخن رفته :

«... در این مدت [رفتن هلاکو به بغداد تا وفات ابوسعید] ملک ایران از تعرض اهل فضول فارغ و آسوده [بود] خاصه در ایام سلطنت غازان خان و اولجایتو خدابنده و ابوسعید بهادرخان، در این سه عهد کسی چگونه نشان دهد که امور ملک ایران تا چه حال مضبوط افتاده بود؟... تا بواسطه فوت ذات شریف سلطان ابوسعید آن قضیه منعکس گشت، و امن به خوف و عدل به جور و فراغ به شغل و عمارت به تجزیه مبدل شد... امرای دولت بعد از وفات سلطان به هم برآمدند، و هر کس به ایالت طرفی و حکومت ولایتی موسوم شده، و در آن میانه چندین هزار خانه‌های قدیم خراب گشت... و ملوک ولایات و طرف داران به خودی خود در ملک استقلال یافتند.

ملک اعظم جلال الدوله اسکندر عزت انصاره، بعد از آنکه ملک موروث خود را که ابا عن جد به میراث یافته بود، مضبوط گردانید، و امور آن ملک را با نظام آورد، در تحصیل ممالکی که در جوار او بود سعی فرمود، و به اتفاق اخوان

۱- مازندران و استراباد رابینو، ص ۱۹۱، ۱۹۳؛ تاریخ طبرستان مرعی، مقاله

دکتر محمد جواد مشکور، ص بیست و چهار، بیست و پنج.

که هر یکی برفلك سلطنت ماهی و بر سریر مملکت شاهی اند نصرهم الله واعانهم ، در بسط و امتداد ذراع ، اساس ملك را به ذروه ارتفاع رسانیده ، بقاع کوهستانها را از حد قزوین تا سمنان و مازندران به اهتمام دیوان خود آورده ، و آن ملك را که در تصرف چندین کس از امرا و اکابر واعیان عصر از ترك و تازیک بود ، با تصرف گرفت و از آنجا به بیابان رفته آنچه متصل کوهستان بود از اعمال ری متصرف شد . تا امروز تمامت ری و قزوین به نسبت باحشم رستم‌داری مثل کلین و فیروز آباد است .^۱ این مطالب را باهمین تفصیل مرعشی نیز در تاریخ طبرستان بیاورده است .^۲ در سال ۷۵۶ هجری در حدود ادون^۳ قصران ری شورش می‌پیدا شد ، که جلال الدوله فرو نشانند و طاغیان را به اطاعت آورد ، در تاریخ رویان اولیاء الله در این باب چنین مذکور است :

« ... جمعی از امرا و امیرزادگان [ایغور] جمع گشتند ، و به قریه ادون آری رفته حصاری را که در میان دیه بود مستحکم گردانیده ، تمامت اهالی آن ملك را که اهل اعتبار بوده اند در حصار آورده ، و امیرزاده درسون قیا^۴ را به سرداری آن قلعه موسوم گردانیده ، چند نوبت قصاد به جانب ایشان رفته ، ایشان را به طاعت دعوت فرموده ، قبول نکردند ، تا در فصل تابستان موکب همایون ملك اعظم ، خسرو عجم ، ملك جلال الدوله اسکندر عزت انصاره با تمامت برادران و امرای ترك و تازیک و ولایتی ، به جانب ادون نهضت فرمود ، و در این وقت مرتضی اعظم ملك الجیل والدیلیم [سیف الدوله وال‌الدین سید رکابزن کیا الحسینی] مصاحب موکب [همایون] عزت انصاره بود ، و لشکر در پای حصار ازیمین و یسار فرود آمدند و جنگ‌ها واقع شد ، و مدت هفت شبانه روز قلعه را حصار دادند ، به حیثیتی که مور را در زیرزمین و مرغ را در روی هوا مجال تنگ شده بود . . . بعد از هفت روز اصحاب قلعه به جان

۱- تاریخ رویان ، ص ۱۷۸، ۱۷۹ .

۲- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۴۰، ۴۱ .

۳- ادون ظاهراً همان اوین است ، رك: مبحث آبادیهای قصران ، ذیل این نام .

۴- تاریخ طبرستان مرعشی: دلسون قیا . قیا در ترکی به معنی محافظ خاص است :

رك، ص ۲۰۱ ذیل ۲ .

ومال امان طلبیدند ، ملك اسلام مرحمت فرموده ایشان را به جان ومال امان داد . روز بیست وچهارم رجب موافق یازدهم آبان ماه قدیم سنه ست وخمسین وسبعمائنه قلعه ادون گشوده شد وامیرزاده معظم درسون قیا را با اهالی قلعه به جان ومال امان داده وقلعه را فرمود تا با خاک برابر کردند و اجازت داده تا آن جماعت [به قلعه] صد رفتند .

همان روز امیرپولاد قیا با تمامت امرای ری حشر کرده ، لشکر کشید ، در زیر طهران به مقام خونری جمع شدند ، موکب ملك اعظم یا لشکر منصور در برابر ایشان لشکرگاه ساخت وهمان روز فرمان داد تا مصاف دهند . امرای ری چون در خود به نسبت با حشم منصور ملك اعظم ضعفی یافته و طاقت مقاومت نداشتند ، قاصد فرستاده صلح طلبیدند وقرار داده که به درگاه حاضر شوند . ملك اسلام عزت انصاره ملتسمس ایشان را مبذول فرموده ومجال داد.^۲

بدین ترتیب تسلط جلال الدوله تا حدری نیرو گرفت و تأکید یافت. این مطالب با اندک اختلاف درتاریخ طبرستان مرعشی نیز درج آمده است.^۳

به سال ۷۵۹ هجری باز چند تن از امرای ایغور به مخالفت برخاستند و خواستند تا قلعه قوسین ری را به تصرف آورند ، ودست جلال الدوله را از ری کوتاه کنند ، لکن موفق نشدند ، دراین باب لختهایی از عبارت تاریخ رویان درذیل درج می افتد :

« ... امرای ایغور مثل امیر کبیر پیراحمد وامیرزاده بندک اروم قیا ، وامیر عبیده ، و امیر حسن لادی وغیرهم به مخالفت ملوک اعظم ، عظم الله قدرهم با هم اتفاق کردند به نیت آنکه قلعه قوسین^۴ را بدست فروگیرند ، ودست نواب ملوک

۱- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۵ من ماقبل آخر : به قلعه صیدکه زیر طهران است

روند .

۲- تاریخ رویان اولیاء الله ، ص ۱۹۲، ۱۹۳.

۳- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۵

۴- قوسین رستاقی در ری بوده که دیهی بزرگ به همین نام داشته ، وقلعه ای استوار

بقیه در صفحه بعد

اعظم عظم الله جلالهم از ری و نواحی آن کوتاه گردانند ، موبک همایون ، ملك اعظم جلال الدوله ، عزت انصاره در این وقت به مبارکی به موضع واریان مسکن ساخته بود . از آنجا نهضت نموده در کرج نزول فرمود ... ملك اعظم جلال الدوله عزت انصاره خواست که به نفس خود قیام نماید ... ملك فخر الدوله شاه غازی عز نصره ومد عصره درخواست فرمود که بدین جنگ قیام نماید ، وبه تدبیر این طایفه سعی فرماید ، وفرمود که برای این قدر مهم ، مخدوم عثمان نجیباند و رکاب نرنجانند شاید ، چه ممکن که این مهم به دست ما بر آید ؛ وهم در روز بالشکری اندک از ترك و تازیك به در قلعه قوسین خرامید . امرا چون لشکر مستعد داشتند ، خویشان را در

بقیه از صفحه قبل

در آنجا ساخته بوده اند. اصطخری ص ۱۲۳ در مقام بر شمردن رستاقهای ری گفته: «... قصران الداخل والخارج وبهزان والسنبشایوه و دنیاوند و رستاق قوسین و غیر ذلك ...». در ترجمه مسالك اصطخری که به همین ترتیب رسایق را ذکر کرده ص ۱۷۱ بجای قوسین کها و مرکوی آمده: «... قصرانین درونی و بیرونی و بهزان و السنب و بسا و دماوند و کها و مرکوی». که بدین موجب باید قوسین با کها و مرکوی قابل انطباق باشد. کها در منابع به صورت قها و قوهه و مرکوی نیز به صورت مرکبویه و مرجبی آمده و این هر دو بین ری و قزوین قرار داشته اند (رك: ری باستان ، ج ۲ قها ص ۶۱۰ ، قوهه ص ۶۰۸ ، کها ص ۶۱۷ ، مرجبی ص ۶۲۲) قوهه امروز جزء دهستان ساوجبلاغ است (کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۵۸ رقم ۱۹۸)، و در شمال غربی تهران نزدیک کرج واقع است ، قوسین به موجب متن روایت تاریخ رویان از ری فاصله چندانی نداشته، و با توجه به قرائن ذیل گویا ظاهراً میان کرج و ری واقع بوده ، اینک آن قرائن :

۱- در متن ذکر شده فخر الدوله در همان روز که در کرج با جلال الدوله سخن گفت به در قلعه قوسین آمد. به موجب این گفته قلعه قوسین از کرج فاصله چندانی نداشته .

۲- کها یا قها که با قوهه (کوهه) قابل انطباقند به احتمال قوی همان قوهه ساوجبلاغ نزدیک کرج است ، و مرجبی یا مرکوی نیز که میان ری و قزوین واقع بوده ، چون جزء ری بوده به ری نزدیکتر از قزوین بوده است ، و چون در متن مسالك قوسین و در ترجمه کها و مرکوی بجای قوسین آمده و در ترجمه شرط امانت کم و زیاد نکردن است پس محل قوسین با قوهه و مرکوی را گویا می توان مطابق پنداشت. (آیا تواند بود که قوسین که بی گمان معرب قوسین است، در اصل کوهین (= کوهك) باشد ؟ و بر طبق قاعده تبدیل ها و سین به یکدیگر قوسین و قوسین شده باشد؟) .

مقام غرور دیدند . حالی بالشکری آراسته ، روی آوردند .

ملك معظم فخرالدوله شاه غازی عز نصره به نفس خود به لشکر آرای و یاسامیشی قیام فرمود . هردو لشکر روی به یکدیگر آوردند . ملك فخرالدوله عز نصره به نفس خود تقدیم کرد ، و بانگ بر لشکر زده و به توفیق باری عزشانه در آن مصاف ثبات قدم ورزیده ، به يك طرفه العين ایشان را منهزم گردانید . لشکر از ترك و تازیك در عقبش راندند و شمشیر در آن لشکر کشیدند و خشک و تر نگذاشتند . همان زمان ملك معظم عز نصره بانگ بر لشکر زد که هزیمتیاں را مکشید ، و اگر نه يك تن از آنان زنده نماندی . اترک را لشکر منصور تا دزک اشتهارون بدوانیدند ... و این فتح اول بامداد روز آدینه بود بیست و هفتم ذی الحجة موافق چهاردهم اسفندیار ماه قدیم سنه تسع و خمسين و سبعمائه . و قلعه قوسین که از امهات قلاع ری است مستخلص کرده به امیر کبیر علی پاشا سپرد^۱ .

به این ترتیب آتش این فتنه فرو مرد ، و آن نواحی همچنان در دست این خاندان باقی ماند . مرعی نیز این تفصیل را با اندک اختلاف نقل کرده است^۲ .

چلاویان در قصران داخل : کیا افراسیاب چلابی بدان روزگار از جمله بزرگان مازندران بود ، وی به سال ۷۵۰ هجری داماد خود فخرالدوله حسن بن کیخسرو آخرین ملوک باوندی را بکشت و خود به حکومت رسید و در آمل بنشست^۳ تا آنکه سید قوام الدین بنیان گذار حکومت سادات مرعی در مازندران علیه کیا افراسیاب به سال ۷۶۰ هجری قیام کرد^۴ . کار ادامه یافت تا آنکه چلاویان گروهی انبوه به قتل آمدند ، بقیه ایشان بگریختند ، و از مازندران راه ولایت قصران در پیش گرفتند و به ملوک استندار پناه بردند . مرعی این معنی را چنین نقل کرده :

۱- تاریخ رویان ، ص ۱۹۴ ، ۱۹۵ .

۲- تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۴۶ .

۳- تاریخ رویان ، خاتمه ص ۲۰۵ ؛ تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۱۷۲ ، ص ۱۰ .

۱۷۷ ص ۱۲ .

۴- تاریخ طبرستان مرعی ، ص ۱۷۷ ، ص ۱۸۰ .

« تابعان چلاوی بد کردار که فرزندان ایشان را برداشته و به هزیمت تمام آواره گشتند ، و از ولایت مازندران بیرون رفتند ... بالضروره روی به ولایت قصران نهادند ، و به ملوک استندار پناه جستند ، چون ملوک گاوباره ^۱ نظر را بر اصالت خود کردند و دانستند که اطفال را در جرایم پدران و بدکاری ایشان دخلی نیست ، قریه حزنک ^۲ و سینک را بدیشان مسلم داشتند ، چون بهار درآمد ، و هوا گرم شد ، و وجه معاش ایشان بدان متمشی نمی شد نورالدین نامی که از ملازمان پدراشان بود آنها را باجمعی از موافقان ایشان برداشته روی به شیراز نهاد ... »

باری ، جلال الدوله به سال هفتصد و شصت و یک مقتول شد ^۴ ، و ملک فخر الدوله شاه غازی به تخت حکومت قرار گرفت . وی نیز در سال ۷۸۰ وفات یافت ^۵ .

ملک ری سرانجام تامدتی از دست این خاندان بدر رفت ، و پای امیرولی بدانجا باز شد ، وی نیز که پس از طغایمور بر ولایت جرجان مسلط شده بود در نبرد با سلطان اویس ایلکانی شکست یافت ، و سلطان اویس بر ملک ری استیلا یافت ، از این مهم در مجمل فصیحی و حبیب السیر بدین تقریب سخن رفته :

« در سال ۷۷۲ امیرولی ، که پس از کشته شدن طغایمورخان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود ، نسبت به سلطان اویس راه خلاف پیش گرفت . سلطان اویس سر کوبی وی را عازم شد ، و در عرادان خوار ری به وی رسید ، و نبردی سخت در گرفت امیرولی هزیمت یافت ، و سلطان تاسمنان به دنبالش شتافت . پس ری را که گرفته بود به قتلشاه سپرد و خود باز گشت . پس از دو سال قتلشاه از ری به اصفهان

۱- در عرف تاریخ دانان ملوک گاوباره بنی دابویه هستند (مازندران و استرآباد را بینو من ۷۹ س ۱۷) ، لکن چون نخستین فرد بنی دابویه و بادوسپانان یعنی دابویه و بادوسپان برادر و فرزند گاوباره جیل بن جیلانشاه هستند (تاریخ ابن اسفندیار ج ۱ ص ۱۵۲) ، بدین اعتبار بر استنداران یا بنی بادوسپان ، گاوباره گویند .

۲- در باب این دو نام ، رک : ص ۱۷ کتاب حاضر ذیل ۱ .

۳- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۸۱ .

۴- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۴۷ س ماقبل آخر .

۵- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۴۸ س ۱۸ .

رفت، و منصب وی به عادل آقا تعلق گرفت^۱.»

باردیگر امیرولی به سال ۷۷۴ هجری به سرزمین ری حمله برد^۲ لکن حدود پیشرفتش روشن نیست.

سلطان اویس در سال ۷۷۶ هجری بمرد و فرزندش سلطان حسین روی کار آمد^۳. به روزگار سلطان حسین عادل آقا مذکور در سطور پیشین به فتح پاردای از قلاع ملک ری که به تصرف امیرولی بود همت گماشت و سلطان حسین اکثر امرا و لشکریان را به کمک وی نامزد کرد^۴. سلطان حسین در سال ۷۸۴ هجری در تبریز به دست برادرش سلطان احمد کشته شد و در همان اوان سادات مرعشی به قصران آمدند تا آنکه امیر تیمور پیدا شد و جامعه دیگری به وجود آورد، وری و سراسر آن حدود لگد کوب سم ستوران او شدند، و رویان را به ضبط آورد. پس از تیمور نیز بادوسپانان رستمدرار را باری وقصران قایمی است که ذکرش بیاید.

در اینجا ذکر این نکته از فایده‌تی خالی نمی‌نماید که، اینکه امین احمد رازی در هفت اقلیم گفته:

«در نزهة القلوب آمده که رودبار قصران نیز از توابع ری است، و در عهد غازان خان تعلق به ولایت رستمدرار گرفته...»^۵

نگارنده این روایت را در نزهة القلوب نیافت، و چنین به نظر می‌رسد که بر پایه دقت استوار نیست، چون غازان خان به سال ۷۰۳ درگذشت^۶، و حال آنکه

۱- مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۱۰۴ س ۱۶؛ حبیب‌السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۶ س ۲۹.

۲- حبیب‌السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۷ س ۵.

۳- حبیب‌السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۷ س ۱۲ به بعد.

۴- حبیب‌السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۸ س ۲، ص ۱۳۹؛ طبقات سلاطین اسلام ص ۲۱۹ س ۱۶؛ تاریخ آل مظفر، تألیف دکتر ستوده، ج ۱ ص ۱۸۹ به بعد.

۵- هفت اقلیم، نسخه مطبوع (بسیار مغلوط)، ج ۳ ص ۴ س ۱۱؛ نسخه خطی مدرسه عالی سپهسالار ص ۸۵۶ س ۵.

۶- مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۱۰ س آخر؛ المختصر ابوالفدا، ج ۴ ص ۵۲ س ۸؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۱۴.

قصران مدتها بعد یعنی پس از سال ۷۳۴ هجری که سال جلوس جلال الدوله اسکندر از آل بادوسپان است تعلق به ولایت رستم دار گرفت، و چنانکه درص ۳۷۹ کتاب حاضر گذشت در زمان حسن ایلکانی قصران داخل مورد تصرف طغایمور (۷۳۹ - ۷۵۲ هجری) بود ، سال تالیف نزهة القلوب ۷۴۰ هجری است ، بنابراین جلال الدوله اسکندر کار کشورگشائی خود را به زمان مستوفی مؤلف نزهة القلوب آغاز کرده بوده است ، و در احوال اسلاف جلال الدوله نیز ذکر می نرفته که به ری و نواحی آن - که مورد علاقه و مرمت غازان خان قراز داشته^۱ - تجاوزی کرده و چیزی از آن را به تصرف آورده باشند و در منابع درست خلاف آن مشاهده می شود چنانکه صاحب تاریخ رویان نوشته :

« از گاه وصول موکب هلاکو خان در بغداد که سنه ست و خمسین و ستمائه بود تا وقت وفات سلطان ابوسعید، مدت هشتاد سال تمام بود. و در این مدت ملک ایران از تعرض اهل فضول فارغ و آسوده ، خاصه در ایام سلطنت غازان خان و اولجایتو خدابنده و ابوسعید بهادر خان^۲ .»

مشابه این سخن را مرعشی نیز گفته است^۳

بدین موجب پدران جلال الدوله را به زمان غازان یعنی قبل از سال ۷۰۳ هجری مجال تجاوزی به سرزمینهای مجاور و خاصه ری نبوده است ، تا قصران یا بخشی از آن بدیشان تعلق گرفته باشد .

۹۸- سادات مرعشی در قصران داخل : سادات مرعشی در زمان ندران خاندانی هستند که باقیام سید اید قوام الدین حسینی مرعشی مشهور به میر بزرگ روی کار آمدند ، امر این خاندان با خروج قوام الدین بر افراسیاب چلاوی به سال ۷۶۰ هجری آغاز می شود و با عزل میر مراد بن سلطان محمود (میرزاخان) به دست امرای صفوی در اواخر قرن دهم هجری پایان می پذیرد . آرامگاه سید قوام الدین در آمل معروف به مقبره «میر بزرگ» مطاف و مزار است .

۱- رك : كتاب حاضر ، ص ۳۷۹

۲- تاریخ رویان، ص ۱۷۸، ص ۱۱۱

۳- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۴۰، ص ۱۷

موفقیت سید قوام‌الدین، که در مدتی اندک بیشتر خاک مازندران را بدست آورد تا حد زیادی در سایه رشادت و صمیمیت فرزندان و فداکاری مریدان بدست آمد. پسر وی سید کمال‌الدین در دوران حکومت پدر والی ساری بود، و برادران از او شنوایی داشتند، و پس از فوت پدر به سال ۷۸۱ هجری جانشین وی شد.^۱

کار کشورگیری سادات پس از فوت سید قوام‌الدین نیز همچنان ادامه داشت و يك یا دوسه سال بعد در حدود سالهای ۷۸۳ یا ۷۸۴ هجری سید فخرالدین برادر سید کمال‌الدین عزم فتح قلعه نور و سایر قلاع آن دیار کرد، چون برادران با یکدیگر موافق بودند و مجموع به فرمان برادر بزرگ خود سید کمال‌الدین اقدام می‌کردند، به هرجا و به هر سو روی می‌آوردند پیروز می‌شدند.

پس از فتح قلعه نور و قلعه رودبار نور متوجه قصران لار شدند، و این خبر در ص ۱۹۳، ۱۹۴ کتاب حاضر در ذکر قلعه لار از کتاب تاریخ طبرستان مرعشی درج افتاد و اعداد را نیازی نیست، و در مدت دو سال تمام قلاع از طالقان تا لواسان به تصرف سادات درآمد، تا آنکه به تفصیلی که بیاید تیمور به ایران آمد و همه جا از جمله مازندران را به آب و آتش کشید.

تیمور به سال ۷۹۵ سید کمال‌الدین را با برادران و پسران به ماوراءالنهر برد، و سید کمال در ۸۰۱ هجری در کاشغر وفات یافت. پس از مرگ تیمور سادات مازندرانی با اجازه شاهرخ پسر تیمور به مازندان بازگشتند.^۲

۱۹- تیموریان: امیر تیمور به سال ۷۸۲ هجری لشکر کشی به ایران را آغاز کرد^۳، و امیر ولی‌را از جرجان براند، و آن دیار را به لقمان پسر طغای تیمور داد، و در شوالی سال ۷۸۶ هجری قصد عزیمت به صوب ری کرد، و آنجا را بدون هیچ مقاومت

۱- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۶۶ به بعد، ص ۲۱۵؛ مازندران و استرآباد رابیو، ص ۱۸۹؛ مقدمه تاریخ کیلان و دیلستان مرعشی، به قلم دکتر منوچهر ستوده، ص کب.

۲- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۱۲

۳- « » « » ص ۳۲۲، مقدمه، ص بیست و پنج.

۴- حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۲۲۲ تا ۲۷.

به اختیار گرفت ، و زمستان در آنجا بماند ، و در فصل بهار از ری عازم سلطانیه شد^۱ . پس از سامان دادن کار آنجا جهت سرکوبی حکام رستم‌دار حرکت کرد و آمل و ساری و سایر ولایات مازندران را به تصرف آورد ، و به سمرقند بازگشت^۲ .

وی در یورش اول که سه سال طول کشید در ۷۸۹ هجری به ری آمد و بنه را آنجا گذاشت و از همدان به اصفهان رفت^۳ و سلطان زین العابدین از آل مظفر را که در آنجا بود منهزم ساخت^۴ .

در یورش دوم نیز که پنج سال بود در ۷۹۴ هجری به استرآباد و مازندران لشکر کشید و به آمل درآمد و سادات را به اطاعت آورد (۷۹۵) ، و سید کمال‌الدین مرعشی و اتباع او را به ماوراءالنهر تبعید کرد و این را تنبیهی برای شیعیان دانست و از دامغان و سمنان وارد ری شد^۵ . در این یورش زمام حکومت آذربایجان و ری و دربند و باکو را با توابع به شاهزاده معزالدین میرانشاه واگذار کرد^۶ .

در یورش سوم که هفت سال طول آن بود به سال ۸۰۲ در مسیر خود به ری درآمد ، و چون از خوارگذشت در دیه ایوانک توقف نمود^۷ .

- ۱- حبیب‌السیر جزء سوم از جلد سوم، ص ۲۶ تا ۲۷؛ مجمل فصیحی ، ج ۳ ص ۱۲۳ ؛ ظفرنامه علی یزدی ، طبع ۱۸۸۸ م . ج ۱ ص ۳۸۹ ؛ جغرفیای بارتولد ، ص ۱۸۱ ؛ دائرةالمعارف اسلامی، به زبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۴ س ۱۵ ستون راست .
- ۲- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۴۹ س ۳؛ تاریخ ایران رضا پاژکی ص ۲۰۲ .
- ۳- ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ، طبع ۱۸۸۸ م . ج ۱ ص ۴۳۰ س ۱۷؛ حبیب‌السیر ، جزء دوم از جلد سوم ص ۳۹ ص ۲۵ .
- ۴- تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۷۴۷ س ۳؛ لب‌التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۱۶۸ س ۱۹؛ تاریخ جهان‌آراء ص ۲۲۴ س ۱ .
- ۵- ظفرنامه شامی ، ص ۱۲۹ س ۱۴؛ حبیب‌السیر ، جزء سوم از جلد سوم ص ۳۶؛ تاریخ ایران رضا پاژکی، ص ۲۰۲ ، ۲۰۳ .
- ۶- حبیب‌السیر ، جزء سوم از جلد سوم ص ۳۶ س ۲۴ .
- ۷- ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ، طبع ۱۸۸۸ م . ج ۲ ص ۲۱۱ س آخر؛ ظفرنامه شامی، ص ۲۱۲ ؛ منم تیمور جهانگشا ، ص ۳۴۸ س ۳۱ . (اخبار این منبع بدون تأیید سایر منابع قابل اعتماد نیست .)

امیر تیمور را در طی مسافرت‌هایی که به این حدود کرده ، توقف‌هایی در هر دو قصران ذکر کرده‌اند . وی گاه به هنگام عبور از ری به قصران خارج درمی‌آمد ، و در طهران در مهمانسرای فرود می‌آمد ، این مهم در سفرنامه کلاویخو درج است . کلاویخو (Clavijo) رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا بوده است ، که مأموریت سفارت به دربار تیمور را بیافت ، و در تاریخ یکشنبه ششم ژوئیه سال ۱۴۰۴ میلادی ، برابر باروزهای آخر سال ۸۰۶ هجری به طهران رسید ، وی در باب توقف تیمور در طهران چنین اشارت دارد :

« بعد از ظهر به شهری رسیدیم که طهران نام داشت . در آنجا بابا شیخ را در انتظار خویش یافتیم ، و در حقیقت وی به پیشواز ما آمده بود ، و ما را به شهر به- مهمانسرای برد که تیمور خود به هنگام گذشتن ازین حدود در آن منزل می‌کرد ، و در واقع بهترین خانه شهر بود.»^۱

تیمور در بازگشت از یورش سوم به سمرقند در قصران داخل در حدود محل کوشک ارغون در لار توقفی داشته است و حافظ ابرو در ذیل ظفرنامه نظام‌الدین شامی در این باب قولی دارد که در ص ۱۴۱ کتاب حاضر درج آمده است . بدان موجب وی در یورش سوم پس از سامان بخشیدن به همه امور ، از حدود گیلانات و قزوین به موضع لار ، در پای کوه دماوند که پادشاه ارغون در آن موضع کوشکی ساخته بوده فرود آمد ، و به روز يك شنبه بیستم ذی‌الحجه سال ۸۰۶ هجری از آنجا عازم سمرقند گردید . ملخص شرح بازگشت تیمور بدین تقریب است که در مراجعت از این یورش به سمرقند ، در رمضان ۸۰۶ هجری از قرا باغ حرکت کرده متوجه ری گشت ، و در غره ذی‌القعدة از حدود قزوین به جلگه ری در آمد ، و در مرغزار سارق قمش خرگاه به پا داشت ، و چهار پایان و ائقال زیاده را به راهری و خوار روانه ساخت^۲ ، و امیر

۱- سفرنامه کلاویخو ، ص ۱۷۴ س ۱۳ .

۲- ظفرنامه شرف‌الدین علی‌یزدی ، طبع ۱۳۳۶ ، ج ۲ ص ۴۰۲ س ۹ به بعد ؛ ذیل

ظفرنامه نظام‌الدین شامی ، ص ۱۶ س ۲ ؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۲۲۹ س ۱۸ به بعد .

سلیمان شاه را به حکومت ری و فیروز کوه منصوب گردانید ، و روز اول محرم ۸۰۷ بر نیشابور عبور کرد ، و راهی ماوراءالنهر شد ، و به سال ۸۰۷ هجری (۱۴۰۵ میلادی) ، به هنگامی که در پی اجرای نقشه جاه طلبانه خویش در صدد فتح چین بود در ماه شعبان در شهر اترار به سن هفتاد و یک سالگی درگذشت^۱ .

با مطالعه اخبار بازگشت تیمور چنین توان گفت مرغزاری که در آنجا کوشک ارغون در پای کوه دماوند بنا شده بود ، به عهد حافظ ابرو آن موضع به نام کوشک ارغون معروف بوده ، به زمان تیمور مرغزار سارق قمش جوانده می شده .

امیر سلیمان شاه مذکور در سطور پیشین همان کس است که در تابستان سال ۸۰۷ هجری در اوائل ماه محرم ، کلاویخو سفیر اسپانیا به دربار تیمور و همراهان وی را که به نزد تیمور می رفتند در اردوگاه خود در محل باصفایی در کوه لار قصران داخل مورد پذیرائی قرار داد و تفصیل آن درص ۱۴۲ کتاب حاضر گذشت ، بدانجا رجوع شود .

در این مهمانی هفت تن از همراهان کلاویخو که بیمار شده بودند به طهران منتقل شدند تا معالجه شوند و در آنجا منتظر بمانند تا سفیر باز گردد^۲ .

فتوحات تیمور بیشتر جنبه یورش و هجوم داشت نه تسخیر واقعی ، ازین رو غالب ممالک مفتوحه به زودی از تصرف تیموریان بیرون رفت .

پس از تیمور میرزا خلیل سلطان فرزند میرانشاه بن امیر تیمور در سمرقند سلطنت یافت ، و شاهرخ میرزا فرزند تیمور نیز در هرات به شاهی نشست ، میرزا خلیل سلطان را پس از چهار سال یکی از امرآگرفته و محبوس ساخت ، اما از حبس نجات یافت و پس از عهد و پیمانی به خدمت شاهرخ رسید ، و شاهرخ او را به عراق و آذربایجان که به زمان تیمور نامزد پدرش بود فرستاد (۸۱۲ هجری) .

سلطان خلیل در شهری بیمار شد و در رجب سال ۸۱۴ هجری درگذشت و در

۱- حبیب السیر ، جزء سوم از جلد سوم ، ص ۷۶ س ۱۸ به بعد ؛ مجمل فسیحی ، ج ۳ ص ۱۵۵ س ۱ ؛ لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۱۸۸ س ۸ ؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۲۳۰ س ۱ ؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۳۷ س ۱۴ .

۲- سفرنامه کلاویخو ، ص ۱۷۸ س ۱۶ .

همان شهر مدفون شد.^۱

شاهرخ در ایام پادشاهی چندبار برای دفع قرایوسف و پسرانش اسکندر و میرزا جهانشاه از شاهان قراقونیلو - که بر آذربایجان و عراق عرب و پاره‌ای از بلاد عراق عجم و بعضی از ولایات ری دست یافته بودند^۲ - به‌ری در آمد و آن بلاد رامخیم خویش ساخت. به‌زمان شاهرخ ملک گیومرث از آل بادوسپان را در نواحی ری و قایعی است.

درص ۳۸۵ مذکور افتاد که ملک فخرالدوله شاه‌غازی که پس از برادر جلال‌الدوله به حکومت نشست، به سال ۷۸۰ درگذشت، پس از فخرالدوله به دست سیدفخرالدین بن سید قوام‌الدین مرعشی مقتول شد، پس از او سعدالدوله طوس بن تاج‌الدوله زیار که عم او بود جای او را گرفت، و بعد از او گیومرث بن بیستون بن گسته‌م بن تاج‌الدوله زیار حکومت یافت.^۳

ملک گیومرث را حوادثی بوده است که ذکر آن درخور این مقام نیست، وی که بدین‌زمان در شیراز زندانی بود فرار کرد، و به قصد تسخیر قلعه نور بدان حدود شتافت، و آنجا را به دست آورد، و به اندک مدت تمامت رویان و رستم‌دار را ضبط نمود، خود نقل مذهب کرد و شیعه امامیه شد، و به تبع اهالی رستم‌دار نیز که قبل از او به مذهب سنت و جماعت بودند به تشیع درآمدند.^۴

ملک گیومرث را تجاوزهایی بر ملک ری و قومش بود، و قلعه طبرک را آنجا

- ۱- ظفرنامه یزدی، طبع ۱۸۸۸. ص ۷۲۰ به بعد؛ مطلع سعدین، ج ۲ جزء اول ص ۱۲۴ تا ۱۹۹ به بعد؛ مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۲۰۷ تا ۱۰ بعد؛ حبیب‌السیر، طبع ۱۲۷۱، جزء سوم از مجلد ثالث ص ۱۸۹ تا ۲۶؛ لب‌التواریخ، نسخه خطی، ص ۱۹۰ تا ۶ به بعد، نسخه مطبوع، ص ۱۹۱ تا ماقبل آخر؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۳۶ تا ۲۵.
- ۲- لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۱-۲۱۸؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۴۷-۲۵۱.
- ۳- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۸، ۴۹.
- ۴- تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۵۰، ۵۱.

را بگرفت ، وبا امیر الیاس خواجه که از سوی شاهرخ امارت داشت ازدرخلافدر- آمد . امیر الیاس ازوی به شاهرخ شکایت برد ، عبدالعلی بکاول مأمور دفع ملك گیمورث شد ، وسپاه عراق را فراهم آورد ودرقصران خارج دردربندشمیران جنگی درگرفت ، وعبدالعلی وبسیاری ازخراسانیهای همراه وی کشته شدند ، وامیرالیاس فراری شد . پیروزی گیمورث بهاطلاع شاهرخ رسید ، شاهرخ امیرفیروزشاه را بالشکری انبوه برای دفع فتنه گسیل داشت ؛ و به هنگامی که این امیر به دامغان رسید ، ملك- گیمورث از دراعتذار درآمد وهادایا وتحف به دربارشاهرخ فرستاد ، شاهرخ عذرش را پذیرفت وامیر فیروزشاه را فراخواند^۱.

۴۰- بنی کیای گیلان (حسینیان) درقصران داخل: بنی کیای گیلان دسته ای دیگر از سادات هستند که در این هنگام در گیلان حکومت داشتند ، امیر گیمورث مذکور در سابق در سال ۸۳۰ هجری با سادات بنی کیای گیلان و سادات مرعشی مازندران دشمنی و عناد می رزید ، وبه سرردهای الموت ناختمها می کرد و تاراها می نمود^۲. به سال ۸۳۱ هجری ، امیرسید محمد ، سپهسالار کیامحمدبن نوپاشا را بالشکروردبار و دیلمستان به طرف پشتکوه که قلاع آن به دست نوکران گیمورث بود فرستاد تا به تسخیر وتخریب آن قلاع پردازند . ایشان طالقان را تاراج کردند ، و بسیار مال و مواشی به چنگ آوردند و تا پای قلعه های شمیران [دربند] و قصران [قصران داخل] بتاختند^۳.

پس از این واقعه ملك گیمورث باردیگر به تنکابن رفت و ویرا با مردم حاضر آن حدود درگیری شدید پیش آمد . خراب کرد وسوزاند و کشت و دو تن سید را به قتل آورد و بازگشت . در مراجعت وی مردم تنکابن و سادات و گرجیان که در گیلان بودند در عقب ناختمند وبسیاری از مردم رستم دار را به قتل آوردند و بازگشتند.

۱- تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۵۱، ۵۲.

۲- ، ، ، ، ص ۵۲، ۲۸۴.

۳- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی ، ص ۱۴۷ ، ۱۳ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ،

سپس در نبرد دیگری که میان امیر سید محمد و متفقانش با گیومرث روی داد ملک گیومرث منهدماً تابه کجور رفت و چون دانست آنجا محل اقامت نیست متوجه دربار شاهرخ در هرات شده از گستاخیه‌ها که کرده بود عذر‌ها خواست، و سپس التماس ملک خود کرد.^۱

سپهسالار محمد بن نوپاشا باردیگر در محرم سال ۸۳۲ هجری روانه پشت - کوه رستمدار و فتح قلاع آن دیار که بدست کوتوالان و نوکران ملک گیومرث بود شد. چون به حد طالقان رسیدند نخست قلعه فالیسن طالقان را به ضبط آوردند، از آنجا به پای قلعه لورا [در محل تنگه کسبل قصران داخل از قلاع ملاحظه که ذکرش درص ۱۹۴، ۱۹۵ کتاب حاضر برفت] رفتند، و آنجا را به اندک زمان بگشادند و به دست کوتوالی دادا که نام از دیالمه سپردند و از آنجا روانه قلعه امامه قصران داخل شدند و آنرا نیز به تصرف گرفتند و سپس به سوی قلعه شمیران قصران شتافتند و در حصار گرفتند.

در این قلعه کیارستم سبیل که سمت سپهسالاری تمامت ممالک رستمدار را داشت، مقیم بود، و کوتوال قلعه را کیا اسکندر می‌نامیدند. پس از زحمات بسیار و محاصره بسی‌شمار فصیل قلعه را بدست آوردند لکن قلعه بالایین همچنان در دست گیومرثیان بود. پس از چند روز کیارستم سبیل سپهسالار از کیا محمد بن نوپاشا امان خواست و عهد و میثاق طلبید که به ایشان راه دهند تا بروند، به ظاهر قبول کردند، اما چون کیارستم سبیل سپهسالار رستمدار و کیا اسکندر کوتوال از دروازه قلعه بالایین بیرون آمدند، محمد نوپاشا خدعه ظاهر گردانید و نقض قول کرد. مردم قلعه چون چنان دیدند سنگ انداختن گرفتند و قضا را یکی از آن سنگها بر سر کیارستم سبیل رسید و او را از پای در آورد، اصحاب قلعه او را همچنان مجروح به درون قلعه کشیدند. اما اصحاب محمد نوپاشا اسکندر کوتوال را در خارج قلعه گرفتند سپس در قلعه بگشودند و آنجا را به تصرف آوردند و غارت کردند، قلعه بانی در آنجا بگماشتند، و به طالقان

۱ - تاریخ گیلان و دیلمستان مرعی، ص ۱۴۸ به بعد؛ تاریخ طبرستان مرعی،

باز گشتند ۱.

چنانکه در صحیفه ۳۹۴ گذشت گیومرث به استمداد به دربار شاه رخ در هرات رفته بود و درخواست عفو جرایم کرد. او را بخشیدند، و حکمی نوشتند تا ملک او را مسترد دارند، گیومرث همه جا را به تصرف گرفت. مگر طالقان و قلعه فالین را که به عذرخواهی خون ساداتی که در تنکابن چنانکه در سابق گذشت به قتل آورده بود، به عمال سادات گیلان باز گذارد.^۲ چون در بلاد گیلان میان امیر سید محمد و بنی اعمام او که حاکم لاهیجان بودند نزاعی واقع شده بود، امیران بی‌پس به عداوت او با ملک گیومرث صلح کردند، به این ترتیب بار دیگر تمامت قلاع پشتکوه (و از جمله قلاع قصران) به جز طالقان و قلعه فالین به اختیار گیومرث درآمد، تا آنکه به سال ۸۵۷ هجری دیده از زندگی فرو بست.^۳ پس از وی میان فرزندانش خلاف واقع شد که بحث تفصیلی آن در خور این مقام نیست. کاوس بن گیومرث در شهر نور مازندران در شمالی غربی آمل و اسکندر بن گیومرث در کجور در مغرب شهر نور و ارث املاک پدر شدند، کاوس که به سهم خویش راضی نبود بر اسکندر بتاخت. کاوس به غایت بهیبت و با سیاست بود، مردم از او وحشتی داشتند و با جهانشاه قراقوینلو که ذکرش بیاید به طریق لایق سلوک نمی‌کرد، اما برادرش اسکندر که به سن کوچکتر بود به غایت کریم و کم‌آزار بود، و مردم از او راضی و خشنود بودند. جهانشاه قراقوینلو بدین هنگام قدرت و عظمتی یافته بود، و هوس تسخیر فارس و خراسان در سر می‌پرورانید و بدین سرحدات ترددی می‌کرد، و به هنگامی که عزم سفر خراسان داشت، نزدیکان ملک کاوس شکایت او را نزد جهانشاه بردند و از وی خواستند تا حکومت رسمتدار را به ملک اسکندر باز سپارد. جهانشاه به نزد کارکیاسید محمد کیا گیلانی که پس از مرگ پدر کارکیا ناصر به سال ۸۵۱ هجری سلطنت یافت^۴ کس فرستاد که کاوس را

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعی، ص ۱۵۷، ۱۵۸.

۲- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعی، ص ۱۶۰؛ تاریخ طبرستان مرعی، ص ۵۳.

۳- تاریخ طبرستان مرعی، ص ۵۳ س ۱۰.

۴- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعی، ص ۲۶۸.

مدد ندهد بلکه به مدد ملک اسکندر لشکر بفرستد. این جریان را تفصیلی است که این مقام ذکر آن را بر نمی‌تابد، خلاصه آنکه کار کیا سلطان محمد بن ناصر گیلانی، سید ظهیر الدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و مؤلف تاریخ گیلان و دیلمستان و فرزند نصیر الدین فرزند کمال الدین فرزند قوام الدین مرعشی بنیان‌گذار سلسله سادات مرعشیه مازندران را مأمور کمک به ملک اسکندر گردانید. ظهیر الدین علاوه بر فضائل علمی سرداری جنگ آزموده و کار دیده و سفر کرده نیز بود، و بدین هنگام از سوی سلطان محمد حکومت سیاهکل رود را داشت، و دستور یافت تا به مقابله با ملک کاوس بشتابد. سرانجام چنانکه بیاید پس از درگیریهایی چند دو برادر صلح کردند، چون در جریان این وقایع نام اماکنی از قصران داخل به میان می‌آید، به مناسبت اهمیت موضوع، لختهای مربوط بدانها از تاریخ گیلان و دیلمستان از قول مرعشی در ذیل درج می‌آید:^۱

«... حقیر بر فور متوجه رستم‌دار گشت، روز پنجشنبه هشتم جمادی الآخر، موافق سیزدهم مردادماه قدیم سنه ستین و ثمانمائه (۸۶۰) از سیاهکل رود، توکل به عون الهی و به فر دولت قاهره سلطانی نموده سوار شد... ملک کاوس چون از آن حال باخبر شد عزم قلعه لواسان کرد^۲. «و نیز:» چنان معلوم شد که ملک کاوس از لواسان به جانب دماوند رفته^۳. «و نیز در تعقیب کاوس:» چون شب درآمد و هوا به غایت خنک بود و اواسط قوس شده بود، و آنجا قله‌های رفیع است، مثل بزم‌موشا^۴ که خنکی آن موضع مشهور است. از آن باغ لوندرسوار شده، به قریه پلور به خانقاهی که آنجاست زمانی مکث رفت، چندانکه دست و پای مردم که خنک شده بود و نزدیک بود که از کار بیفتد در خانقاه به آتش گرم کردند و از آنجا روان گشته،

۱- ر ک : تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی . ص ۲۷۷-۲۸۳؛ تاریخ طبرستان مرعشی،

ص ۵۳-۵۸ .

۲- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی ، ص ۲۸۰ س ماقبل آخر .

۳- « » ، ص ۲۸۳ س ۲۰ .

۴- بزم‌موشا یا بزم موشا گردنه امامزاده هاشم امروزی است که میان پلور و دهکده مشای

دماوند است: تاریخ گیلان و دیلمستان ، ۲۸۴ ذیل ۱ .

از راه بژم موشا دو انیده آمد...»^۱

ملك كاوس همچنان در حال طغیان و فرار بود. تا آنکه امیر کیا سید محمد گیلانی بنا به دستور جهان‌شاه قراقویلو ولایات را میان ملك كاوس و ملك اسکندر تقسیم و مرعشی را مرخص کرد، و تا به سال ۸۶۵ هجری برادران را گاه موافقت و دیگر گاه مخالفت بود، و پس از آن کار به خشونت انجامید و ملك كاوس در سهم ملك اسکندر مداخله کرد، و این اختلاف ادامه یافت و بار دیگر ملك اسکندر نزد جهان‌شاه قراقویلو فرستاد و شکایت کرد تا آنکه مرعشی با لشکر گیل و دیلم مأمور دفع وی شد.^۲ این بار نیز با تقاضای ملك كاوس از جهان‌شاه قراقویلو و مداخلت وی برادران را بایکدیگر صلح افتاد.^۳ كاوس بار دیگر بنیاد فتنه کرد و مرعشی در ذی القعدة سال ۸۶۷ مأمور فرو نشاندن فساد او شد، و بار دیگر کار به مصالحه کشید و این بازی باز هم تکرار یافت و وقتی که ملك كاوس دید که دیگر کاری از دستش بر نمی آید قاصدی برای برقراری صلح به تبریز نزد جهان‌شاه فرستاد، از آنجا نامه‌های به کار کیا سلطان محمد رسید که میان ملك كاوس و ملك اسکندر صلح برقرار سازد، بدین دستور عمل شد و لشکر گیل و دیلم مرخص شدند (به سال ۸۶۸ هجری)، کجور و ناتل به ملك اسکندر تعلق گرفت و نور از آن كاوس شد.^۴ قصران داخل در اختیار ملك كاوس قرار گرفت، چنانکه به سال ۸۷۱ هجری ملك كاوس به قصد شکار به لار رفت و ظهیر مرعشی را نیز با خود ببرد، و پسر كاوس ملك شهرخ در نواحی لواسان ضیافتی بداد. مرعشی در این باب نوشته:

« [ملك كاوس] ارادت نمود که شکار لار کند و ما را تفرج آن موضع و شکار گاه نمایند و عرض اخلاص و اختصاص کند. بر حسب ارادت او همچنان قبول کرده

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۲۸۴ س ۱.

۲- ، ، ، ص ۲۹۶.

۳- ، ، ص ۲۹۷ س ۹.

۴- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، ص ۳۱۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۵۸.

شد ، و از آنجا به صحرای لار همراه ماتشریف آوردند و صید چند بیفگندند... و چون تفرج شکار کرده آمد ، فرزند خود ملك شهرخ را همراه ساخته ، يك شب در نواحی لواسان ضیافت فرمودند.^۱»

مرعشی از لواسان راهی طالقان شد^۲. راه نزدیک لواسان به طالقان از طریق راه قدیمی رودبار قصران : لشكرک ، اوشان ، آهار ، شهرستانک ، دو آب است . می توان چنین پنداشت که مرعشی همین راه را طی کرده بوده است .

ملك كاوس درشوال سال ۸۷۱ هجری درگذشت^۳ و جهانگیر بن كاوس به جایش نشست . حد غربی قصران داخل نیز در اختیار ملوک رستم‌دار بود و موضوع تحصن ملك هوشنگ بن ملك بهمن بن ملك گیومرث بن بیستون در قلعه لورا ، در صحیفه ۱۹۵ کتاب حاضر گذشت و اعادت را نیازی نیست .

۲۱- قراقوینلوها : جریان حوادث تابخی در قصران داخل در صحائف اخیر گذشت لکن قصران خارج همانند بسیاری از قرون پیشین مضاف به ری و حوادث آن نیز همان حوادث ری بوده است .

پس از تهاجم تیمور بر ملك ری ، این سرزمین همچنان در اختیار آن خاندان بود تا آنکه پای امرای قراقوینلو بدان حدود باز شد.

در نیمه قرن هشتم هجری طایفه‌ای از ترکمانان بر نواحی جنوبی دریاچه وان مسلط شدند و به سبب آنکه بر روی پرچمهای خویش شکل گوسفند سیاه نقش می کردند ، خود را قراقوینلو (صاحبان گوسفندان سیاه) نامیدند^۴.

شاهرخ میرزا پسر تیمور چندبار برای دفع قوا یوسف و فرزندانش اسکندر و

۱- تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی ، ص ۳۲۲ س ۳ به بعد .

۲- « » » » ص ۳۲۲ س ۱۳ .

۳- « » » » ص ۳۲۴ س ۴ : تاریخ طبرستان مرعشی ،

ص ۵۸ .

۴- طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۲۶ .

میرزا جهانشاه بهری آمد ، ایشان بر آذربایجان و عراق عرب و برخی از نواحی عراق عجم و پاره‌ای از ولایات ری دست یافته بودند^۱ . نخستین سفر شاهرخ به این حدود سال ۸۲۳ هجری بود و قرايوسف در همین سال درگذشت^۲ .

به سال ۸۳۲ هجری شاهرخ برای بار دوم از خراسان بیرون آمد و قصد امیر اسکندر پسر قرايوسف کرد که سلطانیه را از تصرف مردم میرزا شاهرخ به در آورده بود. چهارم ماه مبارک رمضان در ظاهر طبرک سر ابرده برافراشت، تا آنکه سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان برسیدند ، سپس راهی آذربایجان گشت و در ذی الحجه در سلماس امیر اسکندر را بشکست^۳ . اما امیر اسکندر پس از بازگشت شاهرخ به خراسان بار دیگر به سال ۸۳۴ سر به طغیان برداشت، و آذربایجان را به اختیار گرفت، و نیز به سال ۸۳۷ در شیروان اقدام به قتل عام کرد^۴.

شاهرخ پس از وقوف به این جریانها بار سوم در ربیع الثانی ۸۳۸ راه عراق در پیش گرفت، و در اواسط جمادی الاخری بهری رسید، زمستان را آنجا بماند^۵، میرزا جهانشاه آق قوینلو برادر اسکندر که ذکرش در سابق برفت در نیمه ذی حجه در ری به خدمت شاهرخ رسید ، و در فصل بهار روانه آذربایجان شدند ، شاهرخ دفع شر اسکندر را به میرزا جهانشاه واگذاشت و اسکندر بگریخت ، و شاهرخ حکومت آذربایجان را تا حد روم و شام به میرزا جهانشاه باز گذارد و به سال ۸۳۹ هجری

۱- لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۱-۲۱۸؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۷-۲۵۱.

۲- لب التواریخ، نسخه مطبوع ، ص ۲۱۳ س ۱۶؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۲۴۸ س ۱۸؛

ویار بکریه ، ج ۱ ص ۷۳ س ۱۴ ، ص ۸۳ س ۲ به بعد.

۳- مطلع سعدین، جلد دوم ، جزء اول ص ۳۲۱، ۳۲۲؛ مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۲۶۴

ص ۲؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۵ س ۴؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۹ س ۹؛ حبیب السیر،

جزء سوم از جلد سوم، ص ۱۲۸ س ۲۸.

۴- لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۲۱۵ س ۱۱ به بعد.

۵- حبیب السیر ، جزء سوم از جلد سوم ص ۱۳۲ س ۴

از آنجا بیرون آمد^۱.

به سال ۸۴۶ حکومت ری و قزوین و قم و سلطانیه از سوی شاهرخ به محمد میرزا نواده وی و پسر بایسنقر میرزا سپرده شد^۲.

محمد میرزا حق جد شناخت و نسبت به وی عاصی شد^۳، شاهرخ جهت تدارک امر او از خراسان بیرون آمد و راه فارس در پیش گرفت، محمد میرزا به کردستان گریخت شاهرخ بازگشت و رهسپار ری شد، و در پشاپویه ری قشلاق گرفت. تا در بامداد نوزدهم سال ۸۵۰ برابر یکشنبه ۲۵ ذی حجه به قصد زیارت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم، و مراقد دیگر آن حدود از پشاپویه بیرون آمد، در راه استری که سوار بود سرکشی کرد، شاهرخ فرود آمد در درد معده شدید بر او اشکیلا یافت و درگذشت، و تابوتش را به خراسان بردند^۴.

بدین هنگام میرزا جهانشاه قراقرینلو چنانکه در صحیفه ۳۹۵ کتاب حاضر مذکور آمد به تدریج قدرت و عظمت می یافت و آن سوی عراق را که به آذربایجان پیوسته بود به اختیار می گرفت^۵ و سلطانیه و قزوین و همدان نیز او را شده بود^۶؛ و در سال ۸۵۶ اندک اندک تمامت عراق به تصرف او در آمد^۷، و در سال ۸۶۲ هجری به

۱- مطلع سعدین، جلد دوم، جزء دوم ص ۶۷۳ س ۱۱ به بعد؛ دیار بکر، ج ۱، ص ۱۰۸، ۱۰۹؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۹ س ۱۱؛ مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۲۷۶ س ۱۶؛ لب التواریخ نسخه مطبوع، ص ۱۸۹، ۲۱۴.

۲- حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۱۳۵ س ۸؛ دیار بکر، ج ۲ ص ۳۱۶، ۳۱۷؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع ص ۱۹۵ س آخر.

۳- دیار بکر، ج ۲ ص ۲۸۵ س ۴.

۴- مطلع سعدین، جلد دوم جزء دوم ص ۸۷۴؛ شرف نامه یا تاریخ کردستان، ج ۲ ص ۹۸؛ دیار بکر، ج ۲ ص ۲۸۷، ۲۸۸؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۱۹۰، ۱۹۶؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۳۱؛ حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۶.

۵- دیار بکر، ج ۲ ص ۲۹۵ س ۹.

۶- « د د » ص ۲۹۷ س ۴.

۷- دیار بکر، ج ۲ ص ۳۳۵، ۳۳۶؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۶؛ تاریخ جهان آرا ص ۲۴۹.

خراسان نیز دست یافت، و درهرات فرود آمد و نزدیک شش ماه به اشتغال در آن حدود بماند.

بدین هنگام در ترکستان و ماوراءالنهر میرزا سلطان ابوسعید سلطنت می کرد، و سپاهی انبوه جهت دفع میرزاجهانشاه فراهم آورد. از سوی دیگر به میرزاجهانشاه اطلاع رسید که پسرش حسن علی سر به طغیان برداشته و تبریز را بگرفته است.

وی در حال این دو مشکل صلاح را در بازگذاوردن خراسان و رفتن به سوی آذربایجان دید، پس با ابوسعید از در صلح درآمد و خراسان را به وی تسلیم کرد، و در اوائل سال ۸۶۳ هجری رهسپار عراق شد و بهری رسید، و از آنجا سپاهی به تبریز اعزام داشت، حسن علی بگریخت و میرزا جهانشاه از دنبال به تبریز درآمد.

۲۲- آق قوینلوها : ستاره اقبال میرزاجهانشاه - با همه عظمت که او را بود-

به تدریج به افول گرایید، و دولتش ضعیف شد، تا آنکه به سال ۸۷۲ هجری به دفع حسن بیگ بن علی آق قوینلو ملقب به اوزون حسن حاکم دیار بکر بدان سورت لکن کاری از پیش نبرد، و زمستان پیش آمد، در موقع بازگشت گرفتار حسن بیگ شد و مقتول گردید، و از آن پس آق قوینلوها جای قراقوینلوها را بگرفتند. رئیس خاندان آق قوینلوها قرا عثمان نام داشت که از طرف تیمور حکومت ارمنستان و عراق عرب به وی واگذار بود، و پس از تیمور دستگاه سلطنتی جهت خویش ترتیب داد و دیار بکر را مرکز خویش ساخت و از سوی مشرق با ترکان قراقوینلو همسایه شد.

این اخبار انتشار یافت، احوال ولایات دگرگون شد، امیران خروج کردند

۱- لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۰، ۲۱۶؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۹.

۲- لب التواریخ، نسخه مطبوع ص ۲۱۷، ۲۰۰.

۳- دیار بکر، ج ۲، ص ۳۵۸، ۳۵۹؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱، ۲۱۷؛ تاریخ جهان آرا ص ۲۴۹، ۲۸ به بعد.

۴- دیار بکر، ج ۲، ص ۴۲۲-۴۲۵؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱، ۲۱۸؛

تاریخ جهان آرا ص ۲۵۰، ۲۵۲.

در ری و خوار رستم‌داریان^۱ چنانکه گذشت و چلاویان بودند^۲. از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان به طلب سلطان ابوسعید فرستادند. ابوسعید امر او را و داروغگان را از پیش فرستاد سپس خود در اواخر حوت برابر او اواخر شعبان ۸۷۲ متوجه عراق و آذربایجان شد.^۳

ابوسعید چون به میانه رسید حسن علی پسر جهان‌شاه قراقوینلو و جمعی از امراء جهان‌شاهی به وی پیوستند^۴. حسن بیک درخواست صلح کرد اما او از غرور نپذیرفت، حسن بیک به ناچار به مقاومت ایستاد، و راه‌ها را از هر سو به بست، و در اردوی ابوسعید قحطی پدید آمد، حسن بیک در جنگ با امرای ابوسعید ظفریافت، ابوسعید خواست باز گردد، حسن بیک و پسران او را به هنگامی که راه سلطانیه وری را در پیش گرفته بود بگرفتند و باز گراندند، و به دست یادگار محمد نبیره زاده گوه‌رشاد بیگم دادند. گوه‌رشاد را ابوسعید کشته بود، یادگار محمد نیز به قصاص وی را بکشت^۵، (۸۷۳ هجری).

حسن بیک پس از این پیروزی بزرگ داروغگان به تمامت نواحی آذربایجان و عراق فرستاد، وری را به دارایک نامی داد^۶، و به مدتی اندک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان را به دست آورد، و به نامش سکه زدند^۷.

۱- آل بادوسپان که در صحائف پیشین مکرر ذکرشان گذشت در رستم‌دار و رویان و نور و کجور تا سال ۱۰۰۵ که شاه عباس عده زیادی از شاهزادگان این خانواده را بر انداخت حکومت

داشتند: مازندران و استرآباد را بینو، ص ۱۹۱، ۱۹۲

۲- دیار بکریه، ج ۲، ص ۳۳۲ س ۱۵۰.

۳- د د د ص ۴۳۳، ۴۴۳؛ لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱.

۴- دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۷۱، ۴۷۲، ص ۵۰۹.

۵- دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۸۸-۵۹۱؛ تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، ص ۳۳۶؛

لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۰؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۲.

۶- تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۵۲ س ۲۷؛ دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۹۹.

۷- لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۲۱؛ دیار بکریه، ج ۲ ص ۵۱۴، ص ۱۴ و ص ۵۲۴

ص ۱۱ به بعد.

ری و پارای از نواحی آن که در اختیار رسمتداریان نبود از این تاریخ تا قریب سی سال بعد به اختیار شاهان آق قوینلو قرار گرفت ، تا شاه اسماعیل صفوی ایشان را برانداخت.

به زمان شاهان این خاندان از سوی شاهان گیلان تجاوزهایی به حدود ری و قزوین می رفت ، چنانکه به عهد رستم بیگ بن مقصود بیگ بن اوزون حسن، در پادشاهی کارکیا میرزا علی بن کارکیا سلطان محمد (۸۸۳-۹۱۵ هـ) از خاندان بنی کیای گیلان، میر عبدالملک سیفی از سادات قزوینی که مقدم امرای گیلان بود، برخی از بایندریه^۱ را در ری و قزوین به قتل آورد ، و سلطانیه را به بادغارت داد، و ایبه سلطان را بالشکر قاجار به مقابله به گیلان فرستادند . به هنگامی که ایبه سلطان از حوالی قزوین گذشت میر عبدالملک از و فرار کرد . لشکر قاجار گروهی از لشکر گیلان را در ماه رمضان ۸۹۸ به قتل آوردند^۲.

از شاهان این دودمان محمدی میرزا پسر یوسف بیگ بن اوزون حسن را به ری توجهی بیشتر بود ، وی به سال ۹۰۳ به سلطنت نشست ، و ولایات عراق را به تصرف آورد، و در ملک ری اقامت گزید^۳ .

نکنه ای که ذکر آن در این مقام کمال ضرورت را دارد آنکه ، قصران خارج در تمام ازمنه و قصران داخل در بسیاری از اوقات مضاف به ری بوده اند ، و این نکته نیز روشن است که هر قدر شهری از اعتبار و آبادی و شکوه و عظمت بیشتری برخوردار باشد نواحی آن نیز به همان نسبت معتبرتر و آبادتر خواهد بود. شهری از قرن هفتم پس از فاجعه مغول به بعد به سبب اختلاف شدید مذهبی و نزاع پیگیردینی به تدریج و به توالی قرون و تعاقب سنین و شهرور روی به انهدام و خرابی می رفت ، تا آنکه در قرن دهم و آغاز پادشاهی صفویان هر چند باز شهری خوانده می شد ، اما رفته رفته صورت

۱- بایندری یعنی آق قوینلو.

۲- لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۲۲۶. برای آشنائی به احوال کارکیا میرزا علی رك : تاریخ جهان آرا ، ص ۸۵.

۳- لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۲۲۸-۲۳۰؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد سوم ، ص ۲۲ ، ۸ : تاریخ جهان آرا ، ص ۲۵۶.

شهری خویش و آن همه عظمت و اعتبار پیشین را از دست بداد، چنانکه از قرن یازدهم هجری به بعد از آن شهر کهن چند هزار ساله به اندازه دیهی بیش آبادی باز نماند و دیگر مانند پیش محور کارها، و محط رحال و مهبط رجال نبود. بی گمان این سقوط و انحطاط در وضع نواحی آن نیز اثری شدید داشته است، از این روست که در منابع مربوط به زمانهای بعد از صفویه دیگر ذکری از قصران (به ویژه قصران خارج) به چشم نمی خورد. در قصران خارج خردک خردک طهران - به تفصیلی که بیاید - از صورت دیهی بیرون می آید و رنگ قلعه ای بزرگ به خود می گیرد، تا آنکه به پای تختی برگزیده می شود. از قصران داخل، نیز اگر به ندرت در متنی سخن به میان می آید این نام تنها به دنبال رودبار آنجا افزوده می شود، و به صورت «رودبار قصران» - چنانکه در هفت اقلیم درج آمد^۱ - ثبت می افتد، بدین مناسبت در این مبحث ازین مقام به بعد تا به عهد قاجاریان در باب این پهنه گفتمنی چندانی به دست نیست^۲.

۴۳- صفویان: شاه اسماعیل صفوی آذربایجان را در اوائل سال ۹۰۷ هجری از اختیار الوند میرزای آق قوینلو بدر آورد^۳، و در ربیع الاول سال ۹۰۹ عازم شیراز شد، و جملگی عراق و فارس و کرمان نیز به ضبط وی درآمد؛ و زمستان را در قم بماند.

در این اوان میر حسین کیای چلاوی^۴ که از طرف شاهان آق قوینلو مدتی حاکم فیروز کوه و دماوند و خوار و سمنان بود و تمامت رستم دار و جبال فیروز کوه و دماوند و هبلرود و آن حدود را به دست آورده بود به ری آمد، و الیاس بیک ایغوت اغلی

۱- رك : ص ۳۸۶ کتاب حاضر .

۲- برای آگاهی به علل و عوامل خرابی ری، رك : ری باستان ، ج ۲ ص ۴۲۳-۴۵۱.

۳- لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۶ ؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷.

۴- برای اطلاع اجمالی به احوال کیهای چلاو، رك : مازندران و استرآباد رایینو، ص ۱۸۸ ، ۱۸۹ . ذکر افراسیاب چلاوی نخستین حاکم این خاندان در ص ۳۸۴ ، ۳۸۷ کتاب حاضر گذشت.

حاکم شاه اسماعیل در ری را در کبودگنبد ورامین بکشت ، و جمعی از امرای آق-قوینلو نیز به دور او جمع شدند . شاه اسماعیل در اواخر زمستان از قم به ری رسید ، و از آنجا به قلعه گل خندان که به اختیار چلاویان بود رفت ، و آنجا قلعه فیروز کوه را به تصرف گرفت ، و به سوی قلعه استا که حسین کیا در آنجا بود رفت ، و آنرا نیز بگشود ، و اردوی وی به ری بازگشت^۱ .

قصران داخل : بدین عهد نیز قصران داخل همچنان به دست بادوسپانان رویان ورستمدار بود و ایشان از شاه اسماعیل تمکین داشتند و مورد عنایت وی بودند ، و در قشلاقی که شاه اسماعیل را به سال ۹۱۷ هجری در قم واقع گردید به خدمتش رسیدند . این مهم در لب التواریخ بدینگونه ضبط است :

« [۹۱۷ هجری] قشلاق همایون در قم واقع شد . در این قشلاق سلاطین مازندران به تقبیل آستانه علیه سرافراز گشتند ، و مبلغ پنجاه هزار تومان به رسم پیشکش به موقف عرض رضانیدند ...^۲ »

شاه اسماعیل گیلان را به تصرف آورد^۳ . میرزا علی گیلانی را میل کلی به نظم امور سلطنت و مملکت شاه اسماعیل بود^۴ .

آل بادوسپان یا ملوک رستمداریه تا سال ۱۰۰۶ هجری ، یعنی تاسالی که شاه عباس کبیر گروه بسیاری از شاهزادگان این خاندان را برانداخت حکومت داشتند^۵ . شاه اسماعیل را به سال ۹۲۴ هجری درری بیماری عارض شد که پس از چند روز بهبود یافت^۶ . وی تا سال ۹۲۶ هجری شورشهایی را که در نواحی گیلان و

۱- لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۲۴۳ ، ۲۴۴؛ تاریخ جهان آرا ، ص ۲۶۸ ؛ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ص ۲۹ ، ۳۰ .

۲- لب التواریخ ، ص ۲۵۲ س ماقبل آخر .

۳- تاریخ گیلان فومنی ، ص ۵ س ۱۴ به بعد .

۴- تاریخ خانی ، ص ۱۰۵ س ۷ .

۵- مازندران و استرآباد رابینو ، ص ۱۹۱ ، ۱۹۲ . شرح این جریان در ذکر پادشاهی

شاه عباس بیابد .

۶- حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد سوم ص ۸۵ س ۱۵ .

مازندران و شیروان و دیگر شهرها به وجود آمده بود فرو نشاندا.^۱
 شاه اسماعیل بامداد دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ جهان را وداع گفت و نعشش
 را برای دفن به اردبیل بردند.^۲

پس از شاه اسماعیل پسرش شاه طهماسب به تخت شاهی نشست ، وی به سال
 ۹۴۳ هجری بهری آمد.^۳ ری بدین عهد دیگر صورت شهر آبادی را نداشت بلکه رنگ
 شهری از آن زوده شده بود ، و از این پس چنانکه درص ۴۰۴ ذکر گردید ، طهران در
 قصران خارج اهمیت و اعتبار و شهرت پیدا کرد ؛ و مورد توجه شاهان واقع گردید ،
 شاه طهماسب به سال ۹۴۴ که از هرات مراجعت کرد ، به طهران آمد.^۴

پهنه طهران بدان سبب که به موجب پاره‌ای از روایات مزار حضرت امام زاده
 حمزه مدفون در جوار حضرت عبدالعظیم جدا اعلای صفویان است مورد توجه بزرگان
 آن خاندان قرار داشت و شاه طهماسب گاهگاه به زیارت آن مراقد تشرف می‌جست.
 طهران این آبادی کهنه به سبب فراوانی آب و درخت ، و پستیدگی موقع و محل
 نظر شاه طهماسب را به خود جلب کرد ، و به سال ۹۶۱ هجری فرمان داد تا با روی
 بگرد آن بساختند ، و دور بارو نیز خندقی به وجود آوردند^۵ ، بازارهای قدیمی طهران
 نیز بدان زمان تعلق دارد ، در این باب در هفت اقلیم امین احمد رازی چنین ذکر شده:
 « طهران در زمان فرمان فرمای ایران شاه طهماسب صفوی به زینت باره وزیر
 اسواق متحلی گردید؛ سمت شهریت پذیرفت^۶ ».

۱- تاریخ ایران از مغول تا افشار ، تالیف پازوکی ، ص ۲۸۹ س ۲۱.

۲- لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۲۵۹ س ۹ ، و ص ۲۶۲ س ۱۰؛ تاریخ جهان آرا ،

ص ۲۸۱ س ۴.

۳- تاریخ جهان آرا ، ص ۲۹۲ س ۶.

۴- تاریخ جهان آرا ، ص ۲۹۲ س ماقبل آخر ؛ مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۲ س ۱۰.

۵- عالم آرای عباسی ، ج ۱ ص ۱۲۳ س آخر ؛ مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۱۲ به بعد؛

ملحقات روضة الصفا ، ج ۸ ص ۱۵۱ س ۲۳ ، و ج ۹ ص ۱۹۷ س ۷؛ احسن التواریخ ، ص ۴۸۹

س ۸ ؛ زینت المجالس ، ص ۷۱۵؛ آندراج ذیلری و تهران.

۶- هفت اقلیم ، نسخه مطبوع ، ص ۷ س ۱ به بعد.

از شاه طهماسب در هر دو قصران داخل و خارج آثار خیر بجا مانده است ، منبر و در مسجد لواسان در قصران داخل ، و موقوفات امامزاده داود در قصران خارج که ذکر آنها در ص ۲۱۰ کتاب حاضر برفت از آن جمله است ، و نیز بنای ایوان حضرت عبدالعظیم در محرم سال ۹۴۴ به فرمان او صورت گرفت ، و هم به فرمان او به سال ۹۵۰ محجر مضبوطی به دور صندوق حضرت عبدالعظیم به وجود آوردند^۱.

شاه طهماسب قزوین را به پای تختی برگزید^۲ تبرستان
به عهد شاه طهماسب نیز قصران داخل را - که چنانکه در ص ۳۹۷ کتاب حاضر گذشت مضاف به نور بود - آل بادوسپان یارستمداریه در اختیار داشتند، در رستمدرار ملك بهمن بن بیستون والی لاریجان، و ملك عزیز بن گیومرث والی نور، و ملك سلطان محمد بن جهانگیر والی کجور بود^۳. این سه بنی اعمام هم بودند.

شاه عباس بزرتک : شاه طهماسب به سال ۹۸۴ پهلوی بر بستر بیماری نهاد، و پس از چند روز روی در نقاب خاک کشید، به عهد جانشینان وی (شاه اسماعیل دوم، سلطان محمد) در باب قصران و آن نواحی خبری به نظر نرسید جز قتل سلطان حسن میرزا در طهران مذکور در مرآت البلدان بدین قرار :

« در نهصد و هشتاد و پنج سلطان حسن میرزا ولد سلطان محمد میرزا که بعدها شاه محمد خدا بنده شد به حکم شاه اسمعیل ثانی در طهران به قتل رسید^۴. »
سلطان محمد به سال ۹۹۵ هجری شاه عباس را در حیات خویش به تخت شاهی نشانده ، و دولت صفویه که می رفت تا منقرض شود از نو تجدید حیات یافت ، و توان گفت که شاه عباس کبیر دومین بنیان گذار سلطنت صفویان است.

۱- کراسه المعی ، ج ۱ ص ۲۳۲ ؛ تاریخچه ووقف در اسلام، ص ۶۸.

۲- آستانه ری ، فرمان شاه طهماسب ، ص ۷۹ س ۱۴.

۳- عالم آرای عباسی ، ج ۲ ص ۵۳۴ س ۱۹ ، ص ۵۲۱ س ۷ ؛ التدوین اعتماد السلطنه ،

ص ۱۰۳ ، ۱۰۴ . نیز ، رك : مازندران و استرآباد رایینو ص ۱۹۳ س ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۷ .

۴- مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۲ ، س ۱۳ . نیز ، رك : عالم آرای عباسی ، ج ۱

به نقل صاحب مرآت البلدان به سال ۹۹۵ هجری شاه عباس کبیر در طهران پدر خود را که به اشارت مرشدقلی خان زندانی کرده بود احضار کرد و مورد بزرگداشت قرارداد^۱، و نیز شاه عباس به سال ۹۹۶ هجری از قزوین به طهران آمد تا برای تنبیه عبدالؤمن خان ازبک که سر به شورش برداشته بود به خراسان برود، لکن در طهران بیمار شد و مدت پنجاه روز پهلو بر بستر داشت. چون از معالجت پزشکان نتیجه‌ای عائدش نگردید، به آستان حضرت عبدالعظم ملتجی شد و شفا یافت^۲. گفته‌اند که وی در این سفر لعنت کرد کسی را که از خارج به طهران آید و بخواهد شب آنجا بماند^۳. گویا اگر در آغاز پادشاهی این خاطره دردناک در ذهن شاه عباس از طهران باقی نمی‌ماند، ممکن بود بجای اصفهان طهران را که هم مورد توجه جدش بود و هم با قزوین فاصله‌ای کم داشت به پای تختی برگزیند.

در مرآت البلدان در بیان احوال شاه سلطان حسین در ذکر عمارت چهارباغ که که عمارت سلطنتی طهران بود چنین سخن رفته .

« این چهار باغ در محلی بوده که حالا ارك سلطنتی و عمارات دیوانی است^۴، و بعضی درختهای چنار کهن که الآن در عمارات مبارکات است دلیل است که سابقاً اینجا باغ و آبادی بوده، و بنای چهارباغ مسطور را شاه عباس ماضی نمود، و چنارهای کهن که حالا به چنار عباسی معروف است یحتمل به حکم شاه عباس غرس شده باشد^۵. شاه عباس چنانکه در ص ۴۰۵ ذکر رفت آل بادوسپان را (یا استنداران یا ملوک رستم‌دار که گاه آل گاوباره خواند می‌شدند و بر رستم‌دار و رویان حکومت می‌کردند و قصران داخل به اختیار ایشان بود) منقرض کرد، و به سال ۱۰۰۶ هجری

۱- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۳ س ۴.

۲- عالم آرای عباسی، ج ۱ ص ۴۱۲؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۳ س ۶.

۳- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۲۰.

۴- محل کاخ گلستان فعلی.

۵- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۹ س ۲۴، ج ۴ ص ۳۲ س ۲۲.

آخرین فرمانروایان این سلسله را از میان برد^۱. رؤسای مازندران تا بدین عهد در کمتر دوره‌ای از سلسله شاهان ایران عزیز اطاعت کامل داشته‌اند، لکن بدین زمان شاه‌عباس که باسادات مرعشی آنجا قرابتی داشت^۲، بر آن پهنه زرخیز به طور کامل تسلط یافت، و از آن پس مردم آنجا از حکومت مرکزی اطاعت و تمکین داشتند. چنانکه درص ۴۰۷ کتاب حاضر درج آمد، به عهد شاه‌طهماسب، ملک بهمن‌بن بیستون والی لاریجان و ملک عزیزبن گیومرث والی نور، و ملک سلطان محمد جهانگیر والی کجور بود. به زمان شاه‌عباس سلطان محمد و ملک عزیز قوت شده بودند، و پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند هر کدام متصرف ملک موروثی خویش بودند، شاه عباس به هنگامی که به سال ۱۰۰۶ هجری که سال یازدهم سلطنتش بود به قصران داخل در بیلاق لار توقف داشت هر دو جهانگیر به خدمتش آمدند و ملازمت آن درگاه را پذیرفتند، جهانگیر والی نور، که عافیت دوست بود متصرفات خود را پیشکش کرد، و به فرمان شاه ساوه را به اقطاع بدو دادند و در آنجا به اجل طبیعی بمرد، ملک جهانگیر موقتاً در سلك مجلسیان شاه در آمد، ملک بهمن والی لاریجان به دست ملک حسین لواسانی مقتول شد و پسرش کیخسرو نیز تسلیم گردید. ملک بهمن قبلاً برادر ملک حسین را در قلعه لواسان کشته بود.

شاه عباس لواسان (قصران داخل) را بدین هنگام به ملک سلطان حسین لواسانی داد، و لاریجان را به تیول حاکم قزلباش مقرر داشت^۳. شاه عباس چندبار، به قصران داخل به بیلاق لار در آمد^۴. از آن زمان باز قصران داخل پیوسته مضاف به طهران و در حساب نواحی آن گردید و اکنون از بهترین بیلاقات این سامان است، رودبار

۱- مازندران و استرآباد رایینو، ص ۱۹۱، ۱۹۲.

۲- مادرشاه شاه‌عباس سیده مرعشیه بود: التذوین اعتمادالسلطنه، ص ۱۱ ص ۹.

۳- عالم‌آرای عباسی، ج ۲ ص ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷؛ تاریخ گیلان فومنی، ص ۱۹۵ ص ۱۴ (سر نوشت جهانگیر).

۴- عالم‌آرای عباسی، ج ۲ ص ۳۹۹ ص ۱۲، ص ۴۵۲ ص ۴، ص ۸۵۴ ص ۲.

قصران و لواسان قصران همیشه از يك حکومت اطاعت داشتند؛ و برخی از آبادیهای آن گاه تابع لواسان و دیگرگاه جزء رودبار بودند، نظیر امامه و راحت آباد و رودك که تعریف آنها در فصل آبادیها بیاید.^۱ نخستین پادشاهی که بیکلربیکگی برای طهران و بلوکات و تا فیروز کوه معین کرد شاه عباس بود.^۲

گویا به سبب رنجیدگی که شاه عباس بزرگ از طهران داشت، به عهدوی و شاهان پس از وی که آن همه بناهای آباد در اطراف کشور عزیز به وجود آورده بودند در طهران عمارت مهم سلطنتی ساخته نشد،^۳ و فقط شاه سلیمان در آنجا قصری بنا نهاد.^۴ دانشمند و نویسنده عالیقدر آقای جمال زاده در مقالتي در باب طهران نوشته اند:

«... در عهد آخرین پادشاهان صفوی بعضی اوقات طهران مقر موقتی دربار شد، و حتی شاه سلیمان (۱۰۷۸-۱۱۰۹) در آنجا قصری بنا نهاد...»^۵

کریم خان زند در همین قصر تاج شاهی بر سر نهاد، و بعداً در آنجا بناهایی ساخت.

به عهد شاه سلیمان قصران از ایالات با ذکر و نام این حدود بود. در سفرنامه سانسون که اوضاع ایران را به عهد شاه سلیمان صفوی نشان می‌دهد در جایی ذکر شده:

«فرمانده کل قوا که سارو خان نامیده می‌شد علاوه بر مقام فرماندهی کل سرمباشری کل مالیه و ریاست خزانه و حکومت ایالت همدان و قصران و سامبران نیز به عهده داشت»^۶.

- ۱- التدوین اعتماد السلطنه، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.
- ۲- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۱ و ۲۳.
- ۳- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۱ و ۱۹.
- ۴- تاریخچه ساختمانهای ارك سلطنتی تهران، ص ۳.
- ۵- مجله کاوه، شماره ۲ غره جمادی الاخره سال ۱۳۳۹ قمری ص ۱۰ و ۱۶ ستون راست.
- ۶- سفرنامه سانسون، ص ۱۴۸ و ۱۲.

و نیز :

« شاه چند مأمور به سامبران و قصران و همدان فرستاد ، تا پسر فرمانده کل را در سامبران و قائم مقامهای او را در قصران و همدان توقیف کنند^۱ .
ایالت قصران در این خبر به جای ایالت ری قدیم است .

شاه سلطان حسین صفوی چندی در طهران توقف داشت . وی به سال ۱۱۳۵ ، بدان زمان که محمود افغانی به برخی از شهرهای ایران مسلط بود ، در طهران بسر - می برد ، و سفیر سلطان احمد سوم را در اینجا پذیرفت^۲ ، و در عمارت سلطنتی چهارباغ وارد ساخت^۳ .

۲۴- افغانیان ، افشاریه ، زندیه : سلاله صفویه به حقیقت پس از قیام محمود افغان ، و تسلط افغانه برهرات و مشهد و شکست شاه سلطان حسین و سقوط اصفهان به سال ۱۱۳۵ هجری منقرض گردید ، گرچه بازماندگان این دودمان چندگاهی در پاره ای از ولایات به ویژه مازندران اندک قدرتی داشتند . نادرقلی از ترکان افشاریه ، پس از قریب ده سال هرج و مرج و تهاجم روسها و عثمانیها ، به عنوان بازگرداندن سلطنت به صفویان زمام کارها را بدست گرفت و اندکی بعد به سال ۱۱۴۸ خود پادشاه شد^۴ .

افغانیان به سال ۱۱۳۵ هجری در طهران خرابیها کردند و زیانها وارد ساختند^۵ .

به سال ۱۱۳۷ هجری شاه طهماسب دوم پس از آنکه در قزوین از کشته شدن شاه سلطان حسین آگاه شد ، به شاهی نشست و به آذربایجان و شیروان رفت ، و از

۱- سفرنامه سانسون ، ص ۱۶۲ س ۹ .

۲- مرآت البدان ، ج ۱ ص ۵۱۳ س ۲۴ .

۳- د و د ج ۱ ، ص ۵۱۹ س ۲۴ .

۴- طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۳۰ .

۵- مجله کاوه شماره ۲ غرة جمادى الاخره ، سال ۱۳۳۹ قمری ، مقاله نویسنده مفصل

آقای جمالزاده در باره طهران ، ص ۱۰ س ۲۵ ستون راست .

راه طارم به طهران باز آمد، و از فتحعلیخان جد شاهان قاجار مدد طلبید، و به سوی لاریجان و مازندران راند. یس از خروج وی اشرف افغان از راه قم به طهران آمد، و این شهر را در حصار گرفت. فتحعلیخان جهة پیوستن به اردوی شاه طهماسب به آبادی ابراهیم آباد طهران رسید، روزی در حوالی طهران نبردی سخت بین او و اشرف در گرفت، هنگام شب راهی لاریجان شد تا به شاه طهماسب پیوندد.^۱

افغانیها در قصران داخل نیز خرابیها کردند و زیانهای مالی و جانی فراوان وارد ساختند. گرچه این معنی در منابع مورد استفاده مربوط بدان عهد درج نیامده، لکن اعتمادالسلطنه در باب امامه بدین نکته اشارتی دارد که در ذکر آن دیه بیاید و نگارنده نیز در این باب از معمرین آنجا داستانها شنید که از پدران خویش نقل می کردند. در آن حدود هنوز «افغانی شدن» مثل است برای آشوب و درهم ریختگی. ارك طهران را که سالها مقرر سلطنت در این شهر بود افغانیها به وجود آورده بودند.^۲

نادرشاه افشار را نیز گاهگاه گذر به طهران و این حدود بود^۳، در واقعات سال ۱۱۴۴ هجری يك مرتبه ولایت طهران را مخیم خویش ساخت^۴.

به سال ۱۱۵۴ هجری چون به سوی نادر تیر انداختند، پسرش رضاقلی میرزا دستوری یافت تا در طهران بماند. چندی بعد نادر رضاقلی میرزا را احضار کرد، و او را به فرمان پدر کور کردند.^۵

به سال ۱۱۷۱ سلطان محمد حسن خان قاجار که سرگرم محاصره شیراز بود، چون در میان امرای وی نفاق و اختلاف کلمه پیدا شد نتوانست بر کریم خان زند دست یابد، لذا از طریق اصفهان به طهران آمد، و اطرافیان از دورش پیراگندند، چنانکه وقتی

۱- جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات نسخ التواریخ، ص ۷ س ۲۲؛ مرآت البدان،

ج ۱ ص ۵۲۱ س ۱ بد بعد.

۲- جهانگشای نادری، ص ۱۰۰ س ۵.

۳- جهانگشای نادری، ص ۱۳۶ س ۱۶، در وقایع سال ۱۱۴۳.

۴- جهانگشای نادری، ص ۱۸۵ س ۴.

۵- جهانگشای نادری، در وقایع سال ۱۱۵۴، ص ۳۶۷ س ۱۷؛ درة نادره ص ۵۹۱،

به مازندران رسید از پنجاه هزار سوار که به همراهش از شیراز بازگشته بودند بیش از ۱۴ تن باقی نماندند.^۱

هم در این سال چون کریم خان پراکندگی سپاه محمدحسن خان و گرفتاری او را دانست و پی برد که طهران و مازندران و آسترآباد از وجود او خالی است عازم طهران شد. تا آنکه در وقایعی که ذکر آن از حوصله این مقام بیرونست محمدحسن خان کشته شد، و سرش را به طهران به نزد کریم خان آوردند، کریم خان آن را به حضرت عبدالعظیم فرستاد تا دفن کنند. ازین پس بود که سلطنت ایران مستقلا اورا شد (۱۱۷۲ هجری قمری)، و در دیوان خانه طهران به تخت شاهی نشست.^۲

بدین هنگام به فرمان کریم خان در طهران عمارت شاهی و دیوانخانه بزرگ و حرم خانه در محل کاخ گلستان فعلی ساختند، و تفصیل این مهم درص ۵۰، ۱۵۳ کتاب حاضر گذشت.

کریم خان را در آباد ساختن طهران کوشش فراوان بود، و در نظر داشت که این قلعه بزرگ را به پای تختی برگزیند^۳، لکن چون درخت دولتش بیخ گرفت و امرش قوام پذیرفت، و فکرش از اندیشه مخالفان بیاسود، خراسان را به فرزندان نادر بازگذارد، و به سال ۱۱۷۶ هجری از فکر اقامت در طهران انصراف پیدا کرد، و عازم سرزمین فارس گردید، و رحل اقامت در شیراز افکند تا به سال ۱۱۹۳ درگذشت. کریم خان، غفورخان نامی را در طهران حاکم گردانید، اما وی در وبای عام ۱۱۹۷ هجری طهران بمرد و طاهرخان زند آن مقام را بیافت^۴.

در ۱۱۹۷ هجری آقا محمدخان قاجار از مازندران به قصد تسخیر طهران و

۱- ناسخ التواریخ، ج ۱ تاریخ قاجار، ص ۱۰-۱۳؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۲

س ۱۰.

۲- ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۱۹۷ س ۱۶؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ ص ۷

به بعد؛ ناسخ التواریخ، ج ۱ تاریخ قاجار ص ۱۴ س ۲ به بعد.

۳- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ س ۲۲.

۴- ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۱۹۷؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۳ س ۱۲.

تدبیر غفورخان طهرانی حرکت کرد، و اردوی وی به شمیران وارد شد. غفورخان شهر را تحویل نمی‌داد، اما در آن اثنا چنانکه گذشت و با بروز کرد و غفورخان بمرد، آقا محمدخان نیز از شمیران کوچ کرده، به چشمه‌علی دامغان رفت.^۱

به سال ۱۱۹۸ علی مرادخان زند، که در اصفهان و نواحی آن استقلال بهم رسانیده بود به داعیه شاهی پاچهل هزار سوار به طهران رسید تا با آقا محمدخان قاجار بجنگد. آقا محمدخان که در استرآباد بود نیرویی در آنجا و مازندران جهة سرکوبی علی-مرادخان بگمارد، و ویس خان پسر او را فرازی و سپاهش را پراکنده ساخت.^۲ سال بعد علی مرادخان به علت طغیان جعفرخان در اصفهان از طهران عازم آن دیار گشت، اما در مورچه خورت دیده از جهان فرو بست. جعفرخان نجف خان زند را به سرداری طهران مامور گردانید.^۳

در همین سال که ۱۱۹۹ هجری است، مجدداً سپاه آقا محمد قاجار طهران را به محاصره گرفت، چون توجه نجف خان را به طهران دانست مجنون خان پازکی را به اتمام کار محاصره باقی گذاشت و خود به سوی قم به پیش باز نجف خان شتافت، و پس از فتح آنجا و اصفهان و همدان به طهران آمد و آنجا را به تصرف آورد.^۴

۴۵- قاجاریان: پس از مرگ کریم خان زند قرب دو اوزه سال میان آقا محمد خان قاجار و شاهزادگان زندیه کشمکش و زد و خورد بود، تا چنانکه گذشت نتیجه کار به پیروزی آقا محمد خان انجامید. وی به سبب نزدیکی طهران به مازندران و استرآباد که قرارگاه خاندانش بود، صلاح را در توقف در طهران دید، و در

۱- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۵ س ۱.

۲- مآثر السلطانیه، ص ۱۷؛ ناسخ التواریخ، ج ۱ تاریخ قاجار ص ۲۳ س ۱۹؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۵ س ۱۰.

۳- ناسخ التواریخ، ج ۱ تاریخ قاجار ص ۲۵ س ۲؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۵ س ۱۵.

۴- مآثر السلطانیه، ص ۱۷؛ ناسخ التواریخ، ج ۱ تاریخ قاجار ص ۲۵، ۲۶؛ مرآت البلدان صحیفه مذکور در رقم سابق.

روز يك شنبه يازدهم شهر جمادی الاولى که روز نوروز سال ۱۲۰۰ هجری بود در این قلعه بزرگ که دیگر صورت شهر پیدا کرده بود برابر یک شاهي نشست ، و به نامش سکه زدند و خطبه خواندند، و قاسم خان دولو با صدتن تفنگچی به کونوالی قلعه طهران نامزد گردید. از این تاریخ دولت طهران - این فرزند خوش رشد مادری - در پهنه قصران آغاز گردید ، و وارث همه شهرت و عظمت و افتخار آن شهر کهن شد ، و نام و آوازه یافت ، و خردک خردک آبادانی و وسعت پیدا کرد ، و اگر تا بدین تاریخ از طهران با اضافه به قصران یا ری یاد می کردند ، از این تاریخ به بعد قصران وری را به اضافه به طهران باز می شناسند . در قصران پس از خرابی شهر کهن ری ، به تبع آن مرکز، جوش و خروش زندگی سستی گرفت، و آبادیهای و باغهای خرم و سرسبز آن همه شادابی و طراوت را ازدست بداد و به زمینی بایر و بی حاصل تبدیل گردید و از بیشتر مزارع و باغها در مدت دوسه قرن تنها نامی بجای بماند . لکن پس از آنکه طهران اعتبار یافت و عظمت پیدا کرد، و جمعیت فراوان از همه نقاط بدانجا روی نهادند و گرد آمدند، در پهنه قصران (داخل و خارج) نیز بهمان نسبت فروغ حیات و شعله کار و فعالیت و فرهنگ و فضیلت درخششی تازه و روز افزون یافت که همچنان هر روز از روز پیش فروزندگی بیشتر می یابد، و چه نیک گفته اند که «وللبقاع دول» .

تاریخ طهران از این پس مشحون از اخبار و وقایع گوناگون می شود که بحث در باب آن همه خود مستلزم فراهم آوردن تألیفی مستقل در صحائف بی شمار است که درخور کار کتاب حاضر نیست، بدین مناسبت ازین پس متعرض ذکر وقایعی که در شهر طهران پس از پایتخت شدن آن رخ داده و خاصه آن شهر است نمی شود، و تنها به وقایع مهم پهنه قصران با ایجازی تمام اشارت می رود .

قاجاریان متناسب با زمان در آباد کردن طهران و نواحی آن اهتمامی داشتند ، و در عهد ایشان در قصران بناهای پر شکوه و با نام فراوان به وجود آمد که در فصلی

۱- ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۲۰۰ تا ۱۶؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۶ تا ۵۲۷.

آقا محمدخان در نوروز سال ۱۲۰۹ هجری تاجگذاری کرد: ناسخ النواریخ، ج ۱ تاریخ

قاجار ص ۴۱؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۷ تا ۲۳.

جداگانه در آن باب بحث برود؛ و به حقیقت توان گفت که نسبت طهران به ایشان همچنان است که اصفهان را با صفویان وری را با اشکانیان بوده است.

آقا محمدخان در قلعه شوشی در ذی حجه سال ۱۲۱۲ مقتول شد، و فتحعلی شاه روز عید رمضان ۱۲۱۳ هجری در دارالخلافة به تخت جلوس کرد^۱.

فتحعلی شاه در قصران خارج قصرهای معروف نگارستان و قصر قاجار را بنا کرد^۲، و ذکر قصر قاجار درص ۱۵۳، ۱۵۴ کتاب حاضر گذشت.

در سال ۱۲۲۴ در بهنه طهران (وقصران) و مازندران ورشت زلزله ای عظیم به وجود آمد که تا یک ماه ادامه یافت. این زلزله در بیشتر بلاد ایران خسارات فراوان وارد ساخت^۳.

در تابستان سال ۱۲۳۸ هجری فتحعلی شاه به هوس صعود بر قلعه توجال (البرز) افتاد، ذکر این کوه پیمایی در روضة الصفاى ناصری تالیف رضاقلی خان درج است، و صنیع الدوله آنرا در مرآت البلدان نقل کرده، و لغت های زیر از آن است:

«... از طهران تا البرز دو فرسخ و نیم مسافت است، و صعود به آن قله مورث مشقت و مخافت است، چون حضرت خاقان خیال صعود به این کوه فرمود دو روز پیش خیمام با احتشام را به قله بردند، و انواع لوازم از ما کولات و غیره آنجا حاضر کردند، در اوایل ذی قعدة از قصر کاوس امامزاده قاسم انتهاض کرده در مدت چهار ساعت به قله رسیدند.

در بالای این کوه چشمه ای است که در تابستان آب آن از سردی یخ می کند، و شخص در فصل گرما احساس هوای زمستانی می نماید... به اشاره خاقانی شبها در آن کوهسار آتش بازی می کردند، و درختها آتش می زدند و از فراز تا نشیب کوه

۱- ناسخ التواریخ، ج ۱۶ تادیک قاجار، ص ۴۴؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۸، ۵۲۹.

۲- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۳۱ ص ۲۱، به نقل از سفرنامه مودیه.

۳- د د د ص ۵۳۳ ص ۲۳.

۴- مقصود کوه شمیران و توجال است.

روشن و فروغ آتش از مسافات بسیار بعید نمودار بود چون سورت برودت مانع توقف زیاد بود موبخا قانی معاودت فرمود ...»^۱.

مرقد و آثار بقعه امامزاده محمد باقر در رودك رودبار قصران داخل از فتحعلی شاه و اصل بنای بقعه امامزاده داود در قصران خارج از خازن الدوله زوجه فتحعلی شاه است و ذکر این هر دو درص ۲۱۲، ۲۱۳ گذشت.

فتحعلی شاه به سال ۱۲۵۰ هجری قمری در گذشت، و محمدشاه ملقب به غازی به تخت نشست^۲.

به سال ۱۲۵۱ هجری به دستور محمد شاه، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را که منصب وزارت و صدارت عظمی داشت، و فاضلی دانشمند و دبیری بی مانند بود، از باغ لازار به نگارستان خواندند و هلاک کردند^۳.

در همین سال بیماری و با در طهران شیوع یافت، و چون به شدت خود رسید محمدشاه به ییلاق شمیران پناه برد، و بدین هنگام حاجی میرزا آقاسی ابروانی را که از فضلی عصر و معلم وی بود به صدارت برگزید^۴. و با هشت هراتن از مردم دار الخلافه را بکشت^۵.

در سال ۱۲۶۱ هجری قمری به فرمان محمدشاه از رود كرج تا شهر طهران که هفت فرسنگ است نهری بزرگ احداث کردند، و آبر را از بالای باغ نگارستان گذرانیدند که از دروازه شمیران (اول پامنار نزدیک سرچشمه فعلی طهران در خیابان امیر کبیر) به شهر می نشست، و بدین مناسبت تیمناً بر سر نهر جشنی بر گزار کردند^۶.

۱- مرآت البلدان، ج ۱، ص ۵۴۳، ۵۴۴.

۲- » » » ص ۵۶۵-۵۶۸.

۳- » » » ص ۵۶۹ س ۱۵؛ ناسخ التواریخ، ج ۱ در وقایع سال ۱۲۵۱ هـ.

۴- » » » ص ۵۷۰ س ۲.

۵- » » » ص ۵۷۱ س ۱.

۶- مرآت البلدان، ج ۱، ص ۵۸۶ س ۸. در المآثر والآثار در مبحث کارهای عمرانی

انجام یافته در عهد ناصری ذکر شده (ص ۸۸ س ۷ ستون چپ) : شق نهر عظیم از رودخانه كرج الی بقیه در صفحه بعد

قسمت عمده مسیر این نهر در قصران خارج بود. همچنین حاج میرزا آقاسی خواست بندی بر روی جاجرود در قصران داخل در محل زردبند در فاصله دو کیلومتری در جنوب شرقی رودک به بند و آب آن رود را به طهران بیاورد. این کار را آغاز کرد لکن موفق نشد تا به پایان برساند^۱.

هم در سال ۱۲۶۱ هجری در طهران وبا بروز کرد، و شاه به لواسان قصران داخل رفت، و در این بیماری جمعی انبوه از شهر و نواحی تلف شدند^۲.

محل ییلاقی محمدشاه نیاوران شمیران بود، اما به سال ۱۲۶۴ هجری دستور داد عمارت سلطنتی در حوالی باغ فردوس معبر الممالک و اسدآباد برای وی بسازند که تفصیلی آن در ص ۱۵۴ کتاب حاضر گذشت.

این عمارت مشتمل بر بیوانات و عمارات بیرونی و اندرونی و حمامها و مساجد بود، و کار هنوز پایان نیافت که شاه به سبب گرمی هوا از نگارستان بدانجا رفت. محمدشاه به بیماری نفرس مبتلی بود و در نیمه شعبان ۱۳۶۴ ه. مزاجش از اعتدال بیرون رفت و بیماریش رفته رفته شدت یافت تا در همانجا در شوال این سال درگذشت^۳، و ناصرالدین شاه به سلطنت رسید.

ناصرالدین شاه را به دارالخلافة طهران و پهنه قصران داخل و خارج توجهی بود، و بناهای عالی در هر دو پهنه بساخت که ذکر آنها بیاید. و نیز اهتمامی که ویرادر اصلاح واحداث راههای قصران داخل بود در صحائف ۱۵۹ - ۱۶۵ درج افتاد. وی تابستانها کراراً به آن نواحی - که در خوش هوایی زبان زداست مسافرت می کرد، و ذکر پاره ای

بقیه از صفحه قبل

بجهت آباد ملکی مرحوم میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم، و از بهجت آباد تا به دارالخلافة طهران و بستن سدی محکم برای همین مصلحت و منظور در آزادبر، که جمعا به همت مرحوم مبرور صدراعظم مذکور در سال بیست و پنجم از جلوس همایونی انجام یافت.

۱- جغرافیای دره رودبار، ص ۱۹، ۲۰، ۲۱.

۲- مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۸۶ س ۱۱.

۳- ناسخ التواریخ، ج ۱ تاریخ قاجار، شرح وقایع سال ۱۲۶۴ (شماره صفحه ندارد)؛

مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۹۳، ۵۹۴.

از این مسافرت‌ها در بیان راه‌های مذکور در صحائف فوق‌گذشت، و شرح برخی از آنها نیز در مرآت البلدان و روزنامه‌ی خاطرات اعتماد السلطنه و کراسه‌ی المعی درج است.^۱ یکی از این موارد مسافرت‌های وی در دهم ذی‌القعده سال ۱۳۰۴ هجری قمری به شهرستانک و شکراب و آهار است، و به هنگامی که از شهرستانک از راه شکراب به آهار می‌رفت شیخ محمدابوالمعالی از فضلا زمان اشعار زیر را به مناسبت در توصیف پستی و بلندی راه سرود:

اشعار ابوالمعالی در راه شکراب و آهار

راه شهنش به کوه و طره دلخواه	هر دو به بیج و خمند شهره در افواه
راه شهنش به مهر می کشدت سر	طره دلبر به ماه می بردت راه
این به بروج فلک چو بر شده سلم	وان به مقام ملک چو بر زده خرگاه
طره دلدار و نعل اسب شهنش	هر دو ازین رو که می برند چنین راه
پست و بلند جهان مسخر این دو است	پویه این ماهی است و پایه آن ماه
حلقه زده گرد ماه طره آن شوخ	رتبه او از کجا و این شرف و جاه
گویی پی برد سوی ماه سمندش	و انجا افتاد نعل اسب شهنشاه
ناصر دین شه که کرده همت و عزمش	کوه گران سنگ را موازنه گاه
داد ز نو جلوه از تجلی رویش	موسی عمران و طور و بانگ انا الله
شاهها دوران تر است بنده فرمان	خواه به رغبت بگیر و خواه به اکره
کان عقیق از کف کریم تو دلخون	بحر عمیق از دل وسیع تو او اه
تیر تو و قلب خصم هم‌فسانند	ناله زبیر تو و ز قلب عدو آه
تا که ملوک از سریر و تاج ببالند	افسرت از سر ببالد و ز قدم، گاه
بر حسب امر شه به وصف چنین راه	طبع بلند مراست قافیه کوتاه

۱- از جمله: ماه صفر ۱۲۸۱ مذکور در مرآت البلدان ج ۳ ص ۳۱؛ و ص ۳ جماد الاول سال ۱۲۹۲ هجری شنبه، ۲۹ و ص ۱۰۵ س ۱۷ به بعد در وقایع شعبان سال ۱۲۹۸ قمری و دوشنبه ۲۸، و ص ۴۲۶ س ۱ سه شنبه ۲۲ شوال ۱۳۰۲ قمری، و صحائف مربوط به اخبار تابستانها در روزنامه‌ی خاطرات اعتماد السلطنه؛ و س ۱۱۳۰ به بعد ج ۲ کراسه‌ی المعی شرح قریه امامه.

شعر بود تیر برنشانه، و گسرنه
 در و شبه صیرفی درست شناسد
 تافرح آرد می و مفرح یاقوت
 تا که نشان از نشاط باشد خنده
 بساد محب تو سر بلند به گردون
 من به مدیح تو ترزیان به شب و روز
 کودك نادان زند نشان به غلط، گاه
 زر به محك می شود بلند ز اشباه
 تا که سقنقور هست تقویت باه
 تا که علامت بود ز غصه و غم آه
 باد عدوی تو سرنگون به ته چاه
 خواه به گوشت رسد مدیح من، خواه^۱

چنانکه درص ۲۱۲، ۲۱۳ کتاب حاضر ذکر شد ناصرالدین شاه، بقعه امامزاده‌های مدفون در شکراب قصران داخل را به سال ۱۲۸۶ هجری قمری مورد مرمت قرار داد. اینس الدوله زوجه ناصرالدین شاه بقعه شاهزاده حسین را در امامه قصران داخل ساخت. ناصرالدین شاه کاخ مجلی نیز به سال ۱۲۹۵ هجری در شهرستانك احداث کرد که در آن باب نیز درص ۱۴۳، ۱۴۴ کتاب حاضر سخن رفت.

اینس الدوله زوجه ناصرالدین شاه از امامه قصران داخل بوده است.
 مظفرالدین شاه قاجار نیز در دیه اوشان رودبار قصران داخل کاخی ییلاقی جهت خویش بساخت که در صحیفه ۱۴۴ کتاب حاضر بدان اشارت رفت.
 میرزا آقا نوری صدراعظم از رجال عهد قاجار، در افچه لواسان قصران داخل عماراتی پی افکند که ذکر آن نیز درص ۱۴۴ کتاب حاضر درج آمد.
 شرح بناهای عهد قاجاریان در قصران خارج و پهنه طهران چنانکه اشاره شد در مبحثی جداگانه، پس از ذکر آبادیهای قصران بیاید.

اصولاً این خاندان را به نواحی شمالی کشور از آن زمان باز که به فرمان شاه عباس بزرگ از گنجه و ایروان به اراضی استرآباد و گرگان انتقال یافتند^۲ علاقه و توجهی بود و اهالی از ایشان اطاعت داشتند، اعتماد السلطنه نوشته:
 « قاطبه اهل خبر دانند که از زمان استقرار این دولت [قاجار] جاوید شوکت ولایات مازندران و گیلان و استرآباد که سواد کوه هم جزئی از مازندران است همیشه در

۱- کراسه المعی، ص ۵۲۱.

۲- رك: ناسخ التواریخ، ج ۱ تاریخ قاجار ص ۵.

تحت حکومت گماشتگان و چاکران دولت علیه بودا».

قصران که میان ری و مازندران افتاده است ، خود مدخل مازندران به حساب می آمده است، و راز اینکه این سلاله طهران را به پای تختی برگزیدند همین حقیقت نواند بود .

۴۶ - خاندان جلیل پهلوی : به عهد این خاندان جلیل زندگی در این پهنه - مانند همه نقاط کشور عزیز - چهره‌ای دیگر یافت و دیگر گونبی شگرف در همه شوون حیاتی مردم این سامان پدید آمد. در اائل پادشاهی شاهنشاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر همدوش با اصلاحات عظیمی که در کشور صورت می گرفت ، در حدود سال ۱۳۰۷ هجری شمس به احداث راه شوسه میان طهران و شمشک از طریق تلو اقدام شد ، و این کار همچنان ادامه یافت به طریقی که اکنون جز معدودی ، تمام آبادیها از راه ماشین رو برخوردارند .

اعلیحضرت رضاشاه کبیر در تابستان سال ۱۳۰۸ شمسی مسافرتی به آن حدود کردند و از راه اوشان و آهار به شهرستانک تشریف فرما شدند و از همان راه مراجعت فرمودند، و مردم را مورد تفقد و عنایت قرار دادند . در این سفر اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر که بدان هنگام سمت ولایت عهدی داشتند نیز به همراه بودند.

در طی سالهای اخیر بیشتر آبادیها دارای مدرسه و برق و لوله کشی آب شده اند و از راهنمایی و فعالیت جوانان سپاهی و خانه‌های انصاف بهره مندند، و این مهم همچنان توسعه می یابد، و بیان همه تسهیلاتی که در زندگی نصیب مردم آن پهنه گردیده، و پیشرفتهایی که در عمران و آبادی دیه‌ها به عمل آمده در این مقام نمی گنجد ، و دفتری جداگانه باید تا شرح آن همه را برتابد.

تاریخ پهنه قصران بدینجا پایان می پذیرد .

فصل سوم

آبادیهای قصران

در این فصل نخست نام آبادیهای هر بخش را بر طبق تقسیم بندی کنونی کشوری که در صحیفه ۲۷-۵۹ درج افتاده ذکر می کند، سپس به شرح آنها در دو بخش: بخش نخست قصران داخل و بخش دوم قصران خارج به ترتیب حروف تهجی می پردازد. در اینجا ذکر این نکته لازم است که در تاریخ ۱۸ خرداد ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی بنا به تصویب هیأت دولت شهرستانهای شمیران و شهرری ضمیمه طهران شدند، و مطالب ص ۲۷-۵۹ مدتها قبل از این تاریخ به طبع رسیده بود.

الف - شهرستان طهران: ۱ - بخش حومه طهران: این بخش ۲۲ آبادی دارد که اکنون همه در داخل شهر بزرگ طهران (جزء قصران خارج) واقع است، و چون در گذشته هر کدام آبادی مستقل به شمار می رفت، بدین مناسبت برای روشن شدن پیشینه این بهنه نام آنها به ترتیب حروف تهجی درج می افتد:

امامزاده حسن، امامیه، باغ صبا، بریانک، جی، چهاردانگه، دوشان تپه، دولاب، سلیمانیه، عباس آباد، عشرت آباد، علی آباد مجدالدوله، فرح آباد، قصر قاجار، قلعه مرغی، کریم آباد، مهر آباد، نازی آباد، نجف آباد، نعمت آباد، وسفناورد، یوسف آباد.

۲- از بخش ورامین، قسمتی از زمینهای بهنام پازوکی در حد قصران خارج افتاده است که آبادی ندارد.

۳- از بخش کن آنچه در قصران خارج واقع است:

دهستان سولقان ۱۶ آبادی: امامزاده داود، امامزاده عقیل، باغ دره، باغ میر،

جنگلك ، رندان ، سنگان ، سواقان ، طالون ، قلعه ارامنه ، قلهك دره ، كشارسغلي ، كشار عليا ، كن ، كيگا ، هرياس .

دهستان طرشت (درشت) ۶ آبادی : باغ وسك ، پونك ، حصارك كن ، خاك لاری ، خوردين ، مرادآباد .

ب - ری . از بخش حومه ری ، گوشه شمال شرقی دهستان غار شرقی ، و قسمت شمالی دهستان غار غربی درحد قصران خارج افتاده است و نام آبادیهای این حد چنین است:

دهستان غار شرقی ۵ آبادی: افسریه ، دولت آباد ، قصر فیروزه ، مسعودیه ، مسگر آباد .

دهستان غار غربی ۲۰ آبادی: احمدآباد ، اسفندیاری ، اسماعیل آباد ، بادامك ، تپه سیف ، تقی آباد قلیائی ، جوانمرد قصاب ، حسن آباد خالصه ، حسین آباد آسیاب ، خانی آباد ، خلاییل ، سلیمان خانی ، شمس آباد ، عبدالله آباد فرمانفرما ، فیروز بهرام ، قاسم آباد دبیر السلطان ، نوروز آباد ، ورامنه ، یاغچی آباد ، یافت آباد .

ج - شمیران : ۱ - بخش حومه که ۶۹ آبادی دارد بدین قرار :

احتساییه ، اراج ، ازگل ، اقدسیه ، اکبر آباد ، امامزاده قاسم ، امیر آباد ، اوین ، باغ فیض ، باكك ، پس قلعه ، تجریش ، ترکمن ده (= همه سین) ، جعفر آباد ، جماران ، جمال آباد ، جوادیه ، چال هرز ، چیدز ، حدیقه ، حسن آباد ، حشمتیه ، حصارك جماران ، خواردين ، دارآباد ، داودیه ، دربند ، درکه ، دروس ، دز آشیب ، رستم آباد ، زرگنده ، سرخ حصار ، سرخك حصار ، سعادت آباد ، سعد آباد ، سلطنت آباد ، سوهانك ، شادآباد ، شاه آباد ، شمس آباد ، شیان ، طرشت ، ضراب خانه ، فرحزاد ، قاسم آباد ، قلعه ارامنه ، قلعه ذکائی ، قلهك ، قنات کوثر ، قیطریه ، کاشانك ، کاظم آباد ، کامرانیه ، لارك ، لویزان ، مبارك آباد ، مجید آباد ، مجیدیه ، محمودیه ، منظریه ، مهدی آباد ، مهران اردشیر ، مهران قورخانه ، نارمك ، نیاوران ، نازآباد ، ولنك ، ونك .

۲ - بخش رودبار قصران که ۲۴ آبادی دارد: آب نيك ، آهار ، امامه ، امین آباد ،

اوشان ، ایگل ، باغ گل ، جیرود ، حاجی آباد ، دربند سر ، درود ، روته ، رودک ، زایگان ، زردبند ، شکراب ، ششمک ، شنیستان ، فردآباد ، فشم ، کلوگان ، گرم- آب در ، لالان ، میگون .

۳ - بخش لواسان : لواسان کوچک که ۳۹ آبادی دارد : احمدآباد ، افچه ، انباج ، اویسی ، باغ سرهنگک قریب ، برگگی جان ، بوجان ، پشت لاریجان ، تلوی- بالا ، تلوی پایین ، توك مزرعه ، تیمورآباد ، جائیج ، دستگرد ، راحت آباد ، سبو- بزرگ ، سبو کوچک ، سد فرحناز ، سریشه ، سینک ، شکر بیگلو ، شورکاب ، قاسم آباد ، کردیان ، کلاک ، کندسقلی ، کند علیا ، گلندوک ، لار ، لتیان ، لشکرک ، مزرعه سادات ، مصطفی خان ، ناران ، ناصرآباد ، ناظم آباد ، نجارکلا ، نوشانی ، هنزک .

لواسان بزرگ که ۸ آبادی دارد : بورزند ، پل جاجرود ، چهارباغ ، رسنان ، علائین ، کلان ، لواسان بزرگ ، نیک نام ده .

شمال و شمال شرقی سیاه رود که ۱۰ آبادی آن در قصران داخل واقع است : آردینه ، ایرا ، جورود ، سنگ دروازه ، شمس آباد ، قلعه ارباب ، کمرد ، گل دره ، گوزل دره ، واصف جان .

۵ - شهرستان کرج : از این شهرستان قسمت جنوب شرقی دهستان شهرستانک در حد قصران داخل افتاده است با ۹ آبادی : آسارا ، تکیه ، در ده ، سرک ، شلینک ، شهرستانک ، کیاسر ، لانیز ، همه جا .

این بود شماره آبادی هر بخش از قصران بر طبق تقسیم بندی کنونی کشوری که مجموعاً بر ۲۲۸ دیه و آبادی بالغ می گردد . اکنون در فصل زمستان همه ساله جمعی انبوه از مردم قصران وبه ویژه مردم قصران داخل به شهر طهران می روند و این فصل را در آنجا می گذرانند . متمکنان برای آسایش بیشتر ، باقی طبقات برای کسب درآمد و کار . بنا بر این در زمستانها جمعیت دیه ها کم می شود .

این آبادیها اکنون (ظاهراً جز معدودی) از نعمت داشتن مدرسه و سپاهی و راه

ماشین رو و برق و لوله کشی آب و انجمن ده و خانه انصاف برخوردارند .

در اینجا ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که نگارنده چندین سال است تا تصمیم به کار تألیف این کتاب گرفت و از همان زمان باز جمع آوری مطالب آنرا آغاز کرد. بدان هنگام در باب هریک از آبادیها اخباری که فراهم می‌آورد تازه ترین و آخرین اطلاع در آن باب بود، لکن - همچنانکه بر اهل فن پوشیده نیست - انجام دادن کاری از این دست را، فرصتی بسیار لازم است، و صرف وقت سالهای معدود کار را به جایی نمی‌رساند، از سوی دیگر در کشور عزیز و از جمله در پهنه موضوع بحث این کتاب خوشبختانه هر روز گامهایی جدید و سریع به سوی پیشرفت برداشته می‌شود، و در هر هفته و ماه اصلاحاتی مهم صورت می‌گیرد، که پاره‌ای از آنها در مطالب فراهم آمده در باب آبادیها انعکاس نیافته است، و چه بسا در همین حال که نگارنده سرگرم تحریر این مطالب است، کار راه سازی دیهی به انجام رسیده، و برق آبادی دیگری روشن شده و مدرسه و خانه انصاف و شرکت تعاونی در ناحیه‌ای افتتاح یافته است، و به همین قیاس امور دیگر که من بنده در این لحظه از آن بی‌خبر است، و این نوع در هر روز همچنان ادامه دارد .

از این رو وضع این آبادیها پیوسته در حال دیگر گونی و پیشرفت است، بدین سبب نگارنده در باب هر آبادی اخباری را که از نتیجه دو آمارگیری و سرشماری عمومی که در سال ۱۳۲۵ شمسی و ۱۳۴۵ شمسی بدست آمده و به ترتیب در فرهنگ جغرافیایی ایران از انتشارات دائرة جغرافیایی ستاد ارتش و فرهنگ آبادیهای کشور از انتشارات مرکز آمار ایران انعکاس دارد ملاک تعریف قرار می‌دهد، و پاره‌ای اطلاعات دیگر که خود در اثر رجوع مکرر در مکرر به بسیاری از این اماکن فراهم آورده بدان ضم می‌کند، تا شناسایی نسبی هر آبادی تا زمان تحریر این کتاب برای خوانندگان امکان پذیر باشد. در این کار علاوه از دو منبع مذکور در فوق که جدید ترین اطلاع را در بر دارد از بسیاری از منابع تاریخی و جغرافیایی دیگر و نقشه‌ها و عکسهای هوایی نیز استفادت جست که ذکر هریک به جای خویش درج افتد. در

کتاب اسامی دهات کشور و کراسه المعی تنها نام آبادی و در فرهنگ آبادیهای ایران تنها طول و عرض جغرافیایی آنها مذکور است .

دیه ها و روستاهای قصران از نظر کلی به دو دسته عمده کوهستانی و جلگه‌ای تقسیم می‌شود، ناحیه کوهستانی قصران داخل و ناحیه جلگه‌ای قصران خارج را شامل می‌شود. این تقسیم - برخلاف قسمت بندی کشوری که بنا بر مصالح زمان تغییر پیدا می‌کند - پیوسته ثابت است ، بدین مناسبت تعریف آبادیها نیز - اعم از آنها که در سابق وجود داشته و اکنون از بین رفته است، و آنها که اکنون موجود و آباد و معمور است - به تبعیت از وضع طبیعی، بر دو بخش قصران داخل و قصران خارج تقسیم و به ترتیب حروف تهجی درج می‌شود ، و برای آسانی یافتن نام اماکنی که یا در این زمان وجود دارند ، و یا جای آنها به دست است ، نقشه قصران را از جهت عمودی و افقی به خانه‌هایی تقسیم کرد ، جهت افقی را با حروف ابجد و عمودی را با عدد نشان داد . در کنار نامهایی که جای آنها به دست آمده ، نخست حرف ابجد و سپس عدد ثبت افتاده است، از این رو با اندک دقت در محل تلاقی ستونهای رمزها در نقشه آن نام را توان یافت. اینک تعریف آبادیها :

بخش نخست قصران داخل

آب نیک (۵ - ۱) : این ده جزء رود بار قصران است ، در نه کیلومتری شمال خاوری راه شوسه شمشک به طهران در میان دره واقع است ، کوهستانی و سردسیر است. جمعیتش در سرشماری ۱۳۴۵ شمسی ۶۲۲ نفر بوده است ، دارای دبستان و انجمن ده است ، چشمه سار و رودخانه محلی دارد، محصولانش، گیلاس، غلات ، قلمستان ، عسل است ، ۱۷۰۰ گوسفند دارد . کوه معروف جان ستان که به کوه یونزا متصل است در آنجاست . چشمه‌ای گوارا از کوه جان ستان سرچشمه دارد ، و در آب نیک به شاخه جاجرود می پیوندند . آب این چشمه در گوارایی

معروف است.^۱

آخورین (ه - ۳) : این آبادی در رودبار قصران واقع بوده ، و بیش از نیم قرن است که خراب شده و از بین رفته است ، نامش در کتاب جغرافیای دره رودبار و نیز در ضمن صورت آبادیهای رودبار قصران مندرج در کراسه المعی مذکور است ، به عهد آبادی قرب چهل خانوار جمعیت داشته است ؛ و حاجی آباد ، که اکنون نیز در آن حدود آباد است از متعلقات آن بوده است . به عهد ناصر این شاه تیول هاشم خان جارچی باشی بود.^۲

آردینه (ب - ۳) : این آبادی جزء دهستان سیاهرود است ، و کوهستانی است و جمعیت آن در سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی ۲۶۹ نفر بوده است ، دارای دبستان و انجمن ده است ، محصولش گندم و جو و سیب زمینی و سیب و گیلاس و هلو است . ۳۵۰ گوسفند و بز دارد ، راه آن ماشین رو و از جاده دماوند است ، و تاراه اصلی ده کیلومتر فاصله دارد.^۳

آسارا (ح - ۱) : این قریه جزء دهستان شهرستانک از شهرستان کرج است ، و در ۴۲ کیلومتری شمال شرقی کرج سر راه کرج به چالوس افتاده است ، کوهستانی و سردسیر است ، دبستان و انجمن ده دارد ، جمعیتش ۳۰۲ نفر ذکر شده . محصولش غلات ، گردو ، لبنیات ، عسل ، سیب زمینی است و باغ سیب دارد ، تعداد گوسفندان این آبادی را ۵۰۰ رأس ذکر کرده اند . شغل مردم این دیه کشاورزی است.^۴

۱- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ ؛ فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۳ ؛ جغرافیای دره رودبار ص ۵۶ ، ۵۷ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴ .

۲- جغرافیای دره رودبار ، ص ۳۶ ؛ کراسه المعی ، ج ۱ ، ص ۵۹۰ (= اوخورین) .

۳- فرهنگ آبادیهای کشور ج ۱۳ ، ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ، ص ۲۶۵ ؛

فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۶ .

۴- فرهنگ آبادیهای کشور ج ۱۳ ، ص ۵۰ ؛ فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ،

ص ۱۱ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۷ .

آهار (ه - ۲): این آبادی جزء دهستان رودبار قصران است، دیهی است بزرگ. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۵۲۷ نفر، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۱۲۳ تن در ۲۳۶ خانوار ذکر گردیده است، و اختلاف به سبب اختلاف فصل سرشماری است، راهش ماشین‌رو و قسمتی اسفالت شده است. این آبادی در نه کیلومتری شمال غربی راه اصلی طهران به شمشک افتاده است. کوهستانی و سردسیر است. درمانگاه و دبستان و دبیرستان و انجمن ده و خانه انصاف دارد. محصولش انواع میوه به ویژه سیب و گیلاس، و غلات و بن‌شن و سیب زمینی است. ۴۰۰۰ گوسفند و ۲۰۰ هکتار باغ میوه و ۲ هکتار محصولات دیگر و معدن بزرگ گچ دارد. دارای منبع آب و رودخانه محلی و چشمه سار است^۱. نام اصلی و باستانی این آبادی «اوهر» است و این کلمه به صورت «گل اوهر» بر آن محل که در راه اوشان و ایگل به اول این دیه می‌رسد و مدخل این دیه است هنوز اطلاق دارد. اوهر به معنی آبادی است که آب فراوان برای احداث آسیا دارد، و کلمه «هر» مناسب معنی آسیاهم اکنون در لجه مردم آنجا موجود است، چنانکه «بهرین» (به فتح یا، به زبان فصیح هریدن) به معنی گندم یا جو آسیا کردن است، و نیز «اھریان» به محلی گودمستطیل شکل در آسیا اطلاق می‌شود که آرد از زیر سنگ بدانجا فرو می‌ریزد. یا قوت نیز در ذکر ابهر زنجان (= اوهر) از زبان يك تن ایرانی همین وجه تسمیه را برای نام آن شهر ذکر کرده، آنجا که گفته:

«أبهر... مدینة مشهورة بین قزوین و زنجان و همدان من نواحی الجبل، والعجم یسمونها أوهر، وقال بعض العجم معنی ابهر مرکب من آب و هو الماء وهر وھی الرحی، کانه ماء الرحی»^۲.

یعنی: ابهر... شهری است مشهور میان قزوین و زنجان و همدان از نواحی جبل، و ایرانیان اوهر نامند، و یکی از ایرانیان گفته: ابهر ترکیب یافته است از آب و هر که به معنی آسیا

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها

ص ۲۷.

۲- معجم البلدان، ج ۱ ص ۱۰۴ س ۱۴.

است. وگویی آب آسیاست.

در آثار البلاد است که تمامت ابهر مشتمل بر آسیاهایی است که با آب می گردد: «والمدينة كلها مشتملة على طواحين تدور على الماء^۱» .

این شهر در مسالك الممالك اصطخری «ابهر» و در ترجمه فارسی آن «اوهر» درج آمده^۲. در حدود العالم نیز اشاره به فراوانی آب ابهر شده ، بدین قرار: «اوهر شهر کیست به برکوه نهاده ، و با آبهای بسیار...^۳»

وازهمین مقوله تواند بود اهر پیشکین^۴ در آذربایجان ، و پیشکین را اکنون مشکین^۵ گویند ، این اهر در تاریخ گیلان فومنی ، در ذکر فوت شاه اسماعیل صفوی به صورت «آهار» درج آمده ، بدین قرار :

«... تا آنکه شاه اسماعیل به تاریخ شهر محرم الحرام سنه ثلاثین وتسعمائه در آهار و مشکین رحلت فرموده ...^۶»

ابهر زنجان را نیز رابینو در کتاب مازندران و استرآباد «آهار» نامیده، آنجا که در تعریف فرشوادگر نوشته :

«... این ایالت هم شامل آذربایجان ، آهار ، طبرستان ، گیلان ، دیلم ، ری ، قومس ، دامغان و گرگان بوده است^۷» .

باری ، آهار در سال ۱۲۹۶ قمری تیول معتمد الملك وزیر مخصوص بوده

۱- آثار البلاد ، ذیل ابهر ، ص ۲۸۷ س ۲۱ .

۲- المسالك ، ص ۱۲۶ س ۲ ، ترجمه فارسی آن ، ص ۱۷۳ س ۱۸ .

۳- حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۳ .

۴- معجم البلدان ج ۱ ص ۴۰۹ س ۷ : « اهر... يقال لاميرها ابن پیشکین...»

۵- سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۱۸۱ س ۲۱ ، ذیل اهر: « ناحیه‌ای که این شهر در

آن واقع بود «پیشکین» به تلفظ امروزی «مشکین» نام داشت و از نام خاندانی که در قرن

هشتم (۴) در آنجا حکومت داشته بودند مأخوذ بود .

۶- تاریخ گیلان فومنی ، ص ۹ س ۱۳ .

۷- مازندران و استرآباد رابینو ، ص ۱۷ س ۱۱ . نیز ، رك : تاریخ طبرستان ابن

اسفندیار ، ج ۱ ص ۵۶ ذیل ۱ .

است^۱. دو رودخانه در دوسوی آهار جاری است یکی به نام شکراب، که از اراضی شکراب سرچشمه می‌گیرد، و دیگری به نام پیش‌کنک که از مرتفعات گاجره جریان پیدا می‌کند. این دو رود در زیر این آبادی به هم می‌پیوندند. در این دیه چشمه آب بی‌مزه و بدطعمی به نام غدغدک که ترکیبات گچی فراوان دارد جاری است و از زیر معدن گچ بیرون می‌آید. آتشفگاه باستانی قصران بر فراز مرتفعات این آبادی و شهرستانک بنیان یافته که از عهد ساسانیان و ظاهراً از زمان اردشیر بابکان باقی است.



عکس هوایی دیه آهار^۱ از سازمان جغرافیایی کشور

احمدآباد (د-۳): این دیه آبادی کوچکی است از دهستان لواسان کوچک، و در دو کیلومتری جنوب غربی گلندوک افتاده است. جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۵۱ تن ذکر گردیده، ۲ هکتار باغ و قلمستان دارد، راهش اسفالت شده است. محصولش باقلا و سیب زمینی و لوبیا و نخود و میوه اش زردآلو و سیب و گلابی و گیلاس و هلو است^۲.

۱- جغرافیای دره رودبار، ص ۴۳، ۴۴. نیز، رك: كتاب اسامی دهات کشور، ج ۱

ص ۲۶۵؛ كرامه المی، ج ۱ ص ۵۹۰؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۳.

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳، ص ۲۰؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها

ص ۴؛ كتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶.

افچه (ج - ۳) : افچه دیهی بزرگ و آباد و جزء دهستان لواسان کوچک است ، راه ماشین رو دارد و در پنج کیلومتری شمال خاور گلندوک واقع است ، ناحیه‌ای کوهستانی و سردسیر است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۲۴۶ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۹۲۵ تن در ۲۰۲ خانوار نوشته شده است ، که اختلاف به سبب اختلاف فصل سرشماری است . دبستان ودبیرستان و درمانگاه و انجمن ده و صندوق پست دارد ، آبش از رودخانه است ، ۲۲۰۰ گوسفند و بز در آنجا نگهداری می‌شود ، ۴۴ هکتار باغ و قلمستان و ۲۸ هکتار کشتزار گندم و جو دارد ، محصولش گندم و جو و بن‌شن و عسل و میوه‌اش سیب و گیلاس و آلبالو است ، شغل مردم آنجا کشاورزی و گلهداری است . صاحب طرائق که به سال ۱۳۱۵ قمری از آنجا دیدن کرده در باب آن چنین نوشته :

« افچه جای بسیار باصفا و خوبی است ، باغات زیاد و آبشارهای بسیار دارد ، در واقع پای‌تخت لواسان کوچک است ، به قدر لزوم دکا کین هم دارد ... جوراب بافی در آنجا کسب معتبری است ... از جمله عمارات خوب افچه قصر رفیع و بنای منیع مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم نوری است اگر محتاج مرمت است . »

امامه (۵ - ۴) : امامه از دیه‌های بزرگ دهستان رودبار قصران است ، دو آبادی است که در کنار هم قرار گرفته ، یکی را امامه بالا و دیگری را امامه پایین می‌نامند ، در پنج کیلومتری مشرق راه اصلی طهران و شمشک واقع است ، راه آن ماشین رو است . در فرهنگ جغرافیایی ایران جمعیت هر دو امامه ۲۳۲۰ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور جمعیت امامه بالا ۱۰۱۵ تن و امامه پایین ۳۴۴ تن درج آمده . آبادی است مرتفع و کوهستانی و سردسیر ، و بالنسبه کم‌آب ، دبستان و درمانگاه و انجمن ده و خانه انصاف دارد . آبش از رود محلی و قنات و چشمه است . در امامه

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳، ص ۲۰؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، آبادیها

ص ۱۵؛ طرائق الحقائق ج ۳؛ ۲۹۸، ۲۹۹؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛

فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۰.

بالا ۳۰۰۰ و در امامه پایین ۱۵۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود، ۳۶ هکتار باغ دارد، محصولات غلات بن‌شن، لبنیات، سیب، گیلاس، هلو، آلبالو است، شغل مردم کشاورزی و گل‌داری است.^۱

امامه به سبب راه دشوار و موقعیت استواری که داشته از قدیم پناهگاهی مناسب به حساب بوده، و مرکز قصران داخل و مقر رئیس قصران و امراء آن سامان محسوب می‌شده است، بدین سبب سخن را در تعریف آن اندکی تفصیل می‌دهد.

این آبادی خیلی قدیمی است، و نامش در منابع باستانی درج و به صورت «انبامه» آمده است. این نام فارسی است بنابراین نوشتن آن به صورت «عمامه» - که در پاره‌ای از موارد دیده می‌شود - مطلقاً وجهی ندارد، آنجا را قلعه‌ای استوار بوده که ظاهراً به وسیله مازیار به وجود آمده بوده، و ذکر آن در ص ۲۸۵ کتاب حاضر گذشت، یا قوت گفته:

«أنبامة قلعة قرب الری^۲».

امامه چنانکه گذشت از مواقع مستحکم نظامی است، و به مناسبت موقعیت استوار و مناعتی که دارد، به روزگاران باستان، جایگاه رئیس و امیران قصران داخل بوده است، و چنانکه در ص ۳۶۶ کتاب حاضر ذکر رفت امیران قصران در حدود سال ۵۸۱ در این قلعه مقیم بودند و شاه اردشیر قلعه انبامه از امیران قصران به نایبان خویش سپرد، و نیز در ص ۳۶۶ در ذکر عمادوزان گذشت که به سال ۵۸۷ هجری رئیس قصران عادل نام را در قلعه امامه نشانند. از این پس نیز ذکر قلعه امامه در حوادث تاریخی آن پهنه به میان می‌آید که در بیان تاریخ قصران به جای خویش درج افتاد.

ناصرالدین شاه قاجار به عهد پادشاهی در تابستانهاگاه به این دیه می‌رفت،

۱- فرهنگ آبادیهای کشور ج ۱۳ ص ۱۸؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها

ص ۲۱؛ کتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۵.

۲- معجم البلدان، ج ۱۳ ص ۳۶۹ س ۱۲.

انیس الدوله فاطمه خانم که ذکرش در مبحث اعلام قصران درج افتد ، و حرم شاه و سوگلی وی بود از این دیه است . اعتماد السلطنه ، و عارف خان افندی از رجال زمان ناصرالدین شاه را در باب این آبادی تحقیقی است ، که لختهایی از مقالت هر کدام ، جهة آشنایی بیشتر به وضع و موقعیت این دیه در ذیل نقل می شود :

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات ، در وقایع جمعه ۲۸ شوال ۱۲۹۸

قمری نوشته :

« ... عمامه [کذا؟] از قرای لواسان کوچک است ^۱ . در انتهای غربی این بلوک واقع شده از چهار طرف کوههای سخت و بند دارد ، و خیلی مشکل است در ایام فترت ورود به عمامه ، اگر یکصد تفنگچی در سردهنه که راه منحصر است به آنجاها بوده است . جلگه عمامه اگرچه در نظر مدور بیاید ، لیکن قدری طولانی ، و طول از مشرق است به مغرب . طرف شمال کوه مربع تخت سنگی است موسوم به لارک ، که پشت این جلگه لاراست ، و هیچ راه از عمامه به لار نیست مگر پیاده با صعوبت ... در وسط دره یعنی از نقطه ای که دره دوشعبه می شود ، شعبه ای به طرف مشرق شعبه دیگر به طرف مغرب ، در همین وسط بالای تخته سنگی بسیار سخت آثار قلعه کهنه مخروبه ای پیداست که بسیار کهنه و قدیم است ... از خیلی دور به واسطه تنبوشه های بزرگ آب به این قلعه می آوردند ... رودخانه عمامه جریانش به خط مستقیم از شمال است به جنوب . در انتهای جلگه عمامه از تنگه بسیار سختی گذشته از دیه کلیگان که در وسط این دره واقع است ، و دره به همین اسم موسوم است عبور کرده آنجا را مشروب ساخته ، اگر زیاد بیاید داخل رودخانه جاجرود می شود ... دیگر آبی ندارد ، مگر در انتهای غربی جلگه قناتی حفر کرده اند که در این فصل (اول میزان) نیم سنگ آب دارد ... هوایش به شدت معتدل و آبش بی نهایت گواراست ... راه عمامه یکی از همین راه معمول است که از دره ناصر آباد توچال و گلندوک می آیند ، از گردنه لت سرازیر می شود ، بالنسبه بد راهی نیست ،

۱ - بدان زمان در حساب لواسان بوده ، لکن اکنون جزء رودبار است .

دیگری از تنگه کلیگان است که در زمستان بسته می‌شود ، از شدت برف و سرما - اگرچه در زمستان مدت چهل الی پنجاه روز تمام راههای عمامه بسته است . راه دیگر طرف مغرب سمت فشند (فشم) است ... عمامه یکصد و اندی خانه دارد . دو حمام ، سه مسجد ، دو امامزاده دارد موسوم به شاهزاده حسین که انیس الدوله تعمیر کرده است و امامزاده نور . خودآبادی دومحله است بالا و پایین . مالیات یکصد و سی تومان . از عهد خاقان فتحعلیشاه تیول فتح‌الله میرزا شعاع السلطنة بود . حالا بعد از فوت او تیول شعاع السلطنة دوم ولد شعاع السلطنة است . سه طایفه در عمامه سکنی دارند : گرجی ، نوری ، مازندرانی که مشهور به کسائی هستند . می‌گویند افغان به حیلہ وارد عمامه شد و قتل عام کرد ، و آتش زد هرچه بود ، بعضی فرار کردند به مازندران رفتند . بعد از فترت افغان دوباره مراجعت کردند ...^۱ » این بود قسمتی از نوشته اعتماد السلطنة در باب انبامه .

همچنین در تابستان سال ۱۳۰۴ هجری قمری در یکی از روزها که ناصرالدین شاه بدین دیه رفته بود ، اعتماد السلطنة که آن وقت وزیر دارالتألیف بود از عارف خان افندی معتمد السلطان مترجم ترکی عثمانی درخواست تا سوار شود و به گرد امامه بگردد ، و جغرافیای آنجا را فراهم آورد ، وی در این مهم مقالتی مفید فراهم آورد که قسمتهایی از آن به مناسبت در ذیل درج می‌آید :

« قریه مذکور واقع در ملتقای دره‌ای است ، که از سمت مغربی واز دامنه کوه دار گیاه شروع کرده بعد از طی مسافت نیم فرسخ به تدریج وسعت یافته متصل به دره‌ای می‌شود که از شمال رو به جنوب ممتد و در دامنه کوه ورجین واقع و بستر رودخانه است . از آنکه تپه‌های موسوم به پشتده و قلعه و سرگور من توابع کوه سای بیلاق لار از سمت شمال و مشرق ، و تپه‌های تابع ورجین و دار گیاه نیز از طرف جنوب زمین این قریه را احاطه کرده‌اند ، زمینش عبارت از سطوح مایله عارضه‌دار و وضع هندسه‌اش مثلث متساوی الساقین است ، که قاعده‌اش اتکاء به کوه ورجین

نموده ساقینش از جنوب و شمال رو به کوه دار گیاه دراز کرده در دامنه کوه مذکور متصل به همدیگر شده است.

طول قاعده مثلثه مذکور تخمیناً دو واز رأس الی قاعده سه کیلومتر و مساحت سطحه اش نیز هزار و دو یست و پنجاه جریب است . (هر جریب هزار و ششصد ذرع مربع است). رودخانه کوچکی از چند چشمه کوه لار واقع در پشت کوه سا برخاسته بعد از استحصال سه کیلومتر طول جریان از تنگه باختنگه داخل مثلثه شده بواسطه انهار متعدده مصنوعی باغات و مزارع اهالی را مشروب می سازد ، و فاضل آنهم از بستر جاری واز تنگه کلیگون بیرون رفته بعد از حصول سه کیلومتر و نیم طول جریان در موقع موسوم به کمرخانی به رود پشن (فشم) من منابع جاجرود منصب می شود ، و درین ده دو باب آسیاب را می چرخاند .

این قریه عبارت از دو محله و طول آبادی آن از شمال الی جنوب و سطوح مایله شمال و مغربی آن از سطوح مایله جنوبی و مشرقی مرتفعتر ، و محله امامه علیا در شمال و امامه سفلی در جنوب واقع است... سه مسجد و دو حسینیه و دو حمام دهقانی و صد و چهل خانه که چند بابش دو طبقه و مخصوص به اعیان قریه است دارد . قریب هفتصد نفس اهالی درین قریه مسکون است. محصولات ارضیه اش عبارت از گندم، جو ، ارزن ، بقله ، نخود ، عدس، و میوجات آن نیز علی العموم سیب آلوجه جنگلی و خیلی کم از سایر میوه جات بستانی است. کدو ، خیار و بعضی از سایر سبزی آلات می کارند . یونجه و اسپرینز و عسل زیاد می شود . شغل اهالی منحصر به برزگری و باغبانی و چوپانیست. به قدر دو هزار رأس گوسفند دارند ، و دولت مندشان از فقیرشان بیشتر است ... مالیات دیوانی این قریه یکصد و سی تومان ، و سرباز مقرری آن هفت نفر است .

قبور و آثار عتیقه : تربت دو امامزاده و یک قلعه عتیقه مخروبه در داخله حدود این قریه به انظار می رسد . اول مضجع امامزاده نورالله بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین علی بن یوسف بن محمد بن عباسعلی بن نوروز بن محسن بن حضرت

موسی‌الکاظم علیه‌السلام. [امامزاده] بودنش از زیارتنامه موجوده او فهمیده می‌شود. نظر به طبقات سلاله در طبقه دهم واقع، و بنا بر قاعده متخذه از رجال مائه پنجم و معاصر اسماعیلیان الموت بوده است. گنبد مشارالیه را اولاً با سنگهای ناتراشیده بر قاعده هشت زاویه ساخته‌اند. سه ذرع قطر و سه ذرع ارتفاع دارد؛ ثخن دیوارش سه چاریک، و جز دریچه از برای نفوذ روشنایی منفذی ندارد... از روز اول سفید کاری نشده، و آثار تاریخیه درو نبوده است. هرگاه شخصی از مجتهدین فن معماری می‌دید حکم می‌کرد که بنیان این بنا قبل از اسلام گذارده شده است. مضجع فقیرانه‌ای است، از زینت عاری و ساده و آزاده. این تربت واقع است در دامنه تپه که تخمیناً صد و پنجاه متر از سطح محله سفلی مرتفع، و به قدر سیصد و پنجاه متر از آبادی قریه دور، و از جنوب ناظر به محله است. اگرچه راهش قدری سخت و از بغل تپه است اما موقعش دلگشا و چشم انداز خوبی را دارد. در جلوی امامزاده درختکاری کرده از اشجار مثمره و غیر مثمره باغی به وجود آورده‌اند.

ثانی - تربت شاهزاده حسین است. چون آثار و زیارتنامه نداشت سلسله نسبش به کدام امام منتهی می‌شود فهمیده نشد. تربت این امامزاده را... انیس الدوله العالیه العلیه صانها الله عن الآفات والبلیه که این قریه مسقط الرأس ایشانست... با گچ و آجر سفید خیلی متین و سدید بنا فرموده‌اند. این مضجع را چهار دیوار بسیار محکم به طرح مربع متساوی الاضلاع بهم پیوسته، و از وسط بام گنبد مخروطی عمودی خوش وضعی تعبیه کرده، و از خارج با صفحه‌های توتیا گنبد را مستور و بالای آنرا بایک علم مفصض خوش ترکیبی مزین ساخته‌اند. در جلو این تربت ایوانی ساخته و سقفش با تیر پوشانیده‌اند. در تربت را رو به شمال گشوده... تربت این امامزاده متصل به محله علیا و واقع در سمت شمال قریه و قبرستان قدیم و در سر راه قریه پشن (فشم) است.

ثالث - قلعه عتیقه مخروطیه‌ای است واقع در ربع فرسخی شمال مشرقی قریه مذکور که در قلعه سنگی در طرح شبیه مثلث متساوی الساقین فقط از سنگ و آهک و شن



بنا نموده‌اند. چون سنگهایی که در قلعه به کار برده اند تخته سنگهای قطور بزرگ است، و از وضع معلوم می‌شود که دستی خراب کرده‌اند، نه اینکه به مرور دهور خراب شده است. ضلع شرقی و غربی این قلعه پنجاه ذرع و ضلع جنوبی مشرقی آن چهل و دو ذرع و کثیر الاضلاع، و عبارت از خطوط مختلطه است. صحن قلعه صاف نیست، زمینی است عارضه دار و اغلب پرتگاه، پراز سنگهای بلند که مانند شاخ از

قلعه امامه. ترسیم عارف افندی عکس از کراسه المعی

زمین بالا آمده صحن قلعه را يك سنگلاخ مانع التردد نموده است. در سمت شمال قلعه گویا ارك حكومت بوده، و عمارتی هم داشته است. و ثخن دیوار قلعه در بعض جا دو و غالباً سه ذرع، و نظر به ارتفاع بروج باقیه ارتفاع دیوارها از ده الی دوازده ذرع بوده است، روبره مغرب سه و روبره جنوب و رو به مشرق دو، که جمعاً هفت برج در خارج و دو برج نیز رو به جنوب در داخل دارد. دو برج یمین و یسار دروازه را طوری خراب کرده اند که تا صرف وقت نشود نمی‌توان فهمید که در آنجا هم برجی بوده است. ارتفاع حالیه این برجاها از هشت الی یازده ذرع است، و بالای تمام آنها ایوانی بوده است. در جنب برج جنوبی که در زاویه واقع است آب - انباری خیلی وسیع و عمیق و محکمی ساخته، و آب آنرا از نهري که جاری از دره واقع در سمت مغرب قلعه است با تنبوشه آورده بوده‌اند که اکنون هم جای تنبوشه هارا که در آورده‌اند معلوم است. تپه‌ای که این قلعه را بالای آن ساخته‌اند عبارت از يك سنگی است به طور عمودی تخته تخته روی همدیگر بالا آمده این تپه را

تشکیل نموده است. راه قدیم قلعه از دره واقع در سمت جنوب شرقی بوده، و به مرور طوری خراب شده است که اهالی امامه هم نمی‌توانند از آن راه عبور نمایند. اما راه تازه قلعه راهی است که دهاتیان گاهگاهی رفت و آمد دارند و از دره واقع در سمت مغربی قرار داده‌اند. این راه با اینکه خیلی کج و معوج و بالنسبه از پهلوی خیلی مایل تپه واقع است باز خیلی سخت و صعب العبور است. چون جریان سیلابهای اول بهار خاک این تپه را برده و دره‌های دوطرفی را خیلی شکافته، و تپه را مانند شبه جزیره از کوه جدا کرده است. این تپه بادامی شکل و التصاقش به کوه از طرف رأس است. در دوطرف تپه دو دره است که یکی از سمت مشرقی و دیگری از سمت مغربی واقع است و از هر دو رودی است که در زیر برج جنوبی قلعه به یکدیگر وصل شده از تنگه باختنگه داخل درقریه می‌شود. در قلب الاسد آب رود مشرقی قریب به شش و آب رود مغربی یک سنگ و نیم بود. ارتفاع قلعه از سطح دره‌ها از صد و پنجاه الی سیصد متر است، و آب قلعه را از جوی دره مغربی در یک مهارت کامله و زحمت زیاد و مخارج گزاف بردن بانی قلعه از تدقیقات هندسی واضح می‌شود. ۱.

چنانکه درص ۴۳۲ ذکر گردید بموجب همه قرائن، قلعه‌ای که درسطور بالا توصیف شده ظاهراً از بناهای مرداویدج زیاری است، و در بیان احوال وی درج افتاد که در تمام نقاط کوهستانی و گذرگاههای سرزمینهای متصرفی خود - که قصران داخل و از جمله دیه امامه جزء آن بوده - قلعه‌ها ساخت.

این بود مجملی از وضع گذشته و حال امامه یا مرکز پیشین قصران داخل. امین آباد (۵ - ۳): جایگاهی است کوچک جزء رودبار قصران نزدیک زردبند که جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۳ تن درج آمده، در جنب راه اصلی طهران به شمشک واقع است. باغ دارد. محصولش سیب و گلابی و گیلاس است.^۲

۱- کراسه المی، نسخه خطی متعلق به مجلس شورای ملی، ص ۱۱۳۰ به بعد.

۱۱۶۲، ۱۱۶۳.

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸.

انباج (۵ - ۳) : دیهی است کوهستانی و سردسیر تابع لواسان کوچک قصران داخل ، که در سه کیلومتری شمال خاور گلندوک واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۹۶ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۳۲ تن نوشته شده است . از رودخانه افچه مشروب می شود ، دبستان دارد و به دبیرستان و صندوق پست و دفتر پست و درمانگاه نیز دسترسی دارد ، ۶ هکتار باغ و قلمستان دارد ، محصولش گندم و جو و بن شن و سیب و آلوست . شغل مردم زراعت است .^۱ صاحب طرائق الحقائق در باب آن چنین نوشته :

« و از خصائص انباج می گویند آنستکه عدد رجال اصلی آن از سی نفر تجاوز نمی نماید ، و اگر طفلی ذکور از آنها بالغ گردد که برافزاید فوراً دیگری بمیرد ، و دیگر آنکه در آنجا چشمه آب قلیلی است کناره دره نامش آبک بروزن آهک برای رفع بعضی امراض حاره بدن را به آب آن بشویند نافع است ؛ و دیگر گویند در سنوات ماضیه تا کنون امراض عامه از قبیل وبا و طاعون در آن قریه دیده نشده است .^۲ »

اوشان (۵ - ۲) : آبادی معروف ، و جزء رودبار قصران است ، که به راه اصلی طهران شمشک اتصال دارد . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۹۲ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۶۵۸ تن ذکر گردیده است ، چشمه های آب گوارا دارد . دو رودخانه فشم و آهار در آنجا به هم می پوندند و رود جاجرود همانست . مظفر - الدین شاه در این دیه قصری زیبا طرح افکند که اکنون مدرسه آنجاست . دو مهمانخانه و چندین دکان و صندوق پست و درمانگاه دارد . قرب ۵۰۰ گوسفند در آنجا نگهداری می شود ، وسعت باغهایش بیش از ۱۵۰ هکتار است که تقریباً همه سیب و گیلاس است و آلو و هلو و آلبالو نیز در آنجا نیکو به عمل می آید^۳ . در سوی جنوب آن در سینه

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۴ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱۶ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۸ .
- ۲- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۸ ص ۳۰ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۵ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱۶ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۲ ؛ کراسه الممی ، ج ۱۶ ، ص ۵۹۰ .

کوه تله‌رز جنگل شیرخشتی است که نوع آن از بهترین انواع است، در جغرافیای دره رودبار که به سال ۱۲۹۶ هجری قمری فراهم گردیده، در باب اوشان مطالبی درج آمده و از جمله اینکه این قریه در سمت شمال آخورین به مسافت خمس فرسنگ در دامنه کوه تله‌رز کنار رود جاجرود واقع است و قریب یکصد خانه وار جمعیت

دارد و شامل باغهای خوب است.^۱ این دیه اکنون از نقاط خوب ییلاقی طهران است، در تابستان و در ایام تعطیل ضمن سال جمعی انبوه برای هواخوری بدانجامی روند. در این دیه بوته انار وحشی قدیمی در دامن کوه شمالی وجود دارد که مردم محل مقدسش می‌شمارند، ذکر آن در بحث از مذهب قصران بیاید.

اعتماد السلطنة (صنیع الدوله) به همراه ناصر الدین شاه در تابستان ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ هجری قمری، به اوشان آمد. در صفر سال ۱۳۰۱ هوای اوشان را خوب دانسته و تعریف کرده است، اما در سفر سال بعد گفته اوشان از ییلاقهای بسیار



عکس هوایی اوشان $\frac{1}{55000}$ از سازمان جغرافیایی کشور

۳- جغرافیای دره رودبار، ص ۴۰، ۴۱. گفته اند که این آبادی را به سبب آب زیادی که دارد آب افشان نام داده اند که به تخفیف اوشان شده است، لیکن گویا ظاهراً «ان» در آخر آن پسوند مکان است، و «اوش» نیز نام برخی از جاها و از جمله رود اوش و شهر اوش مذکور در حدود العالم (ص ۱۱۳، ۴۲) است در ماوراءالنهر. نیز، رك: احسن التقاسیم ص ۳۴۱ س ۱؛ نخبه الدهر، ص ۲۲۱ س ۸؛ معجم البلدان: ج ۱ ص ۴۰۴ س ۲۱؛ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۰۹ س ۱۳. تواند بود که یوش در آمل و بیرجند و یوشانلو در خوی و میانه نیز از این باب باشد (فرهنگ آبادیهای ایران ص ۵۰۴)، و چشمه اوش نام دیهی است در سبزوار (مرآت البلدان ج ۴ ص ۲۳۰).

بد است روزش گرم و شبش سرد است ^۱.

اویسی (۵-۳): جایی کوچک و مستحدث است که نامش در فرهنگ آبادیهای کشور در ردیف دیه‌های لواسان کوچک قصران داخل ضبط گردیده و ۲۸ تن جمعیت دارد، در کنار راه لشکرک به گندوک واقع است، وسعت باغ و قلمستانش ۱۰ هکتار است، میوه‌اش سیب و گلابی و گیلاس و آلبالو و به است فئات آب دارد ^۲.

ایرا (ب-۳): این دیه جزء دهستان سیاه‌رود است، و ۵۰۱ تن جمعیت دارد، و دارای انجمن ده و دبستان و شرکت تعاونی است، آبش از چشمه ورودخانه است، ۶۰۰ رأس گوسفند در آنجا نگهداری می‌شود. دوهکتار باغ و قلمستان دارد، محصولش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و سیب است ^۳.

ایگل (ه-۲): این آبادی جزء رودبار قصران است، و در پنج کیلومتری شمال غربی اوشان و جاده اصلی طهران به شمشک افتاده است، از رودخانه آهار و رود کوچک تنگه پارو (تنگه‌بری) و چشمه سار مشروب می‌شود، گاه آنرا با باغ-گل آبادی کوچکی که در کنار آن در سوی جنوب شرقی واقع است یک قریه به حساب می‌آورند. جمعیت ایگل و باغ گل بر روی هم در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۸۲ تن ذکر شده‌لکن در فرهنگ آبادیهای کشور جمعیت ایگل ۴۶۱ تن و جمعیت باغ گل ۱۵۸ تن درج آمده، هردو آبادی راه ماشین رو دارند. در ایگل ۱۰۰۰ گوسفند و در باغ گل ۳۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود. هردو آبادی، انجمن ده و خانه انصاف و دبستان دارند، و وسعت باغ ایگل را ۷۰ هکتار برآورد کرده‌اند، محصول این دو آبادی سیب، گیلاس، گلابی، گردو است، شغل مردم کشاورزی است. ایگل و باغ گل در

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۳۴۸، ۳۶۲.

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ص ۲۰.

۳- فرهنگ آبادی کشور، ج ۱۳ ص ۹؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛

فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۳.



عکس هوایی ایگل و باغ گل ^۱ از سازمان هوایی کشور

دامنه فصل مشترك كوه توجال و تله‌رز قرار دارند ^۱.

باستی (۵-۳) : نام این آبادی را صاحب طرائق الحقایق در ردیف آبادیهای لواسان کوچک ذکر کرده^۲، لکن اکنون اهمیت خود را ازدست داده است. باغ سرهنگک قریب (۵-۳) : ذکر این باغ در فرهنگ آبادیهای کشور درج آمده و مستحدث است، و ۳۵ تن جمعیت دارد، و در کنار راه اشفالت شده گلندوک واقع است، و از رود جاجرود مشروب می‌شود يك هكتار باغ دارد، محصولش سیب و گیلاس و به و خیار و سبب زمینی و گوجه فرنگی و لوبیاست^۳.

باغ گل (۵-۲) : تعریف این آبادی در شرح ایگل گذشت.

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۱ آبادیها ص ۲۹؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱؛ کراسه المی، ج ۱ ص ۵۹۰؛ جغرافیای دوه رودبار، ص ۴۲، ۴۳؛ کتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۶.
- ۲- طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۷ و ۳۶ و ۲۹۸ ص ۲.
- ۳- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰.

برگ جهان (= بلگی جان ، برگمی جهان) (ج - ۳) : برگ جان جزء دهستان لواسان کوچک قصران داخل است، و دریا زده کیلومتری مشرق افچه واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۵۷۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۷۱۷ تن ذکر گردیده، و اختلاف به سبب اختلاف فصل سرشماری است. دارای دبستان و درمانگاه و انجمن ده و صندوق پست است، ۱۰۰۰ گوسفند در آنجا نگهداری می شود، رودخانه وقتات دارد، وسعت باغ و قلمستانش ۱۳ هکتار است، محصولش سیب و گندم و جو و بن شن است، شغل مردم کشاورزی است^۱. صاحب طرائق الحقایق مدعی است که درست بلگی جان بلگ جهان است^۲، و وی که آنجا را بدید نوشته که بسیار معمور و آباد و خوش آب و هواست^۳. این آبادی در پاره ای از مواقع تابع لواسان بزرگ بوده است.

بوجان (د - ۳): بوجان تابع لواسان کوچک است، و درشش کیلومتری مغرب راه عمومی واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۹۷ تن، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۵۷ تن ذکر گردیده، آبش از چشمه سار است، ۲۰۰ گوسفند نگهداری می شود، باغ و قلمستانش ۲ هکتار، محصولش گندم و جو و بن شن و سیب زمینی و میوه اش سیب و گیلاس و گردو و آلبالو و هلوست دهستان و انجمن ده دارد^۴.

بورزند (= پورزند) (ب - ۴): بورزند جزء لواسان بزرگ است و به علیا و سفلی تقسیم می شود، در فرهنگ جغرافیایی ایران جمعیت بورزند علیا ۸

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۳۴؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۶۴.
- ۲- طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۲۹۸ ص ۹.
- ۳- طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۳۰۰ ص ۱۴.
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۳۶؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۷۵.

تن و بورزند سفلی ۲۸ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور جمعیت بورزند علیا ۹ تن و بورزند سفلی ۳۷ تن تعیین گردیده است ، از قنات و چشمه مشروب می شوند. در بورزند سفلی ۲۵۰ گوسفند نگهداری می شود، و محصولش گندم و جو و باقلا و عدس و نخود است . در بورزند علیا نیز گندم و جو و عدس و نخود کشت می شود . بورزند راه ماشین رو دارد و فاصله اش از راه اصلی یازده کیلومتر است ^۱ .

پشت لاریجان (۵ - ۳) : این آبادی جزء لواسان کوچک است و در شمال شرقی گلندوک و نزدیک بدان واقع است، و از رودخانه مشروب می شود، جمعیتش ۲۸ تن است ، ۱۵ هکتار باغ و قلمستان دارد، محصولش چغندر و سیب زمینی و لوبیا و میوه اش سیب و به و گیلاس و آلبالوست ^۲ .

پل جاجرود (ج - ۴) : این قریه آبادی کوچکی است که جزء لواسان بزرگ به حساب است، جمعیتش ۴۹ تن است ، کاروانسرای شاه عباسی قابل استفاده دارد ، اطراف آن شکارگاه سلطنتی است ^۳ .

تکیه سپهسالار (ح - ۱) : تکیه سپهسالار دیهی است آباد که اکنون جزء دهستان شهرستانک از بخش حومه شهرستان کرج است ، و به عهد قاجاریان تابع دماوند بود ^۴ ، و چنانکه درص ۲۲-۲۷ کتاب حاضر درج آمده در حد غربی قصران داخل افتاده است ، و در پانزده کیلومتری شمال غربی شهرستانک و ۴۵ کیلومتری شمال شرقی کرج در اوائل تنگه ارنگه در ۹ کیلومتری دو آب و ۳ کیلومتری شمال راه کرج به چالوس واقع است . جمعیتش ۳۹۰ تن در ۶۷ خانوار است ، از چشمه

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۳۶ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۷۶ .

۲- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۴۱ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۹۱ . این محل به سبب نزدیکی به پلی که بر روی جاجرود بسته اند ذکرش درص ۱۲۷ کتاب حاضر گذشت بدین نام خوانده می شود.

۴- کراسه المعی ، ج ۲ ص ۱۱۷۸ .

سار و رودخانه مشروب می‌شود. دبستان و انجمن‌ده دارد، ۱۸۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود، دازای ۴۵ هکتار باغ و قلمستان است، میوه اش سیب و گردو و هلو و محصولش غلات و سیب زمینی و لوبیا و عسل و لبنیات است. شغل اهالی کشاورزی و گله داری است. جاجیم های خوب در آنجا بافته می‌شود، از آثار قدیمه اش بقعه امامزاده سپهسالار (پیرغار) است موسوم به اسفسالاربن زیدبن محمدبن زیدبن حسن بن علی علیه السلام، نام چندتن از بزرگان طبرستان که آن بقعه را مورد مرمت قرار داده‌اند در کتیبه در بقعه مورخ به تاریخ ۹۸۳ هجری خوانده می‌شود، که درص ۲۰۸ کتاب حاضر درج گردیده است.

تلو (۵ - ۴) : تلو در کنار راه طهران به شمشک واقع و اکنون به حساب لواسان کوچک است و دو آبادی است، تلوی بالا و تلوی پایین. در فرهنگ جغرافیایی ایران جمعیت هر دو تلو ۲۰۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور جمعیت تلوی بالا ۶۹ تن در ۱۴ خانوار و تلوی پایین ۳۶ تن در ۸ خانوار ذکر گردیده است. از قناب مشروب می‌شود، محصولش گندم و جو و شغل اهالی زراعت است.

توک مزعه (۵ - ۳) : این دیه جزء لواسان کوچک است و در ۲/۵ کیلومتری شمال غربی گلندوک و ۱ کیلومتری شمال راه فرعی گلندوک به لشکرک قرار دارد. تعداد جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۲ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۷۲ تن تعیین گردیده است. از آب قنات مشروب می‌شود، صندوق پست و دبستان و انجمن‌ده دارد، ۱۵۰ گوسفند نگهداری می‌شود، باغ و قلمستانش ۴ هکتار است، محصولش گندم و جو و نخود و میوه اش سیب و گلابی و گیلاس و هلو

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۴۶؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج

۱۳ ص ۵۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱۶ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۰۵.

نیز، رك: كراسة المعی، ج ۲ ص ۱۱۷۸.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۴۷؛ فرهنگ آبادیهای ایران،

ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۰۷.

وآلبالوست^۱. در باب نام آن در طرائق الحقائق بدین طریق تصریح رفته است :

« تك مرزعه به ضم تاء قرشت و سکون کاف تازی » .

با این حال در کتاب اسامی دهات کشور ترك مزرعه درج است که مورد تأیید

منابع دیگر نیست .

تیمورآباد (۵ - ۳) : تیمورآباد جزء لواسان کوچک است ، و در ۳

کیلومتری شمال شرقی گلندوک واقع است ، تعداد جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۸۸ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۸۶ تن در ۲۵ خانوار آمده است ، از آب رودخانه مشروب می‌شود. دارای دبستان و انجمن ده است و به دبیرستان و درمانگاه و صندوق پست دسترسی دارد ، باغ و قلمستانش ۱ هکتار است محصولش گندم و جو و بن‌شن و میوه‌اش سیب است^۲ .

جائج (۵ - ۳) : این دبه از آبادیهای بسیار قدیمی لواسان کوچک در

قصران داخل است ، و در جنوب غربی گلندوک در کنار راه فرعی گلندوک به لشکرک واقع است . تعداد جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۱۹ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۳۱ تن درج است . از آب قنات و رودخانه کندرود مشروب می‌شود ، ۵ هکتار کشتزار گندم و ۱ هکتار کشتزار جو و ۱ هکتار باغ و قلمستان دارد . دارای انجمن ده و مروج خانه داری است . محصولش گندم و جو و لوبیا و میوه‌اش سیب و آلبالوست . شغل اهالی کشاورزی است. زیارتگاهی به نام امامزاده عبدالله دارد^۳ .

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۷ آبادیها ص ۴۷ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۷ ص ۳۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۱۱ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۷ آبادیها ص ۴۸ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۱۳ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۷ آبادیها ص ۵۰ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۱۵ .

چنانکه اشارت رفت این آبادی کهنه و باستانی است و در عهد قدیم آبادتر و مهمتر بوده است و رود جاجرود به نام این آبادی است.

در طرائق الحقائق مذکور است که سه دانگ جائج وقف مدرسه صدر است که از مدارس مشهور طهران است.^۱ صنیع الدوله را در مرآت البلدان در باب این آبادی و قدمت آن مقالتی است که مزید فایده را پاره هایی از آن در ذیل درج می افتد :

« جائج قریه ای است از قرای لواسان . در این زمان در این قریه زیاده از سه چهار خانوار دیده نمی شود ، لکن از خرابه و آثار چنین معلوم و مستفاد می گردد که جائج محل آباد معتبری بوده امامزاده ای در جائج مدفون است موسوم به امامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام . رود جاجرود منسوب به این آبادی بوده ، و اصلاً جائجه رود [بوده] از کثرت استعمال جاجرود شده »^۲.

وی سپس صورت مراسله ای را که به آکادمیسین روسی برنهارد دارن مصحح تاریخ طبرستان مرعشی به مناسبت یافتن محل خانه علی کامه مذکور در آن کتاب نوشته ، نقل کرده و در ضمن آن نامه چنین گفته :

« ... به تاریخ سه شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هزار و دوست و نود و شش هجری مطابق بیست و نهم آوریل سنه هزار و هشتصد و هفتاد و نه مسیحی این بنده در رکاب مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه به قصد شکار قوچ و میش ... به قریه گلندوک واقع در لواسان کوچک من اعمال طهران سفر نمود ... از قریه گلندوک که خارج شدیم ، تقریباً وصل به قریه مزبوره مختصر آبادی که مقبره امامزاده باکبند سفید از گچ داشت به نظر رسید ، معلوم شد که این آبادی موسوم به جائج است و امامزاده معروف به امامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می باشد ... از قریه که گذشتیم تا انتهای اراضی و مزارع که وصل به رودخانه جاجرود می شود با آنکه زمین را مزروع کرده اند آثار خرابه و

۱- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۸ س ۴ .

۲- مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۹ س ۳ .

آبادی قدیم از قریهٔ جائج‌الی کنار رودخانه جاجرود تا نقطه‌ای که کنار رودخانه بالای تلی واقع است که موسوم به حصارک می‌باشد هویدا است. در این نقطه آثار خرابه های زیاد و آبادی شهر قدیم آشکار و مشهود می‌باشد، علی‌الخصوص تپهٔ مخروطی شکل که طبیعی است نه مصنوعی و در کنار رودخانه واقع شده و معروف است به تپهٔ گنجی، و انتهای آبادی قدیم به ساحل رودخانه آنجا بوده که جمعی از قدیم به تصور گنج چند موضع آن تپه را شکافته اما از قرار تقریر اهل بلد جز مار زیاد هیچ نیافته‌اند. خلاصه گمان مخلص این است که وجه تسمیهٔ این رودخانه به جاجرود به اصطلاح حالیه و جاجه رود به اصطلاح ظهیر الدین صاحب تاریخ طبرستان این است که به واسطهٔ قرب جوار قریهٔ حالیه جائج و شهر یا قصبهٔ قدیم جائج به این رودخانه به جائجه رود موسوم شده بعدها از کثرت استعمال جاجه رود می‌شود، رفته رفته آن را جاجرود می‌گویند... [در کنار آن] هیچ قریه و آبادی از قدیم و جدید نبوده و نیست که اسم او مشابه به جاجرود باشد مگر همین قریهٔ جائج که از آثار و علائم خرابه‌ها معلوم می‌گردد که شهر کوچک یا قصبهٔ بزرگی بوده، و اعظم قرا و آبادیهای قصران علیا که لواسان حالیه باشد محسوب می‌شده... به اتفاق دکتر طولوزان حکیم باشی رسیدیم به آثار خرابهٔ زیاد که انتهای آبادی قدیم جائج بوده و حالا آنرا حصارک می‌نامند. محتمل است این نقطه که حالا به حصارک موسوم است قلعه و محکمهٔ آبادی شهر جائج بوده، که اعراب بعد از استیلا و غلبه بر ایران یا خودشان در این محل مساعد بنای این قلعه را نموده‌اند، یا از قدیم ایرانیان به جهت حفظ یکی از راههای مازندران که از افچه و لار به بلدهٔ نور و رویان و از آنجا به مازندران می‌رفته است بنای این قلعه را کرده و به جهت محقری محکمه که چندان عظمتی نداشته حصارک نامیده و به صیغهٔ تصغیر خوانده اند^۱ .

نگارنده در باب آثار خرابه‌ها که صنیع الدوله بدان اشارت کرده در صحائف ۱۳۴-۱۴۱ کتاب حاضر نظری بیان داشته و کوشک خلیفهٔ عباسی را در محل تپهٔ شاهانی

آنجا وقصر علی بن کامه را در حدود حصارک احتمال داده و دلائل این دعوی را در همانجا ذکر کرده است ، در اینجا به مناسبت بدین نکته نیز اشارت می رود که در آن حدود قلاع قدیمی نیز وجود داشته که با نام فارسی « کلا » و یا « کلاک » - که به معنی قلعه و کلمه قلعه معرب آن است - خوانده می شده و نام آبادی کلاک و نجار کلا در مدخل راهی که از طریق دره جاجرود از دماوند به گلندوک و افچه در لواسان می رسد دلیل این دعوی است چنانکه لشکرک (= لشکرگاه) و حصارک مذکور در فوق نیز در سر راه ری به گلندوک و افچه واقع است . و اگر بنای آن قلاع به بعد از اسلام مربوط باشد ، بی تردید باید آنرا منتسب به مازیار دانست ، زیرا وی همانکه در ص ۲۸۴ کتاب حاضر بیان شد - در کوهستانها قلعهها و دره رجا که گذر راهی نشان می دادند یا امکان عبور می رفت در بندها ساخت ، و راه جائیح و گلندوک نیز مدخل رویان و طبرستان است که وی در آنجا پادشاهی داشته است . به هر حال آثار کهنه و بلایه آن حدود قابل بررسی کامل و هر گونه تحقیق است . این مقدار مطلب در این مقام جهة شناختن عظمت و اعتبار جائیح در روزگار باستان درج افتاد .

جورده (ب - ۳) : این آبادی تابع دهستان سیاهرود است ، و ۵۰۰ تن جمعیت دارد ، راه آن جیب رو و فاصله اش تا راه اصلی دماوند ۱۲ کیلومتر است ، از آب رودخانه مشروب می شود ، ۱۰۰۰ رأس گوسفند دارد . وسعت کشتزار گندمش ۱۵ و جو ۸ و باغ میوه ۲ هکتار است .

میوه اش سیب و گردو و گوجه و محصولش گندم و جو و لوبیا و سیب زمینی است ^۱ . این آبادی به عهد قاجاریان جزء لواسان بوده است ^۲ .

جیروود (ه - ۱) : این ده تابع رودبار قصران است ، و جمعیتش را ۷۵ تن نوشته اند ، و در کنار راه اصلی طهران شمشک افتاده است ، از آب رودخانه و چشمه سار مشروب می شود ، ۲۰۰ گوسفند دارد و وسعت باغش ۱ هکتار است ،

۱ - فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛

فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۲۳ .

۲ - مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۲۸۳ .

محصولش گندم و جو و باقلا و لوبیا و میوه‌اش سیب و گیلاس است.^۱ جبرویری نام دیگر محلی این آبادی است، در این حدود فسیلهای فراوان جانداران کوچک دریایی کف زی پیدا می‌شود.^۲

چهارباغ (ج - ۳) : دیهی است تابع دهستان لواسان بزرگ قصران داخل که در ۱۳ کیلومتری مشرق گلندوک واقع است، و فاصله‌اش تا راه طهران به دماوند از سوی شمال ۸ کیلومتر است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۳۱ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۰۱ تن ذکر گردیده، از آب رودخانه لواسان مشروب می‌شود، دبستان دارد. محصولش گندم و جو و لوبیا و میوه‌اش سیب و گردو و آلبالو و گوجه است. از آثار قدیمه‌اش بقعه امامزاده‌ای است.^۳

حاجی آباد (ه - ۳) : دیهی کوچک و تابع رودبار قصران است، در کنار رودخانه جاجرود و جاده طهران به شمشک با فاصله‌ای اندک در سوی غربی واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۳ و در فرهنگ آبادیهای کشور ۹۲ تن مذکور است، از چشمه سار و رود جاجرود مشروب می‌شود، ۱۰ هکتار باغ میوه دارد، محصولش غلات و بن‌شن و سیب زمینی و میوه‌اش سیب و گلابی و گیلاس و هلوست، در مرتفعات آنجا شیرخشت به دست می‌آید، معدودی گوسفند نیز در آنجا نگه میدارند^۴، این دیه به عهد قاجاریان از متعلقات دیه آخورین بود که اکنون خراب است.^۵

حیدرآباد (د - ۳) : رجوع شود به لشکرک.

-
- ۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸.
 - ۲- رک، ص ۸۵ کتاب حاضر.
 - ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۶۲؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۴۴.
 - ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۶۴؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵.
 - ۵- جغرافیای دره رودبار، ص ۳۶، ۳۷، ۳۸.

در بند سر (۵ - ۱) : در بند سر جزء دهستان رودبار قصران است ، از چشمه سار و رودخانه مشروب می شود . در منتهای راه طهران به شمشک و در چهار کیلومتری شمال غربی آن در دامنه کوه گاجر در کنار رود در بند سر واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۱۱۶ و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۱۶۳ تن تعیین گردیده است ، دبستان و انجمن ده دارد ، ۱۲۰۰ گوسفند نگهداری می شود . ۶ هکتار باغ دارد ، محصولش گندم و جو و باقلا و نخود و سیب زمینی و میوه اش سیب و گلابی و گیلاس است . شغل اهالی کشاورزی و کارگری در معادن زغال سنگ آن حدود است ^۱ . نام این محل به مناسبت موقعیت استوار نظامی که دارد و راه مرکز رویان است گویا ظاهراً از عهد مازیار به جا مانده است و در این باب در ذکر مازیار سخن رفت ^۲ .

در ۵۵ (ز - ۱) : این آبادی جزء دهستان شهرستانک از بخش حومه شهرستان کرج است ، و نزدیک راه طهران به چالوس در سوی شمال واقع است ، جمعیتش ۹۳ تن است ، دبستان و انجمن ده دارد . از چشمه سار و رودخانه مشروب می شود ، دارای ۲ هکتار باغ و قلمستان است ، سیب و گردو و سیب زمینی و لوبیا دارد ^۳ .

در ۵۵ (ه - ۱) : آبادی است تابع رودبار قصران با ۱۲۸ تن جمعیت در کنار راه طهران به شمشک و به نزدیکی شمشک . دبستان و انجمن ده دارد . از رودخانه مشروب می گردد ، و ۷۰۰ گوسفند در آنجا نگهداری می شود ، ۲ هکتار باغ دارد ، محصولش گندم و جو و باقلا و سیب زمینی و لوبیا و میوه اش سیب و گیلاس است ^۴ .

دستگرد (۵ - ۳) : دستگرد جزء لواسان کوچک و دیهی خرد و جمعیتش

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۸۷ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۸۹ .
- ۲- کتاب حاضر ، ص ۲۸۵ .
- ۳- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵۰ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۹۰ .
- ۴- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹۰ .

۱۷ تن است ، از قنات و رودخانه مشروب می‌شود ۱ هکتار کشتزار گندم و جو آبی و ۱ هکتار باغ سیب و آلبالو و قلمستان دارد^۱ .

راحت آباد (۵-۲) : نام این آبادی به صورتهای رحمت آباد^۲ و رهط آباد^۳ نیز در منابع مورد استفاده ضبط گردیده است. دیهی است تابع لواسان کوچک. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۰۲ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۴۳۸ تن تعیین گردیده است ، از چشمه سار مشروب می‌شود ، ۸ هکتار کشتزار گندم دیم و ۵ هکتار گندم آبی و ۳ هکتار جو آبی و ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد ، ۲۰۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود . محصولش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و یونجه و میوه‌اش گیلاس و سیب و گردو و هلوست. دبستان و انجمن ده دارد^۴ .

رحمت آباد (۵-۲) : همان راحت آباد مذکور در سابق است.

رسان (ج-۳) : رسان تابع لواسان بزرگ است ، و درهشت کیلومتری شمال راه طهران به دماوند واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۰۴ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۶۳ تن درج آمده ، از رودخانه لواسان مشروب می‌شود ، دبستان و انجمن ده دارد ، ۲۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود . دارای ۳ هکتار باغ است . محصولش گندم و جو و نخود و میوه‌اش سیب و گردو و آلبالوست^۵ .

روته (ه-۲) : روته به معنی رود است ، و رود در پارسی باستان که

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۸۹ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۹۷ .
- ۲- نقشه اشتال آلمانی ؛ نقشه سازمان نقشه برداری کشور .
- ۳- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۷ ص ۳۳ .
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۹۶ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۲۱ .
- ۵- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۹۹ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ .

زبان رایج روزگار هخامنشیان است روته (Rautah) گفته می‌شده است ^۱ . این آبادی جزء رودبار قصران داخل است، و تا راه اصلی طهران به شمشک از سوی مشرق ۴ کیلومتر فاصله دارد . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۴۳ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۶۶ تن ذکر شده . دبستان وانجمن ده دارد و از چشمه سار و رودخانه مشروب می‌شود . قریب ۵۰۰ گوسفند دارد باغش کم است . از کوهش زغال سنگ استخراج می‌شود . محصولش لبنیات و گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا ونخوداست . شغل اهالی زراعت و کارگری در معادن زغال سنگ است ^۲ ، در جغرافیای دره رودبار در شرح این آبادی چنین آمده :

« [روته] در میان دره بسیار عمیقی واقع شده ، که از شدت عمق اهالی آنجا در فصل زمستان تقریباً زیاده از سه ساعت آفتاب ندارند، و این قریه در کنار روته (رود) که از آب نیک و زایگان جاری است واقع شده ، جمعیتش چهل خانوار ، و چون چندان زراعت ندارد ، و اهلس از سادات ذوی الاحترامند منال دیوانی نمی‌دهند ... در سمت شمال و مغرب روته متصل به آن کوهی است مشهور به لجنی که در این کوه معدن زغال سنگ خوبی است ، و همیشه از آن معدن زغال بیرون می‌آورند ، و این قریه باغات و اشجار کم دارد ... ^۳ »

رودك (ه - ۳) : رودك اکنون جزء رودبار قصران است ، لکن در گذشته گاه تابع لواسان بوده است . از راه طهران به شمشک اندکی فاصله دارد ، و در سوی جنوب غربی این راه افتاده است ، از آب چشمه و رود جاجرود مشروب می‌شود ، شماره جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۸۲ تن و در فرهنگ آبادیهای

۱ - آناهیتا ، ص ۶۸ س ۷ .

۲ - فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۰۰ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۲۹ ؛ کراسه المعی ، ج ۱ ص ۵۹۰ .

۳ - جغرافیای دره رودبار ، ص ۵۱-۵۳ .

کشور ۳۲۳ تن ذکر شده ، دبستان و انجمن ده دارد . تعداد گوسفندانش ۲۰۰۰ رأس است ، ۷ هکتار باغ دارد . محصولش گندم و جو و سیب زمینی و میوه اش سیب و گردو و گیلاس و انگور و زالزالک است . از آثار باستانیش بقعه امامزاده محمد باقر است که فتحعلی شاه قاجار آنرا مورد مرمت قرار داد و ذکرش در ص ۲۱۲ کتاب حاضر گذشت .

مزرعه «ابن و ا» جزء این دیه است که اکنون کافه گل سرا در آن محل است . شغل اهالی کشاورزی است . در جغرافیای دره رودبار در باب این دیه ذکر گردیده : «رودك : این قریه ای است در دامنه کوه تلهرز در شمال مایل به مغرب ، بند مرحوم حاجی [میرزا آقاسی] به فاصله سدس فرسخ در کنار غربی رود جاجرود متصل واقع است و تقریباً پنجاه خانوار جمعیت در کمر کوه دارد . تیول جناب حاجی محمد ناصر خان ظهیر الدوله بوده ، و آبش از چشمه ای است که کمتر از یک سنگ آب دارد ، و از دامنه کوه مزبور از دره ای که به طرف امامزاده محمد باقر است جاری می گردد ، و غالباً مشروب و مزروع قریه مزبوره از این آب است ، ولی بعضی از زراعات و باغات که در شرقی و پایین قریه مزبوره است از رود جاجرود سقی می شود ، و در بیست سال قبل (حدود ۱۲۷۶ قمری) اسدالله نام بنای رودکی از یک میدان به سمت مغرب این قریه از محل موسوم به کمر خانی بندی بسته آبی آورده و باغی در رودك آباد کرده که شامل ميوجات ییلاقی خوب است ، و در قدیم قریه مزبور چهارصد نفر مرد داشته ولی اکنون جمعیت آنجا کمتر است ، و اراضی این قریه باقوت و محصولش زیاد است ، و در این قریه امامزاده محمد باقر مدفون است که ذکرش خواهد آمد ، و به فرمان خاقان خلد آشیان (فتحعلی شاه) مرقد و آثار او را بنا نموده اند ... ۲ »

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۰۱ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ (جزء لواسان بزرگه) ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۳۰ ؛ کراسه المعی ، ج ۱ ص ۵۹۰ .
- ۲- جغرافیای دره رودبار ، ص ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ .

رهط آباد (۵-۲) : همان راحت آباد مذکور در سابق است .

زایگان (۵-۱، ۵-۲) : دیهی است تابع دهستان رودبار قصران داخل که در ۷ کیلومتری مشرق راه طهران به شمشک افتاده است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۳۳ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۴۹۷ تن ذکر شده ، دبستان و انجمن ده دارد، و از آب رودخانه و چشمه سار مشروب می شود. تعدادگوسفندانش ۳۵۰ رأس است ، ۲۰ هکتار باغ و قلمستان دارد. محصولش گندم و جو و ارزن و سیب زمینی و لبنیات است . شغل اهالی زراعت و کارگری در معادن زغال سنگ شمشک است . به زبان فارسی مازندرانی سخن می گویند ، مزرعه سنگ زار جزء ابن دیه است^۱ . در جغرافیای دره رودبار قصران در ذکر زایگان آمده :

زایگان : از روته ثلث فرسخ کمتر به سمت شمال که می روند به قریه زایگان می رسند که در میان دره در دامنه طرف جنوبی کوه ورزا و یونزا و شرقی کوه گاجره واقع شده ، و از این قریه راه دوشعبه می شود یکی به سمت لالان و دیگری به سمت آب نیک و گرمابدر می رود ، و چون زایگان در سر زاویه است ، هم در امتداد دره لالان و هم در امتداد دره آب نیک اتفاق افتاده ، پس هر یک از قراء ثلاثه زایگان و لالان و آب نیک در رأس یکی از زوایای مثلث واقع است؛ و دوسرچشمه جاجرود که از گرمابدر و آب نیک و لالان می گذرد از همین قریه زایگان عبور می نماید ، و این قریه بیلاق خوشر آب و هوای رودبار است ، و فقط چهل خانوار جمعیت دارد ...^۲»

زردبند لشکرک (۵-۳) : زردبند لشکرک در سر راه طهران به شمشک در کنار رود جاجرود واقع است، و اکنون جزء رودبار قصران است ، و در سابق به حساب لواسان کوچک بوده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۶۰ تن و

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۰۳ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۳۴ ؛ کراسه المعی، ج ۱ ص ۵۹۰ .

۲- جغرافیای دره رودبار ، ص ۵۴، ۵۳ .

در فرهنگ آبادیهای کشور ۷۵ تن ذکر شده است. از رودخانه مشروب می‌گردد، ۲۵۰ گوسفند نگهداری می‌شود و مهمانخانه و کافه و ۹ هکتار باغ دارد. میوه‌اش سیب و گردو و گیلاس است. سیب زمینی نیز کشت می‌شود^۱.

سبو بزرگ (۵ - ۳): این آبادی تابع لواسان کوچک قصران داخل است، و در چهار کیلومتری مشرق گلندوک قرار دارد، از چشمه سار و رودخانه افچه مشروب می‌شود، دبستان و مروج خانه داری و انجمن ده دارد، در مانگاه و دبیرستان و صندوق پست و دفتر پست نیز در دسترس است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۰۷ و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۰۴ تن معین شده است، ۳۴ هکتار گندم آبی و ۱۹ هکتار گندم دیم و ۳ هکتار جو آبی و ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد، ۱۵۰ گوسفند نگهداری می‌شود. شغل اهالی کشاورزی و محصولش غله است^۲.

سبو کوچک (۵ - ۳): سبو کوچک نزدیک سبو بزرگ و در شمال غربی آن در سه کیلومتری گلندوک واقع و جزء لواسان کوچک است، از رودخانه افچه مشروب می‌شود. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۶۱ و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۳۷ تن مذکور است، دبستان و انجمن ده و مروج خانه داری دارد، دبیرستان و در مانگاه و صندوق و دفتر پست در دسترس است، تعداد گوسفندانش ۲۰۰ رأس است، ۹ هکتار گندم آبی و ۳ هکتار گندم دیم و ۲ هکتار جو آبی و ۲ هکتار باغ و قلمستان دارد. شغل اهالی زراعت و محصولش غله و بن‌شن و میوه است. در سابق کرباس خوب در آنجا بافته می‌شد^۳.

سد فرحناز (ج - ۴): این محل نیز جزء لواسان کوچک است، و ۵۵۴

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۰۳؛ فرهنگ آبادیهای کشور،

ج ۱۳ ص ۱۹.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۰۹؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج

۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۴۷.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها، ص ۱۱۰؛ فرهنگ آبادیهای کشور،

ج ۱۳، ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران،

ص ۲۴۷.

تن جمعیت در آنجا زندگی می کنند ، ودبستان ودرمانگاه و برق و صندوق پست و راه اسفالت شده دارد^۱.

سربیشه (۵ - ۳) : سربیشه دیهی خرد و جزء لواسان کوچک است ، در ۲ کیلومتری جنوب گلندوک ، و در مشرق احمدآباد جنب رود جاجرود واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۹ ودر فرهنگ آبادیهای کشور ۶۳ تن نوشته شده است ، از رودخانه مشروب می شود ، شماره گوسفندانش ۲۰۰ رأس است ۳ هکتار گندم دیم و ۲ هکتار جو دیم و ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد . میوه اش سیب و گیلاس و آلبالوست^۲.

سرك (ز - ۱) : سرك دیهی است تابع دهستان شهرستانك از بخش حومه شهرستان كرج که در فاصله شهرستانك و دو آب و درسوی غربی رودخانه شهرستانك افتاده است ، و تا راه اصلی طهران به چالوس سه کیلومتر فاصله دارد . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۷۰ تن ، ودر فرهنگ آبادیهای کشور ۱۹۰ تن قید گردیده است ، و چنانکه در مطاوی صحائف پیشین اشارت رفت سبب اختلاف ارقام جمعیتهای آبادیها در این دو فرهنگ اختلاف فصل سرشماری است ، و فرهنگ آبادیهای کشور بر اساس سرشماری عمومی آبانماه ۱۳۴۵ شمسی فراهم آمده ، ودر آبانماه جمعی انبوه از مردم ده نشین قصران داخل به شهر طهران می روند، و تا فرا رسیدن فصل بهار در آنجا می مانند . باری سرك از چشمه سار و رودخانه مشروب می شود . دبستان دارد ، و ۵۵۰ رأس گوسفند در آنجا نگهداری می شود و ۵ هکتار باغ و قلمستان دارد ، محصولاتش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و عسل و لبنیات است ، میوه اش سیب و گردو و آلبالوست ، شغل اهالی زراعت و باغداری و گله -

۱- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۱۰ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ،

ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص

داری است.^۱

سیران (ظ: ج - ۳): این آبادی جزء لواسان بوده است لیکن اکنون دیهی بدین نام در آنجا وجود ندارد، در سال ۸۳۷ هجری آباد بوده است، و نام حسین ابن حسن سیرانی سازنده در مسجد لواسان بر کتیبه آن درج بوده، در طرائق الحقائق در ذکر مسجد لواسان در باب این مهم چنین آمده است:

«... از آثار عتیقه که در آنجا بود چند جفت در چوبی است و منبر چوبی، نجاری مثل حجاری، بر تخته‌ها آیات قرآنی به خط ثلث نقش و منبت نموده‌اند، و رقمش این بود: عمل استاد حسین بن حسن السیرانی. سیران باسین و راء مهملتین بینهما یاء آخر الحروف بر وزن ایران نام آبادی بوده از لواسان. تاریخ اتمام منبر شهر الله الاصلم سنة سبع و ثلاثین وثمان مائه (۸۳۷) ...»^۲

سینک (ج - ۳): سینک آبادی است کهنه و قدیمی و نامش در منابع مذکور است^۳، و جزء لواسان کوچک قصران داخل است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۹۷ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۷۷ تن در ۷۸ خانوار قید شده. دارای راه فرعی است، و آنجا را تاراه اصلی ۶ کیلومتر فاصله است. دبستان و انجمن ده و نیز دسترسی به دبیرستان و درمانگاه و صندوق پست و دفتر پست دارد. از رودخانه افچه مشروب می‌شود، ۳۰۰ رأس گوسفند در آنجا نگهداری می‌شود. باغ و قلمستانش ۱۹ هکتار و محصولش گندم و بن‌شن و سیب زمینی و عسل و میوه‌اش سیب و گیلاس و آلبالو و آلوزرد است. شغل اهالی زراعت و باغداری است. مرعه آلان جزء این دیه است.^۴

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۱۲؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۵۴.

۲- طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۳۰۱ ص ۱۲.

۳- رك: ص ۳۸۵ کتاب حاضر.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۲۱؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶ (در این کتاب به غلط سنک چاپ شده)؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۷۵.

در طرائق الحقایق ذکر سینک و بزرگانی که از آنجا برخاسته‌اند درج آمده ، و از سینک بدین گونه یاد شده است:

« از هنزک تا آنجا مسافتی ندارد ، همه جا سایه اشجار و کنارانهار است . به معبر رودخانه رسیدیم پل خراب شده ، دو طرف رود باغات و عمارات است ، و عمده آبادی و خانه‌ها سمت مغرب است، و به قرب هشتاد خانوارند... »^۱

ذکر بزرگان آنجا در مبحث رجال قصران بیاید ، مسقط الرأس میرزا علیخان امین الدوله این دیه بوده است .

شکراب (و - ۲) : شکراب آبادی کهنه و قدیمی است که از دو قرن پیش به تدریج رو به خرابی رفته است؛ این محل جزء رودبار قصران داخل است و اکنون در زمستان سکنه ندارد ، و در تابستان قرب ۵۰ تن از متولیان امامزاده های که در



شکراب (عکس از نگارنده)

آنجا مدفون هستند ، و زائران و سیاحان و کوه پیمایان در آنجا بیتوته دارند، که در ایام تعطیل و شدت گرما از این رقم هم تجاوز می کند. شکراب در فاصله ۴ کیلومتری شمال غربی آهار واقع است و راه آن مالرواست ، اراضی آن بیشتر آباد است و وسعت باغش از ۳ هکتار متجاوز است و ساکنان اصلی آن که اغلب سادات بودند اکنون مقیم آهارند، و دسته از سادات آنجا به آبادی های آن حدود و حتی به پاره ای از آبادی های شمیران مهاجرت کرده اند. شکراب به حکم قرآینی که ذکر آن در بحث از مذهب قصران بیاید به روزگار باستان ، هم پیش از اسلام و هم پس از آن مرکز دینی آن سامان بوده است . نام شکراب در پاره ای از منابع درج است از شکراب بزرگانی برخاسته اند که یکی از آنها امیر غیاث الدین است امین احمدی رازی در ذکر امیر غیاث الدین محمد شکرابی چنین نوشته :



عکس هوایی شکراب (داخل دایره) ۱
 از سازمان جغرافیایی کشور

« امیر غیاث الدین محمد بن
 امیر یوسف از شکراب است ، و
 شکراب موضعی است از مضافات
 دماوند ...^۱ »

نام بزرگان آنجا در ذکر
 رجال قصران بیاید .

پهنه ای که شکراب در آنجا
 افتاده است تا حد دره شهرستانک
 و دو آب و تکیه سپهسالار چنانکه
 درص ۲۴-۲۶ کتاب حاضر درج
 آمده ، در بسیاری از زمانهای پس

از اسلام و نیز چنانکه درص ۲۵۴ ، ۲۵۵ مذکور افتاده در هنگام فتح ایران بوسیله
 سپاه اسلام مضاف به دماوند بوده است .

۱- هفت اقلیم ، نسخه مطبوع ، ج ۳ ص ۸۷ ، نسخه مخطوط مدرسه عالی سپهسالار ،

درشکراب دو بقعه باستانی بازمانده از عهد سلجوقیان وجود دارد که متعلق به ۴ تن معصوم زاده و یک امامزاده خرد سال است و در هر یک دو تن از ایشان به خاک سپرده شده‌اند، نام دو تن مدفون در بقعه شمال شرقی در زیارتنامه بدین قرار درج آمده: «السید زاهد والسید طاهر الملقب به سید امیر ابنی سید زین العابدین بن سید حسن بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب».

در صحیفه ۳۰۴، ۳۰۵ کتاب حاضر در باب اشکال موجود در این سلسله نسب و حل آن و نیز اینکه این بزرگواران ظاهراً از داعیان حسن بن زید بوده‌اند بحث رفت و اعادت را نیازی نیست، ظاهراً پسری هم در نزد ایشان مدفون است که گویا پسر میرزاهد است.

دو تن دیگر که در بقعه جنوب غربی مدفون هستند نامشان بدست نیست و بی گمان همه از یک خاندان بوده‌اند. بقعه نخستین را ناصرین شاه قاجار به سال ۱۲۸۶ چنانکه بیاید مورد مرمت قرار داد، بقعه دوم تا حدود بیست سال قبل خراب و سقف آن فرو ریخته بود، و به خرابه سید معروف بود، تا آنکه مرد خیری اقدام به تعمیر آن کرد و به صورت کنونی در آورد. اصل بناء هر دو بقعت باستانی است و دانشمند عالی مقدار آقای سید محمد تقی مصطفوی باستان شناس معروف در دیداری که از این محل^۲ به عمل آورده‌اند بقعه شمال شرقی را چنین توصیف کرده‌اند:

«بقعه به صورت برجی است هشت ضلعی، و به نظر می‌رسد که بناء آن همانند دیگر بناهای کوهستانی نظیر آن متعلق به عهد سلجوقیان و قرن ششم هجری باشد و از

- ۱- نظر دانشمند گرامی آقای سید محمد تقی مصطفوی که از نزدیک آنجا را دیده‌اند.
- ۲- شکراب چنانکه بیاید هم در عهد زردشتیگری و هم در دوره اسلام ظاهراً مرکز دینی مردم آن حدود بوده است، و اهمیتی مخصوص داشت، از این رو جهت تحقیق و شناختن وضع بناهای موجود آنجا نگارنده از جناب آقای مصطفوی درخواست تا از آن محل دیدن و نظر خویش را بیان فرمایند. این بازدید در تاریخ چهارشنبه پنجم تاجمه هفتم تیرماه ۱۳۵۳ شمسی از شکراب و نیز از محل دریاچه توجال که ذکر آن در بحث از مذهب قصران بیاید به عمل آمد، این عنایت مخصوص ایشان موجب نهایت سپاسگزاری است.

سنگ و گچ ساخته شده است. پوشش آن در زیر گنبدی شکل است و بام آن هرمی هشت ضلعی است که بر فراز گنبد ترتیب داده اند، و در ادوار بعدی ایوانچه‌ای در مدخل آن در سوی مشرق افزوده اند. در بالای بنا از سوی داخل، زیر سقف طاقهای ظریف و کوچک کم عمقی برای آماده کردن و در آوردن دور هشت ضلعی به صورت دایره به وجود آورده اند که بسیار جالب و زیباست. قبلاً زیر شیروانی تخته بوده است تا آنکه ناصرالدین شاه آنرا به صورت فعلی در آورد. ضریح بقعه نیز که متعلق به سید زاهد و سید طاهر است به تبع از شکل بنا، مضلع ساخته شده، از سوی جنوب که در مدخل ضریح آنجا قرار دارد و نیز از سوی مغرب یک ضلع حذف شده است، و از سوی شمال سه ضلعی است که ظاهراً این مقام متعلق به امامزاده‌ای خردسال است که ضریح جداگانه برای آن نساخته اند. ضریح مجموعاً شش ضلع دارد.

بقعه جنوب غربی یا خرابه سید نیز طرح اصلیش مطابق بقعه مذکور در فوق است، که ظاهراً در تعمیر ناصرالدین شاهی به آنجا توجهی نشده و تا این اواخر خراب مانده بوده است.»

در جغرافیای دره رودبار قصران فراهم آمده در یک قرن قبل نیز از این امامزاده‌ها و شکراب چنین سخن رفته :

« بیان امامزاده شکراب : در سمت غربی آهار به فاصله کمتر از ثلث فرسخ در دامنه کوه توچال مضجع امامزاده شکراب است که دو برادرند یکی امامزاده زاهد و دیگری سید میر، پسری هم در نزد ایشان مدفون است، گویا پسر میر زاهد باشد.

یکی از کرامات این بزرگوار آنکه خرسی همیشه به املاک متعلقه به امامزاده خسارت می‌رسانیده، لهذا از باطن آن حضرت آن حیوان جسور سنگ شده و الآن در سمت جنوب و مشرق مرقد به بعد دو هزار زرع^۱ تخمیناً در بالای سنگی موجود است، و یکی دیگر از کرامات این بزرگوار آنکه از هر کجا که مرقد امامزاده

۱- اشتباه است و صحیح آن چنین باید باشد : در سمت شمال و مغرب مرقد به بعد هزار زرع تخمیناً ...

نمودار است شکار کبک و کبوتر و غیره به هدف نمی آید؛ و حسب الامر همایونی [ناصرالدین شاه] در سنه ۱۲۸۶ هجری مخارج زیادی برای گنبد و رواق و صحن آنجا شده و زیاد باصفا گردیده .

همینت بس از کردگار مجید که توفیق خیرت بود برمزید

و این امامزاده خانه و آبادی ندارد، و قلیل زراعتی در آنجا می شود، و از قراری که می گویند این زمین و مزروعات آن کلاً متعلق به امامزاده است، که حال اهالی آهار غصب کرده اند؛ و از نسل این بزرگوار در اوشان و آهار بعضی ساداتند که املاک مزبور را ادعا می نمایند و اهالی آهار منکرند و قدری اشجار گردکان و غیره نیز در آنجا موجود است، و راه دولتی که سابقاً ذکر شد از گدوک کوچک ساخته اند منتهی به کوه توچال که در جنب همین امامزاده است می شود. و از این نقطه هرگاه به طرف شمیران بخواهند بروند به قریه کردوی [نیاوران] می رسند که تا شکراب دوفرسخ است و اولین قریه شمیران است، و هرگاه خواسته باشند به سمت شهرستانک بروند به قریه شهرستانک می رسند که تا شکراب یک فرسخ و نیم است، و راهش چون ساخته شده هموار است. ۲»

شکراب به عهد آبادی از سوی جنوب به شمیران وری و از سوی شمال غرب به شهرستانک و لورا و از سوی جنوب شرق به آهار و آبادیهای رودبار قصران ارتباط داشته است. در باب مسافرت ناصرالدین شاه به شهرستانک و شکراب و آهار در صحیفه ۴۱۹ کتاب حاضر شرحی مذکور افتاد. اعتماد السلطنه (یا صنیع الدوله از دانشمندان به نام عهد قاجاریان و دربار ناصرالدین شاه) روزنامه خاطرات خود را به سال ۱۲۹۲ هجری در شکراب آغاز کرد. وی به همراه ناصرالدین شاه بدانجا رفته بود. این روزنامه که تا اواخر سال ۱۳۱۳ (به موجب آخرین یادداشت موجود در نسخه مطبوع) ادامه یافت چنین آغاز شده است:

۱- قبلاً اشاره کرده بود که از گدوک کوچک تا شمیران و شهرستانک ولار به فرمان ناصرالدین شاه راه دولتی ساخته شد؛ ص ۱۶ جغرافیای دره رودبار .

۲- جغرافیای دره رودبار ، ص ۴۵-۴۸ .

« به جهت شروع روزنامه انتظار موقعی لازم نیست، که ابتدای سالی باشد، یا بعد از اتفاق عمده یا مقدمه سفر بزرگی باشد. هر وقت شروع کردی خوب است. مثلاً غره جمادی الثانی را که فرداست منتظر نمی شوم. از امروز که ۲۹ چمادی الاول سنه ۱۲۹۲ هجری است شروع می کنم تا کی تمام شود.

در ییلاق شکراب هستیم. صبح چادر محقق که ناخوش بود رفتیم، میرزا حسنعلی طیب آمد ... ۱»

چنانکه در آن حدود مشهور است شکراب را به روزگار باستان ارنگیز و ارنگیزان (یعنی ارنگه کوچک) می نامیدند و نام مذهبی زردشتی این آبادی به عهد پیش از اسلام «آدریان» و به لهجه محلی «اودریان» بوده است، و هنوز تنگه متصل بدان که راه این آبادی از آنجاست به صورت اضافه تخصیصی «تنگه اودریان» خوانده می شود. وجه این تسمیه آن است که آتشگاه قصران که اکنون بقایای آن در فاصله ۴ کیلومتری شمال غربی شکراب بر روی قله کوه آهاربشم از شاخه های توچال باقی است مضاف بدانجا بوده است، و پیش از اسلام به تفصیلی که در شرح مذهب قصران بیاید زردشتیان آتشگاه روستاها را «آدران»، و دیه یا محلی را که آتشگاه در آنجا واقع بوده و جنبه مرکزیت دینی داشته «آدریان» می نامیدند، اما کن مختلفی از شکراب از مزارع و معابر و مرتفعات و کوهها بر مبنای این آتشگاه یا آدران نامگذاری شده که هنوز این نامها باقی است و به کار می رود، و بیان آن همه در مذهب قصران و اثبات آتشگاه بودن این آثار بیاید. به همین مناسبت است که سخن در باب شکراب اندکی تفصیل یافته است.

شکر بیگلو (ج - ۵) : شکر بیگلو دیهی است کوچک با ۲۰ تن جمعیت، مضاف به لواسان کوچک^۲.

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۳ س ۲.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۷ آبادیها ص ۱۲۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵ (در این منبع شکر بیگلو به حساب دهستان سیاهرود است)؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۸۵.

شلینک (ز - ۱): این آبادی جزء دهستان شهرستانك از بخش حومه شهرستان كرج است، و در فاصله ۵ کیلومتری راه اصلی طهران چالوس، میان شهرستانك و دوآب و نزدیک به سرک در سوی شمال شرقی رودخانه شهرستانك واقع است. جمعیتش ۴۹ تن است و از چشمه سار مشروب می شود، ۵ هکتار کشتزار گندم و ۳ هکتار کشتزار جو و ۱ هکتار باغ و قلمستان دارد. محصولش سیب زمینی و غلات و بن شن و میوه اش سیب و گردو و گیلاس و آلبالوست^۱.

شمس آباد (ج - ۴): شمس آباد آبادی است کوچک جزء دهستان سیاهرود با ۱۱ تن جمعیت^۲.

شمشك (ه - ۱): شمشك و پایین شمشك دو آبادی شمالی و جنوبی در کنار هم است که درپاره از موارد يك آبادی به حساب می رود، و جزء دهستان رودبار قصرانست که درمنتها الیه راه طهران به شمشك واقع است، در فرهنگ جغرافیایی



ایران جمعیت هر دو ۱۴۶۵ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور پایین شمشك ۲۲۶ تن و شمشك ۸۱۹ تن درج گردیده است. دو باب دبستان و دبیرستان و درمانگاه و انجمن ده و شرکت تعاونی و برق و صندوق پست دارد، و از چشمه سار و رودخانه مشروب می شود، دارای چند دکان نانوائی و قصابی است، تعداد گوسفندانش ۱۸۰۰ رأس است. ۳۰ هکتار کشتزار گندم ۱۵ هکتار جو و ۵ هکتار باغ دارد. محصولش

عکس هوایی دره شمشك و دربند سر...^۱
از سازمان جغرافیایی کشور

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵۰ (به صورت شلناك).

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۹.

گندم و جو و باقلا و سیب زمینی و لوبیا و نخود و لبنیات ، و میوه اش سیب و گیلاس است . شمشک چندین معدن مهم زغال سنگ دارد ، که سالهاست مورد بهره برداری است ، و در سالهای پیش بیش از ۱۲۰۰ کارگر داشته است ، لکن اکنون کار استخراج زغال به رونق سابق نیست . شغل اهالی زراعت و کارگری در معدن زغال سنگ است ، مردم آنجا به فارسی مازندرانی سخن می گویند ، شمشک آبادی است جدید و نامش در منابعی که از عهد قاجاریان بدست است درج نیامده است ^۱ . اما مزاده دارد .

شنیستان (ب - ۱) : شنیستان جزء رودبار قصران و آبادی کوچک با ۱۷ تن جمعیت است ^۲ .

شورکاب (د - ۳) : این دیه در فاصله لشکرک به گلندوک در کنار راه قرار دارد و جزء لواسان کوچک قصران داخل است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۴۴ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۶۹ تن تعیین گردیده است . دبستان و انجمن ده و صندوق پست دارد ، از قنات و رودخانه مشروب می شود . ۳ هکتار گندم کاری دیم و ۱۰ هکتار باغ و قلمستان دارد . محصولش گندم و جو و سیب زمینی و باقلا و میوه اش سیب و به و گیلاس و آلوزرد و آلبالوست ^۳ .

نام این دیه در طرائق الحقایق به صورت شورک آب درج گردیده و در حاشیه آن نوشته شده « به مناسبت آنکه اندکی آبش شور باشد ^۴ » .

شهرستانک (و - ۲) : شهرستانک دیهی است بزرگ از دهستان شهرستانک از بخش حومه شهرستان کرج که تا پل دو آب راه اصلی طهران چالوس ۹ کیلومتر

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۱ آبادیها ص ۱۲۶ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ ، ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۸۷ .

۲- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ، ج ۱۱ آبادیها ص ۱۲۷ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۸۸ .

۴- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۷ س ۳۶ .

فاصله دارد، و در سوی جنوب شرقی آنجا افتاده است، تعداد سکنه‌اش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۶۶۹ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۳۹۸ تن در ۲۴۰ خانوار مذکور است. از چشمه سار و رود شهرستانک از شاخه‌های شمال شرقی رود کرج مشروب می‌شود. دبستان دارد، ۲۵۰۰ رأس گوسفند پرورش داده می‌شود، ۱۱ هکتار گندم کاری و ۹ هکتار جو کاری، و ۵۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، و چندین مزرعه کوچک در اطراف آنست که یکی از آنها کافر دره است. به تازگی راه ماشین رو لبنیات و میوه‌اش سیب و گلابی و گوجه و گردو و آلبالوست. به فارسی مازندرانی سخن می‌گویند.^۱

شهرستانک آبادی است باستانی و کهنه، و چنانکه درص ۴۱، ۴۲ و ۲۴۱ - ۲۴۲ کتاب حاضر مذکور آمد گروهی آنجا را با خاراکس باستانی از بناهای اشک پنجم فرهاد اول پادشاه اشکانی و جمعی باشخره مذکور در ندیداد اوستا منطبق دانسته‌اند؛ برای اطلاع بیشتر در این باب بدان صحائف رجوع شود. ذکر زیارتگاه زردشتی «گنبدور» شهرستانک در مبحث مذهب قصران بیاید.

علایین (ب - ۳) : علایین جزء دهستان لواسان بزرگ است، و در ۹ کیلو متری شمال راه طهران به دماوند ۱۷ کیلومتری مشرق گنبدوک واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۴۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۹۶ تن درج آمده، و از چشمه سار مشروب می‌شود، ۲ هکتار باغ و قلمستان و ۱۳۰ گوسفند دارد. محصولش گندم و جو و لویا و نخود و میوه‌اش گیلاس و سیب و گوجه و آلبالوست. دبستان و انجمن ده دارد. شغل اهالی کشت و زرع است.^۲

فردآباد (ه - ۲) : محلی است کوچک جزء رودبار قصران، که ۸ تن سکنه دارد.^۳

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۲۸؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۹۰.
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۴۳؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۱۳.
- ۳- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۹.

فشم (۵ - ۲) : فشم آبادی است بزرگ و تابع رودبار قصران و مرکز آن است ، و راه طهران به شمشک از میان این آبادی می گذرد ، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۴۹۲ تن در ۳۱۷ خانوار ذکر گردیده ، ۲ دبستان و ۱ دبیرستان و ۱ درمانگاه و صندوق پست و دفتر پست و تلگراف و تلفون و پاسگاه ژاندارمری و چند سازمان دیگر دولتی دارد ؛ تعداد گوسفندان آنجا ۳۲۰۰ رأس ، باغ و قلمستانش ۱۵ هکتار است ، از چشمه سار و رودخانه مشروب می شود شعبه نفت و بنزین و چند دکان مختلف و گاراژ دارد . در سابق زغال سنگ از معادن در این ده جمع و از آنجا به دیگر نقاط حمل می گردید . محصولش گندم و جو و سیب زمینی و ارزن و بن شن و میوه اش سیب و گیلاس و توت فرنگی است و شغل عمده اهالی کسب و زراعت و کارگری است . ۱ در جغرافیای دره رودبار در باب فشم چنین مذکور است :

« فشم : این قریه در مشرق

مایل به شمال اوشان به فاصله نیم فرسخ در میان دره واقع شده که معبر دو منبع رود جاجرود است ، و طرف شرقیش دامنه کوه اسبول و طرف مغربش دامنه کوه توچال (کوه میانه) می باشد و جمعیتش به قدر اوشان و تیول آقا محمد حسن صندوق دار است ، و در کوهستان سمت شمالش اشجار سقز بسیار است و در این قریه دو رودخانه که



عکس هوایی فشم ^۱ از سازمان جغرافیایی کشور

از طرف میگان و روته جاری می شوند، باهم متحد شده که معاً آنها را رود جاجرود

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۵۲ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج

۱۳ ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱۳ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۲۸ .

نامند ، و از فشم راه دوشعبه می شود یکی به سمت میگان و در بند سر و دیگری به طرف روتة وزایگان و لالان می رود ^۱ .

بدین قرار فشم در زمانهای پیشین اهمیت کنونی را نداشته است و از هنگام احداث راه ماشین رو و نقل رغال سنگ و هجوم شهرها در تابستان برای ییلاق بدان حدود ترقی و اعتبار یافته است .

نام این آبادی به صورت پشن^۲ و فشند^۳ و بشم^۴ نیز در منابع دیده می شود .
 قاسم آباد (ظ : ۵ - ۳) : قاسم آباد دیهی کوچک از دهستان لواسان کوچک است که ۲۹ تن سکنه دارد ^۵ .

کردیان (۵ - ۳) : این دیه جزء لواسان کوچک است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۵۹ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۴ تن در ۶ خانوار درج آمده ، از چشمه سار و رودخانه مشروب می شود ، ۲۰۰ گوسفند و ۲ هکتار گندم کاری آبی و ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد ، محصولش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و میوه اش سیب و گردو و گیلاس ، و شغل اهالی زراعت و باغداری است ، در سابق کرباس بافی در آنجا مورد توجه بوده است ^۶ .

كلاك (۵ - ۳) : كلاك در ۲ کیلومتری مشرق گلندوك واقع و جزء لواسان کوچک است ، از رودخانه افچه و قنات مشروب می شود . سکنه اش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۰۸ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۱ تن در ۹ خانوار نوشته

۱- جغرافیای دره رودبار ، ص ۴۸ ، ۴۹ .

۲- کتاب حاضر ص ۴۳۶ در ضمن تعریف امامه مقاله عارف خان .

۳- کتاب حاضر ص ۴۳۳ در ضمن تعریف امامه از اعتماد السلطنه ،

۴- کراسه المعی ، ج ۱ ص ۵۹۰ .

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۵۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ،

ج ۱ ص ۲۶۶ .

۶- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۷۶ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج

۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور . ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۷۱ .

شده است، پهنه ای جلگه ای است؛ ۲۰۰ گوسفند، و گندم زار و جوزار آبی و دیمی دارد. محصولش غلات و بن‌شن و میوه اش سیب و گیلاس است^۱. کلاک و کلات و کلا در لغت به يك معنی است و قلعه را گویند.

کلان (ج، ب - ۳): این آبادی جزء لواسان بزرگ است، و در فاصله ۸ کیلومتری راه طهران به دماوند واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۳۹ و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۴۷ تن ذکر شده است، از رودخانه لواسان مشروب می‌شود، دبستان و انجمن ده دارد، وسعت باغ و قلمستانش ۲ هکتار است، محصولش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و نخود و میوه اش سیب و گیلاس و آلبالو و گردو است، ۱۰۰ رأس گوسفند دارد.^۲ در طرائق الحقایق مذکور است:

«کلان حد شرقی آن علایین است، و آنجا متعلق است به جناب علاء الدوله قاجار، و برزبر کوه طرح قلعه و عمارتی انداخته و هنوز ناتمام است»^۳.

کلوگان (۵ - ۳): این دیه از آبادیهای رودبار قصران داخل است، و در فاصله ۱ کیلومتری شمال شرقی رود جاجرود و راه اصلی طهران به شمشک واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۴۱ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۶۹ تن تعیین گردیده است، از چشمه و رودخانه مشروب می‌شود، دارای دبستان و انجمن ده است، ۳۵۰ رأس گوسفند دارد، وسعت باغ و قلمستانش ۲۴ هکتار است، فراورده هایش غلات و سیب و گلابی و گیلاس و هلواست. شغل اهالی زراعت و باغ داری است^۴. در جغرافیای دره رودبار درباره این آبادی چنین نوشته شده:

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۱؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۸۱.
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۱؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۸۲.
- ۳- طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۳۰۰ ص ۳۴.
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۲؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۹؛ کتاب اسلامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۸۵.

«کلوگان : این قریه در شمال رودك به بعد ربع فرسخ میان کوه و رجین و کوه اسپول در درهٔ بسیار تنگی واقع است که آن دره تا به امامه ممتد است ؛ و رود امامه از میان این دره جاری است، ورعیت این قریه قریب به سی خانوار است، و چون در دامنهٔ کوه است زمینش بانسب و فراز ؛ و تیول شاهزاده محمد امین میرزا است . در طرف غربی جنوبی کلوگان به فاصلهٔ يك دره که ربع فرسخ است کوه تلهرز واقع و رود جاجرود از دامنهٔ آنجا جاری است ، و قریهٔ مزبوره شامل باغات و اشجار موفور و میوه جات ثیلاقی از هر قبیل است و توت آنجا بسیار خوب است و تا سنبله بردرخت دوام می آورد ، و سوای رود امامه آبی دیگر ندارد مگر چند چشمهٔ کوچک که در میان قریهٔ مزبوره است ، و در سنهٔ ۱۲۸۵ هجری میرزا زین العابدین نامی به شراکت جمعی دیگر از اهل قریه از نیم فرسخی سمت شرقی کلوگان نهری از رود امامه برداشته ، و همه جا دامنهٔ کوه را شکافته و آب را به آن زمین موسوم به تخته که دو پست قدم عرض و پانصد قدم طول دارد و در طرف مغرب کلوگان متصل به آن واقع است جاری ساخته اند که این تخته زمین مزبور را آباد نمایند و از این کار فایدهٔ کلی به صاحبان این زمین خواهد رسید ، علاوه بر این تخته زمین در همه امتداد این نیم فرسخ از ابتدا تا انتها اغلب جاها در دامنهٔ کوه می توان غرس اشجار نمود و زراعت کرد ، و تخته زمین مزبور در مقابل حاجی آباد و کوه تلهرز واقع و به رود جاجرود و آخرین و حاجی آباد و سایر اطراف خود مشرف است... »^۱

نام این آبادی در صورت موجود در کراسهٔ المعی^۲ و نیز معمول در میان مردم آن حدود کلیگان است .

کمرد (ج - ۴) : این آبادی تا چندی پیش گاه جزء لواسان بزرگ و دیگر گاه تابع لواسان کوچک بود ، و اکنون به حساب دیه های دهستان سیاه رود است ، و در فاصلهٔ چهار کیلومتری راه طهران به دماوند واقع است . شمارهٔ جمعیتش در فرهنگ

۱- جغرافیای درهٔ رودبار ، ص ۳۱-۳۴ .

۲- کراسهٔ المعی، ج ۱ ص ۵۹۰ .

جغرافیایی ایران ۴۷۲ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۱۵ تن ذکر گردیده است . دبستان دارد . از قنات مشروب می شود . يك مزرعه و قهوه خانه سر راه دارد . محصولش گندم و جو و بن شن و میوه و شغل اهالی زراعت است ^۱ .

کند سفلی (۵ - ۳) : این دبه تابع لواسان کوچک است و در فاصله ۶ کیلومتری شمال شرقی گلندوک واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۵۸ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۰۳ تن ذکر گردیده است ، از رودخانه محلی مشروب می شود . دبستان و انجمن ده دارد ، ۶ هکتار گندم کاری آبی و ۸ هکتار دیم و ۳ هکتار جو آبی و ۶ هکتار باغ و قلمستان دارد ، تعداد گوسفندانش حدود ۱۵۰ رأس است ، محصولش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و میوه اش سیب و گردوست ، اما مزاده دارد ^۲ .

کند علیا (۵ - ۳) : کند علیا در ۱ کیلومتری شمال شرقی کند سفلی واقع و مانند آن تابع لواسان کوچک است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۷۷۷ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۷۲۱ تن معین شده است ، از رودخانه محلی مشروب می شود . دبستان و انجمن ده دارد . وسعت باغ و قلمستانش ۵ هکتار و شماره گوسفندانش ۵۰۰ رأس است ، محصولش گندم و جو و لوبیا و میوه اش سیب و گیلاس و آلبالوست . شغل اهالی زراعت و باغ داری است تپه ای از آثار قدیمی و معدن گچ دارد ^۳ ، درمرآت البلدان درباره کند و ناحیت آن چنین ذکر رفته :

« از گلندوک به فاصله نیم فرسنگ از دره صعب المسلك بسیار سختی به طرف

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۳ (جزء لواسان کوچک) ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹ (سیاه رود) ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ (لواسان بزرگ) ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۸۷ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۴ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۹۰ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۴ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۹۰ .

شمال که شخص عبور می کند از دامنه شرقی کوه ورجین به نقطه ای می رسد که دره مختصر عرضی پیدا کرده در وسط کوه کوچکی است. از سمت راست که طرف مشرق باشد آب زیادی جاری است که از قریه کند جریان دارد، و از سمت چپ که طرف مغرب باشد قلیل آبی جاری است که از ناصر آباد و مزرعه و سایر دهات جریان می یابد، و راه معتبر امامه که قلعه قدیم بسیار معتبری از سوابق ایام در آن یعنی در امامه بوده از همین دره است، و قریه کند از قرای ییلاقی بسیار سرد خوش هوایی است که در اواسط فصل بهار سکنه آن بان در لباس زمستانی هستند و کرسی دارند.^۱

کیاسر (ح - ۱) : این دیه جزء دهستان شهرستانک از بخش حومه شهرستان کرج است و در چهار کیلومتری شمال راه طهران چالوس افتاده است، جمعیتش ۱۵۸ تن است. انجمن ده دارد، از رودخانه مشروب می شود، ۳۰۰ گوسفند دارد، وسعت گندم کاری ۳ هکتار جو کاری ۳ هکتار باغ و قلمستان ۱۱ هکتار است، و سیب و غلات و سیب زمینی از آنجا بدست می آید.^۲

گرماپدر (د - ۱) : این آبادی تابع دهستان رودبار قصران است، و در فاصله ۱۳ کیلومتری راه طهران به شمشک و درسوی شمال شرقی آن افتاده است. شماره جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۹۳ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۷۷۱ تن ذکر گردیده است. دبستان و انجمن ده دارد و از رودخانه محلی و چشمه سار مشروب می شود. و ۱۵۰۰ رأس گوسفند و ۱ هکتار باغ دارد، محصولش گندم و جو و ارزن و عسل است، معدن زغال سنگ دارد. شغل اهالی زراعت و کارگری در معدن است و به فارسی مازندرانی سخن می گویند.^۳ در جغرافیای دره رودبار در

۱- مرآت البلدان، ج ۴ ص ۱۲ س ۱۹.

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۹۱؛ فرهنگ آبادیهای کشور،

ج ۱۳ ص ۱۹؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۰۸؛

کراسه المی، ج ۱ ص ۵۹۰.

باب این دیه چنین آمده است:

« گرمابدر: از آب نیک به قدر ثمن فرسخ که به طرف شمال [کذا: صحیح: جنوب] و مشرق رفته، به قریه گرمابدر که از آن جهة آخرین دره رودبار قصران خارج است [کذا، صحیح: قصران داخل است] می‌رسند، و این قریه در دامنه کوه یونزا واقع، وسی خانوار رعیت دارد و تیول قهرمان خان تفنگدار است، و شامل میوه‌جات زیاد نیست، و آبش از آن شعبه جاجرود است که داخل رود قریه آب نیک می‌شود^۱ ».

گل دره (ب-۴): این آبادی اکنون به حساب سیاهرود است و در سه کیلومتری شمال راه طهران به دماوند، و دو کیلومتری شمال غربی بومهن واقع است. شماره جمعیتش ۱۵۰ تن است، دبستان و انجمن ده دارد، از چشمه سار مشروب می‌شود، و ۱۶۰ گوسفند نگه می‌دارند. ۳ هکتار گندم کاری آبی و ۲ هکتار گندم کاری دیم و ۲ هکتار جو کاری آبی دارد^۲.

گلندوک (د-۳): نام این آبادی به صورت‌های گلهندوک^۳، و گل هند رودک^۴، و گل هم دورودک^۵ نیز دیده می‌شود، و تابع لواسان کوچک است، و مرکز لواسان کوچک گلندوک و آبادی متصل به آن یعنی نجار کلاست، و گلندوک در مغرب نجار کلا و بر سر راه اصلی لشکرک به ناران افتاده است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۰۹ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۵۰ تن در ۶۳ خانوار ضبط افتاده، منطقه‌ای جلگه‌ای است، از قنات و چشمه سار و رودخانه کند مشروب می‌شود و دارای ۲ دبستان و دبیرستان و مروج خانه‌داری و درمانگاه و انجمن ده و صندوق پست و پست تلگراف و تلفون و سازمانهای دولتی است، و ۳۰ هکتار کشت زار گندم

۱- جغرافیای دره رودبار، ص ۵۸، ۵۷.

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران ص ۴۱۳.

۳- جغرافیای دره رودبار، ص ۱۸؛ طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۷ ص ۳۷.

۴- کتاب اسامی دهات کسور، ج ۱ ص ۲۶۶.

۵- فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۱۵.

آبی و ۴۵ هکتار گندم دیم و کمی جو و ۱۵ هکتار باغ و قلمستان دارد ، شماره گوسفندان آنجا کم و حدود ۱۲۰ رأس است ، محصولش گندم و جو و بن‌شن و عسل و میوه‌اش سیب و گلابی و گیلاس است .

مقبره‌ای به نام بدیع بهائی در این دیه است که گویند نامه‌آور بها بوده ، و به دستور ناصرالدین‌شاه به قتل رسید ، و زیارتگاه بهائیهاست ^۱ .

لار (الف ، ب ، ج ، د ، ۳ ، ۲ ، ۱) : لار به حساب لواسان کوچک است ، و مرتع مهم و وسیعی است که در شمال شرقی قصران ، در دامنه و جنوب غربی کوه دماوند واقع است ، و به سبب ارتفاع زیاد (۳ هزار متر از سطح دریا) و برف فراوان و سرمای شدیدی که دارد ، آبادی آن کم است لکن مسراتع وسیع دارد ، سرچشمه رودخانه هراز مازندران از دره های متعدد این مرتع است که ذکرش درص ۱۲۰ کتاب حاضر گذشت . مسافت مرتع لار تا افچه ۱۸ کیلومتر است .

مرتع لار از بهترین مراتع ییلاقی محسوب است ، عرض آن ۶ تا ۷ کیلومتر و طول آن ۶۰ کیلومتر است ، به همین مناسبت در تابستان بیشتر گوسفندداران اطراف طهران و چادر نشینان برای استفاده بدانجا می‌روند ، در فرهنگ جغرافیایی ایران است که در حدود ۵۰۰ خانوار از ایلات هداوند ، عرب ، کامرد ، شمی ، بوربور از اوایل خرداد ماه تا آخر شهریور اغنام و احشام خود را به نقاط مختلفه لار می‌برند و ایلخی ارتش نیز در تابستان به لار برده می‌شود .

باری ، آثار چند قلعه خرابه قدیمی در بالای خط‌الرأسهای بعضی از رشته کوه های آنجا مانند کمر دشت و دشتک و قلعه هفت دختران دیده می‌شود که ظاهراً از بناهای مذهبی زردشتی است و ذکر آن به جای خود بیاید .

در کوه‌های آن حیوانات وحشی و درنده و شکار کم نیست ، و چنانکه در ذکر راهها درص ۱۶۰ گذشت راه کاروانی باستانی طهران و لواسان به مازندران از دره

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۹۳ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ،

لار بوده است و گردنه افچه بشم میان رودبار و لار واقع است. در اغلب نقاط دره لار رگه‌های زغال سنگ در سطح زمین نمایان است. این دره به سبب خوشی هوای تابستانی از قدیم مورد توجه بزرگان بوده است، و ذکر کوشک، ارغون‌خان از شاهان ایلخانیان در ص ۱۴۱ کتاب حاضر گذشت^۱. صنایع الدوله در مرآت البلدان در ذیل چهل چشمه نوشته :

« چهل چشمه لار طبرستان که آنرا قصرخ بلاغ هم می‌گویند دره‌ای است عریض که منتهی عرض آن هزار ذرع و امتدادش تقریباً از مشرق به مغرب کمابیش دو فرسنگ و تمام رودخانه لار از طرف مغرب به مشرق جریان دارد. این اسم خالی از مسمی نیست، و محتمل است زیاده از چهل چشمه آب از کوههای اطراف داخل رودخانه لار شود. هوایش در تابستان نهایت معتدل بلکه شبها زیاد سرد است. خانلرخان سیل سپر باطایفه خود که در ورامین املاک و قشلاق دارند ایام تابستان را آنجا به سر می‌برند. بنای عمارتی هم خانلرخان آنجا نموده بود ولی شدت سرمای زمستان آنرا منهدم کرده، و آثار آن باقی است. در دهنه این دره آثاری قدیمی پیدا است، و بعضی جاهای آنرا پنجسال قبل (سال ۱۲۹۱ قمری) حفر کردند، شمعدان چدنی کار قدیم و بعضی اسباب دیگر بیرون آمد. یکی از یورتهای لار که در تابستان اردوی همایون (ناصرالدین شاه) در آنجا اقامت می‌فرماید چهل چشمه است.^۲»

رایینو در کتاب مازندران و استرآباد نام مراتع لار را بدینگونه ذکر کرده :

«... دره لار: یورت یا مراتع : چشمه شاه، چهل چشمه، گیلردک، اما مزاده ابن امام موسی، خان احمد، خانلرخان، خرسنگ، لته بند، سه دره، شاه، کاروانسرای سرخک، بستک (ارتفاع ۸۵۰۰ پا) و سفیدآب که سر راه طهران - بلده نور از طریق لشکرک واقع است.

۱- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۱؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها

۱۹۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۲۵.

۲- مرآت البلدان، ج ۴ ص ۳۰۳.

دهکده نمک چاه نیز در دره لاراست.^۱»

جز در ناحیت قصران اماکنی دیگر به نام لار در شهرکرد و ساوه و مرند و زنجان و چاه بهار و بهبهان و زاهدان و نیز شهرستان لار در جنوب وجود دارد، و نیز نام چندین مکان مصدر به کلمه لاراست نظیر لارسر در فومن و لارهنگ در سبزوار و غیرهما^۲.

لالان (۵ - ۱) : لالان جزء دهستان رودبار قصران است، و در ۸ کیلومتری شمال شرقی راه اصلی طهران به شمشک واقع است. شماره جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۹۱۱ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۵۵۸ تن معین گردیده است، از چشمه سار و رود محلی مشروب می شود. دبستان و انجمن ده دارد و ۱۵۰۰ رأس گوسفند نگهداری می شود، ۴ هکتار باغ و قلمستان دارد محصولش گندم و جو و سیب زمینی و ارزن و لبنیات و میوه است و معدن زغال سنگ دارد. شغل اهالی زراعت و گلهداری است. به فارسی مازندرانی سخن می گویند^۳.

در جغرافیای دره رودبار درباره لالان چنین درج افتاده :

« لالان : این قریه در سمت شمال زایگان به فاصله ثمن فرسخ در میان دره ای واقع است که متصل به دره زایگان است، و در دامنه جنوبی کوه ورزا کنار رودی که به اسم خود قریه موسوم است واقع شده، و رود مزبور از دامنه کوه ورزا که به همین قریه اتصال دارد جاری است، و فقط این ده شامل هشتاد خانوار رعیت، و تیول عباسقلی سلطان سرباز رودبار از فوج دماوند است. و امامزاده ای در این جا مدفون است معروف به امامزاده عبدالله، و در کوه ورزا امامزاده دیگری است مشهور به امامزاده جعفر، و این هر دو برادر و از اولاد حضرت موسی کاظم علیه السلام

۱- مازندران و استرآباد رایینو، ص ۱۵۴ س آخر.

۲- فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۲۵.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۹۶؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج

۱۳ ص ۱۹؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۲۶؛ کراسه

العمی، ج ۱ ص ۵۹۰.

هستند ، و این قریه آخرین ده رودبار قصران خارج است (کذا ، صحیح : قصران داخل است) از طرف شمال ، که بعد از گذشتن از این قریه داخل خاک نور می شوند .

تنبیه : بالای کوه سمت غربی لالان مغاره‌ای است تقریباً به قدر چارسوق کوچک طهران . آبی از سقف آن می‌چکد و سنگ سفید می‌گردد ، و راهی دارد که تا آخر مغاره می‌رود ولی تا به حال کسی به منتهای آنجا نرسیده...^۱ در تبریز و گلپایگان نیز آبادیهایی به نام لالان وجود دارد^۲ ، و تواند بود که این نام از لال به معنی سرخ و لعل^۳ و الف و نون نسبت ترکیب یافته باشد . از مقوله سرخ حصار و زردبند و سیاه بیشه .

لانیز (ز - ۱) : لانیز آبادی کوچکی است جزء دهستان شهرستان بخش حومه شهرستان کرج که در جنوب راه اصلی طهران به چالوس و ۳ کیلومتری مغرب راه دو آب به شهرستان افتاده است . جمعیتش ۶۱ تن است ، راهش مالروست از رودخانه مشروب می‌شود ، ۱۵۰ گوسفند و کمی باغ دارد . محصولش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و میوه‌اش سیب و گردوست^۴ .

لتیان (۵ - ۳ ، ۴) : لتیان دیهی است با ۲۱۶ تن جمعیت و تابع لواسان کوچک و در فاصله ۷ کیلومتری شمال شرقی راه تلو به لشکرک واقع است ، و از راه تلوئی بالا و سد فرحناز و گلندوک می‌توان بدانجا می‌رفت ، و از رودخانه مشروب می‌شود ، ۵ هکتار گندم دیم و ۲۵ هکتار باغ و قلمستان دارد ، از این دیه گندم و سیب و گیلاس به دست می‌آید^۵ . نام لتیان را مؤلف طرائق الحقایق نیز در این کتاب بیاورده

۱- جغرافیای دده رودبار ، ص ۵۴-۵۶ .

۲- فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۲۶ .

۳- لغت فرس اسدی ، برهان قاطع .

۴- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵۰ .

۵- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص

است ۱»

لشكرك (د - ۳) : لشكرك پهنه‌ای است جزء لواسان كوچك در دامنه شمالی گردنه قوچك کنار رود جاجرود كه اردوگاه تابستانی ارتش است ، و در این محل راه طهران بدانجا به دو شاخه تقسیم می‌شود ، شاخه‌ای به سوی رودبار قصران و شاخه دیگر به سمت لواسان می‌رود ، حاج معصومعلی شاه در طرائق الحقایق در ذكر مزرعه لشكرك چنین نوشته :

« ... سرازیر [قوچك] كه تمام شد به مزرعه لشكرك کنار رودخانه جاجرود رسیدیم ، تا به اینجا سه فرسخ [از طهران] آمده‌ایم ، و مزرعه قریب بیست سال می‌شود [از ۱۲۹۵ قمری] كه به امر شاهنشاه مبرور [ناصرالدین شاه] بنای آبادی آن شده ، انشاء عمارت و تشكيل باغ و بیشه مصنوعی نموده ، و چون مباشر آن حیدر نام بوده لهذا حیدر آباد نام آنجا را فرموده ، كوهستان آن حدود قرق است برای شكارگاه اعلیحضرت [مظفرالدین شاه] ۲ .

در المآثر والآثار در ذكر بناهای عهد ناصرالدین شاه درج آمده :

« انشاء عمارت و تشكيل باغ و بیشه مصنوعی حیدر آباد در لشكرك کنار رودخانه

جاجرود ... ۳ »

این محل و نام آن باستانی است ، و در ناحیت شمالی كشور چند مكان بدین نام معروف است ، و از جمله لشكرك تنكابن^۴ و آمل است^۵ . راه كوشك خلیفه عباسی و كاخ علی كاه در لواسان مذکور در ص ۱۳۴ ، ۱۳۵ كتاب حاضر از اینجا بوده است .

لواسان بزرگ (ج-۳) : لواسان بزرگ مركز دهستان لواسان بزرگ قصران

۱- طرائق الحقایق ، ج ۳ ص ۳۰۱ س ۳۲ .

۲- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۳۹۷ س ۲۴ .

۳- المآثر والآثار ، ص ۸۲ س ۲۰ ستون چپ .

۴- هیئت علمی فرانسه در ایران (سفرنامه دمرگان) ، ص ۴۵۳ س ۲۴ ستون راست ؛

مازندران و استرآباد را بینو ، ص ۴۷ س ۳ ، ص ۱۴۴ س ماقبل آخر .

۵- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۳ ص ۱۲۲ س ۱۵ .

است ، و در ۹ کیلومتری شمال راه طهران به دماوند و ۱۵ کیلومتری مشرق گلندوک واقع است . شماره جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۸۵۲ تن و در فرهنگ آبادی کشور ۱۱۸۲ تن در ۲۱۷ خانوار درج آمده ، از چشمه سار و رودخانه لواسان مشروب می شود ۲ دبستان و انجمن ده دارد ، و ۱۲۰۰ گوسفند نگهداری می شود ، ۵ هکتار باغ و قلمستان دارد . محصولش گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و نخود و میوه اش سیب و گلابی است ، چندین مزارع کوچک و چشمه سارها جزء این آبادی است^۱ این آبادی کهنه و قدیمی است لکن نامش در منابع مورداستفاده قبل از سال ۸۸۱ هجری درج نیامده ، و چنانکه در ص ۱۳۹ ، ۱۴۰ کتاب حاضر مذکور افتاد ازین تاریخ به بعد در منابعی همچون تاریخ طبرستان مرعشی از مؤلفات سال ۸۸۱ هجری و تاریخ خانی فراهم آمده در حدود سال ۹۲۱ ، ۹۲۲ هجری به چشم می خورد ، آنچه در منابع باستانی تر درج است اطلاق لواسان بر کوه دماوند است ، که ناصر خسرو که در محرم سال ۴۳۸ هجری قمری در ری بود آنرا در سفرنامه ذکر کرده است و قول وی در ص ۱۸ کتاب حاضر نقل افتاد . از جمله دلائل قدمت لواسان بزرگ مسجد آنجاست و در آن باب نیز در ص ۲۰۹ ، ۲۱۰ کتاب حاضر سخن رفت بدانجا رجوع شود . بدین نام آبادیهای دیگری نیز هست که یکی لواسان در اسکوی تبریز ، و دیگر لواسانی در قصر شیرین است^۲ .

مزرعه سادات (۳-۵) : مزرعه دیهی است جزء دهستان لواسان کوچک که در چهار کیلومتری شمال گلندوک واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۹۷ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۵۵ تن ذکر گردیده است که اکثر سادات هستند . دبستان و انجمن ده دارد ، از چشمه سار مشروب می شود ، ۲ هکتار گندمکاری آبی و ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد . تعداد گوسفندان از ۲۵۰ رأس تجاوز نمی کند .

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ ، آبادیها ص ۱۹۷ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج

۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۲۹ .

۲- فرهنگ دهخدا .

محصولش گندم و جو و سیب زمینی و مختصر عسل است و میوه‌اش سیب و گردو و گیلاس و آلبالوست . شغل اهالی زراعت و گلهداری است و در سابق کرباس بافی نیز مورد توجه بوده است ^۱ .

مصطفی خان (ج، ۵-۴) : نام این آبادی در فرهنگ آبادیهای کشور درج است و جزء دهستان لواسان کوچک است . دبستان و درمانگاه دارد . از رودخانه مشروب می شود ۲ هکتار گندم کاری دیم و ۲ هکتار باغ و قلمستان دارد ^۲ .
میگون (۵ - ۲) : میگون آبادی است بزرگ و تابع رودبار قصران است ،



از سازمان جغرافیایی کشور

عکس هوایی میگون ^۱ / ۵۵۰۰۰

جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۳۷۵ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۹۵۴ تن درج آمده ، و در سر راه اصلی طهران به شمشک قرار گرفته است . از رودخانه شمشک و دربند سر (شاخه جاجرود) مشروب می شود ، ۲ دبستان و دبیرستان و درمانگاه و ۲ شرکت تعاونی و صندوق و دفتر پست ، و پست و تلگراف و تلفون و

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، آبادیها ص ۲۰۸؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج

۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶ (مزرعه).

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰ .

مهمانخانه و کافه دارد ، و ۳۰۰۰ گوسفند نگهداری می شود . ۸۳ هکتار باغ و قلمستان دارد . محصولش گندم و جو و باقلا و سیب زمینی و لوبیا و عسل و لبنیات و میوه اش سیب و گلابی و گیلاس است . مزرعه هملون جزء این دیه است . شغل اهالی زراعت و گلهداری و کارگری در معادن است ، امامزاده ای دارد . نام اصلی این آباد که در منابع متعلق به عهد قاجاریان درج آمده «میگان»^۱ است . در جغرافیای دره رودبار در باب میگون چنین ذکر رفته :

« از فشم به طرف شمال مایل به مغرب به قدر ثلث فرسخ که می روند به قریه میگان می رسند ، که در دامنه جنوبی کوه گاجره میان دره واقع است ، و آبش همان آب رود در بند سر و شامل صد و پنجاه خانوار رعیت است ، در کوه سمت شرقی میگان حاجی علی اکبر از باب در این سنوات معدن سنگ مرمر پیدا کرده ، و این قریه باغات و اشجار هم دارد و آب گرم معدنی هست ...^۲ »

ناران (۵ - ۳) : ناران جزء دهستان لواسان کوچک است ، و در سه کیلومتری شمال شرقی گلندوک افتاده است و راه فرعی به گلندوک دارد ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۷۷ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۲۰ تن معین گردیده است ، از رودخانه افچه مشروب می شود و جلگه ای است . اهالی از دبستان و دبیرستان و مروج خانه داری و درمانگاه و انجمن ده و صندوق پست و دفتر پست بهره مندند . ۴۰۰ گوسفند و ۶ هکتار باغ و قلمستان دارد محصولش گندم و جو و بن شن و میوه اش سیب است^۳ .

ناصر آباد (۵ - ۳) : این دیه جزء دهستان لواسان کوچک است ، و در

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۱۸ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۶۷ ؛ کراسه المی ، ج ۱ ص ۵۹۰ (میگان) .

۲- جغرافیای دره رودبار ، ص ۴۹ ، ۵۰ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۲۰ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۶۸ .

فاصله ۶ کیلومتری شمال گلندوک واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۰۴ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۰۶ تن قید گردیده است. دبستان و انجمن ده دارد، شماره گوسفندان این آبادی ۵۰۰ رأس است، ۳ هکتار گندم کاری آبی و ۵ هکتار دیم و ۱۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، از رودخانه مشروب می شود، محصولات گندم و جو و سیب زمینی و لوبیا و لبنیات و میوه اش سیب و گردو و گیلاس است، شغل اهالی زراعت و گلهداری است.^۱

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات از این آبادی چنین یاد کرده است:

« ناصر آباد قریه بزرگی است. حمام و مسجدی دارد. اشجار میوه و سایر اشجار زیاد دارد. خوب واقع شده. طرف مغرب دره است. خانه سید عبدالکریم که حالا سید عبدالکریم خان است و برادر انیس الدوله است اینجا است. مادر انیس الدوله به پدر سید عبدالکریم شوهر کرده. . . . و این برادر از شوهر ثانی به عمل آمده^۲ . »

ناظم آباد (د-۳): ناظم آباد دیهی است جزء لواسان کوچک که در چهار کیلومتری جنوب شرقی گلندوک، و نزدیک به لتیان واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۷ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۱ تن ضبط گردیده است. دبستان و دبیرستان و مروج خانه داری و درمانگاه و صندوق پست و دفتر پست در دسترس است، از رودخانه مشروب می شود، و ۱۰۰ رأس گوسفند دارد. وسعت کشتزار گندم آبی ۳۲ هکتار و گندم دیمش ۱۸ هکتار و جو ۲ هکتار و باغ و قلمستانش ۶ هکتار است. محصولاتش گندم و جو و بن شن و میوه اش سیب و گیلاس است، تپه ای دارد که در اثر کاوش آثار قدیمه در آن دیده شده است. شغل اهالی زراعت

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۲۲۰؛ فرهنگ آبادیهای کشور ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۶۹.
- ۲- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۱۲۳، ۳، در وقایع چهارشنبه ۲۶ شوال ۱۲۹۸ قمری.

و باغداری است^۱.

نجار کلا (۵-۳): این آبادی در نزدیکی گلندوک و درسوی مشرق آن افتاده و جزء دیه های لواسان کوچک قصران است، که با گلندوک مرکز لواسان کوچک هستند. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۵۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۷۰ تن ذکر گردیده است. از رودخانه کند مشروب می شود. دبستان و دبیرستان، و مروج خانه داری و درمانگاه و انجمن ده و صندوق پست و دفتر پست دارد. تعداد گوسفندانش ۵۰۰ رأس است، و ۳۰ هکتار گندمکاری آبی و ۲ هکتار جو و ۱۳ هکتار باغ و قلمستان دارد. محصولش گندم و جو و بن شن و میوه اش سیب است^۲. در طرائق الحقائق نامش به صورت نجار کلا علیا و نجار کلا سفلی^۳ درج است. نمک چاه: دهکده ای جزء لاراست و ذکر آن در لار ص ۴۷۷ کتاب حاضر گذشت.

نوشانی (۵-۳): ذکر این مکان در فرهنگ آبادیهای کشور آمده است، و ۲۳ تن جمعیت دارد، و در ۲ کیلومتری شمال راه لشکرک به گلندوک واقع است، از قنات مشروب می شود ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد، محصولش گیلاس سیب و انجیر و هلو است^۴.

نیک نام ده (ج-۳): این دیه جزء لواسان بزرگ است، و در ۹ کیلومتری شمال راه طهران به دماوند، و ۱۰ کیلومتری مشرق گلندوک افتاده است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۳۲۲ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۲۰۳ تن قید

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۲۲۱؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۳ ص ۲۱؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۶۹.
 ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۲۲۱؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۱؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۷۰.

۳- طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۸ ص ۱.
 ۴- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۱.

شده است، از چشمه سار و رودخانه برگ جهان مشروب می شود. دبستان وانجمن ده دارد. تعداد گوسفندانش ۱۴۰۰ رأس است. ۴۹ هکتار گندمکاری و ۲۲ هکتار جوکاری و ۷ هکتار باغ و قلمستان دارد. محصولش گندم و جو و عدس و لوبیا و نخود، میوه اش سیب و گیلاس و گردو و آلوزرد و آلبالوست. شغل اهالی زراعت و گوسفند داری است و سابقاً کرباس بافی نیز مورد توجه بوده است^۱.

واصف جان (ب-۴): این آبادی اکنون جزء سپاهرود است، و ۱۵۶ تن جمعیت دارد، و در ۶ کیلومتری راه اصلی طهران به دماوند واقع است. دبستان و انجمن ده دارد. تعداد گوسفندانش ۴۰۰ رأس است، ۲ هکتار گندمکاری آبی و ۲ هکتار جوکاری و مقداری باغ و قلمستان دارد و از آنجا گندم و جو و سیب زمینی و عدس و لوبیا و گردو بدست می آید.^۲

همه جا (ز-۱): این آبادی جزء دهستان شهرستانک از بخش حومه شهرستان کرج است، و ۲۲۲ تن جمعیت دارد، و در ۳ کیلومتری شمال راه طهران به چالوس واقع است. دبستان و انجمن ده دارد. از چشمه سار مشروب می شود، و ۳۰۰ رأس گوسفند و بز دارد، وسعت باغ آنجا ۳ هکتار است و از آنجا سیب زمینی و لوبیا و آلبالو و سیب و گردو بدست می آید.^۲

هنزک (د-۳): هنزک از آبادیهای باستانی قصران داخل بوده است، و در ص ۳۸۵ کتاب حاضر در ذکر چلاویان نام هنزک و سینک گذشت. این آبادی اکنون جزء لواسان کوچک است و با سینک فاصله ای اندک دارد و در جنوب آن افتاده است و در ۳ کیلومتری راه اصلی واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۰۴ تن، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۲۸ تن در ۴۷ خانوار مذکور است. دبستان و

-
- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۲۲۷؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۸۳.
 - ۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۸۴.
 - ۳- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۹۶.

دبیرستان و درمانگاه وانجمن ده و صندوق پست و دفتر پست در دسترس است. از رودخانه مشروب می‌شود، تعداد گوسفندان صد رأس ذکر گردیده است، ۵ هکتار گندم کاری آبی و ۱۹ هکتار دیم، و ۱۶ هکتار باغ و قلمستان دارد. محصولش گندم و جو و لوبیا و میوه‌اش سیب و گیلاس و آلوزرد است. شغل اهالی زراعت است^۱. نام این آبادی در طرائق الحقائق درج است و روایت آن در ذیل سینک درص ۴۵۹ کتاب حاضر گذشت.

شرح آبادیهای قصران داخل در اینجا پایان می‌پذیرد. در این مقام به مناسبت بدین نکته اشارت می‌رود که پاره‌ای نامهای اماکن کوچک کم اهمیت نیز در قصران داخل وجود داشته است که به حساب آبادی بزرگ مجاور خویش است و چون بر شرح آنها فایده‌ای مترتب نبود از ذکرشان خودداری رفت، نظیر جیرلارو و جورلارو و تلخ او در دربندسر قصران، و اسفیستان (سفیدستان) در شمشک رودبار قصران، و سنگ دروازه و دمکاره و قلعه ارباب و گوزل دره در سیاهرود و جزء اینها.

بخش دوم قصران خارج:

آبادیهای قصران خارج، چنانکه در ص ۴۲۶ ذکر رفت جملگی جلگه‌ای است، و تنها قرب سی‌آبادی در دامن کوه افتاده است. این آبادیها اکثر باستانی و کهنه است، و در منابع تاریخی در ذکر وقایع این پهنه نام آنها به چشم می‌خورد. از نیم قرن پیش (نیمه اول قرن چهاردهم هجری شمسی) که شهر طهران روبرو توسعه می‌رفت آبادیهای اطراف به تدریج یکی پس از دیگری به نسبت نزدیکی و دوری در درون شهر قرار گرفته‌اند چنانکه اکنون از صورت سابق آنها تنها نامی به جای مانده است و این مهم همچنان ادامه خواهد داشت، و از قرب ۱۵۰ آبادی قصران خارج جز شماره قلیلی اکنون همه جزء شهر و گوشه‌ای از آنند و دیری نباید که -

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، آبادیها ص ۲۳۹؛ فرهنگ آبادیهای کشور،

ج ۱۳ ص ۲۱؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران،

بدین صورت که شهر توسعه می‌یابد - نه تنها قصران خارج بلکه برخی از آبادیهای قصران داخل نیز در درون شهر کهای طهران واقع خواهند شد ، و تنها نامی از آنها باز خواهد ماند . پرواضح است که در آن صورت در تدوین تاریخ کامل این شهر بزرگ و شناختن پیشینه آن ، آگاهی بر سوابق فرد فرد این آبادیها نهایت ضرورت را خواهد داشت . با توجه بدین حقیقت اطلاعاتی را که نگارنده در طی مطالعات خویش در این باب بدست آورده است به ترتیب در ذیل درج می‌کند ، و بدین نکته نیز اشارت می‌رود که چنانکه در سوابق گذشت ارقام و آمار مذکور در این مبحث متکی به سرشماری سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۴۵ هجری شمسی است که خود در مواردی از تقریب و تخمین خالی نبوده است ، و چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست به هیچ‌روی عدد و رقم تغییر ناپذیری در هیچ شأنی از شئون این آبادیها - جز آنچه مربوط به وضع طبیعی آنهاست - نمی‌توان ارائه داد ، و آمار که در هر بار آمارگیری بدست می‌آید با هر دقتی که باشد تنها برای همان سال قاطعیت دارد . و ذکر ارقام مذکور در هر آبادی در این فصل برای شناسائی نسبی است . اینک شرح آبادیها با ایجازی تمام :

احتسابیه (ه - ۳) : این محل آبادی کوچك و جزء حومه شمیران است و در ۱۰ کیلومتری مشرق تجریش ، نزدیک سوهانك واقع است ، محلی است ییلاقی ، سکنه دائمی آن در فرهنگ جغرافیایی ایران ۶ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۶ تن ذکر گردیده است . از قنات مشروب می‌شود ۳ هکتار کشتزار گندم آبی و ۳۰ هکتار باغ و قلمستان دارد . از آنجا غلات و سیب و به و گیلاس و بادام و گردو به - دست می‌آید ^۲ .

احمدآباد مستوفی (ح - ۵) : این آبادی جزء دهستان غار غربی بخش

۱- رك : ص ۴۲۵ کتاب حاضر .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱ آبادیها ص ۴ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳

ص ۱۸ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۷ .

حومه ری است، و در ۲۲ کیلومتری شمال غربی شهرری، و ۶ کیلومتری جنوب راه طهران به قزوین واقع است، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۹۱۱ تن ذکر شده است. از قنات ورودخانه کرج و چاه عمیق و نیمه عمیق مشروب می شود. دبستان ودبیرستان وانجمن ده و صندوق پست دارد، و در آنجا ۶۰۰ رأس گوسفند نگهداری می شود، وسعت گندمکاریش ۲۰۰ هکتار و جو ۷ هکتار و باغ و قلمستانش ۱۰۰ هکتار است. پنبه و چغندر و گوجه فرنگی و انگور و سیب از آنجا به دست می آید دامداری و مرغداری معمول است.^۱

اذون (ظ : و - ۳، ۴) : ذکر این مکان در بحث از اوین بیاید .

اراج (ه - ۳) : این آبادی جزء حومه شمیران است، و درشش کیلومتری مشرق تجریش متصل به راه قلک به لشکرک و جنوب اقدسیه واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۰۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۵۳۹ تن ذکر گردیده است . دبستان و انجمن ده و صندوق پست دارد . از قنات مشروب می شود . ۶ هکتار گندم کاری آبی و ۲ هکتار جو و باغ دارد و از آنجا غلات و صیفی و بن شن و میوه به دست می آید^۲ . اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات در رجب سال ۱۲۹۸ از این آبادی یادی کرده و آنرا همسایه رضا آباد دانسته :

«... رعیتی از رعایای اراج که همسایه رضا آباد است خلافتی کرده...»^۳

ازگل (ه - ۴) : از گل جزء دهستان حومه شمیران است، و در هفت کیلومتری مشرق تجریش افتاده است، شماره جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران (در تابستان) ۵۰۰ و در فرهنگ آبادیهای کشور ۸۶۰ تن درج آمده است . از قنات

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۴؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۲.
گویا ظاهراً این آبادی در فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱ آبادیها ص ۵، و فرهنگ آبادیهای ایران ص ۱۹ به نام احمدآباد شاهی درج آمده است.

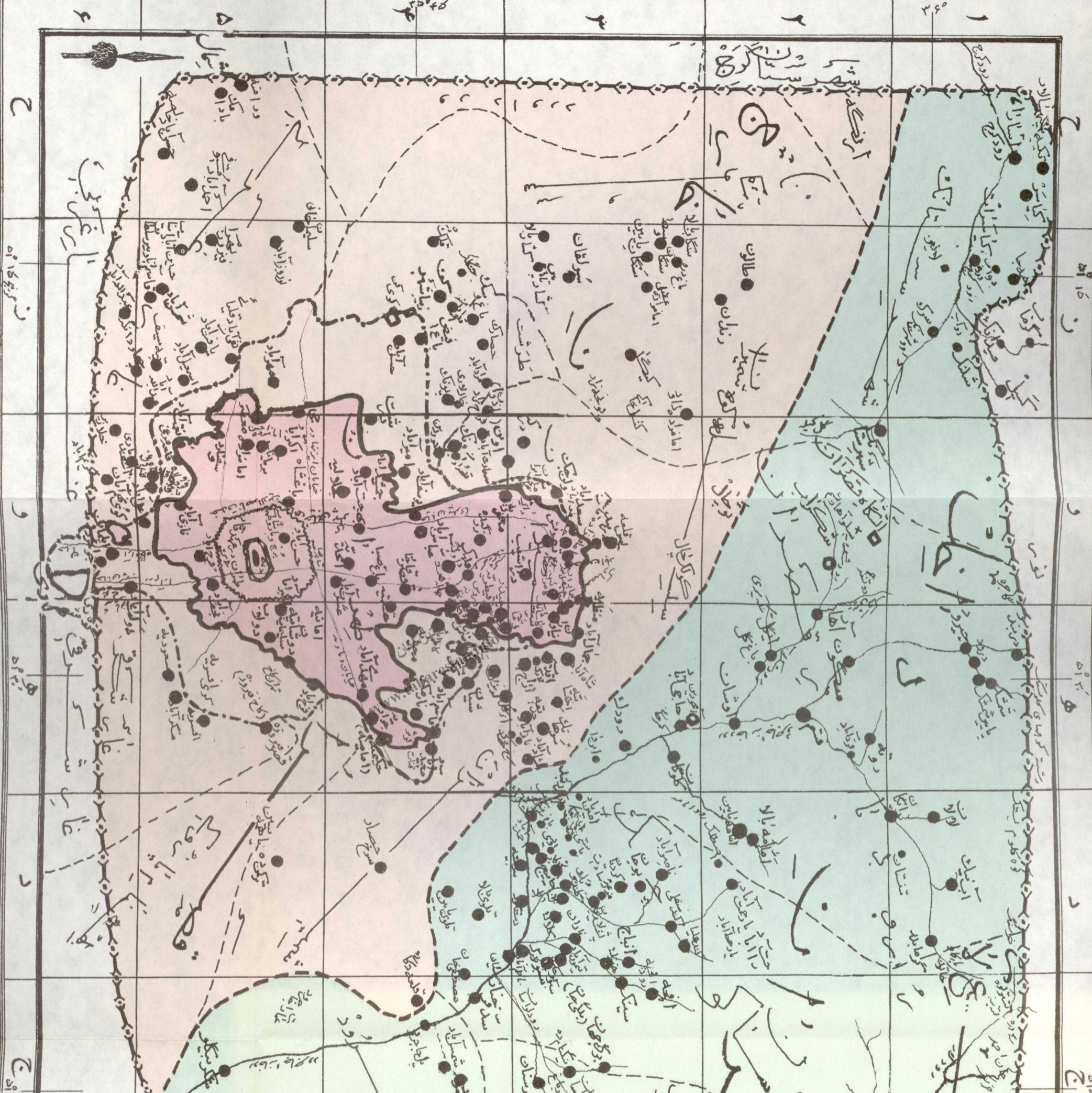
۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۶؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۰.

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۹۱ س ۱۰.

قصران

بخشها و آبادیها و مزارعها

<ul style="list-style-type: none"> مركز و قسمتها مركز و قسمتها داخل خانقاه مركز و قسمتها (طهران) مركز و قسمتها (طهران) مركز و قسمتها (طهران) 	<ul style="list-style-type: none"> دیچه ها آبادیها و آبادیها آبادیها و آبادیها آبادیها و آبادیها آبادیها و آبادیها
---	---



مقابل صفحه ۴۸۸ .

در سطح این نقشه بیشتر از همه های ترکیه آبادیها و آبادیها و مزارعها ۱۲ و نقشه خانی ارتش میگوی B۲ ۴۲۸ و نقشه خانی ارتش میگوی B۲ ۴۲۸

توسیع : طهران به رنگ بنفش سبز طهران خارج به رنگ سورقرمزین و طهران داخل به رنگ آبی است

ودره آبك در مشروب می شود . دبستان وانچمن ده دارد . وسعت كشتزارش، گندم آبی ۴۰ هكتار و جو آبی ۱۰ هكتار است و ۵ هكتار باغ و قلمستان دارد . از آنجا گندم و جو و صیفی و یونجه و میوه به دست می آید .^۱

اسفندیاری (و - ۶) : این دبه جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است و در ۴ کیلوی جنوب طهران و ۶ کیلومتری شمال غربی شهر ری افتاده است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۰۰ (زردشتی) ، در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۱۲ تن آمده است ، از قنات و چاه عمیق مشروب می شود . دبستان و صندوق پست دارد . به فارسی و فرس قدیم سخن می گویند . ۲۲ هكتار گندم کاری آبی و ۴ هكتار جو آبی و ۹ هكتار باغ دارد ، محصولش گندم و جو و صیفی و سبزیکاری و چغندر قند است . شغل اهالی زراعت و گاوداری است .^۲

اسماعیل آباد یافت آباد (۵ - ۵) : اسماعیل آباد جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ، و در ۱۰ کیلومتری شمال غربی شهر ری افتاده است ، و با راه رباط کریم قرب ۲ کیلومتر فاصله دارد ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۵۶ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۲۲ تن مذکور است ، از قنات و رودخانه کرج و چاه نیمه عمیق مشروب می شود ، انچمن ده و صندوق پست دارد ، وسعت گندمکاریش ۲۰ هكتار و جو ۴ هكتار است و ۳ هكتار نیز باغ دارد . محصولش گندم و جو و صیفی و چغندر قند و پنبه و پیاز است .^۳

اصفهانك (۵ - ۵) : اصفهانك همان سلیمانیه نزدیک دولاب است که شرحش

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۰ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۳ .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ، ص ۱۲ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۴ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۶ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۳ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۴ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۲ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۸ .

به جای خود بیاید .

افسریه (ه - ۵): افسریه جزء دهستان غار شرقی بخش حومه ری است و جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۷۲۶ تن ضبط گردیده ، دبستان وانجمن ده و صندوق پست دارد . دامداری و مرغداری و سنگ تراشی در آنجا معمول است .^۱

اقدسیه (ه - ۳): این آبادی کوهستانی و جزء بخش حومه شمیران است ، و در ۶ کیلومتری مشرق تجریش افتاده است . این دیه از آبادیهای خوش آب و هوای شمیران است ، و محل اردوگاه تابستانی دانشکده افسری است ، جمعیت مقیم آنجا در فرهنگ جغرافیایی ایران در حدود ۱۰ خانوار ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۶۲ تن در ۱۲ خانوار ضبط گردیده . اهالی این دیه زارع و باغبانند .^۲

اکبر آباد دولاب (ه - ۵) : اکبر آباد جنب دولاب واقع است و در سابق در جنوب شرقی طهران افتاده بوده است ، و اکنون که شهر توسعه یافته جزء شهر شده است .^۳

اکبر آباد امامزاده حسن (و - ۵) : این محل اندکی در شمال بریانک و جی در مغرب طهران افتاده است ، و اکنون که شهر وسعت پیدا کرده جزء شهر شده است .^۴

اکبر آباد شمیران (ه - ۴) : اکبر آباد در ۵ کیلومتری جنوب شرقی تجریش و متصل به رستم آباد واقع است ، که اکنون داخل محدوده شهر طهران است . شماره جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۰۰ تن ذکر گردیده است .

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۲۰ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۷ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج

۱۳ ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۱

۳- کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۶ ص ۲۰۰ .

۴- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۶ .

از قنات مشروب می‌شود. اکثر اهالی به‌کارگیری در مهمات‌سازی ارتش مشغولند و تنی چند نیز کارمند ادارات هستند.^۱

امامزاده حسن (و - ۵) : امامزاده حسن در جنوب غربی طهران قبل از توسعه واقع بوده است لکن اکنون جزء شهر شده است، و در گذشته در سازمان کشوری جزء ری به حساب می‌آمده است.^۲ این امامزاده مزار و مطاف است و مردم شبهای جمعه و خاصه در روز ۲۸ صفر بدانجا به زیارت می‌روند.^۳ در نزهة القلوب در ذکر دیه‌های غار ری چنین ذکر رفته :

« طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام، که به جیان مشهور است.^۴ »

منظور از حسن بن الحسن (ع) حسن مثنی است، لکن حسن مثنی در بقیع مدینه^۵ مدفون است. در کتاب جنة النعیم در باب معصوم زاده مدفون در بقعة امامزاده حسن چنین ذکر گردیده :

« ... این مزار قطعاً حسن مثنی نیست ... در کتاب منتقلة الطالبيه ... نقل کرده است : از مدفونین ری حسن امیر است، و او نسب را به حسن امیر پسر زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... می‌رساند، بدین گونه : بالری الحسن امیر بن ابی عبدالله محمد عزیز بن احمد الخطیبی ابن الحسن بن جعفر بن هرون بن اسحق الکوکی ابن الحسن الامیر بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، به عبارة دیگر شش پست نسب را به حسن بن زید جد دوم حضرت عبدالعظیم می‌رساند، و به هشت فاصله به حضرت امام حسن مجتبی (ع) ؛ پس بر این بیان حضرت امامزاده

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳ آبادیها ص ۱۸.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳ آبادیها ص ۲۰.

۳- کتاب اسامی دهات کشور، ۱۳ س ۲۳۶.

۴- نزهة القلوب، مقاله نالته ص ۵۴.

۵- جنة النعیم، ص ۱۰۶ س ۲۲ به بعد.

حسن ملقب به امیر است مانند جد بزرگوارش وحسنی است ...^۱

امامزاده داود (و ، ز - ۳) : امامزاده داود در سازمان کشوری اکنون جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است . جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۲۷ تن درج آمده است . انجمن ده دارد . تعدادی گوسفندنگهداری می شود^۲ . این مکان در تابستان مطاف و زیارتگاه است ، و هوایش خوش است . اعتمادالسلطنه در خاطرات پنجشنبه ۲۰ شوال سال ۱۳۰۱ هجری قمری نوشته :

« ... امامزاده داود که سجده گاه جمعی از مقدسین طهران و محل عیش [مردم] بی عار و الواط شهر است و در فصل تابستان از پیاده و سواره باید چهل پنجاه هزار نفر آنجا بروند . در وسط دره تنگی واقع شده ، بسیار بد هوا و بی صفا جای است .

امامزاده هم ظاهراً از سادات زیدیه حسینی باشد ، تا درست معلوم گردد خواهم نوشت . جمعی از اعیان تعمیرات کرده اند . غالباً منهدم شده . اصل بنا را خازن الدوله زوجه فتحعلی شاه در سنه ۱۲۴۸ گذاشته است . مرحوم مؤیدالدوله طهاسب میرزا و نصره الدوله فیروز میرزا بعضی ابنیه به او الحاق کرده اند ...^۳»

باستان شناس و دانشمند گرانقدر آقای سید محمد تقی مصطفوی را در باب امامزاده داود و بناء بقعه آن مقالتی ممتع است که مزید فایده را لختهایی از آن در ذیل درج می افتد :

« امامزاده داود از توابع قصبه کن است ، که از فره زاد ۱۵ کیلومتر فاصله دارد ، و در تابستان مطاف و زیارتگاه است ، و هوایی خوش دارد . در سالهای پیش بقعه امامزاده داود عبارت از ساختمانهای سنگی مشتمل بر صحن و طاقناهای کم عمق در اطراف بود ... و تنها گنبد بقعه آن از شبروانی سبزرنگ بود ، و باقی بامها با کاه گل پوشانده شده بود . از اوائل سلطنت اعلیحضرت فقید به تدریج طاقناهای

۱- حبه النمیم ، ص ۱۰۷ س ۱۳ ، نیز : ص ۵۰۰ س ۹ به بعد ، با اندک اختلاف .

۲- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ج ۱ ص ۲۶۵ .

۳- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۳۵۷ س ۹ .

سنگی اطراف صحن تبدیل به اطاقهای يك طبقه یا دو طبقه شد که با نمای آجر و پوشش شیروانی ساخته‌اند ، و بامها همه شیروانی شد ... اکنون شبهای تابستان در اثر موتور برق و چراغهای توری زنبوری از دور منظره دلکشی دارد ... جاده از فره زاد تا امامزاده داود همان جاده کوهستانی است که زمان ناصرالدین شاه ساخته‌اند، فقط چند کیلومتر آنرا با اعانات ، کمی اصلاح کرده‌اند. در سال بیش از صد هزار زائر دارد ، و هیچ جا به این اندازه گوسفند ذبح نمی‌کنند . . . در محلی که طرفین شرقی و غربی دره به یکدیگر نزدیک می‌شود، بالاتر از آبشار کوچکی از دره کیگا، از زمان قدیم بقعه امامزاده داود ساخته شده بوده است ... درختان آید بسیار کهن چندی که در صحن امامزاده داود وجود دارد ، و از بعضی آنها قسمت بیشتر و از برخی آثار کمتر مانده می‌رساند که بقعه قدیمی پیشتر از زمان صفویه بنا گردیده بوده است... حرم هشت ضلعی کنونی را به طول شرقی و غربی ۶ متر و عرض تقریبی ۵ متر با سرداب زیر آن به زمان فتحعلی شاه قاجار به جای بنای قدیم که یتیناً برج ساده سنگی بی پیرایه‌ای بیش نبوده است ساخته‌اند ... در طرفین شرق و غرب حرم نیز اطاقهای کوچک که مسجد زنانه و مردانه فعلی باشد با طاقنماهای سنگی ساده رو به صحن و ایوانی در سمت جنوب ترتیب داده‌اند . نام فتحعلی شاه در اشعار روی در اصلی ورود به حرم دیده می‌شود... در حال حاضر قدیمتر از آثار فتحعلی شاه در این بنا چیزی به نظر نمی‌رسد . به موجب کتیبه موجود شاهزاده حاجیه هما خانم متعلقه نواب نصره الدوله صبیئه مرحوم بهاء الدوله والدۀ نواب عمیدالدوله ظاهر صحن با طاقنماهای سنگی سابق را ساخته است .

بنا بر آنچه گذشت در زمان فتحعلی شاه قاجار بقعه امامزاده داود را با طاقنماها و دو طاق مسجد کوچک متصل به آن ساخته‌اند ، و صحن بقعه یا اصلاً وجود نداشته و یا دیوار سنگی ساده‌ای بیش نبوده است، و نگارنده نتوانستم مدرکی برای چگونگی صحن پیش از آنچه شاهزاده حاجیه هماخانم ایجاد نموده است تحصیل نمایم .

نسب حضرت امامزاده داود (ع) از روی لوحه اذن دخول و زیارت نامه

بقعه :

« داوود بن عماد بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین » ذکر شده است .

در وسط حرم ضریح آلت سازی به سبک معروف جعفری به رنگ ساده چوب قرار دارد که طول آن تقریباً $\frac{2}{5}$ متر و عرض آن $\frac{1}{3}$ متر می باشد. در گوشه شمال شرقی حرم از کف زمین در ریچه پنجره آهنی به طرف سرداب باز می شود که به وسیله چند پله باریک از آن پایین می روند ، و مرقد امامزاده را در وسط سرداب زیارت می نمایند، و این قسمت در تمام زیارتگاههای داخل و خارج شهر طهران منحصر به بقعه امامزاده داود است که از درون حرم داخل سرداب می شوند .

قربانیهای آنجا زیاد ، ندورات فرش و سماور و چراغ و ظروف مس فراوان است که انبارهای متعدد از این ظروف انباشته شده است^۱.

درص ۲۱۲ کتاب حاضر اشارتی به موقوفات شاه طهماسب صفوی و فرزندش برای این امامزاده شده است . در کراسه المعی مذکور است که در صحن امامزاده داود سمت غربی در اطافی که قریب به حرم امامزاده در جهه قبلی صحن واقع است قبری معروف به مقبره قبر است که غلام امامزاده است . قبر مساوی زمین و لوحی دو قطعه به زیروی از سنگ مرمر نصب شده که این مطلب بر او منقوش و منقور است^۲ .

امامزاده عقیل (ن-۳) : نام این مکان در فرهنگ آبادیهای کشور درج آمده و جمعیتش ۱۵ تن در ۲ خانوار ذکر گردیده ، و جز دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است و در مشرق سنگان و مغرب کیگا واقع است ، از چشمه مشروب می شود ، جو و گندم و سیب و آلبالو دارد^۳ .

۱- اطلاعات ماهانه ، شماره ۵۹ (۱۱) بهمن ماه ۱۳۳۱ ص ۱۶-۱۸ .

۲- کراسه المعی، ج ۱ ص ۳۵۹ .

۳- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵ .

امامزاده قاسم (۳-۹) : آبادی امامزاده قاسم جزء بخش شمیران است ، و در ۱/۵ کیلومتری در شمال تجریش واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۱۱۳ تن ذکر گردیده ، از رود دربند و گلاب دره مشروب می شود ، از آنجا غلات و بن شن و میوه به دست می آید ، شغل اهالی زراعت و کسب است ، به هنگام تابستان جمعی انبوه از شهر طهران به این دیه می آیند و تا پایان تابستان در آنجا می مانند ، اکنون در اثر توسعه باغ و ساختمان واحداث خیابان با تجریش و دربند اتصال یافته و هر سه در محدوده شهر طهران واقع و جزء شهر شده اند .

مزرعه حسن آباد که در سابق به صنیع الدوله تعلق داشت جزء امامزاده قاسم است . قبرستان ظهیرالدوله ، که آرامگاه جمعی از رجال نامی است در این اراضی واقع است . ذکر قصر کاوس امامزاده قاسم در ص ۴۱۶ کتاب حاضر گذشت^۱ .

امامیه (۵ - ۴) : در فرهنگ جغرافیایی ایران ذکر این آبادی آمده است ، و دیهی کوچک بوده که اکنون از سوی طهران پارس به شهر طهران اتصال یافته است^۲ در کتاب اسامی دهات کشور مذکور است که قریه امامیه متصل به شهر شده و قسمتی از خانه های ساکنان شهر در آن بنا شده^۳ . نام اصلی ابن آبادی حکیمیه بوده است . این ده را میرزا علی نقی حکیم الممالک ساخت ، و نامش را حکیمیه نهاد ، و به ظهیرالاسلام آقامیرزا زین العابدین امام جمعه دارالخلافه فروخت ، و از آن پس امامیه خوانده شد^۴ .

درالمآثر والآثار نیز شرحی به مفهوم مذکور در فوق درج است^۵ ، و همچنین

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۱ آبادیها ص ۲۱ : کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۴ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۱ آبادیها ، ص ۲۱ .

۳- کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۵ .

۴- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۳۰۲ س ۱ .

۵- المآثر والآثار ، ص ۸۷ س ماقبل آخرستون راست .

در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ذکر این آبادی باهر دو نام بیامده است^۱.
 امانیه (ه - ۵) : امانیه در شمال دوشان تپه واقع بوده است و غالباً گنج-
 آباد خوانده می شده است که اکنون جزء شهر طهران در سوی مشرق است .
 امجدیه (و - ۴) : امجدیه در سابق باغی وسیع بود و در شمال شهر طهران
 قرار داشت، و پس از توسعه شهر مضاف به شهر شد ، این محل اکنون به تقریب در
 مرکز طهران واقع است^۲. ورزشگاه آنجا معروف است.
 امیرآباد (و - ۴) : از اراضی امیرآباد اکنون قسمتی در محدوده پنج ساله
 وپاره ای در محدوده ۲۵ ساله طهران واقع است و در سوی شمال غربی آن افتاده
 است .

اوین (و - ۳، ۴) : اوین جزء بخش حومه شمیران است ، و در ۴ کیلو
 متری مغرب تجریش واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۳۶ تن
 ذکر گردیده که در تابستان ۵۰ خانوار اضافه می شود ، و در فرهنگ آبادیهای کشور
 ۱۷۷۹ تن درج آمده است. از رودخانه در که و چشمه مشروب می شود . دبستان ،
 وانجمن ده و صندوق پست و دفتر پست دارد . وسعت گندمکاریش تا چند سال قبل
 ۳۰ هکتار و جو ۲ هکتار و باغ و قلمستانش ۱۰ هکتار و محصولش گندم و جو و سیب
 زمینی و اسپرس و انواع میوه بوده است، و بیش از ۲۰ باب مغازه های مختلف دارد ،
 و به تدریج صورت شهر بخود می گیرد و به طهران اتصال می یابد ، این آبادی شش
 دانگ و وقف آستانه حضرت امام رضا علیه السلام است و اعیانی آن به اهالی تعلق دارد.
 مزرعه باقر جزء این آبادی است^۳ .

دانشگاه ملی در شمال شرقی اوین بنا شده است.

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ص ۹۵۷ س ۳۱ .

۲- اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۶ س ۲۱ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ ص ۲۷ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج

۱۳ ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۲ .

در منابع باستانی نام اوین به صورت‌های ایون و اذون نیز جای به جای دیده می‌شود (این هرسه نام يك آبادی در قصران خارج است و نه سه آبادی تاسه شرح لازم آید). نگارنده را در این باب در کتاب ری باستان مجلد دوم بحثی است و دلایل این دعوی را در ذیل ایون بیاورد.^۱

باری، دراوین در دامنه کوهستان شمالی دوبرقه متعلق به دو امامزاده وجود دارد که در زیارت‌نامه‌های این دوبرقه نام یکی مطیب بن زید بن محسن بن موسی الکاظم و نام دیگری عزیز بن محسن بن موسی الکاظم درج آمده است، که بدین قرار امامزاده عزیز عم امامزاده مطیب است.^۲

ایلمان (۹ - ۶) : این محل اکنون جزء شهرری است، و در شمال غربی آن واقع است، و در محل این نام را الیمان (الیمون) تلفظ کنند، در فرمانهای به جا مانده از شاه طهماسب صفوی نام این مکان و قنات آن درج است، در فرمانی که به سال ۹۶۱ قمری صادر شده، و نام موقوفه‌های حضرت عبدالعظیم در آن درج آمده، چنین ذکر گردیده :

« ... مزرعه ایلمان و جلال آباد غار ری ... »^۳

نام قنات آن در فرمانی مربوط به سال ۹۵۰ هجری چنین نوشته شده :

« ... در سال گذشته که قنات ایلمان جدید باثر شده بود ... »^۴

بادامک (ح - ۵) : این آبادی اکنون به حساب دهستان غار غربی ری است، و در جنوب غربی قصران باستان افتاده است، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۴۹ تن ذکر گردیده است. دبستان و درمانگاه دارد از رود کرج و چاه عمیق

۱- ری باستان، ج ۲ ص ۵۰۱-۵۰۵.

۲- در باب امامزاده مطیب و امامزاده عزیز به ترتیب، رك : اطلاعات ماهانه شماره ۵۷، آذر ۱۳۳۱ ص ۱۷، و شماره ۵۸ دی ماه ۱۳۳۱ ص ۲۷، مقاله آقای مصطفوی.

۳- آستانه ری، ص ۳۳-۳.

۴- آستانه ری، ص ۸۰ س مقابل آخر. نیز، رك : ص ۷۸ س ۲، و ص ۸۱ س ۲۱.

مشروب می‌شود، ۴۱ هکتار گندمزار آبی دارد. محصولش پنبه و چغندر و طالبی و گندم و گوجه فرنگی است.^۱

باغ دره (ز - ۳) : باغ دره جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است و در يك كيلومتری مشرق سنگان افتاده است. جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۳۱ تن ذکر گردیده است، انجمن ده دارد، از چشمه و رودخانه مشروب می‌شود، ۱۰ هکتار باغ و قلمستان دارد و میوه‌اش سیب و گیلاس و هلسو است.^۲

باغ صبا (و - ۴) : باغ صبا در سابق و پیش از توسعه طهران باغ بزرگی بوده است که در فاصله دو کیلومتری در کنار جاده شمیران در شمال شرقی شهر واقع بوده است، و اکنون در داخل شهر افتاده است.^۳

باغ فیض (ز - ۴) : باغ فیض در فرهنگ جغرافیایی ایران جزء بخش کن شهرستان طهران به حساب آمده و در فاصله ۵ کیلومتری جنوب شرقی کن افتاده است، نام این آبادی در فرهنگ آبادیهای کشور درج نیامده است. جمعیتش ۲۹۵ تن ذکر شده است، از قنات مشروب می‌گردد، از آنجا غلات، انار، انجیر و دیگر میوه‌ها به دست می‌آید^۴، این آبادی اکنون در داخل شهر طهران واقع است و در شمال غربی آن افتاده است.

باغ وسک (ز - ۴) : این باغ جزء دهستان طرشت از بخش کن شهرستان طهران است. جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۴۶ تن مذکور است، از قنات

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۴؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۲؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۵۰.

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳، ص ۵.

۳- کتاب اسامی دهات کشور، ص ۲۳۶ س ۲۱.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۳۲؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج

ص ۲۶۴؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۵۵.

مشروب می‌شود، میوه‌اش انجیر و انار و خرما لوست^۱.

باکک (ه - ۴) : نام این آبادی در نقشه اطراف طهران اشتال آلمانی مطبوع به سال ۱۹۰۰ میلادی به صورت باغکک (Bagkek) ضبط است. دیهی کوچکی از بخش حومه شهرستان شمیران با ۲۳ تن جمعیت بوده است که اکنون در داخل شهر در سوی شمال شرقی واقع است^۲.

بالغ آباد (و - ۴) : این آبادی بدین نام اکنون وجود ندارد، و به عهد آبادی در حد زرگنده کنونی، که جزء بخش شمیران است افتاده بوده، و از موقوفه‌های حضرت عبدالعظیم بوده است. در فرمانی از شاه طهماسب صفوی که به سال ۹۶۱ هجری در باب این موقوفه‌ها نوشته شده چنین ذکر گردیده :

« چهارهرز و بالغ آباد واقعه در شمیران^۳. »

چهارهرز همان چالهرز کنونی است و ذکرش بیاید.

بالغ آباد در سال ۱۲۲۹ قمری باقی بوده، و در فرمانی که از این سال باقی است و در کتاب آستانه ری ضبط است ذکر آن بدینگونه به چشم می‌خورد :

« ... قریه زرگنده، واسلکه، و بالغ آباد، و چهارهرز، متعلق به قریه

مذکوره؛ که واقع است در بلوک شمیران دارالخلافة طهران^۴... »

بریانک (و - ۶) : بریانک در فرهنگ جغرافیایی ایران جزء دهستان غار

ری به حساب آمده است، و در آن کتاب است که این دیه در ۱۴ کیلومتری شمال غربی شهر ری افتاده است و سکنه آن ۱۰۰ تن است، و از قنات مشروب می‌شود، و غلات و صیفی و انگور از آنجا به دست می‌آید^۵. در کتاب اسامی دهات کشور در ردیف

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۶.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۳۳؛ کتاب اسامی دهات کشور،

ج ۱ ص ۲۵۹.

۳- آستانه ری، ص ۳۲ ص ۱۱.

۴- آستانه ری، ص ۱۰۹.

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۳۴.

دیه‌های حومه طهران ضبط گردیده است.^۱ اکنون این آبادی در داخل شهر طهران از سوی جنوب غربی واقع است و جزء شهر است.

بهبخت آباد (و - ۴): بهبخت آباد دیهی بوده است که در یک کیلومتری طهران سابق در شمال غربی واقع بوده، و اکنون جزء شهر است، و از بناهای میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم عهد قاجاریان است.^۲

پس قلعه (و - ۳): این آبادی جزء بخش حومه شمیران است، و در ۴ کیلومتری شمال تجریش و ۲ کیلومتری شمال دربند در نقطه‌ای کوهستانی واقع است و ظاهراً چون پشت قلعه شمیران، که ذکرش چندبار و از جمله در ص ۲۰۰ و ۲۸۵ کتاب حاضر گذشت افتاده است بدین نام خوانده می‌شود، هر چند آنرا به صورت پست قلعه نیز نوشته‌اند. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۵۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۲۲ تن مذکور است، از چشمه سار و رودخانه مشروب می‌شود، راه آن مالرو و صعب العبور است، در تابستان چند خانوار برای استفاده از هوای لطیف ییلاقی بدانجا می‌روند. دبستان و انجمن ده دارد، ۲۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود ۳۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، میوه‌اش گردو و گوجه است.^۳ به عهد ناصرالدین شاه شایع شد که آنجا نقره دارد. اعتمادالسلطنه، در روزنامه خاطرات شنبه ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۲۹۸ قمری نوشته:

« معدن نقره در پس قلعه بالای دربند شمیران پیدا شده، می‌گویند در یک خروار سنگ سی‌تومان فایده دارد...^۴ »

هم وی در یادداشت دوشنبه ۱۸ ربیع الثانی سال ۱۳۰۸ ذکر کرده:

- ۱- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۶۵.
- ۲- المآثر والآثار، ص ۸۹ س ۱ ستون راست.
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۴۱؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۸۹.
- ۴- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۷ س ۱۰. نیز، ص ۷۹ س ۲۰.

«... صنایع الدوله کارخانه سرب آب کنی ساخته است، برای اینکه سربهایی که از پس قلعه شمیران پیدا شده، می گویند نقره دارد آب کند، و نقره و سربش را از هم جدا نماید. می گویند قریب بیست هزار تومان مخبر الدوله به جهت پسرش اسباب بخار خواسته و خریده^۱.»

در پس قلعه شمیران بقعه امامزاده ابراهیم واقع است. بقعه ای است سنگی و چهار گوش کوچک و غیر منظم به طول ۴ متر و عرض کمتر از آن، که در پناه درختان بر بالای دامنه غربی دره پس قلعه واقع است که ایوانی در مشرق مدخل آنرا تشکیل می دهد، و ضریح کوچک مشبك چوبی در درون آنست^۲، آثار قدیمی در آنجا به چشم نمی خورد.

پونك (ز - ۴) : پونك جزء دهستان طرشت از بخش کن شهرستان طهران است، و درشش کیلومتری مشرق کن افتاده است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۷۵ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۴۵ تن درج آمده است، از قنات و رودخانه مشروب می شود. دارای انجمن ده و دبستان و صندوق پست است، ۵ هکتار گندمکاری و ۸۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، محصولش گندم و صیفی و میوه اش انار و انجیر و گیلاس است^۳. بقعه دوتن امامزاده به نامهای امامزاده عین علی و امامزاده زین علی در آنجاست، باستان شناس دانشمند آقای مصطفوی در باب این بقعه چنین نوشته اند:

«به مسافت تقریبی سه کیلومتری مغرب قریه نونك، در امتداد رودخانه فرهاد و قریب دو کیلومتری جنوب آبادی بسیار قدیمی مزبور قریه نونك واقع شده است، که در ملکیت خانواده مرحوم عبدالحسین میرزای فرمانفرما باقی می باشد... در

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۲۹ س ۱۷.

۲- اطلاعات ماهانه شماره (۴) ۵۲، تیرماه ۱۳۳۱ سال ۵ ص ۱۶، مقاله آقای مصطفوی.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۴۲؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج

۱۳ ص ۶؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹ (جزء شمیران)؛ فرهنگ آبادیهای ایران ص ۹۳.

جنوب شرقی باغ وقفی مشرف به رودخانه‌ای که ازفره زاد به پونک می‌آید بقعه‌ای به نام عین‌علی و زین‌علی وجود دارد، و ایوانی رو به طرف رودخانه جلو بقعه افزوده‌اند. اصل بقعه هشت ضلعی [است و] به نظر می‌رسد از آثار زمان فتح‌علی‌شاه باشد... داخل بقعه که مشتمل بر حرم چهار ضلعی است به طول و عرض هر کدام تقریباً چهار متر، ضریح چهار ضلعی چوبی مشبک به طرز موسوم به جمعری قرار دارد. زیارتنامه بقعه دو صاحب مرقد را ابنی‌علی بن‌الحسین معرفی می‌کند...^۱

تپه سیف (ز - ۵) : تپه سیف جزء دهستان غار غربی بخش حومه‌ری است، که در ۱۲ کیلومتری شمال غربی شهرری، در سرراه عمومی رباط کریم واقع است. شماره جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۵۴ تن ذکر گردیده، ایستگاه راه آهن دارد، تپه‌ای قدیمی در آنجاست که شایسته بررسی است، دارای قنات و چاه نیمه عمیق است، ۲۲ هکتار گندم آبی و ۱۷ هکتار جودیم، و ۱۵ هکتار باغ و قلمستان دارد. محصولش غلات و صیفی و چغندر قند و انگور است.^۲

تجربیش (و - ۳) : نام این آبادی در منابع باستانی به صورت طجرشت ثبت افتاده، و ذکر کاخ طغرل اول سلجوقی در طجرشت، درص ۱۵۱ کتاب حاضر درج آمده است، تجربیش اکنون در داخل محدوده پنج ساله طهران واقع و جزء این شهر و مرکز شمیران است. بقعه امامزاده صالح در آنجا از بناهای باستانی است، و عمارت و باغ معروف به باغ فردوس نیز در عهد قاجاریان در آنجا شهرتی داشته و اکنون به دبیرستان اختصاص داده شده است. چنار کهن سالی در محوطه امامزاده صالح وجود دارد، که در طی زمان نظر سیاحان خارجی را به خود جلب می‌کرده است. قرکمن ده (د - ۵) : نام دیگر آن همه سین است و بیان آن به جای خود بیاید.

۱- اطلاعات ماهانه شماره ۵۸ دی‌ماه ۱۳۳۱ سال پنجم، ص ۲۸.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۴۵؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج

۱۳ ص ۱۴؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۰۰.

تهران (و - ۵) : بدین شهر در ذکر طهران ۴۳-۵۱ اشارت رفته .
جعفر آباد (و - ۳) : این دیه جزء بخش شمیران است و از نقاط خوش
آب و هواست و در سر راه دربند شمیران و متصل به تجریش واقع است ، و تعداد
جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۰ تن ذکر گردیده است .^۱

جماران (ه ، و - ۳) : این آبادی جزء بخش حومه شمیران است و در
فرهنگ جغرافیایی ایران ۷۳۸ تن جمعیت برای آن ثبت افتاده، که در تابستانها بر این
تعداد افزوده می شود^۲ ، گویا نام باستانی آن جاموران بوده است^۳ این آبادی اکنون
در محدوده پنج ساله طهران قرار دارد .

جمال آباد (ه - ۳) : این آبادی در ۳ کیلومتری مشرق تجریش قرار
دارد، و برای آن ۱۷۸ تن جمعیت ذکر کرده اند . اراضی جمال آباد واقع در محدوده
شهر واقع است^۴ .

جوادیه (و - ۴) : جوادیه آبادی کوچکی با ۵۰ تن جمعیت بوده است
که در کنار راه طهران به دماوند واقع بوده ، و اکنون در محدوده طهران افتاده
است^۵ .

جوانمرد قصاب (و - ۶) : بقعه جوانمرد باستانی است ، و ذکرش در
نزهة القلوب آمده است^۶ . این محل جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است، و

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۵۱ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج
۱ ص ۲۵۹ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۵۲ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج
۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۲۱ .

۳- راهنمای دانشوران ، ج ۱۶ ص ۱۲۶ .

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۵۳ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج
۱ ص ۲۵۹ .

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۵۴ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ،
ج ۱ ص ۲۵۹ .

۶- نزهة القلوب ، مقاله نالته ص ۵۴ .

اکنون در داخل محدوده ۲۵ ساله واقع است.^۱

جی (و - ۵) : این آبادی دیهی است قدیمی و کهنه که در سابق در سوی جنوب غربی طهران افتاده بوده ، و اکنون در داخل محدوده ۵ ساله واقع است.^۲

چال هرز (و - ۴) : چال هرز در جنوب قلّهک در کنار خیابان کورش کبیر افتاده است ، و اکنون مضاف به شهر است . چالهرز با آنکه آبادی کوچک با ۸۰ تن جمعیت بوده است^۳ ، کهنه و باستانی است ، و نامش به صورت چهارهرز در فرمانی از شاه طهماسب درج آمده ، و ذکرش در ص ۴۹۹ کتاب حاضر گذشت .

چهاردانگه (ز - ۵ ، ۶) : این آبادی جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ، و در فاصله ۱۳ کیلومتری در شمال غربی شهری ، در سر راه رباط کریم در جلگه واقع است؛ جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۰۵۵ تن ذکر گردیده است ، و از قنات مشروب می شود ، و از آنجا غلات و صیفی و چغندر قند به دست می آید^۴ .

چیزر (ه - ۴) : چیزر در ۳ کیلومتری جنوب شرقی تجریش واقع است ، و جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۹۸۶ تن تعیین گردیده ، از قنات و در بهار از رود دربند مشروب می شود . این آبادی اکنون در داخل محدوده شهر واقع است^۵ ، بقعه های امامزاده علی اکبر ، و امامزاده اسماعیل در آنجاست .

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۵۴ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۵۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۶ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۵۷ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ .

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۶۳ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۲ .

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۶۳ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ .

حدیقه (۵ - ۳) : حدیقه آبادی است کوچک جزء بخش حومه شمیران ، که در فاصله ۹ کیلومتری مشرق تجریش ، در یک کیلومتری شمال راه قلهک به لشکرک واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۷ تن ذکر گردیده است ، از قنات مشروب می شود ، ۶۰ هکتار گندم کاری دیم ۳ هکتار جو کاری آبی ۵۰ هکتار باغ و قلمستان دارد ، و از آنجا غلات و گوجه فرنگی و به و گیلاس و گردو به دست می آید ، روزهای تعطیل تابستان گروهی برای هواخوری بدین دیه می روند^۱.

حسن آباد (۵ - ۹) : محله حسن آباد که اکنون در مرکز شهر طهران در سنگلج واقع است ، پیش از توسعه شهر طهران به عهد ناصرالدین شاه در خارج شهر و در شمال غربی آن افتاده بوده است ، و آنجا را میرزا یوسف آشتیانی صدر اعظم به اسم پدرش میرزا حسن آباد کرد ، و قبلاً اراضی بود در خارج طهران^۲ ، و در المآثر والآثار نیز ذکر رفته که باغ حسن آباد در شمال غربی داخل طهران از ابنیه میرزا یوسف صدراعظم است^۳.

حسن آباد (۴ - ۲) : این دیه جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است ، و در فاصله ۵ کیلومتری جنوب شرقی کن کنار راه فرعی طهران - کن افتاده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۳۵ تن ذکر گردیده ، قنات دارد و از آنجا مختصر غلات و انار و انجیر و سیب زمینی و صیفی و پاره ای میوه های دیگر به دست می آید^۴.

حسن آباد خالصه (۵ - ح) : این دیه جزء دهستان غار غربی بخش حومه

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۶۶؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳

ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۵۱ .

۲- یادداشتهای قزوینی ، ج ۵ ص ۳۰۱ ، ۳۰۲ .

۳- المآثر والآثار ، ص ۸۸ س ۲۵ ستون چپ .

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۶۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج

ری است و جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۶۶۷ تن درج آمده است. دبستان دارد، از آب چاه (دستی یا گاوی) استفاده می‌شود و ۱۰۰ گوسفند و ۱۰۰ گاو نگه می‌دارند، ۱۲۰ هکتار باغ و قلمستان و جو و ۸ هکتار گندمکاری آبی دارد. از آنجا غلات و گوجه فرنگی و انگور و سیب و هلو به دست می‌آید.^۱

حسن آباد صنایع الدوله (۹-۳): این آبادی، جزء بخش شمیران است، و جنب امامزاده قاسم از سوی مشرق افتاده است و اکنون مضاف به امامزاده قاسم است^۲ و آباد کرده محمدحسن خان صنایع الدوله و به نام اوست و پیش از وی به باغ درویش شهرت داشته است، وی که بعداً اعتمادالسلطنه لقب گرفت در روزنامه خاطرات، در یادداشت روز دوشنبه ۱۴ رجب ۱۲۹۲ هجری ذکر کرده:

«... باغ درویش را که بین امامزاده قاسم و نیاوران است قبله عالم [ناصر-الدین شاد] به من بخشیدند که آباد نمایم...»^۳

حسین آباد آسیاب (۶-۶): این آبادی جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۴۲ تن ذکر گردیده است. دبستان دارد، و ۲۰۰ رأس بز و گوسفند نگهداری می‌شود.^۴

حشمتیه (۵-۴): حشمتیه آبادی بوده است جزء بخش حومه شمیران، که فعلاً قسمتی از آن جزء تشکیلات نظامی قصر قاجار و قسمت دیگر جزء شهر طهران شده است.^۵

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۴؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۲؛

فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۵۳.

۲- رك: ص ۴۹۵ کتاب حاضر.

۳- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۵ س ۶.

۴- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۳ ص ۱۴؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۲.

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۷۲؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱

حصارك جماران (۵ ، و - ۳) : این ديه جزء بخش حومه شميران است ، و در ۲ كيلومترى شمال شرقى تجریش و يك كيلومترى شمال راه تجریش به نياوران قرار دارد ، جمعيتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۷۰ تن ذکر شده است ، از قنات و چشمه سار مشروب می شود . و از آنجا غلات و بن شن و انواع میوه به دست می آید . شغل اهالی زراعت و باغبانی است . مزرعه تنگ دره جزء این ديه است ^۱ .

حصارك كن (ز - ۴) : این حصارك جزء دهستان طرشت از بخش كن شهرستان طهران است و در ۳ كيلومترى شمال شرقى كن واقع است ، جمعيتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۰۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۵۷۱ تن معین گردیده است . دبستان وانجمن ده دارد ، از قنات و رودخانه چناران (در بهار) مشروب می شود ، و ۲۵۰ هكتار گندم كاری آبی و ۱۵۰ هكتار جو آبی و باغ دارد ، و از آنجا گندم و جو و صیفی و انار و انجیر و برخی میوه های دیگر به دشت می آید . در مرتفعات آن شیرخشت وجود دارد ^۲ .

حكیمیه (۵ - ۴) : همان امامیه مذکور در ص ۴۹۵ کتاب حاضر است .
خاك لاری (ز - ۴) : این محل جزء دهستان طرشت ، از بخش كن شهرستان طهران است . جمعيتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۷۱ تن ذکر گردیده است ، و کشتزار گندم و جو و باغ دارد ^۳ .

خانی آباد (و - ۵) : این آبادی جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ، و ۲۳۲ تن جمعیت آن است . دبستان و صندوق پست و چاه عمیق دارد ،

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۷۲ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۶۰ (یا ۱۶۱) .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۷۲ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱ ص ۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ .

۳- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱ ص ۶ .

۱۲۰۰ رأس گوسفند و ۱۶۳ گاو نگهداری می‌شود، ۲۲ هکتار گندمکاری آبی و ۸ هکتار جوکاری دارد، محصولش جو و گندم و چغندر است.^۱

خلایزیر (۹ - ۶) : این دیه که به «خولازیل» نیز تلفظ می‌شود جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است، و در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۹۵ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۴۳۶ تن جمعیت جهة آن ذکر گردیده، دبستان و قنات دارد، ۱۰۰۰ گوسفند و ۲۴ گاو نگهداری می‌شود، و ۴۰ هکتار گندمکاری آبی و ۴ هکتار جوکاری و ۱۳ هکتار باغ و قلمستان دارد، و از آنجا پنبه و جو و گندم و انگور و صیفی و چغندر به دست می‌آید. تپه از آثار قدیم دارد.^۲

خوردین (۹ - ۴) : خوردین یا (خاردین) در فرهنگ آبادیهای کشور جزء دهستان طرشت از بخش کن شهرستان طهران و در فرهنگ جغرافیایی ایران و کتاب اسامی دهات کشور جزء بخش حومه شمیران درج آمده است، و در فرهنگ اخیر ۸۵ تن جمعیت مسیحی ارمنی برای آن ذکر گردیده، و در ۶ کیلومتری جنوب غربی تجریش و ۲ کیلومتری جنوب شرقی و ننگ واقع است. دورشته قنات دارد و در بهار از رود اوین - در که نیز مشروب می‌شود، ۴۰ هکتار گندمکاری آبی و ۱۰ هکتار جو و ۴۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، و از آنجا غلات و بن شن و میوه به دست می‌آید.^۳

دارآباد (۵ - ۳) : این دیه جزء بخش حومه شمیران است، و شاه‌آباد نیز که مجاور دارآباد است به سبب قرب جوار جزء دارآباد و هر دو يك آبادی منظور می‌شوند. جمعیت این محل در فرهنگ آبادیهای کشور در ذیل شاه‌آباد ۱۷۸۷

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۴.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۸؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۴؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۲؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۷۶.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ ص ۸۲؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۶؛

کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۱۷۹.

تن ذکر گردیده است ، و ۲ دبستان و صندوق پست و دفتر پست دارد ، از رودخانه و چشمه سار و قنات مشروب می گردد ، گندمکاری و جوکاری و باغ و قلمستان دارد . غلات مختصر و بن‌شن و میوه‌های مختلف از آنجا به دست می آید . در بیمارستان و آسایشگاه مخصوص مسولان در شاه آباد تا هزار تن بیمار درمان می شود ^۱ .

داودیه (و - ۴) : داودیه در چهار کیلومتری جنوب تجریش واقع و جزء بخش حومه شمیران است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۰ تن ذکر شده است ^۲ . این محل اکنون جزء شهر طهران است .

در بند (و - ۳) : در بند در ۲ کیلومتری شمال تجریش در محدوده طهران افتاده است ، و محلی است بسیار باصفا و بیلاقی که جزء شمیران است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران هزار تن ذکر گردیده است ، از رودخانه و چشمه سار مشروب می شود ^۳ .

درشت (و - ۴) : درشت یا طرشت در فاصله ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی کن واقع و اراضی آن اکنون قسمتی در داخل محدوده ۲۵ ساله و قسمت دیگر در داخل محدوده پنج ساله واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۴۵۷ تن نوشته شده است ، و از قنات و رودخانه کن مشروب می شود ^۴ . نام قدیم این آبادی دوریست بوده است ^۵ .

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۸۶ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ (شاه آباد) ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۴۲ ، ۲۵۹ .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۸۷ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۸۷ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۴۲ ، ۲۵۹ .
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۳۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ .
- ۵- النقص ، ص ۱۰۸ من آخر ؛ یادداشتهای قزوینی ، ج ۵ ص ۲۹۱ ؛ هدیه الاحباب ، ص ۱۳۶ .

درکه (و - ۳) : در که جزء بخش حومه شمیران است، و در ۵ کیلومتری مغرب تجریش واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۶۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۰۱۸ تن درج است. دبستان و انجمن ده و صندوق پست دارد، از رودخانه محلی که سرچشمه اش از توجال است مشروب می شود، ۲۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، و ۷۰۰ گوسفند نگهداری می شود، انواع میوه از آنجا به دست می آید. در کوه آن سنگهای الوانی وجود دارد که در موزائیک سازی مورد استفاده است^۱. در درکه امامزاده محمد ولی مدفون است. باستان شناس گرانقدر آقای مصطفوی در این باب مقالتهی دارد که با تلخیصی اندک چنین است :

« قریه در که همانطور که از نام آن پیداست تمام طول دره بسیار مصفايي را اشغال می کند ... اوین و در که فاصله ای از هم ندارند، چون مسافتی را در دهکده مزبور رو به شمال طی کنند در وسط قریه در دامنه های غربی در که بقعه و زیارتگاهی به نام امامزاده سید محمد ولی وجود دارد.

بنای فعلی آن چندان قدیم نیست ... این بقعه مشتمل بر حرم مستطیل شکلی است که گوشه های مورب و حرم به شکل هشت ضلعی در آمده است ... پوشش آن با تیر و تخته و مسطح است، و یقیناً در قدیم پوشش گنبدی داشته است، در وسط حرم ضریحی متناسب از آلت های چوبی به رنگ سبز جعفری ساخته اند ... سال تعمیر بقعه که به صورت فعلی در آمده سال ۱۳۲۷ قمری است ... در زیارت نامه ها نام شاهزاده سید محمد ولی، و شاهزاده محمد ولی مشهود است، و بیش از آن چیزی به نظر نمی رسد.

مردم در که می گویند که از چهار پشت به حضرت سجاد می رسد. و شجره نامه

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۸۸؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳

ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹.

این امامزاده درشکراب لواسان به دست آمده است . در ورودی حرم از طرف شمال است .^۱»

دروس (۵ - ۴) : دروس جزء بخش حومه شمیران است ، و در چهار کیلو متری جنوب شرقی تجریش ، و در مشرق قلعهک واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۰۰ تن ذکر گردیده است . دو رشته قنات دارد ، و از آنجا غلات و بن‌شن به دست می‌آید ، در تابستان قریب ۵۰ خانوار برای استفاده از آب و هوا بدانجا می‌روند . شغل اهالی زراعت و گلهداری و کارگری در مهمات‌سازی است .^۲

دزاشیب (۳ - ۳) : دزاشیب در محدوده ۵ ساله طهران در یک کیلومتری مشرق تجریش افتاده و جزء شمیران است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۵۰۰ تن تعیین گردیده است . از رودخانه دربند و دو رشته قنات مشروب می‌شود . غلات و انواع میوه از آنجا به دست می‌آید . در گرمای تابستان صدها خانوار بدانجا می‌روند .^۳ دزاشیب آبادی کهنه و قدیمی است .^۴

دوشان تپه (۵ - ۵) : دوشان تپه در مشرق طهران قبل از توسعه واقع بوده ، اکنون قسمت عمده‌ای اراضی آن در داخل محدوده ۵ ساله افتاده است . در آن اراضی فرودگاه هوایی جهت ارتش و مدرسه آموزش فنی خلبانی به وجود آمده است .^۵ شرح عمارت باستانی آنجا بیاید .

- ۱- اطلاعات ماهانه، شماره ۵۸، دی ماه ۱۳۳۱ سال پنجم، ص ۲۷ .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۸۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۹۲ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۸۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۱۹۵ .
- ۴- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۷۲ ص ۱۳ .
- ۵- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۹۱ ؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۵، ۲۵۶ .

مظفرالدین شاه کاخ زیبای فرح آباد را در ۱۳۲۱ هجری در آنجا پی افکند .
چهارصد دستگاه شهرداری و مفت آباد نیز در آن اراضی واقع است .

دولاب (۵ - ۶) : دولاب در سابق در خارج طهران قبل از توسعه و در جنوب شرقی آن واقع بوده و اکنون در داخل شهر افتاده است . این آبادی بسیار قدیمی است ، و ذکرش در منابع باستانی دیده می شود ^۱ .

دولت آباد شعاع السلطنه (۷ - ۶) : این آبادی در داخل محدوده ۲۵ ساله واقع است و جزء دهستان غار شرقی از بخش حومه ری است . از قنات مشروب می شود ، محصولش غلات و چغندر قند و صیفی و سبزی است . شغل اهالی زراعت و کار در کارخانه سیمان است ^۲ .

رستم آباد (۵ - ۴) : رستم آباد فعلاً در محدوده شهر واقع است و جزء بخش حومه شمیران است ، جمعیش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۰۰۰ تن قید گردیده ، از قنات ورود دار آباد مشروب می شود . شغل اهالی زراعت و کار در کارخانه مهمات سازی و باغبانی است . محصولش غلات و میوه است ^۳ .

رندان (۲ - ۲) : رندان جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است و در فاصله ۱۵ کیلومتری شمال کن افتاده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۱۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۶۱ تن مذکور آمده است ، از چشمه سار و رودخانه مشروب می شود ، از آنجا غلات و اشجار و سیب زمینی و انواع میوه مانند سیب و گیلاس و هلو و گردو و صیفی به دست می آید ^۴ .

۱- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۶۲۲ ؛ المشترك ، ص ۱۸۵ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۹۲ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۲ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۹۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ .

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۰۰ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ .

زرگنده (و - ۴) : زرگنده جزء بخش حومه شمیران است که در ۳ کیلو متری جنوب تجریش در کنار راه طهران به تجریش و در مغرب قلعه و متصل بدان افتاده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۰۰۰ تن ذکر شده که در تابستان به ۴۰۰۰ تن می‌رسد ، از ۳ رشته قنات مشروب می‌شود و در فصل بهار از رودخانه دربند حق آب دارد ، از آنجا غلات و انواع میوه های سردسیری بدست می‌آید . ساختمان ییلاقی سفارت شوروی در آنجاست . زیارتگاهی قدیمی به نام امامزاده اسماعیل دارد . مزرعه الهیه جزء این آبادی است .

این آبادی اکنون در داخل شهر طهران و در شمال آن واقع است^۱ .

سرخ حصار (د - ۴) : این آبادی جزء بخش حومه شمیران است . دیهی است کوچک ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۰۷ تن تعیین گردیده است ، قنات دارد و ۲۰۰ رأس گوسفند در آنجا نگهداری می‌شود ، ۱ هکتار گندم کاری آبی و ۵ هکتار گندم کاری دیم و ۵ هکتار باغ و قلمستان دارد . در آنجا از عهد قاجاریان ابنیه ای است که ذکرش بیاید^۲ .

سرخ حصارک (ه - ۳، ۴) : سرخ حصارک (سرخک حصار) آبادی کوچک است جزء بخش حومه شمیران ، که در ۱۱ کیلومتری مشرق تجریش در شمال راه قلعه به لشکرک افتاده است ، جمعیتش ۱۵ تن است ، از قنات مشروب می‌شود ، ۵ هکتار باغ و قلمستان دارد ، از آنجا گندم و یونجه و انگور و بادام و گردو و گیلاس به دست می‌آید ، و ۷۰ گوسفند نگهداری می‌شود^۳ .

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۰۴ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۳۵ .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۱۱ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۵۲ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۱۱ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۵۲ .

سعادت آباد (و - ۴) : سعادت آباد جزء بخش حومه شمیران است ، و در ۵ کیلومتری جنوب غربی تجریش و ۲ کیلومتری جنوب غربی اوین واقع است ، و جمعیتش ۴۷۷ تن است ، و درمانگاه دارد . از رودخانه وچاه نیمه عمیق مشروب می شود، و ۲۰ هکتار باغ و قلمستان دارد^۱ .

سعادت آباد (و - ۳) : سعادت آباد جزء بخش حومه شمیران است ، و میان تجریش و دربند واقع است ، و یکی از نقاط بسیار خوش آب و هوای کشور است و مقریلاقی دربار شاهنشاهی بوده است، و کاخهای سلطنتی آن باسبک و اصول مهندسی ممتاز با تزئینات داخلی بسیار زیبا و باشکوه ساخته شده است^۲ . سعادت آباد اکنون در داخل شهر طهران در سوی شمال واقع است .

سلطنت آباد (ه - ۴) : سلطنت آباد جزء بخش حومه شمیران است ، و در ۴ کیلومتری جنوب شرقی تجریش و ۳ کیلومتری مشرق قلعه درکنار راه قلعه به لشکرک واقع است. جمعی از افسران و کارمندان مهمات سازی در آنجا مقیمند ، از قنات مشروب می شود . شغل اکثر اهالی کارگری در کارخانه مهمات - سازی تسلیحات ارتش است^۳ . وصف عمارت آنجا که به سال ۱۳۰۵ قمری ساخته شد بیاید .

سلیمانخانی (ز ، ح - ۵) : سلیمان خانی جزء دهستان غاز غربی از بخش حومه ری است ، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۹۰ تن ذکر شده ، و در ۱ کیلومتری شمال راه طهران کرج از دروازه قزوین افتاده است. از قنات وچاه نیمه عمیق مشروب می گردد ، ۳۰۰ گوسفند نگهداری می شود ، ۲۳ هکتار گندمکاری آبی ۸ هکتار جو آبی و ۱۵ هکتار باغ و قلمستان دارد ، و از آنجا گندم و جو و شبدر

۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ص ۱۸ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۱۳ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۱۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱

ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۶۱ .

و گوجه فرنگی و انجیر و انار و خرما و سیب بدست می آید^۱.
 سلیمانیه (ه - ۵) : سلیمانیه جزء حومه طهران است ، و نزدیک دولاب
 واقع است و مانند دولاب اکنون جزء شهر طهران شده است^۲.

نام باستانی این محل اصفهانك بوده است ، و سبب این تغییر نام را اعتماد
 السلطنة در روزنامه خاطرات در یادداشت پنجشنبه ۲۲ ذوالحجه سال ۱۳۰۰ قمری
 ذکر کرده ، و بدان موجب عضدالملک آنجا را آباد کرد ، و به نام پسر خویش سلیمان
 خان ، سلیمانیه نام داد^۳.

سنگان (ز - ۳) : سنگان جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران
 است، که در فاصله ۱۲ کیلومتری شمال کن واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی
 ایران ۱۱۰۶ تن تعیین شده ، و به موجب همین فرهنگ از چشمه سار مشروب می شود،
 و از آنجا غلات و بن شن و سیب و آلبالو و گردو و میوه های مختلف به دست می آید .
 از آثار باستانی بنای مخروبه و امام زاده ای به نام عقیل دارد^۴ . در فرهنگ آبادیهای
 کشور این محل به سنگان بالا و سنگان پایین و سنگان وسط تقسیم شده و شرح هر يك
 چنین است :

سنگان بالا ۲۸۴ تن جمعیت و دبستان و انجمن ده دارد ، کوهستانی است و
 از چشمه ورودخانه مشروب می گردد، ۶۰۰ گوسفند و بز نگهداری می شود، ۴۰ هکتار
 باغ و قلمستان دارد ، از آنجا سیب و گیلاس و هلو به دست می آید .

سنگان پایین ۲۰۸ تن جمعیت دارد ، جلگه ای است ، گلهداری و محصول
 زراعی آن نامشخص است .

سنگان وسط ۳۶۰ تن جمعیت دارد ، جلگه ای است ، دبستان دارد، محصول

۱- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۵ .

۲- کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۵ ص ۱۷ ، ص ۲۵۶ .

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنة ، ص ۲۹۲ ص ۲۲ ، نیز ، رك : ص ۱۶۰ ص ۱۱

(اصفهانك قدیم و سلیمانیه جدید) .

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۱۷ .

زراعی و گله‌داری آن نامشخص است.^۱

سولقان (ز - ۳) : سولقان جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است و در فاصله ۷ کیلومتری شمال کن واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۳۹۵ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۰۵۰ تن درج آمده ، از چشمه سار ورود محلی مشروب می‌شود . دبستان و سپاهی دانش وانجمن ده دارد ، ۵۰۰ گوسفند در آنجا نگهداری می‌شود ، ۸ هکتار گندمکاری آبی و ۵۰ هکتار گندم‌دیم و مقداری جو کاری و ۱۲ هکتار باغ و قلمستان دارد ، و از این دیه نخود و گندم وجو و گردو و سیب و گلابی و هلو به دست می‌آید.^۲ سولقان آبادی است کهنه و باستانی و ذکر آن در وقایع مربوط به جلال‌الدین خوارزمشاه و برادرش غیاث‌الدین در فتنه مغول در ص ۳۷۶ کتاب حاضر گذشت . امین احمد رازی در تعریف سولقان چنین گفته :

« ... همچنین کوهستانیست در دوفر سنگی ، مشهور به کند و سلقان ، که آن نیز از بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه‌های الوان غیرت بوستان جنان تواند بود ؛ و از فواکesh امرود و شفتالو نوعی خوب می‌شود که همه کس را آرزوی آن می‌بود ، که چون زبان همیشه در دهان داشته باشد ... »^۳

سوهانك (۵ - ۳) : این آبادی جزء بخش حومه شمیرانست ، که در ۱۰ کیلومتری مشرق تجریش و ۱ کیلومتری شمال راه قلهک به لشکرک واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۶۰۰ تن، که در تابستان به ۱۰۰۰ تن می‌رسد ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۶۰۸ تن ذکر گردیده است . دبستان وانجمن ده دارد . از ۴ رشته قنات مشروب می‌گردد ، ۵۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود ، ۱۵ هکتار

- ۱- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ ص ۱۱۸ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۶۸ .
- ۳- هفت اقلیم ، نسخه مطبوع ، ج ۳ ص ۷ س ۸ ، نسخه خطی مدرسه سپهسالار ،

گندمکاری آبی و ۵۰ هکتار دیم و ۳ هکتار جو آبی و ۲ هکتار دیم ، و ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد ، از آنجا گندم و جو و بن شن و یونجه و آلوزرد و به و گیلاس و برخی میوه های دیگر به دست می آید ، در فرهنگ جغرافیایی ایران است ، که مزرعه تنگه فاطمی ، چال اسطلك ، سوته بیشه ، شنگزار ، باغ جهانبخش ، تنگه آبخور ، یورد کریم ، بند تلهرز جزء این ده است^۱.

سیرا (ظ : ز - ۵) : سیرا در قصران خارج در قدیم از روستاهای نزدیک به ری بوده است که امروز بدین نام در این پهنه آبادی وجود ندارد ، مقدسی در احسن التقاسیم در ذکر رستاقهای ری چنین گفته :

« از رستاقها قوسین... قرج جنی سیرا فیروز بهرام^۲ . »

جنی چنانکه در ذکر جی گذشت محتملاً نام این آبادی است .

یا قوت نیز در المشترك این مکان را از قصران فوقانی ری دانسته ، بدین صورت :

« جی و سیرا دزی است استوار از نواحی ری ، از نواحی قصران فوقانی^۳ . »

هرگاه چنین فرض شود که ترتیب ذکر اماکن فوق در احسن التقاسیم و المشترك به ترتیب مکانهای آنها بوده است ، در آن صورت توان گفت سیرا میان جی و فیروز بهرام کنونی واقع بوده است ، این سیرا به غیر از سیرا واقع در تنگه ارنگه رود کرج از دهستان شهرستانک بخش حومه شهرستان کرج است^۴.

شادآباد (۵ - ۳) : این محل در ۱۲ کیلومتری مشرق تجریش در سرراه

قلهک به لشکرک واقع است و جزء بخش حومه شمیران است ، جمعیتش ۱۴ تن در سه خانوار است . از قنات مشروب می شود ، ۲ هکتار باغ و قلمستان دارد و از آنجا گیلاس به دست می آید . درختهای ارغوان آنجا در فصل شکفتگی منظره ای بس

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ۱ ج آبادیها ص ۱۱۹ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج

۱۳ ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ۱ ج ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۶۸ .

۲- احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۳ .

۳- المشترك ، ص ۱۱۸ س ۳ .

۴- کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۴۲ .

بدیع دارد^۱. در فصل تابستان شبها خاصه در ایام تعطیل جمعی کثیر جهة هواخوری بدانجامی روند.

شاه آباد (۵ - ۳): این آبادی، به سبب قرب جوار بادار آباد مذکور در ص ۵۰۸ کتاب حاضر يك آبادی منظور شده است، بدانجا رجوع شود.

شمس آباد (ز - ۶): شمس آباد جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است، که در ۱۸ کیلومتری شمال غربی شهر ری و ۴ کیلومتری شمال غربی راه اصلی طهران به رباط کریم واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۴۳ تن درج آمده، از رودخانه کرج و قنات مشروب می شود، ۸۰ هکتار گندم کاری آبی و ۶ هکتار جو کاری آبی و ۴ هکتار باغ و قلمستان دارد، از آنجا گندم و جو و پنبه و صیفی به دست می آید^۲.

شمس آباد (۵ - ۴): این آبادی جزء بخش حومه شمیران است، و در ۷ کیلومتری جنوب شرقی تجریش و ۱ کیلومتری جنوب شرقی سلطنت آباد واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۷ تن ذکر گردیده است، و فاصله آن تا راه اصلی طهران به لشکرک کم است. دیستان وانجمن ده دارد. از قنات مشروب می شود، ۸ هکتار گندمکاری آبی و يك هکتار جو آبی دارد^۳.

شمیران (۵، و - ۳، ۴): شمیران اکنون نام عمومی پهنه آبادیهای ییلاقی واقع در شمال طهران و دامنه جنوبی رشته توجال است، لکن در سابق نام قلعه واقع میان دربند فعلی و پس قلعه بوده است که آثار آن هنوز بجایست و در این باب در ص ۵۲-۵۷ کتاب حاضر بشرح سخن رفت، و اعادت را نیازی نیست.

- ۱- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۷۷.
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها، ص ۱۲۵؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۲؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۸۶.
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها، ص ۱۲۵؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۸۶.

شیان (۵ - ۴) : شیان جزء بخش حومه شمیران است و در ۹ کیلومتری جنوب شرقی تجریش و ۳ کیلومتری مشرق سلطنت آباد واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۰ تن معین شده است ، از قنات مشروب می شود ، از آنجا غلات و بن شن و صیفی بدست می آید ، شغل اهالی زراعت و گاوداری است .^۱

شیزر (۵ - ۴) : همان چیزر است که ذکرش در ص ۵۰۴ کتاب حاضر گذشت .

صید (و - ۵) : صید (یاصد) در قدیم نام قلعه‌ای بوده است زیر طهران ، که ذکرش در ص ۳۸۲ کتاب حاضر ، در ذکرو قایع مربوط به زمان جلال الدوله اسکندر از آل بادوسپان و تسلط او بر این حدود گذشت ، ظاهراً به قرینه زیر طهران قرارداداشتن می توان محل آنرا در حدود خیابان شوش پنداشت .

ضرابخانه (و - ۴) : ضرابخانه جزء بخش حومه شمیران است که در ۵ کیلومتری جنوب شرقی تجریش در سر راه طهران به سلطنت آباد ، و جنب دیه مهران باستانی واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۴۳ تن درج افتاده ، از قنات و در فصل بهار از رود دربند مشروب می شود^۲ ، ضرابخانه اکنون جزء شهر طهران است و در شمال آن واقع است و از همه مزایای شهری بهره مند است .

طالون (ز - ۲) : طالون جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است ، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۶ تن ذکر گردیده ، دبستان و انجمن ده دارد ، از رودخانه مشروب می شود و کمی باغ دارد ، و از آنجا سیب و گلابی و هلو به دست می آید^۳ .

-
- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۲۹ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۹۲ .
 - ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۳۴ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۰۱ .
 - ۳- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵ .

طرشت (و-۴) : طرشت همان درشت است که شرحش درص ۵۰۹ کتاب حاضر درج آمد .

طهران (و-۴) : ذکر طهران درص ۴۳-۵۱ کتاب حاضر گذشت .

عباس آباد (و-۴) : عباس آباد از دبه های بخش حومه شهرستان طهران است ، که در شمال طهران پیش از توسعه افتاده است ، و اکنون جزء شهر است و تأسیسات نظامی در آنجا به وجود آوردند^۱ ، مرحوم قزوینی در یادداشتها به نقل از نسخ التواریخ عباس آباد را از بناهای حاجی میرزا آقاسی ذکر کرده است^۲ .

عبدالله آباد فرها نفر ما (ز-۵) : عبدالله آباد فرها نفر ما جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ؛ و در ۸ کیلومتری شمال غربی شهر ری و ۲ کیلومتری راه رباط کریم در جلگه افتاده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۶۵ تن ذکر گردیده است ، از قنات مشروب می شود و از آنجا غلات و صیفی و چغندر قند به دست می آید^۳ .

عبدالله آباد (ز-۶) : ابن عبدالله آباد نیز جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ، و در ۱۴ کیلومتری شمال غربی شهر ری و ۱ کیلومتری راه عمومی و ایستگاه تپه سیف واقع است . جمعیتش ۷۷ تن است ، از قنات مشروب می شود . از آنجا غلات و صیفی و چغندر قند به دست می آید^۴ .

عشرت آباد (و-۴) : عشرت آباد باغ و آبادی بوده است در شمال شرقی طهران پیش از توسعه که اکنون در داخل شهر قرار دارد و مانند عباس آباد و جمشید آباد به قرارگاه پادگان مرکزی اختصاص یافته است^۵ . در مرآت البلدان در ذکر

۱- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۵ س ۲۲ ، ص ۲۵۶ .

۲- یادداشتهای قزوینی ، ج ۶ ص ۲۱ س ۱۴ .

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۱ آبادیها ص ۱۴۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۳ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۱۰ .

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۱ آبادیها ص ۱۴۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۳ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۱۰ .

۵- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۵، ۲۳۶ .

وقایع سال ۱۲۹۱ قمری در باب احداث باغ عشرت آباد چنین نوشته شده :
 « روز بیست و هشتم شوال این سال چون طرح باغ عشرت آباد ریخته شده
 و دیوار دور ساخته، بنای مشجر نمودن آنست، بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
 دام ملکه شریف فرمای این باغ که در میان قصر قاجار و نگارستان واقع است شدند،
 رچهار اصله درخت به دست مبارک خسروانه در این باغ غرس فرمودند ...^۱ »
 وی سپس ذکر می کند که میرزا محمد حسین ادیب اصفهانی در تاریخ درخت
 کاری قطعه ای سروده که به دیوار قصر عشرت آباد نصب گردیده است، و تمام آن
 قطعه را در مرآت البلدان نقل کرده است که مطلعش چنین است:^۲
 بادست خویش خسرو در قصر عشرت آباد

فرمود از عنایت رای درخت کاری

علی آباد مجدالدوله (۹ - ۵) : این علی آباد جزء دهستان غار شرقی از
 بخش حومه ری است، و در ۴ کیلومتری شمال ری افتاده است. جمعیتش در فرهنگ
 جغرافیایی ایران ۳۷۷ تن درج آمده است، و از قنات مشروب می شود. ذکر
 ورود مسعود غزنوی به این آبادی در حمله محمود به ری در ص ۳۳۴ کتاب حاضر
 گذشت.^۲

فرح آباد (۵ - ۵) : فرح آباد در فرهنگ جغرافیایی ایران جزء بخش شمیران
 و در کتاب اسامی دهات کشور جزء حومه طهران محسوب گردیده است. اکنون
 قسمت عمده ای از اراضی آن جزء محدوده ۵ ساله و باقی جزء محدوده ۲۵ ساله
 طهران است؛ این محل به دوشان تپه اتصال دارد^۳، و غیر از فرح آباد جنوب طهران
 در نزدیکی راه آهن است.

۱ - مرآت البلدان، ج ۳ ص ۱۹۶ س ۱۸.

۲ - فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۴۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج

۱ ص ۲۶۳؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۱۷.

۳ - فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۵۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج

۱ ص ۲۳۵، ۲۵۶.

فرح زاد (و، ز - ۴) : فرح زاد (یا صحیح تر فره زاد) جزء بخش حومه شمیران است و در ۷ کیلومتری جنوب غربی تجریش واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۲۰۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۳۷۷ تن درج آمده است. دبستان وانجمن ده و صندوق پست دارد. از قنات و چشمه سار و در بهار از رودخانه تنگه یونجه زار مشروب می شود. مزرعه یونجه زار و کهریزک جزء این دیه است، راه امامزاده داود از فرح زاد است، که تا آنجا با ماشین می روند و از آنجا به بعد مالرو و صعب العبور است، در این آبادی ۲۵۰۰ گوسفند نگهداری می شود، ۶۰ هکتار گندمکاری آبی و ۲۰ هکتار دیم و ۵ هکتار جوکاری آبی و ۵۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، و از آنجا غلات و نخود و توت و انار و گردو و یونجه به دست می آید^۱. این آبادی بسیار قدیمی است، نامش در منتقلة الطالبیه به صورت فرزاد درج است :

« فرزاد من سوادالری »^۲

این نام در کتاب النقض به صورت «برزاد» آمده است بدین شکل :

« بایستی که این ملحدی (به طعنه کنایه از طریقه زیدیه) از ری برداشته بودندی و ونک و کن و برزاد خراب کرده بودندی »^۳.

یا قوت در معجم البلدان گفته :

« فرزاد به فتح حرف نخستین و تشدید و فتح دوم و پس از آن زاء و در آخر ذال معجمه از دیه های ری است »^۴.

کلمه «فر» در این نام همان «فره» (پهلوی Frêh) به معنی شأن و شوکت و

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۵۰؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۲۷.

۲- منتقلة الطالبیه، نسخه خطی، ص ۱۰۴، ۱۰۸، نسخه عکسی، ص ۱۶۲، ۱۵۹؛ جنة النعیم به نقل از منتقلة الطالبیه، ص ۵۰۳ ص ۶.

۳- النقض، ص ۴۶۰ ص ماقبل آخر.

۴- معجم البلدان، ج ۳ ص ۸۷۲ ص ۱۲.

عظمت است از این رو باید صورت درست این کلمه را «فره زاد» دانست.

فرح زاد را دو امامزاده است، و محقق دانشمند آقای مصطفوی را در این باب مقاتلی است که جهة مزید استفادت تلخیص از آن در ذیل درج می آید:

۱- در شمال شرقی قریه در دامنه کوهستان گنبدی يك پوش آجری پدیدار است، که تاریخ ساختمان بنای آن بر لوحه سنگی مرقوم و طرف بالای مرقد در داخل ضریح بر روی زمین نصب است. به موجب این لوحه نام امامزاده معصوم صالح است، و تاریخ سال بنا در آن ۹۸۶ تعیین گردیده است، این بنا گنبد يك پوش آجری ساده‌ای است که محوطه مربع داخل آن کمتر از ۴٫۵ متر طول و عرض دارد و در وسط آن ضریح چوبی مشبك به سبك موسوم به خانه بندی مربع خراطی قرار گرفته است. نسبت صاحب مرقد در زیارتنامه به حضرت امام زین العابدین می‌رسد.^۱

۲- امامزاده دیگر در منتهی الیه شمالی فرح زاد، در کنار راه یونجه زار و امامزاده داود برفراز تپه سمت راست جاده واقع است. بنای اصلی آن شامل حرم مستطیلی به طول شرقی و غربی بیش از ۴ متر و عرض ۳٫۵ متر است که از سنگ ساخته اند، و دو اطاق کوچک باریك در طرفین مشرق و مغرب آن بانمای آجری افزوده اند، اصل بقعه قدیمتر از زمان صفویه است و باقی بنا از زمان فتحعلی شاه و یا محمدشاه است. ضریح زیبایی به سبك خانه مربع خراطی به طول ۲٫۱۹ متر و عرض ۱٫۵۸ متر و ارتفاع ۱٫۶۲ متر دارد. نام صاحب مرقد در زیارتنامه ابوطالب بن فضل بن زید بن علی بن الحسین درج آمده است.^۲

فرمانیه (۵- ۴): فرمانیه جزء بخش حومه شمیران است، و در شمال رستم- آباد واقع است و خود دارای قنات است، و متعلق به سفارت ایتالیا است و محل تابستانی سفارت مزبور است.^۳

۱- اطلاعات ماهانه، سال ۵ شماره ۴ (۵۲)، تیرماه ۱۳۳۱، ص ۱۵.

۲- اطلاعات ماهانه، شماره ۵۸، دی ماه ۱۳۳۱، ص ۲۹.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۹۸.

فیروزبهرام (ز-۶) : این دیه جزء دهستان غارغربی بخش حومه ری است، و در ۲۰ کیلومتری شمال غربی شهرری و ۵ کیلومتری شمال راه رباط کریم واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۶۵ تن، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۴۴۳ تن معین شده است. دبستان وانجمن ده و صندوق پست دارد، از قنات و رودخانه کن مشروب می‌گردد، ۲۰۰ گاو و ۳۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود، ۲۰۰ هکتار کندمکاری آبی، و ۵۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، و از آنجا پنبه و جو و گندم و گوجه فرنگی و یونجه و سیب و هلو و چغندر قند به دست می‌آید.^۱

این دیه قدیمی و از بناهای فیروز ساسانی است، و نامش در منابع به صورت «رام فیروز» و «فیروز رام» و «فیروزبران» نیز درج آمده است. بلعمی در ذکر فیروز گفته :

«سه شهر بناکرد : یکی به حد ری رام فیروز آباد، دیگر به حد گرگان نام او روشن فیروز و به حد دیگر [آذربایگان] نام او شهرام فیروز...»^۲

این نام در اصل تاریخ طبری «رام فیروز» آمده است^۳، و مقدسی در احسن - التقاسیم «فیروز رام» ذکر کرده است^۴. در غرر السیر ثعالبی در احوال فیروزین یزدجرد درج آمده که در ری شهر ساخت و آنرا «رام فیروز» نام نهاد^۵. در مجمل - التواریخ در پادشاهی فیروزین یزدجرد ذکر گردیده که به ماوراءالنهر و ناحیت ری و گرگان، و آذربایجان شهرها ساخت و از نام خود نام نهاد^۶. یاقوت در معجم البلدان گفته که «فیروز رام» از دیه‌های ری است، و در آنجا میان یزیدبن حارث والی ری از سوی امویان و فرخان پادشاه ری جنگی در گرفت، و فرخان با کمک زیرین ماجور

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۵۳؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۳؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۳۰.
- ۲- تاریخ بلعمی، ج ۱ ص ۹۵۴ س ماقبل آخر.
- ۳- طبری، ج ۲ ص ۸۳ س ۱۲.
- ۴- احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۲.
- ۵- غرر السیر، ص ۵۷۸ س ۲.
- ۶- مجمل التواریخ، ص ۷۱ س ۱۲.

خارجی یزید را با سیصد تن از اشراف کوفه بازنش بکشت^۱ .
ابن اثیر این نام را «فیروز بهرام» ذکر کرده است^۲. در نزهة القلوب این نام هم به صورت «فیروز رام» و «فیروز بران»^۳ و هم به صورت «فیروز بهرام»^۴ ثبت افتاده است .

قاسم آباد (۵ - ۴) : قاسم آباد دیهی کوچک و جزء آبادیهای بخش حومه شمیران است ، و جمعیش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۰ تن مذکور افتاده است^۵ .
در المآثر و الآثار از قاسم آباد چنین ذکر رفته :
« قریه قاسم آباد از مؤتمن السلطان محمد حسن خان معروف به محقق [است] »^۶ .

در طرائق الحقائق در ذکر مسیر مؤلف از طهران به لشکرک و لواسان درج گردیده :

« قریه قاسم آباد که از خان محقق است سر راه بود ، انبار ذغال سنگ بسیاری دیدیم ، گفتند برای کارخانه قند است ، در زمستان که راه معدن بند است از اینجا حمل می نمایند ... »^۷

قاسم آباد اکنون در داخل شهر طهران و در شمال شرقی آن واقع است .
قاسم آباد دیر السلطان (۵ - ۵) : این قاسم آباد جزء دهستان غار غربی از بخش حومه ری است ، و در ۱۶ کیلومتری شمال غربی شهری واقع است . جمعیتش

۱- معجم البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۸ س ۲۰ .

۲- ابن اثیر ، ج ۱ ص ۲۳۷ س ۱ .

۳- نزهة القلوب ، مقاله ثالثه ، ص ۵۳ س ۱۶ .

۴- نزهة القلوب ، مقاله ثالثه ، ص ۵۴ س ۸ .

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۵۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ،

۱۳ ص ۲۵۹ .

۶- المآثر و الآثار ، ص ۸۷ س ۴ ستون چپ .

۷- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۷ س ۲۰ .

در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۹۸ تن، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۴۱ تن نوشته شده است، دبستان و صندوق پست دارد، از قنات و چاه نیمه عمیق و در بهار از رود کرج مشروب می شود، ۱۰۰ رأس گاو و ۱۲۰ رأس گوسفند نگهداری می شود، ۱ هکتار باغ دارد، از آنجا گندم و جو و صیفی و چغندر قند و شبدر و انگور و شیب و هلو به دست می آید^۱.

قصر فیروزه (کاخ فیروزه) (ه - ۵) : قصر فیروزه دیهی کوچک از دهستان غار شرقی از بخش حومه ری است، و در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی شهر ری و متصل به شهر طهران واقع است، ذکر بناهای عهد قاجار به در آنجا بیاید، جمعیت آن در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۲ تن، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۸ تن معلوم شده است. دبستان دارد، از قنات مشروب می گردد، ۵۰ رأس گوسفند و بز نگهداری می شود، ۲ هکتار باغ و قلمستان دارد، انار آنجا محصولی است مطلوب^۲.

قصر قاجار (و - ۴) : قریه قصر قاجار در محل قصر قاجار مذکور در ص ۱۵۳ کتاب حاضر قرار داشته و در کتاب اسامی دهات کشور مطبوع به سال ۱۳۲۹ شمسی وصف این محل چنین آمده است :

« قریه قصر قاجار، که مرکز تلگراف بی سیم و دستگاه فرستنده رادیو می باشد و زندان شهربانی نیز در آن ساخته شده، و همچنین قسمتی از پادگان مرکز در آن تمرکز دارد^۳ »

چنانکه ذکر شد سابقاً دستگاه فرستنده رادیو آنجا بود.

اکنون این قریه جزء شهر طهران شده است، و تغییراتی مهم در اماکن آن

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۵۶؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱۶ ص ۲۶۳؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۳۴.
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۱۶۳؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۳؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱۶ ص ۲۳۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۴۶.
- ۳- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱۶ ص ۲۳۵ س ماقبل آخر.

جدود به عمل آمده است .

قلعهٔ ارامنه (و - ۴) : قلعهٔ ارامنه یا ونك ارامنه جزء بخش حومهٔ شمیران است که به ونك اتصال دارد و در سوی مشرق آن افتاده است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۰۰ تن تعیین شده است، دبستان دارد، ازقنات و در بهار از رودخانهٔ اوین در که مشروب می‌گردد ، و از آنجا گندم و جو و اسپرس و مختصر بن شن و سبزیجات به دست می‌آید . شغل اهالی زراعت است و جوانان آنجا اکثر در طهران به کار مکانیکی و رانندگی می‌پردازند . زنان ژاکت و شال پشمی می‌بافند^۱ .

قلعهٔ ارامنه (ز - ۴) : این آبادی جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۰ تن ذکر گردیده است، ۵ هکتار باغ و قلمستان دارد ، و از آنجا انجیر و سیب به دست می‌آید^۲ .

قلعهٔ ذکائی (ج - ۴) : این آبادی جزء بخش حومهٔ شمیران است و در منتهی الیه حد شرقی آن نزدیک درهٔ جاجرود و در یک کیلومتری شمال راه طهران به آبدلی واقع است . جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۷ تن تعیین گردیده است ، گندم و جو آبی و دیم و باغ دارد^۳ .

قلعه مرغی (و - ۵) : قلعه مرغی که در محدودهٔ ۲۵ ساله طهران افتاده ، گاه به حساب دهستان غار غربی، و دیگر گاه به حساب بخش حومهٔ شهرستان طهران بوده است ، و ۲۰ تن جمعیت دارد ، ازقنات و رودکن مشروب می‌شود ، از آنجا میوه و غلات به دست می‌آید . فرودگاه قلعه مرغی در آنجاست^۴ .

قلهك (و - ۴) : قلهك در محدودهٔ ۵ ساله طهران واقع است ، و جزء بخش

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۶۳ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۴۸ .
- ۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵ .
- ۳- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸ .
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۶۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۵۳ .

حومه شمیران است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران پنج تا شش هزار تن ذکر شده که در فصل گرما به ده هزار تن می‌رسد . از ۷ رشته قنات و رود در بند مشروب می‌شود . در آنجا انواع میوه به عمل می‌آید^۱ .

قلهك دره (ز - ۴) : این مکان جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است . جمعیتش ۲۳۱ تن ذکر کرده‌اند . از قنات و رودخانه مشروب می‌شود^۲ .

قنات کوثر (ه - ۴) : قنات کوثر در حدود طهران پارس در مجید آباد واقع و دهکده کوچکی است که در حدود ۲۰ تن جمعیت دارد ؛ و در محدوده ۲۵ ساله طهران افتاده است^۳ .

قیطریه (ه ، و - ۴) : قیطریه آبادی کوچک از بخش حومه شمیران است و جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ، ۵ تن ذکر گردیده است . از عهد قاجاریه ۲ دستگاه ساختمان دارد^۴ . قیطریه اکنون در داخل شهر طهران و در سوی شمالی آن افتاده است .

کاشانك (۵ - ۳) کاشانك جزء بخش حومه شمیران است ، و در ۶ کیلومتری مشرق تجریش واقع است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۲۲ تن ذکر گردیده است ، از قنات و رودخانه دار آباد مشروب می‌شود ، از آنجا غلات و بن‌شن و انواع میوه به دست می‌آید . شغل اهالی زراعت و باغبانی است^۵ . کاشانك ، اکنون در داخل شهر طهران و در سوی شمال شرقی آن افتاده است .

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۶۶ : کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۵۵ .
- ۲- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۷۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۵۷ .
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ، ج ۱ آبادیها ص ۱۷۲ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۶۰ .
- ۵- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۱۷۳ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۳۶۳ .

کاظم آباد (ه - ۴) : کاظم آباد جزء بخش حومه شمیران است، و در ۶ کیلومتری جنوب شرقی تجریش واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۵۰ تن ذکر گردیده است.^۱

این ده اکنون جزء محدوده ۲۵ ساله شهر طهران است، و در شمال شرقی آن واقع است.

کامرانیه و حصار بوعلی (و - ۳) : کامرانیه و حصار بوعلی به هم متصلند و آن پهنه جزء بخش حومه شمیران است و در ۳ کیلومتری مشرق تجریش، در کنار راه تجریش به اراج قرار دارد. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۶۲ قید شده است، از قنات و رود دار آباد مشروب می شود، دبستان دارد، از آنجاغلات و بن شن و انواع میوه به دست می آید، شغل اهالی زراعت و باغبانی است.^۲ بناهای کامرانیه و حصار بوعلی به بناهای جماران نیز متصل است، در المآثر و الآثار در باب ن آبادی و وجه تسمیه آن چنین ذکر شده :

« کامرانیه بلوک شمیران واقعه در شمال شهر طهران از پیرامن کوه مشهور به البرز که عمارت ییلاقی حضرت مستطاب والا کامران میرزا امیر کبیر وزیر جنگ است، و تسمیت این اثر جلیل را از اسم مبارک نواب اشرف والا نموده اند. چنانکه اثر سابق [امیریه] از لقب شریفش [است]، و در این اثر بزرگ باغچه بندیها و گل- کاریها به طرز فرنگستان موجب حیرت نظارگان است...^۳ »

کردوی (ه - ۳) : این نام در جغرافیای دره رودبار در ذکر شکراب از آبادیهای قصران داخل مذکور در ص ۴۵۹ - ۴۶۴ کتاب حاضر بدین صورت درج آمده :

« ... از این نقطه هر گاه به طرف شمیران بخواهند بروند به قریه کردوی می

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۱ آبادیها، ص ۱۷۳.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۱ آبادیها، ص ۱۷۴؛ کتاب اسامی دهات کشور،

ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۶۴.

۳- المآثر و الآثار، ص ۸۶ س ۱۳ ستون راست.

رسند، که ناشکراب دوفرسخ است، و اولین قریه شمیران است...^۱ اکنون این آبادی را نیاوران خوانند، در تاریخ طهران حجت بلاغی تفصیلی در سبب این تغییر نام درج آمده، که مقام ذکر آنرا بر نمی‌تابد.^۲

کریم آباد حاجی آقامحمد (و - ۶) : کریم آباد جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است و در فاصله ۵ کیلومتری شمال غربی شهرری و راه عمومی افتاده است، و جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۸ تن ذکر گردیده است، و از قنات مشروب می‌شود، و از آنجا غلات و صیفی و چغندر قند به دست می‌آید. شغل اهالی زراعت و گله داری است.^۳

کشار سفلی (ز - ۳) : کشار سفلی جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است، و در ۶ کیلومتری شمال غربی کن و ۱۴ کیلومتری راه طهران به کرج واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۹۷ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۰۱ تن ذکر شده است، از چشمه سار و رودخانه مشروب می‌شود. دبستان و انجمن ده دارد، ۳۰۰ رأس گوسفند نگهداری می‌شود، و از آنجا گندم و جو و سیب و زردآلو و گیلاس و گردو و به و هلو و آلبالو به دست می‌آید. شغل اهالی زراعت و حمل محصولات به شهر است.^۴

کشار علیا (ز، ح - ۳) : کشار علیا نیز، جزء دهستان سولقان از بخش کن شهرستان طهران است، و در ۷ کیلومتری شمال غربی کن واقع شده است و تاراه طهران به کرج ۱۵ کیلومتر از سوی شمال فاصله دارد. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۳۰۰ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۳۲۸ تن ذکر گردیده است، از چشمه سار

۱- جغرافیای دره رودبار، ص ۴۷.

۲- تاریخ تهران بلاغی، ج ۱ شمیران قدیم ص ۸۱.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۷۹؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج

۱ ص ۲۶۳؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۷۴.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۰؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج

۱۲ ص ۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۷۵.

و رودخانه مشروب می‌شود، دبستان وانجمن ده دارد، ۶۰ رأس گوسفند نگهداری می‌شود، ۵۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، و از آنجا گندم و جو و سیب و به و هلو و زردآلو و گیلاس و گردو به دست می‌آید. شغل اهالی زراعت و حمل محصولات به شهر است^۱.

کن (ز - ۴): کن جزء دهستان سولقان و مرکز بخش کن شهرستان طهران است، و در شمال غربی طهران و نزدیک بدان در ابتدای دره سولقان واقع است. جمعیتش بر طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۲۰۶ تن که جمعی در شهر ساکنند و مطابق فرهنگ آبادیهای کشور ۴۲۰۶ تن است، ۲ دبستان و درمانگاه و شرکت تعاونی دارد، از رودخانه کن و ۷ قنات مشروب می‌گردد، ۱۰۰۰۰ رأس گوسفند نگهداری می‌شود، ۱۵۰۰ هکتار گندمکاری آبی و ۱۲۵۰ هکتار باغ و قلمستان دارد. باغهای کن در قسمت خاور رودخانه کن که از مرتفعات شمالی سولقان سرچشمه می‌گیرد واقع است، از آنجا گندم و جو و نخود و انجیر و انار و خرما و زردآلو و گیلاس به دست می‌آید. بخشداری و ژاندارمری و نماینده بهداری و آمار و محضر رسمی دارد. از آثار قدیمی چند تکیه در آنجاست^۲، ذکر آبادیها و عمارات عهد قاجاریه در آنجا بیاید. کن آبادی است کهنه و باستانی که ذکرش در منابع جای به جای به چشم می‌خورد.

روایت النقص در این باب در ذکر فرح زاد در ص ۵۲۲ کتاب حاضر، و قول امین احمد رازی در ذیل سولقان در ص ۵۱۶ کتاب حاضر گذشت، در این کتاب نام کند به این آبادی داده شده است، یا قوت در معجم البلدان گفته:

«کن نیز از دیه‌های قصران^۳ است».

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۰؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۷۵.
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۱۸۳؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۵؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۵؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۸۸.
- ۳- معجم البلدان، ج ۴ ص ۳۱۲ س آخر.

کیگا (ز - ۳) : کیگا دیهی است جزء دهستان سولقان بخش کن شهرستان طهران که در ۱۲ کیلومتری شمال کن و ۲۱ کیلومتری شمال راه طهران به کرج واقع است ، و جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۵۷ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۶۳ تن درج آمده است . دبستان و انجمن ده دارد . از رودخانه مشروب می شود ، ۲۰۰ گوسفند و بز نگهداری می شود ، باغ و قلمستان دارد و از آنجا سیب و گردو و گیلاس و هلو به دست می آید ، بقعه امامزاده داود در سه کیلومتری شمال شرقی این دیه واقع است ، و شغل مردم این دیه خدمت و کاسبی در امامزاده داود و باغداری و زراعت است ^۱ .

لارک (ه - ۳) : لارک جزء بخش حومه شمیران است ، و ۱۰۷ تن جمعیت دارد ، از قنات مشروب می شود ، ۹ هکتار جو کاری آبی و ۵ هکتار باغ و قلمستان دارد ، و از آنجا جو و گیلاس به دست می آید ^۲ .

لویزان (ه - ۴) : لویزان بیشتر در محدوده ۲۵ ساله طهران ، در سوی شمال شرقی ، در ۶ کیلومتری جنوب شرقی تجریش و دو کیلومتری جنوب شرقی سلطنت آباد واقع است و جزء بخش حومه شمیران است ، در فرهنگ جغرافیایی ایران ۵۰۸ تن جمعیت و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۹۱۰ تن در ۳۸۰ خانوار برای آن ذکر گردیده است ، این اختلاف به سبب توسعه ای است که این آبادی یافته است . شغل اهالی زراعت است و جمعی در مهمات سازی کار می کنند ^۳ . در این محل زیارتگاهی وجود دارد که بنا بر زیارتنامه مرقد چهاربرادر به نام سالم و ابوطالب ، و رضا و رحیم پسران شیخ فرزند کاظم فرزند علی بن الحسین زین العابدین است ^۴ . مزرعه حسین آباد جزء این آبادی است .

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۸۹ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۵ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۰۱ .
- ۲- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۱۹۸ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۸ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ .
- ۴- اطلاعات ماهانه ، شماره (۴) ۵۲ ، تیرماه ۱۳۳۱ ص ۱۷ ، مقاله آقای مصطفوی .

مبارك آباد (۵ - ۴) : این آبادی نیز در محدوده ۲۵ ساله طهران افتاده است ، و جزء بخش حومه شمیران است . تعداد جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۵۸ تن مذکور است . محصولش غلات و صیفی و بن‌شن و انجیر و انار است . مزرعه مخلص آباد جزء این آبادی است . ازقنات مشروب می‌شود ^۱ .

مجید آباد (۵ - ۴) : این آبادی نیز اکنون در محدوده ۲۵ ساله و قسمتی از آن در محدوده ۵ ساله واقع است ، و در ۳ کیلومتری شمال راه طهران به دماوند افتاده ، جزء حومه شمیران است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۰۰ تن تعیین شده ، ازقنات مشروب می‌شود ، محصولش غلات و صیفی و میوه است ^۲ .

مجیدیه (۵ - ۴) : زمینهای این آبادی قسمتی در محدوده ۲۵ ساله و پاره‌ای در محدوده ۵ ساله طهران افتاده ، و جزء بخش حومه شمیران است ، و در فاصله ۸ کیلومتری جنوب شرقی تجریش افتاده است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۲۰ تن ذکر گردیده است ، ازقنات مشروب می‌شود ^۳ .

محمودیه (۹ - ۴ ، ۳) : این دیه جزء بخش حومه شمیران است ، و در ۲ کیلومتری جنوب غربی تجریش و ۱ کیلومتری مغرب خیابان پهلوی افتاده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۶۰ تن مسیحی ذکر گردیده است ، که به ترکی و فارسی و ارمنی سخن می‌گویند . ازقنات مشروب می‌شود و از آنجا غلات و بن‌شن به دست می‌آید . شغل اهالی زراعت و خوک داری است ^۴ .

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۰۰؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۳۵ .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۰۰؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۳۶ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۰۱؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۳۶ .
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۰۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۴۱ .

این آبادی اکنون جزء محدودده ۵ ساله شهر است، و در سوی شمال غربی آن افتاده است .

مرادآباد (ز - ۴) : مرادآباد دیهی است کوچک از دهستان طرشت بخش کن شهرستان طهران، که جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۶۵ تن و در فرهنگ آبادیهای کشور ۸۱ تن ذکر شده است، انجمن ده دارد، و از قنات و رودخانه مشروب می گردد ، ۲۵۰ گوسفند نگهداری می شود . مقداری نامشخص کشتزار گندم و جو و باغ دارد ، از آنجا انجیر و انار و به بدست می آید^۱.

مسعودیه (ه - ۵) : مسعودیه جزء دهستان غار شرقی از بخش حومه ری است ، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۹۹ تن تعیین گردیده است ، دبستان و انجمن ده دارد^۲.

مسگرآباد (ه - ۵) : این آبادی جزء دهستان غار شرقی از بخش حومه ری است ، و در ۹ کیلومتری شمال شرقی شهرری و ۲ کیلومتری شمال شرقی راه طهران به سمنان و خراسان واقع است . جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۵۵ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۷۶۹ تن معین گردیده است، دبستان دارد، از قنات مشروب می شود ، ۵۰۰ گوسفند نگهداری می شود ، که در تابستان آنها را به چراگاه لار قصران داخل می برند، ۱ هکتار باغ دارد ، از آنجا غلات و چغندر قند و انار به دست می آید . شغل اهالی زراعت و گله داری و گلیم بافی است^۳.

مقام خونی (و - ۵) : نام این محل در شرح وقایع مربوط به آل بادوسپان و ری در تاریخ رویان اولیاء الله و تاریخ طبرستان مرعشی درج است، و ذکر آن بدین صورت درص ۳۸۲ کتاب حاضر گذشت :

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۰۶ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۰۶
- ۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۳ .
- ۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۰۹ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۳ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۳ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۴۸ .

«... همان روز امیرپولاد قیا با تمام امرای ری حشر کرده ، لشکر کشید ، در زیر طهران به مقام خونی جمع شدند...»

به حکم قرائن با در نظر گرفتن حد طهران آنروز ، ظاهرأ مقام خونی در محلی در جنوب خیابان مولوی فعلی واقع بوده است که امروز در داخل شهر طهران است. منظر یه (۵ ، و - ۳) : منظر یه جزء بخش حومه شمیران است ، و آبادی کوچک است که جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۴۰ تن ذکر گردیده است ، بنایی از زمان قاجاریان در آنجاست ، اداره تربیت بدنی و پیشآهنگی را در آنجا تشکیلاتی است ، زمین ورزشی و استخر شنا دارد ، در تابستان پیشاهنگان و نیز جمعی برای تمرین شنا و ورزشهای گوناگون ، بدانجا می روند . منظر یه اکنون جزء شهر طهران است ، و در شمالی ترین نقطه آن واقع است^۱.

مهدی آباد (۵ - ۴) : مهدی آباد جزء بخش حومه شمیران است ، و در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی تجریش ، در سر راه طهران به دماوند واقع است ، در سابق از قنات مشروب می شد لکن سفارت امریکا آن قنات را خرید و بالوله آب راه سفارتخانه برد و اینجا از حیز انتفاع افتاد^۲ . ذکر این محل به صورت مهدی آباد مشیر خلوت در ذکرامانیه در صحیفه ۸۵۳ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه درج آمده . مهدی آباد اکنون در داخل شهر طهران در مشرق و در اوائل حد طهران پارس ، پس از نارمک و طهران نو واقع است .

مهر آباد (ز - ۵) : مهر آباد دیهی کوچک است که در فرهنگ جغرافیایی ایران جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری ، و در کتاب اسامی دهات کشور جزء حومه طهران به حساب آمده است ، جمعیتش^۳ در فرهنگ جغرافیایی ایران ۸ خانوار (در حدود ۴۰ تن) ذکر گردیده است . مهر آباد اکنون جزء شهر طهران است و در

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۲۱۳ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۵۷ .

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۳ آبادیها ص ۲۱۵ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ .

جنوب غربی آن افتاده است، و فرودگاه بزرگ بین المللی مهر آباد در اراضی آن واقع است. در کتاب اسامی دهات کشور ذکر شده :

« قریه مهر آباد ، که سربازخانه و فرودگاه بزرگ هواپیمایی کشوری در آن ساخته شده و اکنون مشغول تکمیل فرودگاه مزبور با آخرین لوازم و وسائل فنی جدید ... می باشند»^۱ .

مهران (۵ ، و - ۴) : مهران که اکنون قسمتهایی اندک با جمعیتی قلیل^۲ (مهران اردشیر، مهران قورخانه) از آن بدین نام به جا مانده است از آبادیهای با نام باستانی قصران خارج است که در محدوده ۵ ساله طهران افتاده است، و در باب آن به تفصیل در صحائف ۱۴۸-۱۵۱ کتاب حاضر سخن رفت و اعادات را نیازی نیست ، علاوه بر آن اخبار در مرآت البلدان این مطلب نیز درج آمده است:

« قنات مهر گرد که در ارك جاری و دهنه آن در عمارت معروف به سرچشمه است متعلق به قلعه مهران و خیلی آباد بوده ...^۳ »

نارمك (۵ - ۴) : آبادی نارمك در محدوده ۲۵ ساله و قسمت عمده ای از اراضی آن در محدوده ۵ ساله واقع است ، و جزء بخش حومه شمیران است ، و در سه کیلومتری شمال راه طهران به دماوند افتاده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۰۰ تن تعیین گردیده است . شغل ساکنان آن زراعت و باغبانی است . از قنات مشروب می شود ، باغهای انار معروف دارد^۴ . این آبادی قدیمی است و نامش در انساب سمعانی و معجم البلدان یا قوت و غیره درج است^۵ .

- ۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۱۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۶ ، ۲۵۶ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۶۱ .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۱۶ .
- ۳- مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۵۲۶ س ۴ .
- ۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ، ص ۲۲۰ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۶۸ .
- ۵- الانساب ، ورق ۵۵۸ ، ص ۱ س ۲۹ ؛ معجم البلدان ، ج ۴ ص ۷۷۵ س ۷ .

نازآباد (ه - ۳) : نازآباد دیهی کوچک و جزء بخش حومه شمیران است، و در یک کیلومتری شمال راه قلعه به لشکرک افتاده است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۲ تن، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۶ تن ذکر شده است، از قنات مشروب می‌گردد، ۳ هکتار باغ و قلمستان دارد، از آنجا گندم و گیلاس به دست می‌آید.^۱

نازی آباد (و - ۵) : نازی آباد دیهی کوچک است که در فرهنگ جغرافیایی ایران جزء بخش حومه ری (غار غربی)، و در کتاب اسامی دهات کشور جزء حومه طهران به حساب آمده است، در کتاب اسامی دهات کشور در ذکر قراء جنوبی طهران در باب این دیه چنین نوشته شده :

« قرية نازی آباد که قسمت غربی آن فرودگاه هوایی قلعه مرغی می‌باشد، و یک قسمت آن کشتارگاه است، و کارخانه بلورسازی و سیلوی شهر و انبارپنبه نیز در این محل بنا شده ... »

جمعیت نازی آباد در فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۰ ذکر گردیده است.^۲ این آبادی اکنون جزء شهر طهران است و در جنوب آن افتاده است.

نجف آباد (و - ۵) : نجف آباد نیز مانند نازی آباد اکنون جزء شهر طهران است و در جنوب آن افتاده است، در کتاب اسامی دهات کشور در ذکر دیه‌های جنوبی طهران از این محل چنین یاد شده است :

« در زاویه جنوب شرقی شهر قرية نجف آباد واقع است که دستگاه کامل گیرنده و فرستنده بی‌سیم در آن محل است.^۳ »

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۲۰؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۸؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۶۸.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۲۰؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۶، ۲۵۶؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۶۹.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۶ آبادیها ص ۲۲۱؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۶، ۲۵۶.

نعمت آباد (و - ۵) : نعمت آباد جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ، و در ۹ کیلومتری شمال غربی شهرری ، کنار راه رباط کریم واقع است ، جمعیتش ۱۷۳ تن است ، ازقنات وسیلاب رودکن مشروب می شود ، از آنجاغلات و صیفی وچغندر قند به دست می آید . شغل اهالی زراعت است^۱ . این آبادی اکنون در داخل شهر طهران واقع است .

نقی آباد قلیائی (ز - ۵) : این دیه جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است که ۶۶۱ تن جمعیت دارد ، از چاه نیمه عمیق مشروب می شود ، دارای انجمن ده و صندوق پست است ، ۲۴ هکتار گندمکاری آبی دارد و از آنجا بادنجان وچغندر و سیب زمینی و گوجه فرنگی به دست می آید^۲ .

نوروز آباد (ز - ۵) : نوروز آباد جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است و ۵۶ تن جمعیت دارد ، از چاه عمیق مشروب می شود ، ۴ هکتار گندمکاری آبی و ۲ هکتار جوکاری آبی و ۱ هکتار باغ و قلمستان دارد . محصولش جو و گندم است^۳ .

نیاوران (ه - ۳) : نیاوران جزء بخش حومه شمیران است ، و ۶۷۰ تن جمعیت دارد که در تابستان به ۱۰۰۰ تن می رسد ، ازقنات ورودخانه دار آباد مشروب می شود ، از آنجا غلات و بن شن و میوه به دست می آید ، شغل اهالی زراعت و کاسبی و باغبانی است . ذکر کاخ نیاوران بیاید^۴ . نیاوران اکنون جزء شهر طهران است و در شمال شرقی واقع است .

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۲۴؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۳ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۷۵ .

۲- نام این دیه در متن فرهنگ آبادیهای کشور ج ۱۳ ص ۱۶ «نقی آباد قلیایی» است (بانون) ، لکن در نقشه ملصق بدان «نقی آباد قلیایی» ذکر گردیده و نقی آباد بانون درست است .

۳- فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۶ .

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۲۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور

ج ۱ ص ۲۵۹ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۸۲ .

نام نیاوران در قدیم «کردوی» بوده است^۱، آیا این آبادی به نام کردوی برادر بهرام چوبینه نیست؟ ذکر کردوی در ص ۵۲۹ کتاب حاضر برفت.

ورامنه (ح - ۵) : این دیه جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است. جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۲۳ تن ذکر گردیده است، از رودخانه مشروب می‌گردد، ۱۰ هکتار کشتزار گندم و ۲۰ هکتار باغ و قلمستان دارد، ۱۰۰۰ رأس گوسفند نگهداری می‌شود، از آنجا گندم وجود به دست می‌آید^۲.

وسفنارد (و - ۵) : این آبادی گاه جزء حومه طهران و دیگر گاه جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری به حساب می‌آمده است، در فاصله ۹ کیلومتری شمال غربی شهری در کنار راه شوسه و راه آهن رباط کریم واقع است. جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۷۳۹ تن تعیین گردیده است. از قنات و در بهار از سیلاب کن مشروب می‌شود، از آنجا غلات و صیفی و چغندر قند به دشت می‌آید^۳. این آبادی کهنه و قدیمی است، و نامش در فرمانی از شاه طهماسب صفوی مربوط به سال ۹۶۱ هجری در ذکر رقبات موقوفه ری بدین صورت ذکر گردیده :

«... يك قطعه باغچه واقع در قریه و سفنارد بلوك غار ری ...»^۴

وسفنارد اکنون در داخل شهر طهران و در سوی جنوب غربی آن افتاده است.

ولن جك (و - ۳) : ولن جك جزء بخش حومه شمیران است و در فاصله ۲ کیلومتری شمال غربی تجریش و ۱/۵ کیلومتری خیابان پهلوی واقع است، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۰ تن معلوم شده است، از چشمه سار مشروب

۱- تاریخ تهران بلاغی، ج ۱ شمیران قدیم ص ۸۱ س ۱۵؛ جغرافیای دره رودبار،

ص ۴۷۰.

۲- فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱۳ ص ۱۶.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۲۳۳؛ کتاب اسامی دهات کشور،

ج ۹ ص ۲۶۳؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۸۷. (وسفنارد).

۴- آستانه ری، ص ۳۲ س ۸.

می‌گردد، از آنجا غلات و بن‌شن و صیفی و میوه‌های مختلف به دست می‌آید، شغل اهالی زراعت و باغبانی است.^۱

ولن‌جک اکنون جزء شهر طهران است و در شمال آن افتاده است.

ونک (و - ۴) : ونک از آبادیهای معروف ری باستان است، و اکنون جزء بخش حومه شمیران است. جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۲۰۷ تن مدکور افتاده. دبستان و دبیرستان و درمانگاه و انجمن ده و شرکت تعاونی و صندوق پست دارد، از ۵ رشته قنات و رود اوین آب می‌خورد. محصولش گندم و جو و بن‌شن و توت و گردو و میوه‌های دیگر است، ۵ هکتار گندمکاری آبی و ۴ هکتار دیم دارد.^۲ نام این آبادی در کتاب النقص عبدالجلیل و الانساب سمعانی و معجم البلدان یا قوت و نظائر آنها درج است.^۳ نسابه علی بن محمد بن نصر بن مهدی از اینجاست.

همه سین (۵ - ۵) : همه سین یا ترکمن ده جزء بخش حومه شمیران محسوب است و در ۶ کیلومتری جنوب راه طهران به دماوند واقع است. شماره جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۹۱ تن، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۱۸۳ تن تعیین گردیده، که به فارسی و ترکی سخن می‌گویند. از قنات و چشمه سار مشروب می‌شود. محصولش غلات و صیفی است. این دیه شکارگاه سلطنتی است، ساکنان آن از نژاد ترکمن هستند، ۷۵۰ رأس گوسفند در آنجا نگهداری می‌شود، ۷ هکتار گندمکاری آبی و ۳ هکتار دیم و ۲ هکتار جوکاری آبی و کمی هم دیم دارد، از آنجا گندم و جو و صیفی و نخود به دست می‌آید.^۴

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱ آبادیها ص ۲۳۳؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۸۸.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱ آبادیها ص ۲۳۵؛ فرهنگ آبادیهای کشور، ج ۱ ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۸۹.

۳- النقص، ص ۴۶۰؛ آخر؛ الانساب، ورق ۵۸۵ ص ۲ ص ۱۶؛ معجم البلدان، ج ۳ ص ۹۴۱؛ آخر.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱ آبادیها ص ۲۳۹؛ فرهنگ آبادیهای کشور ج ۱ ص ۱۸؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۹؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۹۶.

یاخچی آباد (و - ۵) : این دیه جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ، جمعیتش در فرهنگ آبادیهای کشور ۲۶۴ تن درج آمده است، دبستان وانجمن ده و صندوق پست دارد، از قنات و چاه نیمه عمیق مشروب می‌گردد، و ۲۰۰ گاو و ۱۴۵ گوسفند و بز نگهداری می‌شود ، ۲۵ هکتار گندمکاری آبی و ۵ هکتار جوکاری آبی و ۲ هکتار باغ و قلمستان دارد، و از آنجا گندم و جو و پنبه به دست می‌آید^۱ .

یافت آباد (ز - ۵) : یافت آباد جزء دهستان غار غربی بخش حومه ری است ، و در ۱۲ کیلومتری شمال غربی شهر ری و چهار کیلومتری شمال غربی راه رباط کریم افتاده است ، جمعیتش در فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۹۰۵ تن ، و در فرهنگ آبادیهای کشور ۴۱۱۵ تن ذکر گردیده است ، دبستان و دبیرستان و درمانگاه و انجمن ده و شرکت تعاونی و صندوق پست و دفتر پست دارد ، از قنات و رودخانه و چاه عمیق مشروب می‌گردد ، ۵۰۰ گاو و ۴۰۰ گوسفند نگهداری می‌شود ، ۲۸ هکتار گندمکاری آبی ، و ۳۰۰ هکتار باغ و قلمستان دارد . از آنجا گندم و جو و صیفی و چغندر قند و سیب زمینی و انگور و میوه‌های دیگر به دست می‌آید^۲ . علامه قزوینی در یادداشتها به نقل از ناسخ التواریخ ذکر کرده :

« یافت آباد از قرای نزدیک طهران از بناهای حاجی میرزا آقاسی است^۳ . »

یوسف آباد (و - ۴) : یوسف آباد جزء حومه طهران است ، و بیمارستان شماره ۲ ارتش در آنجا ساخته شده است ، اراضی این دیه میان کارمندان دولت تقسیم شده است^۴ .

- ۱- فرهنگ آبادیهای کشور ج ۱۳ ، ص ۱۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۳ (بخشی آباد) ؛ فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۵۰۰ (بخشی آباد) .
- ۲- فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱ آبادیها ص ۲۴۰ ؛ فرهنگ آبادیهای کشور ، ج ۱۳ ص ۱۶ ؛ کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۳ ؛ فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۴۹۹ .
- ۳- یادداشتهای قزوینی، ج ۷ ص ۳۱۸ .
- ۴- کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۳۵ ، ۲۵۶ .

قریه یوسف آباد را میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم پسر میرزا حسن به وجود آورد .

یوسف آباد اکنون در داخل شهر طهران در سوی شمال و در مغرب خیابان پهلوی افتاده است .

این بود وصف اجمالی آبادی‌های قصران . نگارنده در کتاب «تهران در گذشته و حال» در باب دیه‌های باستانی پهنه تهران که اکنون همه صورت شهر پیدا کرده‌اند شرحی مبسوط تر و کاملتر از اینجاییان کرده‌است، علاقه‌مندان به تفصیل بیشتر در باره آنها را بدانجا رجوع باید کرد .

تکمله - در پایان بحث از آبادیها به مناسبت اشارتی موجز به بناهای باستانی و عمارات و قصوری که در پهنه قصران در طی زمان، و به ویژه به عهد قاجاریان بنیاد یافته و ذکر و نامش در زبانها ساری و جاری بوده است می‌شود .

قصران به سبب خوشی و لطافت هوا و گوارائی آب در تمام دوره‌های آبادی ری و پس از آن به عهد پای تختی طهران مورد توجه بزرگان و متمکنان بوده است، و قصرهای رفیع و کاخهای مجلل و باغهای باصفا و عمارات عالی ییلاقی در این پهنه جهة استراحت خویش به وجود می‌آوردند که نام پاره‌ای از آنها به جا مانده‌است. اینها غیر از اماکن دینی و قلاع نظامی فراوانی است که از دیرباز در آنجا وجود داشته و آثار آنها باقی است .

این بحث به دو قسمت عهد آبادی ری و دوره پای تختی طهران تقسیم می‌شود :

الف - به عهد آبادی ری : بناهای معروف متعلق بدان عهد که یا اصل بناو یا آثار آنها هنوز باقی‌است به سه دسته تقسیم می‌شود :

دسته نخست بناهای مذهبی است که یا مربوط به آیین زردشتی است و یا متعلق به عهد اسلامی ، بناهایی که مربوط به آیین زردشتی است و نگارنده توانست آنها را بشناسد ، و آثارشان اکنون باقی است ، مهمتر از همه آتشگاه قصران است واقع در قلعه کوهی میان آبادیهای آهار و شهرستانک ، این آتشگاه که در باب آن در مذهب

قصران بشرح سخن خواهد رفت متعلق به آغاز روزگار ساسانیان است ، و تا آنجا که تحقیق نگارنده اجازه می‌دهد قدیمی‌تر از این بنایی در پهنه قصران وجود ندارد و دلیل این دعوی به‌جای خویش بیاید .

بناهایی که به روزگار اسلامی تعلق دارد ، ظاهراً کهنه‌تر از همه مسجد لواسان بزرگ است در قصران داخل ، که تاریخ احداث آن بنا بر مشهور چنانکه در ص ۲۱۰ کتاب حاضر گذشت به زمان حضرت امام حسن عسکری یعنی ظهور علویان و رواج آیین مقدس اسلام در قصران داخل می‌رسد ، پس از آن بقاع فراوان متبرک امامزاده‌ها در آن حدود است، که تاریخ هیچکدام مقدم بر مسجد لواسان نمی‌تواند باشد، و ظاهراً بنای موجود این بقاع گویا هیچکدام مقدم بر قرن ششم یا هفتم هجری نیست ، و بنای امامزاده شکراب چنانکه در ذکر این آبادی (ص ۴۶۱) درج افتاد، و بناهای مشابه آن بدین قرون تعلق دارد . تعریف بقاع امامزاده‌های قصران خارج و پهنه طهران به‌جای خویش گذشت، و اشارت رفت که بنای موجود بیشتر آنها به عهد پای‌تختی طهران و زمان قاجاریان تعلق دارد .

دسته دوم بناهای نظامی است مانند قلعه امامه مذکور در ص ۱۹۱ کتاب حاضر و قلعه لار و قلعه لورا و قلعه شمیران که به ترتیب شرح آنها در ص ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۲۰۰ گذشت و آثار آنها هنوز باقی است، و ظاهراً تاریخ بنای این قلاع چنانکه در ص ۲۸۵ کتاب حاضر گذشت تا به عهد مازیار در اوائل قرن سوم هجری بالامی رود .

دسته سوم عمارات ییلاقی شخصی است ، نظیر کاخ علی کامه در کنار رود جاجرود در لواسان قصران و کاخ خلیفه عباسی مذکور در ص ۱۳۴، ۱۳۵ کتاب حاضر در همانجا ، و کوشک ارغون خان در لار قصران داخل که ذکرش در ص ۱۴۱ کتاب حاضر رفت ، و کاخ طغرل اول سلجوقی در تجریش قصران خارج که در باب آن در ص ۱۵۱ کتاب حاضر سخن رفت و اشاره گردید که محل آن برای نگارنده معلوم نشد. از آن پس که ری روی به خرابی نهاد و آن شهر بزرگ در اثر اختلافات پیگیری دینی و منازعات و مناقشات و کشت و کشتارهای فجیع مذهبی خراب شد و به ویرانه‌ای

مبدل گردید، آثار سوہ آن به همه نواحی آن نیز عاید شد، و در پهنه قصران ذکر بنایی که بدین روزگار تعلق داشته باشد در منابع مورد استفاده به نظر نرسید.

ب - به عهد پای تختی طهران: از سال ۱۲۰۰ هجری که آقامحمدخان قاجار در طهران براریکه شاهی نشست، و طهران به پای تختی برگزیده شد، جنب و جوش حیات و فعالیت زندگی در پهنه قصران نیرویی دیگر یافت، و آب رفته همه شوون آن به جوی خویش باز آمد، و از جمله بناهای مشید و کاخهای رفیع در نقاط مختلف این پهنه بنیان یافت و بیشتر آنها هنوز باقی است، که پاره‌ای را وزارت آموزش و پرورش در اختیار دارد، و در آنجا فرزندان کشور علم می‌آموزند، و پاره‌ای دیگر نیز در اختیار ارتش و یا تربیت بدنی و یا وزارت بهداشتی است. اینک شرح مهمترین این بناها در هر دو قصران به ترتیب حروف تهجی به اختصاری تمام:

ارک طهران و عمارت آن: ارک طهران را چنانکه در ص ۴۱۲ کتاب حاضر ذکر گردید افغانیها به وجود آوردند، و در زمان زندیه به عهد کریم خان زند نیز عماراتی در آنجا ساخته شد^۱، ارک محاط به قلعه و خندقی علاوه بر قلعه و خندق بزرگ شهر بود^۲. به سال ۱۲۶۷ هجری به فرمان ناصرالدین شاه قلعه ارک به وسیله عبدالله خان معمار باشی تجدید عمارت یافت^۳، در محل موزه کاخ گلستان کنونی بناها و باغ بزرگ و زیبایی بود که ناصرالدین شاه برای تفریح بدانجامی رفت، تا آنکه تصمیم گرفت برای جواهرات سلطنتی موزه‌ای بسازد، پس در محلی که اکنون کاخ گلستان برپاست طرح این موزه ریخته شد و در فاصله پنج سال ساختمان آن به پایان رسید و انتقال جواهر سلطنتی به تالار موزه آغاز گشت و ناصرالدین شاه آنجا را افتتاح کرد. کاخ گلستان تالارهای متعدد دارد که جمعا به نام برلیان خوانده می‌شود^۴.

۱- المآثر والتآثر، ص ۶۰ س ۲ ستون چپ. نیز، رک: کتاب حاضر، ص ۱۵۳، ۵۰.

۴۱۳.

۲- جهان نمای مسیوژان، ورق ۱۰۳ ص ۱ س ۸.

۳- المآثر والتآثر، ص ۶۰ س ۲ ستون چپ.

۴- اطلاعات ماهانه، ج ۲ ش ۱۱ بهمن ۱۳۲۸ ص ۲۷-۳۴، مقاله ف. جلوه.

باغ شاه و عمارات آن : باغ شاه قبل از توسعه طهران در خارج شهر در مغرب مقابل دروازه‌ای به همین نام در میان محیط میدان مستدیر اسب دوانی، هم به عهد ناصری به وجود آمد، این محل در آغاز زمینی خشک و بایر بوده است، که بعداً به انواع درختها و گلها و سبزه‌ها آراسته گردید، و در آنجا آب سنگ جاری کردند، و باغ وحش کوچکی در سوی جنوب آن احداث گردید و چندین کوشک عالی و بناهای معتبر در آنجا ساخته شد.^۱

برج نوش : برج نوش عمارتی بود که به عهد فتحعلی شاه بدان هنگام که شهر طهران از نظر توسعه هنوز از حد قلعه شاه طهماسبی تجاوز نکرده بود، در شمال شهر در نزدیکی عمارت بانک ملی در خیابان فردوسی کنونی ساخته شد، بدان زمان حد شمالی شهر میدان و خیابان سپه فعلی بوده است. این برج به نام «نوش آفرین خانم» از زنان فتحعلی شاه که طرف محبت بود به امر فتحعلی شاه احداث گردید، نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند بوده است.^۲

عمارات افچه لواسان : ذکر این عمارات در کتاب المآثر والآثار آمده است، که به امر میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ساخته شد.^۳

عمارات قصبه کن : ذکر این عمارات نیز در المآثر والآثار درج است، که از عظام مبنای و ضخایم یادگارهای جاودانی عهد ناصری به حساب می‌آمده است.^۴

عمارت اقدسیه : باغ و عمارت اقدسیه نیز که در شرقی کاخ صاحبقرانیه واقع است از منشآت عهد ناصری است.^۵

۱- المآثر والآثار، ص ۵۶ س ۱۰ ستون راست.

۲- تاریخ عضدی، به اهتمام کوهی کرمانی، ص ۵ س ماقبل آخر.

۳- المآثر والآثار، ص ۸۲ س ۲۲ ستون چپ.

۴- المآثر والآثار، ص ۸۰ س ۱۲ ستون راست.

۵- المآثر والآثار، ص ۶۰ س ۱۷ ستون راست.

عمارت جاجرود: دره جاجرود در ۲۵ کیلومتری شرقی طهران در راه مازندران شکارگاه معروف شاهان قاجار بود، و فتحعلی شاه قاجار در آنجا ابنیه‌ای به وجود آورد، درمرآت البلدان درج است.

« فتحعلی شاه] در سال هزار و دویست و سیزده هجری بنای عمارتی موسوم به عمارت کاروانسرا در جاجرود فرمود، ابتدا این عمارت خیلی پایین‌تر از شکارگاه بود... لهندا عمارت دیگر در شرقی دره درپناه سنگی درحوالی آبادی معروف به شکرپیک لو بنا کردند، و هر سال دو سه مرتبه به جهت شکار کبک و تیهو به جاجرود رفته پس از چند شب توقف به طهران معاودت می فرمودند. شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی انارالله برهانه اقتدا به این سنت سنیه نموده سالی یک دو بار به این شکارگاه تشریف آورده... درین عصر همایون ادامه الله تعالی وضع عمارت قدیم که در غیر موقع واقع شده بود و چندان وسعتی نداشت پسند خاطر مبارک نشده در سمت غربی دره نه چندان از عمارت قدیم دورتر اما به دارالمخلافه نزدیک‌تر حکم به بنای قصر عالی... فرمودند^۱ »

درالمآثر والآثار^۲ و روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه^۳ نیز در این باب مطالبی درج است.

عمارت دوشان تپه: به عهد قاجاریان مرتفعات دوشان تپه به حسن موقع و صفای هوا و فراوانی آب شهرتی داشت، بدین مناسبت به دستور ناصرالدین شاه به سال ۱۲۶۹ هجری در سطح کوه دوشان تپه عمارتی به وجود آمد و در دامنه جنوبی آن باغ و ابنیه‌ای احداث گردید^۴، که سالها تفرج‌گاه ناصرالدین شاه و اخلاف وی بود.

عمارت سلطنت آباد: باغ سلطنت آباد به عهد ناصرعی مشتمل بر عمارت

- ۱- مرآت البلدان، ج ۴ ص ۲۵.
- ۲- المآثر والآثار، ص ۵۶ س ۲۱ ستون چپ.
- ۳- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۶۱۴ س ۴.
- ۴- المآثر والآثار، ص ۵۵ س ۱۱ ستون راست.

کلاه فرنگی و برج خوابگاه و سرای سراسری و دریاچه یا استخر عریض عمیق با چندین فواره و نهرهای جاری بود که پس از قصر نیاوران احداث گردید، قصر نیاوران با همه امتیازاتی که داشت، چون در دامنه کوه واقع و شمالش بالنسبه مسدود بود، ناصرالدین شاه خواست تا در جلگه شمیران عمارتی دیگر بسازد که چهار جهتش باز باشد، ازین رو جلگه ای در نزدیکی دیه رستم آباد برگزید، و به گفته محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در المآثر والآثار، پدر وی را در احیاء و غرس و عمارت و تأسیس این اثر مساعی جمیل بوده است که نامش در کتابه کلاه فرنگی به همراه تاریخ اتمام آن منظوم و درج گردیده است. در سال ۱۳۰۵ هجری قمری در این باغ که دارای عمارات رفیع متنوع بود و برای همراهان نیز در خارج باغ جایگاههایی مناسب داشت، تالاری استوار در سوی جنوب عمارت اندرونی و متصل به برج شاهی احداث گردید. این باغ را در دورشته قنات مخصوص هست و پیرامونش قرب يك فرسنگ می شده است.^۱

عمارت شمس العماره : از بناهای معروف عهد قاجاریان در بهنه قصران که ذکر و شهری فر اوان یافته بوده است عمارت شمس العماره طهران است، که ناصرالدین شاه به سال ۱۲۸۴ قمری دستور بنای آنرا داد، و چنانکه در مرآت البلدان در ذکر وقایع این سال درج گردیده این عمارت در پنج طبقه نظیر بناهای عالی فرنگستان به کوشش دوستعلی خان معیرالممالک صورت اتمام پذیرفت، و تالار و حجرات آن همه مزین به پرده های مفتول دوز و چهل چراغهای نفیس و پرده های نقاشی ممتاز و دیگر اسباب و اشیاء قیمتی گردید. بنای دروازه ناصری نیز در انتهای خیابان ناصریه در همین سال پایان یافت.^۲

سیاحان خارجی که گاه بیگاه به دربار ناصرالدین شاه می آمدند در آثار خویش از این عمارت ذکری کرده اند و از جمله آنان مادام دیولافوا را نام توان برد

۱- المآثر والآثار اعتمادالسلطنه، ص ۵۷ س ۲۱ ستون راست.

۲- مرآت البلدان، ج ۳، ص ۹۱ س ۲۰.

که در سفرنامه خود از شمس‌العماره و باغ ارك یاد کرده است.
 عمارت ییلاقی شهرستانك : ذکر این عمارت در ص ۱۴۳ کتاب حاضر
 درج آمد .

عمارت لشكرك : در باب لشكرك و عمارت حیدرآباد آن در ص ۴۷۹ کتاب
 حاضر سخن رفت و اعادت را نیازی نیست.

عمارت نگارستان : از بناهای معروف عهد قاجاریان یکی نیز عمارت
 نگارستان است در محلی که اکنون مؤسسه لغت نامه دهخدا یا دانشکده ادبیات و
 علوم سابق (در کنار خیابان بهارستان در نزدیک سه راه زاله) آنجاست . این عمارت
 به فرمان فتحعلی‌شاه در خارج طهران زمان وی ساخته شد ، بدان روزگار حد شرقی
 طهران خیابان ری و امیر کبیر و دروازه شمیران در مدخل پامنار فعلی بوده است ،
 وصف این عمارت در سفرنامه مادام دیولافوا که به عهد ناصرالدین‌شاه به ایران آمده
 بوده ، چنین است :

« یکی از عمارات او [فتحعلی‌شاه] معروف به نگارستان و بسیار تماشایی
 است . این بنا سردر بزرگی دارد که در جبین آن دو قراولخانه واقع شده ، و سربازان
 مستحفظ در آن منزل کرده‌اند . در عقب این در پارک بسیار بزرگ و عالی قرار دارد
 که پراست از چنارهای بلند که از مختصات پارکهای ایران است ... ابتدا باید از
 خیابانی عبور کرد که پنج خیابان فرعی در موازات آن واقع شده و همه دارای نهری
 هستند که اتصالاً آب در آن جاری است . در انتهای این خیابان عمارت مفصلی است
 به شکل صلیب یونانی که در انتهای هر یک از شعب آن درهای بزرگی با شیشه‌های
 الوان برای دخول روشنایی قرار دارد . در میان بازوهای صلیب دو اطاق با ایوانی
 دیده می‌شود که برای استراحت شاه اختصاص دارد . سالون مرکزی دارای گنبدی
 است که با چهارطاق متقارن ساخته شده است . گچ بریهای سقف آن ظریف نیست

ولی باطلا و رنگهای مختلف نقاشی و تزیین شده است .
 در عقب این بنا باغهای اندرون واقع شده اند ، و پرده بزرگی آنها را از بیرون
 جدا می سازد تا بانوان حرم در موقع گردش از انظار محفوظ باشند .
 کاخی که مخصوص تعیش و زندگانی پنهانی شاه است در این محوطه دوم
 قرار دارد ، شکل آن مربع مستطیل [است] و در دیوارهای خارجی آن هیچگونه
 پنجره یا روزنه ای دیده نمی شود ... در مرکز این بنا سالون مخصوصی است که در
 داخل آن تصویر بزرگی از فتحعلی شاه با دوازده پسر ارشدش ترسیم شده است . شاه
 بر تخت طلای جواهرنشانی جلوس کرده که در بالای آن عرشه ای بر روی چند ستون
 قرار دارد . در فاصله ستونها گلدانهای کوچکی است که در آنها از زمرد و فیروزه
 و سایر جواهرات شاخ و برگ و گل درست کرده اند ... دوازده پسر ارشد او در دو
 صف ایستاده و دارای لباسهایی هستند که مانند قیف از بالا به پایین گشاه می شود و
 حواشی آنها مروارید دوزی شده است . تاجهای شاهزادگان به بزرگی تاج شاه نیست
 ولی همه جواهر نشان هستند ...^۱

عکس از سفرنامه دیولافوا^۱

فتحعلی شاه و دوازده پسر ارشد وی

۱ - سفرنامه مادام دیولافوا ، ص ۱۲۶-۱۲۹ .

قصر عباسیه (از حاجی میرزا آقاسی): ذکر این قصر در ص ۱۵۵ کتاب حاضر گذشت.

قصر عشرت آباد: این قصر در محل باغ عشرت آباد که ذکر آن در ص ۵۲۱ کتاب حاضر برفت احداث شده، و میان عمارت نگارستان و قصر قاجار افتاده بوده و شامل کاخهای وسیع و گوشکهای منیع می‌شده؛ و اصل احداث و تأسیس و انشاء باغ به دست اعتماد السلطنه (صنیع الدوله سابق) انجام پذیرفته است^۱. طرح و احداث و غرس و احیاء باغ عشرت آباد به تاریخ ۲۸ شوال سال ۱۲۹۱ بوده است^۲. در این باب به ص ۵۲۱ کتاب حاضر نیز رجوع شود.

قصر فیروزه: این قصر در مسافت میان ابنیه دوشان تپه و کوهسار شمال شرقی طهران در میان پارکی با نزهت و صفا بنیان یافته، و دارای قناتی مخصوص به خود بوده است. تفصیل رفتن ناصرالدین شاه به آن حدود در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه جای به جای به چشم می‌خورد، از جمله در یادداشت مربوط به پنج شنبه ۱۷ رجب سال ۱۲۹۲ چنین ذکر گردیده است:

«امروز دوشان تپه باید رفت و شب قصر فیروزه باید ماند، فردا عصر [به] سلطنت آباد مراجعت می‌فرمایند^۳»

قصر قاجار: تفصیل بناء این قصر به عهد فتحعلی شاه و توصیف آن در ص ۱۵۳ کتاب حاضر درج آمد، و اعادت را نیازی نیست.

قصر کلووس: این قصر به عهد فتحعلی شاه در امامزاده قاسم شمیران بنیان یافته بوده است، و چنانکه در ص ۴۱۶ کتاب حاضر درج آمد فتحعلی شاه در اوائل

۱- المآثر والآثار، ص ۵۵ س ۱۰ ستون چپ.

۲- المآثر والآثار، ص ۷۶ س ۱ ستون چپ.

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۵ س ۲۶، نیز، رك: یادداشت جمعه ۵

شعبان ۱۳۰۴ قمری ص ۵۶۲ س ۲۰.

ذی القعدة سال ۱۲۳۸ قمری از این قصر عزم صعود به قلۀ توچال کرد .

قصر لاله زار : لاله زار نام باغی بوده است در خیابان لاله زار پایین فعلی که قبل از توسعه شهر طهران به فرمان ناصرالدین شاه ، در خارج شهر از سوی شمال قرار داشته است ، وحد شمالی طهران بدان هنگام قسمت جنوبی میدان سپه کنونی بوده است .

اصل این باغ پیش از ناصرالدین شاه موجود بوده و از عصر فتحعلی شاه است لکن اوتغییر وضع و اضافات عمده در آنجا به وجود آورده بوده است ، چنانکه در المآثر والآثار در ذکر تکمیل بناهای پیشین به وسیله وی درج آمده :

« دیگر اضافات عمده در قصر قاجار و نگارستان و دولت آباد و لاله زار است ؛ اگرچه این باغات در دولتهای پیش انشاء شده ، اما در عهد همایون متجاوز از سیصد هزار تومان در تغییر وضع و اضافات ابنیه آنها مصروف افتاده است .^۱ »
و نیز : « مرمت و عمارت ابنیه دولتی که در خارج شهر قدیم طهران افتاده اند ، مثل نگارستان و لاله زار و قصر قاجار در تاریخ مذکور [۱۲۶۸] .^۲ »

نام خیابان لاله زار - که بعدها به وجود آمد - مقتبس از نام این باغ و عمارت است .

قصر محمدیه : این قصر کاخ بیلاقی محمد شاه غازی پدر ناصرالدین شاه ، و از بناهای حاجی میرزا آقاسی در نزدیکی باغ فردوس در مغرب تجریش کنار جاده اوین بوده است ، و تفصیل آن در ص ۱۵۴ و ۴۱۸ کتاب حاضر گذشت . از این قصر اکنون اثری به جای نیست .

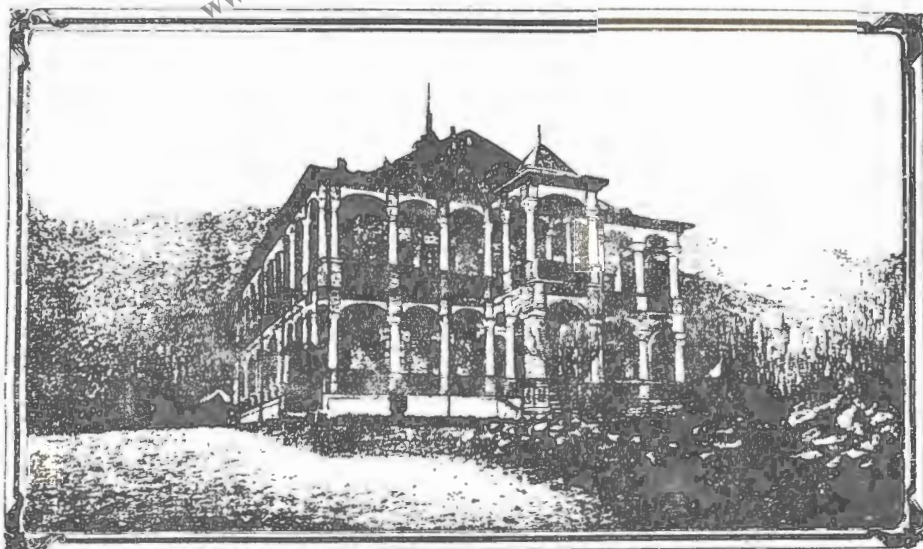
قصر مظفرالدین شاه در اوشان : این قصر در دیه اوشان رودبار قصران داخل به وسیله مظفرالدین شاه بنا شده بوده است ، و ذکر آن در ص ۱۴۴ کتاب حاضر

۱- المآثر والآثار ، ص ۶۰ س ۱۰ ستون راست .

۲- المآثر والآثار ، ص ۶۲ س ۲۴ ستون چپ .

گذشت . باغ این قصر اکنون در اختیار ارتش ، و قصر آن مدرسه اوشان است .
 قصر یاقوت : این قصر به عهد ناصرالدین شاه در محل سرخ حصار قصران
 خارج باطرزی عالی بنیاد یافته بوده است . تاریخچه بنای آن در المآثر و الآثار در بیان
 بناهای عهد ناصر بدین قرار درج آمده :

« دیگر قصر یاقوت است مشتمل بر اساسهای حصین پر نقش خورنق ، مشحون
 بر اثناهای ثمین و فرش ستبرق که در منزلگاه سرخ حصار به سرکاری و مباشرت
 معتمد السلطان ، میرزا محمدخان سرتیپ گروسی پیشخدمت خاصه حضور مهر ظهور



قصر یاقوت

عکس از روزنامه شرف

انشاء شده و احداث گردیده ، و این قصر مرکب است از دو قسمت : قسمتی مشهور
 به کوشک بیرونی که به طرز عمارات ییلاقی فرنگی در نهایت امتیاز ساخته شده ، و
 قسمت دیگر حرمخانه و اندرونی که به فاصله صد ذرع از اولی به سمت مشرق آن
 بنا گردیده ، و متجاوز از دوست یورت مسکون دارد ، و به ابنیه سلاطین صفویه
 شبیه افتاده و باغ آنجا بوضع پارک است به علاوه کاروانسرا و حمامها و قلعه رعیتی

و غیره ، و زیاده از هشتاد هزار تومان تا این ایام [حدود سال ۱۳۰۶ که سال طبع کتاب است] صرف این مقام گردیده ^۱ .

و نیز: «بنیاد و ایجاد قصر یاقوت در سرخه حصار به مباشرت میرزا محمدخان پیشخدمت خاصه، به شرحی که در نمره بانصد و هشتاد و شش از جریده ایران نگارش داده ام به تاریخ مزبور [۱۳۰۳ قمری]» ^۲

ظاهراً این محل يك بار در سال قبل از اتمام (۱۳۰۲ قمری) چنانکه اعتماد - السلطنه در روزنامه خاطرات نقل کرده دوچار حریق شده و تمام سوخته بوده است ^۳ .

کاخ نیاوران : چنانکه در مرآت البلدان درج آمده در آغاز به فرمان فتحعلی شاه قاجار در محل فعلی کاخ نیاوران عمارتی جزئی به وجود آورده بودند که گاه به هنگام تابستان آن پادشاه در آنجا اقامت می کرد . محمد شاه غازی جانشین فتحعلی شاه و پدر ناصرالدین شاه مقداری بر آن بنا بیفزود . به عهد ناصرالدین شاه به فرمان وی آن بناها را برداشتند و از نو قصر و عمارتی عالی به مباشرت حاجی علی خان اعتماد السلطنه پدر صنیع الدوله (یا اعتماد السلطنه) معروف بنیاد نهادند و بعدها نیز بر آن بیفزودند . این بنا چون بر تمامت پهنه جنوبی دامنه توجال اشرف داشت و همه جا دیده می شد آنرا جهان نمای نیاوران خواندند ^۴ . نام دیگر آن كوشك صاحبقرانیه است . در المآثر و الآثار در ذکر بناهای عهد ناصری اشارت رفته که یکی از آن بناها كوشك مشهور به صاحبقرانیه است که در قصبه نیاوران افتاده ، و چون پس از قرن نخستین سلطنت ناصرالدین شاه استحکام یافته و اتصال دو قرن را تاریخی یادگاری است بدین سبب بدین عنوان موسوم گردیده است ، و وضع آن در عهد محمد-

۱- المآثر و الآثار، ص ۵۶ س ۸ ستون چپ .

۲- المآثر و الآثار ، ص ۸۱ س ۱۰ ستون چپ .

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، یادداشت مربوط به تاریخ شنبه ۱۶ ربیع الاول

سال ۱۳۰۲ ، ص ۳۷۳ س ۱۹ .

۴- مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۳۰۰ س ۴ .

شاه غازی يك بالاخانه مختصر ودوجنبن آن بود تا ناصرالدین شاه به هنگامی که به سفر اصفهان می‌رفت به پدر مؤلف آن کتاب دستوری داد تا قصر عالی جهان نما را پی افکند . بارسوم به توسط مشیرالدوله یحیی خان قصر جدید در همان موضع ایجاد و بدین لقب معروف گردید^۱.

تاریخ بناء نخستین آن به عهد ناصرالدین شاه سال ۱۲۶۸ هجری قمری بوده است^۲.

ناصرالدین شاه از اواسط بهار هر چند روزی را در یکی از باغهای سلطنتی به سر می‌برد .

وصف کاخ صاحبقرانیه در مقالاتی به قلم ف . جلوه که در سال ۱۳۲۸ در اطلاعات ماهیانه انتشار یافته چنین آمده است:

« ... بر روی هم کاخ عظیم صاحبقرانیه از دو قسمت تشکیل شده : کاخ بزرگ و اندرون . کاخ بزرگ عبارت است از يك تالار آئینه و چندین اتاق دو طبقه ، و اندرون در حال حاضر عبارت است از پانزده دستگاه عمارت مجزای سه اطاقه .

در وسط کاخ تالار بزرگ آئینه واقع است . يك پنجره بزرگ این تالار به جانب جنوب شهر طهران باز می‌شود و پنجره شمالی به سوی کوه البرز نگاه می‌کند ، و در دو طرف دو در بزرگ منبت کاری به دو راهروی وسیع باز می‌شود . در طهران در کاخ گلستان و در مجلس و در بسیاری از قصور سلطنتی تالار آئینه بسیار است ، اما مسلماً هیچک از اینها به بزرگی و زیبایی و عظمت تالار جهان نما صاحبقرانیه نیست . تالار جهان نما گویی از در و دیوارش نور می‌بارد ...

بعد از تالار جهان نما زیباترین اطاقهای کاخ اطاق خواب بزرگ آن است^۳ . این او احوالات عمده و اساسی در کاخ نیاوران به عمل آمده است و اکنون مقر دربار شاهنشاهی است .

۱- المآثر والآثار ، ص ۵۵ س ۲۵ ستون راست .

۲- المآثر والآثار ، ص ۶۲ س آخر ستون چپ .

۳- اطلاعات ماهیانه ، ج ۲ شماره ۱۲ سال ۱۳۲۸ ص ۲۹ .

این بود شرح بناهای عمده‌ای که در پهنه قصران در دوره پای تختی طهران تا پایان عهد قاجاریان بنیاد یافت و بدان عهد ذکر و نام فراوان داشت، در اینجا به - مناسبت بدین نکته اشارت می‌رود که چون بحث در باب طهران تنها تا سالی ادامه یافته که این شهر به پای تختی برگزیده شده، از این رو در باب بناهای مهم این شهر که در عهد قاجاریان به وجود آمده نظیر مسجد شاه (از بناهای عهد فتحعلی شاه به سال ۱۲۴۰ قمری^۱) و مسجد آقاسید عزیزالله (هم از بناهای زمان فتحعلی شاه)^۲، و مدرسه و مسجد شاهزاده خانم سنگلج^۳، و تکیه دولت محل برگزاری مراسم تعزیه خوانی (جز کاخ شمس‌العماره که مقر ناصرالدین شاه و جایگاه پذیرائی مأموران خارجی بود و ذکرش در سفرنامه‌ها فراوان آمده است)، و نیز بناهایی که به زمان رضاشاه کبیر احداث گردیده چون کاخهای وزارتخانه‌ها و ساختمان دانشگاه طهران و کاخهای سلطنتی و شهربانی و بانک ملی و موزه‌ها و همچنین ساختمانهای باشکوه عهد سلطنت شاهنشاه آریا مهر، مانند وزارتخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و هتل‌های مجال و زیبا، و ساختمانهای مجلس سنا و شورای ملی، و بانک کار و شرکت نفت و هتل هیلتون و اپرا و موزه‌ها و سینماها و کتابخانه‌ها و صدها بنای دیگر از این قبیل شرح و تعریفی درج نیفتاده است.

فصل چهارم

رجال قصران

از رجال نامی و شخصیت‌های بزرگ سیاسی و علمی که به روزگار پیشین از پهنه ری برخاسته اند گروهی منتسب به قصرانند که به عهد خویش ذکر و شهرتی داشته اند و افتخاراتی را برای این ناحیه موجب آمده‌اند. در این فصل نخست به

۲۰۱- اطلاعات ماهانه شماره ۸۱ سال هفتم آذر ۱۳۳۳ ص ۷. مساجد تهران.

۳- اطلاعات ماهانه شماره ۵۹ بهمن‌ماه ۱۳۳۱ ص ۱۸ به قلم آقای مصطفوی.

ذکر نام و بیان و احوال بزرگان قصران داخل و سپس به شرح رجال قصران خارج می‌پردازد .

الف - قصران داخل : قصران داخل با آنکه به روزگار پیش از اسلام - به شرحی که در مذهب قصران بیاید - موقعیت مخصوص دینی زردشتی داشته است ، و بی‌گمان دارای شخصیت‌های علمی و مذهبی نیز بوده است ، متأسفانه در منابع موجود تصریحی در باب رجال آن عهد این منطقه به نظر نرسید ، لکن در دوره اسلامی بزرگانی صاحب ذکر و شهرت از آنجا برخاسته‌اند ، که احوالشان به ترتیب حروف تهجی در ذیل درج می‌آید :

۱- برخی از مورخان در بیان احوال ایزیدور خاراکسی یونانی جغرافی‌دان حدود قرن اول میلادی و صاحب کتاب پارت نوشته‌اند ، که خاراکس وطن اصلی او در حوالی ری واقع بوده است . مشیرالدوله در ایران باستان (ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰) در ذکر ایزیدور گفته : « خاراکس را اکثراً محلی درخوزستان می‌دانند ، ولی برخی عقیده دارند که درری یا در حوالی آن بود . »

وی در تاریخ ایران قدیم (ص ۱۲۳ س ۱۳) در بیان پادشاهی اشگ پنجم فرهاد اول نوشته که این پادشاه شهر خاراکس را در ری بنا کرد ، و در ذیل آن آورده که خاراکس را بعضی‌ها با دربند بحر خزر و جمعی با شهرستانک تطبیق کرده‌اند . کنت دوگوبینو دانشمند فرانسوی در ذکر شخره در تاریخ ایرانیان (کتاب اول ص ۱۴) گفته :

« شخره می‌تواند مشتبه شود به شرکس (= خاراکس) که بطلمیوس در تعداد شهرهای پارت به شمار آورده است . ایزیدور، که از جغرافی دانان اهل محل است می‌گوید : شخره در وسط جبال بحر خزر واقع شده بود ... راولینسون برای شخره دو نقطه معین کرده ... (یکی دربند بحر خزر) و دیگر درشش هفت لیو فاصله شهری طرف مغرب در پای کوه ... (دره کرج) ... در میان این دره تقریباً در پنج فرسنگی طهران سمت شمال شرقی چند قریه واقع شده که شهرستانک می‌نامند، و من با کمال میل و عقیده شخره قدیم را در آنجا می‌بینم . حال اگر استنباط راولنسن و کنت دوگوبینو و قول مشیرالدوله در انطباق خاراکس یا شخره باستانی با شهرستانک - که به موجب قرائن محلی آبادی کهنه و قدیمی است - موجه تلقی شود باید موطن اصلی ایزیدور ، این جغرافی‌دان یونانی را قصران داخل دانست .

آقا سید ابراهیم لواسانی : وی اهل لواسان بود و علم را با عمل جمع داشت ، احوالش در المآثر والآثار بدین قرار درج است :

« آقا سید ابراهیم لواسانی از معمرین علما و عظاما ائمه جماعت دارالخلافة است ، در مسجد سرپلک نماز می گزارد ، و مردم به عدالت و جلالت وی اعتقادی راسخ دارند . از فقه و حدیث و برخی دیگر از علوم شرعیه نیز بهره مند است. »^۱

ملك الکلام بندگان رازی : وی شاعر مجدالدوله بن فخر الدوله دیلمی است و اصلش از کوهستان ری (= قصران داخل) است^۲ . نامش هم به ضم باء عربی و هم به کسر پافارسی هر دو دیده شده است . درباره ای منابع چون تذکره دولت شاه و هفت اقلیم « بندگان » ، و در مجمل فصیحی و برخی منابع دیگر « بندگان » آمده است ، به صورت اخیر بزرگان دیگری نیز موسومند ، مانند بندگان بن احمد بن عبدالله رازی بزاز^۳ ، و بندگان اصفهانی و بندگان لره^۴ و غیر اینها .

باری بندگان از مجلسیان و مخصوصان دربار مجدالدوله بود و صاحب عباد در تربیت او اهتمامی داشت . سخنش متین و طبعش وقاد بود و به زبانهای فارسی و دیلمی و عربی شعر می گفت ، صاحب مجمل فصیحی سال فوتش را ۴۳۳ هجری نوشته است ، این دو رباعی از وی است :

هر روج مرا خوشتر و نیکوترمه	تا تاج ولایت علی بر سر مه
از فضل خدا و منت مادر مه	شکرانه این که میردین حیدر مه

نیز

در ایلخی شاه اسب کرکوک دبو در قافله نیز اشتر لوک دبو

۱- المآثر والآثار ، ص ۱۸۱ س ۱۷ ستون چپ .

۲- چنانکه درص ۷۳ گذشت کوهستان ری به عهد علویان قصران خوانده می شد ، اما این نام به زمان بندگان هنوز در اذهان بدان پایه رسوخ نیافته بوده که مسقط الرأس وی را به جای کوهستان ری ، قصران بنویسند .

۳- التذوین رافعی ، ص ۲۵۷ س ۱۶ .

۴- انباه الرواة ، ج ۱ ص ۲۵۶ ، ۲۵۷ .

این اشتر لوك واسب كر كوك منم این در به امید می زنم بوك دبو^۱
 میرزا جعفر مشهور به حکیم الهی لواسانی : میرزا جعفر حکیم الهی
 فرزند میرزا حسنعلی لواسانی فاضلی کامل و خوش سخن و عارفی و اصل و نیک اندیش
 و بدیع المحاضره بود ؛ در تاریخ و حدیث و رشته های معقول با استادان فن سخن
 می داشت ، ویرا در انشا نیز دستی بود . تعلیقاتی به دعاء صباح دارد ، نزدیک به
 هشتاد و سه سال با عزت بزیست ، و به سال ۱۲۹۸ هجری قمری در طهران دیده از
 جهان فرو بست ، و بر حسب وصیت او پیکرش را به وادی السلام نجف اشرف
 حمل کردند^۲ .

ملك سلطان حسين لواسانی : وی از بزرگان قصران داخل به عهد شاه عباس
 بزرگ بوده است ، و چنانکه در ص ۴۰۹ کتاب حاضر درج آمد ، شاه عباس چون
 قصران داخل را از تصرف آل بادوسپان بیرون آورد ، حکومت آنجا را به ملك سلطان
 حسین بخشید .

در نسخه مطبوع تاریخ گیلان فومنی نام وی به صورت سلطان حسن ملك
 لواسانی درج آمده است^۳ که گویا سهواست . برای اطلاع بیشتر به احوال وی به
 عالم آرای عباسی و تاریخ گیلان فومنی ، صحائف مذکور در ذیل ۳ رجوع شود .

حاج ملاشكر الله بن موئی لطف الله لواسانی : حاج ملاشكر الله بن موئی
 لطف الله لواسانی از سینک لواسان است ، جهة تحصیل علوم به اصفهان رفت و از
 مجلس درس میرزا محمدعلی قاینی و دیگران استفادت جست و به فرا گرفتن ریاضیات
 پرداخت و در محضر آقا میرسید حسن مدرس کسب فقه و اصول کرد ، پس به طهران

۱- تذکره دولتشاه ، ص ۴۸ س ۸ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۲۱ س ۱۵ ، نسخه خطی
 آن ، ص ۸۶۹ ؛ مجمل فصیحی ، بخش دوم ص ۱۶۳ س ۱۱ ؛ آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۰۷۵
 ص ۴ ؛ مجمع الفصحا ، بخش ۱ ص ۴۳۹ ؛ ریاض العارفین ، ص ۲۹۰ .
 ۲- المآثر والآثار ، ص ۱۹۹ س ۹ ستون چپ ؛ طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۹
 ص ۳۲۰ .

۳- عالم آرای عباسی ، ج ۲ ص ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۳۲ ، ۵۳۵ ؛ تاریخ گیلان فومنی ، ص

باز آمد ، و رخت سفر به نجف اشرف کشید ، و به فیض مدرسه شیخ مرتضی اعلی الله مقامه فیض آمد ، و از آنجا به طهران بازگشت و در این شهر اقامت گزید و در سال تألیف المآثر والآثار که احوالش در آن آمده بیش از سی سال در طهران مقیم بود ، و در این شهر مرجع خواص و عوام شد ، صاحب طرائق به سال ۱۳۱۵ به اتفاق وی سفری به لوسان کرد ، و در اشارت به احوال او در این تاریخ نوشته است که سنش چنانکه خود گفته است از هفتاد متجاوز است ، لذا باید ولادتش را در حدود سال ۱۲۴۵ هجری قمری پنداشت . از آثار او فضائل السادات در اخبار و منتخب الختوم در ادعیه است .^۲

میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی لواسانی فرزند میرزا جعفر حکیم الهی اول : ذکر پدر وی در صحیفه پیشین گذشت ، میرزا شمس الدین از اجلة افاضل زمان خویش به حساب بود ، و ناصر الدین شاه به وی لقب حکیم الهی بخشید . در مجلس علما و امرا اعتباری داشت^۳ . وی پس از کسب مراتب منقول و معقول ، جهة تکمیل حکمت به سبزوار رفت و از محضر فیلسوف بزرگ حاج ملاهادی سبزواری استفادت جست ، در سال ۱۳۱۵ هجری قمری در دارالخلافة طهران مجلس افاده و استفاده داشت^۴ .

آقا میرزا صدرالدین : وی فرزند میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی سابق الذکر است ، که صاحب کمالات بود و خط نستعلیق را چون استادان می نوشت^۵ . حاج ملاعلی اصغر لواسانی : حاج ملاعلی اصغر لواسانی الاصل و طهرانی المسکن بود ، علم را به زیور عمل زینت می بخشید ، و چنانکه در المآثر و الآثار آمده است در محله سرچشمه طهران در مسجدی که حاج میرزا عباسقلی از وزراء

۱- المآثر والآثار ، ص ۱۸۵ س ۵ ستون راست .

۲- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۹ س ۱۱ .

۳- المآثر والآثار ، ص ۱۹۹ س ۱۶ ستون چپ .

۴- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۲۹۹ س ۳۵ .

۵- طرائق الحقائق ، ج ۳ ص ۳۰۰ س ۲ .

دربار ناصرالدین شاه پی افکند سمت امامت جماعت داشت ^۱ .
 میرزا علی خان امین الدوله : وی از رجال عهد قاجاریان است . در طرائق
 الحقائق در ذکر سینک لواسان درج آمده :

« ولادت باسعادت جناب میرزا علی خان امین الدوله در این دهکده^۱ و الابوده ،
 و نیاکان معظم له ازماز ندران به آنجا مهاجرت نموده توقف کردند. ^۲ »

میرزا علی محمد صفای لواسانی : میرزا علی محمد برادر کهنتر میرزا
 جعفر حکیم الهی و فرزند میرزا حسنعلی لواسانی است ، ذکرش در مجمع الفصحا
 و المآثر و الآثار و طرائق الحقائق آمده است . خاندان وی به فضل و کمال و جاه جلال
 شهرتی داشتند ، از پدرش در مجمع الفصحا به صورت « زبدة الافضلا میرزا حسنعلی
 مغفور » یاد گردیده است . صفا به موجب روایت مجمع الفصحا و المآثر و الآثار ،
 قطع نظر از فضائل بلند و خصائل ارجمند در حسن خط نیز وحید عصر و فرید دهر
 بود ، فوتش به سال ۱۲۹۹ هجری قمری اتفاق افتاد و ۷۸ سال زندگانی یافت و در
 عتبات عالیات در جوار حربین یزید ریاحی مدفون گردید . این ابیات از سرودهای
 وی است :

ای دل نفسی باخود همره شو و همدم باش
 برراز نهران خویش آگه شو و محرم باش
 با رایت چرمینه بر خیز و فریدون شو
 ضحاک طبیعت گو افراشته پرچم باش
 این دیو هیولایی گسر لاشه بجنبانسد
 با حکم سلیمانی با نیروی رستم باش
 هین دامن استغنا بر کون و مکان افشان
 در ذلت درویشی با همت حاتم باشی

۱- المآثر و الآثار ، ص ۲۱۷ س ۲۰ ستون راست .

۲- طرائق الحقائق ، ص ۲۹۹ س ۲۱ .

این دار فنا بگذار بر چرخ بقا بگذر

زین سامریان بگریز عیسی معظم باش^۱

فاطمه انیس الدوله: از قصران داخل زنان صاحب نام و شهرت نیز برخاسته‌اند که یکی از آنان فاطمه انیس الدوله سوگلی و حرم ناصرالدین شاه است که به سبب درایت ذاتی و استعداد مورد توجه مخصوص شاه بوده، و در تعدیل بسیاری از تصمیمات حاد او مؤثر واقع می‌شده است. انیس الدوله از دیه امامه رودبار قصران است. پدرش نورمحمد از طایفه گرجی بوده است، قول دیگر آنکه از اهل آمل مازندران بوده است، و تواند بود که از اهل آمل و از آن طایفه گرجی باشد، که صفویان ایشان را کوچانیده و در مازندران مقیم گردانیده بوده‌اند، به هر روی نورمحمد مقل حال و رعیتی بی بضاعت بود، چون درگذشت سه فرزند به نامهای حبیب‌الله و محمدحسن و فاطمه به جای گذاشت. مادر ایشان باسیدی از دیه ناصرآباد ازدواج کرد. تکفل فاطمه را عمه‌اش که بعداً با شوهر خود به دولاب رفت برعهده گرفت. در این میان نبات خانم دختر مصطفی بك لواسانی که در حرمخانه سمت للگی به شاه داشت، و جهة پسر خویش به دنبال دختری شایسته بود، فاطمه را از عمه‌اش خواستگاری کرد. دختر را آوردند، چون وارد حرمخانه شد جیران خانم فروغ السلطنه که سوگلی بود دختر را به خدمت نگاه داشت، خردك خردك فاطمه طرف میل شاه واقع گردید و نظرش را جلب کرد، و مورد تربیت قرار گرفت، و استعداد نشان داد و ترقی پذیرفت، تا در سفر سلطانیه به سال ۱۲۷۶ هجری قمری به عقد منقطع به ازدواج شاه درآمد، دیری نپایید که از بانوان صاحب نام جهان شد، و تقدس و احترام یافت، و در غالب موارد خشم شاه را فرو می‌نشانند، و از بیچارگان و ساطت می‌کرد^۲.

۱- مجمع الفصحا، ج ۵ ص ۷۰۷ س ۹؛ المآثر والآثار، ص ۱۹۹ س ۲۰ ستون چپ؛
طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۳۰۰ س ۳.

۲- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ضمن یادداشت وقایع جمعه ۲۸ شوال ۱۲۹۸

قمری، ص ۱۲۶ س ۶.

بنژامن اولین وزیر مختار امریکا در ایران در کتاب ایران و ایرانیان در ذکر زنان ناصرالدین شاه گفته :

« بالفعل زن مورد توجه شاه انیس الدوله است . گویا وی از جمال بهره زیادی ندارد ولی جذاب و هوشمند است و نفوذ در شاه دارد . موقعی که نزدیکی حرکت ما به سوی آمریکا رسید این ملکه همسر و دختر مرا افتخار دعوت به مهمانی که محض خاطر آن دو ترتیب داده شده بود ارزانی فرمود^۱ . »

امیر فخرالدین شکرایی : وی عم امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف شکرایی است ، که امیر غیاث الدین (به عهد سلطان حسین میرزا بایقرا) بعض متداولات را به نزد او مطالعه کرد ، و بحث در این باب به جای خود بیاید^۲ . شکراب از آبادیهای قصران داخل بوده است ، و ذکر آن در ص ۲۴ و ۴۵۹ کتاب حاضر گذشت .

میرزا فضل الله بن میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی لواسانی : حکیم الهی ثانی میرزا شمس الدین را فرزندان با کمال بود که از آن جمله آقامیرزا فضل الله است . وی جامع کمالات صوری و معنوی بود^۳ ، در اعیان الشیعه نام وی و نام پدر و جدش درج آمده است ، و «عین الغزال فی الرجال» به وی نسبت داده شده است بدین قرار :

« میرزا فضل الله بن الحکیم الالهی الثانی المیرزا شمس الدین بن المیرزا جعفر الحکیم الالهی الکبیر ابن المیرزا حسنعلی اللواسانی ، له عین الغزال فی الرجال^۴ . »

سید محمد باقر لواسانی : وی فرزند آقا سید ابراهیم لواسانی مذکور در سابق است ، و در المآثر والآثار است که او به مزید تتبع و مزیت فضل بر اقران

۱- ایران از نظر خاورشناسان ، ص ۲۴۴ س ۱۵ .

۲- هفت اقلیم ، ضمن بیان احوال امیر غیاث الدین ، ج ۳ ص ۸۷ ، نسخه خطی مدرسه

سپهسالار ، ص ۹۱۵ ،

۳- طرائق الحقایق ، ج ۳ ص ۳۰۰ س ۱۰ .

۴- اعیان الشیعه ، جزء ۴۲ ص ۲۸۳ س ۸ رقم ۹۴۰۸ .

براعتی بین دارد^۱.

محمد بن ابراهیم لواسانی : محمد بن ابراهیم در دوازدهم رجب ۱۲۶۷ قمری ولادت یافت. وی فقیهی بوده است اصولی. در طهران بنزد علی آشتیانی و میرزا عبدالرحیم نهاوندی و در نجف بنزد حبیب الله رشتی بخواند؛ و در ربیع الثانی سال ۱۳۱۷ هجری قمری در نجف اشرف در گذشت. وی را در فقه و اصول مؤلفات ارزنده ای است همچون متاجر در فقه درسه مجله بزرگ، و یک مجلد در اصول فقه^۲.

امیر غیاث الدین، محمد بن امیر یوسف شکرایی : محمد بن امیر یوسف از شکراب آهار رودبار قصران است و تعریف این آبادی در ص ۲۴ کتاب حاضر گذشت. پدرش امیر معز الدین یوسف در روزگار سلطان حسین میرزا بایقرا به هرات سفر کرد و امیر محمد در آنجا نشو و نما یافت. وی متداولات زمان را به نزد عم خود امیر فخرالدین، مذکور در صحیفه پیشین بخواند، سپس به حلقه درس مولانا سیف الدین تفتازانی در آمد و در ردیف شاگردان وی به استفادت پرداخت، و به اندک زمان سرآمد عالمان عهد شد، تا بدان پایه که به زمان سلطان حسین میرزا بایقرا تدریس یک صغه از مدرسه میربدو مفوض شد، پس از سلطان حسین محمد خسان شیبانی در پرورش آن صاحب کمالات نفسانی بکوشید، و وی را بر امثال و اقران رجحان می نهاد. چون نوبت شاهی شاه اسماعیل راشد، نخست زمام قضایای شرعیه خراسان را به کف وی نهاد و بعد امارت نیز به آن سمت بیفزود. سرانجام به تفتین پاره ای از مفسدان به فرمان امیرخان حاکم خراسان به روز چهارشنبه ای از ماه رجب سال ۹۲۷ هجری قمری به فیض شهادت رسید، گفته اند در آن مقام غزلی سرود که این بیت از آن است :

۱- المآثر والآثار، ص ۱۸۱ س ۲۱ ستون چپ.

۲- معجم المؤلفین، الجزء الثامن ص ۲۱۳ س ۱۵ ستون چپ؛ اعیان الشیعه، جزء ۴۳

به ناحق ارچه مرا می کشی ولیک به بین^۱
که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من

به روایت هفت اقلیم امیر غیاث الدین به هنگام شهادت ، پنجاه و شش سال داشت ، بنابراین سال ولادتش ۸۷۱ هجری تواند بود . خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ فوت او گفته :

چون میر محمد خلف آل عبا زین دارفنا رفت سوی دار بقا
تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا «الله شهید هو یحیی الموتی^۲»
که باعدم احتساب « الف » در « الموتی » که مکتوب نیست ۹۲۷ می شود. دیگری گفته :

چون کرد به تیغ جان ستان چرخ و فلک
از لوح زمانه نام میرک را حک
گفتم که حساب سال آن واقعه چیست ؟

دل گفت که « قتل بندگان میرک »
بدین محاسبه نیز ۹۲۷ می شود . امیر غیاث الدین در شعر خلقی تخلص می کرده است ، و این مطلع از وی در تحفه^۳ سامی و هفت اقلیم درج افتاده :
به استقبال^۳ قدت سرو را رفتار بایستی

به تعریف دهانت غنچه را گفتار بایستی
صاحب عرفات از وی به صورت « امیر یوسف خلقی تهرانی » ، و صاحب ریاض الشعرا به عنوان « محمد یوسف خلقی تهرانی » یاد کرده اند ، وجه انتساب

۱- این مصراع در هفت اقلیم چنین است : به تیغ ظلم مرا می کشی و خواهی دید.
متن مطابق تحفه^۳ سامی و ریاض الشعراست .

۲- این مصراع که از هفت اقلیم نقل افتاده در تعداد کلمات در اصل تشویشی دارد ، و چندان قابل اعتماد نیست .

۳- هفت اقلیم : به استغنائی قدمت .

وی به «تهران» از آن بابت است که «شکراب» از نواحی تهران است. نام مولد وی در هفت اقلیم شکراب است اما در نسخه مطبوع تحفه سامی به تصحیف به جای «شکراب» «سکرات» درج آمده که غلط است^۱. نام امیرغیاث‌الدین در حبیب‌السیر در «ذکر وصول اکابر و اشراف هرات به ملازمت محمدخان شیبانی» درج آمده است^۲.

میرزا محمد تقی خان مجدالملک ثانی: وی از بزرگان عهد قاجاریان است، و در طرائق الحقائق در ذکر سینک لواسان از وی بدینسان یاد شده:

«جناب میرزا محمد تقی خان مجدالملک ثانی المتخلص عبقری ترقیات‌صوری از این سرزمین (سینک) یافته ...^۳»

شیخ محمد تقی معصوم الاثمه: وی نیز به عهد قاجاریان از سینک لواسان برخاست، در طرائق الحقائق درج آمده:

«جناب شیخ محمد تقی معصوم الاثمه نیز مسقط‌الرأس سینک است.^۴»

میرزا محمد حسن صفاء‌الملک: وی فرزند میرزا علی محمد صفای لواسانی مذکور درص ۵۶۰ کتاب حاضر است، در طرائق الحقایق در ذکر صفای از وی چنین ذکر کرده:

«نعم الخلفش میرزا محمد حسن ملقب به صفاء‌الملک مشرب‌رندان را پسندیده.^۵»

ملک شاه غازی لواسانی. ملک شاه غازی لواسانی از رجال سیاسی در تنکابن و رستم‌دار و کلاره رستاق و کلاره دشت مازندران در سالهای ۸۹۰ - ۹۰۰

۱- هفت اقلیم، ج ۳ ص ۸۷ س ۱، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۹۱۵؛ تحفه سامی، ص ۲۳ س ۶؛ آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۰۷۸ س ۴؛ ریاض‌الشعراء و عرفات‌الماشوقین. (مطالب منقول از این دو کتاب از ذیل صفحه آتشکده مندرج بوسیله مصحح بافضیلت آن کتاب درباره محمدبن امیر یوسف مذکور نقل شده).

۲- هزادسال نثر پارسی، کتاب چهارم ص ۱۱۱۱ س ۴۰۳.

۳- طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۹ س ۲۲.

۴- طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۲۹۹ س ۱۷.

۵- طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۳۰۰ س ۶.

هجری قمری به زمان آق قوینلوها بوده است ، پاره‌ای از احوال او در تاریخ خانی درج است ؛ در این کتاب به لواسانی بودن وی چنین تصریح رفته :

« ... بر موجب اشارت میرزا علی ، به طلب ملک‌شاه غازی لواسانی فرستاده آوردند . »

و نیز : « ... میرزا علی ... نزد سلطان هاشم و ملوک رستمدار فرستاد ، و ملک اشرف و ملک‌شاه غازی لواسانی ... جمع آمدند ... »^۲

حوزه حکومت ملک‌شاه غازی کلاره دشت و اعمال آن بوده است ، در تاریخ خانی در بیان وقایع سالهای ۸۹۹، ۹۰۰ هجری ذکر شده :

« ملک‌شاه غازی حاکم کلاره دشت با ملک جهانگیر سلسله دوستی پیش گرفته ... »^۳

و نیز : « کیامحمد کیا الغاره به کلاره دشت برده ، شاه غازی و برادر او ملک مظفر و فرزندان او را دستگیر کرده روانه خدمت میرزا علی گردانید ... »^۴

ملک‌شاه غازی را جز ملک مظفر مذکور در روایت بالا ، برادر دیگری نیز به نام ملک کیخسرو بوده است که نامش در تاریخ ضبط افتاده :

« ... جواب پیغام کرد که میرزا علی ما را به واسطه مقابله و جنگ فرستاده ، ملک کیخسرو برادر ملک شاه غازی را نزد ما بفرست . . . ملک‌شاه غازی که از این گفتگو مطلع گشت در قهر شد که برادر مرا به دست مخالفان داده بنیاد مصالحه نهاده اید ... »^۵

ملک‌شاه غازی را در تعظیم شعائر دینی آثاری است ، و نامش بر روی صندوق متبر که بقعه امامزاده یحیی در طهران ، که از سال ۸۹۵ بجا مانده بدین قرار درج

- ۱- تاریخ خانی ، ص ۹۱ س ۶ .
- ۲- تاریخ خانی ، ص ۹۴ س ۱۶ .
- ۳- تاریخ خانی ، ص ۷۴ س ۱۵ .
- ۴- تاریخ خانی ، ص ۷۵ س ۶ به بعد .
- ۵- تاریخ خانی ، ص ۹۲ س ۸ .

است :

« قد امر بنحت هذا القبر خلاصة الملوك والسلاطين عضد الدولة ملكشاه غازی ایدالله دولته ، ابن المرحوم [۱] مغفور ملك شاهرخ نور قبره تقربا الى الله .^۱ »
بدین موجب پدر وی ملك شاهرخ نام داشته است.

میرك خورد شكرابی : میرك خورد از منسوبان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف شكرابی است ، که ذکرش در ص ۵۶۳ کتاب حاضر گذشت . میرك در تقوی و صلاح شهرتی داشت ، بنا به نقل سام میرزا در تحفه سامی وی به سال ۹۳۲ درهرات روی درنقاب خاك كشید ، این بیت از اوست :

بیا ساقی به من جامی بده از روی یاریها

که دیگر نگذرد در خاطر من دنیا و مافیها^۲

نبات خانم بنت مصطفی بیک لواسانی : وی در حرمخانه ناصرالدین شاه بود ، و سمت للگی به شاه داشت^۳ ، و ذکرش در ص ۵۶۱ کتاب حاضر در ذکراحوال انیس الدوله گذشت .

امیر معزالدین یوسف شكرابی : وی پدر امیر غیاث الدین محمد شكرابی مذکور در ص ۵۶۳ کتاب حاضر است ، که در ایام سلطان حسین میرزا بایقرا بههرات مسافرت کرد ، و در همانجا درگذشت^۴ .

ب - قصران خارج

از قصران خارج در روزگار باستان به سبب وسعت حوزه و غنای نسبی اقتصادی و نزدیکی به یکی از بزرگترین مراکز معارف و فرهنگ عهد پیشین ، یعنی شهرری ، هم پیش از اسلام وهم در دوره های اسلامی ، رجال بزرگ دینی و علمی و سیاسی

۱- جهة وقوف بیشتر ، رك : اطلاعات ماهانه سال چهارم شماره ۶ (۴۲) ، شهر یور ۱۳۳۰ ، ص ۲۴ مقاله دانشمند آقای سید محمد تقی مصطفوی درباره امامزاده یحیی ،

۲- تحفه سامی ، ص ۳۳ ، ص ۷ ،

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنة ، ص ۱۲۶ ، ص ۱۳ .

۴- تحفه سامی ، ص ۲۳ ، ص ۸ . (نیز به احوال امیر غیاث الدین رجوع شود .)

فراوانی برخاسته‌اند، که نام و احوال شخصیت‌های عمده و صاحب شهرت آن، مذکور در منابع مختلف در ذیل درج می‌افتد :

پیش از اسلام: از رجال قصران خارج که پیش از روزگار ساسانیان می‌زیسته‌اند به سبب بعد عهد و از میان رفتن آثار مربوط بدان دوران نامی بجای نمانده است ، و احوال آنها که به زمان ساسانیان می‌زیسته‌اند بدین قرار است:

بهرام چویننه از خاندان مهران : بهرام بن بهرام گشنسب از خاندان بزرگ مهران ازدیده مهران قصران است که سالها مرزبانی ری را داشتند . ذکر این خاندان که خود را از نسل ملوک اشکانی می‌دانستند در شرح آبادی مهران درص ۱۴۹ کتاب حاضر گذشت و اعادت را نیازی نیست در تاریخ بلعی در باب نسب و لقب و اندام بهرام ذکر شده است :

« او بهرام بن بهرام جشنس بود ، نسب وی به گرگین میلاد کشد ، و اصل بهرام ازری بود ، از ملک زادگان و اسپهبدان ری بود ، و اندران زمان هیچکس ازو مردانه تر و مبارز تر نبود ، و بگونه سیاه چرده بود ، و به بالا دراز و خشک بود ، از بهر آن چوین گفتند . »

کریستن سن از بهرام چوین چنین یاد کرده است :

« کار آمدترین سرداران ایران و هرام ملقب به چوین از مردم ری پسر و هرام گشنسب از دودمان بزرگ مهران بود . فرماندهی قادر و محبوب سربازان خویش و پر از کبر و ادعا بود ... »

پس از آنکه بر طوایف مهاجم سرحدات شمال و مشرق فائق آمد و ترکان را منهزم کرد به فرماندهی کل نیروی ایران در برابر رومیان نصب شد لکن مغلوب گردید . هرمز با طرزی موهن او را از فرماندهی خلع کرد . چون و هرام از لشکریان خود اطمینان داشت رایت خلاف برافراشت . این واقعه آتش فتنه را از هرسوی کشور مشتعل کرد [تا منجر به قتل هرمز و پادشاهی خسرو پرویز شد] ...

از آنجا که سپاه و هرام نیرومند بود خسرو رو به هزیمت نهاد ، و هرام فاتحانه

به پای تخت در آمد و علی‌رغم جماعتی از بزرگان به دست خود تاج بر سر گذاشت، و به نام خود سکه زد. در این اثنا خسرو از سرحدات روم گذشته به پناه امپراطور موريس (Maurice) در آمد ... و هرام را در حوالی گنزك آذربایجان منهزم کرد، و هرام به ترکان پناه برد و در بلخ بیاسود و در آن شهر چندی بعد ظاهراً به تحريك خسرو به قتل رسید^۱ .»

جشنس در نام بهرام جشنس پدر بهرام چوبینه معرب گشتنپ است، و گشن در زبان فارسی به معنی جوان و نرینه و مساده تلفیح نرینه و نین تلفیح نباتات است، اسپ در آخر آن به معنی اسپ است، و بر روی هم گشتنپ به معنی اسپ جوان و نر است. بهرام گشتنپ پدر بهرام چوبینه مرزبانی ری را به عهده داشت، چنانکه در شاهنامه از زبان گردویه خواهر بهرام در خطاب به وی چنین آمده است :

مکن بر تن و جان ما برستم همی از تو بینم همه باد و دم
پدر مرزبان بود ما را به ری توافکندی این جستن تخت پی^۲

مدت پادشاهی بهرام يك^۳ یا دو سال^۴ بیش نبود.

سیاوخش بن مهران : سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین، به هنگام فتح شهرری بوسیله سپاه اسلام مرزبانی ری را داشت، بر طبق روایت طبری در بیان وقایع سال ۲۲ هجری، سپاه اسلام به سرداری نعیم بن مقرن در این سال ازواج- رود، بین همدان و قزوین عازم ری شد، سیاوخش بامددی که از دماوند و طبرستان و قومس و جرجان جهة وی آمده بود، برای دفاع آماده گردید. یکی از سپاهیان سیاوخش ملقب به زینبی [فتوح البلدان زینبندی^۵، زینبد = سلاحدار] پسر فرخان

۱- کتاب ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۱۱، ۳۱۲. نیز، رك : ترجمه فارسی

ایران گیرشمن، ص ۳۰۸ س ۱۰.

۲- شاهنامه، ج ۸ ص ۲۶۶۲ س ۸۰۷.

۳- تاریخ ساسانیان فروغی، ترجمه تاریخ رلنسن، ج ۲ ص ۱۳۲ س ۱۳.

۴- لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۵۶، س ۱۵.

۵- فتوح البلدان، طبع ۱۸۶۶، ص ۳۱۸ س ۱.

که از سیاوخش رنجشی داشت به سپاه اسلام پیوست .

نبرد بین دولشکر در پای کوه ری (کوه بی بی شهر بانوی فعلی) جنب شهر آغاز شد. زینبی با کمکی که از نعیم گرفت، از مدخلی که سپاهیان ری را بر آن وقوفی نبود از پهلوی درخراسان به شهر حمله برد. مدافعان شهر شکست یافتند، و سپاهیان اسلام شهر را باغنیمتی انبوه به دست آوردند، و با وساطت زینبی میان مردم ری و مسلمانان صلح برقرار شد و رازیان مانند ذمان خراج و جزیه به گردن گرفتند^۱. مرزبانان ری نیز به زینبی واگذار گردید، و خاندان مهران یکسره برافتادند. شاپور رازی: وی نیز از خاندان بزرگ مهران است، و شمتی از احوالش در ص ۱۵۰ کتاب حاضر در تعریف دیه مهران گذشت و اعادت را نیازی نیست.

در دوره اسلامی: چنانکه در سابق ذکر رفت به عهد اسلامی رجال دینی و علمی و سیاسی و متکلمان و مشایخ و شاعران فراوان از ناحیت قصران ری برخاسته اند. در اینجا بدین نکته اشارت می رود که در کتب رجال مورد استفاده نام بیست و اند تن از شیعیان ملک ری به نظر رسید که از حواریان و صحابه امامان علیهم السلام بوده اند، لکن چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست، اهتمام صاحبان رجال در ذکر حافظان و روای حدیث بیشتر به تعدیل و جرح و مدح و بیان درجه و ثاقت و قوت قبول ایشان مقصور است و کمتر به جهات دیگر احوال آنان از قبیل تعیین دقیق موطن و خاندان ایشان می پردازند، و در نسبت این جمع تنها به ذکر «رازی» بسنده شده است، از این رو روشن نیست که چند تن از این حواریان از سرزمین قصران برخاسته اند^۲.

۱- طبری، جزء ۴ ص ۲۵۳؛ ترجمه طبری، چاپ عکسی، ص ۵۰.

۲- در این مقام به مناسبت نام معاریف این گروه را در ذیل درج می کند و طالبان تفصیل بیشتر را به جلد دوم کتاب ری باستان در ذکر ترجمه احوال ایشان حواله می دهد:

۱- اعین، ابومعاذ رازی از اصحاب امام محمد باقر (ع).

نام بزرگان طهران را تا روزی که این محل هنوز صورت شهر نیافت ، یعنی تاجلوس آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۰ قمری بیاورده است، چون از آن زمان به بعد دیگر طهران تابع قصران نبود، بلکه قصران را به نسبت طهران بازمی خواندند.

بقیه از صفحه قبل

- ۲- بکر بن صالح رازی از اصحاب امام موسی بن جعفر (ع).
- ۳- سهل بن زیاد آدمی رازی از اصحاب امام علی النقی (ع).
- ۴- شامی رازی از وکلاء قائم (ع).
- ۵- صالح بن سلمه رازی از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی و امام حسن عسکری (ع).
- ۶- عبدالرحیم بن سلیمان رازی از اصحاب حضرت صادق (ع).
- ۷- عبدالله بن محمد بن حماد رازی از اصحاب حضرت جواد (ع).
- ۸- عبدالله بن محمد رازی از اصحاب حضرت جواد (ع).
- ۹- عطیة بن نجیح رازی از اصحاب حضرت صادق (ع).
- ۱۰- عیسی بن ماهان رازی از اصحاب حضرت صادق (ع).
- ۱۱- محمد بن ابی زید از اصحاب حضرت جواد (ع).
- ۱۲- محمد بن احمد ، ابو عبدالله رازی از اصحاب امام عسکری (ع).
- ۱۳- محمد بن جعفر رازی یکی از ابواب .
- ۱۴- محمد بن حسان رازی از اصحاب امام علی النقی (ع).
- ۱۵- محمد بن خالد از اصحاب امام علی النقی (ع).
- ۱۶- محمد بن خلف از اصحاب امام عسکری (ع).
- ۱۷- منصور بن عباس از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی (ع).
- ۱۸- نعمان رازی از اصحاب حضرت صادق (ع).
- ۱۹- ولید بن ابان از اصحاب حضرت امام رضا (ع).
- ۲۰- هشام بن مثنی از اصحاب حضرت صادق (ع).
- ۲۱- یحیی بن ابی بکر از اصحاب حضرت امام هادی (ع).
- ۲۲- یحیی بن ابی العلاء رازی از اصحاب حضرت باقر (ع).
- ۲۳- دوتن شیعی عالی قدر به نام حسین بن جهم بن بکیرین اعین و حسن بن جهم از حضرت امام کاظم و امام رضا روایت می کنند . و حسین از اصحاب امام کاظم است ، حسین را رازی و برادرش را زراری نوشته اند و احتمال خلط در یکی از این دو نسبت می رود . از این جمع چنانکه در متن ذکر شد معلوم نیست چند تن از قصرانند .

اینک ذکر رجال قصران خارج در این دوره به ترتیب حروف تهجی:

آل سامان . آل سامان را مورخان از گوهر بهرام چوبینه و بیت مهران دانسته‌اند ، ویش و کم برای امیر اسماعیل سامانی شش واسطه تا بهرام چوبینه ذکر کرده‌اند ؛ ابوریحان در الآثار الباقیه در ذکر این سلاله چنین نوشته :

« اسماعیل ، انه ابن احمد بن اسد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمتا بن نوشردین بهرام شوین بن بهرام جشنس ^۱ » . اگر دعوی انتساب این برخی از مورخان را در این نامها اختلاف است ^۲ . اگر دعوی انتساب این خاندان به بهرام چوبین مقبول تلقی گردد می‌توان قصران را سرزمین وموطن اصلی این خاندان دانست ، زیرا اصل بهرام چنانکه در احوالش گذشت از این پهنه بوده است .

ابواسحق دولابی : به نقل سمعانی در الانساب ابواسحق از اجله ابدال است و از مشایخ این بقعت بوده است ^۳ .

ابوالقاسم طهرانی : وی از طهران قصران است ، و در اوائل عهد صفویان می‌زیست و به بلاد گرجستان رفت ، و هم در آنجا در گذشت ، در تحفه سامی این رباعی از وی نقل افتاده است .

تا کی زغم جهان پریشان باشم وز جور فلک بی‌سروسامان باشم
از کجروی چرخ بد اختر تا چند افتاده ، به خاک راه یکسان باشم ^۴

احمد بن ابراهیم نارمکی : نارمک را چنانکه در سابق در ذکر این آبادی گذشت ، در قدیم «نرمه» و به تعریب «نرمق» می‌گفتند ، نام احمد بن ابراهیم نرمقی هم در انساب سمعانی و هم در معجم البلدان یاقوت درج آمده است . وی از سهل

۱- الآثار الباقیه ، ص ۳۹ س ۱۳ .

۲- رك : مجمل التواریخ ، ص ۳۸۶ س ۸ و ذیل مرحوم بهار ؛ تاریخ ابوالفدا ، ج ۲

ص ۵۳ س ۴ به بند .

۳- الانساب ، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۱۰ .

۴- تحفه سامی ، ص ۱۷۶ ، ۱۷۷ .

ابن عبد ربه سندی روایت می کند، و محمد بن مرزبان ارمی شیرازی از او روایت می کند^۱.

احمد بن حسین بن ابی القاسم بن علی بن بابا قصرانی اذونی (اوینی) :
اذون چنانکه در جای خود بیان شد ، ظاهرأ همان اوین کنونی است ، و احمد بن حسین به سال ۴۹۵ هجری قمری در اینجا دیده به جهان گشود. وی از صالحان مشایخ زیدیه بوده است و در مواردی به ری می رفت ، و در آنجا محضرش را مفتنم می - دانستند ، سمعانی از او در اذون روایت کند^۲.

میرزا احمد طبیب کنی : وی اهل کن و شاگرد میرزا احمد تنکابنی از نامداران فن طب بود ، و طبیب مخصوص مظفرالدین شاه در ایام ولایت عهدی شد، و فخرالاطبا لقب یافت. در بدایت عمر چندی در اصفهان از محضر مولانا عبدالجواد استفاده کرد. در فن موسیقی نیز دستی داشت. به سال ۱۳۰۱ قمری رحلت گزید^۳.
میرزا احمد قانعی طهرانی : قانعی از گویندگان اوائل عهد صفوی و اهل طهران بوده است و به امور دیوانی اشتغال داشت. این رباعی اوراست :

ای دل قدم از دایره بیرون ننهی

پا از حد خود يك قدم افزون ننهی

از بهر طمع که روی زردی آرد

ز نهار که رو بر ره هر دون ننهی^۴

افضل سارانی طهرانی : ساران نام یکی از محله های سابق طهران بوده است و افضل منسوب بدانجاست ، و در اوائل عهد صفویان می زیست ، در هزل و هجو شعر نیک می گفت . این مطلع اوراست .

۱- الانساب ، ورق ۵۵۸ ص ۱ س ماقبل آخر؛ معجم البلدان ، ج ۴ ص ۲۷۵ س ۸ .

۲- معجم البلدان ، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۱ ، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۹ .

۳- المآثر والآثار ، ص ۲۲۳ س ۲ ستون راست .

۴- تحفه سامی ، ص ۱۷۷ س ۸ .

تا باغ حسن تازه شد از نو بهار عشق

گلها شکفت بر رخم از لاله زار عشق^۱

افضل نامی طهرانی : نامی نیز اهل طهران و از سرایندگان اوائل روزگار صفویان بوده است ، ازدانش بهره داشت ، شعرش در نهایت متانت و رنگینی است . وی در عین جوانی به مفاجا درگذشت . مردم گمان بردند که به دست نوربخشیه مسموم شد . این دو مطلع از اوست :

پیش مردم چند لافم کز سگانم یار را
آنچنان کن تا شود خاطر نشان اغیار را

همیشه داغ غم بر دل حزین بودست

گلی که چیده ام از عاشقی همین بودست^۲

امیدی طهرانی : امیدی نیز اهل طهران است ، و به زمان شاه اسماعیل صفوی می زیست . در جودت طبع و وحدت ذهن از همه سرایندگان زمان پیش بود ، و از گویندگان آن عهد کسی قصیده را بی تکلف تر و بهتر از او نپرداخته است . پدر امیدی رئیس و کدخدای طهران بود .

نام وی در آغاز ارجاسب بود . در اوائل عمر جهة کسب علم به شیراز رفت و در حلقه شاگردان مولانا جلال الدین محمد دوانی درآمد ، و اکثر فنون متداول زمان را بخواند ، و در فن طب جهدی بلیغ داشت . مولانا اسمش را تغییر داد و مسعود نام نهاد . وی سرانجام در فنون فضیلت و کمال منتهی گردید ، و با ارباب مناصب دربار شاه اسماعیل اختلاط داشت . از اشعارش چنین برمی آید که در اواخر کار در طهران اقامت گزید ، و باغی برای خود طرح افکند ، و باغ امیدش نامید ،

۱- تحفه سامی ، ص ۱۶۲ س ۴ .

۲- تحفه سامی ، ص ۱۲۶ س ۸ .

اما هنوز نهال امیدش به بارنشسته بود که به سال ۹۲۵^۱ گروهی بر سرش ریختند و به قتلش رسانیدند ، پاره‌ای از مردم این جنسایت را به نوربخشیه نسبت داده‌اند .
افضل نامی این قطعه را در تاریخ او گفته :

نادر العصر امیدی مظلوم که به ناحق شهید شد ناگاه
شب به خواب من آمد و فرمود کای ز سر درون من آگاه
سال تاریخ قتل من بنویس آه از خون ناحق من آه
این رباعی را نیز همان موقع سرود :

افسوس که طهران طرب انگیز نماید
گلزار امید ری دل آویز نماند
از ری بگریز نامی از ری بگریز
ری بود و همین امیدی آن نیز نماند

اشعار امیدی به دوری اندیشه و بدایع معانی و غرابت تخیل ممتاز است این ابیات از قصائد اوست .

علی الصباح که ساقی دهد شراب ظهور
بنوش و باک مدار ، ان ربنا لغفور
مرید پیر خرابات گشتم و شستم
به آب میکده دست و دل از متاع غرور
بنای مدرسه از جنس عالی و سافل
خراب گشت و خرابات همچنان معمور

این چند بیت نیز وی راست :

تا به خاطر باشد ای بدعهد پیمان منت

بسته بر انگشت باید رشته جان منت

۱- این رقم در تحفه سامی درج است ، لکن محاسبه ماده تاریخ مذکور در متن ۹۲۷

خوش آنکه چاک گریبان ز ناز باز کنی
نظر بر آن تن نازک کنی و ناز کنی

ای جغد به ویرانه ما خانه نسازی
ترسم که توهم با من دیوانه نسازی

کس را نبینم روز غم جز سایه در پهلوی خود
آنهم چو بینم سوی او گرداند از من روی خود

وی مثنوی نیز می سروده است^۱.

امین احمد طهرانی رازی : امین احمد مؤلف تذکره عمومی هفت اقلیم است ، که شاعران را بر حسب اقلیم طبقه بندی کرده و شرح احوالشان را در این تذکره بیاورده است. اصل وی از طهران است، چنانکه خود او در ذکر نام پدرش خواجه میرزا احمد، در ضمن بیان عنایت شاه طهماسب صفوی نسبت به وی، چنین آورده :

« پادشاه زمان شاه طهماسب صفوی را به وی لطفی و شفقتی بیقیاس بوده ، و پیوسته به عنایات مرتجعی و امیدوارش می داشته ، این دوبیت از این جمله است :

مثنوی

میرزا احمد طهرانی ما ثالث خسرو خاقانی ما
میرزا احمد شاپور آمد از عقب دشمن او کور آمد.»

پدر امین احمد از سوی شاه طهماسب و خلف وی سلطان محمد کلانتری ری

۱- تحفه سامی، ص ۱۰۱ س ۴؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۶۳، نسخه خطی آن متعلق به مدرسه عالی سپهسالار، ص ۸۹۷ س ۵؛ آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۰۶۷ س ۲؛ مجمع الفصحا، بخش ۴ ص ۱۰ س ۲۸.

و مضافات را داشت ^۱.

تذکره هفت اقلیم پس از شش سال صرف وقت به سال ۱۰۰۲ به پایان آمد.^۲
 جعفر بن محمد بن احمد بن عباس درشتی (دورستی) : درشت را، چنانکه
 درص ۵۰۹ کتاب حاضر باز نموده آمد، در قدیم به تعریب دوریست می گفته اند، شیخ
 جعفر بن محمد از بزرگان علمای امامیه در عصر شیخ طوسی بود، که از شیخ مفید
 بی واسطه و از شیخ صدوق به واسطه پدر خود محمد روایت کند. شیخ منتجب الدین
 را در احوال او قوی است که مفادش چنین است :
 « شیخ جلیل ، ابو عبدالله ، جعفر بن محمد دوریستی ثقة وعین ^۳ و عدل است ،
 بر شیخ ما مفید ، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بخواند » .
 جعفر بن محمد را مؤلفات فراوان است ، نظیر کتاب الکفایه و کتاب الرد علی
 الزیدیه و جزاینها ^۴.

جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر ابو محمد درشتی : وی نواده جعفر بن
 محمد بن احمد سابق الذکر است . این خاندان همه اهل فضل و دیانت و تقوی ، و از
 علماء شیعی مذهب قصران ری بوده اند ، و به علم و عفت و ورع و امانت خلفاً عن
 سلف مذکورند . ابو محمد به زمان خواجه نظام الملک می زیست ، و خواجه به
 تفصیلی که درص ۳۴۷ کتاب حاضر گذشت ، در توقف خود در ری در هر هفته به درشت

۱ - هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۷۱ س ۱۴ .

۲ - هفت اقلیم ، ج ۱ ص ۴-۶ ؛ مرآت البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۴ در ذکر طهران .
 امین احمد این جمله را در ماده تاریخ سال تألیف هفت اقلیم گفته : تصنیف امین احمد رازی .
 ۳ - این اصطلاح و نظایر آن ، چون دین و ثقة و فاضل در علم درایه از اسباب مدح و
 قوه ، و قبول ، و بیان زهد و تقوی و وثاقت قول است ، و افاده مدح و تعدیل می کند .
 ۴ - بحار الانوار ، ج ۲۵ ، فهرست شیخ منتجب الدین ، ص ۴ س ۲۵ ، فهرست خطی ،
 ورق ۴ ص ۲ س ۱۲ ؛ منهج المقال ، ص ۸۵ ؛ امل الآمل ، قسم ثانی ص ۴۶۴ س ۲۶ ؛ نقد-
 الرجال ، ص ۷۳ ؛ هدیة الاحباب ، ص ۱۳۶ س ۷ ؛ تنقیح المقال مامقانی ، ج ۱ ص ۲۲۴ ،

می‌رفت و از ابو محمد جعفر بن محمد استماع حدیث می‌کرد^۱.

حسن بن جعفر بن محمد درشتی: شیخ حرعاملی در امل الآمل او را به وصف فاضل جلیل بستوده، و اشارت کرده که قاضی نورالله در مجالس المؤمنین او را مدح گفته و ستایش کرده، و گفته وی شاعر است^۲.

خموشی طهرانی: خموشی از سرایندگان اوایل دولت صفویان است، از

وی است:

ای درد تو سرمایه درمان کسی

وی بجمع ز تو دل پریشان کسی

فریاد زدست تو که از سنگدلی

یکدم نکنی گویش به افغان کسی

اصل خموشی از شیراز و مولد و منشأش طهران است. در مجمع الفصحا نامش

محمد شریف ضبط آمده است^۳.

رحیمی طهرانی رحیمی نیز در اوائل عهد صفویان می‌زیست، در علم

نجوم و مقدمات مطالعه داشت، این مطلع از وی است:

طمع ز وصل بریدم به هجر خو کردم

وداع خوشدلی و ترک آرزو کسردم^۴

شاه رضا فرزند شاه بهاء الدوله نوربخش: خاندان نوربخشیه منتسب

به سید محمد نوربخش هستند که در اوائل جوانی به ولایت ری آمد و در قریه سلقان

عصای قرار افکند، و جمعی انبوه به متابعتش درآمدند و معتقد و مرید شدند،

فرزندانش در آن بهنه مشهورند. پسر بزرگترش سید جعفر را لطف طبعی بود،

شاه قاسم از فرزندان او مورد عنایت شاه اسماعیل صفوی و دیگر بزرگان قرار داشت.

۱- النقض، ص ۱۰۸ س آخر؛ مجالس المؤمنین، مجلس پنجم ص ۱۹۸؛ اعیان الشیعه،

ج ۵۵ ص ۱۸۵ رقم ۳۲۴۶.

۲- امل الآمل، قسم ثانی ص ۴۶۷ س ۴.

۳- مجمع الفصحا، بخش ۴ ص ۲۳۴.

۴- تحفه سامی، ص ۱۶۲ س ۱۱.

یکی از معاریف این خاندان که خلق کثیر به دورش جمع بودند شاه قوام است ، که رتبتش از اسلاف درگذشت. این خاندان را در اوائل عهد صفویان در این پهنه وقایعی است که مقام ذکر آنرا بر نمی‌تابد ^۱.

شاه رضای مذکور خلف شاه بهاء الدوله از خاندان نوربخشیه ، وبافضل‌ترین فرزندان شاه قاسم نوربخش است . از وی است :

به روز وصلت از آن خفاطر غمین دارم

که دشمنی چو فراق تو در کمین دارم ^۲

سائلی طهرانی : سائلی کدخدازاده طهران در اوائل عهد صفویان بود ، و

زین‌الدین سلطان لقب داشت ، از سروده‌های اوست :

نگارم چو آید پی غارت جان کشد طرف دامن خرامان خرامان

به کاکل کند مرغ دل را مقید زمزگان زند بیشتر بررگ جان ^۳

ملا سحری طهرانی : سحری از شاعران طهران در عصر صفویان در قرن

یازدهم هجری است وبه لهجه آن روز طهران اشعار فراوان سروده است ، که جهة

شناختن لهجه باستانی واصلی این محل قبل از پای تخت شدن آن وهجوم منشیان و

مستوفیان فراهانی و تفرشی و آشتیانی و گرگانی دارای ارزش فراوان است. زبان ملا

سحری همانندی کامل با زبان ده نشینان کنونی شمیران همچون آبادیهای ونک و کن و

اوین و سولقان و رندان و غیره دارد ، اکنون جهة آشنایی بدین گویش نمونه‌هایی از

اشعار وی در ذیل درج می‌افتد :

گل دیمم ^۴ تا که به ملا ^۵ نمشو سوته ^۶ جانم به تماشا نمشو

۱- هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۴۲ به بعد .

۲- آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۰۷۸ س آخر .

۳- تحفه سامی ، ص ۱۶۳ س ۱۹ .

۴- دیم = صورت .

۵- ملا = مکتب .

۶- سوته = سوخته .

مده پیغام که اینها قصه اس تا ترا نینه ^۱ دلم وانمشو
 زفل ^۲ را واکو اگه دل می‌بری مفر ^۳ تا شو نوینه ^۴ جا نمشو

نیز

چپ میاراست مشو گنده مگسر در مزنه
 اگه من جق مزنم مسته و خنجر مزنه
 کافر و گور ^۵ و مسلمان همه را بزمایمه ^۶
 راستش اینه که ترازوی همه‌شان سر مزنه

نیز

کی بو ^۷ که همچو دسته گل، گل دیم من زدر در ا
 هم شوغم به پابشو، هم روزبد به سرد را
 طفلی خورده خون ما که، اگر لو ^۸ ودهانشا
 ماچ کنی هزار جا، شیر بجه شکر در ا

نیز

به کوچه شان چه مشم دل نمی‌دهد ورشم ^۹
 همی مخوم ^{۱۰} که ازین سر پیام و آنسرشم

۱- نینه = نبیند .

۲- زفل = زلف .

۳- مفر = مرغ .

۴- نوینه = نبیند .

۵- گور : گبر

۶- بزمایمه : امتحان کردم .

۷- کی بو : کی باشد .

۸- لو : لب .

۹- ورشم : یر کردم .

۱۰- مخوم : می‌خواهم .

خداکنه که درافته به چال میدان ورك^۱

موهم وهینه^۲ کتم ، در میانشان ورشم

این بود چند نمونه از سروده‌های محلی ملاحری^۳.

سعدالحق میرنصیبی طرشتی : سعدالحق از سادات نوربخشیه طرشت

(درشت) بود ، به شیراز رفت و از محضر درس ملاجلال دوانی استفادت برد . وی

به سال ۹۱۴ هجری قمری دیده از جهان فروبخت^۴ .

شاپور طهرانی : شاپور از اولاد امیدی طهرانی بود ، و دیوان شعری بساخت ،

در آغاز فریبی تخلص می کرد ، و سرانجام شاپور را برگزید . وی دوبار به هندوستان

رفت ، و مورد عنایت سلطان سلیم قرار گرفت ، این بیت از وی است :

اگر دلدار بی مهر است منم غیرتی دارم

که اورفت از نظر من نیز خواهم رفت از یادش^۵

شریف محمد طهرانی : وی از جمله خوش طبعان طهران در آغاز دولت

صفویان بود ، و تخلصش صبری است ، این مطلع از اوست :

ماه من تا علم حسن بر افراخته ای

خوبرویان همه را خاک نشین ساخته ای^۶

شاه صفی : وی سیدی جلیل‌القدر از طبقه نوربخشیه بوده است^۷.

میرصیدی طهرانی : میرصیدی از سادات طهران بود ، و به عهد شاه

۱- ورك : گرک .

۲- وهینه : بهانه .

۳- مجمع الفصحا ، ج ۴ ص ۳۸ س ۱۹ ؛ سبک شناسی مرحوم بهار ، ج ۱ ص ۲۲۳ س ۱۵
به نقل از تذکره نصرآبادی ؛ مجله یادگار ، سال پنجم ، شماره ۵۰۴ آذر و دی ۱۳۲۷ مقاله
لهجه طهرانی به قلم عباس اقبال .

۴- آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۱۱۲ س آخر .

۵- آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۲ س آخر ؛ مجمع الفصحا ، بخش ۴ ص ۲۴ .

۶- تحفه سامی ، ص ۱۳۸ س ۳ .

۷- آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۸ س ۱ .

اسماعیل صفوی می‌زیست ، به هند رفت و آنجا درگذشت . این بیت از وی است :
درین فصل گل هر چه داری به می ده

مبادا که دیگر بهاری نیاید^۱

طلحة بن اعلم جیانی رازی : طلحه اهل جی نزدیک بریانک طهران بوده است ، و جی را که بیان قدمتش در ص ۵۰۴ کتاب حاضر در ذکر این آبادی گذشت جیان نیز می‌گفته‌اند ، سمعانی در الانساب در ذکر جیان از وی به صورت ابوالقاسم طلحة بن الاعلم الحنیفی الجیانی یاد کرده که از این آبادی بوده است^۲.

عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر دشتی : وی را شیخ منتجب‌الدین در فهرست و شیخ حرعاملی در امل‌الآمل توثیق کرده و ستوده‌اند . از جد خویش ابی جعفر محمد بن موسی بن جعفر از جدش ابی عبدالله جعفر بن محمد دوریستی از مفید روایت کند^۳ . یاقوت در معجم البلدان در ذیل دوریست شمتی از احوال وی را بیاورده است ، و بنا به گفته وی عبدالله بن جعفر به سال ۵۶۶ هجری به بغداد درآمد ، و چندی در آنجا بزیست و از جد خویش محمد بن موسی در اخبار ائمه اثنی عشر حدیث گفت ، و از بغداد به شهر خویش بازگشت و اندکی پس از سال ۶۰۰ درگذشت^۴ .

نسابه علی بن محمد بن نصر بن مهدی ابوالقاسم ونکی : نام علی بن محمد نسابه معروف را ابوالحسن بیهقی در اوائل لباب الانساب در تحت عنوان « فی ذکر من صنف فی علم الانساب فی البلدان » ، و نیز در « فصل فی انساب النسابین من آل رسول الله (ص) » ذیل عنوان « نسابه الری » بیاورده است . وی از منسوبان نصر بن مهدی بن نصر بن مهدی ، ابوالفتح ونکی است که ذکرش بجای خویش بیاید . اکنون

۱- آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۹ س آخر .

۲- الانساب ، ورق ۱۴۶ ص ۲ س ۲۷ .

۳- فهرست منتجب‌الدین ، ضمیمه جلد ۲۵ بحار الانوار ، ص ۹ س ۹ ، نسخه خطی

فهرست ، ورق ۱۱ ص ۲ س ۱۳ ؛ امل‌الآمل ، قسم ثانی ص ۴۸۲ س ۲۲ .

۴- معجم البلدان ، ج ۲ ص ۶۲۱ س ۷ .

بقعه وی در ونک به نام بقعه علی بن محمد ملقب به قاضی صابر معروف است .
 میرزا علی خلیقی طهرانی : خلقی در آغاز عهد صفویان می زیست ، و به
 مهمات دیوانی اشتغالی داشت . این مطلع از وی است :

بر گل روی تو از سنبل نقاب افتاده است

یانقاب از مشک تر بر افتاب افتاده است^۱ .

حاج ملاعلی کنی : حاج ملاعلی از اکابر علمای امامیه در اواخر قرن
 سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری قمری است . فقهی است اصولی و رجالی و
 بسیار جلیل القدر . ولادتش به سال ۱۲۲۰ قمری در دبه کن اتفاق افتاد . وی در
 عتبات عالیات از حوزه درس صاحب جواهر استفادت جست ، از برکت استعداد
 ذاتی و مساعی جمیل و کار و کوشش فراوان در لغت و فقه و اصول و حدیث و رجال و
 تفسیر و بیشتر علوم متداول زمان تبحر حاصل کرد . از مؤلفات اوست : الاستصحاب ،
 الاوامر ، الايضاح المشتبهات فی تفسیر الکلمات المشکلة القرآنیة ، البیع ، تلخیص
 المسائل ، تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل خود وی ، توضیح المقال فی علم
 الدراية و الرجال که با کتاب منتهی المقال ابوعلی رجالی در طهران به طبع رسیده
 است ، الصلوة ، الطهارة ، القضاء و الشهادات در سه جلد که در طهران با طبع سنگی
 انتشار یافته است . وفاتش بامداد پنجشنبه ۲۷ محرم سال ۱۳۰۶ هجری قمری در
 طهران اتفاق افتاد ، و در شهر ری در جواز حضرت عبدالعظیم ، در بین الحرمین در
 بقعه ای که ناصرالدین شاه قاجار مدفون است به خاک سپرده شد^۲ .

فهمی طرشتی : اصل فهمی از طرشت یا درشت است ، از وی است :

که بر احوال زار من نگریست؟
 که بر احوال زار من نگریست^۳

۱- تحفة سامی ، ص ۱۵۸ س ۹ .

۲- اعیان الشیعه ، ج ۴۲ ص ۱۴ ؛ ریحانة الادب ، طبع دوم ، ج ۵ ص ۹۷ س ۱۹ ؛
 الاعلام خیرالدین الزرکلی ، الجزء الخامس ، الطبعة الثانية .

۳- آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۱۱۱ س ۷ ؛ هفت اقلیم ، نسخه خطی مدرسه سپهسالار ،

قاسم دولابی : به نقل سمعانی در الانساب در ذکر دولاب ری ، قاسم دولابی از قدماء مشایخ پهنه ری بوده است ، در مکه مجاورت داشت ، و یکسال پیش از دخول قرامطه بدانجا فوت کرد ^۱ .

قاسم طهرانی : به نقل صاحب تحفه سامی قاسم پسر خطیب طهران است ، و در کسب دانش کوشش فراوان داشت ، این مطلع وی راست :

صبرم کم است و درد دلم بیش چون کنم

با درد بیش و صبر کم خویش چون کنم ^۲

قاسم نوربخش بن امیر بهاءالدوله قوام الدین : بنا به مندرجات هدیه - العارفين قاسم بن قوام الدین نوربخش طیبی حاذق بود ، و کتاب خلاصة التجارب را در این فن به فارسی تألیف کرد ، که در دارالکتب سلطان بایزید عثمانی موجود بوده است ، و به سال ۹۰۷ از تألیف آن فراغ یافت ^۳ .

قصرانی : این نسبت در فهرست ابن ندیم ذکر گردیده لکن ترجمه احوال صاحب آن ساقط است ^۴ .

قصرانی : زکریای قزوینی در آثار البلاد ، در ذکر قصران گفته :

« قصرانی مهندس منسوب بدانجاست ، در هندسه دانشمند بود ، و در زمان خویش نظیر نداشت . وی در هندسه کتبی تصنیف کرده که مشهور است ^۵ . »
تواند بود ، که وی همان قصرانی مذکور در فهرست ابن ندیم باشد .

لطفی طهرانی : لطفی به شغل صرافی در طهران اشتغال داشت و شعر نیز می گفت ، این مطلع از اوست :

۱- الانساب ، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۵ .

۲- تحفه سامی ، ص ۱۷۸ س ۱ .

۳- هدیه المارفين ، ج ۱ ص ۸۳۲ س ۳ . (این روایت از سهوی خالی نمی نماید ، و مقام مقتضی تحقیق در آن باب نیست) . نیز ، رك : هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۴۶ .

۴- الفهرست ، ص ۳۴۲ ، س ۱۹ : ترجمه فارسی آن ، ص ۵۰۷ س ۱۵ .

۵- آثار البلاد ، ص ۴۴۰ س ۱۲ .

آه کز دیدن او گریه برآورد مرا

آخر این گریه بلائی به سرآورد مرا^۱

خواجه لهراسب طهرانی : لهراسب برادر امیدی طهرانی است ، و از سرایندگان اوائل عهد صفویان است ، برخی از اوقات ریاست قصبه طهران بدو مفوض بود ، قریحتی خوش داشت ، اشعار جد و هزل زیادگفت ، از جمله هزل او مناظره ترك و گیلک و چغندرنامه است که شهرتی یافت ، این مطلع اوراست :

من چه کردم که مرا از نظر انداخته‌ای

برده‌ای دل ز من و با دگران ساخته‌ای^۲

محمدبن ابان بن عایشه قصرانی : وی برادر ولیدبن ابان کاتب عیسی بن جعفر است^۳ . محمد از هشام بن عبدالله^۴ روایت کند. ابن ابی حاتم از قول ابو زرعه رازی (متوفی در ۲۶۴) و پدرش (محمدبن ادریس متوفی در ۲۷۷) محمدبن ابان را جمال دانسته است^۵ . نام قصران نخستین بار در ذکر ابن دو برادر از رجال قرن دوم هجری به نظر رسید.

محمدبن احمدبن حمادبن سعیدانصاری دولابی : محمدبن احمد رادر علم حدیث و اخبار و تواریخ استاد دانسته اند . وی در حرمین و عراق و مصر و شام روایت حدیث می کرد ، و ۸۶ سال عمر یافت ، از مؤلفات او یکی کتابی است در علم رجال

۱- آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۱۱۲ س ۴ .

۲- تحفه سامی ، ص ۷۶ س ۲۱ .

۳- وی عیسی بن جعفر بن منصور عباسی ، یکی از چهار رسولی است که امین به سال

۱۹۴ هجری قمری به سوی مأمون فرستاد : ابن اثیر ، ج ۵ ص ۱۳۹ س ۱ .

۴- هشام بن عبدالله یا عبیدالله فقیه حنفی رازی متوفی به سال ۲۲۱ هجری است و محمدبن حسن شیبانی در سال ۱۸۹ در خانه او دیده از جهان فرو بست : ری باستان ، ج ۱ ص

۲۶۱-۲۶۳ و ۴۳۴ ، ۴۳۷ ، ج ۲ ص ۴۰۱ .

۵- الانساب سمانی ، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۶ . برای احوال ابو زرعه و محمدبن ادریس

به ترتیب به کتاب ری باستان ، ج ۲ ص ۳۲۵ و ۳۴۸ رجوع شود .

موسوم به الکنی والاسماء که در حیدرآباد دکن به طبع رسیده است. وی بین مکه و مدینه به سال ۳۱۰ یا ۳۲۰ هجری درگذشته است.^۱

محمد بن احمد بن عباس بن فاخر درشتی : وی عالمی است شیعی ، و در امل الآمل شیخ حر عاملی فقیهی فاضل شمرده شده است.^۲

محمد بن احمد ، ابو عبدالله جامورانی (جمارانی) : در باب اطلاق جماران به جاموران باستانی درص ۵۰۳ کتاب حاضر سخن رفت . محمد بن احمد جامورانی شیعی است و بنا بر اصل تضعیف قمیان از ضعیف محدثان است.^۳

محمد بن اسماعیل بن زیاد دولابی : وی دانشمندی است که از دولاب قصران برخاسته است ، و در سال ۲۷۵ روی در نقاب خاک کشید .^۴

شیخ محمد بن حسین مدعو به یوسف طهرانی : در اعیان الشیعه دو بار نام وی درج آمده و بار دوم به صورت محمد یوسف بن حسین است. وی از عالمان طهران است ، و از مؤلفات او «الفصول» در منطق است که خود به سال ۱۱۰۴ هجری آنرا ملخص کرده و به نام نقد الاصول خوانده است . این کتاب در علوم معقول و منقول است.^۵

محمد بن حماد طهرانی : محمد بن حماد نخستین دانشمند طهرانی است که صاحب ذکر و شهرت است و نامش در منابع مذکور آمده است ، وی از عالمان نیمه نخستین قرن سوم است ، و نام طهران نخستین بار در منابع در ذکر احوال وی ضبط آمده است . شمتی از احوال او درص ۴۵ کتاب حاضر در تعریف طهران گذشت و

۱- الانساب سمعانی ، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۱۴ ؛ تذکرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۲۹۱ س ۱۵ ؛ العبر ، جزء ثانی س ۱۴۵ س آخر ؛ شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۶۰ ؛ الاعلام زر کلی ، ج ۶ ص ۱۹۸ .

۲- امل الآمل ، قسم ثانی ص ۴۹۶ س ۲۹ .

۳- منهج المقال ، ص ۲۷۷ س آخر ؛ نقد الرجال ، ص ۳۹۲ س ۲ ستون راست

۴- الانساب سمعانی ، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۲۶ .

۵- اعیان الشیعه ، ج ۴۴ ص ۲۵۹ ، ج ۴۷ ص ۱۵۸ .

اعادت را نیازی نیست .

احوال محمد بن حماد در منابع معتمد همچون تاریخ بغداد ، و انساب سمعانی و تدوین رافعی و تذکرة الحفاظ و میزان الاعتدال و العبر ذهبی و لسان المیزان ابن حجر و نظائر اینها درج است ^۱ . وی در مصر و شام و عراق حدیث بگفت و به سال ۲۶۱ (و به قولی ۲۷۱) هجری درگذشت .

میرزا محمد بن میرزا خلیل طبیب طهرانی نجفی : وی طبیبی مشهور در طریقه طب یونانی بوده است . در آغاز در طهران ساکن بود ، سپس در نجف اشرف اقامت گزید ^۲ .

محمد بن صباح دولابی : وی به سال ۱۵۰ هجری در دولا ب ری تولدیافت ، و در بغداد به شهرت رسید و به سال ۲۲۷ هجری در محلت کرخ درگذشت . او از اعیان حفاظ حدیث به شماراست . احمد حنبل از او اخذ حدیث کرد ، و بزرگش می داشت . بخاری دوازده حدیث و مسلم بیست حدیث از او روایت کرده اند ^۳ .

محمد بن عبدالله بن ابی النجیب طهرانی : نام وی در التدوین رافعی مذکور است ، و از رجال قرن ششم بوده است ^۴ .

محمد بن موسی بن جعفر بن محمد درشتی : شیخ حر عاملی وی را عالمی شیعی و فقیهی جلیل و فاضل دانسته است . از جد خویش جعفر بن محمد از شیخ مفید روایت کند ^۵ .

میر محمد حلیمی طهرانی : پدر میر محمد در اوائل عهد صفویان ریاست

۱- تاریخ بغداد ، ج ۲ ، ص ۲۷۱ س ۱۴ ؛ الانساب ، ورق ۳۷۴ ص ۱ س ۱۶ ؛ التدوین ص ۸۶ س ۱۹ ؛ تذکرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۱۶۸ س ۶ ؛ میزان الاعتدال ، قسم ثالث ص ۵۲۷ س ۱۲ ؛ العبر ، جزء ثانی ص ۴۸ س ۸ ؛ لسان المیزان ، ج ۶ ص ۶۸۷ س ۷ .

۲- اعیان الشیعة ، ج ۴ ص ۳۲۲ رقم ۲۰۹۸ .

۳- الاعلام زر کلی ، ج ۷ ص ۳۵ س ۲ ستون چپ .

۴- التدوین ، ص ۱۷۲ س ماقبل آخر .

۵- امل الامل ، قسم ثانی ص ۵۰۸ س ۲ .

طهران را داشت ، لکن او را همت بلند افتاده بود و آن کار را ترك گفت ، و آنچه داشت با مردم در میان داشت ، ازین سبب او را بد معاش گفته اند . این مطلع از وی است :

راز دل باغچه بلبل در میان آورده است

آنچه در دل داشت گویا بر زبان آورده است^۱

خواجه محمد طاهر پسر امیدى طهرانى : محمد طاهر به وفور سیاق و کاردانی و اصناف عطوفت و مهربانی آراسته بود ؛ و به امور نویسندگی همت می-گماشت ، و گاه بر سنت خاندان خویش به سرودن اشعار طبع آزمایی می کرد ، از این دست :

آنکه رفت از سرکوی تو به آزار منم

وانکه برد از تو به دل حسرت بسیار منم

در تحفه سامی از وی به صورت طایری رازی یاد شده است^۲.

ذکر پدر وی در ص ۵۷۴ گذشت .

محمدقلی سلیم طهرانی : تخلص او در شعر سلیم بود . به کشمیر رفت و به

سال ۱۰۵۷ در همانجا چهره در نقاب خاك برد . وی دیوان شعری نیز دارد^۳.

سید محمد نوربخش : سید محمد در آغاز عهد شباب به ولایت قصران

در آمد و در دیه سلفان رحل اقامت افکند و جمعی فراوان مرید وی شدند و به متابعتش

در آمدند ، در باب فرقه نوربخشیه که همه احفاد وی هستند در ذکر شاه رضا فرزند

شاه بهاءالدوله سخن رفت . ترجمه حال اکابر این خاندان به مناسبت در جای خویش

درج آمده است^۴.

۱- تحفه سامی ، ص ۱۵۷ س ماقبل آخر .

۲- تحفه سامی ، ص ۱۴۱ س ۱۴ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۶۷ س ۶

۳- هدیه المارقیین ، ج ۲ ص ۲۸۴ .

۴- هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۴۲ س ۶ .

محمد هاشم بن محمد طاهر طبیب طهرانی : وی مؤلف کتاب تحفة السلیمانیه فی خواص بعض الاشیاء است . این کتاب به نام شاه سلیمان صفوی است.^۱
 محمود صبوری : وی در اوائل عهد صفویان در طهران به کتابت مشغول بود و شعر نیز می گفت ، این مطلع از وی است:

نیست اشک لاله گون کز چشم بر خون می رود

از غمت خون شد جگر و زدیده بیرون می رود^۲

حاج میرزا محمود طبیب دزاشویی : وی از دزاشوب قصران (شمیران) است ، و از پزشکان معروف عهد ناصرالدین شاه است ، و در فنون ایرانی و اروپائی مهارت داشت .^۳

قاضی بیک : وی پسر بزرگ قاضی مسعود است . پدر قاضی مسعود از قزوین به ری آمد ، و قضای آن دیار به وی واگذار شد . قاضی مسعود که در سلك سادات صیفی انتظام داشت پس از فوت پدر به لوازم سمت موروثی اقدام نمود ، و در امر قضا نهایت امانت را نشان داد . از وی در طهران فرزندان به وجود آمدند که بزرگتر از همه قاضی بیک بود ، که به وفور دانش و فضل شهرتی بسزا یافت ، و منظور نظر شاه طهماسب صفوی گردید . دیگر فرزندان قاضی مسعود نیز در فضل و هنر زبان زد بودند .^۴

نصر بن مهدی بن نصر بن مهدی ، ابو الفتح ونکی : ابو الفتح نصر بن مهدی ونکی علوی سیدی دانشمند و فاضل و از مردم ونک بوده است . اهالی این دیه چنانکه به جای خود گفته آمد و از جمله سید مذکور به طریقت زیدیه بوده اند . ابو الفتح از ابو الفضل یحیی بن حسین علوی زیدی و ابو بکر اسماعیل بن علی خطیب نیشابوری و ابو محمد عبدالواحد بن حسن صغار و غیر اینها استماع حدیث کرد ، و گفته اند قاضی

۱- اعیان الشیعه ، ج ۴۷ ، ص ۱۱۰ رقم ۱۰۸۲۳ .

۲- تحفة سامی ، ص ۱۵۸ س ۳ .

۳- المآثر و الآثار ، ص ۲۰۳ س ۱۸ ستون راست .

۴- هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۵۸ ، ۵۹ .

ابو یوسف در بغداد از او حدیث شنید . بنا به سلسله نسب منقول از سمعانی نسب ابو الفتح باسیزده واسطه به امام شهید حضرت حسین بن علی علیهما السلام می‌رسد^۱.
 نسابه علی بن محمد بن نصر بن مهدی ونکی که ذکرش به جای خویش برفت از منسوبان ابو الفتح است .

وصلی طهراننی : مولانا وصلی بزرگ زاده محله ساران طهران در اوائل عهد صفویان بوده است ، این مطلع از وی است :
 ناز کم کن ، به تبسم مکش ای یار مولانا

پیش اغیار مکن بهر خدا خوار مرا^۲

ولید بن ابان : ولید برادر محمد بن ابان بن عایشه قصرانی است که ذکرش بجای خویش برفت . ولید کاتب عیسی بن جعفر [بن منصور دو انیقی] بوده است . چنانکه در احوال برادرش درج آمد ، ذکر قصران نخستین بار در نسبت وی به نظر رسید^۳ .

همدمی رازی : همدمی در اوائل عهد صفویان در قصبه طهران پیشه‌عصراری داشت ، این مطلع ازوست :

آه کز دیدن او گریه برآورد مرا

آخر این گریه بلایی به سر آورد مرا^۴

یارعلی طهراننی : یارعلی طهراننی در اوائل روزگار صفویان می‌زیست ، در آغاز امر رهسپار شیراز شد ، ودیری در آنجا به اکتساب فضایل مشغول بود ، در فن طب وقوفی بهم رسانید ، وبه معالجت بیماران پرداخت ، و گاه شعر نیز می‌گفت ، این مطلع از وی است :

۱- الانساب سمعانی ، ورق ۵۸۶ ص ۱ س ۱۸ ؛ مجله یادگار ، سال اول شماره دوم

ص ۱۶ ، ونک ، به قلم مرحوم اقبال .

۲- تحفه سامی ، ص ۱۶۲ س ۸ .

۳- الانساب سمعانی ، ورق ۴۵۵ ص ۲ .

۴- تحفه سامی ، ص ۱۶۲ س ۲ .

ای دل روش عشق ز پروانه بیاموز

جان دادن از آن عاشق دیوانه بیاموز^۱

یعقوب بن علی، ابو یوسف قصرانی: نام وی بدین صورت در منابع مورد استفاده به نظر نرسید، لکن کتابی از او به عربی در احکام نجوم به دست است که تسلط عمیق وی را در این فن نشان می‌دهد، نسخه خطی این کتاب اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملی وجود دارد.

این کتاب در قرن ۱۳ هجری به فارسی نیز ترجمه شده است^۲.

یوسف بن محمود بن محمد، عزالدین طهرانی: نای وی در معجم المؤلفین درج آمده، و از طبقه فقیهان بوده است. از مؤلفات وی شرح کنزالدقائق فی فروع الفقه الحنفی است که به سال ۷۷۳ هجری در قاهره تألیف آنرا به پایان آورد^۳.

۱- تحفه سامی، ص ۱۳۷ س ۲۰.

۲- نگارنده اطلاع بوجود این کتاب را مرهون لطف دوست دانشمند جناب آقای عبدالحسین حائری است.

۳- معجم المؤلفین، ج ۱۳ ص ۳۳۲.